

عجل الله فرجه الشريف
دولت المحمدی

یا

حکومت امام زمان
علیه السلام

سید محمد حسینی بهار اصفهانی

دولۃ المصطفیٰ
عجل اللہ فرجہ الباقی

یا

حکومت امام زمان
علیہ السلام

سید محمد حسینی بہارچی

دولة المهدي (عج) يا حكومت امام زمان عليه السلام

نویسنده: سید محمد حسینی بهارانچی

ناشر: مؤلف

حروفنگاری و صفحه آرایی: خدمات فرهنگی جهاد دانشگاهی / محمد نریمانی

ویراستار: فریبرز راهدان

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۱

شمارگان: ۳۰۰۰

بها: ۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۰۶-۰۱۵۰-۰ ISBN: 964-06-0150-0

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

پخش: بوستان کتاب قم (مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۳۴۲۶

نمبر: ۷۷۴۲۱۵۴

تلفن مؤلف: ۰۳۱۱-۷۷۱۷۳۹۷

فهرست مطالب

۹	مقدمه مؤلف
۱۳	سخنی چند از رسول خدا ﷺ در باره حضرت مهدی عجل الله فرجه الشريف
۱۶	بشارت‌های معصومین علیهم السلام به منتظران ظهور حضرت مهدی (عج)
۲۱	علمای شیعه در زمان غیبت حضرت مهدی علیهم السلام
۲۲	توقیع مبارک امام زمان علیهم السلام به شیخ مفید علیهم السلام
۲۴	شهادت حضرت عسکری و جستجوی از حضرت بقیه الله علیهم السلام
۲۷	حضرت عسکری و نشانه‌های حضرت مهدی علیهم السلام
۳۱	ولادت حضرت مهدی علیهم السلام و معجزات هنگام ولادت
۴۷	کسانی که حضرت مهدی علیهم السلام را هنگام طفولیت دیده‌اند
۵۱	نام‌ها و القاب و کنیه‌های حضرت مهدی علیهم السلام
۵۶	خدا و رسول او ﷺ از حضرت مهدی علیهم السلام خبر داده‌اند
۷۱	سخن بعضی از علمای شیعه راجع به حضرت مهدی علیهم السلام
۷۶	معجزات حضرت مهدی در زمان حضرت عسکری علیهم السلام
۸۷	امام علیهم السلام باید از طرف خداوند تعیین شود
۱۰۰	سخنان معصومین علیهم السلام در باره امامت حضرت بقیه الله علیهم السلام
۱۱۵	حضرت مهدی علیهم السلام در کتاب‌های اهل تسنن
۱۲۳	آیات مربوط به حضرت مهدی (عج) از تفاسیر شیعه
۱۴۸	الایات التي نزلت في المهدي عليه السلام على ما في كتب العامة
۲۰۷	غیبت صغری و غیبت کبری
۲۰۹	غیبت او طولانی خواهد شد و بدون اذن خدا قیام نخواهد نمود
۲۱۹	علت غیبت امام زمان علیهم السلام
۲۲۲	مردم چگونه در زمان غیبت، از او استفاده می‌کنند؟
۲۲۴	غیبت‌های پیامبران و اولیای خدا علیهم السلام
۲۲۸	سنت‌هایی از پیامبران در حضرت مهدی علیهم السلام

۲۳۱ غیبت حضرت صالح <small>علیه السلام</small>
۲۳۴ موانع قیام حضرت مهدی و وظایف شیعه
۲۴۰ طول عمر حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و ذکر بعضی از عمرهای طولانی
۲۴۴ عمرهای طولانی در بین پیامبران <small>علیهم السلام</small> و غیر آنها
۲۴۹ سفرای حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> در غیبت صفرا
۲۴۹ ۱- ابو عمرو عثمان بن سعید عمری، رضی الله عنه
۲۵۸ ۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری رضی الله عنهما
۲۶۶ ۳- ابو القاسم حسین بن روح رضی الله عنه
۲۷۱ ۴- ابو الحسن علی بن محمد سمري رضی الله عنه
۲۷۸ کسانی که بعد از غیبت صفرا ادعای نیابت نموده‌اند
۲۸۱ نواب عام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> در غیبت کبرا و حدود اختیارات آنها
۲۹۳ نظر عده‌ای از علمای بزرگ شیعه نسبت به اختیارات فقیه
۲۹۸ وجوب رجوع به فقیه جامع شرایط
۳۰۲ صفات فقیه جامع شرایط و علت اختلاف احادیث
۳۱۰ فضیلت انتظار فرج و مقام شیعه در زمان غیبت
۳۱۹ احوال مردم آخر الزمان و اعمال آنها
۳۳۰ وظایف شیعه و مشکلات آنها در زمان غیبت
۳۴۰ نشانه‌های ظهور و قیام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۵۱ حوادث وقت ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۶۰ حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و قصه بشیر و نذیر
۳۶۱ ملائکه و جن در خدمت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۶۲ حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> کعبه را خراب می‌کند
۳۶۴ طغیان اهل مکه و انتقام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۶۴ مرکز حکومت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۶۶ محاکمه آن دو نفر به دست حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۷۳ رجعت از نظر شیعه
۳۷۸ رجعت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>

۳۸۲	رجعت پیامبر و ائمه <small>علیهم السلام</small>
۳۸۶	شکوه‌های اهل بیت <small>علیهم السلام</small> نزد رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۸۶	شکوه‌های فاطمه <small>علیها السلام</small>
۳۹۳	شکوه‌های امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۳۹۵	شکوه‌های امام حسن <small>علیه السلام</small>
۴۰۰	شکوه‌های امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۰۱	گریه شدید امام صادق <small>علیه السلام</small> بعد از ذکر مصائب اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۴۰۳	حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و حدیث دجال
۴۱۲	گوشه‌هایی از صفات و روش حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۱۶	انتقام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> از بنی امیه و فرزندان آنها
۴۱۸	امنیت و احقاق حقوق در بیعت با حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۲۰	او کعبه و مسجد الحرام و مسجد النبی <small>صلی الله علیه و آله</small> را خراب خواهد نمود
۴۲۱	دولت آل محمد <small>صلی الله علیه و آله</small> آخرین دولت‌ها
۴۲۱	تغییرات حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> در کوفه
۴۲۳	حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> پیروان عثمان را خواهد کشت
۴۲۴	او حقوق مردم را احیا و بدعت‌ها را از بین خواهد برد
۴۲۵	طولانی شدن ماه‌ها و سال‌ها در حکومت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۲۶	مشکل حافظین قرآن
۴۲۷	حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> همانند داود <small>علیه السلام</small> حکم خواهد نمود
۴۲۸	خداوند حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> را برای انتقام می‌فرستد
۴۳۰	قیام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و برکات زمین و آسمان
۴۳۴	امتحان مردم قبل از قیام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و حوادث بعد از آن
۴۴۳	با قیام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> دولت اسلامی برقرار خواهد شد
۴۴۵	محل قیام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و موضع منبر او
۴۴۹	احوال یاوران حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و عدد و شمار آنها
۴۵۴	اولین ندای حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و دعوت به خدا و رسول و قرآن
۴۵۶	تکالیف شیعیان نسبت به امام زمان <small>علیه السلام</small>

- دعاهایی که به شیعیان سفارش شده ٤٦١
- دعای عظیم الشأن از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام ٤٦٣
- دعاهایی که برای حل مشکلات سفارش شده ٤٦٧
- زیارت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) در همه اوقات ٤٧٤
- دعا برای آن حضرت در غروب آفتاب ٤٧٥
- دریافت دعا از امام زمان علیه السلام ٤٧٦
- عریضه به حضرت صاحب الامر علیه السلام ٤٧٧
- الطاف حضرت بقیه الله علیه السلام و تشرف چهل نفر خدمت آن حضرت ٤٧٩
- ١- تشرف آودی در کنار کعبه معظمه ٤٨١
- ٢- عده‌ای که حضرت مهدی علیه السلام را نزد مستجار ملاقات نمودند ٤٨٣
- ٣- تشرف علی بن مهزیار اهوازی ٤٩١
- ٤- تشرف اسماعیل نوبختی ٤٩٩
- ٥- تشرف اسماعیل هرقلی و شفای او به دست حضرت مهدی علیه السلام ٥٠٢
- توسل به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ٥١٢
- ٦- تشرف حسن بن مثله جمکرانی و دستور بنای مسجد جمکران ٥١٤
- ٧- تشرف زهری در غیبت صغری و سفارش به نماز اول وقت ٥١٨
- ٨- تشرف محمد بن عیسی بحرینی و قصه انار ٥١٩
- ٩- تشرف ملا احمد مقدس اردبیلی ٥٢٤
- ١٠- تشرف سید بحر العلوم و صاحب مفتاح الکرامه ٥٢٥
- ١١- توسل سید محمد باقر شفتی و جزیره خضراء ٥٢٦
- ١٢- تشرف سید بحر العلوم و حواله حضرت بقیه الله علیه السلام ٥٢٨
- ١٣- تشرف سید بحر العلوم در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام ٥٢٩
- ١٤- تشرف سید بحر العلوم و ارزش گریه بر امام حسین علیه السلام ٥٣٠
- ١٥- تشرف ابن هشام و نصب حجر الاسود به دست مبارک امام زمان علیه السلام ٥٣٢
- ١٦- تشرف تاجر اصفهانی و طی الارض با جناب هالو ٥٣٤
- ١٧- تشرف علامه حلی در راه کربلا ٥٣٧
- ١٨- تشرف علامه حلی و کتاب عالم سنی ٥٣٩

- ۱۹- سید بن طاووس و شنیدن دعای حضرت بقیه الله علیه السلام ۵۴۱
- دعای امام زمان علیه السلام به شیعیان خود ۵۴۱
- ۲۰- تشرف تاجر اصفهانی در نجف اشرف ۵۴۲
- ۲۱- تشرف حاج شیخ محمد کوفی شوشتری ۵۴۴
- ۲۲- تشرف حاج ملاهاشم صلواتی کنار کشتی ۵۴۷
- ۲۳- تشرف جنگجوی غزوه صفین ۵۵۰
- ۲۴- تشرف محمد بن ابی الرواد و ابن جعفر دهان ۵۵۱
- ۲۵- تشرف مرد روستایی و فتوای شیخ مفید ۵۵۲
- ۲۶- تشرف حاج علی بغدادی ۵۵۳
- ۲۷- رویای محمد صادق عراقی ۵۶۱
- ۲۸- تشرف سید احمد رشتی و سفارش به نافله و عاشورا و جامعه ۵۶۳
- ۲۹- دستور حضرت بقیه الله علیه السلام به سید اصفهانی ۵۶۶
- ۳۰-۳۱-۳۲- تشرفات حضرت آیه الله العظمی نجفی مرعشی (قدس سره الشریف) ۵۶۷
- ۳۳- کمک حضرت ولی عصر (عج) به محتشم کاشانی ۵۸۲
- ۳۴- هفت روز در محضر امام زمان علیه السلام بودن ۵۸۳
- ۳۵- ملاقات های پیرمرد قفل ساز ۵۸۶
- ۳۶- ملاقات سید بن طاووس و دعای امام زمان علیه السلام ۵۸۹
- ۳۷- کربلایی کاظم ساروقی حافظ قرآن ۵۹۰
- مرحوم حاج ملامحمد کاظم ساروقی و چگونه حافظ قرآن شد؟ ۵۹۱
- تصرف ولایتی ۵۹۴
- ۳۸- مرحوم آیه الله میرزا مهدی اصفهانی و توصیه امام زمان علیه السلام ۵۹۶
- ۳۹- تشرف حاج صادق کربلایی در راه مسجد سهله ۶۰۰
- ۴۰- تشرف احمد عسکری و بنای مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام در قم ۶۰۳
- حضرت مهدی علیه السلام و دعای ندبه ۶۱۱
- امام صادق علیه السلام و ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام ۶۱۲
- فرمایش سید ابن طاووس ۶۱۵
- چهارده پرسش راجع به دعای ندبه ۶۱۹

- ۱- اعتبار سند دعای ندبه ۶۲۲
- ۲- اخبار «من بلغ» و تسامح در ادله سنن ۶۲۸
- ۳- ارتباط امام زمان علیه السلام با رضوی و ذی طوی ۶۲۹
- ۴- دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام ۶۳۶
- ۵- دعای ندبه و معراج جسمانی ۶۳۸
- ۶- دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمه علیهم السلام ۶۴۲
- ۷- دعای ندبه و آیه «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» ۶۵۱
- ۸- معنای جمله و اوطاته مشارقك و مغاربك ۶۵۴
- ۹- دعای ندبه و علم پیغمبر و امام ۶۵۷
- ۱۰- دعای ندبه و آیه مودت ۶۶۲
- روایات اهل سنت ۶۷۱
- ۱۱- دعای ندبه و عقل ۶۷۹
- ۱۲- معنای یابن یس و الذاریات و یابن الطور و العادیات ۶۸۵
- ۱۳- دعای ندبه و کفر و شرک ۶۸۷
- ۱۴- دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی ۶۹۴
- وظیفه و عاظ و مداحان اهل بیت علیهم السلام ۶۹۹
- حرمت دروغ بر خدا و رسول او صلی الله علیه و آله در قرآن ۷۰۱
- حرمت دروغ بر خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم السلام در روایات ۷۰۳
- اشعار مربوط به حضرت بقیه الله علیه السلام ۷۰۸
- اشعار عده‌ای از شعرا و دانشمندان در باره امام زمان علیه السلام ۷۰۹
- الأشعار العربیة فی فضله علیه السلام و انتظاره و الشوق الیه ۷۳۷
- من قال فینا بیت شعر ۷۳۷
- اشعار عده من شعراء العرب و علمائهم فی المهدي علیه السلام ۷۴۱
- منابع و ماخذ ۷۸۰
- آثار مؤلف تا کنون ۷۸۴

مقدمه مؤلف:

الحمد لله رب العالمين و صلواته الدائمة على نبيه خاتم النبيين الذي بعثه الله رحمةً
للعالمين و على وصيه و وزيره و خليفته امير المؤمنين و امام المتقين و ابي الائمة الهادين
المهديين

سبياً بقيته الله في الأرضين و خاتم اوصياء سيد المرسلين و الغائب عن انظار
المؤمنين و القائم بالسيف باذن رب العالمين و قاصم شوكة المعتدين و هادم ابنية الشرك و
النفاق و مبيد اهل الفسوق و العصيان و الطغيان و حاصد فروع الغي و الشقاق و طامس
آثار الزيف و الأهواء و قاطع حبائل الكذب و الافتراء

و مبيد العتاة و المردة و مستأصل اهل العناد و التضليل و الإلحاد و معز الأولياء و
مذل الأعداء و جامع الكلمة على التقوى و باب الله الذي منه يؤتى و وجه الله الذي اليه
يتوجه الأولياء و السبب المتصل بين الأرض و السماء و صاحب يوم الفتح و ناشر راية
الهدى و مؤلف شمل الصلاح و الرضا

و الطالب بذحول الأنبياء و ابناء الأنبياء و الطالب بدم المقتول بكريلاء و المنصور
على من اعتدى عليه و افترى و المضطر الذي يُجاب اذا دعا و صدر الخلائق ذوالبر و
التقوى و ابن النبي المصطفى و ابن علي المرتضى و ابن خديجة الغراء و ابن فاطمة الكبرى.
بل هو ابن النبء العظيم و الصراط المستقيم و من هو في ام الكتاب لدى الله على

حكيم و ابن الآيات و البيئات و الدلائل الظاهرات و البراهين الواضحات الباهرات و ابن الحجج البالغات و النعم السابغات.

و ابن طه و المحكمات و ابن يس و الذاريات و ابن الطور و العاديات و ابن من دنى فتدلى (فتداني) فكان قاب قوسين او ادنى دنواً و اقتراباً من العلى الأعلى.

بل هو الذى بيمنه رزق الورى و بوجوده ثبتت الارض و السماء و هو نور الارض و عبادها و رجاء هذه الأمة و سيدها سمى المصطفى و كنى المرتضى الحجة بن الحسن المهدي عجل الله في فرجه الشريف. و جعلنا الله من انصاره و اعوانه و الذابين عنه و المستشهدين بين يديه في الصف الذى نعته في كتابه: «صفاً كأنهم بنيان مرصوص» رزقنا الله و لائه و لقائه و دولته و جواره و شفاعته و حشرنا معه انه المنان الحميد.

اما بعد: هدف از تأليف كتاب حاضر توجه دادن دوستان و شيعيان اهل بيت عليهم السلام به امام زمان خود، امام واجب الاطاعة و ولي و هادي امت و رحمت الهى و منشأ همه خيرات و بركات، يعنى حضرت حجة بن الحسن عليه السلام مى باشد.

چرا كه توجه به آن امام پاك و معصوم و مظهر صفات الهى در حقيقت توجه به خداى متعال است و به برکت آن وجود مبارك بلاها و مشكلات برطرف مى شود و بركات آسمان و زمين به ما مى رسد و اگر شيعيان و دوستان بلکه ديگران نيز در اين زمان - كه زمان غيبت است - به او توجه كنند و از او فريادرسى خواهند، او از آنها فريادرسى خواهد نمود، زيرا او غوث الامة و فريادرس بيچارگان است.

چنانكه در توقيع مبارك خود به مرحوم شيخ مفيد فرمود: «انا غير مهملين لمراعاتكم و لاناسين لذكركم و لولا ذلك لنزلت بكم اللأواء و اصظلمكم الأعداء»؛ يعنى ما از مراعات حال شما غافل نيستيم و شما را فراموش نمى كنيم و اگر جز اين بود فقر و تنگدستى شما را از پاى در مى آورد و دشمنان نيز شما را از بين مى بردند. خلاصه سخن اين كه ياد آن بزرگوار ياد خدا و پيروي از او پيروي از خدا و

خشنودی او خشنودی خداوند است؛ چنان که غفلت از او غفلت از خدا و سرپیچی از فرمان او، مخالفت با خداوند خواهد بود و البته روشن است که یاد خدا و اطاعت از او وسیله نجات و فوز به نعمت‌های دنیا و آخرت می‌باشد و غفلت از یاد او و نافرمانی و معصیت او مایه گرفتاری و سختی‌های دنیا و آخرت خواهد بود.

خداوند در قرآن کریم فرموده: «و من اعرض عن ذکرى فان له معیشتةً ضنکاً و نَحْشَرة یوم القیامة اعمى»؛ یعنی هر کس از ذکر و یاد من اعراض کند زندگی تلخی خواهد داشت و در قیامت کور وارد خواهد شد.

لذا این حقیر بی بضاعت و خادم اهل بیت عصمت و طهارت در حد استعداد و توان و معرفت خود نسبت به آن وجود مبارک و ابعاد مختلف آن نور الهی مطالبی را از کتاب‌های شیعه و اهل تسنن جمع آوری نمودم و برای استفاده همگان متون عربی آیات و احادیث را نیز به طور مستقل در پاورقی آماده کردم که ان شاء الله همه طبقات مردم از آن استفاده کنند.

و چون در کتاب «میزان الحق» و «آیات الفضائل» برخی از مطالب مربوط به آن حضرت را بیان کرده‌ام در این کتاب از تفصیل بیشتر خودداری نمودم و به آن دو کتاب ارجاع دادم و آن را «دولة المهدي (عج) یا حکومت امام زمان علیه السلام» نامیدم به

۱- مرحوم صدوق در امالی، ص ۳۹۶، مجلس ۷۴ و مرحوم مجلسی در بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۳ از امام صادق علیه السلام نقل نموده‌اند که آن حضرت زیاد این بیت را قرائت می‌نمود:

لکل أناسٍ دولة یرقبونها و دولتنا فی آخر الدهر تظهر

یعنی: هر جمعیتی منتظر حکومت و دولتی هستند و دولت ما خانواده در آخرالزمان خواهد بود.

امید آن که خداوند ما را به دولت مبارک آن حضرت موفق نماید. و از یاد آن وجود مبارک غافل نباشیم انشاءالله.

از خداوند متان به آبروی آن بزرگواران خواستارم که این حقیر را راهنمایی و این مجموعه را مورد استفاده دوستان و شیعیان محمد و آل محمد - صلوات الله عليهم اجمعین - قرار دهد و ارتباط نویسنده را با آن امامان معصوم بیش از این به فرماید و این هدیه ناقابل را از این گنهکار روسیاه بپذیرد و او را با اولیای خود محشور فرماید، و قلب مبارک ولی خدا از نویسنده راضی شود و با قبول این ران ملخ نظر لطفی بفرماید.

«يا أيها العزيز مسنا و اهلنا الضرّ و جئنا ببضاعةٍ مزجاجةٍ فأوف لنا الكيل و تصدّق علينا انّ الله يجزي المتصدّقين».

در پایان از دوستانی که در جمع آوری این مجموعه به این حقیر کمک کرده اند تشکر می کنم خداوند آنها و علمایی که از کتب آنها استفاده شده را اجر فراوان عطا نماید.

خادم اهل بیت علیهم السلام

سید محمد حسینی بهارانچی

سخنی چند از رسول خدا ﷺ در باره حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف

- ۱- رسول خدا ﷺ فرمود: «زمین هرگز از امام قائم به حق که یا ظاهر و مورد استفاده مردم و یا پنهان از مردم و خائف از دشمن باشد نخواهد بود تا این که حجت های خدا و نشانه های حق از بین نرود.»
- ۲- و فرمود: «حضرت مهدی، قائم آل محمد ﷺ، از فرزندان من، نام او نام من و کنیه او کنیه من است او از همه مردم از جهت خلقت و اندام و خلق و خوی به من شبیه تر است.»
- ۳- و فرمود: «قیامت برپا نخواهد شد تا این که از ما خانواده امامی قیام کند، و حق را استوار نماید، و این وقتی خواهد بود که خدای عزوجل به او اجازه قیام بدهد و چون قیام کند هر که از او پیروی نماید نجات یابد و هر که تخلف نماید هلاک خواهد شد.»

نتبرک بشطر من الروایات قبل الشروع

- ۱- قال رسول الله ﷺ: لا تخلو الارض من قائمٍ بحجةٍ اما ظاهر مشهور، او خائف مستور، لئلا تبطل حجج الله و بيئاته. (البحار ج ۵۲/۹۲)
- ۲- و قال ﷺ: القائم المهدي من ولدي اسمه اسمي و كنيته كنيتي اشبه الناس بي خلقاً و خلقاً. (البحار ج ۵۱/۷۲، ينابيع المودة ج ۳/۱۶۳)
- ۳- و قال ﷺ: لا تقوم الساعة حتى يقوم قائم للحق منّا، و ذلك حين يأذن الله

- ۴- و فرمود: «ای بندگان خدا! راجع به حضرت مهدی علیه السلام از خدا بترسید و چون قیام کند ولو بر روی یخ باشد با چهار دست و پای خود به طرف او بروید، همانا او خلیفه راستین خدای عزوجل و خلیفه من خواهد بود.»
- ۵- و فرمود: «دوازده نفر از فرزندان من خلیفه من و نگهبانان این آیین هستند؛ آنان افراد نیک و پاک طبعی می باشند که ملائکه از طرف خدا حقایق را به آنها تعلیم می دهند، و آخر آنها حضرت مهدی قائم به حق می باشد.»
- ۶- و فرمود: «به خدا شکایت می کنم از کسانی که سخنان مرا راجع به حضرت مهدی علیه السلام تکذیب و امت مرا از طریقه و اهداف او گمراه می کنند! در کنار کعبه با مهدی علیه السلام بیعت خواهد شد و او همه نقاط روی زمین را فتح خواهد کرد تا این که کسی روی زمین نماند جز این که گوینده «لا اله الا الله» باشد.»
- ۷- و فرمود: «هر که قیام و دولت حضرت مهدی علیه السلام را انکار کند به آنچه بر پیامبر

عزوجل له، و من تبعه نجی و من تخلف عنه هلك. (منتخب الاثر ص ۱۴۳)

- ۴- و قال عليه السلام: الله الله عباد الله، فأتوه و لو حبواً على الثلج، فإنه خليفة الله عزوجل و خلیفتی. (المصدر)
- ۵- و قال عليه السلام: من ولدی اثناعشر نقیباً؛ نجباء محدثون مفهمون آخرهم القائم بالحق. (الكافی ج ۱/ ۵۳۴)
- ۶- و قال عليه السلام: الى الله اشكو المكذبين لي في امره، و الجاحدين لقولي في شأنه، و المضلين لأمتي عن طريقه! يُبايع بين الركن و المقام = بجانب الكعبة اعزها الله تعالى = و يفتح فتوحاً فلا يبقى على وجه الأرض الا من يقول: لا اله الا الله. (اعلام الوری ص ۴۰۰، و فی منتخب الاثر ص ۱۵۸ نصفه الأخير).

خدا ﷺ نازل شده کافر خواهد بود.»

۸- و فرمود: «هر که در زمان غیبت فرزندی مهدی ﷺ منکر وجود او باشد، چون بمیرد مردن او همانند مردن مردم زمان جاهلیت خواهد بود و بهره‌ای از اسلام نخواهد داشت.»

۹- و فرمود: «خداوند به برکت حضرت مهدی ﷺ برای امت من فرج و گشایش می‌رساند و قلوب آنها را از عبادت پرخواهد نمود و عدالت را بین آنها گسترده خواهد کرد و دروغگویان را از بین خواهد برد و سختی‌های زمان و تسلط دشمنان را از دوش شما برخواهد داشت.»

۱۰- و فرمود: «اسلام و دین در ابتدای امر به دست ما خانواده شروع شد و به واسطه ما خداوند مردم را از خطر گمراهی و ضلالت نجات داد و در آخر الزمان نیز به دست ما عدالت را برقرار خواهد نمود.»

۷- و قال ﷺ: من انكر خروج المهدي فقد كفر بما انزل على محمد. (ينابيع المودة ج

(۱۰۸/۲)

۸- و قال ﷺ: من انكر القائم من ولدي اثناء غيبته مات ميتة جاهلية. (البحار ج

(۲۰/۷)

۹- و قال ﷺ: يفرج الله بالمهدي عن الأمة، يملأ قلوب العباد عبادةً و يسعهم عدله، به يحق الله الكذب و يذهب الزمان الكلب و يخرج ذل الرق من اعناقكم. (البحار ج

(۷۵/۵۱)

۱۰- و قال ﷺ: بنافتح الأمر، و بنايختم، و بنا استنقذ الله الناس في أول الزمان و بنا

يكون العدل في آخر الزمان... (البحار ج ۱۶۶/۵۲)

۱- بشارت‌های معصومین علیهم‌السلام نسبت به منتظران ظهور حضرت مهدی (عج)

در سخنان معصومین علیهم‌السلام تجلیل از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام زیاد به چشم می‌خورد ولی در باره شیعیان و منتظران حضرت مهدی علیه‌السلام جملاتی فرموده‌اند که در باره دیگران چنین جملاتی را فرموده‌اند. پاره‌ای از این جملات به قرار ذیل است:

۱- شیخ طوسی با سند خود از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل نموده که آن حضرت به اصحاب خود فرمودند «زود باشد بعد از شما مردمی بیایند که پاداش یکی از آنها به اندازه پنجاه نفر از شما باشد». اصحاب آن حضرت گفتند، چگونه عمل یک نفر آنها به اندازه پنجاه نفر ما می‌باشد با این که ما در جنگ بدر و حنین و أخذ خدمت شما بوده‌ایم و قرآن در باره ما نازل شده است؟! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «اگر مشکلات آنها بر دوش شما بیاید تحمل آن را نخواهید داشت».

۱- بشارات الائمه علیهم‌السلام لمنتظری ظهوره عجل الله فرجه الشريف

۱- الغيبة للطوسی ص ۲۷۵ بسنده عن النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قال: سیأتی قوم من بعدکم، الرّجل منهم له اجر خمسين منکم. قالوا: یا رسول الله نحن کنا معک بیدر و حنین و أخذ و نزل فینا القرآن! فقال: انکم لو تحمّلون ما حملوا لم تصبروا صبرهم.

۲- مرحوم مجلسی از رسول خدا ﷺ نقل نموده که آن حضرت روزی در میان اصحاب خود فرمود: «خدایا مرا به ملاقات برادران خود برسان». بعضی از اصحاب گفتند: مگر ما برادران شما نیستیم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «شما اصحاب من هستید، و برادران من کسانی هستند که در آخرالزمان خواهند آمد و بدون این که مرا دیده باشند به من ایمان خواهند آورد». آن گاه فرمود: «خداوند آنان را به من معرفی نموده قبل از آن که از پشت پدرها و رحم مادرها خارج شوند و من نام آنها و نام پدرانشان را می دانم.

آنها برای دین خود بیش از کسی که در شب تاریک شاخه‌ای پر از تیغ را با دست خود بتراشد، و یا آتش سرخ شده را در دست خود نگهدارد صبر می کنند! آنها چراغ‌هایی نورانی هستند که خداوند از هر فتنه تاریکی نجاتشان خواهد داد».

۳- مرحوم مجلسی در کتاب بحار از حضرت زین العابدین ؑ نقل نموده

۲- و في البحار ج ۱۲۴/۵۲ قال ﷺ: اللَّهُمَّ لَقِّنِي اخواني! فقال له بعض اصحابه: اما نحن اخوانك يا رسول الله؟! فقال: لا، انكم اصحابي، و اخواني قوم في آخر الزمان آمنوا بي ولم يروني.. لقد عرفنيهم الله باسمائهم و اسماء آبائهم من قبل ان يخرجهم من اصلاب آبائهم و ارحام امهاتهم.

لأحدهم اشد بقیة علی دینه من خرط القتاد في الليلة الظلماء، او كالتقابض علی جمر القضا! اولئك مصابيح الدجی، ینجیهم الله من کل فتنة غبراء مظلمة.

۳- و فيه ج ۱۲۲/۵۲ عن علی بن الحسین ؑ قال... ان اهل زمان غیبتة، و القائلین بامامته، و المنتظرین لظهوره، افضل من اهل كل زمان، لأن الله تبارک و تعالی اعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة ما صارت به الغیبة عندهم بمنزلة المشاهدة، و جعلهم في

که فرمود: «شیعیان و منتظرین حضرت مهدی در زمان غیب او افضل از شیعیان هر زمان دیگری هستند؛ چرا که خداوند به آنها عقل و معرفتی عطا فرموده که زمان غیبت امام برای آنها همانند زمان حضور امام علیه السلام است، و خداوند پاداش آنها را همانند پاداش مجاهدین در زمان رسول خدا قرار داده است». آن‌گاه فرمود: «آنها شیعیان صادق و مخلص ما هستند که در آشکارا و پنهان مردم را به دین خدا دعوت می‌نمایند».

۴- و در همان کتاب از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «خدا رحمت کند آن بنده‌ای را که برای ما صبر کند و امر ما را زنده نماید». یکی از اصحاب و یاران آن حضرت گفت: اگر من قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام بمیرم چگونه خواهم مرد؟ امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که عقیده او این باشد که اگر قائم آل محمد علیهم السلام را درک کنم او را یاری خواهم نمود، همانند کسی است که با شمشیر خود به حمایت او آمده باشد و (در رکاب او) به شهادت برسد، و برای اوست پاداش دو شهید».

۵- و در همان کتاب و کتاب کافی نقل شده که یکی از اصحاب امام

ذلك الزمان بمنزلة المجاهدین بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله بالسيف! اولئك المخلصون حقاً و شیعتنا صدقاً و الدعوة الى دين الله سرّاً و جهراً!!

۴- و فی البحار ج ۱۲۶/۵۲ عنه علیه السلام قال رحم الله عبداً حبس نفسه علينا، رحم الله عبداً احبب امرنا؛ فقال له بعض اصحابه: فان متّ قبل ان ادرك القائم؟ فقال علیه السلام: القائل منكم: ان ادركت القائم من آل محمد علیهم السلام نصرته، كالمقارع معه بسيفه و الشهيد معه، و له شهادتان.

۵- و فيه ج ۱۴۴/۵۲ و الكافي ج ۳۳۳/۱: سئل الصادق علیه السلام احد اصحابه يوماً

صادق علیه السلام از آن حضرت سؤال کرد: ما نزد خداوند افضل و بهتریم یا اصحاب حضرت مهدی علیه السلام؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «شما نزد خداوند از آنها افضل و بهترید، و علت آن این است که شما هر شب و هر روز از ستمگران برخوردار و امام خود ترسان هستید، اگر نماز بخوانید و یا روزه بگیرید و یا حج بروید در حال تقیه و ترس از دشمنان خواهد بود، و اگر گواهی بدهید از شما نمی پذیرند».

یکی از اصحاب آن حضرت گفت: اگر چنین است، برای چه ما منتظر حضرت مهدی علیه السلام باشیم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «سبحان الله! آیا دوست نمی داری که عدالت برقرار شود و راهها امنیت پیدا کند و حق مظلوم از ظالم گرفته شود؟!».

۶- و در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبت او منتظر ظهور اویند و چون قیام نماید از او پیروی

فقال: أيما افضل، نحن أو أصحاب القائم علیه السلام؟ قال علیه السلام: انتم افضل من أصحاب القائم، و ذلك انکم تمسون و تصبحون خائفین علی امامکم و علی انفسکم من ائمة الجور و ان صلیتم فصلاکم فی تقیة، و ان صمتم فصیامکم فی تقیة، و ان حججتم فحججکم فی تقیة، و ان شهدتم لم تقبل شهادتکم!.

فقال له واحد منهم: فما نتمنى القائم علیه السلام اذا كان هذا الامر؟! فقال له علیه السلام: سبحان الله، اما تحب ان يظهر العدل، و يأمن السبل، و ينصف المظلوم؟!.

۶- و في البحار ج ۵۲/۱۲۳ عنه علیه السلام قال: ... طوبى لشيعة قائمنا المنتظرين

لظهوره في غيبته، و المطيعين له في ظهوره! اولئك اولياء الله الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون.

خواهند نمود؛ آنها اولیای خدایند که هرگز خوف و هراس و اندوهی نخواهند داشت.»

۷- و در کتاب **ینابیع المودة** نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «خوشا به حال دوستان قائم ما که در زمان غیبت او منتظر ظهور اویند و چون قیام نماید مطیع او خواهند بود.»

۸- و در کتاب **بحار** از امام کاظم علیه السلام نقل شده که فرمود: «خوشا به حال شیعیان ما که در زمان غیبت قائم ما بر محبت و ولایت ما ثابت و از دشمنان ما بیزار خواهند بود؛ آنها از ما هستند و ما از آنها خواهیم بود، آنها به امامت ما خشنود و ما نیز از آنان راضی هستیم و آنها را شیعه خود می دانیم. خوشا به حال آنها! و خوشا به حال آنها! به خدا سوگند آنها در قیامت با ما و در درجه ما خواهند بود.»

۹- و در همان کتاب از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که به بعضی از شیعیان

۷- و في **ینابیع المودة** ج ۳/۷۷ قال علیه السلام: طوبیٰ لمحبی قائلنا، المنتظر لظهوره في غیبتہ، و المطیعین له في ظهوره.

۸- و في **البحار** ۱۵۱/۵۱ قال علیه السلام: طوبیٰ لشیعتنا المتمسکین بحبنا في غیبة قائمنا، الثابتین علی موالاتنا، و البرائة من اعداءنا، اولئک منا و نحن منهم و قدرضوا بنا ائمةً، و رضینابهم شیعة، طوبیٰ لهم ثم طوبیٰ لهم! هم و الله معنا في درجتنا يوم القيامة.

۹- و في **البحار** ج ۵۲/۱۲۹ قال علیه السلام:... ما احسن الصبر و انتظار الفرج! اما سمعتم قول الله تعالى: «وارتقبوا انی معکم رقیب، فانتظروا انی معکم من المنتظرین» فعلیکم بالصبر، فانما یجیء الفرج بعد الیأس، و قد کان الذین قبلکم اصبر منکم. الحديث.

خود فرمود: «چقدر انتظار فرج و صبر در زمان غیبت قائم ما نیکوست». سپس فرمود: «مگر نشنیده‌اید که خداوند می‌فرماید: «مراقب و منتظر امام خود باشید ما نیز از انتظار شما غافل نیستیم و در وقت خود برای شما فرج و گشایش می‌رسانیم؟» پس بر شما باد به صبر و بدانید که فرج جز بعد از یأس و ناامیدی مردم فرا نمی‌رسد؛ و البته آنهایی که قبل از شما بوده‌اند بیش از شما صبر کرده‌اند.»

۲- علمای شیعه در زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام

۱- در کتاب بحار از امام هادی علیه السلام نقل شده که بعد از سخنانی فرمود: «اگر در زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام علما و دانشمندانی نبودند که مردم را دعوت به آن حضرت کنند و به اهداف مقدسه او راهنمایی نمایند، و با بیانات حق خود از گمراهی ضعف‌ها به واسطه شیاطین انسی و جنی جلوگیری کنند، هرگز یک نفر هم بر دین خدا باقی نمی‌ماند. لکن علمای شیعه در زمان غیبت آن حضرت همانند کشتیان ماهری که اهل آن را به سلامت به ساحل نجات می‌رساند دل‌های شیعیان ضعیف را از خطر انحراف و گمراهی نگهداری می‌کنند و آنها نزد خداوند از همه

۲- منزلة علماء الشيعة في زمن الغيبة

۱- و في البحار ج ۱/۵۶ قال الامام الهادي علیه السلام: ... لولا من يبقی بعد غیبة قائمکم من العلماء الداعین الیه، و الدالین علیہ، و الذابین عن دینہ بحجج اللہ، و المنقذین للضعفاء من عباد اللہ من شبک ابلیس و مردته، لما بقی احد الا ارتد عن دین اللہ، و لکنهم یسکون ازمّة قلوب الضعفاء الشیعة کما یمسک صاحب السفینة سکنها، اولئک هم الافضلون عند اللہ عزّوجلّ.

مردم افضل و عزیزترند».

۳- توقيع مبارك امام زمان عليه السلام به شيخ مفيد عليه السلام

مؤلف گوید: از بشارت‌هایی که دل‌ها را شاد می‌گرداند توقيع مبارکی است که از ناحیه امام زمان عليه السلام به دست شیخ مفيد عليه السلام رسیده و معلوم گردیده که آن حضرت به شیعیان خود توجه کامل دارند.

۱- مرحوم مجلسی در کتاب بحار عین آن توقيع را از احتجاج نقل نموده که آن حضرت خطاب به شیخ مفيد چنین می‌فرماید: «به برادر درست کردار و دوست رشید، شیخ مفيد، ابی عبدالله محمدبن محمدبن نعمان؛ خداوند عزت او را پایدار نماید.

بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در

۳- توقيع عليه السلام للشيخ المفيد

اقول: و من البشارات المفرحة للقلوب: التوقيع المبارك عن الأمام المهدي عليه وعلى آباءه الصلوات و التحيات الذي ورد عن الناحية المقدسة على الشيخ ابی عبدالله محمدبن محمدبن النعمان الملقب بالمفيد قدس الله روحه .

۱- روى في البحار ج ۱۷۴/۵۳ عن الأحتجاج ... ثم ذكر عين التوقيع و نحن نذكرها للتيمن و الاعتبار انشاء الله و هو هذا: «للأخ السديد، و الولي الرشيد، الشيخ المفيد ابی عبدالله محمدبن محمدبن النعمان أدام الله اعزازه من مستودع العهد المأخوذ على العباد.

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد، سلام عليك أيها المولى المخلص في الدين المخصوص فينا باليقين، فانا نحمد إليك الله الذي لا إله إلا هو، و نسأله الصلاة على سيدنا و مولانا و

بارۀ ما به یقین مخصوص گشته‌ای! ما به وجود تو، خدای یگانه را ستایش نموده و درود و صلوات او را برای پیامبرمان حضرت محمد و آل علیهم‌السلام او خواستاریم. خداوند توفیق تو را برای یاری حق پایدار نماید و پاداش تو را برای حمایت صادقانه‌ات از ما زیاد کند.

آگاه باش که به ما اجازه داده شده که با تو مکاتبه کنیم، و تو را مکلف نماییم که پیام‌های ما را به دوستانمان برسانی؛ خداوند آنها را به واسطه اطاعت از او عزیز نماید، و با عنایات و حفظ خود مشکلات آنان را اصلاح کند.

پس گوش به فرمان ما باش، و آنچه می‌گوییم برای دوستانمان بازگو کن! خداوند بالطف خود تو را در برابر دشمنان که از دین خدا منحرف شده‌اند یاری نماید. ما اگر چه در زمان دولت فاسقین هستیم و دور از آنها و شما به سر می‌بریم ولی کاملاً به وضع شما آگاهیم و چیزی از امور شما بر ما پوشیده نیست.

نَبِّئْنَا مُحَمَّدًا وَآلَهُ الطَّاهِرِينَ وَنَعْلَمُكَ أَدَامَ اللَّهِ تَوْفِيقَكَ لِنَصْرَةِ الْحَقِّ وَ أَجْزَلَ مَثُوبَتِكَ عَلَيَّ نَطَقَكَ عَنَّا بِالصِّدْقِ، أَنَّهُ قَدْ أذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمَكَاتِبَةِ وَ تَكْلِيفِكَ مَا تَوَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قَبْلَكَ، أَعَزَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ، وَ كَفَاهُمُ الْمَهْمَ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَ حِرَاسَتِهِ.

فَقِفْ أَمْدَكَ اللَّهُ بِعَوْنِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ مِنْ دِينِهِ، عَلَيَّ مَا نَذَرَهُ، وَ أَعْمَلْ فِي تَأْدِيبَتِهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا نَرَسُمُهُ أَنْشَاءَ اللَّهِ، نَحْنُ وَ إِنْ كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ حَسَبِ الَّذِي أَرَانَاهُ اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ، وَ لَشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ، مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ، فَأَنَا يَحِيطُ عَلَمُنَا بِأَنْبَاءِكُمْ، وَ لَا يَعْزِبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ، وَ مَعْرِفَتُنَا بِالزَّلِيلِ الَّذِي أَصَابَكُمْ، مَذْجَنَحَ كَثِيرٍ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا، وَ نَبْذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُوذَ مِنْهُمْ وَ رَأَى ظُهُورَهُمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

ما می دانیم که عدّه زیادی از شما شیعیان گرفتار خطایی شده‌اید که صالحین پیشین از آن پرهیز می‌کردند، و عدّه زیادی از دوستان ما از پیمان و عهدی که برای ما از آنها گرفته شده بود جدا شده و آن را پشت سر انداخته‌اند؛ مثل این که از آن اطلاعی نداشته‌اند.

بدانید که ما از مراعات و حمایت شما دریغ نداریم و شما را فراموش نمی‌کنیم و اگر جز این بود گرفتاری و فقر شما فراوان بود و دشمنان، شما را از پای در آورده بودند. پس از خدا بترسید و برای نجات خود از فتنه‌ای که بر شما وارد می‌شود به ما کمک کنید؛ فتنه‌ای که هر که در آن فتنه‌ها بمیرد هلاک شود، و هر که به آرزوی خود برسد از آن حمایت کند و آن فتنه‌ها نشانه حرکت ما و اظهار امر و نهی ماست و خداوند نور خود را کامل خواهد نمود گر چه مشرکان را خوش نیاید...»

۴- شهادت حضرت عسکری و جستجوی از حضرت بقية الله عليه السلام

۱- مرحوم مفید در کتاب ارشاد گوید: حضرت امام حسن عسکری عليه السلام در

إنا غير مهملين لمراعاتكم و لاناسين لذكركم، و لولا ذلك لنزل بكم السلاواء و اصطلمكم الاعداء، فاتقوا الله جلّ جلاله، و ظاهرنا على انتياشكم من فتنه قد أنافت عليكم، يهلك فيها من حمّ أجله، و يجمي عليه من أدرك أمله، و هسى أماراة لأزوف حرکتنا و مباتتكم بأمرنا و نهينا، والله متمّ نوره و لوكره المشركون. الى آخر التوقيع المبارك.

۴- شهادة العسکری و اجتهادهم فی طلب ولده الحجة عليه السلام

۱- قال المفید عليه السلام فی الارشاد: مرض ابو محمد عليه السلام فی اول شهر ربيع الاول سنة

اول ماه ربیع الاول سال دویست و شصت بیمار شد و در روز جمعه، هشتم همان ماه، از دنیا رفت و بیست و هشت سال از عمر شریفش گذشته بود و در همان خانه‌ای که پدرش دفن شده بود آن جناب را به خاک سپردند. و فرزندش امام منتظر را به جای گذارد و ولادت آن حضرت در پنهانی انجام شد و در کمال خفا نشو و نما کرد، زیرا روزگار سختی بود و خلیفه وقت به سختی در جستجوی آن خجسته فرزند بود، و تلاش و کوشش زیادی برای اطلاع از وضع آن حضرت می‌کرد، به ویژه که در مذهب شیعه امامیه آمدن آن بزرگوار شایع گشته بود، و می‌دانستند که همگی چشم به راه آمدن او هستند، از این رو آن حضرت فرزند مسعود خود را در زمان زنده بودنش آشکار نفرمود، و بیشتر مردم پس از وفات آن حضرت نیز او را نشناختند.

و در ظاهر جعفر بن علی، برادر امام عسکری، متصدی ضبط ارث او شد و در

ستین و مائتین و مات فی یوم الجمعة لثمان لیال خلون من هذا الشهر فی السنة المذكورة، و له یوم وفاته ثمان و عشرون سنة، و دفن فی البیت الذی دفن فیہ أبوه من دارها بسر من رأی،

و خلف ابنه المنتظر لدولة الحق، و كان قد اخفی مولده و ستر أمره لصعوبة الوقت و شدة طلب سلطان الزمان له، و اجتهاده فی البحث عن امره و لما شاع من من مذهب الشيعة الامامية فیہ و عرف من انتظارهم له، فلم یظهر ولده علیه السلام فی حیاته و لاعرفه الجمهور بعد وفاته،

و تولی جعفر بن علی أخو أبی محمد علیه السلام و أخذ ترکته، و سعی فی حبس جواری أبی محمد علیه السلام و اعتقال حلالیه، و شنع علی أصحابه بانتظارهم ولده و قطعهم بسوجوده و القول بامامته، و اغری بالقوم حتی أخافهم و شردهم و جرى علی مخلقی أبی محمد علیه السلام

حبس کنیزکان آن حضرت و گرفتاری زنان او کوشید، و به اصحاب آن جناب که انتظار دیدار فرزندش را داشتند و اظهار می کردند ما یقین به وجود چنین فرزندی - که امام است - داریم دشنام می گفت و بدگویی می کرد، و دشمنی با ایشان را آغاز کرد تا آنجا که ایشان را ترسانده و پراکنده ساخت، و به خاطر سماجتی که در این باره کرد گرفتاری های بزرگی برای بازماندگان حضرت عسکری علیه السلام فراهم شد، چه آن که ایشان را به زندان افکندند یا به زنجیر کشیدند یا تهدید کرده و اهانت و خواری دادند.

و با این همه خلیفه (در باره آن مولود مسعود) دسترسی پیدا نکرد، و در ظاهر، جعفر، ترکه آن حضرت را ضبط کرد، و کوشش زیادی کرد که نزد شیعه خود را جانشین امام عسکری علیه السلام معرفی کند ولی هیچ یک از ایشان نپذیرفتند و چنین عقیده ای در باره اش پیدا نشد، به ناچار پیش خلیفه آن زمان رفته از او خواست که مقام برادرش را به او بدهد و در برابر، مال زیادی برای این کار بداد، و به هر وسیله برای تقرب و نزدیکی به خلیفه متشبث شد ولی کوچک ترین سودی از این کارها نبرد.

بسبب ذلك كل عظيمة، من اعتقال و حبس و تهديد و تصغير و استخفاف و ذل، و لم يظفر السلطان منهم بطائل، و حاز جعفر ظاهراً تركة أبي محمد عليه السلام واجتهد في القيام عند الشيعة مقامه، و لم يقبل أحد منهم ذلك و لا اعتقده فيه، فصار إلى سلطان الوقت يلتمس مرتبه أخيه، و بذل مالا جليلاً و تقرب بكل ما ظن أنه يتقرب به، فلم ينتفع بشيء من ذلك.

و در این باره داستان‌هایی است که ما به خاطر طولانی نشدن کتاب از نقل و تفصیل آنها خودداری کردیم، و آن داستانها نزد شیعیان و اهل اطلاع معروف و مشهور است و بالله نستعین.

۵- حضرت عسکری نشانه‌های حضرت مهدی علیه السلام را بیان فرمود

مرحوم مجلسی از کمال‌الدین صدوق نقل نموده که ابوالادیان گوید: من خادم حضرت عسکری علیه السلام بودم و نامه‌های آن حضرت را به شهرها می‌بردم. تا این که در بیماری آن حضرت که از دنیا رحلت نمود خدمت آن حضرت رسیدیم. او نامه‌هایی را به من داد و فرمود: «اینها را به مدائن می‌بری و بعد از پانزده روز به سامرا

و لجعفر اخبار کثیرة فی هذا المعنی رأیت الا ضراب عن ذکرها لأسباب لایحتمل الكتاب شرحها، و هی مشهورة عند الامامیة، و من عرف اخبار الناس من العامة و بالله نستعین.

۵- ما بینة العسکری قبل وفاته فی الامام المهدی علیه السلام

و روی فی البحار ج ۳۳۲/۵۰ عن الأکمال ص ج ۱۵۰/۲: قال أبو الحسن علی بن محمد بن حباب (۲): حدّثنا أبو الادیان قال: كنت أخدم الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیه السلام و أحمل كتبه إلى الأمصار، فدخلت إليه في علته التي توفي فيها صلوات الله عليه فكتب معي كتاباً و قال: تقضى بها إلى المدائن فانك ستغيب خمسة عشر يوماً فتدخل إلى سرّ من رأى يوم الخامس عشر و تسمع الواعية في داري، و تجدني على المغتسل.

برمی‌گرددی و صدای ناله و گریه را از خانه من می‌شنوی و بدن مرا خواهی دید که برای غسل دادن آماده نموده‌اند».

ابوالأدیان می‌گوید: به حضرت عسکری علیه السلام گفتم: مولای من! اگر چنین شود امام بعد از شما که خواهد بود؟ فرمود: «کسی که نامه‌های مرا از تو طلب کند»، گفتم: بیش از این بفرمایید. فرمود: «کسی که بر جنازه من نماز می‌خواند»، گفتم: بیش از این بفرمایید. فرمود: «هر کس خبر دهد که در همیان چیست».

ابوالأدیان گوید: هیبت و عظمت آن حضرت مانع شد که بپرسم در همیان چه می‌باشد. تا این که نامه‌ها را به مدائن بردم و جواب‌های آنها را گرفتم و روز پانزدهم - چنان که آن حضرت خبر داده بود - به سامرا بازگشتم. ناگهان از خانه آن حضرت صدای گریه و ناله شنیدم و جعفر کذاب، برادر حضرت عسکری علیه السلام، را دیدم که بر در خانه آن حضرت نشسته و مردم او را تعزیت و تهنیت می‌گویند. با خود گفتم اگر جعفر امام باشد باید شرایط امام تغییر کرده باشد؛ چون من

قال أبو الأديان: فقلت: يا سيدي فاذا كان ذلك فن؟ قال: من طالبك بجوابات كتبي، فهو القائم بعدى؟ فقلت: زدني، فقال من يصلي عليّ فهو القائم بعدى، فقلت: زدني، فقال: من أخبر بما في الهميان فهو القائم بعدى.

ثمّ منعتني هيئته أن أسأله ما في الهميان؟ و خرجت بالكتب إلى المدائن و أخذت جواباتها، و دخلت سرّ من رأى يوم الخامس عشر كما قال لي عليه السلام فاذا أنا بالواعية في داره و اذا أنا بجعفر بن عليّ أخيه بباب الدار، و الشيعة حوله يعزّونه و يهنّونه.

فقلت في نفسي: ان يكن هذا الامام فقد حالت الامامة، لأنّي كنت أعرفه بشرب النبيذ، و يقامر في الجوسق، و يلعب بالطنبور، فتقدّمت فعزّيت و هنيّيت فلم يسألني عن

جعفر را می‌شناختم که اهل شراب و قمار و طنبور بود. پس نزدیک او رفتم و به او تسلیت و تهنیت گفتم و او از من چیزی را مطالبه نکرد. تا این که عقید خادم آمد و به او گفت: مولای من! برخیز بیا، بدن برادرت کفن شده بر او نماز بخوان! پس جعفر با عده‌ای که اطراف او بودند برخاستند و نزد جنازه رفتیم.

چون وارد خانه شدیم دیدیم حضرت عسکری علیه السلام را کفن نموده بودند و بر روی تابوت بود پس چون جعفر جلو رفت که بر او نماز بخواند فرزندی خردسال و گندم‌گون با مویی مجعد و دندان‌هایی با فاصله از اتاقی خارج شد و عباي جعفر را کشید و فرمود: «عموا عقب بایست من سزاوارترم که بر بدن پدرم نماز بخوانم». پس جعفر متغیر شد و عقب رفت و او بر پدر خود، حضرت عسکری علیه السلام، نماز خواند و سپس آن حضرت را در کنار پدر خود حضرت هادی علیه السلام دفن کردند.

تا این که آن فرزند عزیز رو به من نمود و فرمود: «جواب‌های نامه‌ها را

شیء ثم خرج عقید فقال: یا سیدی قد کفن أخوک فقم للصلاة علیه فدخل جعفر بن علی و الشيعة من حوله يقدمهم السمان و الحسن بن علی قلیل المعتصم المعروف بسلمة.

فلما صرنا بالدار اذا نحن بالحسن بن علی علیه السلام علی نعشه مكفناً، فتقدم جعفر بن علی ليصلي علی أخيه فلما هم بالتكبير خرج صبي بوجهه سمرة، بشعره ققط بأسنانه تفلج، ف جذب رداء جعفر بن علی و قال: تأخر يا عم فأنا أحق، بالصلاة علی ابی فتأخر جعفر، و قد اربد وجهه، فتقدم الصبي فصلي علیه، و دفن إلى جانب قبر أبيه.

ثم قال علیه السلام: یا بصری هات جوابات الكتب التي معك، فدفعتها إليه، و قلت في نفسي: هذه اثنتان بقى الهميان، ثم خرجت إلى جعفر بن علی و هو يفر فقال له حاجز الوشاء: یا سیدی من الصبي؟ ليقم علیه الحجّة، فقال: و الله ما رأيتہ قط و لاعرفته.

بیاورا! من نامه‌ها را به او دادم و پیش خود گفتم: این دو نشانه از آن نشانه‌ها و قصهٔ همیان باقی مانده است. تا این که من نزد جعفر رفتم و او در مانده شده بود، حاجز و شاء به او گفت: آن بچه که بود که بر امام عسکری نماز خواند؟ - و می‌خواست حجت را بر او تمام کند - جعفر گفت: به خدا سوگند من او را ندیده بودم و نمی‌شناختم.

ما همان جا نشسته بودیم که عده‌ای از قم وارد شدند و در بارهٔ حضرت عسکری علیه السلام سؤال کردند و چون دانستند او رحلت نموده گفتند: امام بعد از او کیست؟ مردم اشاره به جعفر کردند، و آنها بر او سلام نموده و به او تسلیت و تهنیت گفتند. سپس گفتند: همراه ما نامه‌ها و اموالی از مردم است. بگو صاحب نامه‌ها کیانند و اموال چقدر است؟ پس جعفر از جای خود حرکت نمود و لباس خود را تکان داد و گفت: اینها از من علم غیب می‌خواهند.

ابوالادیان می‌گوید: خادم حضرت عسکری آمد و گفت: آن نامه‌ها از فلانی و فلانی است و در آن همیان هزار دینار است که نقش ده دینار آن محو شده است. پس نامه‌ها و اموال را به او دادند و گفتند: آن که تو را برای گفتن اینها فرستاده او امام می‌باشد.

فنحن جلوس إذ قدم نفر من قم، فسألوا عن الحسن بن عليّ فعرفوا موته فقالوا: فن؟ فأشار الناس إلى جعفر بن عليّ فسلموا عليه و عزّوه و هتّوه، و قالوا: معنا كتب و مال، فتقول ممّن الكتب؟ و كم المال؟ فقام ينفذ أثوابه و يقول: يريدون منّا أن نعلم الغيب. قال: فخرج الخادم فقال: معكم كتب فلان و فلان، و هميان فيه ألف دينار، عشرة دنائير منها مطلية فدفعوا الكتب و المال، و قالوا: الذي وجه بك لأجل ذلك هو الامام.

و چون جعفر نزد معتمد عباسی رفت و او را از این ماجرا مطلع ساخت. معتمد مأمورین خود را به خانه حضرت عسکری علیه السلام فرستاد و آنها از صیقل، مادر امام زمان علیه السلام، مطالبه آن عزیز را کردند و او انکار نمود و برای حفظ او گفت: من بلر دار هستم. پس او را تحویل قاضی دادند که از او مراقبت کند، تا این که مرگ عبیدالله بن خاقان و حمله زنجی‌ها به بصره پیش آمد و آنها از حال صیقل غافل شدند و او بحمدالله از شر آنها نجات یافت و به خانه خود بازگشت.

۶- ولادت حضرت مهدی علیه السلام و معجزات او هنگام ولادت

مرحوم مفید در کتاب ارشاد می‌گوید: امام بعد از حضرت عسکری علیه السلام فرزند او حجة بن الحسن علیه السلام است که نام و کنیه او نام و کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و

فدخل جعفر بن علیّ علی المعتمد و كشف له ذلك فوجه المعتمد خدمه فقبضوا علی صقیل الجاریة، و طالبوها بالصبی فانكرته و ادعت حملاها لتغطي علی حال الصبی فسلمت إلى ابن أبي الشوارب القاضی، و بغتهم موت عبیدالله بن یحیی بن خاقان، فجاءة و خروج صاحب الزنج بالبصرة، فشغلوا بذلك عن الجاریة، فخرجت عن أيديهم و الحمد لله رب العالمین لا شريك له. («الجوسق» القصر، «وجبذ» أي جذب، و فی النهاية اريد وجهه أي تغیر ألی الغبرة، و قیل الريدة لون بین السواد و الغبرة)

۶- ولادته و معجزاته علیه السلام حین الولادة

۱- قال فی الارشاد ص ۳۲۳: كان الأمام بعد ابی محمد العسکری علیه السلام ابنه المسمی باسم رسول الله صلی الله علیه و آله المکنی بکنیته، و لم یخلف ابوه ولداً ظاهراً ولا باطناً غیره، و خلفه غائباً مستتراً.

حضرت عسکری فرزندى جز او باقى نگذارد، و او بعد از پدر خود تاکنون در غیبت به سر مى برد.

و ولادت او در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ.ق. واقع شده و مادر او نرجس نام دارد و سن مبارکش در وقت رحلت پدر پنج سال بوده که در آن سن خداوند او را همانند عیسی علیه السلام که در خردسالی به نبوت و پیامبری رسانید، به امامت و رهبری امت اسلامی رساند، و به او حکمت و فصل خطاب عطا نمود و او را برای همه مردم نشانه حق قرار داد.

۲- مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین از حکیمه خاتون خواهر علی بن محمد هادی علیه السلام نقل نموده که گوید: حضرت عسکری در شب نیمه ماه شعبان مرا خواستند و فرمودند: «ای عمه! امشب شب نیمه شعبان است، نزد ما افطار کن، چون

و كان مولده عليه السلام ليلة النصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مأتين، و أمه ام ولد يقال لها نرجس، و كان سنه عند وفاة ابيه خمس سنين، آتاه الله فيها الحكمة و فصل الخطاب، و جعله آية للعالمين، و آتاه الحكمة كما آتاها يحيى صبيّاً، و جعله اماماً في حال الطفولية الظاهرة، كما جعل عيسى بن مريم عليه السلام في المهدي نبيّاً.

۲- و روى الصدوق عليه الرحمة في الأكمال ج ۲/ ۴۲۴ عن حكيمه بنت محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام، قالت: بعث الى ابو محمد الحسن بن علي عليه السلام فقال: يا عمّة اجعلى افطارك هذه الليلة عندنا فانها ليلة النصف من شعبان فانّ الله تبارك و تعالى سيظهر في هذه الليلة الحجّة و هو حجّته في أرضه، قالت: فقلت له و من أمّه؟ قال: نرجس، قلت له: جعلنى الله فداك ما بها اثر، فقال: هو ما أقول لك،

در این شب حجت خدا در روی زمین به دنیا خواهد آمد». حکیمه خاتون می گوید: به آن حضرت گفتم: او از کدام یک از همسران شما خواهد بود؟ فرمود: «از نرجس». گفتم: فدای شما شوم من در او اثر حمل نمی بینم! فرمود: «آنچه می گویم خواهد شد».

حکیمه خاتون می گوید: وارد خانه آن حضرت شدم و چون سلام کردم و نشستم نرجس خاتون آمد و کفش مرا گرفت و خطاب به من گفت: ای سرور من! حال شما چگونه است؟ من به او گفتم: شما سرور من و سرور اهل بیت من هستید. او نپذیرفت و گفت: این چه سخنی است که شما می گوید؟ به او گفتم: عزیزم! بدان که خداوند متعال در این شب فرزندی به تو عطا خواهد نمود که در دنیا و آخرت آقا و مولای همه مردم خواهد بود؛ پس او از شنیدن این سخن حیا نمود و دیگر چیزی نگفت.

چون من از نماز عشا فارغ شدم، افطار نمودم و سپس خوابیدم و در نیمه شب برای نماز برخاستم و نماز شب خواندم، و او خوابیده بود. سپس برای تعقیب

قالت: فجئت، فلما سلمت و جلست جاءت تنزع خُفِّي و قالت لي: يا سيدي و سيّدة أهلي كيف أمسيّت؟ فقلت: بل أنت سيدي و سيّدة أهلي، قالت: فأنكرت قولي و قالت: ما هذا يا عمّة؟ قالت: فقلت لها: يا بنيّة إنّ الله تعالى سيب لك في ليلتك هذه غلاماً سيّداً في الدّنيا و الآخرة قالت: فخرجت و استحييت.

فلما أن فرغت من صلاة العشاء الآخرة أفطرت و أخذت مضجعي فرقدت، فلما أن كان في جوف الليل قمت إلى الصّلاة ففرغت من صلاتي و هي نائمة ليس بها حادث ثمّ جلست معقبة، ثمّ اضطجعت ثمّ انتبهت فزعة و هي راقدة، ثمّ قامت فصلّت و نامت.

نشستم و باز خوابیدم و بیدار شدم، و او در خواب بود. تا این که او نیز برخاست و نماز شب خواند و خوابید.

حکیمه خاتون می‌گوید: من از اتاق خارج شدم و در جستجوی فجر بودم و دیدم که فجر اول طالع شده است. و چون نرجس را در خواب دیدم و شکمی بر من عارض شد، حضرت عسکری علیه السلام از اتاق خود با صدای بلند به من فرمود: «عجله مکن ای عمه! امر خدا نزدیک است»؛ پس نشستم و مشغول خواندن سوره «الم سجده» و «یس» بودم که ناگهان نرجس خاتون از خواب پرید من نزد او رفتم و گفتم: آیا چیزی در خود احساس می‌کنی؟ گفت: بلی! گفتم: آرامش خود را حفظ کن

قالت حکیمه: و خرجت أتفقّد الفجر فاذا انا بالفجر الاوّل کذب السرحان و هی نائمة فدخلنی الشکوک، فصاح بی أبو محمّد علیه السلام من المجلس فقال: لا تعجلی یا عمّة فهاک الامر قد قرب، قالت: فجلست و قرأت: ألم السجدة و یس، فبینما انا كذلك إذا تنبّهت فرعة فوثبت إليها فقلت: اسم الله عليك، ثمّ قلت لها: أتحمّسین شیئاً؟ قالت: نعم یا عمّة، فقلت لها: اجمعی نفسك واجمعی قلبك فهو ما قلت لك،

قالت: فأخذتني فترة و أخذتها فترة فاتبّهت بحسّ سیّدی فکشفت الثوب عنه فاذا انا به علیه السلام ساجداً يتلقی الأرض بمساجده فضمّمته إلىّ فاذا انا به نظیف متنظّف فصاح بی أبو محمّد علیه السلام هلّمی إلىّ ابنی یا عمّة فجئت به إليه فوضع یدیه تحت البتیه و ظهره و وضع قدمیه علی صدره ثمّ أدلی لسانه فی فیه و أمرّ یده علی عینیّه و سمعه و مفاصله، ثمّ قال: تکلم یا بنی فقال: أشهد أن لا إله الا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله، ثمّ صلی علی أميرالمؤمنین و علی الأئمّة علیهم السلام إلىّ أن وقف علی أبيه، ثمّ احجم (ای سکت)

که این همان وعده خداوند است. لحظه‌ای گذشت، من احساس نمودم که حجت خدا به دنیا آمده و چون لباس را کنار زدم او را در حال سجده دیدم پس او را در بغل گرفتم و دیدم نظیف و پاکیزه است.

در این هنگام حضرت عسکری علیه السلام از اتاق خود صدا زد: «ای عمه! فرزندم را بیاور» و چون او را نزد پدر آوردم او را روی دست گرفت و بر سینه خود قرار داد و زبان در دهان او گذارد و دست مبارک خود را بر چشم و گوش و مفاصل او کشید و فرمود: «عزیزم! سخن بگو!» پس حضرت بقیه الله علیه السلام به سخن آمد و فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله» و سپس صلوات بر امیرالمومنین و امامان دیگر تا پدر خود فرستاد و ساکت شد.

پس حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «عمه جان! او را نزد مادرش ببر تا بر او سلام کند و باز نزد من بیاور».

پس او را نزد مادرش بردم و چون بر مادر نیز سلام نمود او را نزد پدر برگرداندم. حضرت عسکری علیه السلام به من فرمود: «ای عمه! روز هفتم باز نزد ما بیا».

حکیمه خاتون می‌گوید: چون صبح شد و خواستم از حضرت عسکری خداحافظی کنم، رفتم که باز آقازاده را ببینم ولی او را نیافتم، پس گفتم: فدای شما

ثم قال أبو محمد علیه السلام: يا عمّة اذهبي به الى أمّك ليسلم عليها و اتيني به، فذهبت به فسلم عليها ورددته فوضعتّه في المجلس ثم قال: يا عمّة إذا كان يوم السابع فأتينا قالت حكيمه: فلما أصبحت جئت لأسلم على أبي محمد علیه السلام و كشفت الستراً تفقد سيدي علیه السلام فلم أره، فقلت: جعلت فداك ما فعل سيدي؟ فقال: يا عمّة استودعناه الذي استودعته أم موسى

شوم! آقازاده چه شد؟ حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «ما او را نزد خدا امانت سپردیم؛ چنان که مادر موسی علیه السلام را نزد خدا امانت سپرد».

حکیمه خاتون می گوید: چون روز هفتم شد خدمت حضرت عسکری علیه السلام آمدم و سلام نمودم و نشستم پس فرمود: «فرزندم را بیاور!» و من او را نزد پدر آوردم و آن حضرت او را روی دست گرفت و مانند روز اول زبان در دهان او گذارد؛ مثل این که شیر و عسل به او می خورانید، سپس فرمود: «فرزند عزیزم! سخن بگو!» پس حضرت بقیة الله علیه السلام فرمود: «اشهدان لا اله الا الله» و صلوات بر رسول خدا و امیرالمؤمنین و بر ائمة طاهرين - عليهم السلام - فرستاد تا به نام پدر خود رسید.

و سپس این آیه را تلاوت نمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم و نريد أن نمّن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين. و نمكّن لهم في الأرض و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون» (سوره قصص آیه ۵)

قالت حكيمه: فلما كان في اليوم السابع جئت فسلمت و جلست فقال: هلمّي إلى ابني، فجئت بسيدي علیه السلام و هي في الخرقه ففعل به كفعلته الأولى، ثم ادلى لسانه في فيه كأنه يغذيه لبناً أو عسلاً، ثم قال: تكلم يا بني، فقال: «أشهد أن لا إله إلا الله» و ثنى بالصلاة على محمد و على أميرالمؤمنين و على الأئمة الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين حتى وقف على أبيه علیه السلام

ثم تلا هذه الآية: «بسم الله الرحمن الرحيم و نريد أن نمّن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين. و نمكّن لهم في الأرض و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون» قال: موسى فسألت عقبه الخادم عن هذه، فقالت: صدقت حكيمه.

۳- مرحوم صدوق در کمال الدین از محمد بن عبدالله طهوری نقل نموده که گوید: من بعد از رحلت حضرت عسکری علیه السلام خدمت حکیمه خاتون رفتم و از او راجع به حضرت حجت علیه السلام سؤال نمودم و در آن وقت مردم در حیرت و اختلاف به سر می بردند. حکیمه خاتون فرمود: خداوند تبارک و تعالی زمین را خالی از حجت ناطق و یا صامت نمی گذارد و هرگز بعد از امام حسن و امام حسین امامت را در دو برادر قرار نداده و این برای شرافت امام حسن و امام حسین علیه السلام بوده که معلوم شود برای آنها مثل و مانندی نیست و خداوند فرزندان امام حسین علیه السلام را بر فرزندان امام حسن علیه السلام تفضیل داد چنان که فرزندان هارون را بر فرزندان موسی علیه السلام تفضیل داد و تا قیامت فضیلت در نسل هارون قرار گرفت.

سپس فرمود: این امت را چاره‌ای جز غیبت امام و حیرت نیست و در آن

۳- و روی عن محمد بن عبدالله الطهوری قال: قصدت حکیمة بنت محمد علیه السلام بعد مضیّ ابي محمد علیه السلام أسألها عن الحجّة و ما قد اختلف فيه الناس من الحيرة التي هم فيها فقالت لي: اجلس فجلست، ثمّ قالت: يا محمد إنّ الله تبارك و تعالی لا یخلى الأرض من حجّة ناطقة أو صامتة، و لم يجعلها في أخوين بعد الحسن و الحسين علیه السلام تفضیلاً للحسن و الحسين و تنزیها لهما أن یكون في الأرض عدیلها الاّ أنّ الله تبارك و تعالی خصّ ولد الحسين بالفضل علی ولد الحسن علیه السلام كما خصّ ولد هارون علی ولد موسی علیه السلام و إن كان موسی حجّة علی هارون، و الفضل لولده إلى يوم القيامة.

ولابد للامة من حيرة يرتاب فيها المبطلون و یخلص فيها المحقّون، کیلا یكون للخلق علی الله حجّة، و إنّ الحيرة لابدّ واقعة بعد مضیّ ابي محمد الحسن علیه السلام، فقلت: یا مولاتی

زمان اهل حق خالص و اهل باطل منحرف خواهند شد و حجت بر مردم تمام خواهد گردید و غیبت امام و حیرت مردم جز بعد از امام عسکری علیه السلام نیست. گفتم: آیا برای حضرت عسکری فرزندی بود؟ پس تبسم نمود و فرمود: اگر برای او فرزند نباشد پس حجت خدا بعد از او که خواهد بود؟ در حالی که من به تو خبر دادم که امامت در دو برادر جز حسن و حسین علیهما السلام قرار نگرفته است.

محمد بن عبدالله طهوری می گوید: به حکیمه خاتون گفتم: برای من حدیثی از ولادت و غیبت مولایم حجة بن الحسن علیه السلام بیان کن! حکیمه خاتون فرمود: من کنیزی داشتم به نام نرجس، پس روزی فرزند برادرم، یعنی امام حسن عسکری به دیدن من آمد و دیدم که به دقت به آن کنیز نظر می کند.

به او عرض نمودم: مولای من! آیا خواهان او هستی؟ اگر بخواهی او را نزد شما می فرستم، فرمود: «نه، ای عمه! لکن از وضع او تعجب نمودم». عرض کردم: از چه چیز تعجب نمودی؟ فرمود: «زود باشد که از او فرزند بزرگواری به وجود آید

هل كان للحسن عليه السلام ولد؟ فتبسمت ثم قالت: إذا لم يكن للحسن عليه السلام عقب فمن الحجّة من بعده وقد أخبرتك أنّه لإمامة لأخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام.

فقلت: يا سيّدي حدّثني بولادة مولاي و غيبته عليه السلام قالت: نعم كانت لي جارية يقال لها: نرجس فزارني ابن أخي فأقبل يمدق النظر إليها، فقلت له: يا سيّدي لعلك هويتها فأرسلها إليك؟ فقال: لا يا عمّة ولكنّي أتعجب منها فقلت: و ما أعجبك منها؟ فقال عليه السلام: سيخرج منها ولد كريم على الله عزّوجلّ الذي يملأ الله به الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً، فقلت: فأرسلها إليك يا سيّدي؟ فقال: استأذني في ذلك

أبي عليه السلام

که خداوند به واسطه او زمین را پر از عدل و داد نماید بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد؛ گفتم: پس او را خدمت شما بفرستم، ای مولای من؟ فرمود: «در این باره از پدرم اجازه بخواه».

حکیمه خاتون می گوید: من لباس پوشیدم و خدمت مولای خود حضرت هادی علیه السلام رفتم و چون سلام کردم و نشستم، آن حضرت فرمود: «نرجس را نزد فرزندم ابی محمد عسکری بفرست!» گفتم: من نیز برای همین جهت خدمت شما رسیدم. امام هادی علیه السلام فرمود: «خداوند خواسته است تو را در این خیر شریک کند و پاداشی از آن نصیب تو نماید». حکیمه خاتون می گوید: به سرعت به خانه خود بازگشتم و نرجس را آرایش و زینت نموده و او را به ابی محمد عسکری علیه السلام بخشیدم و در منزل خود اتاقی فراهم نمودم و زفاف آنها را آماده کردم و آن حضرت چند روزی نزد من بود و سپس با همسر خود به خانه پدر بازگشت.

قالت: فلبست ثیابی و أتیت منزل أبی الحسن علیه السلام فسلمت و جلست فبدأنی علیه السلام و قال: یا حکیمه أبعثی نرجس إلی ابنی أبی محمد قالت: فقلت: یا سیدی علی هذا قصدتک علی أن أستاذنک فی ذلك، فقال لی: یا مبارکة إن الله تبارک و تعالی أحب أن یشرکک فی الأجر و یجعل لک فی الخیر نصیباً، قالت حکیمه: فلم ألبث أن رجعت إلی منزلی و زینتها و وهبتها لأبی محمد علیه السلام و جمعت بینہ و بینها فی منزلی فأقام عندی آیاماً، ثم مضی إلی والده علیه السلام و وجَّهت بہامعه.

❦ قيل: لامنافاة بین هذا الحدیث و الذي سبق، لأن فی الذي سبق قال علیه السلام: «یا بنت رسول الله أخرجیها و علمیها الفرائض و السنن فأتیها زوجة أبی محمد و أم القائم علیه السلام فكانت هی عند حکیمه فی تلك الحالة حتی اشتهرت بجاریة حکیمه و جرى الامر بعد کما فی هذا الخبر.

حکیمه خاتون می گوید: چون حضرت هادی علیه السلام رحلت نمود و حضرت عسکری به مقام امامت رسید، من طبق عادت مانند زمان حضرت هادی علیه السلام آن حضرت را زیارت می نمودم. روزی نرجس نزد من آمد و خواست که کفش از پای من درآورد و گفت: ای سرور من! اجازه بده که کفش شما را درآورم؛ به او گفتم: شما سرور من هستید،

به خدا سوگند نمی گذارم کفش از پای من درآوری، بلکه من باید خادم شما باشم. چون حضرت عسکری سخن مرا شنید، فرمود: «ای عمه! خدا جزای خیر به تو عطا فرماید»، و من تا غروب آن روز نزد آن حضرت نشستم و پس از آن، از آن بانو، یعنی نرجس، خواستم که لباس مرا بیاورد تا مرخص شوم. پس حضرت عسکری فرمود: «نه، ای عمه! امشب نزد ما بمان؛ چرا که در این

قالت حکیمه: فضی أبو الحسن علیه السلام و جلس أبو محمد علیه السلام مکان والده و کنت أزوره کما کنت أزور والده فجاءتني نرجس يوماً تخلع خفی، فقالت: یا مولاتی ناولینی خفک، فقلت: بل أنت سیّدتی و مولاتی و اللّٰه لا أدفع إلیک خفی لتخلعیه ولا لتخدمینی بل أنا أخدمک علی بصری، فسمع أبو محمد علیه السلام ذلك فقال: جزاک اللّٰه یا عمّة خیراً، فجلست عنده إلى وقت غروب الشمس فصحت بالجارية وقلت: ناولینی ثیابی لأنصرف.

فقال علیه السلام: لا یا عمّتی بیّتی اللیلة عندنا فأنه سیولد اللیلة المولود الکریم علی اللّٰه عزّوجلّ الذی یحبی اللّٰه عزّوجلّ به الأرض بعد موتها، فقلت: ممّن یا سیّدی و لست أری بنرجس شیئاً من أثر الحبل؟ فقال، من نرجس لا من غیرها، قالت: فوثبت إليها فقلّبتا ظهراً لبطن فلم أریها أثر حبل، فعدت إلیه علیه السلام فاخبرته بما فعلت فتبسّم ثمّ قال لی: إذا کان وقت الفجر ینظر لک بها الحبل لأنّ مثلها مثل أمّ موسی علیه السلام لم ینظر بها الحبل

شب آن مولود گرامی - که زمین بعد از آن که مرده شده باشد به واسطه او حیات خواهد یافت - به دنیا خواهد آمد»، گفتم: از کدام همسرانتان؟ فرمود: «از نرجس»، من فوراً نزد نرجس رفتم و هرچه به او نظر نمودم اثر حملی در او ندیدم، سپس نزد حضرت عسکری علیه السلام آمدم و گفتم در او اثری از حمل نیست. آن حضرت تبسم نمود و فرمود: «چون طلوع فجر شود اثر حمل او بر تو ظاهر خواهد شد. او مانند مادر موسی علیه السلام است که اثر حمل او تا وقت ولادت فرزند او معلوم نبود، چرا که فرعون برای جستجوی او شکم زنهای باردار را پاره می نمود و این نیز همانند موسی علیه السلام می باشد».

حکیمه خاتون می گوید: من نزد نرجس رفتم و سخنان آن حضرت را به او گفتم و از حال او سؤال نمودم، او گفت: «من در خود چیزی احساس نمی کنم»، من پیایی تا وقت طلوع فجر مراقب او بودم و او در خواب بود و حتی حرکتی به طرف

و لم يعلم بها أحدٌ إلى وقت ولادتها، لأنَّ فرعون كان يشقُّ، بطون الحسبالی فی طلب موسی علیه السلام، و هذا نظیر موسی علیه السلام.

قالت حکیمه: فعدت إليها فأخبرتها بما قال و سألتها عن حالها فقالت: یا مولاتی ما أرى بی شيئاً من هذا، قالت حکیمه: فلم أزل أراقبها إلى وقت طلوع الفجر و هی نائمة بین یدی لا تقلب جنباً إلى جنب حتى إذا كان آخر الليل وقت طلوع الفجر و ثبت فزعاً فضممتها إلى صدري و سميت عليها فصاح إلى أبو محمد علیه السلام و قال: اقرئی علیها «انا أنزلناه فی ليلة القدر» فأقبلت أقرأ علیها و قلت لها: ما حالک؟ قالت: ظهر بی الأمر الذی أخبرک به مولای فأقبلت أقرأ علیها كما أمرنی، فأجابنی الجنین من بطنها یقرأ مثل ما أقرأ و سلّم علیّ؛

راست و چپ هم نمی‌کرد، تا این که چون وقت فجر شد از خواب پرید و من او را به سینه چسباندم و نام خدا را براو بردم.

پس حضرت عسکری از اتاق خود صدا زد: «ای عمّه! سوره قدر را بر او بخوان»، و من شروع به خواندن نمودم و گفتم: حال شما چگونه است؟ فرمود: «همان چیزی که حضرت عسکری به شما خبر داده بود در من ظاهر شده است»، پس من به خواندن سوره «أنا انزلناه في ليلة القدر» مشغول شدم و آن فرزند عزیز از داخل رحم مادر بر من سلام کرد و سوره قدر را قرائت نمود.

حکیمه خاتون می‌گوید: چون من با شنیدن قرآن از آن مولود وحشت نمودم، حضرت عسکری علیه السلام صدا زد: «عمّه! از امر خداوند عزوجل، تعجب مکن او ما را در کودکی به حکمت گویا و در بزرگی حجت خود قرار داده است»، این سخن تمام نشده بود که نرجس از مقابل من ناپدید شد؛ مثل این که پرده‌ای بین من و او قرار گرفت، من پریشان حال نزد حضرت عسکری رفتم، آن حضرت به من فرمود: «ای عمّه! بازگرد که او را در جای خود خواهی یافت».

حکیمه خاتون می‌گوید: من بازگشتم و چیزی نگذشت که پرده از بین من و

قالت حکیمه: ففرغت لما سمعت، فصاح بی أبو محمد علیه السلام لا تعجبي من أمر الله عزوجل إن الله تبارك و تعالی ينطقنا بالحكمة صغاراً، و يجعلنا حجة في أرضه كباراً فلم يستتم الكلام حتى غيبت عني نرجس فلم أرها كأنه ضرب بيني و بينها حجاب فعدوت نحو أبي محمد علیه السلام و أنا صارخة، فقال لي: ارجعي يا عمّة فإنك ستجديها في مكانها؛

قالت: فرجعت فلم ألبث أن كشف الغطاء الذي كان بيني و بينها و إذا أنا بها و عليها من أثر النور ما غشي بصرى و إذا أنا بالصبي علیه السلام ساجداً لوجهه، جاثياً على ركبتيه، رافعاً

او برداشته شد و او را دیدم و به قدری نورانی بود که چشم من طاقت دیدن او را نداشت، ناگهان آن فرزند عزیز را مشاهده نمودم که در حال سجده بود و دو انگشت سبّابه خود را بلند نموده و می فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان جدی محمداً رسول الله و انّ ابي امير المؤمنين»، و سپس یکایک امامان - علیهم السلام - را نام برد تا به نام خود رسید، سپس فرمود: «خدایا! وعده‌ای که به من داده‌ای عمل کن و کار مرا به پایان برسان و حکومت مرا ثابت گردان و زمین را به وسیله من پر از عدل و داد نما».

پس حضرت عسکری علیه السلام از اتاق خود صدا زد: «ای عمّه! فرزندم را بیاور!»

سبّابیه، و هو يقول: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن جدی محمداً رسول الله و أن ابي أمير المؤمنين، ثم عدّ إماماً إماماً إلى أن بلغ إلى نفسه. ثم قال: اللهم انجز لي ما وعدتني و اتمم لي أمري و ثبت و طأتي، و املأ الأرض بي عدلاً و قسطاً»؛ فصاح بي أبو محمد عليه السلام فقال: يا عمّة تناوليها وهاتيه، فتناولته و أتيت به نحوه، فلما مثلت بين يدي أبيه و هو على يدي سلّم على أبيه فتناوله الحسن عليه السلام مني و الطير ترفرف على رأسه و تناولته لسانه فشرب منه، ثم قال: امضي به إلى امّك لترضعه و ردّيه إلىّ قالت: فتناولته امّك فارضته، فرددته إلى أبي محمد عليه السلام و الطير ترفرف على رأسه فصاح بطير منها فقال له: اجمله و احفظه و ردّه إلينا في كلّ أربعين يوماً، فتناوله الطير و طار به في جوّ السماء و أتبعه سائر الطير، فسمعت أبا محمد عليه السلام يقول: «استودعك الله الذي أودعته أمّ موسى موسى، فبكت نرجس فقال لها: اسكتي فإن الرضاع محرّم عليه إلا من ثديك و سيعاد إليك كبارد موسى إلى امّك و ذلك قول الله عزّ وجلّ: «فرددناه إلى امّك كي تقرّ عينها و لا تحزن» (قصص ۱۳/)

من او رانزد پدر بردم و او بر پدر خود سلام نمود. حضرت عسکری علیه السلام او را از من گرفت و زبان خود را در دهان او گذارد و سپس فرمود: «او را نزد مادر ببر تا به او شیر دهد و باز نزد من بیاور». من او را نزد مادر بردم، پس مادر او را گرفت و بعد از شیردادن به من داد و سپس او را نزد حضرت عسکری علیه السلام بردم، پس پرندگانی را بالای سر او دیدم. حضرت عسکری علیه السلام به یکی از آنها فرمود: «این فرزند را ببر و نگهداری کن و در هر چهل روز نزد ما بیاور که او را ببینیم».

آن پرنده او را گرفت و با پرندگان دیگر به آسمان رفت و من از حضرت عسکری شنیدم که می فرمود: «من تو را به آن خدایی سپردم، که مادر موسی فرزند خود را به او سپرد» و چون نرجس گریان شد حضرت عسکری علیه السلام به او فرمود: «آرام باش که او از غیر تو شیر نخواهد نوشید و به زودی او رانزد تو خواهند آورد، چنان که موسی علیه السلام را به مادر برگرداندند و خداوند فرموده: «ما موسی را به مادر برگردانیم که چشم او روشن شود و اندوهی پیدا نکند».

حکیمه می گوید: به حضرت عسکری علیه السلام گفتم: این پرنده که بود؟ حضرت فرمود: «او روح القدس بود که از طرف خدا در خدمت ائمه علیهم السلام است و اوست که آنها را یاری و کمک می کند و علم و دانش را به آنان تعلیم می دهد».

حکیمه می گوید: سپس چهل روز گذشت تا آن عزیز را به حضرت عسکری

قالت حکیمه: فقلت: و ما هذا الطیر؟ قال: هذا روح القدس الموکل بالائمة علیه السلام یوقفهم و یسدهم و یرتبههم بالعلم؛

قالت حکیمه: فلما کان بعد أربعین يوماً ردّ الغلام و وجهه إلى ابن اخی علیه السلام فدعانی، فدخلت علیه فاذا أنا بالصبي متحرک عیسی بین یدیه، فقلت: یا سیدی هذا ابن ستین؟

برگرداندند و آن حضرت مرا خواستند و چون به منزل او آمدم دیدم آن آقا زاده مقابل پدر راه می‌رود، به آن حضرت گفتم: این فرزند دوساله است؟ حضرت عسکری علیه السلام تبسم نمود و فرمود: «فرزندان انبیا و اوصیا، که رهبران مردم هستند، بر خلاف دیگران رشد می‌کنند؛ فرزندان ما در هر یک ماه به اندازه یک سال رشد می‌کنند، و در کودکی در شکم مادر سخن می‌گویند، و قرآن می‌خوانند، و عبادت خدا را می‌کنند و ملائکه در هر صبح و شام بر آنها نازل می‌شوند و از آنها اطاعت می‌کنند». حکیمه می‌گوید: از آن پس من در هر چهل روز یک مرتبه او را می‌دیدم تا این که قبل از رحلت حضرت عسکری او را مردی کامل دیدم و شناختم، پس به حضرت عسکری گفتم این مرد کیست که می‌فرماید من نزد او بنشینم؟ فرمود: «او فرزند نرجس است و بعد از من امام و حجت خدا خواهد بود، و به همین زودی من از دنیا می‌روم و شما باید از او اطاعت کنید».

فتبسم عليه السلام، ثم قال: إن أولاد الأنبياء والأوصياء إذا كانوا أئمة ينشؤون بخلاف ما ينشؤون غيرهم، و إن الصبي منا إذا كان أتى عليه شهر كان كمن أتى عليه سنة، و إن الصبي منا ليتكلم في بطن أمه و يقرأ القرآن و يعبد ربه عزوجل، و عند الرضاع تطيعه الملائكة و تنزل عليه صباحاً و مساءً؛

قالت حكيمه: فلم أزل أرى ذلك الصبي في كل أربعين يوماً إلى أن رأته رجلاً قبل مضى أبي محمد عليه السلام بأيام قلائل فلم أعرفه، فقلت لا بن أخي عليه السلام من هذا الذي تأمرني أن أجلس بين يديه؟ فقال لي: هذا ابن نرجس و هذا خليفتي من بعدى و عن قليل تفقدوني فاسمعي له و أطيعي؛

حکیمه می گوید: چند روزی پیش نگذشت که حضرت عسکری از دنیا رحلت نمود و مردم، چنان که می بینی، گرفتار اختلاف شدند؛ سپس می گوید: به خدا سوگند من آن عزیز را هر صبح و شام می بینم و مرا نسبت به سوالات شما آگاه می نماید و من به شما خبر می دهم، و به خدا قسم بسا اراده می کنم چیزی از او سؤال کنم و او قبلاً پاسخ مرا می دهد، و بسا برای من مشکلی از مسایل رخ می دهد و پاسخ آن در همان ساعت برای من می آید؛ چنان که در همین روز خبر آمدن تو را به من داد و مرا امر نمود که این حقایق را به تو بگویم.

راوی حدیث، محمد بن عبدالله طهوری، گوید: به خدا سوگند، حکیمه چیزهایی را به من خبر داد که احدی جز خداوند به آن مطلع نبود، و از این رو فهمیدم که آنچه می گوید حقیقت و صدق است و خداوند او را به چیزی مطلع نموده که دیگران از آن اطلاعی ندارند.

قالت حکیمه: فضی أبو محمد عليه السلام بعد ذلك بأيام قلائل، و افترق الناس كما ترى و والله إنني لأراه صباحاً و مساءً و إنه لينبئني عما تسألون عنه فأخبركم، و والله إنني لأريد أن أسأله عن الشيء فيبدأني به و إنه ليرد عليّ الأمر فيخرج إليّ منه جوابه من ساعته من غير مسألتي. و قد أخبرني البارحة بمجيئك إليّ و أمرني أن أخبرك بالحق؛ قال محمد بن عبدالله: فوالله لقد أخبرتني حکیمه بأشياء لم يطلع عليها أحد إلا الله عز وجل، فعلمت أن ذلك صدق و عدل من الله عز وجل لأن الله عز وجل قد اطلعته على ما لم يطلع عليه أحداً من خلقه. (كمال الدين ج ۲/۴۲۶).

۷- کسانی که حضرت مهدی علیه السلام را هنگام طفولیت دیده‌اند

- ۱- مرحوم صدوق در کمال‌الدین با سند خود از حسن بن کرخی نقل نموده گوید: از ابوهارون شنیدم که مردی از شیعیان گفت: من حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم و صورت مبارک او مانند ماه شب چهارده بود و برناف او مویی مانند خط کشیده شده است، لباس او کنار رفت و دیدم که او ختنه شده بود پس از حضرت عسکری سؤال نمودم، فرمود: «او چنین به دنیا آمده و ما نیز چنین هستیم ولی برای انجام سنت، تیغ را بر روی او خواهیم کشید».
- ۲- در همان کتاب با سند خود از محمد بن عثمان عمری و محمد بن ایوب و

۷- من شاهد القائم علیه السلام حین صغره

- ۱- قال الصدوق علیه الرحمة في الأكمال ج ۲/ ۴۳۴ في باب ذكر من شاهد القائم علیه السلام و رآه و كلمه: حدّثنا علی بن الحسن بن الفرّج المؤدّن رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الكرخي قال: سمعت ابا هارون ان رجلاً من اصحابنا يقول: رأيت صاحب الزمان علیه السلام و وجهه يضيء كأنه القمر ليلة البدر، و رأيت على سرّته شعراً يجرى كالخط، و كشف الثوب عنه فوجدته مختوناً فسألت ابا محمد علیه السلام عن ذلك فقال: هكذا ولد، و هكذا ولدنا، و لكننا سنمرّ الموسى عليه لإصابة السنّة.

- ۲- و روى عن محمد بن عثمان العمرى و محمد بن ايوب و معاوية بن حكيم انهم قالوا: عرض علينا أبو محمد الحسن بن علي علیه السلام و نحن في منزله و كنّا أربعين رجلاً فقال: هذا إمامكم من بعدى، و خليفتي عليكم، أطيعوه و لا تنفرّقوا من بعدى في ادیانكم فتهلكوا، أما إنكم لا ترونه بعد يومكم هذا، قالوا: فخرجنا من عنده فما مضت إلا أيام قلائل حتى

معاوية بن حكيم نقل نموده که گویند: حضرت عسکری علیه السلام در منزل خود حضرت حجت علیه السلام را به ما نشان داد و ما چهل نفر بودیم و فرمود: «این است امام و خلیفه بعد از من، شما باید از او اطاعت کنید و اختلاف نکنید که هلاک خواهید شد»، سپس فرمود: «آگاه باشید که شما بعد از این او را نخواهید دید»، پس ما از نزد آن حضرت خارج شدیم و بعد از چند روز حضرت عسکری علیه السلام از دنیا رحلت نمود.

۳- در همان کتاب از عبدالله حمیری نقل نموده که گویند: به محمد بن عثمان عمری گفتیم: من می خواهم همانند ابراهیم خلیل علیه السلام که به خدای خود گفت: «خدایا زنده کردن مرده ها را به من نشان ده» و خداوند به او فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟» و او گفت: «می خواهم قلبم مطمئن شود»، از شما نسبت به حضرت بقیة الله علیه السلام سؤال کنم که آیا او را دیده ای؟ محمد بن عثمان گفت: بلی! و سپس اشاره به گردن خود نمود و گفت: گردن او هم همانند گردن من بود.

۴- در همان کتاب از ضوء بن علی عجلی از مردی از اهل فارس نقل نموده

مضی أبو محمد علیه السلام (المصدر ص ۴۳۵).

۳- و روی عن محمد بن الحسن رضی الله عنه قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحمیری قال: قلت لمحمد بن عثمان العمری رضی الله عنه: إنّه أسألك سؤال إبراهيم ربّه جلّ جلاله حين قال له: «ربّ أرني كيف تحيي الموتى قال: أولم تؤمن؟ قال: بلى ولكن ليطمئن قلبی» فأخبرني عن صاحب هذا الأمر هل رأيته؟ قال: نعم وله رقبة مثل ذی - و أشار بيده إلى عنقه - المصدر.

۴- و روی في ص ۴۳۵ عن ضوء ابن علی العجلی، عن رجل من أهل فارس سمّاه قال: أتيت سرّاً من رأى فلزمت باب أبي محمد علیه السلام فدعاني من غير أن أستأذن، فلما

که می‌گوید: من وارد سامرا شدم و به در خانه امام عسکری علیه السلام رفتم، پس آن حضرت بدون این که من اجازه ورود بخواهم مرا به خانه بردند و چون داخل شدم و سلام کردم فرمودند: «حال تو چگونه است؟» و سپس احوال خویشان مرا پرسیدند و فرمودند: «برای چه به این شهر آمده‌ای؟» گفتم: علاقه داشتم خدمت شما باشم، فرمود: «پس در خانه ما بمان» من پذیرفتم و جزء خدمتگذاران آن حضرت شدم، و برای منزل آن حضرت از بازار خرید می‌کردم و بسا بدون اجازه وارد اتاق مخصوص مردها می‌شدم.

روزی بر آن حضرت وارد شدم و در اتاق مخصوص به مردها نشستم، ناگهان صدایی به گوشم رسید، پس حضرت مرا صدا زدند و فرمودند: «از جای خود حرکت مکن!» و من بر جای خود ماندم تا این که کنیزی وارد شد و چیزی به دست

دخلت و سلمت قال لی: یا ابا فلان کیف حالک؟ ثم قال لی: اقعدي یا فلان، ثم سألتني عن رجال و نساء من أهلی، ثم قال لی: ما ألدی أقدمک علی؟ قلت: رغبة فی خدمتک، فقال: الزم الدار، قال: فکنت فی الدار مع الخدم، ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السوق و کنت أدخل علیه من غیر إذن إذکان فی دار الرجال،

فدخلت علیه يوماً و هو فی دار الرجال فسمعت حركة فی البیت فنادانی: مکانک لا تبرح، فلم أخرج و أدخل، فخرجت علی جاریه و معها شیء مغطی، ثم نادانی أدخل، فدخلت و نادى الجاریة فرجعت فقال لها: اکشفي عما معک، فکشفت عن غلام أبيض حسن الوجه و کشفت عن بطنه، فاذا شعر نابت من لبته إلى سرتة، أخضر لیس بأسود، فقال: هذا صاحبکم، ثم أمرها فحملته فما رأته بعد ذلك حتى مضى أبو محمد علیه السلام.

(الکافی ج ۱/ ۵۱۴ غيبة الطوسی ص ۱۵۰).

او بود که آن را پوشانده بود، سپس به من فرمود: «داخل شوا» و چون وارد شدم آن کنیز را صدا زد و فرمود «آنچه با خود داری نشان ده!» پس دیدم بچه‌ای است زیبا و بر شکم او خطی سبز رنگ بود. حضرت عسکری فرمود: «این است امام شما»، سپس کنیز را فرمود تا او را برگرفت، و من دیگر او را ندیدم تا حضرت عسکری از دنیا رحلت نمود.

۵ - در همان کتاب از یعقوب بن منقوش نقل نموده که گوید: وارد بر حضرت عسکری علیه السلام شدم، در کنار او اتاقی بود که بر در آن پرده‌ای آویزان بود، پس به آن حضرت عرض کردم: ای مولای من! امامت بعد از شما با کیست؟

حضرت عسکری فرمود: «این پرده را کنار بزن!» و چون کنار زدم فرزندی را به سن ده سالگی و یا هشت سالگی دیدم که ابروهایی روشن و صورتی زیبا و چشمانی نورانی و دستانی مستقیم و زانوهایی مرتب داشت و بر طرف راست صورت او خالی بود و از سر او موهایی آویخته بود. پس بر زانوی حضرت عسکری علیه السلام نشست و آن حضرت به من فرمود: «این است امام شما».

۵ - و روی فی ص ۴۳۶ عن یعقوب بن منقوش قال: دخلت علی ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام و هو جالس علی دکان فی الدار، و عن یمنه بیت و علیه ستر مسبل، فقلت له: یا سیدی من صاحب هذا الأمر؟

فقال: ارفع الستر فرفعته فخرج الینا غلام خماسی له عشر اوثان اونحو ذلك واضح الجبین، ایض الوجه، درئ المقلتين، شئ الكفین، معطوف الركبتین، فی خده الأيمن خال، و فی رأسه زاویة،

سپس از زانوی پدر برخاست و حضرت عسکری علیه السلام به او فرمود: «عزیزم! پنهان شو تا وقت معلوم!» و من دیدم که آن عزیز وارد اتاق شد، پس حضرت عسکری به من فرمود: «وارد اتاق شو و بین کسی را می‌یابی»، پس من داخل آن اتاق شدم و کسی را در آن ندیدم.

مؤلف گوید: چنان که گذشت حکیمه خاتون نیز در حین ولادت، آن حضرت را ملاقات نمود، و خواهد آمد که احمد بن اسحاق قمی و همراهان او نیز آن حضرت را ملاقات نمودند.

۸- نام‌ها و القاب و کنیه‌های حضرت مهدی علیه السلام

۱- علامه مجلسی رحمته الله در کتاب بحار از ابو حمزه ثمالی نقل نموده که گوید:

فجلس علی فخذ ابی محمد علیه السلام ثم قال لی: هذا صاحبکم، ثم وثب فقال له: یا بنی ادخل الی الوقت المعلوم، فدخل البیت و انا انظر الیه، ثم قال لی: یا یعقوب انظر الی من فی البیت فدخلت فما رأیت احداً.

۸- اسماءه و القابه و کناه علیه السلام

۱- روی العلامة المجلسی فی البحار ج ۲۸/۵۱ عن العلیل... عن الثمالی قال: سألت الباقر صلوات الله علیه یابن رسول الله أستم کلکم قائمین بالحق؟ قال: بلی، قلت: فلم سمی القائم قائماً؟ قال: لما قتل جدی الحسین صلی الله علیه ضجّت الملائکة الی الله عزوجل بالبکاء و النحیب، و قالوا: اهنأ و سیّدنا أتغفل عنّ قتل صفوتک و ابن صفوتک، و خیرتک من خلقک، فاوحی الله عزوجل الیهم قرّوا ملائکتی فوعزّتی و جلالی لأنتقمنّ منهم ولو بعد حین ثمّ کشف الله عزوجلّ عن الأئمة من ولد الحسین علیهم السلام

از امام باقر علیه السلام سؤال نمودم: مگر این نیست که همه شما قائم به حق هستید؟ فرمود: «بلی! چنین است». گفتم: پس برای چه دوازدهمین شما قائم لقب گرفته است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: «چون جدم حسین علیه السلام شهید شد ملائکه گریان شدند و با ضجّه و ناله به درگاه خدای خود گفتند: "خدایا! آیا از کسانی که بنده خالص و فرزند پیامبر تو را کشته اند صرف نظر می کنی؟! " پس خدای عزوجلّ به آنها خطاب نمود: "آرام بگیرید ای ملائکه من! به عزّت و جلالم از آنها انتقام خواهم گرفت. ولو بعد از گذشت زمانی باشد، سپس انوار مقدسه امامان از ذریه حسین علیه السلام را به آنها نشان داد، پس ملائکه خشنود شدند، و چون بین آنها امام زمان علیه السلام را دیدند که ایستاده بود و نماز می خواند، خدای متعال فرمود: به وسیله این شخص ایستاده از آنها انتقام خواهم گرفت».

۲- در همان کتاب با سند خود از جابر نقل شده که گوید: شخصی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و من حاضر بودم، پس به آن حضرت عرض کرد: این پانصد درهم زکات است، بگیرید و مصرف نمایید. حضرت باقر علیه السلام به او فرمود: «آن را

للملائكة فسرت الملائكة بذلك فاذا أحدهم قائم يصلى فقال الله عزوجلّ: بذلك القائم أنتقم منهم.

۲- و روی عن جابر قال أقبل رجل إلى أبي جعفر علیه السلام و أنا حاضر فقال: رحمك الله اقبض هذه الخمسمائة درهم، فضعها في مواضعها فانها زكاة مالي، فقال له أبو جعفر علیه السلام: بل خذها أنت فضعها في جيرانك و الأيتام و المساكين و في أخوانك من المسلمين إنّما يكون هذا إذا قام قائمنا فإنه يقسم بالسوية و يعدل في خلق الرحمن البرّ منهم و الفاجر فمن أطاعه فقد أطاع الله و من عصاه فقد عصى الله.

بردار و بین همسایگان و ایتام و فقرا، از برادران مسلمان خود، تقسیم کن!» و سپس فرمود: «این مربوط به زمان قائم ما می‌باشد که اموال را بین مردم بالسویه تقسیم می‌کند و بین خوب و بد مردم به عدالت عمل می‌نماید، پس کسی که از او اطاعت کند اطاعت خدا را نموده و کسی که از او نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است.» تا این که فرمود: «مهدی علیه السلام مهدی نامیده شد به جهت این که امور پنهان را آشکار می‌نماید و تورات و سایر کتب آسمانی را از غاری در انطاکیه خارج خواهد نمود و بین اهل تورات با تورات و بین اهل انجیل با انجیل و بین اهل زبور با زبور و بین اهل قرآن با قرآن حکم خواهد نمود، و اموال دنیا، از روی زمین و از زیر زمین، نزد او جمع خواهد شد، پس به مردم خواهد گفت: بیائید اموالی را که به واسطه آنها قطع رحم نمودید و خون یکدیگر را ریختید و مرتکب محرمات خدا شدید بگیرید، پس به آنها از اموال به قدری خواهد داد که احدی قبل از او نداده باشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او (یعنی حضرت مهدی) مردی است از نسل من و نام او نام من است و خداوند حرمت مرا به وسیله او حفظ خواهد نمود، و اوست که به سنت و

فأما سمى المهديّ لانه يهدى لأمر خفيّ يستخرج التوراة و سایر کتب الله من غار بانطاکیه فيحكم بين أهل التوراة بالتوراة، و بين أهل الإنجيل بالإنجيل، و بين أهل الزبور بالزبور، و بين أهل الفرقان بالفرقان، و تجمع إليه أموال الدنيا كلها ما في بطن الأرض و ظهرها فيقول للناس: تعالوا إلى ما قطعتم فيه الأرحام، و سفكتم فيه الدماء، و ركبتم فيه محارم الله، فيعطى شيئاً لم يعط أحد كان قبله قال: و قال رسول الله صلی الله علیه و آله هو رجل مني اسمه كاسمي يحفظني الله فيه و يعمل بسنتي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً و نوراً بعد ما تملىء ظلماً و جوراً و سوءاً.

روش من عمل خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد و نور خواهد نمود بعد از آن که پر از ظلم و جور و تاریکی گناه شده باشد».

۳- و در بحار از معانی الأخبار نقل شده که آن حضرت را قائم گویند چون بعد از آن که نام او فراموش شود و محو گردد قیام خواهد نمود.

۴- و در بحار از کمال الدین صدوق از صقربین دلف نقل شده که گویند: شنیدم از حضرت جواد علیه السلام که می فرمود: «امام بعد از من فرزندم علی (هادی) علیه السلام است، امر او امر من و قول او قول من و اطاعت او اطاعت من است، و امامت بعد از او در فرزند او امام حسن (عسکری) علیه السلام خواهد بود که امر او امر پدر او و قول او قول پدر او و طاعت او طاعت پدر او می باشد».

و سپس ساکت شد، پس من گفتم: ای فرزند رسول خدا! امام بعد از امام

۳- و روی عن معانی الأخبار انه سُمي القائم عليه السلام قائماً لأنه يقوم بعد موت ذكره. (البحار ج ۳۰/۵۱).

۴- و روی عن الأكمال عن ابن عبدوس، عن ابن قتيبة، عن حمدان بن سليمان، عن الصقر ابن دلف، قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام يقول: إنَّ ألامام بعدى ابني علي، أمره أمري، و قوله قولي، و طاعته طاعتي، و الامامة بعده في ابنه الحسن أمره أمر أبيه و قوله قول أبيه، و طاعته طاعة أبيه.

ثمَّ سكت عليه السلام فقلت له: يا بن رسول الله فمن ألامام بعد الحسن؟ فبكى عليه السلام بكاءً شديداً ثمَّ قال: إنَّ من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر فقلت له: يا بن رسول الله ولم سمي القائم قال: لأنه يقوم بعد موت ذكره، و ارتداد أكثر القائلين بامامته، فقلت له: ولم سمي المنتظر؟ قال: لأنَّ له غيبة تكثر أيامها و يطول أمدها، فينتظر خروجه المخلصون وينكره

حسن عسکری کیست؟ پس گریه شدیدی نمود و فرمود: «بعد از او فرزند او قائم به حق و امام منتظر است» گفتم: ای فرزند رسول خدا! برای چه او را قائم نامیده‌اند؟ فرمود: «چون او بعد از فراموش شدن نامش، و مرتد شدن اکثر قائلین به امامت او، قیام خواهد نمود»؛ گفتم: برای چه او را منتظر نامیده‌اند؟ فرمود: «چون برای او غیبتی طولانی خواهد بود و مخلصین از دوستان او منتظر او هستند، و افراد منحرف منکر او می‌شوند، و منکرین فرج او، دوستان او را استهزا می‌نمایند، و در زمان غیبت او، وقاتون (یعنی کسانی که برای ظهور او وقت تعیین می‌کنند) زیاد می‌شوند، و کسانی که برای آمدن او عجله می‌کنند هلاک می‌شوند، و کسانی که تسلیم او هستند نجات می‌یابند».

۵- در همان کتاب از کتاب غیبت شیخ طوسی از کلینی از امام عسکری علیه السلام

نقل شده که فرمود: «چون حجت خدا به دنیا آمد ستمکاران گمان کردند که باید مرا بکشند تا این که این نسل قطع شود (و خداوند مانع آنها شد) و شما آگاهید که چگونه قدرت خدا را دیدید و خداوند مهدی علیه السلام را مؤمل نامید (یعنی امید مردم برای احیای قرآن و حدود الهی)».

المرتابون و يستهزيء بذكره الجاحدون و يكثر فيها الوقاتون و يهلك فيها المستعجلون و ينجو فيها المسلمون. المصدر.

۵- و روی عن الغيبة عن الكليني رفعه قال: قال أبو عبد الله عليه السلام (أبو محمد عليه السلام) حين ولد الحجة: زعم الظلمة أنهم يقتلونني ليقطعوا هذا النسل فكيف رأوا قدرة الله و سماه المؤمل البحار ج ۳۰/۵۱.

۶- در همان کتاب از ارشاد مفید از محمد بن عجلان از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمود: «چون امام زمان عليه السلام قیام نماید، مردم را به اسلام تازه‌ای دعوت خواهد نمود، و آنها را به دینی هدایت خواهد نمود که جمهور مسلمین از آن منحرف شده‌اند، و همانا او مهدی نامیده شده، چون مردم را به چیزی هدایت می‌کند که از آن گمراه شده‌اند، و او قائم نیز نامیده شده چون قیام به حق خواهد نمود».

۷- در همان کتاب از تفسیر فرات از جعفر بن محمد فزاری از امام باقر عليه السلام در تفسیر آیه (و من قتل مظلوماً..) نقل شده که فرمود: «مقصود از مظلوم در این آیه حسین عليه السلام است»، و سپس فرمود: «خداوند مهدی عليه السلام را منصور نامیده چنان که پیامبر خود را احمد و محمد و محمود عليه السلام، و عیسی عليه السلام را مسیح نامیده است».

۹- خدا و رسول او از حضرت مهدی عليه السلام خبر داده‌اند

۱- علامه مجلسی در بحار از انس بن مالک نقل نموده که گوید: رسول

۶- و روی عن الارشاد عن محمد بن عجلان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا قام القائم عليه السلام دعا الناس إلى الاسلام جديداً و هداهم إلى أمر قد دثر و ضلّ عنه الجمهور و إنما سُمّي القائم مهدياً لأنه يهدي إلى أمر مضلول عنه و سُمّي القائم لقيامه بالحقّ. المصدر.

۷- و روی عن تفسیر فرات عن جعفر بن محمد الفزاری، معنعناً عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: «ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليتيه سلطاناً» (سورة أسرى / ۳۳). قال: الحسين عليه السلام «فلا يسرف في القتل إنه كان منصوراً قال: سُمّي الله المهدي المنصور كما سُمّي احمد و محمد و محمود و كما سُمّي عيسى المسيح عليه السلام. المصدر.

۹- ما اخبر به الله تعالى و رسوله عليه السلام في القائم المهدي عليه السلام

خدا ﷻ فرمود: «ما فرزندان عبدالمطلب، یعنی رسول خدا ﷺ و حمزه سیدالشهداء، و جعفر طیار و علی و فاطمه و حسن و حسین و مهدی علیه السلام آقایان و سروران اهل بهشت هستیم».

۲- در همان کتاب از حضرت رضا از پدرانش از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «قیامت بپا نخواهد شد تا قائم ما قیام کند و آن وقتی خواهد بود که خداوند عزوجل به او اجازه دهد، پس هر که از او پیروی کند نجات یابد و هر که از او تخلف کند هلاک شود، ای بندگان خدا! خدا را و خدا را به یاد آورید، و او یعنی حضرت مهدی علیه السلام را دریابید و لو بر روی یخ بروید؛ چرا که او خلیفه خدای عزوجل و خلیفه من می باشد».

۳- در همان کتاب از ابن عباس نقل شده که گوید رسول خدا ﷺ فرمود:

۱- روی فی البحار ۶۵/۵۱ عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: نحن بنو عبدالمطلب سادة أهل الجنة: رسول الله، و حمزة سیدالشهداء و جعفر ذوالجناحین، و علی و فاطمة، و الحسن و الحسين و المهدي.

۲- و روی عن الرضا عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول الله ﷺ: لا تقوم الساعة حتى يقوم القائم الحق منا و ذلك حين يأذن الله عزوجل له، و من تبعه نجا و من تخلف عنه هلك، الله الله عبادالله فأتوه و لو على الثلج فإنه خليفة الله عزوجل و خليفتي. المصدر ص ۶۵.

۳- و روی عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: لما عرج بي إلى السماء السابعة، و منها إلى سدرة المنتهى، و من السدرة إلى حجب النور، ناداني ربّي جلّ جلاله: يا محمد أنت عبدی و أنا ربك فلی فاخضع و إيتای فاعبد و علی فتوكل و بی فتق فانی قدرضيت

«چون مرا به آسمان هفتم بردند و از آن جا به سدره المنتهی و از آن جا به حجاب‌های نور رسیدم، پروردگارم به من خطاب نمود: ای محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار تو هستم پس در مقابل من خضوع کن و مرا پرست و بر من توکل نما و به من اطمینان داشته باش، که همانا من تو را به عنوان بنده و حبیب و رسول و نبی خود، و برادرت علی را به عنوان خلیفه و باب خود پسندیدم. پس علی حجت من خواهد بود بر بندگانم و امام و رهبر خلق من می‌باشد که به واسطه او دوستان من از دشمنان من شناخته می‌شوند و به واسطه او حزب شیطان از حزب من روشن می‌شود و به واسطه او دین من برپا و حدود من حفظ و احکام من نافذ خواهد شد.

و من به واسطه تو و امامان از فرزندان تو به بندگانم ترحم می‌نمایم و به وسیله امام قائم شما، زمین را به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید خود آباد

بك عبداً و حبیباً و رسولاً و نبیاً و بأخیک علیّ خلیفةً و باباً فهو حجّتی علی عبادی و إمام لخلقی به یعرف أولیائی من أعدائی و به یبیز حزب الشیطان من حزبی و به یقام دینی و تحفظ حدودی و تنفذ أحكامی

و بك و به بالأئمة من ولدك أرحم عبادی و إمامی و بالقائم منكم أعمر أرضی بتسبیحی و تقدیسی و تهلیلی و تكبیری و تمجیدی و به أظهر الأرض من أعدائی و اورثها أولیائی و به أجعل كلمة الذین كفروا بی السفلی و كلمتی العلیا، به أحيی بلادی و عبادی بعلمی و له أظهر الكنوز و الذخایر بمشیتی و إياه أظهر علی الأسرار و الضمیر بارادتی و أمده بملائکتی لتؤیّده علی انفاذ أمری و إعلان دینی ذلك ولیّی حقّاً و مهدیّ عبادی صدقاً. (المصدر ص ۶۶).

می‌کنم و به واسطه او زمین را از پلیدی دشمنان خود پاک و به اولیای خود منتقل می‌نمایم و آنها را وارث آن قرار می‌دهم و به سبب او سخن کافران را ساقط و سخن خود را بالا می‌برم.

و به وجود او شهرها و بندگان خود را مطابق علم خود احیا می‌کنم و برای او گنج‌ها و ذخایر زمین را طبق مشیت خود ظاهر می‌نمایم و او را با اراده و مشیت خود بر اسرار و باطن مردم آگاه و به وسیله ملائکه خود او را برای اعلان دین و اجرای امر خود یاری می‌نمایم. او ولیّ بحق من و هدایت یافته‌ترین از بندگان من است.»

۴ - مرحوم مجلسی در کتاب بحار از عیون با سند خود از کعب الأحبار نقل نموده که در باره خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله گوید: آنها دوازده نفر هستند و چون زمان آخرین آنها، که طبقه صالحه و مردم پاک از این امت هستند، برسد خداوند عمر آنها را طولانی خواهد نمود و این چنین خداوند این امت را نوید داده؛ سپس آیه (وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات) را تا آخر قرائت نمود و گفت: خداوند برای بنی اسرائیل نیز چنین کرد، و هیچ استبعادی ندارد که این امت را در یک روز و یا نصف روز به خلافت روی زمین موفق نماید و البته یک روز نزد پروردگار تو همانند هزار سال دنیا است.

۴ - و روی عن کعب الأحبار قال فی الخلفاء: هم اثنی عشر فاذا کان عند انقضائهم و أتت طبقه صالحه مدّ الله لهم فی العمر كذلك وعد الله هذه الامّة ثمّ قرأ «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض کما استخلف الذین من قبلهم» قال: و كذلك فعل الله عزّوجلّ بنی اسرائیل و لیس بعزیز أن یجمع هذه الامّة يوماً أو نصف يوم و إنّ يوماً عند ربّک کألف سنةٍ ممّا تعدّون - (المصدر ص ۶۶).

۵ - و از همان کتاب از حضرت رضا از پدرانیش از علی علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دنیا تمام نخواهد شد تا این که مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام بر این امت حکومت کند و دنیا را پر از عدل و داد نماید بعد از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد».

۶ - و در کتاب بحار از امالی مفید از ابویوب انصاری نقل شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری آخر عمر شریف خود به فاطمه علیها السلام فرمود: «قسم به خدایی که جان من به دست اوست این امت را چاره‌ای از قیام مهدی علیه السلام نیست و او - به خدا سوگند - از فرزندان توست».

۷ - و از همان کتاب از عبدالرحمان بن ابی لیلی نقل نموده که گوید: پدرم ابولیلی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز خیبر پرچم اسلام را به دست علی علیه السلام داد تا خداوند به او پیروزی عطا نمود سپس قصه غدیر و برخی از فضایل علی علیه السلام را بر شمرد، تا این که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از ذکر فضایل علی علیه السلام گریان شد.

۵ - و روی عن الرضا، عن آبائه، عن علي عليه السلام قال، قال النبي صلى الله عليه وآله: لا تذهب الدنيا حتى يقوم بأمر أمتي رجل من ولد الحسين يملأها عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. (المصدر ص ۶۶).

۶ - و روی عن أبي أيوب الأنصاري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمة في مرضه: والذي نفسي بيده لا بدّ لهذه الأمة من مهديّ و هو و الله من ولدك. (المصدر ص ۶۷).

۷ - و روی عن عبدالرحمان بن أبي لیلی قال، قال أبي، دفع النبي صلى الله عليه وآله الراية يوم خيبر إلى علي بن أبي طالب عليه السلام ففتح الله عليه ثم ذكر نصبه عليه السلام يوم الغدير و بعض ما ذكر فيه من فضائله عليه السلام إلى أن قال: ثم بكى النبي صلى الله عليه وآله

پس به آن حضرت گفته شد: یا رسول الله! برای چه گریه می‌کنید؟
 فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که مردم به علی علیه السلام ظلم خواهند نمود و حق او را غضب خواهند کرد و با او به جنگ بر خواهند خاست و فرزندان او را بعد از او خواهند کشت و به آنها ستم خواهند نمود، و جبرئیل از طرف خداوند به من خبر داد که این ظلم‌ها ادامه دارد تا وقتی که قائم این امت قیام کند و حق آنها روشن شود و امت بر محبت آنها اجتماع نمایند و بدخواه آنها کم شود و مخالفین آنها ذلیل و خوار گردند و ارادتمندان آنها فراوان شوند و این بعد از آن است که شهرها تغییر کنند و بندگان خدا ضعیف شوند و مردم از فرج و گشایش ناامید گردند که در آن وقت قائم آل محمد علیهم السلام ظهور خواهد نمود.»

سپس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اسم او اسم من است و اسم پدر او مانند اسم فرزند من است و او از فرزندان دخترم فاطمه است و خداوند به وسیله پیروان او حق را ظاهر و باطل را با شمشیرهای آنها از بین خواهد برد و در آن زمان مردم با

فقیل: مم بكاؤك يا رسول الله صلی الله علیه و آله قال: أخبرني جبرئيل عليه السلام أنهم يظلمونه و يمنعونه حقه و يقاتلونه و يقتلون ولده و يظلمونهم بعده و أخبرني جبرئيل عليه السلام عن ربه عز وجل أن ذلك يزول إذا قام قائمهم و علت كلمتهم و أجمعت الأمة على محبتهم و كان الشانيء لهم قليلاً و الكاره لهم ذليلاً و كثر المادح لهم و ذلك حين تغير البلاد و تضعف العباد و الاياس من الفرج و عند ذلك يظهر القائم فيهم؛

قال النبي صلی الله علیه و آله: اسمه كاسمي و اسم أبيه كاسم ابني و هو من ولد ابنتي يظهر الله الحق بهم و يخمد الباطل بأسيافهم و يتبعهم الناس بين راغب إليهم و خائف لهم قال: و سكن البكاء عن رسول الله صلی الله علیه و آله.

میل و یا بدون میل از آنها پیروی خواهند نمود».

سپس گوید: چون سخن رسول خدا ﷺ به این جا رسید گریه او بر طرف شد، پس خطاب به مؤمنین نمود و فرمود: «شما را به فرج بشارت می‌دهم. بدانید که وعده خدا تخلف ندارد و قضای او حتمی است و اوست که حکیم و داناست و گشایش و پیروزی از طرف خداوند نزدیک است».

سپس دست به دعا بلند نمود و فرمود: «خدایا! اینها اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنها دور فرما و آنها را به پاکی و طهارت کامل برسان و از آنها حفاظت و نگهداری نما و آنها را عزیز کن و از ذلت دور گردان و حرمت مرا بین آنها حفظ فرما که تو بر هر چیزی توانایی».

۸- در همان کتاب از امالی مفید از جبیر بن نوف نقل شده که گوید: به ابوسعید خدری گفتم: به خدا قسم سالی بر ما نمی‌گذرد جز آن که بدتر از سال گذشته است و هیچ امیر و حاکمی بر سرکار نمی‌آید جز آن که بدتر از امیر و حاکم قبلی است!

فقال: معاشر المؤمنین ابشروا بالفرج فإنَّ وعد الله لا يخلف و قضاؤه لا يرد، و هو الحكيم الخبير فإنَّ فتح الله قريب اللهمَّ إنهم أهلى فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً اللهمَّ اكلاهم و احفظهم و ارعهم و كن لهم و انصرهم و أعنهم و أعزهم و لاتذمهم و اخلفني فيهم إنك على كلِّ شيءٍ قدير. المصدر ص ۶۷.

۸- و روى عن جبیر بن نوف أبى الوداك قال: قلت لأبى سعيد الخدرى: و الله ما يأتى علينا عام إلا و هو شرُّ من الماضى ولا أمير إلا و هو شرُّ ممَّن كان قبله!

ابوسعید خدری گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله همین سخن را شنیدم و شنیدم که فرمود: «این وضعیت ادامه خواهد داشت و به قدری تاریکی‌های ظلم و ستم ادامه خواهد یافت که شخصی متولد شود و بمیرد و چیزی جز آن نشناسد، تا این که زمین پر از ظلم و جور گردد به طوری که احدی نتواند نام خدا را ببرد و سپس خداوند عزوجل مردی از عترت و ذریه من را بفرستد و او زمین را پر از عدل و داد نماید بعد از آن که به دست دیگران پر از ظلم و جور شده باشد، و زمین گنج‌های خود را برای او خارج نماید و آن قدر اموال نزد او جمع شود که آنها را شمار نکند و آن وقت است که اسلام برقرار خواهد شد.»

۹ - در کتاب بحار از کمال‌الدین صدوق با سند خود از هروی از امام

فقال أبو سعید: سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله يقول ما تقول، و لكن سمعت رسول الله يقول: لا يزال بكم الأمر حتى يولد في الفتنة والجور من لا يعرف غيرها حتى تملأ الأرض جوراً فلا يقدر أحد يقول: الله. ثم يبعث الله عزوجل رجلاً مني و من عترتي فيملا الأرض عدلاً كما ملأها من كان قبله جوراً، و يخرج له الأرض أفلاذ كبدها و يحثو المال حثواً و لا يعدّه عدداً و ذلك حتى يضرب الإسلام بجرانه. (المصدر ص ۶۸)

قال الفيروزآبادي: الجران باطن العنق، و منه حتى ضرب الحق بجرانه أي قرّ قراره و استقام كما أن البعير إذا برك و استراح مدّ عنقه على الأرض.

۹ - و روی عن الهروی، عن الرضا عن آبائه عليهم السلام قال: قال النبي صلی الله علیه و آله و الذي بعثني بالحق بشيراً ليغيبن القائم من ولدي بعهد معهود إليه مني حتى يقول أكثر الناس ما لله في آل محمد حاجة، و يشك آخرون في ولادته فمن ادرك زمانه فليتمسك بدينه، و لا يجعل للشيطان إليه سبيلاً بشكّه، فيزيله عن ملتي و يخرج من ديني فقد أخرج أبو بكر من

رضاء عليه السلام از پدرانش از رسول خدا صلى الله عليه وسلم نقل شده که فرمود:

«قسم به آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث نمود، فرزندانم، قائم این امت، به عهدی که از من نزد اوست غیبتی خواهد داشت که اکثر مردم گویند: خدا را به آل محمد نیازی نیست، و عده‌ای در ولادت او شک کنند، پس هر کس او را درک نماید باید به دین او تمسک جوید و از وسوسه شیطان بپرهیزد که شیطان او را از ملت اسلامی و دین من خارج نکند چنان که پدر و مادر شما را قبلاً از بهشت خارج نمود و خداوند شیاطین را بر افراد غیر مؤمن مسلط نموده است.»

۱۰ - در همان کتاب از کمال الدین از ابن عباس نقل شده که گویند: رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «چون خداوند مرا به معراج برد ندایی به من رسید که: "ای محمد! گفتم: "لیک ای پروردگار بزرگ! لیک!" پس خطاب شد: "ای محمد! در چه چیز اهل ملا اعلیٰ نزاع نمودند؟" گفتم: "خدایا! از آن اطلاعی ندارم." فرمود: "ای محمد! چرا برای بعد از خود از انسان‌ها وزیر و برادر و وصیی انتخاب نکردی؟" گفتم: "خدایا! چه کسی را انتخاب کنم؟ تو آن را برای من انتخاب کن!"

الجنة من قبل و إنَّ الله عزَّوجلَّ جعل الشياطين أولياء للذين لا يؤمنون. (المصدر ص ٦٨)

۱۰ - و روی عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لما عرج بي ربِّي جلَّ جلاله أتاني النداء يا محمد! قلت: لبيك ربَّ العظمة لبيك فأوحى الله عزَّوجلَّ إليَّ: يا محمد فيم اختصم الملأ الأعلى؟ قلت: إلهي لا علم لي، فقال لي، يا محمد هلا اتخذت من الآدميين وزيراً وأخاً ووصياً من بعدك.

فقلت: إلهي و من أتخذ؟ تخيّر لي أنت يا إلهي فأوحى الله إليَّ يا محمد قد اخترت لك

خطاب شد: "من برای تو علی علیه السلام را انتخاب نمودم". گفتم: "خدایا! علی پسر عم من است". خطاب شد: "ای محمد! علی وارث تو است و علوم تو به او به ارث خواهد رسید و او در قیامت صاحب پرچم حمد خواهد بود و او صاحب حوض تو است و مؤمنین از امت تو را او از کوثر سیراب خواهد نمود".

سپس خطاب شد: "ای محمد! من به ذات خود سوگند یاد نموده‌ام که احدی از کوثر ننوشد جز این که دوست تو و دوست ذریه تو باشد و این حقی است مسلم. ای محمد! من همه امت تو را به بهشت خواهم برد جز کسی که از بهشت رفتن امتناع ورزد". گفتم: "خدایا! آیا کسی از دخول بهشت امتناع می‌ورزد؟" خطاب شد: "بلی!" گفتم: "چگونه امتناع می‌ورزد؟"

خطاب شد: "ای محمد! من تو را از بین خلق خود انتخاب نمودم و برای تو

من الآدمیین علیاً فقلت: إلهی ابن عمی فأوحى الله إلیّ یا محمد إنّ علیاً وارثک و وارث العلم من بعدک و صاحب لوائک لواء الحمد یوم القیامة و صاحب حوضک یسقى من ورد علیه من مؤمنی أمتک؛

ثمّ أوحى الله عزّوجلّ یا محمد إنی قد أقسمت علی نفسی قسماً حقّاً لا یشرب من ذلك الحوض مبیغض لك ولاهل بیتك و ذریّتك الطیبین حقّاً حقّاً أقول یا محمد: لأدخلنّ الجنّة جمیع أمتك إلا من أبی، فقلت: إلهی وأحد یأبى دخول الجنّة؟ فأوحى الله عزّوجلّ: بلی. فقلت: فكیف یأبى؟

فأوحى الله عزّوجلّ إلیّ: یا محمد اخترتك من خلقی و اخترت لك وصیاً من بعدك و جعلته منك بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبی بعدك و القیت محبته فی قلبك و جعلته أبولذك فحقّه بعدك علی أمتك كحقك علیهم فی حیاتك فمن جحد حقّه جحد حقك و من

وصیی انتخاب کردم و او را برای تو همانند هارون قرار دادم نسبت به موسی، جز آن که بعد از تو پیامبری نیست، و محبت او را در دل تو قرار دادم و او را پدر فرزندان تو گردانیدم، پس حق او بعد از تو بر امت همانند حق تو است بر آنها در زمان حیات تو، و کسی که حق او را انکار کند حق تو را انکار نموده، و کسی که از قبول ولایت او امتناع ورزد ولایت تو را انکار نموده، و کسی که از ولایت تو امتناع کند از دخول بهشت امتناع نموده است.

پس من در مقابل عظمت پروردگار خود برای ادای شکر این نعمت سجده نمودم.

ناگهان ندا رسید: "ای محمد! سر خود را بالا کن و از من بخواه تا به تو عطا کنم!" پس گفتم: "خدایا! امت مرا بعد از من بر ولایت علی بن ابیطالب مجتمع کن تا همه آنها کنار کوثر بر من وارد شوند (و از آب کوثر بنوشند)"

پس ندا رسید: "ای محمد! قضای من بین آنها قبل از خلقت گذشته که هر کس را بخواهم به واسطه علی هدایت کنم و هر کس را بخواهم به واسطه او هلاک نمایم،

أبي أن يواليه فقد أبي أن يواليك و من أبي أن يواليك فقد أبي أن يدخل الجنة. فخررت لله ساجداً شكراً لما أنعم إليّ.

فاذا منادينادي: ارفع يا محمد رأسك و سلني أعطك فقلت: يا إلهي اجمع أمتي من بعدى على ولاية علي بن أبي طالب عليه السلام ليردوا عليّ جميعاً حوضي يوم القيامة فأوحى الله عز وجل إليّ يا محمد اني قد قضيت في عبادي قبل أن أخلقهم و قضاي ماض فيهم لأهلك به من أشاء و أهدى به من أشاء و قد آتيتك علمك من بعدك و جعلته وزيرك و خليفتك من بعدك، على أهلك و أمّتك، عزيزة منّي

و من او را بعد از تو به علوم تو دانا خواهم نمود و در قضای من حتم شده که او وزیر و خلیفه تو خواهد بود بر اهل تو و امت تو.

و هرگز کسی که دشمن او و یا منکر ولایت او باشد بعد از تو داخل بهشت نخواهد شد و هر که او را به خشم آورد تو را به خشم آورده و هر که تو را به خشم آورد مرا به خشم آورده و هر که با او دشمنی کند با تو دشمنی نموده و هر که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده و هر که او را دوست بدارد تو را دوست داشته و هر که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است.

و من او را به این فضیلت مفتخر نمودم و تو را نیز به این عطا مفتخر کردم که از نسل او برای تو دوازده امام هدایت یافته از فرزندان فاطمه قرار دادم که همه آنها از ذریه تو هستند و آخرین آنها مردی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز خواهد خواند و او زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد، و من به واسطه او مردم را از هلاکت نجات می‌دهم و از گمراهی و ضلالت به هدایت می‌رسانم و من به وسیله او نابینایان را بینایی و مریضان را شفا

و لا یدخل الجنة من عاداه و أبغضه وأنکر ولایته بعدك فمن أبغضه أبغضك و من أبغضك فقد أبغضنی و من عاداه فقد عاداك و من عاداك فقد عادانی و من أحبّه فقد أحبّك و من أحبّك فقد أحبّنی

و قد جعلت له هذه الفضيلة و أعطيتك أن أخرج من صلبه أحد عشر مهدياً كلهم من ذريتك من البكر البتول و آخر رجل منهم يصلی خلفه عیسی بن مريم یلاً الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً أنجی به من الهلكة و أهدی به من الضلالة و أبریء به الأعمى و أشفی به المریض.

می بخشم.

پس گفتم: ای خدای من! و ای مولای من! این (یعنی قیام مهدی عج) در چه زمانی خواهد بود؟ به من وحی شد که: "وقتی که علم و دانش واقعی از بین برود و جهل و نادانی آشکار شود و اهل علم زیاد شوند و اهل عمل کم باشند و قتل و خونریزی زیاد گردد و فقها و علمای شایسته کم شوند و فقیهان گمراه و گمراه کننده و خیانتکار و شعرا زیاد شوند

و امت تو قبرهای خود را مسجد قرار دهند و قرآن‌ها را زینت کنند و مساجد را به طلا بیارایند و ظلم و فساد زیاد شود و منکر و عمل زشت آشکار گردد و امت تو امر به منکر و نهی از معروف نمایند و مردها با مردها و زنها با زنها ازدواج نمایند.

و امیران و فرمانروایان، کافر و والیان آنها فاجر شوند و کارپردازان آنها

فقلت: إلهی و سیدی متی یکون ذلك؟ فإوحى الله عزوجل: يكون ذلك إذا رفع العلم و ظهر الجهل و كثر القراء و قلّ العمل و كثر القتل و قلّ الفقهاء الهادون و كثر فقهاء الضلالة و الخونة و كثر الشعراء و اتّخذ أمتك قبورهم مساجد و حلّيت المصاحف و زخرفت المساجد و كثر الجور و الفساد و ظهر المنكر و امر أمتك به و نهى عن المعروف و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء.

و صار الأمراء كفرة و أولياؤهم فجرة و أعوانهم ظلمة و ذوو الرأى منهم فسقة و عند ذلك ثلاثة خسوف، خسف بالشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزيرة العرب و خراب البصرة على يد رجل من ذريتك يتبعه الزوج و خروج رجل من ولد الحسين بن علىّ و ظهور الدجال يخرج من المشرق من سجستان و ظهور السفیانی

ستمگر و صاحبان رأی و نظر فاسق باشند.
 و در آن زمان در سه نقطه، زمین اهل خود را فرو برد؛ یکی در مشرق و دیگری در مغرب و سوم در جزیره‌العرب.
 و بصره به دست مردی از ذریه تو خراب شود که زنجی‌ها از او پیروی کنند.
 و مردی از فرزندان حسین بن علی خروج کند و دجال از مشرق از محلی به نام سجستان ظاهر شود و سفیانی نیز ظاهر گردد.
 پس گفتم: "خدایا! فتنه‌های بعد از من چه خواهد بود؟" خطاب شد: "فتنه"

فقلت: إلهی ما یکون بعدی من الفتن؟ فأوحی الله إلیّ و أخبرنی ببلاء بنی امیّة لعنهم الله و من فتنه ولد عمّی و ما هو کائن إلی یوم القیامة فأوصیت بذلك ابن عمّی حین هبطت إلی الأرض و أدّیت الرسالة و لله الحمد علی ذلك کما حمده النبیون و کما حمده کلّ شیء قبلی و ما هو خالقه إلی یوم القیامة. (المصدر ص ۶۸)

قال العلامة المجلسی رحمته الله قوله تعالی «فیما اختصم الملأ الأعلى» إشارة إلی قوله تعالی «ما کان لی من علم بالملاء الاعلی إذ یختصمون» (سورة ص / ۶۹) و المشهور بین المفسرین أنه إشارة إلی قوله تعالی «إنی جاعل فی الأرض خلیفة» (سورة البقرة / ۲۹) و سؤال الملائكة فی ذلك فلعله تعالی سأله أولاً عن ذلك ثم أخبره به و بین أنّ الأرض لا تخلو من حجة و خلیفة ثمّ سأله عن خلیفته و عین له الخلفاء بعده و لا یبعد أن یکون الملائكة سألوا فی ذلك الوقت عن خلیفته و عین له الخلفاء بعده و لا یبعد أن یکون الملائكة سألوا فی ذلك الوقت عن خلیفة الرسول صلی الله علیه و آله فأخبره الله بذلك و قدمضی فی باب المعراج بعض القول فی ذلك.

قوله تعالی «و خراب البصرة» إشارة إلی قصة صاحب الزنج الذی خرج فی البصرة

بنی امیه - لعنهم الله - و فتنه بنی عباس و فتنه های که تا قیامت ادامه خواهد داشت.
و من چون به زمین بازگشتم این فتنه ها را به پسر عم خود علی علیه السلام خبر دادم و رسالت خود را به انجام رساندم و خدا را بر آن سپاس می گویم چنان که پیامبران قبل از من او را سپاس نمودند و هر موجودی تا قیامت او را سپاس می گوید.»

۱۱ - و در بحار از کمال الدین از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خلفا و جانشینان و حجت های خدا بعد از من دوازده

سنة ست أو خمس و خمسين و مأتین، و وعد کل من أتى إليه من السودان أن يعتقهم و یکرهم فاجتمع إليه منهم خلق كثير و بذلك علا أمره و لذا لقب صاحب الزنج و کان یزعم أنه علی بن محمد بن أحمد بن عیسی بن زید ابن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام.

و قال ابن ابی الحدید: و أكثر الناس یقدحون فی نسبه و خصوصاً الطالبیون و جمهور النسابین علی أنه من عبد القیس و أنه علی بن محمد بن عبدالرحیم و أمه أسدیة من أسد بن خزیمة جدّها محمد بن حکیم الأسدی من أهل الكوفة و نحو ذلك قال ابن الأثیر فی الكامل و المسعودی فی مروج الذهب، و ینظر من الخبر أن نسبه کان صحیحاً.

ثم اعلم أن هذه العلامات لا یلزم كونها مقارنة لظهوره صلی الله علیه و آله إذا الغرض بیان أن قبل ظهوره صلی الله علیه و آله یكون هذه الحوادث كما أن كثيراً من أشراف الساعة التي روتها العامة و الخاصة ظهرت قبل ذلك بدهور و أعوام و قصة صاحب الزنج كانت مقارنة لولادته صلی الله علیه و آله و من هذا الوقت ابتدأت علاماته إلى أن ینظر صلی الله علیه و آله.

۱۱ - و روی عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن خلفائی و أوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی اثناعشر أو لهم أخی و آخرهم ولدی

نفر هستند؛ اول آنها برادر من است و آخر آنها فرزند من است.»

گفته شد: یا رسول الله! برادر شما کیست؟ فرمود: «علی بن ابیطالب علیه السلام» گفته شد: فرزند شما کیست؟ فرمود: «مهدی علیه السلام که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.»

سپس فرمود: «قسم به خدایی که مرا به حق پیامبر خود قرار داد، اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد هر آینه خداوند آن روز را آن قدر طولانی خواهد نمود تا این که فرزندم مهدی قیام کند و عیسی بن مریم از آسمان نزول نماید و با او نماز بخواند و در آن زمان زمین به نور خدا روشن شود و حکومت او شرق و غرب عالم را فرا گیرد.»

۱۰- سخن بعضی از علمای شیعه راجع به امام زمان علیه السلام

۱- صدوق در کتاب کمال الدین از بعضی از علمای امامیه چنین نقل کرده

قیل: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و من أخوك؟ قال: علی بن ابی طالب قیل فن ولدك؟ قال: المهدي يلاها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً و الذي بعثني بالحق نبياً لولم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لا طال الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي فينزل روح الله عيسى بن مریم علیه السلام فيصلي خلفه و تشرق الأرض بنور ربها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب. البحار ج ۵۱ ص ۶۵ الى ۷۱.

۱۰- الأستدلال علی وجود امام غائب من العترة يظهر و يملأ الأرض عدلاً:

۱- قال الصدوق في الأكمال: و قال بعض علماء الامامية: كان الواجب علينا و علی كل عاقل يؤمن بالله و برسوله و بالقرآن و بجميع الأنبياء الذين تقدموا علی نبيتنا

است: بر ما و بر هر عاقلی که به خدا و رسول او ﷺ و به قرآن و پیامبران گذشته ایمان دارد واجب است که به احوال امت‌های گذشته نظر کند، و ما چون در احوال آنها دقت نمودیم آنان را همانند این امت دیدیم.

و پیدا است که قوت و قدرت هر دین هنگامی است که امت آن از پیامبر خود پیروی کرده و او را حمایت نمایند، و هیچ امتی در زمان پیامبر خویش مانند امت اسلام از پیامبر خود حمایت نکرده؛ چرا که امت‌های پیامبران قبل، مانند نوح و ابراهیم و موسی ﷺ در زمان پیامبر خود و پس از آنها به اختلاف و سستی گرفتار شدند آن گونه که قرآن خطاب به آنها می‌فرماید:

«پیامبر ما (محمد ﷺ) آمد تا برای شما موارد زیادی را که از احکام خدا در کتاب‌های آسمانی خود پوشیده داشتید (و حقایقی را که برای رسیدن به مقاصد دنیایی خود پنهان کردید) روشن نماید و خداوند بسیاری از آنها را نادیده می‌گیرد.»

محمد ﷺ أن يتأمل حال الامم الماضية و القرون الخالية، فاذا تأملنا وجدنا حال الرسل و الأمم المتقدمة شبيهة بحال أمنا و ذلك أن قوة كل دين كانت في زمن انبيائهم ﷺ إنما كانت متى قبلت الامم الرسل فكثرت اتباع الرسول في عصره و دهره فلم تكن أمة كانت أطوع لرسولها بعد أن قوى أمر الرسول من هذه الأمة

لأن الرسل الذين عليهم دارت الرحي قبل نبينا محمد ﷺ، و نوح و إبراهيم و موسى و عيسى ﷺ و هم الرسل الذين في يدا الأمم آثارهم و أخبارهم، و وجدنا حال تلك الأمم أنه اعترض في دينهم الوهن في المتمسكين به لتركهم كثيراً مما كان يجب عليهم محافظته في أيام رسلهم و بعد مضى رسلهم كما قال الله عز وجل: «قد جاءكم رسولنا يبين لكم كثيراً مما كنتم تخفون من الكتاب و يعفوا عن كثير». (سورة المائدة: ۱۸).

و یا می فرماید: «مردم بعد از پیامبران نماز را ضایع و از شهوات خود پیروی نمودند و زود است که به عذاب دوزخ نایل شوند.»
 و خداوند به این امت فرموده: «نکند شما مانند اهل کتاب شوید که بعد از گذشت پیامبران خود قساوت قلب پیدا کردند (و منحرف شدند!)».
 و در روایات نیز آمده است: «زمانی بر این امت خواهد آمد که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز نوشته‌ای باقی نماند.»
 و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام با غربت شروع شده و به غربت نیز خواهد انجامید و خوشا به حال افراد با ایمانی که در آن زمان غریب خواهند بود.»

و بذلك وصف الله عزوجل أمر تلك القرون فقال عزوجل: «فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيًّا» (سورة مريم: ۵۹) و قال الله عزوجل لهذه الأمة: «و لا يكونوا كالذين أوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الأمد فقست قلوبهم». (سورة الحديد: ۱۶).

و في الاثر «أنه يأتي على الناس زمان لا يبقى فيهم من الاسلام إلا اسمه و من القرآن إلا رسمه»

و قال النبي صلی الله علیه و آله: «إن الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً فطوبى للغرباء» فكان الله عزوجل يبعث في كل وقت رسولاً يجدد لتلك الامم ما انمحي من رسوم الدين و اجتمعت الامة إلا من لا يلتفت إلى خلافه، و دلت الدلائل العقلية على أن الله عزوجل قد ختم الأنبياء بمحمد صلی الله علیه و آله فلا نبي بعده، و وجدنا أمر هذه الأمة في استعلاء الباطل على الحق و الضلال على الهدى بحال زعم كثير منهم أن الدار اليوم دار كفر و ليست بدار الاسلام

سپس می‌افزاید: خداوند در هر زمانی که آداب و رسوم دین گذشته از بین می‌رفته پیامبری را می‌فرستاده که آن آداب و دستورات را زنده کند و همه این امت - جز اندکی غیر قابل توجه - اتفاق دارند و دلیل عقل نیز بر آن حاکم است که خداوند پیامبر اسلام ﷺ را خاتم پیامبران قرار داده و بعد از او پیامبری نفرستاده است.

از سوی دیگر می‌بینیم که در این امت قدرت‌های باطل حاکم بوده و هستند؛ تا جایی که بسیاری از اندیشمندان معتقدند که وضعیت امروز وضعیت کفر است نه ایمان.

سپس می‌گوید: باید دانست که هیچ مشکلی مانند مسأله امامت در این امت پیش نیامده است؛ چرا که همه امت می‌دانند که پس از شهادت امام حسین ﷺ هیچ رهبر عادل - نه از بنی‌امیه و نه از بنی‌عباس - بر این امت حاکم نبوده و بنی‌امیه و بنی‌عباس جز ستمگری و تعطیل حدود الهی و بدعت‌های فراوان در دین خدا کاری انجام نداده‌اند.

از سوی ما شیعیان و زیدیه و عموم معتزله و بسیاری از مسلمانان معتقدیم که

ثمَّ لم يجر على شيءٍ من أصول شرايع الاسلام (من التغيير) ماجرى في باب الامامة، لانَّ هذه الامَّة يقولون: لم يقم لهم بالامامة منذ قتل الحسين ﷺ إمامٌ عادلٌ لامن بنى أميَّة ولا من ولد عباس الذين جارت أحكامهم على أكثر الخلق، ونحن و الزيدية و عامة المعتزلة و كثير من المسلمين يقولون: إنَّ الأمام لا يكون إلا من كان ظاهره ظاهر العدالة، فالامَّة في يد الجائرين يلعبون بهم و يحكمون في أموالهم و أبدانهم بغير حكم الله، و ظهر أهل الفساد على أهل الحقِّ و عُدِمَ اجتماع الكمة، ثمَّ وجدنا طبقات الامَّة كلهم يكفر بعضهم بعضاً، و يبرأ بعضهم من بعض.

امام و حاکم باید عادل باشد، و حال آن که این امت تاکنون زیر سلطه ستمگران بوده و آنها جان و مال مردم را بر خلاف حکم خدا به بازی گرفته و اهل حق را زیر سلطه خود درآورده‌اند و هرگز وحدت کلمه‌ای بین مسلمین حاصل نشده است. از سوی دیگر مشاهده می‌شود که طبقات این امت یکدیگر را تکفیر نموده و از هم بیزاری می‌جویند.

با توجه به مطالب گذشته وقتی به روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله مراجعه می‌کنیم می‌بینیم از ایشان روایت شده که زمانی خواهد آمد که به دست شخصی از عترت آن حضرت زمین از عدل و داد پر می‌شود بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد. و این سخن رسول خدا به ما می‌گوید قیامت برپا نخواهد شد جز آن که زمین از عدل و داد پر شود. بنابراین این آئین - که هرگز قابل نسخ و تبدیل نیست (و پیامبری بعد از پیامبر آن نخواهد آمد) - روزی ناصری خواهد داشت که خداوند او را همانند پیامبران دیگر که برای تجدید دین او می‌آمدند و آنها را در مبارزه با ستمگران یاری می‌نمود یاری خواهد کرد.

از این رو باید نشانه‌های حقانیت آن شخص (یعنی امام زمان علیه السلام) در آثار (و

ثُمَّ تَأْتِنَا أَخْبَارُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فوجدناها قدوردت بأن الأرض تملأ قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً برجلٍ من عترته، فدلنا هذا الحديث على أن القيامة لا تقوم على هذه الأمة إلا بعد ما ملئت الأرض عدلاً، فإن هذا الدين الذي لا يجوز عليه النسخ و لا التبديل سيكون له ناصر يؤيده الله عزوجل كما أيد الأنبياء و الرسل لما بعثهم لتجديد الشرايع و إزالة ما فعله الظالمون

فوجب لذلك أن تكون الدلائل على من يقوم بما وصفناه موجودة غير معدومة، و قد

روایات) موجود باشد و ما چون اختلافات و احوال فرقه‌های امت اسلام را بررسی نمودیم آشکار شد که حق با امامان دوازده‌گانه از اهل بیت پیامبر ﷺ است و روشن گشت که امروز روز امامت دوازدهمین آنها - حضرت مهدی ﷺ - است و او همان کسی است که رسول خدا ﷺ به نام او تصریح نموده و خبر آمدن او را به ما داده است.

۱۱- معجزات حضرت مهدی در زمان حضرت عسکری ﷺ

۱- مؤلف کتاب منتخب الأثر از غیبت شیخ طوسی و او با سند خود از ابونعیم محمد بن احمد انصاری چنین نقل نموده است:

عده‌ای از مفوضه و مقصره (یعنی کسانی که می‌گویند خداوند همه امور را به ائمه ﷺ واگذار نموده و خود دخالتی در آنها ندارد) کامل بن ابراهیم مدنی را خدمت حضرت عسکری ﷺ فرستادند. کامل گوید: من پیش خود گفتم: از آن حضرت راجع به عقیده‌ام که: «بهشت نمی‌رود جز کسی که عقیده مرا داشته باشد» سؤال خواهم نمود.

علمنا عامّة اختلاف الامّة و سبرنا أحوال الفرق، فدلّنا أنّ الحقّ مع القائلين بالائمة الاثنى عشر ﷺ و أنّه الذي أخبر رسول الله ﷺ به و نصّ عليه. (كمال الدين ج ۱ / ص ۶۵)

۱۱- معجزاته في حياة أبيه ﷺ

۱- روی فی منتخب الاثر ص ۳۴۸ عن غيبة الشيخ عن أبي نعيم محمد بن أحمد الانصاری قال: وجّه قوم من المفوضه و المقصره کامل بن ابراهیم المدنی إلى أییمحمد ﷺ قال کامل: فقلت في نفسي أسئله: لا يدخل الجنة الا من عرف معرفتي و قال بمقالتي.

چون بر حضرت عسکری علیه السلام وارد شدم، دیدم لباس زیبا و سفیدی بر تن دارد. پیش خود گفتم: ولی خدا، خود، چنین لباسی را می پوشد و ما را امر به مواسات با برادرانمان می فرماید و از پوشیدن آن باز می دارد! حضرت عسکری تبسمی نمود و لباس خود را بالا زد، دیدم لباس زیرین او لباسی زبر و خشن است، فرمود:

«ای کامل! این لباس برای خداست و این یکی برای شما.» سلام کردم و در مقابل دری که بر آن پرده ای آویخته بود نشستم.

قال: فلما دخلت على سيدي أبي محمد نظرت إلى ثياب بياض ناعمة عليه فقلت في نفسي ولي الله و حجته يلبس الناعم من الثياب و يأمرنا نحن بمواساة الإخوان، و ينهانا عن لبس مثله؟ فقال متبسماً: يا كامل و حسر عن ذراعيه فإذا مسح اسود خشن على جلده

فقال: هذا لله و هذا لكم، فسلمت و جلست إلى باب عليه ستر مرخي فجاءت الريح فكشفت طرفه فإذا أنا بفتى كأنه فلقه قمر من أبناء أربع سنين او مثلها فقال لي: يا كامل بن إبراهيم فاقشعررت من ذلك، و اهمت ان قلت لبيك يا سيدي فقال: جئت إلى ولي الله، و حجته، و بابه تسئله هل يدخل الجنة إلا من عرف معرفتك، و قال بمقالتك؟ فقلت: اي و الله قال: إذن و الله يقل داخلها و الله انه ليدخلها قوم يقال لهم: «الحقبة» قلت: يا سيدي و من هم؟ قال قوم من حبهم لعلي عليه السلام يحلفون بحقه و لا يدرون ما حقه و فضله، ثم سكت صلوات الله عليه عنى ساعة، ثم قال جئت تسئله عن مقالة المفوضة، كذبوا بل قلوبنا أوعية لمشية الله فإذا شاء شئنا،

پس بادی وزید و گوشه آن پرده را کنار زد، ناگهان فرزند چهار ساله‌ای را دیدم که مانند پاره ماه بود، او به من خطاب نمود: «ای کامل بن ابراهیم!» ناگهان لرزه بر بدنم مستولی شد و گفتم: لیبیک یا سیدی! سپس فرمود: «آمده‌ای از حجت خدا سؤال کنی که آیا کسی جز امثال تو وارد بهشت می‌شود؟» گفتم: آری، به خدا قسم! فرمود:

«به خدا سوگند اگر چنین باشد اهل بهشت زیاد نخواهند بود. به خدا سوگند وارد بهشت خواهند شد گروهی که آنها را حقیه گویند.»
گفتم: ای مولای من! آنها کیانند؟ فرمود: «آنها مردمی هستند که چون علی علیه السلام را دوست می‌دارند به حق او سوگند می‌خورند، در حالی که حق او و فضل او را نمی‌دانند!»

سپس آن حضرت اندکی سکوت نموده و باز فرمود:
«آمده‌ای از عقاید مفوضه سؤال کنی؟ آنها دروغ می‌گویند (که می‌گویند خداوند همه چیز را به ما واگذار نموده و خود دخالتی در امور ندارد) بلکه قلوب ما ظرف مشیت و اراده خداست و هرچه او بخواهد ما می‌خواهیم و خداوند خود فرموده است اراده و خواست شما بعد از اراده و خواست خداوند است.»
سپس پرده به حال اول برگشت و من نتوانستم آن را کنار بزنم. آن گاه

و الله يقول: وما تشاؤون الا ان يشاء الله ثم رجع الستر إلى حالته فلم استطع كشفه، فنظر إلى ابو محمد متبسماً فقال: يا كامل ما جلوسك و قد انباك بحاجتك الحجة، من بعدى؟ فقلت و خرجت ولم اعينه بعد ذلك،

قال أبو نعیم فلقیت كاملاً فسألته عن هذا الحدیث فحدّثنی به،

حضرت عسکری علیه السلام تبسم نمود و فرمود: «ای کامل! برای چه نشسته‌ای؟ مگر پاسخ خود را از حجت خدا بعد از من نشنیدی؟!» پس، من برخاستم و از منزل حضرت عسکری خارج شدم و دیگر آن آقازاده را ندیدم.

ابونعیم گوید: من بعداً کامل را ملاقات نمودم و از او این حدیث را سؤال کردم و او همین‌گونه پاسخ داد.

۲- در کتاب *ینابیع المودّة* نیز از کامل بن ابراهیم مدنی نقل شده که گوید: من بر حضرت عسکری علیه السلام وارد شدم، دیدم بر اتاقی پرده‌ای آویخته بود پس بادی وزید و آن را کنار زد، ناگهان جوانی را دیدم که مانند ماه بود، و بدون این که من از او سؤال بکنم او سؤالات مرا پاسخ داد. پس از آن حضرت عسکری علیه السلام به من فرمود: «ای کامل! این آقا که پاسخ سؤالات را داد بعد از من حجت خداست.»

۳- در کتاب *منتخب الاثر*، از کمال‌الدین صدوق، از سعد بن عبدالله قمی

۲- و فی *ینابیع المودّة* (ص ۴۶۱) عن کامل بن ابراهیم المدنی قال: دخلت علی ابي محمد الحسن العسکری علیه السلام و علی باب بیت ستر فجاءت الريح فكشفت طرف الستر فإذا غلام كأنه القمر فقال أبو محمد یا کامل لقد انبأك بحاجتك هذا الحجّة من بعدی، و رواه فی اثبات الوصیة عن جعفر بن محمد بن مالك.

۳- و روی عن سعد بن عبدالله القمی قال (فی حدیث طویل نذكر موضع الحاجة منه) كنت قد اتخذت طوماراً و اثبت فيه نيفاً و أربعين مسألة من صعاب المسائل لم أجد لها مجيباً علی ان اسئل فيها خير أهل بلدی أحمد بن إسحق صاحب مولانا أبي محمد علیه السلام فارتحلت خلفه، و قد كان خرج قاصداً نحو مولانا بسرّ من رأى فلحقته في بعض المنازل فلما تصافحنا قال: بخير لحاقت بي، قلت الشوق ثمّ العادة في الأسئلة قال: قد

نقل شده که او ضمن حدیث مفصلی چنین گوید:

طوماری تهیه کردم و بیش از چهل مسأله از مسایل مشکلی که پاسخگویی برای آنها نیافته بودم آماده نمودم تا از بهترین اهل شهر خود، احمد بن اسحاق قمی، دوست حضرت عسکری علیه السلام، بپرسم.

و چون به جستجوی او رفتم او برای ملاقات حضرت عسکری علیه السلام حرکت نموده بود به دنبالش حرکت کردم و در یکی از منازل به او رسیدم.

چون با یکدیگر مصاحفه نمودیم به من خوش آمد گفت. گفتم: جهت علاقه به شما و عادت در سؤال بود که خدمت شما رسیدم.

سعد بن عبدالله گفت: من می خواهم خدمت حضرت عسکری علیه السلام برسم و از آن حضرت در باره بعضی از مسایل مربوط به تأویل و تنزیل سؤال کنم، حال که با یکدیگر ملاقات نموده ایم تو نیز با من بیا تا خدمت آن حضرت برویم و از دریای بی پایان علم امام خود استفاده نماییم.

پس وارد سامرا شدیم و به طرف خانه آن حضرت رفتیم و چون اجازه

تکافینا علی هذه الخطة الواحدة فقد برح بی العزم إلى لقاء مولانا أی محمد علیه السلام و أنا ارید أن أسئله عن معاضل فی التأویل و مشاكل فی التنزیل فدونها الصحبة المباركة، فانها یقف بك علی صفة بحر لا ینقضی عجائبه، و لا یفنی غرابیه، و هو امامنا،

فوردنا سر من رأی فانتھینا منها إلى باب سیدنا علیه السلام فاستأذنا فخرج إلینا الأذن بالدخول علیه، و كان علی عاتق أحمد بن اسحق جراب قد غطاه بكساء طبری فیہ مائة و ستون صرة من الدنانیر و الدراهم علی كل صرة منها ختم صاحبها،

قال سعد فاشبهت مولانا أبا محمد حین غشینانور وجهه إلا بیدر قد استوفی من

خواستیم به ما اجازه داده شد. و بر شانه احمد بن اسحاق کیسه‌ای بود که آن را زیر عبای خود پنهان نموده بود و در آن کیسه یکصد و شصت کیسه کوچک از دینار و درهم قرار داشت که بر هر یک از آنها از طرف صاحبش مهری زده شده بود.

سعد بن عبدالله گوید: چون خدمت حضرت عسکری رسیدم صورت او را همانند ماه شب چهارده دیدم و دیدم که بر ران راست او فرزندی نورانی نشسته بود که موهای زیبایی داشت. و مقابل حضرت عسکری علیه السلام انارِ طلایی زیبایی بود که بعضی از رؤسای بصره به آن حضرت اهدا نموده بودند، و در دست مبارک او قلمی بود که چون می‌خواست بنویسد آن فرزند قلم را می‌گرفت و حضرت عسکری آن انار را مقابل او قرار می‌داد و او را به آن مشغول می‌نمود تا مانع از نوشتن پدر خود

لیالیه أربع بعد عشر، و علی فخذہ الأيمن غلام یناسب المشتري فی الخلقة و المنظر، علی رأسه فرق بین و فرتین کأنه ألف بین و اوین،

وبین یدی مولینا رمانة ذهبیة تلمع بدایع نقوشها وسط غرایب الفصوص المركبة علیها، قد کان اهداها الیه بعض رؤساء أهل البصرة و بیده قلم إذا أراد ان یسطر به علی البیاض قبض الغلام علی أصابعه فکان مولانا علیه السلام یدحرج الرمانة بین یدیه و یشغله بردها کیلا یصدّه عن کتبه ما أراد،

فسلمنا علیه فالطف فی الجواب، و أومیء إلینا بالجلوس، فلما فرغ من کتبه البیاض الذی کان بیده اخرج أحمد بن اسحق جرابه من طیّ کسائه فوضعه بین یدیه فنظر الهادی علیه السلام إلى الغلام و قال له: یابنی فضّ الخاتم عن هدایا شیعتک و موالیک فقال: یا مولای أیجوز أن امدّ یداً ظاهرة إلى هدایا نجسة و أموال رجسة، قد شیب احلّها بأحرماها؟!!

نشود.

بر آن حضرت سلام کردیم، او با محبت پاسخ سلام ما را داد و اشاره نمود که بنشینیم. و چون از نوشتن نامه خود فارغ شد احمد بن اسحاق آن کیسه بزرگ را از زیر عبای خود بیرون آورد و خدمت آن حضرت گذارد.

حضرت عسکری علیه السلام نگاهی به آن عزیز (فرزند خود) نمود و به او فرمود:

«عزیزم! برخیز و مهر از عطاهاى شیعیان و دوستان خود بگشا.» حضرت

بقية الله علیه السلام به پدر خود گفت: «ای مولای من! آیا دست پاک خود را به این هدایای

نجس و اموال پلیدی که حرام آن با حلال آن مخلوط شده دراز کنم؟»

پس حضرت عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق فرمود: «تو اموال را از کیسه

خارج کن تا او حلال آن را از حرام آن جدا کند.» و اولین کیسه‌ای را که

احمد بن اسحاق خارج نمود آن فرزند عزیز فرمود:

«این مربوط به فلان شخص از فلان محله قم می باشد که شصت و دو دینار در

آن موجود است؛ چهل و پنج دینار آن پول اتاقی است که صاحب آن فروخته و آن

ارث پدر او بوده و چهارده دینار آن قیمت نه تکه لباس است و سه دینار دیگر آن

کرایه دکان می باشد.»

فقال مولای علیه السلام یابن اسحاق استخرج ما فی الجراب لیمیز ما بین الحلال و الحرام

منها، فأول صرة بدأ أحمد اخراجها قال الغلام هذه لفلان بن فلان من محلة كذا بسقم

يشتمل على اثنين و ستين ديناراً فيها من ثمن حجرة باعها صاحبها و كانت إرثاً له عن

أبيه خمسة و أربعون ديناراً و من ثمان تسعة أثواب أربعة عشرة ديناراً و فيها من اجرة

الموانيت ثلاثة دنانير.

حضرت عسکری فرمود: «عزیزم! راست گفتم. حرام آنها را برای او روشن کن.» پس آن عزیز به احمد بن اسحاق فرمود:

«در اینها جستجو کن و آن یک دینار رازی السکه را که در فلان تاریخ ساخته شده و نیمی از نقش یک طرف آن محور گردیده، و آن قراضه املیه را که وزن آن ربع دینار است ببین و بدان که آنها حرام است و علت حرام بودن آنها این است که صاحب آنها در ماه فلان از سال فلان یک من و ربع از نخ را به شخص ریسنده‌ای داده که برای او ریسنده‌گی کند و بعد از مدتی سارقی آن را به سرقت برده و چون آن جاک و ریسنده این خبر را به صاحب آن نخها داده او پذیرفته و او را تکذیب نموده و به جای آن، یک من و نصف بهتر از آنچه داده بوده از او پس گرفته و از آن لباسی تهیه کرده و این دینار و این قراضه، پول آن لباس است.»

چون احمد بن اسحاق کیسه را باز نمود نوشته‌ای در وسط آن دینارها به اسم

فقال مولانا علیه السلام صدقت يا بنی دل الرجل علی الحرام منها فقال علیه السلام: فتش عن دینار رازی السکه تاریخه سنة کذا قد انطمس من نصف احدى صفحتیه نقشه و قراضه املیه و زنها ربع دینار، و العلة فی تحريمها ان صاحب هذه الجملة وزن فی شهر کذا من سنة کذا علی حایک من جیرانه منّا من الغزل و ربع من فأتت علی ذلك مدّة قبض فی انتهائها لذلك الغزل سارقاً (سارق نخ) فاخبر به الحایک صاحبه و کذّبه و استردّ منه بدل ذلك منّا و نصف غزلا ادقّ مما کان دفعه إليه و اتّخذ من ذلك ثوباً کان هذا الدینار مع هذه القراضة ثمنه

فلما فتح رأس الصرة صادف رقعة فی وسط الدنانیر باسم من اخبّر عنه بمقدارها علی حسب ما قال و استخراج الدنانیر و القراضة بتلك العلامة، ثمّ اخرج صرة اخرى فقال

آن کسی که آقا خبر دادند و مقدار آن مشاهده نمود و آن یک دینار و آن قراضه را با همان علامت یافت.

سپس کیسه دیگری را باز نمود. و آن عزیز فرمود:

«این کیسه از فلان شخص، فرزند فلان شخص، از فلان محله قم می باشد و در آن پنجاه دینار هست که تماس ما با آنها حرام است.»

احمد بن اسحاق می گوید: به آن حضرت عرض کردم: برای چه؟ فرمود:

«چون اینها قیمت گندمی است که صاحب آن به شریک خود خیانت نموده و سهم خود را کامل گرفته و سهم شریک خود را ناقص داده است.»

سپس حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «راست گفتم، عزیزم» و به احمد بن اسحاق فرمود این اموال را به صاحبان آن باز گردان و یا سفارش کن که به آنها باز گردانده شود و ما را نیازی به آنها نیست، ولی پیراهن آن پیرزن را بیاور.»

احمد بن اسحاق گوید: پیراهن آن پیرزن در ظرفی بود و من آن را فراموش

الغلام علیه السلام: هذه لفلان بن فلان من محلة كذا بقم يشتمل على خمسين ديناراً لا يحمل لنا لمسها

قال و كيف ذاك؟ قال لانها من ثمن حنطة جاف (و في بعض النسخ خان) صاحبها على اكاره في المقاسمه و ذلك انه قبض حصته منها بكيل و اف و كان ما خص الاكار بكيل بخس، فقال مولانا علیه السلام صدقت يا بنی ثم قال: يا أحمد بن إسحق اعملها بأجمعها لتردها او توصي بردها على أربابها فلا حاجة لنا في شيء منها، و أتنا بثوب العجوز قال أحمد و كان ذلك الثوب في حقة لي فنسيته فلما انصرف أحمد بن إسحق ليأتيه بالثوب نظر إلى مولانا أبو محمد علیه السلام فقال لي ما جاء بك يا سعد؟ فقلت شوقتني

کرده بودم. سعد بن عبدالله قمی گوید: چون احمد بن اسحاق رفت که پیراهن را حاضر کند حضرت عسکری علیه السلام به من توجه نمود و فرمود: «ای سعد! حاجت تو چیست؟» عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق نمود که خدمت شما بیایم و امام و مولای خود را ملاقات کنم.

حضرت عسکری فرمود: «آن مسایلی که می خواستی سؤال کنی چه شد؟» گفتم: مولای من! آنها به حال خود باقی است. فرمود: «آنها را از نور چشمم سؤال کن» و اشاره به آن عزیز نمود. پس حضرت بقیة الله علیه السلام فرمود: «آنچه می خواهی سؤال کن.»

گفتم: مولای من! از شما برای ما روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله طلاق زن های خود را به دست امیرالمومنین علیه السلام قرار داد و آن حضرت در جنگ جمل به عایشه فرمود: «تو مسلمانان را با فتنه خود به جان یکدیگر انداختی و فرزندان خود را به جهالت در حوض های خون هلاک نمودی اگر دست از سرکشی برداری تو را طلاق خواهم داد؛ در حالی که طلاق زن های پیامبر صلی الله علیه و آله با وفات و رحلت آن

احمد بن اسحاق علی لقاء مولانا.

قال علیه السلام: و المسائل التي أردت ان تسئله منها؟ قلت: علی حالها یا مولای قال: فسئل قرّة عینی عنها و أومیء إلى الغلام فقال له الغلام: سل عما بدا لك، فقلت له: مولانا و ابن مولانا انا روينا عنكم ان رسول الله صلی الله علیه و آله جعل طلاق نساءه بيد أمير المؤمنين علیه السلام حتى قال يوم الجمل لعائشة: «أنتك قد ارهجت علی الإسلام و أهله بفتنتك و اوردت بنيك حياض الهلاك بجهلك فان كفت عني غرتك و إلا طلقتك» و نساء رسول الله صلی الله علیه و آله قد كان طلاقهن بوفاته؟!!

حضرت بوده است.

حضرت بقیة الله علیه السلام فرمود: «طلاق چیست؟» گفتم: طلاق آزاد کردن زن است. فرمود: «اگر طلاق آنها با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده پس چگونه ازدواج با دیگران برای آنها حرام بوده است؟» گفتم: خداوند برای آنها مردهای دیگر را حرام نموده بود. فرمود: «چگونه مردها برای آنها حرام باشند در صورتی که با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله طلاق حاصل شده و آنها آزاد شده اند؟» گفتم: شما بفرمایید آن طلاق را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست امیرالمؤمنین علیه السلام داده اند چه بوده است.

حضرت بقیة الله علیه السلام فرمود: «خداوند شأن زن های پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا برد و آنها را به منزله مادران مؤمنین قرار داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این شرافت برای آنها باقی است تا وقتی که از خدا اطاعت بکنند پس هر کدام از آنها بعد از من مخالفت خدا را نمود و بر تو خروج کرد او را طلاق بده و از شرافت مادر مؤمنین بودن خارج کن!».

سعد بن عبدالله گوید: سپس از حضرت بقیة الله علیه السلام نسبت به معنای (فاحشة

قال: ما الطلاق؟ قلت: تخلية السبيل قال: فإذا كان طلاقهن وفاة رسول الله صلی الله علیه و آله قد خلت هن السبيل فلم لا يحلّ لهنّ الازواج؟ قلت: لأنّ الله تبارك و تعالی حرّم الأزواج عليهنّ قال: كيف و قد خلى الموت سبيلهنّ قلت: فاخبرني يا بن مولاى عن معنى الطلاق الذى فوّض رسول الله صلی الله علیه و آله حكمه إلى أمير المؤمنين علیه السلام.

قال علیه السلام: إنّ الله تقدّس اسمه عظم شأن نساء النبی علیه فخصّهنّ بشرف الأمّهات فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: يا أبا الحسن إنّ هذا الشرف باق لهنّ ما دمن لله على الطاعة فأيتهنّ عصت الله بعدى بالخروج عليك فاطلق لها في الأزواج و أسقطها من تشرف الامّهات و

مبیّنة) و معنای (فاخلع نعلیک) و معنای (کهیعض) سؤال نمودم و جواب کافی شنیدم.

۱۲- امام علیه السلام باید از طرف خداوند تعیین شود

پس از آن به حضرت بقیة الله علیه السلام عرض کردم: مولای من! علت این که مردم نمی توانند برای خود امام و رهبر انتخاب کنند چیست؟
فرمود: «رهبر مصلح را می گویی یا رهبر مفسد را؟» گفتم: مصلح را می گویم.
فرمود: «آیا امکان دارد انتخاب آنها بر مفسد واقع شود چون اطلاعی از باطن مردم ندارند؟» گفتم: آری! فرمود: «علت همین است.»

سپس فرمود: «من دلیل روشن تری را که عقل تو تسلیم آن شود برای تو می گویم. بگو بدانم آیا پیامبران برگزیده خداوند، مانند موسی و عیسی علیهما السلام که دارای عصمت و وحی بودند و خداوند انتخاب را به آنها واگذار نمود و آنها کوشیدند که خوبان را انتخاب کنند، عاقبت، انتخاب آنها بر منافقین واقع نشد؛ در حالی که گمان

من شرف أمومة المؤمنین.

ثم سئله عن الفاحشة المبیّنة و عن امرالله لنبیّه موسی «فاخلع نعلیک» و عن تأویل «کهیعض» و اخذ الاجوبة الکافیة

۱۲- العلة الموجبة لتعيين الامام علیه السلام من قبل الله سبحانه

الی ان قال: قلت فاخبرنی یا مولای عن العلة التي تمتنع القوم من اختيار امام لانفسهم؟ قال: مصلح أو مفسد؟ قلت: مصلح قال: فهل يجوز ان تقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم أحد ما یخطر بیال غیره من صلاح أو فساد؟ قلت: بلی

می کردند مؤمنین را انتخاب نموده اند؟» گفتم: خیر!

فرمود: «مگر این موسی کلیم الله نیست که با آن عقل و کمال فراوان و نزول وحی الهی بر او برای میقات و مناجات با پروردگار خود هفتاد نفر از معروفین قوم خود را که در ایمان و اخلاص آنها شک نداشت انتخاب نمود و آنها منافق بودند و در نهایت به موسی علیه السلام گفتند ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا این که خدا را به چشم خود ببینیم، و عذاب الهی آنها را گرفت!؟»

سپس فرمود: «و چون ما دیدیم که انتخاب پیامبران خدا نیز بر افراد غیر صالح واقع شد و آنها گمان می کردند که خوبان را انتخاب نموده اند، برایمان روشن شد که انتخاب تنها باید از ناحیه خداوند باشد که از اسرار و باطن مردم مطلع است، و معلوم شد که انتخاب مهاجرین و انصار که اولی و دومی و سومی را انتخاب نمودند ارزشی نداشته است چون آنها نیز منافقین را انتخاب نمودند.

قال: فهي العلة و اوردها لك ببرهان ينقاد لك عقلك ثم قال عليه السلام: اخبرني عن الرسل الذين اصطفاهم الله عزوجل و انزل عليهم الكتاب و آيدهم بالوحي و العصمة و هم اعلام الأمم أهدى إلى الاختيار منهم مثل موسى و عيسى عليه السلام هل يجوز مع وفور عقلمها و كمال علمها إذ هما بالاختيار ان تقع خيرتهما على المنافق و هما يظن ان الله مؤمن؟ قلت: لا

قال: هذا موسى كلیم الله مع وفور عقله و كمال علمه و نزول الوحي عليه اختار من اعيان قومه و وجوه عسكره لميقات ربه عزوجل سبعين رجلاً ممن لا يشك في ايمانهم و إخلاصهم فوق خيرته على المنافقين قال الله عزوجل (و اختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا) إلى قوله (ان تؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة بظلمهم)

سپس فرمود: «ای سعد! اگر دشمنان تو از اهل سنت بگویند: این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای پنهان شدن همراه خود در غار ثور برد - با این که در آن وقت نیازی به او نداشت چون او در حال پنهان شدن و فرار از مشرکین بود - علتش این بود که می خواست او نگهداری شود و بعداً برای زعامت مسلمین و حفظ امت از اختلاف و جلوگیری از خطر و اقامه حدود و جنگ با کفار و فتح بلاد باقی بماند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنان که در نبوت خود کوشا و حریص بود برای خلافت بعد از خود نیز کوشا و حریص بود. و علی علیه السلام را که در آن وقت در بستر خود خوابانده بود برای این بود که هرآسی از کشته شدن او نداشت و می دانست که اگر کشته شود دیگران هستند که آنها را برای خلافت خود منصوب نماید تو باید فوراً حرف آنها رابه

فلما وجدنا اختيار من قد اصطفاه الله عزوجل واقعا على الأفسد علمنا ان الإختيار لا يجوز ان يفعل إلا من يعلم ما تخفى الصدور، و ما تكن الضمائر، و تتصرف عليه السرائر و ان لا خطر لاختيار المهاجرين و الأنصار بعد وقوع خيرة الأنبياء على ذوى الفساد لما أرادوا أهل الصلاح.

ثم قال مولانا علیه السلام: يا سعد و حين ادعى خصمك ان رسول الله صلی الله علیه و آله ما اخرج مع نفسه مختار هذه الامّة إلى الغار إلا علمنا منه اخلافة له من بعده و أنه هو المقلد امور التأويل و الملقى اليه أزمّة الامّة و عليه المعوّل في لم الشعث و سدّ الخلل و إقامة الحدّ و تسريب الجيوش لفتح بلاد الكفر فلما اشفق على نبوته اشفق على خلافته و ان لم يكن (إذ لم يكن بعض النسخ) من حكم الإستتار و التواري ان يروم الهارب من الشر مساعدة من غيره إلى مكان يستخفي فيه

سخن رسول خدا ﷺ قطع کنی و بگویی: آیا رسول خدا ﷺ نفرمود خلافت بعد از من سی سال است؟ - و این طبق مذهب آنان مدت خلافت همه خلفا می باشد و او چاره ای از پذیرفتن نخواهد داشت - سپس باید بگویی که طبق این سخن رسول خدا ﷺ باید عمر و عثمان و علی ﷺ را نیز با خود می برد و جان آنها را نگهداری می نمود تا بعد از خود جانشین او باشند.»

سعد گوید: سخن آن حضرت ادامه یافت تا این که حضرت عسکری ﷺ همراه آن حضرت برای نماز برخاستند و من از آنها جدا شدم. سپس به دنبال احمد بن اسحاق رفتم و دیدم او گریه کنان به طرف من می آید،

و انما آيات عليا عليه السلام على فراشه لما لم يكن يكثر له ولم يحفل به لاستثقاله إياه و علمه انه ان قتل لم يتعذر عليه نصب غيره مكانه للخطوب التي كان يصلح لها فهلاً نقضت دعواه بقولك اليس قال رسول الله ﷺ: الخلافة بعدى ثلاثين سنة؟ فجعل هذه موقوفة على أعمار الأربعة الذين هم الخلفاء الراشدون من مذهبكم فكان لا يجد بدأً من قوله لك: بلى فكنت تقول له حينئذ: اليس كما علم رسول الله ﷺ ان الخلافة من بعده لأبي بكر علم انها من بعد أبي بكر عمر (العمرظ) و من بعد عمر العثمان و من بعد عثمان لعلي ﷺ فكان ايضاً لا يجد بدأً من قوله لك: نعم ثم كنت تقول له: فكان الواجب على رسول الله ﷺ ان يخرجهم جميعاً على الترتيب الى الغار و يشفق عليهم كما اشفق على أبي بكر و لا يستخف بقدر هؤلاء الثلاثة بتركه إياهم و تخصيصه أبابكر و إخراجهم مع نفسه دونهم.

ثم ساق الكلام إلى أن قال سعد: ثم قام مولانا الحسن بن علي الهادي للصلوة مع الغلام فانصرفت عنها و طلبت اثر أحمد بن اسحق فاستقبلني باكياً فقلت: ما أبطأك و

پرسیدم: کجا رفتی و برای چه گریه می کنی؟ گفت: پیراهن آن پیرزن را گم کرده ام و حضرت عسکری علیه السلام آن را از من طلب نموده است گفتم: باکی نیست به آن حضرت بگو که پیراهن گم شده است.

احمدبن اسحاق پذیرفت و به خانه حضرت عسکری علیه السلام رفت و چون خارج شد خندان بود و بر محمد و آل او صلوات می فرستاد.

پرسیدم: چه شد؟ گفت: آن پیراهن را زیر قدم های مبارک حضرت عسکری دیدم که بر آن نماز می خواند!

سعد گوید: ما شکر خدا را به جا آوردیم، و بعد از آن هر چه خدمت حضرت عسکری علیه السلام رسیدیم فرزند او، حضرت بقیه الله علیه السلام، را ندیدیم.

چون روز وداع و خدا حافظی رسید من و احمدبن اسحاق همراه دو نفر از

ابکاک؟ قال قد فقدت الثوب الذي سئلتني مولاي احضاره قلت: لا عليك فاخبره فدخل عليه مسرعاً و انصرف من عنده متبسماً و هو يصلّي على محمد و أهل بيته فقلت: ما الخبر؟ قال وجدت الثوب مبسوطاً تحت قدمي مولانا علیه السلام يصلّي عليه

قال سعد: فحمدنا الله جل ذكره على ذلك و جعلنا نختلف بعد ذلك اليوم الى منزل مولانا علیه السلام أياماً فلانرى الغلام بين يديه فلما كان يوم الوداع دخلت أنا و أحمدبن إسحق و كهلان من أهل بلدنا و انتصب أحمدبن إسحق بين يديه قائماً و قال: يا بن رسول الله صلی الله علیه و آله قد دنا الرحلة و اشتد المحنة فنحن نسئلك الله عزوجل ان يصلّي على المصطفى جدك و على المرتضى أبيك و على سيّدة النساء امك و على سيّدى شباب أهل الجنة عمك و أبيك و على الائمة الطاهرين من بعدها آبائك و ان يصلّي عليك و على ولدك و نرغب الى الله تعالى ان يعلى كعبك و يكبت عدوك و لا جعل الله هذا آخر عهدنا من لقائك

بزرگسالان اهل شهر خود، بر حضرت عسکری علیه السلام وارد شدیم. احمد بن اسحاق مقابل آن حضرت ایستاد و گفت:

ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! جدایی ما از شما نزدیک شده و ما آماده حرکت هستیم و از خداوند می خواهیم که درود و صلوات خود را بر جد شما رسول الله صلی الله علیه و آله و بر پدرتان امیرالمؤمنین و بر مادرتان فاطمه زهرا، بهترین زن ها، و بر حسن و حسین، دو آقای اهل بهشت، و بر امامان پاک بعد از آنها نثار نماید و از او می خواهیم که درود و رحمت خود را بر شما و بر فرزند شما بفرستد و عزت شما را زیاد و دشمن شما را ذلیل کند و این ملاقات را آخرین ملاقات ما با شما قرار ندهد.

چون احمد بن اسحاق این جملات را گفت، اشک امام عسکری علیه السلام جاری شد و فرمود: «ای احمد بن اسحاق! خود را در این دعا به زحمت نینداز که تو در این سفر خدا را ملاقات خواهی نمود.» احمد بن اسحاق چون این سخن را شنید به رو به زمین افتاد و غش نمود و چون به هوش آمد گفت: شما را به خدا و حرمت جدتان رسول الله صلی الله علیه و آله سوگند می دهم که به من افتخار دهید و لباسی از خود به من عطا فرمایید که آن را کفن خود قرار دهم. حضرت عسکری علیه السلام سیزده درهم به او داد و

قال: فلما قال هذه الكلمات استعبر مولانا علیه السلام و تقاطرت عبراته قال: يا ابن إسحاق لا تكلف في دعائك شططاً فانك ملاقي الله عز وجل في سفرك هذا فخر أحمد مغشياً عليه فلما أفاق قال: سئلتك بالله و بجرمة جدك إلا شرفتنى بخرقة أجعلها كفنًا، فأدخل مولانا علیه السلام يده تحت البساط فأخرج ثلاثة عشر درهما فقال خذها و لاتنفق على نفسك غيرها فانك لن تعدى (لن تعدم نخ) ما سئلت و ان الله تبارك و تعالى لا يضيع اجر من أحسن عملاً.

فرمود: «اینها جز را برای خود مصرف مکن تا به خواسته خود برسی؛ چرا که خداوند عمل هیچ کس از بندگان خود را ضایع نخواهد نمود.»

سعد بن عبدالله گوید: چون ما از خدمت آن حضرت مرخص شدیم و از سنمرا خارج گشتیم سه فرسخ به شهر حلوان مانده بود که احمد بن اسحاق تب نمود و سخت بیمار شد و از حیات خود ناامید گردید و چون وارد شهر حلوان گردیدیم و در یکی از کاروانسراها اسکان یافتیم، احمد بن اسحاق به شخصی که از شهر او بود و در آن جا ساکن شده بود گفت: امشب مرا تنها بگذارید و از اطراف من متفرق شوید. پس همه ما متفرق شدیم و او را تنها گذاردیم.

چون نزدیک صبح شد من چشم خود را باز کردم ناگهان دیدم کافور، خادم

قال سعد: فلما انصرفنا بعد منصرفنا من عند مولانا علیه السلام من حلوان علی ثلاثة فراسخ حمّ احمد بن اسحق و تارت (و صارت نخ) به علة صبعة آیس من حیوته فیها، فلما وردنا حلوان و نزلنا فی بعض الخانات دعی احمد بن اسحق برجل من أهل بلدة كان قاطناً به، ثم قال تفرّقوا عنی هذه اللیلة و اترکونی و حدی و انصرفنا عنه و رجع کلّ واحد منا إلى مرقدہ،

قال سعد، فلما حان ان ینکشف اللیل عن الصبح أصابتنی فکرة ففتحت عینی فإذا بکافور الخادم خادم مولانا علیه السلام و هو یقول: أحسن الله بالخیر عزاکم، و جبر بالمحبوب رزیتکم قد فرغنا من غسل صاحبکم و من تکفینه فقوموا لدفنه فإنه اکرمکم محلاً عند سیدکم ثم غاب عن أعیننا فاجتمعنا علی رأسه بالبکاء و العویل حتی قضینا حقّه و فرغنا من أمره، و رواه فی دلائل الإمامة بسنده عن سعد نحوه إلى قوله (و جعلنا مختلف بعد ذلك الیوم إلى منزل مولانا علیه السلام ایاماً فلا نری الغلام). (منتخب الأثر ص ۳۴۹).

حضرت عسکری علیه السلام، آمده و می‌گوید: خدا جزای خیر به شما بدهد، ما از غسل و تکفین رفیق شما احمد بن اسحاق فارغ شدیم و او آماده دفن است. برخیزید برای دفن او حاضر شوید که او نزد مولای شما از همه شما محبوب‌تر است، و یکباره ناپدید شد. ما نزد جنازه احمد بن اسحاق رفتیم و صدایمان به گریه و ناله بلند شد. سپس او را دفن نمودیم و وظیفه خود را نسبت به او انجام دادیم؟

صاحب کتاب منتخب الاثر، از اربعین خاتون آبادی نقل نموده که ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری گوید:

عمرو بن عوف، والی و استاندار نیشابور، مردی ناصبی و دشمن سرسخت اهل بیت علیهم السلام و بر کشتن شیعیان حریص بود و تصمیم داشت مرا نیز بکشد، و من چون از این موضوع اطلاع پیدا کردم بسیار ترسیدم و با دوستان و خانواده خود خدا حافظی نمودم. سپس به خانه حضرت عسکری علیه السلام رفتم که با او نیز خدا حافظی کنم، و با خود فکر کرده بودم که فرار کنم. و چون بر حضرت عسکری علیه السلام وارد شدم فرزندی را دیدم که در کنار آن حضرت نشسته و صورت او مانند قرص ماه بود؛ آن گونه که نزدیک بود از دیدن جمال او مشکلات خود را فراموش کنم.

و روی عن اربعین الخاتون آبادی - (ح ۷) قال الفضل بن شاذان حدثنا ابراهیم بن محمد بن فارس النیسابوری قال: لما هم الوالی عمرو بن عوف بقتلی و هو رجل شدید النصب، و كان مولعاً بقتل الشيعة فأخبرت بذلك، و غلب علی خوف عظیم فودعت أهلی، و احبائي، و توجهت إلى دار أبي محمد علیه السلام لأودعه، و كنت أردتُ الهرب فلما دخلت علیه رأيت غلاماً جالساً في جنبه، و كان وجهه مضيئاً كالقمر ليلة البدر، فتحيّرت من نوره و ضيائه، و كاد أنسى ما كنت فيه من الخوف و الهرب،

پس آن فرزند نورانی رو به من نمود و فرمود: «ای ابراهیم، فرار مکن! خداوند تو را از شر او حفظ خواهد نمود.» تعجب من زیاد شد، به حضرت عسکری علیه السلام گفتم: مولای من! فدای شما شوم! این جوان نورانی کیست که از باطن من خبر می‌دهد؟ حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «او فرزند و جانشین من است و اوست که غیبت طولانی خواهد داشت و بعد از آن که زمین از ظلم و جور پر شده باشد آن را از عدل و داد پر خواهد نمود.»

عرض کردم: نام او چیست؟ فرمود: «نام و کنیه او مانند نام و کنیه رسول الله صلی الله علیه و آله است و برای کسی جایز نیست که نام و کنیه او را ببرد تا این که خداوند دولت او را ظاهر نماید.» سپس فرمود: «ای ابراهیم! آنچه امروز دیدی و از ما شنیدی، جز از اهل آن پنهان کن.»

فقال: يا ابراهيم لا تهرب فان الله تبارك و تعالى سيكفيك شره فاذداد بحيرتي فقلت لأبي محمد عليه السلام: يا سيدي جعلني الله فداك من هو و قد اخبرني عما كان في ضميري؟ فقال: هو ابني و خليفتي من بعدى، و هو الذي يغيب غيبة طويلة و يظهر بعد امتلاء الأرض جوراً و ظلماً فيملاها عدلاً و قسطاً.

فسألته عن اسمه، قال: هو سمى رسول الله صلی الله علیه و آله و كنيته، و لا يحل لأحد أن يسميه باسمه أو يكنيه بكنيته الى ان يظهر الله دولته و سلطنته، فاکتم يا ابراهيم ما رأيت و سمعت منا اليوم إلا عن أهله، فصليت عليهما و آبائهما، و خرجت مستظهماً بفضل الله تعالى و اتقياً بما سمعته من الصاحب عليه السلام فبشرتني علي بن فارس بأن المعتمد قد ارسل أبا أحمد أخاه و أمره بمقل عمرو بن عوف فأخذه أبو أحمد في ذلك اليوم، و قطعاه عضواً عضواً، و الحمد لله رب العالمين. (منتخب الأثر ص ۳۵۳).

پس من بر آنها و بر پدرانشان صلوات فرستادم و با قلبی مطمئن به فضل خدا و سخنان حضرت بقیة الله علیه السلام به خانه برگشتم. مدتی بعد علی بن فارس به من بشارت داد که معتمد عباسی ابواحمد برادر خود را فرستاد که عمرو بن عوف را بکشد. ابواحمد نیز او را در همان روز گرفت و قطعه قطعه نمود. والحمد لله رب العالمین.

صدوق در کتاب کمال الدین با سند خود از احمد بن اسحاق قمی نقل کرده که گوید: بر حضرت عسکری علیه السلام وارد شدم و خواستم که از جانشین بعد از او سؤال کنم، آن حضرت قبل از من شروع به سخن نمود و فرمود: «ای احمد بن اسحاق! خدای تبارک و تعالی از زمان حضرت آدم علیه السلام زمین را خالی از حجت نگذارده و تا قیامت نیز خالی از حجت نخواهد بود و خدایه واسطه حجت خود بلاها را از اهل زمین برطرف می‌کند و برکات آسمان و زمین را بر آنها نازل می‌فرماید.»

احمد بن اسحاق گوید، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! امام و خلیفه بعد از شما کیست؟ حضرت عسکری علیه السلام فوراً از جای خود حرکت نمود و داخل اتاق شد و چون خارج شد بر شانه او فرزندی بود مانند ماه شب چهارده، و به نظر می‌رسید که سه سال داشت، فرمود: «ای احمد بن اسحاق! اگر تو نزد خدا و نزد اولیای او مورد احترام نبودی من هرگز فرزند خود را به تو نشان نمی‌دادم. او همانم

کمال الدین - علی بن عبدالله الوارق عن سعد بن عبدالله عن احمد بن إسحاق الأشعری فقال: دخلت علی أبي محمد الحسن بن علی علیه السلام و أنا ارید ان أساله عن الخلف من بعده فقال: لی مبتدئاً یا احمد بن إسحاق انّ الله تبارک و تعالی لم یخل الأرض منذ خلق آدم علیه السلام و لا یخلها إلى ان تقوم الساعة من حجّة الله علی خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض و به یزل الغیث، و به یخرج برکات الأرض.

و هم کنیه رسول الله صلی الله علیه و آله است که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.»

سپس فرمود: «ای احمد بن اسحاق! مثل این فرزند در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است. به خدا سوگند، او غیبتی خواهد داشت که بر امامت او باقی نخواهد ماند جز کسی که خداوند ایمان او را ثابت نموده و توفیق دعای فرج به او داده باشد.»

احمد بن اسحاق گوید: به آن حضرت گفتم: مولای من! آیا نشانه‌ای که قلب من به آن مطمئن شود برای من بیان می‌فرمایید؟ ناگاه آن فرزند عزیز به زبان عربی فصیح فرمود: «بقیة الله در روی زمین من هستم، و من هستم که از دشمنان خدا انتقام خواهم گرفت و تو بیش از این از من نشانه‌ای نخواه!»

احمد بن اسحاق گوید: من با خوشحالی از خدمت آن حضرت با خوشحالی خارج شدم و چون فردای آن روز شد باز خدمت حضرت عسکری علیه السلام رسیدم و

قال: فقلت: یا بن رسول الله فمن الإمام و الخليفة بعدك؟ فنهض مسرعاً فدخل البيت ثم خرج و علی عاتقه غلام كأن وجهه القمر ليلة البدر من ابناء ثلث سنين فقال يا أحمد بن اسحق لولا كرامتك على الله عزوجل و علی حججه ما عرضت عليك ابني هذا انه سمى رسول الله صلی الله علیه و آله و كنيته الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.

يا احمد بن إسحق مثله في هذه الأمة مثل الخضر، و مثله مثل ذی القرنين و الله ليغيب غيبة لا ينجو من الهلكة فيها إلا من تبته الله عزوجل على القول بإمامته، و وفقه فيها للدعاه بتعجيل فرجه فقال أحمد بن إسحق: فقلت: يا مولای فهل من علامة يطمئن إليها قلبی فنطق الغلام علیه السلام بلسان عربی فصیح

گفتم: ای فرزند رسول خدا! شما بر من منت نهادی و من بسیار خوشنود شدم که امام خود را ملاقات کردم.

اکنون بفرمایید سنت خضر و ذی القرنین در او چیست؟ فرمود: «طولانی شدن غیبت اوست.» گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا غیبت او طولانی خواهد شد؟ فرمود: «بلی! به خدا قسم چنین خواهد شد، تا جایی که بیشتر شیعیان ما امامت او را انکار کنند و کسی بر امامت او باقی نماند جز آنان که خداوند پیمان ولایت ما را از آنها گرفته و ایمان را در قلب آنها ثابت نموده و آنها مورد عنایت او هستند.»

سپس فرمود: «ای احمد بن اسحاق! این سرّی است از اسرار خداوند، و تو آن را نگه دار و به هر کس مگو و شکر آن را به جای آور تا در قیامت در آن مقام عالی همراه ما باشی.»

فقال: أنا بقية الله في أرضه و المنتقم من أعدائه ولا تطلب أثراً، بعد عنّي يا أحمد بن إسحق قال: أحمد بن إسحق فخرجت مسروراً فرحاً فلما كان من الغد عدت إليه فقلت: يا بن رسول الله لقد عظم سروري بما مننت به عليّ فما السنّة الجارية فيه من الخضر و ذی القرنین؟ قال: طول الغيبة يا أحمد قلت يا بن رسول الله و انّ غيبته لتطول؟ قال: اي و ربّي حتى يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلين به، و لا يبقى الاّ من أخذ الله عزّوجلّ عهده لولايتنا و كتب في قلبه الايمان و أيّده بروح منه.

يا أحمد بن إسحق هذا أمر من امر الله و سرّ من سرّ الله و غيب من غيب الله فخذما أتيتك و أكتمه و كن من الشاكرين تكن معنا غداً في عليّين. و رواه في ينابيع المودة ص ۴۵۸ و عن كتاب الغيبة نحوه. (منتخب الأثر ص ۳۵۵).

صدوق در کتاب کمال الدین، با سند خود از ابراهیم بن محمد، از سیاری، از نسیم و ماریه نقل نموده که گویند:

چون حضرت بقیه الله علیه السلام به دنیا آمد بر دو زانو نشست و دو انگشت سبّابه خود را به طرف آسمان بلند نمود و سپس عطسه‌ای کرد و فرمود: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله» سپس فرمود: «ستمکاران گمان کردند حجت خدا از بین می‌رود و حقانیت آن پوشیده می‌ماند، آنها بدانند که اگر به ما اجازه سخن داده می‌شد هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌ماند.»

در همان کتاب، از غیاث بن اسید نقل شده که گوید: من از محمد بن عثمان عمری (نایب خاص امام زمان علیه السلام) شنیدم که می‌گفت: چون حضرت مهدی علیه السلام به دنیا آمد نور او از بالای سر به آسمان ساطع بود و چون قدم به دنیا گذارد در مقابل پروردگار خود سجده نمود و سپس سر از سجده برداشت و فرمود: «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة...» و ولادت او در شب جمعه واقع شد.

روی الصدوق فی کمال الدین بسنده عن ابراهیم بن محمد عن السیاری قال حدّثنی نسیم و ماریه قال: سقط صاحب الزمان من بطن امّه جاثیاً علی رکبته رافعاً سبّابته الی السماء ثمّ عطس فقال: الحمد لله ربّ العالمین و صلی الله علی محمد و آله، زعمت الظلمة انّ حجّة الله داخضة، لو اذن لنا فی الکلام لزال الشک. رواه فی (منتخب الأثر ص ۳۴۱) و فیهِ بسنده عن غیاث بن اسید قال: شهدت محمد بن عثمان العمری قدس الله روحه یقول: لما ولد الخلف المهدی صلوات الله علیه و آله سطع نوره من فوق رأسه الی عنان السماء، ثمّ سقط لوجهه ساجداً لربّه تعالی ذکره ثمّ رفع رأسه و هو یقول: «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة...» و كان مولده یوم (لیلة) جمعة. (المصدر).

در همان کتاب، از ابراهیم علوی، از نسیم، خادم حضرت عسکری علیه السلام، نقل شده که گوید: روز بعد از ولادت حضرت بقیة الله علیه السلام خدمت آن حضرت رسیدم. پس عطسه‌ای نمودم و آن حضرت به من فرمود: «یرحمک الله» یعنی خدا تو را رحمت کند. من از دعای آن حضرت خشنود شدم پس به من فرمود: «آیا بشارتی از عطسه نمودن به تو بدهم؟» گفتم: آری! فرمود: «عطسه تا سه روز امان از مرگ است.»

۱۳- سخنان معصومین علیهم السلام در باره امامت حضرت بقیة الله علیه السلام

۱- شیخ مفید در کتاب ارشاد، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «خداوند پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای هدایت جن و انس فرستاد و بعد از او دوازده وصی و جانشین قرار داد که بعضی از آنها گذشته‌اند و

۷- و فیہ بسنده عن ابراهیم بن احمد (محمد) العلوی قال: حدثنی نسیم خدامة ابی محمد علیه السلام قال: دخلت علی صاحب هذا الأمر علیه السلام بعد مولده بلیلة فعطست عنده، قال علیه السلام لی: یرحمک الله قالت نسیم: ففرحت بذلك، فقال لی: الأ بشرک فی العطاس؟ قلت: بلی قال علیه السلام: هو امان من الموت ثلاثة ایام. (المصدر).

۱۳- النصوص الدالة علی امامته علیه السلام و أنه الثانی عشر من الائمة علیهم السلام

۱- روی المفید علیه السلام فی الارشاد ج ۲/۳۲۶ بسنده عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام أنه قال: ان الله عز اسمه ارسل محمداً صلی الله علیه و آله الی الجن و الأانس، و جعل بعده اثنی عشر وصیاً منهم من سبق و منهم من بقی، و کلّ وصی جرت به سنّة، فالأوصیاء الذین هم من بعد محمداً صلی الله علیه و آله علی سنّة اوصیاء عیسی علیه السلام و كانوا اثنی عشر، و كان امیرالمؤمنین علیه السلام علی سنّة المسیح علیه السلام.

بعضی باقی مانده‌اند. و هر کدام را سنت و روشی است و جانشینان بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر روش جانشینان حضرت عیسی علیه السلام می‌باشند و عدد آنها نیز دوازده نفر است و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به روش حضرت مسیح علیه السلام زیسته است.»

۲- شیخ مفید در همان کتاب، از ابن محبوب، از ابی الجارود، از امام باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده که گوید: من به خانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و دیدم که مقابل آن بانو نوشته‌ای بود که نام اوصیای از فرزندان آن حضرت در آن نوشته شده بود. پس من نام دوازده نفر از فرزندان فاطمه علیها السلام را که بین آنها سه نفر محمد و سه نفر علی نام داشتند، دیدم.

مؤلف گوید: این روایت بخشی از حدیث لوح فاطمه علیها السلام است که در کتاب بحار، (ج ۹۸/۳۸) نقل شده است.

۳- در همان کتاب با سند خود از زراره نقل نموده که گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «امامان دوازده گانه از آل محمد صلی الله علیه و آله محدث هستند؛ یعنی ملائکه با آنها ملاقات می‌کنند و به آنها اطلاع می‌دهند، و آنها علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده

۲- و روی بسنده عن ابن محبوب عن ابی الجارود عن ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام عن جابر بن عبدالله الأنصاری قال: دخلت علی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و بین یدیهما لوح فیه اسماء الأوصیاء و الأئمة من ولدها، فعددت اثنی عشر اسماً آخرهم القائم من ولد فاطمة ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علی. (المصدر ص ۳۲۷).

۳- و روی بسنده عن زرارة قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: الاثنی عشر ائمة من آل محمد کلهم محدث، علی بن ابیطالب واحد عشر من ولده، و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هما الوالدان.

فرزند او می‌باشند و رسول خدا ﷺ و علی ﷺ دو پدر این امت‌اند.

۴- در همان کتاب، از ابن ابی عمیر، از سعید بن غزوان، از امام باقر ﷺ نقل شده که فرمود: «بعد از امام حسین ﷺ نه امام خواهد بود که نهم آنها قائم آنها می‌باشد.»

۵- در همان کتاب از داود بن قاسم جعفری نقل شده که گوید: از حضرت هادی ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «جانشین بعد از من امام حسن عسکری ﷺ است. سپس پرسید: شما نسبت به جانشین او چگونه خواهید بود؟»

گفتم: فدای شما شوم! برای چه؟ فرمود: «شما او را نمی‌بینید، و نام او را نیز نباید ببرید.» گفتم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: «باید بگویید: حجت آل محمد ﷺ.»

۶- صاحب کتاب منتخب الاثر، از کتاب کفاية الأثر نقل نموده که او با سند

۴- و روی بسنده عن ابن ابی عمیر عن سعید بن غزوان عن ابی جعفر ﷺ قال: يكون بعد الحسين تسعة أئمة، تاسعهم قائمهم. (المصدر ص ۳۲۸).

۵- و روی بسنده عن داود بن القاسم الجعفری قال: سمعت ابالحسن علی بن محمد ﷺ يقول: الخلف من بعدی الحسن فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ قلت: و لم جعلني الله فداك؟ فقال: انكم لا ترون شخصه، و لا يجلي لكم ذكره باسمه؛ فقلت: فكيف نذكره؟ قال: قولوا: الحجّة من آل محمد ﷺ. (المصدر ص ۳۲۹).

۶- و في منتخب الأثر ص ۸۴ عن كفاية الأثر بسنده عن جابر بن عبد الله الانصاري قال: كان رسول الله في الشكاة التي قبض فيها فاذا فاطمة ﷺ عند رأسه قال: فيكت حتى ارتفع صوتها فرفع رسول الله ﷺ طرفه إليها فقال: حبيبتي فاطمة ما ألقى

خود از جابر بن عبد الله انصاری نقل نموده که در بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله - که در آن از دنیا رحلت نمود - فاطمه زهرا علیها السلام کنار پدر خود بود و سخت گریه می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به او نمود و فرمود: «فاطمه جان! برای چه گریه می کنی؟» فاطمه علیها السلام گفت: «از بی پناهی خود بعد از شما، ای رسول خدا!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عزیزم! گریه مکن، خداوند به ما خانواده هفت خصلت داده که به احدی قبل از ما و بعد از ما نداده و نخواهد داد: بدان که خاتم پیامبران و محبوب ترین خلق خدا نزد او از ما خانواده است، و او پدر تو است؛ و وصی من بهترین اوصیا و محبوب ترین آنها نزد خداوند است، و او شوهر تو است؛ و حمزه سیدالشهدا که بهترین شهداست عموی تو است؛ و جعفر طیار که با ملائکه در بهشت پرواز می کند پسر عم تو است؛ و دو سبط این امت، حسن و حسین، فرزندان تو هستند؛ و زود باشد که از نسل حسین نه امام معصوم که امنای پروردگارند به وجود آیند و آنها نیز فرزندان تو می باشند.»

بيكيك؟ قال: أخشى الضيعة من بعدك يا رسول الله،

قال صلی الله علیه و آله: يا حبيبتي لا تبكين فنحن اهل بيت قد أعطانا الله سبع خصال لم يعطها أحداً قبلنا و لم يعطها أحداً بعدنا: لنا خاتم النبيين و أحب المخلوقين إلى الله عزوجل، و هو أنا أبوك، و وصيتي خير الاوصياء و أحبهم إلى الله و هو بعلك و شهيدنا خير الشهداء و أحبهم إلى الله و هو عمك، و منّا من له جناحان في الجنة يطير بهما مع الملائكة و هو ابن عمك، و منّا سبطا هذه الامّة و هما إبنك الحسن و الحسين، و سوف يخرج الله من صلب الحسين تسعة من الائمة أمناء معصومون،

سپس فرمود: «و بدان که مهدی این امت از ما خواهد بود و چون هرج و مرج در دنیا رخ دهد و فتنه‌ها ظاهر گردد و راه‌ها بسته شود و مردم یکدیگر را غارت کنند و نه بزرگ به کوچک رحم کند و نه کوچک احترام بزرگ را حفظ نماید، خداوند او را که نهمین فرزند حسین علیه السلام است می‌فرستد.

و اوست که قلعه‌های محکم کفر و ضلالت را فتح می‌نماید و دین خدا را در آخرالزمان برپا می‌کند؛ چنان که من در اول زمان برپا نمودم. و اوست که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.

ای فاطمه! گریه مکن و محزون مباش و بدان که خداوند از من به تو رحیم‌تر و رؤف‌تر است و این به جهت مقام و منزلت تو است نزد من. بدان که تو در قلب من جای داری. و خداوند تو را به کسی تزویج نموده که بهترین اهل بیت تو است از جهت حسب و نسب و بزرگواری. او در بین امت من از همه آنها به مردم مهربان‌تر و در تقسیم اموال عادل‌تر و نسبت به احکام خدا داناتر می‌باشد، و من از خدای خود

و منّا مهدیّ هذه الأمة، اذا صارت الدنيا هرجاً و مرجاً، و تظاهرت الفتن و تقطعت السبل و أغار بعضهم على بعض فلا كبير يرحم صغيراً و لا صغير يوقر كبيراً فيبعث الله عند ذلك مهديّنا التاسع من صلب الحسين عليه السلام يفتح حصون الضلالة و قلاعها و يقوم بالدين في آخر الزمان كما قمت به في أوّل الزمان، يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً،
يا فاطمة لا تحزني و لا تبكي فانّ الله أرحم منّي بك و أرف عليك منّي و ذلك لمكانك منّي و موضعك في قلبي، و زوجك الله زوجاً هو أشرف أهل بيتك حسباً و أكرمهم نسباً و ارحمهم بالرعيّة و اعدّهم بالسويّة و أبصرهم بالقضيّة، و قد سألت ربّي عزّوجلّ أن تكوني أوّل من يلحق بي من أهل بيتي، الا أنّك بضعة منّي فمن آذاك فقد آذاني.

خواستہام کہ از بین اہل بیت من تو قبل از دیگران بہ من ملحق شوی. آگاہ باش کہ تو پارہٴ تن من ہستی پس ہر کہ تو را بیازارد مرا آزرده است.»

جابر گوید: چون رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از دنیا رحلت نمود فاطمہ علیہا السلام مریضہ شد و آن دو نفر (یعنی ابوبکر و عمر) بہ عیادت او آمدند و گفتند: حال شما چگونه است ای دختر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم؟ فاطمہ علیہا السلام بہ آنها فرمود: «بہ من بگوئید آیا شما از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نشنیدید کہ می فرمود: فاطمہ پارہٴ تن من است ہر کہ او را آزار دہد مرا آزار دادہ؟» گفتند: آری! بہ خدا سوگند ما این سخن را از او شنیدیم. پس فاطمہ علیہا السلام دو دست خود را بہ طرف آسمان برد و فرمود: «خدایا! من تو را گواہ می گیرم کہ این دو نفر مرا آزار نمودند و حق مرا غضب کردند.» و سپس روی خود را از آنها گرداند و دیگر با آنها سخن نگفت.

و بعد از پدر خود بیش از ہفتاد و پنج و یا نود و پنج روز زندہ نبود و خداوند

قال جابر فلما قبض رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فاعتلت فاطمة، دخل إليها رجلان من الصحابة فقالا لها: كيف أصبحت يا بنت رسول الله؟ قالت أصدقاني هل سمعتم من رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم يقول: فاطمة بضعة مني فمن آذاها فقد آذاني؟ قالوا: نعم، والله لقد سمعنا ذلك منه، فرفعت يديها إلى السماء وقالت: اللهم إني أشهدك أنها قد آذيانى و غصبا حقى، ثم عرضت عنها فلم تكلمها بعد ذلك، و عاشت بعد أبيها خمسة و سبعين (و تسعين نخ) يوماً الحقها الله به.

أقول قد روى هذا المضمون مع اختلاف في بعض العبارات و الخصوصيات غير واحد من الصحابة كجابر في هذه الرواية و سلمان فيما روى عنه في كمال الدين بسنده عن سليم بن قيس.

او را به پدرش رسول الله ﷺ ملحق نمود.

۷- و در کتاب کمال الدین از علی بن حسن سایح نقل شده که گوید: امام حسن عسکری از پدر خود، از جد خود، رسول خدا ﷺ، برای من نقل نمود که آن حضرت به علی بن ابیطالب ﷺ فرمود: «یا علی! تو را دوست ندارد مگر کسی که طینت او پاک باشد و دشمن ندارد مگر کسی که طینت او ناپاک باشد، و ولایت تو را نمی پذیرد مگر مؤمن و با تو دشمنی نمی کند مگر کافر.»

پس عبدالله بن مسعود مقابل رسول خدا ﷺ ایستاد و گفت: یا رسول الله! ما علامت ناپاکی طینت و خبیث ولادت مردم را در زمان حیات شما با دشمنی امیرالمؤمنین ﷺ شناختیم، بگویید علامت افراد ناپاک و کافر بعد از شما - چون به زبان اظهار اسلام کنند و باطن خود را پوشیده نگهدارند - چه خواهد بود؟

رسول خدا ﷺ فرمود: «ای پسر مسعود! بدان که علی بن ابیطالب بعد از من

۷- و فی کمال الدین - محمد بن ابراهیم بن إسحاق عن محمد بن أحمد الهمدانی عن محمد بن هشام عن علی بن الحسن (الحسین نخ) السایح قال سمعت الحسن بن العسکری قال: حدّثنی ابي عن ابيه عن جده قال قال رسول الله ﷺ لعلی بن ابي طالب یا علی لا یحبک الا من طابت ولادته و لا یبغضک الا من خبیث ولادته و لا یوالیک الا مؤمن و لا یعادیک الا کافر.

فقام إليه عبدالله بن مسعود فقال: یا رسول الله قد عرفنا علامة خبیث الولادة و الکافر فی حیوتک ببغض علی و عداوته فما علامة خبیث الولادة و الکافر بعدک اذا ظهر الاسلام بلسانه و اخفی مکنون سریره؟

فقال: یا بن مسعود ان علی بن ابیطالب امامکم بعدی و خلیفتی علیکم فاذا مضی فابنی

امام شما و خلیفه من خواهد بود، پس چون او درگذشت فرزندانم حسن امام شما و خلیفه من می باشد و چون او درگذشت فرزندانم حسین امام شما و خلیفه من خواهد بود. و سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی بعد از دیگری امام شما و جانشینان من می باشند و نهمین آنها قائم آنهاست که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد...»

۸- در همان کتاب از اصبع بن نباته نقل شده که گوید: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام دست فرزند خود امام حسن علیه السلام را گرفته بود و بر ما وارد شد و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روزی این چنین دست مرا گرفت و وارد بر مردم شد و فرمود: بهترین مردم و آقای آنها بعد از من این برادر من، علی، می باشد و او بعد از من امام و رهبر

الحسن امامکم بعده و خلیفتی علیکم فإذا مضی فابنی الحسین امامکم بعده و خلیفتی علیکم ثم تسعة من ولد الحسین واحد بعد واحد أمتکم و خلفائی علیکم تاسعهم قائمهم قائم امتی یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. الحدیث بطوله.

اقول: و رواه فی البحار عن الکافی بسنده عن الحسن بن علی عن آبائه علیهم السلام، و رواه فی الاحتجاج و فی غایة المرام بهذا الاسناد عن علی بن الحسن الساجج. و رواه فی (منتخب الأثر ص ۹۱).

۸- و فی کمال الدین - ابن البرقی عن أبیه عن جدّه عن أبیه محمد بن خالد عن محمد بن داود عن محمد بن الجارود عن ابن نباته قال خرج علينا امیر المؤمنین ذات یوم و یده فی یدابنه الحسن و هو یقول: خرج علينا رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم و یدی فی یده هكذا و هو یقول: خیر الخلق بعدی و سیّدهم أخی هذا و هو إمام کلّ مسلم و مولی کلّ مؤمن بعد وفاتی.

هر مسلمان و مولای هر مؤمنی است، و شما نیز آگاه باشید که من می گویم بهترین مردم و آقای آنها بعد از من این فرزندانم، حسن، می باشد و او بعد از من امام و رهبر هر مسلمان و مولای هر مؤمنی است.»

سپس فرمود: «آگاه باشید که او نیز بعد از من مظلوم واقع خواهد شد، چنان که من بعد از رسول خدا ﷺ مظلوم واقع شدم.

و بهترین مردم و آقای آنها بعد از حسن فرزندانم حسین خواهد بود که او نیز بعد از برادر خود مظلوم واقع خواهد شد و او را در زمین کربلا خواهند کشت. آگاه باشید که او و یاران او در قیامت از سادات شهدا می باشند.

و بعد از حسین نه نفر از ذریه حسین جانشینان خدا و حجت های او بر بندگان خود هستند که آنها امین و وحی الهی و رهبران مسلمانان و پیشوای مؤمنین و آقای متقین می باشند.

نهمین آنها قائم آل محمد ﷺ است که خداوند زمین را به وسیله او بعد از

ألا و إني أقول: خير الخلق بعدى و سيدهم ابني هذا و هو إمام كل مسلم و مولى كل مؤمن بعد وفاتي ألا و أنه سيظلم بعدى كما ظلمت بعد رسول الله ﷺ و خير الخلق و سيدهم بعد الحسن إبن أخوه الحسين المظلوم بعد أخيه المقتول في أرض كربلا. أما أنه و أصحابه من سادات الشهداء يوم القيمة و من بعد الحسين تسعة من صلبه خلفاء الله في أرضه و حججه على عباده و أمنائه على وحيه و أئمة المسلمين و قادة المؤمنين و سادة المتقين و تاسعهم القائم الذي يملأ الله به الأرض نوراً بعد ظلمتها و عدلاً بعد جورها و علماً بعد جهلها و الذي بعث أخى محمداً بالنبوة و أخصنى بالأمامة لقد نزل بذلك الوحي من السماء على لسان روح الأمين جبرئيل.

ظلمت و تاریکی روشن خواهد نمود و عدالت را بعد از ظلم‌ها، و علم و دانش را بعد از نادانی‌ها برپا خواهد کرد.»

سپس فرمود: «سوگند به آن خدایی که برادرم محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث نمود و مرا به امامت مخصوص کرد، آنچه گفتم وحی الهی بود که توسط جبرئیل امین نازل شد.»

سپس فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که امامان بعد از شما کیانند؟ و من حاضر بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سؤال کننده فرمود: عدد آنها عدد ماه‌های سال است. سؤال کننده گفت: ای رسول خدا! آنها چه کسانی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر سر من گذارد و فرمود:

اول آنها علی و آخر آنها مهدی است. هر کس ولایت آنها را پذیرفته باشد ولایت مرا پذیرفته و هر کس با آنها دشمنی کند با من دشمنی نموده و هر کس آنها را

و لقد سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و أنا عنده عن الائمة بعده فقال للسائل (و السماء ذات البروج) ان عددهم بعدد البروج و رب الايام و الليالي و الشهور ان عدتهم كعدة الشهور فقال السائل فن هم يا رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فوضع رسول الله صلی الله علیه و آله يده على رأسي فقال: اولهم هذا و آخرهم المهدي.

من والاهم فقد والاني و من عاداهم فقد عاداني و من أحبهم فقد أحببني و من أبغضهم فقد أبغضني و من أنكرهم فقد أنكرني و من عرفهم فقد عرفني، بهم يحفظ الله عز وجل دينه و بهم يعمر بلاده و بهم يرزق عباده و بهم ينزل القطر من السماء و بهم تخرج بركات الأرض و هؤلاء أصفیائی (أوصیائی نخ) و خلفائی و ائمة المسلمين و موالی المؤمنین، و رواه في غاية المرام بهذا السند. (المصدر ص ۹۱).

دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس آنها را به خشم آورد مرا به خشم آورده و هر کس منکر ولایت آنها شود نبوت مرا انکار نموده و هر کس به آنها معرفت پیدا کند به من معرفت پیدا کرده است و خداوند به واسطه آنها دین خود را حفظ خواهد نمود و شهرها را آباد خواهد کرد و به بندگان خود روزی خواهد داد و برکات آسمان و زمین را به مردم عطا خواهد نمود. آنان برگزیدگان و خلفای من و رهبران مسلمین و سروران مؤمنین می باشند.»

۹- صدوق در کتاب کمال الدین با سند خود از حسین بن خالد، از علی بن موسی الرضا، از پدرانش، از رسول خدا ﷺ نقل نموده که فرمود: «هر کس دوست داشته باشد که بعد از من به دین من تمسک جوید و بر کشتی نجات سوار شود باید به علی بن ابیطالب علیه السلام اقتدا کند و با دوستان او دوست و با دشمنان او دشمن باشد.

او وصی و خلیفه من در این امت خواهد بود، و در حیات و ممات من، امیر و رهبر و امام هر مسلمان و هر مؤمنی است. سخن او سخن من و امر او امر من و نهی او نهی من و پیرو او پیرو من است و هر که او را یاری کند مرا یاری نموده و هر که او

۹ - و في كمال الدين - ماجيلويه عن علي عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن علي بن موسى الرضا عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ من أحب أن يستمسك بديني و يركب سفينة النجاة بعدى فليقتد بعلي بن أبي طالب و ليعاد عدوه و ليوال وليه فانه وصي و خليفتي على امتي في حيوتي و بعد وفاتي و هو أمير (امام نوح) كل مسلم و أمير كل مؤمن بعدى، قوله قولي و أمره أمري و نهيه نهبي و تابعه تابعي و ناصره ناصر و خاذله خاذلي

را خوار کند مرا خوار کرده است.»

تا این که فرمود: «هر که بعد از من از علی علیه السلام جدا شود روز قیامت مرا نخواهد دید و من نیز او را نخواهم دید، و هر که بعد از من با علی علیه السلام مخالفت کند خداوند بهشت را بر او حرام خواهد نمود و جایگاه او آتش خواهد بود. و چه بد جایگاهی است و هر که در دنیا علی علیه السلام را خار کند خداوند روز قیامت او را خوار خواهد کرد، و هر که او را یاری کند خداوند در قیامت او را یاری خواهد نمود و در منازل واحوال مختلف، حق را به او تلقین خواهد کرد.»

سپس فرمود: «حسن و حسین، بعد از پدر خود، دو امام این امت و دو آقای جوانان بهشت هستند و مادر آنها بهترین زنهای عالم، و پدر آنها آقای اوصیا

ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا بَعْدِي لَمْ يَرِنِي وَ لَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ خَالَفَ عَلِيًّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ جَعَلَ مَأْوَاهُ (مَثْوَاهُ نَحْ) النَّارَ وَ بَسَّ الْمَصِيرَ وَ مَنْ خَذَلَ عَلِيًّا خَذَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْعَرْضِ (يَعْرُضُ نَحْ) عَلَيْهِ وَ مَنْ نَصَرَ عَلِيًّا نَصَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ لَقْنَهُ حَجَّتَهُ عِنْدَ الْمَنَازِلَةِ (الْمَسَائِلَةُ نَحْ)

ثُمَّ قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَمَامَا أُمَّتِي بَعْدَ أَبِيهِمَا وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أُمَّهُمَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ أَبُوهُمَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ مَنْ وُلِدَ الْحُسَيْنَ تِسْعَةَ أَلْفَةِ (أَلْفَتِهِمْ نَحْ) تَأْسَعُهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي طَاعَتِهِمْ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتِهِمْ مَعْصِيَتِي إِلَى اللَّهِ أَشْكُوا الْمُنْكَرِينَ لِفَضْلِهِمْ وَ الْمُضِيعِينَ (وَ الْمُسْتَنْقِضِينَ نَحْ) لِحُرْمَتِهِمْ بَعْدِي وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ نَاصِرًا لِعِزَّتِي وَ أَلْفَةَ أُمَّتِي وَ مُنْتَقِمًا مِنْ الْجَاهِدِينَ لِحَقِّهِمْ (وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مَنْ قَلْبٌ يَنْقَلِبُونَ)، وَ رَوَاهُ فِي غَايَةِ الْمَرَامِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَمَوِيِّ مِنْ أَعْيَانِ عُلَمَاءِ الْعَامَةِ بِسَنَدِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

می‌باشند و از نسل فرزندان حسین نه امام به وجود خواهد آمد که نهمین آنها فرزندان قائم آل محمد علیه السلام است.

بدانید اطاعت از آنها اطاعت از من و نافرمانی از آنها نافرمانی از من می‌باشد و من به درگاه خدا از کسانی که فضل آنها را انکار می‌نمایند و حرمتشان را حفظ نمی‌کنند شکایت خواهم نمود.

و خداوند کافی است که ولی و ناصر عترت من باشد و از کسانی که حق آنها را انکار می‌کنند انتقام بگیرد و زود است که ستمکاران به اهل بیت من جایگاه خود را در دوزخ بدانند.»

۱۰- در کتاب کمال الدین صدوق، از حسین بن خالد، از حضرت رضا علیه السلام از پدران خود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «من آقای همه خلق خدا هستم و از جبرئیل و اسرافیل و حاملین عرش و همه ملائکه مقرب خدا و پیامبران او افضل هستم. من صاحب شفاعت و حوض شریف کوثر می‌باشم.»

۱۰ - في كمال الدين - احمد بن زياد بن جعفر عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن ابي الحسين علي بن موسى الرضا عن ابيه عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا سيد من خلق الله عزوجل و انا خير من جبرئيل و اسرافيل و حملة العرش و جميع ملائكة الله المقربين و انبياء الله المرسلين و انا صاحب الشفاعة و الحوض الشريف و انا و علي ابوا هذه الأمة من عرفنا فقد عرف الله عزوجل و من انكرنا فقد انكر الله عزوجل و من علي سبطا امتي و سيدا شباب اهل الجنة: الحسن و الحسين و من ولد الحسين: ائمة تسعة طاعتهم طاعتي و معصيتهم معصيتي تاسعهم قائمهم و مهديهم. (المصدر ص ۹۳).

سپس فرمود: «من و علی دو پدر این امت هستیم. کسی که ما را بشناسد خدا را شناخته و کسی که منکر ما شود خدا را انکار نموده است. و از فرزندان علی، حسن و حسین، دو سبط این امت و دو آقای جوانان اهل بهشت هستند و از فرزندان حسین نه امام خواهند بود که اطاعت از آنها اطاعت از من و نافرمانی از آنها نافرمانی از من است و نهمین آنها قائم و مهدی این امت می باشد.»

۱۱- در همان کتاب از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر، از پدران خود، از حسین بن علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «من و برادرم امام حسن بر جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم، ایشان من و برادرم حسن را روی زانوی خود نشانند و سپس ما را بوسیدند و فرمودند: پدر و مادرم فدای شما دو سبط صالح و دو امام این امت که خداوند شما را از فرزندان من و علی و فاطمه انتخاب نمود. و از نسل تو ای حسین، نه امام قرار داد که نهمین آنها قائم این امت است و همه آنها نزد خداوند در فضیلت یکسان هستند.»

۱۱- و روی عن کمال الدین - ماجیلویه عن عمّه عن البرقی عن الکوفی عن محمد بن سنان عن المفضل عن الثمّانی عن أبی جعفر عن أبیه علی بن الحسین عن أبیه الحسین علیه السلام قال: دخلت أنا و أخي علی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله فاجلسنی علی فخذه و أجلس أخي الحسن علی فخذه الأخری.

ثمّ قتلنا و قال: بأبی و انتما من أمّامین سبطین (الصالحین نوح) اختارکما الله منی و من أبیکما و من أمّکما و اختار من صلبک یا حسین تسعة ائمة تأسعهم قائلهم و کلّهم فی الفضل عند الله سواء. و رواه فی دلائل الامامة بسنده عن أبی حمزة عن الباقر علیه السلام مع اختلاف یسیر فی بعض الألفاظ. (المصدر ص ۹۳).

۱۲- در همان کتاب، از ابوبصیر، از امام صادق، از پدران خود، از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «خدای عزوجل از روزها جمعه را انتخاب نمود و از ماهها ماه رمضان را و از شبها شب قدر را و مرا بر جمیع انبیا مقدم داشت. و از اهل بیت من علی را انتخاب نمود و او را بر جمیع اوصیا فضیلت داد. و از علی، حسن و حسین را انتخاب نمود و از حسین اوصیای از فرزندان او را انتخاب نمود که قرآن را از تحریف اهل غلو و نسبت‌های اهل باطل و تأویل‌های گمراه‌کنندگان حفظ کنند، و نهمین آنها قائم آنها خواهد بود و اوست که ظاهر و باطن امامان دیگر می‌باشد.»

۱۲ - و روی عن کمال الدین - غیر واحد من أصحابنا عن محمد بن همام عن عبدالله بن جعفر عن أحمد بن هلال عن ابن أبي عمير عن سعيد بن غزوان عن أبي بصير عن الصادق عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ ان الله عزوجل اختار من الأيام الجمعة و من الشهور شهر رمضان و من الليالي ليلة القدر، و اختارني على جميع الأنبياء و اختار مني علياً و فضله على جميع الأوصياء و اختار من عليّ الحسن و الحسين و اختار من الحسين الأوصياء من ولده ينفون عن التنزيل تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل المضلين تاسعهم قائمهم و هو ظاهرهم و هو باطنهم.

و رواه النعماني في غيبته عن محمد بن همام، و رواه الشيخ في غيبته بسنده عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ. و روی في دلائل الإمامة بسنده المتصل عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ ما يقرب منه. المصدر ص ۹۳.

۱۴- حضرت مهدی علیه السلام در کتاب‌های اهل تسنن

در تعدادی از کتب اهل سنت مانند فرائد السمطين حموینی (ج ۲/۳۳۴) و لسان‌المیزان ابن حجر عسقلانی (ج ۵/۱۴۷) و عقد الدرر یوسف بن یحیی شافعی (ص ۱۵۷) و البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان از متقی هندی و بسیاری از کتب دیگر - که برخی عدد آنها را تا یکصد و بیست نفر شمارش نموده‌اند - از جابر بن عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «من کذب المهدی فقد کفر»، و یا فرمود: «من انکر خروج المهدی فقد کفر بما انزل الله علی محمد صلی الله علیه و آله...»؛ یعنی «هر کس امامت حضرت مهدی علیه السلام را انکار کند کافر است»، و یا فرمود: «هر کس منکر خروج و قیام حضرت مهدی علیه السلام شود نسبت به آنچه خداوند بر پیامبر خود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، نازل نموده کافر شده است».

مؤلف گوید: برای توضیح بیشتر به کتاب «الأمم المهدی علیه السلام عند اهل السنة» مراجعه نمایید. و ما برای نمونه چند روایت از کتاب‌های اهل سنت را نقل می‌کنیم و بقیه را به کتب مفصله ارجاع می‌دهیم.

۱- شیخ سلیمان قندوزی حنفی، در کتاب ینابیع المودّة از جوینی شافعی با سند خود از جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «هر کس

۲- البشارات فی کتب اهل السنة للمهدی علیه السلام

۱- روی فی ینابیع المودّة ص ۴۴۷ عن فرائد السمطين للجوينی الشافعی بسنده عن جابر بن عبدالله الأنصاری رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من انکر خروج المهدی فقد کفر بما انزل الله علی محمد صلی الله علیه و آله، و من انکر نزول عیسی فقد کفر، و من انکر خروج الدجال فقد کفر.

منکر قیام حضرت مهدی باشد در حقیقت منکر رسالت محمد ﷺ و کافر خواهد بود، و هر کس منکر نزول عیسی، و یا منکر خروج دجال شود نیز کافر است.»

۲- در همان کتاب از جوینی از سعید بن جبیر از ابن عباس از رسول خدا ﷺ نقل نموده که فرمود: «جانشینان و خلفای من که حجت‌های خدا بر مردم هستند، دوازده نفر می‌باشند؛ اول آنها علی ﷺ و آخر آنها فرزندان مهدی ﷺ است.» سپس فرمود: «عیسی بن مریم ﷺ از آسمان نزول خواهد نمود و پشت سر او نماز خواهد خواند و زمین در آن زمان به واسطه نور خدا روشن خواهد شد، و حکومت او به شرق و غرب عالم خواهد رسید.»

۳- در همان کتاب با سند خود از عبدالله عمر نقل نموده که رسول خدا ﷺ فرمود: «چون مهدی ﷺ قیام نماید، بر بالای سر او ملکی خواهد بود که ندا می‌کند: ای مردم! این همان مهدی است که خلیفه خداوند بر اهل زمین است، پس از او پیروی کنید.»

۴- در همان کتاب با سند خود از امام باقر از پدرش از جدش علی -

۲- و فيه ايضاً عن فرائد السمطين بسنده عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: ان خلفائي و اوصيائي و حجج الله على المخلوق بعدى الاثنا عشر، اولهم علي ﷺ و آخرهم ولدي المهدي فينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلّي خلف المهدي، و تشرق الأرض بنور ربها، و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب.

۳- و فيه عنه ايضاً بسنده عن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: يخرج المهدي و علي رأسه ملك ينادي: هذا المهدي خليفه الله فاتبعوه.

۴- و فيه عنه بسنده عن الباقر عن ابيه و جدّه عن علي ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ

علیهم السلام - از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «مهدی از فرزندان من است، و غیبتی خواهد داشت، و چون ظاهر شود زمین را از عدل و داد پر می‌نماید بعد از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد».

۵- و در همان کتاب با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل نموده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام وصی من است و از فرزندان او قائم منتظر، مهدی علیه السلام نیز وصی و جانشین من می‌باشد، و اوست که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد».

سپس فرمود: «سوگند به خدایی که مرا به حق بشیر و نذیر قرار داد، کسانی که در زمان غیبت او بر اعتقاد به امامت او ثابت باشند، از کبریت احمر کمیاب‌تر خواهند بود».

پس جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: مگر برای فرزندان قائم علیهم السلام

المهدی من ولدی تکنون له غیبة، اذا ظهر یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.

۵- و فيه ص ۴۴۸ عنه ايضاً بسنده عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انّ علياً وصيي، و من ولده القائم المنتظر المهدي الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، و الذي بعثني بالحق بشيراً و نذيراً انّ الثابتين على القول بامامته في زمان غيبته لأعز من الكبريت الأحمر.

فقام إليه جابر بن عبدالله فقال: يا رسول الله و للقائم من ولدك غيبة؟ قال: اي و ربّي «ليمحص الله الذين آمنوا و يمحق الكافرين» ثمّ قال: يا جابر انّ هذا امر من امر الله و سرّ من سرّ الله فايّاك و الشك فانّ الشك في امر الله عزّ وجلّ كفر.

غیبتی خواهد بود؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «آری! به خدا سوگند خداوند آزمایشی نسبت به مؤمنین خواهد داشت و کافران را هلاک خواهد کرد».

سپس فرمود: «ای جابر! این امری الهی، و سرّی از اسرار خداوند است، پس تردیدی در آن به خود راه مده که کافر خواهی شد».

۶- در همان کتاب از جوینی شافعی و او با سند خود از حسن بن خالد نقل نموده که گوید: علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «.. چهارمین نفر از فرزندان من فرزند بهترین کنیزان است، خداوند به واسطه او زمین را از هر جور و ظلمی پاک خواهد نمود؛ و اوست کسی که مردم در ولادت او شک می‌کنند، و مدت‌ها غایب خواهد بود، و چون قیام کند خداوند زمین را به واسطه او نورانی گرداند، و اوست که میزان عدل را برقرار خواهد کرد، و در آن زمان احدی به کسی ستم نخواهد نمود.

و اوست که زمین برای او در هم پیچیده می‌شود و فاصله‌ها برطرف

۶- و فيه عنه ايضاً عن الحسن بن خالد قال: قال علي بن موسى الرضا عليه السلام: لا دين لمن لا ورع له، و ان اكرمكم عند الله اتقيكم اي اعلمكم بالتقوى ثم قال: ان الرابع من ولدي ابن سيده الأمام يطهر الله به الأرض من كل جور و ظلم و هو الذي يشك الناس في ولادته، و هو صاحب الغيبة، فاذا خرج اشرفت الأرض بنور ربها، و وضع ميزان العدل بين الناس فلا يظلم احد احداً.

و هو الذي تطوى له الأرض، و لا يكون له ظلّ، و هو الذي ينادى منادٍ من السماء يسمعه جميع اهل الأرض: الأ أن حجة الله قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه، فان الحق فيه و معه و هو قول الله عز وجل: «ان نشأ نزل عليهم آية من السماء فظلت اعناقهم لها خاضعين» و قول الله عز وجل: «يوم ينادى المنادى من مكان قريب. و

می‌گردد، و برای او سایه‌ای نخواهد بود، و ندایی از آسمان به گوش همه مردم می‌رسد که: آگاه باشید! حجت خدا کنار کعبه ظاهر شده است، باید از او پیروی کنید، و بدانید که حق با اوست و از او جدا نخواهد شد؛ و این است معنای قول خداوند که فرموده: «ما اگر بخواهیم برای آنها نشانه‌ای از آسمان می‌فرستیم تا به ناچار در مقابل آن تسلیم شوند»، و یا فرموده: «روزی که منادی از نزدیک ندا کند»، و یا فرموده: «روزی که مردم صیحه و فریاد حق را بشنوند آن روز روز خروج است»؛ یعنی روز قیام و خروج فرزندان مهدی علیهم السلام است».

۷- در کتاب *ینابیع المودة* از حذیفة الیمان نقل شده که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «وای بر این امت از ظلم پادشاهان ستمگر که مسلمانان را می‌کشند و یا تبعید و آواره می‌نمایند جز کسانی که در ظاهر خود را در اطاعت آنها قرار دهند!

در آن زمان مؤمن پرهیزکار با زیان خود با آنها موافقت می‌کند و با قلب خود از آنها فرار می‌نماید، و چون خداوند اراده کند که اسلام را به عزت خود بازگرداند،

یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج ای خروج ولدی القائم
المهدی علیه السلام.

۷- و فی *ینابیع المودة* ایضاً ص ۴۴۸ عن حذیفة الیمان قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: ویج هذه الأمة من ملوک جبارة کیف یقتلون و یطردون المسلمین الا من اظهر طاعتهم، فالؤمن التقی یصانهم بلسانه و یفرّ منهم بقلبه، فاذا اراد الله تبارک و تعالی ان یعید الاسلام عزیزاً قصم کلّ جبارٍ عنیدٍ و هو القادر علی ما یشاء، و اصلح الأمة بعد فسادها؛

هر ستمگر و دشمن کینه‌توزی را از بین خواهد برد، و اوست که بر هر چه بنخواهد تواناست، او این امت را بعد از فساد اصلاح خواهد نمود.»

سپس فرمود: «ای حذیفه! اگر از عمر دنیا پیش از یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی خواهد نمود تا این که مردی از اهل بیت من حاکم شود و اسلام را ظاهر نماید، و خداوند از وعده خود تخلف نخواهد کرد، و او بر هر چیزی تواناست.»

مؤلف گوید: تعداد فراوانی از علمای بزرگ اهل سنت در کتاب‌های خود از صحابه رسول الله ﷺ احادیث مربوط به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را نقل کرده و آن احادیث را صحیح بلکه متواتر و قطعی دانسته‌اند که در لابه‌لای همین کتاب نیز در مباحث گوناگون مربوط به آن حضرت نام آنها آورده شده است. و چون بنای کتاب بر اختصار است ما نام تعدادی از کتاب‌های آنها و صحابه‌ای که از آنها نقل نموده‌اند را به طور فهرست می‌آوریم و تفصیل بیشتر را به کتب مفصله وامی‌گذاریم.

در کتاب شریف «اصالت مهدویت در اسلام از دیدگاه اهل سنت» احادیث مربوط به آن حضرت از نظر اهل سنت متواتر و قطعی ذکر شده و نام عده زیادی از علمای اهل سنت که آن احادیث را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند برده شده است.

۱- سنن ابی داود، ج ۵۱/۴، از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه سنن، ابی داود،

ج ۱۰۷/۴، از ابوسعید خدری

۲- معجم صغیر طبرانی، ج ۱۳۷/۱، از ابویوب انصاری

یا حذیفه لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطوّل الله ذلك الیوم حتی یملك رجل من اهل بیتی ینظر الإسلام و الله لا ینخلف وعده و هو علی وعده قدیر.

۳- مقتل الحسين، خوارزمی، ص ۹۵، از ابوسلمی راعی (چوپان شترهای)
رسول خدا صلی الله علیه و آله

۴- مسند، احمد بن حنبل، ج ۹۹/۱، از ابوالطفیل عامر بن واثله

۵- صحیح بخاری، ج ۱۷۸/۲، از ابوهریره

۶- سنن ابن ماجه، ج ۵۱۹/۲، از انس بن مالک

۷- سنن ابن ماجه، ج ۵۱۹/۲، از ثوبان غلام رسول الله صلی الله علیه و آله

۸- البرهان، از متقی هندی، تنبیه اول، از جابر بن سمرة

۹- ینابیع المودّة، ص ۵۸۹، از امام حسن مجتبی علیه السلام

۱۰- فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۲۷۸، از عبدالله بن عباس

۱۱- فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۲۷۷، از عبدالله بن عمر بن خطاب

فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۲۷۹، از عبدالله بن مسعود

۱۲- البیان، گنجی، ص ۹۲، از عبدالله بن عمرو بن عاص

۱۳- المهدي المنتظر، صدیق مغربی، ص ۱۲، از عثمان بن عفان

۱۴- البرهان، متقی هندی، باب چهارم، فصل دوم، حدیث ۲۳، از عمرو بن

عاص

۱۵- عقد الدرر، جمال الدین دمشقی، ص ۲۳۳/۱۸۰ - ۲۳۴، از کعب الاخبار

۱۶- ابراز الوهم المکنون، احمد بن محمد بن صدیق، ص ۸، از معاذ بن جبل

۱۷- فرائد السمطين، جموینی، از فاطمة زهرا پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله

۱۸- سنن ابی داود، ج ۱۵۱/۴، از ام سلمه ام المومنین

۱۹- کتاب الفتن، نعیم بن حماد، به نقل عقد الدرر، ص ۱۶-۱۷، از عایشه

- ۲۰- البرهان، متقی هندی، باب چهارم، فصل دوم، حدیث ۲۰، از ام حبیبه
ام المؤمنین
- ۲۱- البرهان، متقی هندی، باب اول، حدیث ۱۷ و باب ششم، حدیث ۱۰ و ۱۱،
از قتادة بن نعمان
- همچنین عدة زیادی از علمای اهل سنت روایات مربوط به حضرت مهدی عجل الله فرجه را
متواتر و قطعی دانسته‌اند که به جهت اختصار به بعضی از آنها اشاره می‌شود:
- ۱- حافظ محمد یوسف گنجی شافعی، در کتاب البیان فی اخبار صاحب
الزمان عجل الله فرجه، آخر باب یازدهم
- ۲- ابن حجر عسقلانی، در تهذیب التهذیب، ج ۱۲۵/۹
- ۳- جلال الدین سیوطی، در مصباح الزجاجة
- ۴- شیخ محمد بن علی صبان، در اسعاف الراغبین، ص ۱۴۵، ۱۴۷ و ۱۵۲
- ۵- قاضی محمد بن علی شوکانی، در کتاب التوضیح فی تواتر ماجاء فی
مهدی المنتظر و الدجال و المسيح

۱۵- آیات مربوط به حضرت مهدی (عج) از تفاسیر شیعه

مؤلف گوید: علامه مجلسی در کتاب بحار آیاتی را که در شأن حضرت مهدی علیه السلام نازل شده جمع نموده و تفاسیر معتبره را در ذیل آنها آورده که به بعضی از آنها اکتفا می شود.

۱- قال الله سبحانه في سورة هود، آية ۸ :

«وَلَئِن أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ»

شیخ بزرگوار، علی بن ابراهیم قمی، در تفسیر این آیه می گوید: مقصود از (امّة)

۹- الآيات التي نزلت في شأن المهدي عليه السلام

اقول: ذكر العلامة المجلسي في البحار ج ۴۴/۵۱ عدّة من الايات التي نزلت في شأنه عليه السلام و ذكر تفسيرها من الروايات و التفاسير المعتبرة من كتب الشيعة.

۱- في تفسير القمّي: «ولئن أخرنا عنهم العذاب الى إمّة معدودة»، قال: إنّ متّعناهم في هذه الدنيا إلى خروج القائم عليه السلام فردّهم و نعدّهم «ليقولنّ ما يحبسهم» أن يقولوا: لم لا يقوم القائم و لا يخرج، - على حدّ الاستهزاء - فقال الله: «ألا يوم يأتيهم ليس مصروفاً عنهم و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤون»

أخبرنا أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف بن حسان،

معدودة) قیام حضرت مهدی علیه السلام است؛ یعنی اگر ما کفار قریش را تا زمان قیام قائم آل محمد علیهم السلام عذاب ننماییم و آنها از روی استهزا بگویند: برای چه عذاب ما به تأخیر افتاده؟ آگاه باشید که (چون قیام حضرت مهدی علیه السلام برسد) عذاب از آنها جدا نخواهد بود و مجازات استهزای خود را خواهند دید.

سپس با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود: «مقصود از (امّة معدودة) اصحاب حضرت مهدی علیه السلام هستند که سیصد و سیزده نفر می‌باشند.

۲- و قال سبحانه في سورة ابراهيم آية ۵ :

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾

«ما موسی را با آیات خود فرستادیم و به او فرمودیم که قوم خود را از تاریکی‌ها خارج و به سوی نور هدایت نما، و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن، که قطعاً در این یادآوری برای هر شکیبایی سپاسگزاری عبرت‌ها نهفته است.»

شیخ قمی رحمته الله در تفسیر خود می‌گوید: (ایام‌الله) سه روز است: روز قیام حضرت مهدی علیه السلام؛ روز مرگ؛ و روز قیامت. در تفسیر صافی از امام باقر علیه السلام نیز

عن هشام بن عمار، عن أبيه و كان من أصحاب علي عليه السلام عن علي صلوات الله عليه في قوله: «و لئن أخرجنا عنهم العذاب إلى أمة معدودة ليقولن ما يحبسهن» قال: الأمة المعدودة أصحاب القائم الثلاثة و البضعة عشر.

۲- القمی: قال: أيام الله ثلاثة: يوم القائم صلوات الله عليه، و يوم الموت، و يوم القيامة، و رواه في تفسیر الصافی عن الباقر علیه السلام.

همین مطلب نقل شده است.

۳ - و قال سبحانه في سورة الأنبياء آية ۱۲ :

﴿فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لِاتْرَكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ﴾

«چون بنی امیه با قیام حضرت مهدی علیه السلام عذاب ما را احساس کنند به ناگاه از آن خواهند گریخت. پس به آنها گفته خواهد شد: مگریزید و به سوی خانه های خود و آنچه در آن متنعم بودید بازگردید، باشد که شما مورد سؤال قرار گیرید!»

شیخ قمی - علیه الرحمه - در تفسیر خود می گوید: مقصود بنی امیه هستند که چون با قیام حضرت مهدی علیه السلام عذاب را احساس کنند فرار خواهند نمود. به آنها گفته می شود: فرار مکنید و در خانه های خود و نعمت ها و گنج هایی که اندوخته اید

۳ - القمی: «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا» (سورة الانبياء/ ۱۲) یعنی بنی امیة إذا أَحَسُّوا بالقائم من آل محمد «إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لِاتْرَكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ» یعنی الكنوز التي كنزوها قال: فيدخل بنو أمية إلى الروم إذا طلبهم القائم صلوات الله عليه ثم يخرجهم من الروم و يطالبهم بالكنوز التي كنزوها فيقولون كما حكى الله «يا ويلنا انا كنا ظالمين فإزالت تلك دعواهم حتى جعلناهم حصيداً خامدين» قال: بالسيف و تحت ظلال السيوف و هذا كله مما لفظه ماض و معناه مستقبل و هو ما ذكرناه مما تأويله بعد تنزيله.

بیان: «یرکضون» ای بهربون مسرعین راکضین دواتهم قوله تعالى: «حصیدا» ای مثل الحصید و هو النبت المحصود خامدين» ای میتین من خمدت النار.

بمانید تا مورد سؤال واقع شوید.

سپس می‌گوید: بنی‌امیه به روم می‌روند و حضرت مهدی علیه السلام آنها را از روم خارج نموده و مورد سؤال قرار می‌دهد و گنج‌ها و اندوخته‌ها را از آنها مطالبه می‌فرماید. پس آنها - چنان که خداوند در ذیل این آیه فرموده - می‌گویند: "وای بر ما که ما ستمگر بودیم!" و چنین خواهند گفت تا این که با شمشیر حضرت مهدی علیه السلام نابود شوند.

۴ - و قال سبحانه في سورة الأنبياء آية ۱۰۵ :

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

«ما در کتاب زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث

خواهند برد.»

شیخ بزرگوار قمی در تفسیر خود می‌گوید: مقصود از «بندگان شایسته»

حضرت قائم علیه السلام و یاران او هستند.

صاحب تفسیر مجمع‌البیان نیز این تفسیر را از امام باقر علیه السلام نقل نموده و

می‌گوید: دلیل بر این تفسیر روایتی است که شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل

نموده‌اند که فرمود:

۴- القمی: قال: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» القائم علیه السلام و اصحابه.

و رواه في المجمع عن الباقر علیه السلام و قال: والدليل على هذا التفسير ما رواه الفريقين عن

النبي صلی الله علیه و آله أنه قال، لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث رجلاً

من بيتي يملأ عرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً.

«اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن یک روز را به قدری طولانی خواهد نمود تا مردی از اهل بیت من را برانگیزد و او زمین را پر از عدل و داد نماید بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.»

ه - و قال سبحانه في سورة الحج آية ٣٩ :

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾

«به کسانی که جنگ بر آنها تحمیل شده، رخصت جهاد داده شد؛ چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند، والبته خداوند بر پیروزی آنها تواناست.»

شیخ قمی در تفسیر خود از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود:

«اهل سنت گفته‌اند این آیه در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد؛ آن هنگام که مشرکین او را از مکه خارج نمودند؛ در حالی که چنین نیست، بلکه در باره قائم علیه السلام نازل شده که چون قیام کند از خون جد خود حسین علیه السلام انتقام خواهد گرفت.» سپس فرمود: «ماییم صاحبان خون حسین علیه السلام که خون او را طلب خواهیم نمود.»

ه - القمى: أبى، عن أبى أبى عمر، عن ابن مسكان، عن أبى عبد الله علیه السلام فى قوله «أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وأن الله على نصرهم لقدير» قال: إن العامة يقولون: نزلت فى رسول الله صلی الله علیه و آله لما أخرجته قريش من مكة وإنما هو القائم علیه السلام إذا خرج يطلب بدم الحسين علیه السلام و هو قوله: نحن أولياء الدم و طلاب الترة.

۶- و قال سبحانه في هذه السورة آية ۴۱ :

«الَّذِينَ أَنْ مَكَّنَّا هُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»

«همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم نماز را برپا دارند و زکات را ادا نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و فرجام همه کارها از آن خداست.»

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«این آیه مربوط به همه ائمه از آل محمد علیهم السلام می باشد و خداوند به حضرت مهدی و یاران او سلطنت روی زمین را عطا خواهد نمود و به واسطه آنها دین خود را حاکم و بدعت‌ها و باطل را از بین خواهد برد تا این که از ظلم و ظالم اثری نماند؛ چنان که قبل از آن اهل باطل حق را از بین برده بودند (و نشانی از حق و اهل آن دیده نمی شد).»

۶- القمی: فی روایة أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله «الَّذِينَ أَنْ مَكَّنَّا هُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ» فهذه لآل محمد صلى الله عليهم إلى آخر الأئمة و المهدي و أصحابه يملکهم الله مشارق الأرض و مغاربها و يظهر به الدین و يميت الله به و بأصحابه به البدع و الباطل كما أمات السفهاء الحق حتى لا يرى أين الظلم و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر.

۷- و قال سبحانه في سورة النمل آية ٦٢ :

﴿أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ
عَالِهِ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾

«کیست آن که چون درمانده او را بخواند اجابت نماید و گرفتاری او را برطرف فرماید و شما را جانشینان زمین قرار دهد؟ آیا معبودی جز خداوند هست؟ شما چه کم پند می پذیرید.»

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «این آیه در باره حضرت مهدی علیه السلام نازل شده است.» سپس فرمود: «به خدا سوگند اوست «مضطرب»، که چون در مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز گذارد و خدای خود را بخواند خداوند او را اجابت فرماید و گرفتاری او را برطرف سازد و او را خلیفه خود در روی زمین گرداند.»

۸- و قال سبحانه في سورة الشورى آية ٤٢/٤١ :

﴿وَ لَمَن انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِم مِّن سَبِيلٍ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

«و هر که پس از ستم دیدن خود یاری جوید و انتقام گیرد این گونه مردم راه نکوهشی برایشان نیست.»

۷- القمی: «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»
فأنه حدثني أبي، عن الحسن بن علي بن فضال، عن صالح بن عقبة عن أبي عبد الله عليه السلام
قال: نزلت في القائم عليه السلام، هو والله المضطرُّ إذا صلى في المقام ركعتين و دعا الله فأجابه و يكشف السوء و يجعله خليفة في الأرض.

در تفسیر قمی از ابو حمزه ثمالی نقل شده که گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «مقصود از این آیه حضرت مهدی علیه السلام و یاران او هستند و چون آن حضرت قیام کند از بنی امیه و از تکذیب کنندگان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام انتقام خواهد گرفت.»

سپس فرمود: «و مقصود از ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلَمُونَ النَّاسَ...﴾ بنی امیه و دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند.»

۹ - و قال سبحانه في سورة الليل آية ۱ :

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ...﴾

«سوگند به شب چون پرده افکند و سوگند به روز چون جلوه گری آغازد.»

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از محمد بن مسلم نقل کرده که گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

«مقصود از (لیل) در این آیه عمر بن خطاب است که در مسأله خلافت به

۸ - القمى: جعفر بن أحمد، عن عبدالکریم بن عبدالرحیم، عن محمد بن علی، عن محمد بن الفضیل، عن الثمالی، عن أبي جعفر علیه السلام قال: سمعته يقول: «و لمن انتصر بعد ظلمه». یعنی القائم و أصحابه «فأولئك ما عليهم من سبيل» و القائم إذا قام انتصر من بنی أمیه و من المكذبین و النصاب هو و أصحابه و هو قول الله «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلَمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أَوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

۸ - فس: أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبي عمير عن حماد بن عثمان، عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن قول الله: «والليل إذا يغشى»

علی علیه السلام خیانت نمود و امیرالمؤمنین علیه السلام را رسول خدا صلی الله علیه و آله امر نمود که در دولت آنها صبر پیشه کند تا تمام شود. سپس فرمود:

«مقصود از ﴿وَالنَّهَارَ إِذَا تَجَلَّى﴾ قائم ما اهل بیت است که چون قیام کند بر دولت باطل غالب شود، و قرآن نام دشمنان ما را با مثال برده که جز رسول خدا صلی الله علیه و آله ما کسی از آن گاه نیست.»

۱۰- و قال سبحانه في سورة الملك آية ۳۰ :

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾

«به من خبر دهید که اگر آب آشامیدنی شما به زمین فرو رود چه کسی آب گوارا برای شما خواهد آورد؟»

شیخ قمی در تفسیر خود می گوید: مقصود از این آیه این است که اگر امام

قال: اللیل فی هذا الموضع الثانی غشَّ امیرالمؤمنین علیه السلام فی دولته الّتی جرت له علیه و أمر امیرالمؤمنین علیه السلام أن یصبر فی دولتهم حتّی تنقضى قال: «والنهار إذا تجلّى» قال: النهار هو القائم منّا أهل البيت علیهم السلام إذا قام غلب دولة الباطل. والقرآن ضرب فيه الامثال للناس و خاطب نبیّه صلی الله علیه و آله به و نحن، فلیس یعلمه غیرنا.

۱۰- القمى: «قل أرايتم إن أصبح ماؤكم غوراً فمن يأتيكم بماء معين» قل: أرايتم إن أصبح إمامكم غائباً فمن يأتيكم بامام مثله،

حدَّثنا محمد بن جعفر عن محمد بن أحمد، عن القاسم بن العلاء، عن إسماعيل بن عليّ الفزارى، عن محمد بن جمهور، عن فضالة بن أيوب قال: سئل الرضا صلوات الله عليه عن قوله الله عز وجل «قل أرايتم إن أصبح ماؤكم غوراً فمن يأتيكم بماء معين» فقال صلی الله علیه و آله:

شما غایب و پنهان شد چه کسی برای شما امامی همانند او خواهد آورد؟ سپس با سند خود از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده که فرمود:

«مقصود از «ماء کم» درهایی است که برای شما به سوی ائمه علیهم السلام باز می شود و ائمه علیهم السلام درهای رحمت خدا هستند. پس اگر امامان معصوم از بین شما بروند چه کسی آب گوارای علم و دانش را برای شما فراهم می کند؟»

۱۱ - و قال سبحانه في سورة البراءة آية ۲۳ :

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

«او کسی است که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز نماید، هرچند مشرکان را خوش نیاید.»

شیخ بزرگوار قسمی در تفسیر خود می گوید: این آیه در باره قائم آل محمد علیه السلام نازل شده و او تنها امامی است که خداوند او را بر همه ادیان پیروز خواهد نمود. او زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آن که از ظلم و جور پر

ماؤکم أبوابکم الی الائمة و لائمة أبواب الله فن یأتیکم بماء معین یعنی یأتیکم بعلم الامام.

۱۱ - القسمی: «هو الذي أرسل رسوله بالهدى و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون». إنها نزلت فی القائم من آل محمد علیهم السلام و هو الإمام الذي یظهره الله علی الدین کله فیملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و هذا مما ذکرنا أن تأویله بعد تنزیله.

شده باشد و این از آیاتی است که تأویل آن بعد از تنزیل خواهد بود.

۱۲ - و قال سبحانه في سورة الغاشية آية ۱ :

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ وَجُوهٌُ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصَلِي نَاراً

حَامِيَةً...»

«ای رسول ما! آیا خبر غاشیه به تو رسیده است؟ در آن روز چهره‌هایی زی‌بوند که تلاش کرده و رنج بی‌هوده برده‌اند، ناچار در آتشی سوزان درآیند...»
علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار، از محمدبن سلیمان، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«مقصود از غاشیه دشمنان اهل بیت علیهم السلام اند که حضرت مهدی علیه السلام با شمشیر بر آنها غالب می‌شود». راوی گوید به آن حضرت گفتم: مقصود از «وجوه یومئذ خاشعۃ» چیست؟ فرمود: «آنها در مقابل آن حضرت خاضع هستند و قدرت مخالفت ندارند». گفتم: مقصود از «عاملة ناصبة» چیست؟ فرمود: «آنها کسانی هستند که به غیر آنچه از طرف خداوند نازل شده عمل کردند و رهبران غیرالهی را

۱۲- البحار ج ۵۱/۵۰ عن تواب الاعمال ابن الوليد، عن الصفار، عن عبّاد بن سليمان، عن محمد بن سليمان، عن أبيه قال: قلت: لأبي عبد الله عليه السلام: «هل أتاك حديث الغاشية» قال: يغشاهم القائم بالسيف قال: قلت: «وجوه يومئذ خاشعۃ» قال: يقول: خاضعة لا تطيق الامتناع قال: قلت: «عاملة» قال: عملت بغير ما أنزل الله عز وجل قلت: «ناصبۃ» قال: نصب غير ولاية الأمر قال: قلت: «تصلي نارا حامية» قال: تصلي نار الحرب في الدنيا على عهد القائم و في الآخرة نار جهنم.

برای خود امام قرار دادند». گفتم: مقصود از «تصلی ناراً حامیة» چیست؟ فرمود: «آنها کساهی هستند که در زمان حضرت مهدی علیه السلام جنگ افروزی می کنند و در قیامت به آتش دوزخ خواهند رسید.»

۱۳ - و قال سبحانه فی سورة الأنعام آية ۱۵۸ :

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»

«بیاد آور ای رسول ما روزی که پاره بی از نشانه های پروردگارت پدید آید در آن روز یعنی روز قیام مهدی علیه السلام کسی که قبلاً ایمان نیاورده و اعتقاد به حضرت مهدی نداشته یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سودی برای او نخواهد داشت.»

علامه مجلسی در بحار الانوار، از کمال الدین صدوق، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «مقصود از «آیات» ائمه علیهم السلام هستند و مقصود از «بعض آیات» حضرت مهدی علیه السلام می باشد که چون قیام فرماید کسانی که قبل از قیام او به او ایمان نداشته اند - ولو به بقیه امامان ایمان داشته باشند - ایمانشان سودی برای آنها نخواهد

۱۳ - البحار ج ۵۱/۵۱ عن کمال الدین: أبي، عن سعد، عن ابن أبي الخطاب، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: في قول الله عز وجل «يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل». فقال: الآيات هم الائمة و الآية المنتظر هو القائم عليه السلام فيومئذ لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل قيامه بالسيف وإن آمنت من تقدمه من آبائه عليهم السلام.

داشت.»

۱۴ - و قال سبحانه في سورة البقرة آية ۳ :

﴿الْمَ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾

«این است کتابی که در حقانیت آن هیچ تردیدی نیست و مایه هدایت تقوا
پیشگان است، آنان که به غیب ایمان می آورند...»

علامه مجلسی در بحار، از کمال الدین، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که
فرمود: «مقصود از متقین، شیعیان علی علیه السلام هستند و مقصود از «ایمان به غیب» ایمان
به حضرت بقیه الله علیه السلام است که غایب خواهد بود.»

سپس فرمود: «و شاهد این معنی آیه دیگری است که خداوند فرموده: ﴿و
يقولون لولا انزل عليه آية من ربه فقل إنما الغيب لله فانظروا اتي معكم من
المنتظرين﴾»

«کفار و منافقین گویند: برای چه نشانه‌ای از طرف خدا برای او نازل

۱۴- البحار ج ۵۱/۵۲ عن كمال الدين: الدقاق، عن الاسدي، عن النخعي، عن
النوفلي، عن علي بن أبي حمزة، عن يحيى بن أبي القاسم قال: سألت الصادق علیه السلام عن قول
الله عز وجل ﴿الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب﴾ فقال:
المتقون شيعة علي علیه السلام و أمّا الغيب فهو الحجّة الغائب و شاهد ذلك قول الله تعالى ﴿و
يقولون لولا أنزل عليه آية من ربه فقل إنما الغيب لله فانظروا اتي معكم من
المنتظرين﴾ (يونس آیه ۲۰).

نمی‌شود؟ پس ای رسول من به آنها بگو: غیب مخصوص خداوند است، پس شما منتظر باشید. من نیز از منتظران خواهم بود.»

۱۵ - و قال سبحانه في سورة الحديد آية ۱۷ :

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾

«بدانید که خداوند زمین را زنده خواهد نمود بعد از آن که مرده باشد.»

علامه مجلسی در بحار از غیبت شیخ طوسی، از ابن عباس نقل نموده که گوید: مقصود از این آیه این است که خداوند زمین را بعد از مردن، یعنی بعد از جور و ستم اهل آن، به واسطه قائم آل محمد علیه السلام زنده خواهد نمود و آیات خود را به وسیله آن حضرت بیان خواهد کرد تا شما مردم به عقل خود رو کنید و از آن پیروی نمایید.

۱۶ - و قال سبحانه في سورة الذاريات آية ۲۲ :

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ﴾

﴿وَ لِ كُلِّ وَجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا آيَاتِ بِكُمْ اللَّهُ

۱۵ - البحار ج ۵۱/۵۳ عن غيته الطوسي: بهذا الاسناد، عن ابن عباس في قوله

تعالى «اعلموا أن الله يحيي الأرض بعد موتها» يعني يصلح الأرض بقائم آل محمد من بعد موتها يعني من بعد جور أهل مملكتها «قد بينا لكم الآيات» بقائم آل محمد «لعلكم تعقلون».

جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«رزق شما و آنچه به شما وعده داده شده (یعنی تقدیر) آن در آسمان است پس به خدای آسمان و زمین سوگند که آن یعنی قیام مهدی حق است همانند این که شما سخن می‌گویید.»

علامه مجلسی در کتاب بحار، از غیبت شیخ طوسی، از ابن عباس نقل نموده که گوید: مقصود قیام مهدی علیه السلام است که حق و مسلم خواهد بود. چنان که در آیه «اینها تکنونوا یأت بکم الله جمیعاً» (بقره ۱۴۸) ابن عباس گوید: مقصود اصحاب مهدی علیهم السلام هستند که خداوند در یک روز آنها را جمع خواهد نمود.

۱۷ - و قال سبحانه فی سورة النور آیه ۵۵ :

وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در روی زمین جانشین خود قرار دهد، همان‌گونه که پیش

۱۶ - البحار ج ۵۱/۵۳ عن غيبة الطوسي أبو محمد المجدی، عن محمد بن علی بن تمام، عن الحسين بن محمد، القطعی، عن علی بن أحمد بن حاتم، عن محمد بن مروان، عن الكبي، عن أبي صالح عن ابن عباس في قول الله «و في السماء رزقكم و ما توعدون فورب السماء و الأرض إنه لحق مثل ما أنكم تنطقون» قال: قیام القائم علیه السلام و مثله «اینها تکنونوا یأت بکم الله جمیعاً» (سورة البقرة/۱۴۸). قال: أصحاب القائم یجمعهم الله في يوم واحد.

از آنها کسانی را جانشین خود قرار داد، و ایشان را بردینی که برای آنان پسندیده قدرت عطا نماید و خوف و ترس آنان را مبدل به امنیت و آرامش سازد تا این که آنان او را پرستش نموده و شریکی برای او قرار ندهند.»

علامه مجلسی در بحار، از غیبت شیخ طوسی، از اسحاق بن عبدالله بن علی بن الحسین نقل نموده که گوید: این آیه در باره حضرت مهدی علیه السلام نازل شده است. در تفسیر صافی، از کافی، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «مقصود از این آیه ائمه علیهم السلام هستند.

و از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«این آیه را خداوند مخصوص امامان بعد از پیامبر خود قرار داده و به آنها فرموده: من شما را بعد از پیامبرتان جانشین خود در روی زمین قرار دادم که حافظان علم و دین و عبادت من باشید؛ چنان که جانشینان آدم را نیز چنین قرار داد تا پیامبر بعد از او را مبعوث نمود و این بدان جهت بوده که آنها تنها خدا را پرستش کنند و شریکی برای او قرار ندهند. با این اعتقاد که بعد از پیامبر اسلام پیامبری نخواهد بود.

۱۷- البحار ج ۵۱/۵۳ عن غيبة الطوسي محمد بن إسماعيل المقرئ، عن علي بن العباس، عن بكار بن أحمد عن الحسين بن الحسين، عن سفيان الجريري، عن عمير بن هاشم الطائي، عن اسحاق ابن عبدالله بن علي بن الحسين في هذه الآية «فورب السماء و الأرض إنه لحق مثل ما أنكم تنطقون» قال: قيام القائم من آل محمد قال: وفيه نزلت: «وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم و ليكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمنا يعبدونني لا يشركون بي شيئاً» قال: نزلت في المهدي عليه السلام.

پس کسانی که جز این بگویند فاسق خواهند بود.»

سپس فرمود: «خداوند حاکمیت و ایان امر را چون دارای علم و دانش هستند امضا فرموده و آنها ما هستیم؛ پس همه چیز را از ما سؤال کنید، اگر صادق بودیم بپذیرید. و البته چنین نخواهید کرد.»

در تفسیر قمی و مجمع البیان نیز نقل شده که این آیه در شأن حضرت مهدی علیه السلام نازل شده است.

۱۸ - و قال سبحانه في سورة القصص آية ه :

﴿و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ﴾

ما اراده نمودیم که بر مستضعفان روی زمین منت گذاریم و آنان را رهبران مردم و وارث روی زمین قرار دهیم.»

علامه مجلسی در بحار، از غیبت طوسی نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام

فرمود:

«مقصود از این آیه آل محمد علیهم السلام هستند که خداوند بعد از سختی‌ها مهدی

۱۸ - البحار ج ۵۱/۵۴ عن غيبة الطوسي محمد بن علي، عن الحسين بن محمد

القطعي، عن علي بن حاتم عن محمد بن مروان، عن عبيد بن يحيى الثوري، عن محمد بن

علي بن الحسين، عن أبيه، عن جده، عن علي عليه السلام في قوله تعالى «و نريد أن نمُنَّ على

الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» قال: هم آل محمد يبعث

الله مهديهم بعد جهدهم فيعزهم و يذل عدوهم.

آنها را مبعوث خواهد نمود و او اهل حق را عزیز و دشمنانشان را ذلیل خواهد کرد.»
و در تفسیر صافی، از جوامع، از حضرت زین العابدین علیه السلام در تفسیر این آیه
نقل شده که فرمود:

«سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را، به حق، بشیر و نذیر قرار داد، نیکان از ما
اهل بیت و شیعیان آنها به منزله موسی و شیعیان او هستند و دشمنان ما و پیروان آنها
به منزله فرعون و پیروان او می باشند.»

۱۹ - و قال سبحانه في سورة التوبة آية ۳۷ :

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾

۲۰ - و قال سبحانه في سورة الانفال آية ۳۹ :

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ
بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

«با تمام مشرکان بجنگید و همه آنان را بکشید چنان که آنان با شما می جنگند،
و بدانید که خداوند پرهیزکاران را کمک خواهد نمود.»

۲۰-۱۹- البحار ج ۵۱/۵۵ عن العیاشی عن زرارة قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: سئل
أبی عن قول الله: «قاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة». حتى لا يكون
مشرك «و يكون الدين كله لله». ثم قال: إنه لم يجيء تأويل هذه الآية ولو قد قام
قائمنا سیری من یدرکه ما يكون من تأويل هذه الآية و لیبلغن دین محمد صلی الله علیه و آله ما بلغ
اللَّيْلُ حَتَّى لَا يَكُونَ شَرِكٌ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ كَمَا قَالَ اللَّهُ.

و با آنان بجنگید تا این که فتنه‌ای روی زمین باقی نماند و همه جا دین خدا حاکم باشد و اگر مشرکان دست از انکار خود برداشتند شما نیز آنان را رها کنید همانا خداوند به کرده‌های آنها بینا می‌باشد.

علامه مجلسی در بحار، از تفسیر عیاشی، از زرارة نقل نموده که گوید: از امام صادق علیه السلام نسبت به این آیه سؤال شد، امام صادق علیه السلام فرمود: «معنای این آیه این است که: با مشرکان بجنگید چنان که آنها با شما می‌جنگند و همه آنها را بکشید تا این که مشرکی روی زمین نماند و تنها دین خدا حاکم باشد.» سپس فرمود:

«هنوز تأویل این آیه ظاهر نشده است و چون قائم ما حضرت مهدی علیه السلام قیام نماید کسانی که او را درک می‌کنند تأویل این آیه را خواهند دید و در آن زمان دین محمد صلی الله علیه و آله عالم را احاطه خواهد نمود و مشرکی روی زمین نخواهد بود؛ چنان که خداوند فرمود: ﴿و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾.»

۲۱- و قال سبحانه في سورة البقرة آية ۱۴۸ :

﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تُكُونُوا آيَاتٍ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً﴾

«در کارهای خیر سبقت جوئید. هر کجا باشید خداوند یکباره شما را جمع

۲۱- البحار ج ۵۱/۵۸ عن معانی الأخبار عن ابن عقدة، و أحمد بن يوسف، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن بن عليّ، عن أبيه، و وهب، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله: «فاستبقوا الخيرات أينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً» قال: نزلت في القائم و أصحابه يجمعون على غير ميعاد.

خواهد نمود.»

علامه مجلسی در بحار، از کتاب معانی الأخبار، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «این آیه در باره حضرت مهدی علیه السلام و اصحاب او نازل شده که آنها یکباره، بدون قرار قبلی، همگی نزد آقای خود، امام زمان علیه السلام، جمع می شوند.»

۲۲ - و قال سبحانه في سورة الرحمان آية ٤١ :

﴿يُعَرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ﴾

«مجرمان و خطاکاران به نشانه‌های صورت شناخته می شوند.»

علامه مجلسی در بحار، از کتاب معانی الأخبار، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که در تفسیر این آیه فرمود:

«خداوند مجرمان و خطاکاران را می شناسد، ولی این آیه در باره حضرت مهدی علیه السلام نازل شده که او مجرمان را از سیمای صورت می شناسد و او و یارانش با یک ضربت شدید هر کدام آنها را هلاک می نمایند.»

۲۲- البحار عن المعانی عن علی بن أحمد، عن عبيدالله بن موسى، عن البرقي، عن أبيه عن محمد بن سليمان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله علیه السلام في قوله «يعرف المجرمون بسيماهم» قال: الله يعرفهم ولكن نزلت في القائم يعرفهم بسيماهم فيخبطهم بالسيف هو و أصحابه خبطاً. (قال الفيروزآبادي: و خطبه‌ای ضربه شدیداً).

۲۲ - و قال سبحانه في سورة ص آية ۸۶ :

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ
لِلْعَالَمِينَ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾

«ای رسول ما! به آنان بگو من مزدی براین رسالت از شما نمی‌خواهم و از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم. این قرآن جز پندی برای جهانیان نیست و شما پس از چندی حقانیت آن را خواهید دانست.»

علامه مجلسی در کتاب بحار، از کافی، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام، از امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - در تفسیر این آیه نقل نموده که فرمود:
«این آیه مربوط به حضرت مهدی علیه السلام است که حقانیت او را بعد از گذشت

۲۳ - البحار ج ۵۱/۵۹ عن الكافي عن علي بن محمد، عن علي بن العباس، عن الحسن بن عبدالرحمان عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر علیه السلام في قوله عز وجل «قل ما أسئلكم عليه من أجر وما أنا من المتكلفين إن هو إلا ذكر للعالمين» قال أمير المؤمنين علیه السلام، «و لتعلمنَّ نبأه بعد حين» قال: عند خروج القائم و في قوله عز وجل «و لقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه» قال: اختلفوا كما اختلف هذه الأمة في الكتاب و سيختلفون في الكتاب الذي مع القائم الذي يأتيهم به حتى ينكره ناس كثير فيقذّ مهم فيضرب أعناقهم، و أمّا قوله عز وجل: «ولولا كلمة الفصل لقضى بينهم و إن الظالمين لهم عذاب أليم» قال: لولا ما تقدّم فيهم من الله عزّ ذكره ما أبقى القائم منهم واحداً و في قوله عز وجل: «والذين يصدّقون بيوم الدين» قال: بخروج القائم علیه السلام و قوله عز وجل «و الله ربنا ما كنّا مشركين» قال: يعنون بولاية علي علیه السلام و في قوله عز وجل «و قل جاء الحقّ و زهق الباطل» قال: إذا قام القائم علیه السلام ذهب دولة الباطل.

زمانی خواهند دانست؛ چنان که آیه شریفه ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ﴾ نیز چنین است، و همچنان که قوم موسی علیه السلام در کتاب خود اختلاف نمودند این امت نیز در قرآنی که در دست حضرت مهدی علیه السلام است اختلاف می کنند و عده ای آن را انکار خواهند نمود و حضرت مهدی علیه السلام گردن آنها را خواهد زد.

چنانکه آیه شریفه ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَانَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ نیز اشاره به آن حضرت است، یعنی اگر خداوند مهلتی برای آنها در دنیا قرار نداده بود حضرت مهدی علیه السلام یک نفر آنها را هم باقی نمی گذارد. سپس فرمود: «و آیه ﴿وَالَّذِينَ يَصَّدَّقُونَ يَوْمَ الدِّينِ﴾ نیز اشاره به آن حضرت است که (بندگان صالح خدا) قیام آن موعود الهی را تصدیق می نمایند.

و آیه شریفه ﴿وَإِلَّا لَنُلَاقِيَهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَدَّبَرُوا وِجْهَهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَقِّ﴾ (انعام/۲۳) نیز اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام است که مشرکین در قیامت از ترس گویند: به پروردگاران سوگند، ما، در ولایت، کسی را با علی علیه السلام شریک نکردیم. (و البته دروغ می گویند و از آنها پذیرفته نخواهد شد).

آن گاه فرمود: «و آیه شریفه ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ (اسراء/۸۱) مربوط به حضرت مهدی علیه السلام است که چون قیام نماید دولت های باطل نابود خواهند شد.»

۲۴ - و قال سبحانه في سورة فصلت آية ۵۳ :

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾

«زود است ما نشانه های حقانیت خود را در اطراف زمین و از خود آنها به آنها

نشان دهیم تا بدانند آن حق است.»

علامه مجلسی در بحار، از کتاب کافی، از ابوبصیر نقل نموده که گوید: از امام صادق علیه السلام نسبت به این آیه سؤال نمودم، فرمود: «در وقت ظهور مهدی علیه السلام خداوند عده‌ای را مسخ خواهد نمود و به آنها نشان خواهد داد که عالم بر آنها تنگ شده است. پس به قدرت خدا، در آفاق و در وجود خود پی خواهند برد.»

۲۵- و قال سبحانه في سورة مريم آية ۷۶ :

﴿قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَانُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ
إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُنداً﴾.

«بگو: هر که در گمراهی است خدای رحمان به او مهلت می‌دهد تا آنچه به آنان وعده داده شده؛ یا عذاب و یا روز رستاخیز، را ببینند. پس در آن وقت خواهند دانست که جایگاه چه کسی بدتر و چه کسی سپاهش ناتوان‌تر است؟!»

علامه مجلسی در بحار، از کتاب کافی، از ابوبصیر نقل نموده که فرمود:

۲۴- البحار عن الكافي أنه روى أبوعلی الاشعري، عن محمد بن عبدالجبار، عن الحسن بن علی عن علی بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: سألته عن قول الله تبارك و تعالی: «سنريهم آیاتنا في الآفاق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق» قال: يريهم في أنفسهم المسخ و يريهم في الآفاق انتقاض الآفاق عليهم فيرون قدرة الله عزوجل في أنفسهم و في الآفاق، قلت له: «حتى يتبين لهم أنه الحق» قال: خروج القائم هو الحق من عند الله عزوجل يراه الخلق لا بد منه.

۲۵- البحار عن الكافي عن محمد بن يحيى، عن سلمة بن الخطاب، عن الحسن بن عبد الرحمن عن علی بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله علیه السلام في قوله تعالی «حتى

«مقصود از ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾ قیام حضرت مهدی علیه السلام است و چون آن ساعت را درک کنند خواهند دانست که خداوند به دست حضرت مهدی علیه السلام چه فرستاده است؟ و کدامیک از دو گروه (معتقد به ولایت و منکر ولایت او) نزد آن حضرت پست تر و ناتوان تر خواهند بود.»

ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام: گفتم: مقصود از «من كان يريد حرث الآخرة» (شوری/۲۰) چیست؟

فرمود: «مقصود معرفت امیرالمؤمنین و امامان بعد از آن حضرت علیه السلام است: «گفتم: مقصود از «نزد له فی حرثه» چیست؟ فرمود: «خداوند ولایت و معرفت او را افزون می فرماید و او بهره خود را از دولت آنها می برد.»

گفتم: مقصود از ﴿و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصيب﴾ چیست؟ فرمود: «او نصیبی در دولت حضرت مهدی علیه السلام نخواهد داشت.»

۲۶- شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب ینابیع المودة، ص ۴۲۷ از کتاب محجة، در تفسیر آیه شریفه ﴿و جعلها كلمةً باقيةً فی عقبه لعلهم يرجعون﴾ از ثابت

إذا رأوا ما يوعدون إمّا العذاب و إمّا السّاعة فسيعلمون من هو شرٌّ مكاناً و أضعف جنداً» قال: أمّا قوله: «حتى إذا رأوا ما يوعدون» فهو خروج القائم و هو السّاعة فسيعلمون ذلك اليوم ما نزل بهم من اللّٰه على يدي قائمه فذلك قوله: «من هو شرٌّ مكاناً» يعنى عندالقائم «و أضعف جنداً» قلت: «من كان يريد حرث الآخرة» قال: معرفة أميرالمؤمنين و الأئمّة عليهم السلام «نزدله في حرثه» قال: نزیده منها قال: يستوفي نصيبه من دولتهم «و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له في الآخرة من نصيب» قال: ليس له في دولة الحقّ مع القائم نصيب.

ثمالی، از حضرت علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: «خداوند این آیه را در باره ما نازل نمود و امامت را تا قیامت در نسل حسین علیه السلام قرار داد.»

سپس فرمود: «قائم ما (حضرت مهدی علیه السلام) دو غیبت دارد که یکی از آنها از دیگری طولانی تر خواهد بود و بر امامت او ثابت نخواهد ماند جز کسی که دارای یقین قوی و معرفت صحیح باشد.»

یادآوری می شود که جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای سید صادق شیرازی در کتاب «المهدی فی القرآن» از چهل و شش سوره قرآن آیاتی را با تفاسیر اهل سنت در باره حضرت مهدی علیه السلام جمع آوری نموده که بعلت رعایت اختصار از ترجمه آنها صرف نظر شد علاقه مندان به ترجمه و تفسیر این آیات می توانند به کتاب «آیات الفضائل» مراجعه فرمایند و از ترجمه و تفسیر این آیات بطور تفصیل بهره مند شوند.

الآيات التي نزلت في المهدي ﷺ على ما في كتب العامة

اقول: و اقتصرنا فيها على ما نقل في كتاب «المهدي في القرآن» و اعرضنا عن الترجمة بالفارسيّة روماً للأختصار و احالةً لكتابنا «آيات الفضائل» لانها مذكورة هناك مع الترجمة و تقدم تفسير بعضها بالفارسيّة في هذا الكتاب ايضاً و نظمناها على ترتيب السور كما نظمنا الآيات التي نزلت في فضائل مولانا امير المؤمنين ﷺ للتسهيل على القارى و لله الحمد و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و عجل الله في فرجهم الشريف.

١ - قال الله سبحانه في سورة البقرة آية ٢-٣ :

﴿أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَازِبٌ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾

روى الحافظ سليمان القندوزى (الحنفى) في ينابيع المودة باسناده عن جابر بن عبد الله الانصارى قال: دخل جندل بن جنادة بن جبير اليهودى على رسول الله ﷺ و سأله عن أشياء، و اسلامه على يد النبي ﷺ - في حديث طويل الى أن قال: سئل النبي ﷺ عن أوصيائه، فعدهم النبي ﷺ له، إلى أن قال ﷺ:

«...فبعده ابنه محمد، يدعى بالمهدى، و القائم، و الحجة، فيغيب، ثم يخرج، فاذا خرج يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. طوبى للصابرين في غيبته، طوبى للمقيمين على محبته، اولئك الذين وصفهم الله في كتابه و قال: (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) الى آخر الحديث. (ينابيع المودة ص ٤٤٣)

(أقول) يعني: أن المتقين هم المؤمنون بالامام المهدي عليه السلام و يعني بالغيب، نفس الامام المهدي، فالغيب، ما غاب عن الحواس الخمس، و كما أن الله غيب، لأنه لا يدرك بالحواس، و الآخرة غيب لغيبها عن الحواس، كذلك الامام المهدي عليه السلام غيب، لأنه لا يرى في زمن الغيبة رؤية عمومية يعرف بها.

٢- و قال سبحانه في سورة البقرة آية ٦٠ :

﴿فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾

روى العلامة الكبير السيد هاشم البحراني، في كتابه (غاية المرام) عن الفقيه ابي الحسن بن شاذان، في (المناقب المائة من طريق العامة) بحذف الاسناد، عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول (و سرد حديثاً طويلاً، و جاء فيه) قول النبي صلى الله عليه وآله :
«من سرّه ليقتدى بي فعليه أن يتوالى و لاية عليّ بن ابي طالب، و الائمة من ذريّتي، فإنهم خزان علمي».

فقام جابر بن عبدالله الانصاري فقال: يا رسول الله ما عدّة الائمة؟ قال صلى الله عليه وآله : «يا جابر سألتني - رحمك الله - عن الاسلام باجمعه». إلى أن قال صلى الله عليه وآله :

«وعدتهم عدّة العيون التي انفجرت لموسى بن عمران حين ضرب بعصاه الحجر
«فانفجرت منه اثنتا عشرة عيناً» الى آخر الحديث. (غاية المرام ص ٢٤٤)

أقول: إنّ النبي صلى الله عليه وآله هو الذي شبه الائمة الإثني عشر بالعيون التي نزل ذكرها في القرآن و ذكرنا هذه الاية اقتداءً برسول الله صلى الله عليه وآله.

٣ - و قال سبحانه في سورة البقره آية ١٢٤ :

﴿وَ إِذَا ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَا تَمَّهْنَّ﴾

روى الحافظ سليمان القندوزى (الحنفى) (باسناده المذكور) عن الفضل بن عمر، قال: سألت جعفرأ الصادق عن قوله عزوجل: «وَ إِذَا ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَا تَمَّهْنَّ» الآية. قال: هى الكلمات التى تلقاها آدم من ربه فتاب عليه و هو أنه قال: «يا رب اسألك بحق محمد و على فاطمه و الحسن و الحسين الأتبت على».

«فتاب عليه أنه هو التواب الرحيم». فقلت له: يا ابن رسول الله ﷺ فما يعنى بقوله: «فَا تَمَّهْنَّ»؟

قال: يعنى أتمهن الى القائم المهديّ اثنى عشر إماماً تسعة من (ولد) الحسين. (الينايع ص ٥٠٧)

اقول: ابتلى بمعنى: الامتحان و الإختبار، و معنى الحديث أن الله تعالى اختبر نبيه الخليل إبراهيم ﷺ، و امتحنه بأسماء رسول الله ﷺ و الائمة الإثنى عشر ﷺ. و أمّا حقيقة الاختبار ماذا كان؟ فقد سكتت عنها هذه الآية الكريمة و لكن وضحتها أحاديث شريفة، و أنها كانت الخضوع لأفضليتهم و الاعتقاد بتابعته إياهم.

٤ - و قال سبحانه في سورة البقرة آية ١٤٨ :

﴿فَا سْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللهُ جَمِيعاً﴾

روى الحافظ القندوزى الحنفى باسناده المذكور، قال: عن الامام جعفر الصادق ﷺ فى قول الله عزوجل: «فَا سْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللهُ جَمِيعاً» قال: يعنى أصحاب القائم الثلاثة و بضعة عشر.

و هم و الله «الامة المعدودة» يجتمعون في ساعة واحدة، كقزع الخريف.
 وقوله: ﴿وَلَنُؤَخِّرَنَّهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ﴾
 سيأتي تفسيرها بذلك في سورة (هود) عليه السلام ان شاء الله تعالى. (الينايع ص ٥٠٥)
 وقد ورد في الاحاديث الشريفة ما يفسر هذه الآية الكريمة بالتفصيل، و خلاصته:
 أن الرعيل الاول من أصحاب الامام المهدي عليه السلام - عددهم ٣١٣ نفرأ كعدد أصحاب بدر -
 يلتحقون به أول ظهوره عليه السلام و هو بعد في مكة و هم في أكناف الارض و أطراف
 البلاد، خلال ساعة واحدة بقدرة الله تعالى، نظير قصة عرش بلقيس و مجيء آصف بن
 برخيا - وصي سليمان النبي عليه السلام - به من اليمن الى (القدس) في أقل من لحظة واحدة، و قد
 نقلها القرآن الحكيم.

٥ - و قال سبحانه في سورة البقرة آية ١٥٥ :

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ
 الثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾

اخرج الحافظ القندوزي الحنفى في قول الله تعالى في سورة البقرة:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ...﴾

باسناده : عن محمد بن مسلم، عن جعفر الصادق عليه السلام قال: ان قدام القائم
 علامات بلوى من الله للمؤمنين. قلت: و ما هي؟

قال: هذه الآية ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ﴾ من تلقهم بالأسقام و «الجوع»
 بغلاء أسعارهم «و نقص من الأموال» بالقحط «و الانفس» بموت ذائع و «الثمرات» بعدم
 المطر، «و بشر الصابرين» عند ذلك.

ثم قال: يا محمد هذا تأويله ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ و

نحن الراسخون في العلم. (الينايع ص ٥٠٥)

٦ - و قال سبحانه في سورة البقرة آية ٢٦١ :

﴿ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ ﴾

اخرج العالم (الشافعي) جمال الدين المقدسي السلمى الدمشقي في كتابه (عقد الدرر) - بسنده المذكور - عن علي بن ابي طالب - كرم الله وجهه و عليه السلام - في وصف الامام المهدي عليه السلام قال:

فبيعت المهدي الى امرائه بسائر الامصار: بالعدل بين الناس - الى ان قال: و يذهب الشر، و يبقى الخير. يزرع مَدًّا يخرج سبعمائة مَدٍّ - كما قال الله تعالى - الحديث.

اقول: هذا إشارة الى أن هذه الاية الكريمة نزلت بشأن عصر الامام المهدي عليه السلام و زمانه.

والكلام بدوره ظاهر في انحصار ذلك بعهد الامام عليه السلام لأن الحديث بصدر علامات و سمات و ظواهر ذلك العهد الوضيء المشرق،

والامام علي امير المؤمنين عليه السلام اعرف بمرامى القرآن و مقاصده وقد قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «على يعلم الناس بعدى من تأويل القرآن ما لا يعلمون». (شواهد التنزيل ج ١/٢٩)

٧ - و قال سبحانه في سورة البقرة آية ٢٨٥ :

﴿ أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ﴾

أخرج الفقيه الشافعي (الحمويني) محمد بن ابراهيم في فرائده، كذا الفقيه الحنفي

موفق به أحمد الخوارزمي في المقتل باسانيده العديدة المذكورة قالوا: عن أبي سلمى راعى ابل رسول الله ﷺ قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول:

ليلة اسرى بي الى السماء قال لي الجليل جل جلاله ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ قلت: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ قال: صدقت يا محمد: قال: من خلفت في امتك؟ قلت: خيها، قال: علي بن ابي طالب؟ قلت: نعم يا رب، قال: يا محمد اني اطلعت الى الارض اطلاعة فاخترتك منها، و شققت لك اسماً من اسمائي فلا أذكر في موضع إلا ذكرت معي فأنا المحمود و انت محمد، ثم اطلعت الثانية فاخترت منها علياً و شققت له اسماً من اسمائي فأنا الأعلى و هو عليّ

يا محمد اني خلقتك و خلقت علياً و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من ولده من شبح نوري، و عرضت و لايتكم على أهل السماوات و أهل الارض، فمن قبلها كان عندي من المؤمنين و من جحدها كان عندي من الكافرين

يا محمد لو أن عبداً من عبيدي عبدني حتى ينقطع او يصير كالشنّ البالي ثم أتاني جاحداً لولايتكم ما غفرت له حتى يقرّ بولايتكم

يا محمد تحب أن تراهم؟ قلت: نعم يا رب فقال لي: التفت عن يمين العرش فالتفت فاذا بعليّ و فاطمة و الحسن و الحسين و عليّ بن الحسين و محمد بن عليّ و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و عليّ بن موسى و محمد بن عليّ و عليّ بن محمد و الحسن بن عليّ و المهديّ في ضحضاح من نور قياماً يصلّون و هو في وسطهم. يعني المهدي - كأنه كوكب دري

و قال: يا محمد هؤلاء الحجج و هو الثائر من عترتك و عزّي و جلالى أنه المحجّة

الواجبة لأوليائي و المنتقم من أعدائي^١.

أقول: (ضحضاح) يعني الماء الكثير، و قد استعير هنا لجمع النور.

قوله: (و هو في وسطهم) يعني: كان الأئمة عليهم السلام في صورة دائرة قيام، و الامام المهدي في وسطهم قائم.

قوله: «كوكب درّيّ» اي: كالنجم المتلألئة.

قوله: «و هو الثائر» يعني: الامام المهدي عليه السلام لأنه يثور على الظلم و الباطل. و (الحجّة) اي الطريق الى الحق.

٨ - و قال سبحانه في سورة آل عمران، آية ٨٣ :

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتُغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً
وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفى باسناده المذكور قال: عن جعفر الصادق (رضي الله

عنه) في قوله تعالى:

﴿وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً﴾

يقول: اذا قام (القائم المهدي) لا يبقى ارض الا نودي فيها شهادة «أن لا إله الا الله و أن

محمداً رسول الله صلى الله عليه و آله .

أقول: يعني ان هذه الاية الكريمة اشارة الى عهد المهدي المنتظر عليه السلام اذ في زمانه الكلمة

كلها لله على وجه الأرض كلها، لأن كل من في الأرض يسلم و يخضع لله تعالى، و لم يتم

١- فرائد المسطين. المجلد ٢ آخر و مقتل الحسين ٧: المجلد ١ / ٩٥.

٢- اقرب الموارد، المجلد، ١ مادة (ضَحَّح).

هذا حتى اليوم، لا في عهد الأنبياء السابقين عليهم السلام ولا في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله ولا في عهد بعده، أن يكون كل من على وجه الأرض مسلماً لله، خاضعاً لدين الله «طوعاً وكرهاً». (الينايع ص ٥٠٦)

٩ - وقال سبحانه في سورة آل عمران، آية ١٤١ :

﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ﴾

أخرج الفقيه الشافعي الحموي بسنده المذكور قال: عن سعيد بن جبير عن ابن عباس (رضي الله عنهما) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

إن علياً وصيي ومن ولده القائم المنتظر الذي يعلأ به الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، والذي بعثني بالحق بشيراً ونذيراً إن الثابتين على القول بإمامته في زمان غيبته لأعز من الكبريت الأحمر.

فقام إليه جابر بن عبد الله لأنصاري فقال: يا رسول الله و للقائم من ولدك غيبة؟

قال صلى الله عليه وآله: أي و ربي ﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ﴾.

يا جابر: إن هذا لأمر من أمر الله، و سر من سر الله من سر علته مطوية عن عباده فإياك و الشك، فأن الشك في أمر الله عزوجل كفر.

اقول: و ممن أخرج الحديث ابن خلدون في مقدمته. و هكذا اخرجيه ايضاً عالم الشافعية الحافظ نورالدين علي بن أبي بكر الهيثمي في كتاب مجمع الفوائد و منبع الفرائد و غيرها.

١- فرائد السمطين: المجلد الثاني آخره.

٣- المجلد ٧، الصفحة ٣١٨.

٢- مقدمة ابن خلدون: الصفحة ٢٦٩.

قوله: الكبريت الاحمر، من معانيه الذهب الاحمر اي الخالص و المقصود: أنّ المؤمن بالإمام المهديّ عليه السلام في أيام غيبته أقلّ وجوداً من الذهب الخالص.
 و وجه الشبه: هو أنّ الذهب الخالص قليل الوجود لأنّ الذهب غالباً مصوغاً و غير مصوغ - مخلوط بغيره من نحاس، أو صفر، أو نيكل، أو غيرها.
 و المؤمن بالإمام المهديّ عليه السلام أقلّ وجوداً منه و في هذا الحديث دليل على أن غيبة الإمام عليه السلام سببها امتحان الناس، و تمييز المؤمن الخالص، و الكافر، و المؤمن المغشوش. فالكافر بالإمام يحق و يضمحلّ، و المؤمن المغشوش ينكر الامام المهديّ عند طول غيبته فينطبق عليه حديث الرسول صلى الله عليه وآله: «من انكر خروج المهديّ فقد كفر بما انزل على محمد» و المؤمن الخالص يبقى على الاعتقاد بإمامته مها طالت الغيبة.
 قوله عليه السلام: «انّ هذا الامر» الظاهر أن المراد منه وقت ظهور الإمام عليه السلام.
 قوله عليه السلام: «و اياكم و الشك» يعني: اذا طالت الغيبة فلا تشكّوا في الامام، و لا تقولوا: لو كان لظهر. فانه كفر - كما اسلفنا في حديث النبي صلى الله عليه وآله -

١٠ - و قال سبحانه في سورة آل عمران، آية ٢٠٠ :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

تُفْلِحُونَ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفي (باسناده) قال: عن محمد الباقر عليه السلام في قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

قال: إصبروا على أداء الفرائض، و صابروا على اذية عدوكم، و رابطوا إمامكم المهديّ

قال: إصبروا على أداء الفرائض، و صابروا على اذية عدوكم، و رابطوا إمامكم المهدي المنتظر. (الينابيع ص ٥٠٦)

أقول: يعنى: شدوا أنفسكم بالامام المهدي عليه السلام، و رابطوا أرواحكم به، كناية عن ثبات الاعتقاد به، و نية التفانى في سبيله و الجهاد بين يديه طائعين غير مستكرهين.

١١ - و قال سبحانه في سورة النساء، آية ٤٧ :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا﴾

روى الحافظ القندوزى الحنفى باسناده قال: عن محمد الباقر (رضي الله عنه) في قوله تعالى:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا الْآيَةُ﴾ قال: لا يفلت من جيش السفىاني المالكين في خسف البيداء إلا ثلاثة يحول الله وجوههم في أقفيتهم، و ذلك عند قيام القائم المهدي. (الينابيع ص ٥٠٦)

أقول: هذا تأويل الآية في السفىاني وجيشه، و تفسيرها في أولئك الذين لم يؤمنوا برسول الله صلى الله عليه وآله و لا منافاة بين المعنيين التأويل و التفسير فان للقرآن تفسيراً و تأويلاً، و ظاهراً و باطناً، كما دلّت على ذلك آيات قرآنية، و أحاديث شريفة.

١٢ - و قال سبحانه في سورة النساء، آية ٥٩ :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾

روى العلامة البحراني عن العالم الشافعي ابراهيم بن محمد الحموي باسناده المذكور

قال: عن سليم بن قيس الهلالي - في حديث المناشدة المفضل - أن علياً ناشد أكثر من مائتي رجل من الأصحاب و التابعين في أيام عهد عثمان بن عفان فقال فيما قال لهم: انشدكم الله اتعلمون حيث نزلت:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ قال الناس: أخاصة في بعض المؤمنين أم عامة لجمعهم؟

فأمر الله عزوجل نبيه ﷺ أن يعلمهم ولادة امرهم، و أن يفسر لهم من الولاية ما فسّر لهم من صلاتهم و زكاتهم و حجّتهم الى أن قال ﷺ:

قال ﷺ: هم عليّ أخى، و وزيرى، و وارثى، و وصيى، و خليفتى فى أمّتى ولى كلّ مؤمن من بعدى، ثمّ ابني الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ تسعة من ولد الحسين واحداً واحداً القرآن معهم و هم مع القرآن، لا يفارقونه و لا يفارقهم حتى يردوا علىّ الحوض؟ فقالوا كلهم: نعم قد سمعنا ذلك و شهدنا كما قلت سواء. (غاية المرام ص ٢٦٤)

(اقول) فالمقصود من «أولى الامر» هم الائمة الاثني عشرية و آخرهم المهدي المنتظر ﷺ.

١٣ - و قال سبحانه فى سورة النساء، آية ٦٩ :

﴿وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصّٰدِقِينَ وَ الشّٰهَدَاءِ وَ الصّٰلِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾

أخرج الحافظ المسكاني الحنفي قال: أخبرنا ابو العباس الفرغانى بسنده المذكور عن حذيفة بن اليمان قال: دخلت على النبي ﷺ ذات يوم و قد نزلت عليه هذه الآية. ﴿وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...﴾

فأقرأنيها، فقلت: يا نبي الله فداك أبي و أمي من هؤلاء اني أجد الله بهم حفيأ؟
 قال عليه السلام: يا حذيفة أنا «مِنَ النَّبِيِّينَ» الذين انعم الله عليهم، أنا اولهم في النبوة و
 آخرهم في البعث، و من «الصَّادِقِينَ» علي بن أبي طالب، و لما بعثنى الله عزوجل
 برسائله كان اول من صدق بي، ثم من «الشُّهَدَاءِ» حمزة و جعفر و من «الصَّالِحِينَ»
 الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة، «وَحَسَنَ أَوْلَيْكَ رَفِيقًا» المهدي في زمانه.
 (شواهد التنزيل ج ١/١٥٥)

١٤ - و قال سبحانه في سورة النساء، آية ٨٣ :

«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ

مِنْهُمْ»

روى الحافظ القندوزي الحنفي باسناده قال: عن ابن معاوية عن محمد الباقر -
 رضي الله عنه - أنه قال: - في حديث - و قال عزوجل: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى
 الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»

فرد أمر الناس الى أولى الأمر منهم الذين امر الناس بطاعتهم و بالرد اليهم.
 و روى عن الصادق جعفر بن محمد في تفسير كلمة (أولى الامر) أنه قال - في حديث
 - «فكان علي، ثم صار من بعده حسن، ثم حسين، ثم من بعده علي بن الحسين، ثم من
 بعده محمد بن علي، و هكذا يكون الأمر، ان الأرض لا تصلح الا بأمام. (الينابيع ص
 ٥٠٦)

(أقول) هذا دليل على أن هذا اليوم الامام موجود، و ليس هو غير الامام المهدي عليه السلام،
 فتكون الآية الكريمة في الامام المهدي و آباؤه الكرام عليهم السلام.

١٥ - وقال سبحانه في سورة النساء، آية ١٥٩ :

﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفى فى الينايع ص ٥٠٦ باسناده قال: عن محمد الباقر رضى الله عنه أنه فى قوله تعالى: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾

قال: إن عيسى عليه السلام ينزل قبل يوم القيامة إلى الدنيا، فلا يبقى أهل ملّة يهودى ولا غيره - إلا آمنوا به أى بالمهدى قبل موتهم، و يصلّى عيسى خلف المهدى، و أخرج نحواً منه العلامة المالكية ابن الصباغ أيضاً و غيره. (الباب ١٢ من فصول المهمة)

(أقول) يعنى: ينزل عيسى بن مريم الى الدنيا قبل القيامة، حين يظهر الامام المهدى عليه السلام، و يصلّى عيسى خلف الامام المهدى، فيؤمن النصارى بالامام المهدى لصلاة عيسى خلفه، و يؤمن اليهود بالامام المهدى لاخر اجه الواح التواراة من فلسطين و فيها علامات المهدى و ادلته، و يؤمن أهل سائر الملل به بمعجزات آخر نظير ذلك. فقوله تعالى: «ليؤمننّ به» الضمير عائد - فى التأويل - الى الامام المهدى عليه السلام.

اقول: و فى بعض الروايات: ليؤمننّ بولاية اميرالمؤمنين عليه السلام و لاينافى ذلك. لأن للقرآن بطوناً. (آيات الفضائل)

١٦ - وقال سبحانه فى سورة المائدة، آية ١٢ :

﴿وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾

روى العلامة البحرانى فى غاية المرام ص ٢٤٤ عن ابن الحسن الفقيه محمد بن على بن

شاذان في (المناقب المائة من طريق العامة) بحذف الاسناد، قالوا: عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول (في حديث): «من سرّ، ليقتدى بي فعليه أن يتوالى ولاية عليّ بن أبي طالب و الاثمة من ذريتي فانهم خزّان علمي».

فقام جابر بن عبد الله الانصاري فقال: يا رسول الله ما عدّة الاثمة؟ قال ﷺ: يا جابر عدّتهم (الى أن قال): عدّة نعباء بني اسرائيل، قال الله تعالى: ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾

فالاثمة يا جابرائتي عشر اماماً اولهم عليّ بن أبي طالب و آخرهم القائم غاية المرام ص ٢٤٤.

أقول: حيث انّ النبي ﷺ في مقام تعداد الاثمة عليه السلام تلى هذه الآية الكريمة مستشهداً بها كان ذلك دليلاً على تأويلها بهم - عليهم السلام - و لذلك ذكرناها هنا.

١٧ - و قال سبحانه في سورة المائدة، آية ١٤ :

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾

روى الحافظ سليمان القندوزي العالم الحنفي «باسناده» قال: عن أبي الربيع الشامي: عن جعفر الصادق (رضي الله عنه) في قوله تعالى:

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾ قال: سيذكرون ذلك الحظّ و سيخرج مع القائم هنا عصابة منهم. (الينايع ص ٥٠٦)

أقول: يعني: انّ الحظّ الذي هو الايمان با لامام المهدي عليه السلام الذي أخذنا ميثاقهم عليه قال الله عنه انّ النصارى نسوه في ذهن رسول الله ﷺ، ذلك الحظّ سيذكرونه و يعودون الى الاسلام، لما يشاهدون من متابعة عيسى بن مريم لدين الاسلام، و صلواته خلف الامام المهدي عليه السلام.

و لعل المقصود بـ«عصابه منهم»: العصابه الموجودون في عهد الامام المهدي لما ورد في الاحاديث من ايمان النصارى الموجودين انذاك.

١٨ - وقال سبحانه في سورة المائدة، آية ٥٤ :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ
و يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
و لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

روى الحافظ القندوزي (الحنفي) قال عن سليمان بن هارون العجلي قال: سمعت جعفر

الصادق عليه السلام يقول:

ان صاحب هذا الامر - يعني القائم المهدي - محفوظ، لو ذهب الناس جميعاً أتى الله
بأصحابه، و هم الذين قال الله فهم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ
الآية﴾ (الينابيع ص ٥٠٧)

أقول: لا منافاه بين ورود تأويل هذه الآية تارة في الامام أميرالمؤمنين علي بن ابي
طالب عليه السلام و تارة في أصحاب الامام المهدي المنتظر عليه السلام، و ذلك: لأن علياً والقائم مع
اصحابه كلاهما مصداقان لهذه الآية

فالله يحب علياً و علي يحب الله.

والله يحب الامام المهدي عليه السلام و أصحابه، و اولئك يحبون الله غير أن علياً هو المصداق
الاكمل، و الفرد الأتم لهذه الآية، و الامام المهدي عليه السلام و أصحابه مصداقان دونه في منزلته
و المرتبة. و كم لمثل ذلك من نظائر في القرآن، فللقرآن ظاهر و باطن، و تنزيل و تأويل،
و تفسير و معنى...

١٩ - و قال سبحانه في سورة الانعام، آية ٣١ :

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا
حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ
مَا يَزِرُونَ﴾

روى السيوطى الفقيه الشافعى قال: و أخرج البخارى عن أبى هريرة (رضى الله عنه)
أن أعرابياً سأل رسول الله ﷺ فقال: متى الساعة؟ فقال ﷺ: «إذا ضيعت الأمانة فانتظر
الساعة». قال: يا رسول الله و كيف اضاعتها؟ قال ﷺ: «إذا وسد الامر إلى غير أهله
فانتظر الساعة». (الدرّ المنثور ج ٥٠/٦)

و روى هو ايضاً قال: و أخرج ابن مردويه عن أبى هريرة (رضى الله عنه) قال: أتى
رجل فقال: يا رسول الله متى الساعة؟ قال ﷺ: «ما المسؤول بأعلم من السائل».
قال فلو علمتنا أشراتها (أى: علاماتها)؟ قال ﷺ: «تقارب الأسواق». قلت: وما
تقارب الأسواق؟

قال ﷺ: «أن يشكو الناس بعضهم الى بعض قلة اصابتهم، و يكثر ولد البغى، و تفشو
الغيبة، و يعظم ربّ المال، و ترتفع أصوات الفساق فى المساجد، و يظهر أهل المنكر، و
يظهر البغاء». (المصدر)

قال السيوطى: و أخرج احمد بن حنبل و البخارى و مسلم، و ابن ماجه عن ابن
مسعود رضي الله عنه: سمعت رسول الله ﷺ: «يكون بين يدى الساعة ايام فيرفع فيها العلم، و
ينزل فيها الجهل، و يكثر فيها الهرج». (الدرّ المنثور ج ٥٠/٦)

أقول: استفاضت الروايات بوقوع هذه الامور قبل ظهور الامام المهدي المنتظر،
فضياع الامانة، و وصول الامور الى غير أهلها، و كثرة ولد الزنا، و تفشى الغيبة، و تعظيم
اصحاب الأموال، و ارتفاع اصوات الفساق فى المساجد، و غلبة أهل المنكر، و غلبة

٢١ - وقال سبحانه في سورة الانعام، آية ٨٩ :

﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيُشَوِّبُنَهَا بِكَاْفِرِينَ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفي قال: بإسناده عن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام أنه قال: إن صاحب هذا الأمر - يعني القائم المهدي - محفوظ، لو ذهب الناس جميعاً أتى الله بأصحابه، قال الله فيهم:

﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيُشَوِّبُنَهَا بِكَاْفِرِينَ﴾ (الينابيع ص ٥٠٧)

أقول: يعني لا يمكن أن يذهب الامام المهدي عليه السلام أو يذهب أصحابه، فلو مات الناس بالجماعات، و الحروب، و الامراض، لبقى الامام المهدي، و بقي أصحابه الثلاثة و الثلاثة عشر، و قوله: «أتى الله بأصحابه» كناية عن اتيان الامام المهدي نفسه، لما ورد من أنه ما دام لم يكتمل عدد أصحابه (٣١٣) كعدد أصحاب بدر لا يظهر.

٢٢ - وقال سبحانه في سورة الانعام، آية ٨٩ :

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

أخرج الحافظ القندوزي الحنفي - بسنده المذكور - عن عدة من المشايخ الثقات، الذين كانوا مجاورين للامامين سيدنا علي الهادي و ابي محمد الحسن العسكري عليهما السلام، قالوا: سمعناها يقولان: ان الله تبارك و تعالى اذا اراد أن يخلق الامام أنزل قطرة من ماء الجنة في ماء المزن فتسقط في ثمار الأرض و بقلتها، فيأكلها أبو الامام، فتكون نطفته منها، فاذا استقرت النطفة في الرحم فيمضي لها أربعة اشهر يسمع الصوت و كتب على عضده: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

فاذا ولد قام بامر الله، و رفع له عمود من نور ينظر منه الخلائق و أعمالهم و سرائرهم، و العمود نصب بين عينيه، حيث تولى و نظر - الحديث. (المصدر ص ٤٦٢)

أقول: إن الحديث أمّا خاصّ بالامام القائم او عامّ للائمة الإثني عشر، فيكون شاملاً للامام القائم و تؤيد المعنيين احاديث اخرى ايضاً.

٢٣ - و قال سبحانه في سورة الانعام، آية ٨٩ :

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفى عن أبى هريرة - رفعه - قال: لا تقدّم الساعة حتى تطلع الشمس من مغربها، فاذا طلعت آمن الناس كلّهم أجمعون، فيومئذ، ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾ للشيخين و أبى داود. (الينايع ص ٤٧٦)

و روى الحافظ القندوزى نفسه، عن أبى سعيد الخدرى رفعه فى قوله تعالى: «أوبأقى بعض آيات ربك»، طلوع الشمس من مغربها - للترمذى. (المصدر)

(أقول) قد كثرت الروايات فى أنّ من علامات ظهور المهديّ و رجوعه ﷺ: طلوع الشمس من مغربها، و هذا أمر ثابت عند المطلعين على الأحاديث الشريفة فتكون الآية مؤولة او مفسّره بالامام (المهديّ) ﷺ.

٢٤ - و قال سبحانه فى سورة الاعراف، آية ٤٨ :

﴿وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾

المهديّ و آباءه ﷺ هم اصحاب الاعراف.

روى الحافظ القندوزي الحنفي بإسناده قال: عن سلمان الفارسي (رضي الله عنه) قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول لعليّ أكثر من عشر مرّات: «يا عليّ إنك و الأوصياء من ولدك اعراف بين الجنة و النار، لا يدخل الجنة الآ من عرفكم و عرفتموه، و لا يدخل النار الآ من أنكركم و انكروه». (الينايع)

٢٥ - و قال سبحانه في سورة الاعراف، آية ١٨٧ :

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَفْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقَلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾

قال القندوزي في الينايع ص ٤٢٩ : روى الفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام أنه قال: «ساعة قيام القائم».

أقول: قد ورد في عدة احاديث شريفة أنّ ساعة قيام الامام المهدي عليه السلام مما استأثر الله تعالى بعلمه، و قد سئل عنها رسول الله ﷺ و عليّ أمير المؤمنين عليه السلام فقال كل واحد منهم: «ما المسؤول باعلم من السائل».

٢٦ - و قال سبحانه في سورة الانفال، آية ٣٩ :

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفي بإسناده قال: عن محمد بن مسلم قال: قلت للباقر عليه السلام ما تأويل قوله تعالى في الانفال: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»؟ قال: لم يجبيء تأويل هذه الآية، فاذا جاء تأويلها يقتل المشركون حتى يوحدوا الله عزوجلّ، و حتى لا يكون شرك، و ذلك في قيام قائمنا. (الينايع ص ٥٠٧)

أقول: التأويل يعني: المرمى و المقصد الاعلى للآية الشريفة، اذ لم يتم في عهد الرسول ﷺ و لا في عهد أحد من الخلفاء و الاوصياء يوم ﴿يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾. يتم ذلك في عهد الامام المهدي ﷺ و حسب.

٢٧ - و قال سبحانه في سورة التوبة، آية ١٦ :

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾

روى العلامة البحراني عن العالم الشافعي ابراهيم بن محمد الحموي باسناده المذكور عن سليم بن قيس الهلالي في حديث مفصل ناشد فيه علي بن ابي طالب ﷺ المهاجرين و الانصار في فضائله و فضائل أهل بيته ﷺ، و قال لهم: انشدكم الله الا تعلمون حيث نزلت: ﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾ قال الناس: أخاصة في بعض المؤمنين أم عامة لجميعهم، فامر الله نبيه أن يعلمهم ولاية امرهم و أن يفسر لهم من الولاية ما فسّر لهم من صلاتهم و زكاتهم و حجّهم...

إلى أن قال: فقام ابوبكر و عمر فقالا: يا رسول الله هذه الآيات خاصة في علي؟ قال ﷺ «بلى فيه و في اوصيائي إلى يوم القيامة» قالوا: يا رسول الله بينهم لنا؟ قال ﷺ: «عليّ اخي و وزيرى و وارثى و وصيى و خليفتى في امتى و ولىّ كلّ مؤمن من بعدى ثم ابني الحسن، ثم الحسين، ثم تسعة من ولد ابني الحسين واحداً بعد واحد. (غاية المرام ص ٢٦٤)

(أقول) التسعة ذكرهم النبي ﷺ في أحاديث عديدة باسمائهم و تاسعهم (المهدي القائم) ﷺ.

٢٨ - وقال سبحانه في سورة التوبة، آية ١٦ :

﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفي بإسناده قال: عن جعفر صادق عليه السلام في قوله تعالى: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

قال: والله ما يجيء تأويلها حتى يخرج القائم المهدي عليه السلام فإذا خرج القائم لم يبق مشرك الأكره خروجه، ولا يبق كافر الأقتل، حتى لو كان كافر في بطن صخرة قالت: يا مؤمن في بطني كافر فاكسرنى واقتله. (الينايع ص ٥٠٨)

(أقول) قوله: «و لا يبق كافر الأقتل» يعنى: الكافر المعاند الذى عبّر القرآن الحكيم عنهم بـ (ازدادوا كفراً)، وإلا فقد تظاهرت الأحاديث الشريفة على أن الكفار - غير المعاندين - يؤمنون بالاسلام ديناً، وبالامام المهدي اماماً و خليفة لرسول الله و ذلك فيما سبق تفسير ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ﴾ الآية بهذا المعنى.

قوله عليه السلام: «قالت: يا مؤمن في بطني كافر فاكسرنى واقتله» ليس هذا غريباً إذ بعد الايمان بقدرة الله تعالى على انطاق الجهادات، و أن الامام المهدي عليه السلام امام من عند الله، فأى مانع فى أن يمنحه الله هذه المعجزات؟ و أى محذور فى أن يعمل الله على يد الامام المهدي هذه الخوارق ليظهر دينه على الدين كله؟

أليست الحصى تكلمت فى يد الرسول صلى الله عليه وآله وسلم ولم يكن الله شاء آنذاك إظهار دينه على كل الأديان، و فى كل بقاع الأرض.

فلتتكلّم الصخرات فى عهد حفيد الرسول و مجدّد دينه المهدي المنتظر، من أجل ارادة الله تعالى اظهار دينه على كل الأديان، و فى كل الاصقاع.

و لا يخفى أنه لا مانع من كون المقصود بارسال الرسول ﷺ هو اظهار دين الله على كل الاديان، و مع ذلك تأخر هذا الإظهار اكثر من ألف سنة عن مبعث الرسول ﷺ فإن مصالح الله تعالى في عباده لا يضايقها طول الزمان. ألم يبعث الله تعالى نبيّه نوحاً هداية أمتّه و مع ذلك لم يؤمن به الا قليل منهم طيلة تسعمائة و خمسين عاماً من بعثته؟.

٢٩ - و قال سبحانه في سورة التوبة، آية ٣٦ :

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

روى العلامة الكبير السيّد هاشم البحراني (قدّس سرّه) في كتابه غاية المرام ص ٢٤٤ عن ابي الحسن الفقيه محمّد بن علي بن شاذان في (المناقب المائة من طريق العامة) بحذف الاسناد قال: عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول - في حديث طويل:- «معاشر الناس: من سرّه ليقتدى بي فعليه أن يتوالى ولاية عليّ بن ابي طالب و الائمة من ذريّتي فاتّهم خزّان علمي».

فقام جابر بن عبد الله الانصاري فقال: يا رسول الله ما عدّة الائمة؟

قال ﷺ: يا جابر سلّتنى - رحمك الله - عن الاسلام باجمعه، عدّتهم عدّة الشهور و هو «عند الله اثني عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السموات و الأرض» الحديث. ثمّ قال ﷺ: «فالائمة يا جابرائتي عشر اماماً أولهم عليّ بن ابي طالب، و آخرهم القائم».

أقول: تشبيه النبي ﷺ الائمة الاثني عشرية بالشهور الاثني عشر، و قرائته نصّ الآية الكريمة، و تعقيبها ﷺ بأن الائمة اثني عشر و آخرهم القائم، كلّها ادلة و شواهد على

تأويل هذه الآية بالائمة عليه السلام وتأويل النبي صلى الله عليه وآله هو روح القرآن.

٣٠ - وقال سبحانه في سورة التوبة، آية ٣٦ :

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾

روى الحافظ سليمان القندوزي الحنفى باسناده قال: عن الباقر عليه السلام في قوله تعالى: ﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾ حتى لا يكون شرك، و يكون الدين كله لله.

قال: لم يجيء تأويل هذه الآية، و اذا قام قائمنا بعد يرى من يدركه (أى: يرى من يدرك القائم) ما يكون من تأويل هذه الآية. و ليبلغن دين محمد صلى الله عليه وآله ما بلغ الليل و النهار، حتى لا يكون شرك على ظهر الأرض - كما قال الله عزوجل - (الينابيع ص ٥٠٧) أقول: قوله «ما بلغ الليل و النهار» يعنى: يطبق الاسلام الكرة الارضية كلها، فلا تبقى بقعة واحدة ألا و دين محمد صلى الله عليه وآله يشملها و علم الاسلام يرفرف عليها.

٣١ - وقال سبحانه في سورة يونس، آية ٢٠ :

﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفى باسناده قال: عن جعفر الصادق عليه السلام في قوله تعالى: ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾

قال: الغيب في هذه الآية هو الحجّة القائم. (الينابيع ص ٥٠٨)

أقول: الغيب هو كل ما غاب عن الحواس الخمس، و له مصاديق كثيرة، و إن كانت

متفاوتة في جهات شتى. فالله تعالى غيب مطلق، لأنه لم يرو لن يرى. و العلم الذي لا يعلمه الناس غيب. و الروح الذي لا يحسّون به غيب. و الحجّة الغائب حيث لا يراه الناس رؤية معرفة فهو ايضاً غيب.

٣٢ - و قال سبحانه في سورة هود، آية ٨ :

﴿وَلَئِن آخَرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفى باسناده قال: عن الباقر و الصادق رضى الله عنهما في قوله تعالى:

﴿وَلَئِن آخَرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾

أنهما قالوا: الامّة المعدودة هم أصحاب المهديّ في آخر الزمان ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً كعدة أهل بدر، يجتمعون في ساعة واحدة كما يجتمع قزح الخريف. (المصدر)

٣٣ - و قال سبحانه في سورة هود، آية ٢١ :

﴿الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِلَىٰ قَوْلِهِ: أَوْلِيكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ﴾

روى الحافظ القندوزي (الحنفى) باسناده عن المفضل بن عمرو أنه قال: قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام - و ساق حديثاً عن القائم المهديّ - الى أن قال: قال الصادق: يقولون (يعنى: الشكّاكون في الامام المهديّ عليه السلام): متى ولد؟ و من رآه؟ و أين هو؟ و متى يظهر؟ كل ذلك شكّاً في قضائه و قدرته. ثمّ تلا قوله تعالى: ﴿أَوْلِيكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ﴾ في الدنيا و الآخرة. (الينايع ص ٥١٤)

(أقول) هذا من التأويل التطبيق الذي لا يعلمه إلا أهل البيت الذين نزل في بيوتهم القرآن و الامام الصادق عليه السلام منهم.

اقول: المرصوفون بالخسران هم الذين في صدر الآية المتقدمة و هم الذين يصدون عن سبيل الله و يأتي في أول سورة محمد صلى الله عليه وآله أنهم هم الذين غضبوا حق علي عليه السلام من بني أمية.

٣٤ - و قال سبحانه في سورة هود، آية ٨٠ حكاية عن لوط النبي عليه السلام:

﴿قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفي باسناده قال: عن جعفر الصادق عليه السلام أنه قال:

ما كان قول لوط عليه السلام لقومه: ﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾: الأتمنياً لقوة القائم المهدي و شدة أصحابه، و هم الركن الشديد، فإن الرجل منهم يعطى قوة أربعين رجلاً، و إن قلب رجل أشد من زير الحديد، لو مرّوا بالجبال الحديد لتدكدكت، لا يكفون سيوفهم حتى يرضى الله عز وجل. (الينابيع ص ٥٠٩)

٣٥ - و قال سبحانه في سورة هود، آية ٨٦ :

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾

أخرج العالم الشافعي السيد المؤمن الشبلنجي في نور الابصار قال: عن أبي جعفر عليه السلام

قال - في حديث طويل ذكره، وفيه:

فاذا خرج يعني: المهدي اسند ظهره إلى الكعبة، و اجتمع إليه ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً من أتباعه، فأول ما ينطق به هذا الآية: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ثم يقول أنا بقية الله، و خليفته، و حجته عليكم، فلا يسلم عليه أحد إلا قال: «السلام

عليك يا بقيّة الله في الأرض» الخ. (نور الأبصار ص ١٧٢)

و أخرجه العلامة المالكي ابن الصباغ وغيره ايضاً. (الفصول المهمة باب ١٢)
أقول: لا ينافي هذا التأويل، نزول الآية نقلاً عن النبي شعيب عليه السلام لأن التنزيل، و
التأويل شيئان، و القرآن له ظاهر، و له باطن، فلا ينافي قصد أحدهما، كون المراد من
الآية الآخر ايضاً - كما عليه متواتر الروايات.

٣٦ - و قال سبحانه في سورة يوسف، آية ١١٠ :

﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ
نَشَاءُ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴾

روى الحافظ القندوزى الحنفى باسناده عن أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام قال:
ما يجيء نصر الله حتى كانوا أهون على الناس من الميتة، و هو قول ربى عزوجل فى
كتابه فى سورة يوسف: ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾
و ذلك عند قيام قائمنا المهديّ. (الينابيع ص ٥٠٩)

أقول: هذا من باب التطبيق الذى يعلمه أمير المؤمنين عليه السلام و هو العالم بحقائق القرآن
المطلع على أسراره الذى قال عنه النبي صلى الله عليه وآله: «عَلَىٰ يُعَلِّمُ النَّاسَ بَعْدِي مِنْ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ مَا
لَا يَعْلَمُونَ». (شواهد التنزيل ج ١/٢٩)

٣٧ - و قال سبحانه فى سورة ابراهيم، آية ٥ :

﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ
ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾

روى الحافظ القندوزى الحنفى باسناده قال: عن الباقر و الصادق عليهما السلام فى قوله تعالى فى

سورة ابراهيم: ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾ قالوا: أيام الله ثلاثة: يوم يقوم القائم، يوم الكثرة، و يوم القيامة. (الينابيع ص ٥٠٩)

(أقول) لعل المراد بـ (يوم الكثرة) يوم رجعة رسول الله و رجعة علي أمير المؤمنين (صلوات الله عليهم و آلهما) حيث يقتل الشيطان، و هو يوم الوقت المعلوم الذي أمهل الله تعالى الشيطان اليه حيث قال تعالى: «قال: فانظرنى إلى يوم يبعثون قال: فانك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم» سورة الحجر آية ٣٨.

و حيث ان الانبياء السابقين كان الله تعالى قد أمرهم التبشير برسول الله عليه السلام و بالامام المهدي عليه السلام كانت هذه الآية الكريمة اشارة الى ذلك.

٣٨ - و قال سبحانه في سورة ابراهيم، آية ٥ :

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَ
فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾

أخرج علامة الأحناف المحافظ الحاكم الحسكاني قال أخبرنا ابو عبد الله الشيرازي - بسنده المذكور - عن سلام الخثعمي قال: دخلت على ابي جعفر محمد بن علي فقلت يا بن رسول الله قول الله تعالى: ﴿أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾

قال: يا سلام: الشجرة محمد و الفرع علي أمير المؤمنين و الثمر الحسن و الحسين و الغصن فاطمة و شعب ذلك الغصن الاثمة من ولد فاطمة - الحديث. (شواهد التنزيل ج ٣١١/١)

أقول: حيث ان الامام المهدي عليه السلام هو آخر الاثمة من ولد فاطمة و علي عليه السلام كانت هذه الآية الكريمة شاملة له و منطبقة عليه.

٣٩ - وقال سبحانه في سورة الحجر، آية ٣٦-٣٨ :

﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾

أخرج العالم الشافعي محمد بن ابراهيم (الحموي) باسناده المذكور عن الحسن بن خالد، قال: قال علي بن موسى الرضا عليه السلام (في حديث): ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ فقيل له: يا ابن رسول الله و من القائم منكم أهل البيت؟

قال: الرابع من ولدي ابن سيّدة الاماء يطهر الله به الأرض من كلّ جور و يقدها من كلّ جرم و ظلم، الحديث. (فرائد السمطين ج ٢ آخره)

٤٠ - قال الله سبحانه في سورة الاسراء، آية ٥ و ٦ :

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾

أخرج العلامة البحراني، في تفسيره البرهان عن ابي جعفر محمد بن جرير الطبري بسنده المذكور عن زاذان عن سلمان، قال: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الله تبارك و تعالى لم يبعث نبياً و لا رسولا الا جعل له اثني عشر نقيباً.

فقلت: يا رسول الله صلى الله عليه وآله لقد عرفت هذا من أهل الكتابين.

فقال صلى الله عليه وآله: يا سلمان هل علمت من نقبائي؟ و من الاثني عشر الذين اختارهم الله للأمة من بعدى؟

فقلت: الله و رسوله أعلم.

فقال ﷺ: يا سلمان خلقتني الله من صفوة نوره، و دعاني فأطعته، و خلق من نوري علياً و دعاه فاطاعه، و خلق مني و من علي فاطمة فدعاها فاطاعته، و خلق مني و من علي و فاطمة الحسن و دعاه فاطاعه، ثم سمأنا بخمسة اسماء من أسمائه فالله المحمود و انا محمد، و الله العلي فهذا علي، و الله الفاطر فهذه فاطمة و لله الاحسان فهذا الحسن و الله المحسن فهذا الحسين.

ثم خلق منا و من نور الحسين تسعة ائمة فدعاهم فاطاعوه، قبل ان خلق الله سماءاً مبنية و لا ارضاً مدحية، و لا ملكاً و لا بشراً دوننا، نور نسيب الله، و نسمع و نطيع. قال سلمان: فقلت يا رسول الله بابي انت و أمي فما لمن عرف هؤلاء؟

فقال ﷺ: يا سلمان من عرفهم حق معرفتهم و اقتدى بهم و الى وليهم، و تبرء من عدوهم فهو و الله منا يرد حيث نرد و يسكن حيث نسكن. فقلت: يا رسول الله فهل يكون ايمان بهم بغير معرفة باسمائهم و انسابهم؟ فقال ﷺ: لا يا سلمان.

فقلت: يا رسول الله فاني لهم قد عرفت الى الحسين؟

قال ﷺ: ثم سيد العابدین علی بن الحسین، ثم ابنه محمد بن علي باقر علم الاولين و الاخرين من النبيين و المرسلين، ثم جعفر بن محمد لسان الله الصادق، ثم موسى بن جعفر الكاظم غيظه صبراً في الله عزوجل، ثم علي بن موسى الرضا لأمر الله، ثم محمد بن علي المختار من خلق الله، ثم علي بن محمد الهادي الى الله، ثم الحسن بن علي الصادق الامين لسر الله، ثم محمد بن الحسن الهادي و المهدي الناطق القائم بحق الله.

قال ﷺ: أنك مدركه و من كان مثلك و من تولاه بحقيقة المعرفة.

قال سلمان: فشكرت الله كثيراً، ثم قلت يا رسول الله ﷺ: و اني مؤجل الى عهده؟

فقال ﷺ: اي والله الذي ارسل محمداً بالحق مني و من علي و فاطمة و الحسن و الحسين و التسعة و كل من هو منّا و معنا و فينا أي و الله يا سلمان. (تفسير البرهان ج ٤٠٦/٢)

أقول: هذه الرواية الشريفة تدلّ على أنّ تأويل الايتين الكريميتين أنّما هو في رسول الله و ابنته فاطمة الزهراء، و الائمة الاثني عشر - عليه و عليهم الصلاة و السلام - حيث يكرّون و يعودون حين يأذن الله تعالى لهم بالرجعة و يشير الى ذلك، أو يدلّ عليه ما ورد من الأحاديث الشريفة في تفسير قوله تعالى ﴿يَوْمُ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ و غير ذلك...

٤١ - قال الله سبحانه في سورة الاسراء، آية ١٣ :

﴿وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾

أخرج الحافظ القندوزي (الحنفي) بسنده قال: عن أبي عبد الله جعفر الصادق (رضي الله عنه) - في حديث - قال: قال الله عز وجل: ﴿وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾

يعنى: ولاية الامام. (الينايع ص ٤٥٤)

أقول: هذا تأويل (الطائر)، لأن ولاية الامام هي اظهر مصاديق الطائر، اذ كل الاعمال تنبثق عن ولاية الامام، فمن يتولّى الامام الصادق - مثلاً - تختلف اعماله عن اعمال من يتولّى غيره، وهكذا.

و حيث ان لكل زمان إماماً، كان إطلاق الحديث شاملاً لجميع الائمة الاثني عشر، بدءاً من امير المؤمنين و ختاماً بالمهدي المنتظر ﷺ.

٤٢ - قال الله سبحانه في سورة الاسراء، آية ٣٣ :

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفى باسناده قال: عن عبدالسلام بن صالح الهروي، عن علي الرضا ابن موسى الكاظم عليه السلام في قوله تعالى: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا» أنه قال: نزل في الحسين و المهدي. (الينايع ص ٥١٠)

(أقول) يعنى: الحسين عليه السلام هو «من قتل مظلوماً» و المهدي عليه السلام هو وليه المنصور. وقد ورد في الاحاديث الشريفة: ان الامام المهدي عليه السلام حين يظهر يحيى قتله الحسين عليه السلام بامر الله تعالى و ينتقم منهم اشد انتقام.

٤٣ - قال الله سبحانه في سورة الانبياء، آية ١٠٥ :

﴿لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

روى الحافظ القندوزي سليمان الحنفى، باسناده قال: عن الباقر و الصادق عليهما السلام في قوله تعالى: «لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» قالوا: هم القائم و أصحابه. (عقد الدرر ص ٢١٧)

أقول: لم يحدث إلى هذا التاريخ أن يرث الأرض و يحكمها حكم إلهي واحد شامل سلطانه لجميع بقاع الأرض لا في عهد نبي الإسلام، و لا في عهد خلفائه، و إنما المدخر لذلك هو الامام المهدي المنتظر عليه السلام.

(و الزبور) هو الكتاب الذي نزل على (داود) عليه السلام. (و الذكر) يعنى: التوراة التي نزلت على (موسى) عليه السلام.

٤٤ - قال الله سبحانه في سورة الحج، آية ٧ :

﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا﴾

روى الفقيه الشافعي عبدالرحمن بن ابي بكر السيوطي في تفسيره عن ابي داود - في سننه - عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ:

«لا تقوم الساعة حتى يملك الأرض المهديّ منّي، أجلى الجبهة، أقنى الألف، يملأ الارض قسطاً و عدلاً، كما ملئت قبله ظلماً و جوراً، يكون سبع سنين».

قال: و أخرج أحمد ابن حنبل عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ.

«أبشركم بالمهديّ يبعثه الله في أمّتي على اختلاف من الزمان و زلازل، فيملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، و يرضى عنه ساكنوا السماء و ساكنوا الأرض، ليقسم المال صحاحاً» فقال له رجل: ما صحاحاً؟ قال ﷺ «بالسوية بين الناس و يملأ قلوب أمة محمّد ﷺ غنىً و يسعهم عدله، حتى يأمر منادٍ ينادي: يقول: من كانت له في مال حاجة؟ فما يقوم من المسلمين الأ رجل واحد، فيقول ائت السادن - يعني الخازن - فقل له: إن «المهديّ» يأمرك أن تعطيني مالاً، فيقول: كنت أجشع أمة محمّد نفساً اذ عجز عني ما وسعهم. قال ﷺ: فيردّ فلا يقبل منه. فيقال له: إنا لا نأخذ شيئاً أعطيناه. (الدرر المنثور ج ٦/٥٠)

أقول: للساعة في اصطلاح الشرع اطلاقان - يظهر ذلك من تضاعيف الأحاديث الشريفة

(أحدهما) يوم ظهور المهديّ ﷺ،

(ثانيهما) يوم القيامة، لا شتراكهما، في كونها للمؤمنين رحمة، و للكافرين و المنافقين نقمة.

كما أنّ (الحشر) له اطلاقان (احدهما) يوم يحشر بعض الناس لقوله تعالى: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ و هو يوم ظهور المهدي عليه السلام
 (ثانيهما) يوم يحشر جميع الناس و هو يوم القيامة، لقوله تعالى: ﴿وَوَحْشَنَاهُمْ فَلَمَّ نُغَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ فهذه الآية الكريمة ﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ لَأَرْيَبَ فِيهَا﴾ شاملة و منطبقة -
 بقرينة الأحاديث الشريفة - على عهد (الرجعة) و ظهور المهدي المنتظر عليه السلام.

٤٥ - قال الله سبحانه في سورة الحج، آية ٥٥ :

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ﴾

روى السيوطي الفقيه الشافعي قال: أخرج الحاكم و صححه عن عقبه بن عامر رضي الله عنه:
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «لا تزل عصابة من امتي يقاتلون على أمر الله ظاهرين على
 العدو لا يضرهم من خالفهم حتى تأتيهم الساعة و هم على ذلك».
 فقال عبد الله بن عمر: «و يبعث الله رجلاً ریحاً المسك، و مسحها مس الحرير، فلا
 تترك نفساً في قلبه مثقال حبة من الايمان الا قبضته، ثم يبقى شرار الناس عليهم تقوم
 الساعة». (الدر المنثور ج ٦/٦١)

أقول: روايات عديدة وردت بهذا المضمون في ظهور الامام المهدي المنتظر، و أنه لا
 يظهر حتى يملأ العالم ظلماً و جوراً، او حتى يدخل الظلم و الجور كل بيت بيت - و نحو
 ذلك. فهذه الآية تنطبق على ذلك اليوم. و هو يوم ظهور الامام المهدي المنتظر عليه السلام.

٤٦ - قال الله سبحانه في سورة الحج، آية ٥٥ :

﴿وَمَنْ غَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ
 غَفُورٌ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفي باسناده قال عن سلام بن المستنير عن الصادق عليه السلام في

قوله تعالى:

﴿وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ غَفُورٌ﴾:

إن رسول الله ﷺ لما أخرجته قريش من مكة و هرب منهم الى الغار و طلبوه ليقتلوه فعوقب، ثم في (بدر) عاقب لأنه قتل عتبة بن ربيعة، و شيبة بن ربيعة، و الوليد بن عتبة، و حنظلة بن ابي سفيان، و أباجهل، و غيرهم، فلما قبض رسول الله ﷺ بغى عليه ابن هند بن عتبة بن ربيعة (يعنى: معاوية بن ابي سفيان) بخروجه عن طاعة امير المؤمنين، و بقتل ابنه يزيد الحسين بغياً و عدواناً، ثم قال تعالى: ﴿لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ﴾ يعنى: بالقائم المهدي من ولده. (الينايع ص ٥١٠)

٤٧ - قال الله سبحانه في سورة الحج، آية ٦٠ :

﴿وَأَيُّكُمْ يَمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾

روى العلامة البحراني، عن ابي الحسن الفقيه محمد بن أحمد بن شاذان - من طريق العامة بحذف الاسناد عن رسول الله ﷺ: حدثني جبرئيل عن رب العزة جل جلاله أنه قال:

«من علم أن لا اله الا أنا وحدي، و أن محمداً عبدي و رسولي، و أن علي بن ابي طالب خليفتي، و أن الائمة من ولده حجبي ادخلته الجنة برحمتي، و نجيته من النار بعفوي». الى أن قال الراوي: فقام جابر بن عبد الله الانصاري فقال: يا رسول الله و من الائمة من ولد علي بن ابي طالب؟

قال ﷺ: الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة، ثم سيّد العابدین في زمانه علي بن الحسين، ثم الباقر محمد بن علي، و ستدرکه يا جابر فاذا ادركته فاقرأه مني السلام - ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم الكاظم موسى بن جعفر، ثم الرضا علي بن موسى، ثم التقي

محمد بن علي، ثم النقي علي بن محمد، ثم الزكي الحسن العسكري، ثم ابنه القائم بالحق مهدي امتي الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، هؤلاء يا جابر خلفائي، و اوصيائي، و اولادي و عترتي، من أطاعهم فقد أطاعني، و من عصاهم فقد عصاني، و من انكرهم أو انكر واحداً منهم فقد انكرني و بهم يمسك الله السماء أن تقع على الأرض و بهم يحفظ الله الأرض من أن تميد بأهلها. (غاية المرام ص ٦٩٢)

(أقول) ذكر النبي صلى الله عليه وآله هذه الآية الكريمة في هذا المجال دليل نزولها في الاثني عشر عليه السلام و لو تأويلاً الذي هو حقيقة القرآن و روح الوحي.

٤٨ - قال الله سبحانه في سورة الحج، آية ٧٧ - ٧٨ :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ازْكُرُوا مَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ * وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَىٰكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ﴾

روى العلامة السيد هاشم البحراني في كتابه غاية المرام عن العالم الشافعي ابراهيم بن محمد الحموي، باسناده المذكور عن سليم بن قيس الهلالي - في حديث طويل - قال:
اقسم علي بن ابي طالب اكثر من مأتي رجل من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله - و كانوا مجتمعين في مجلس واحد - ناشدهم بالله على امور، و قال فيما قال:
أنشدكم الله أتعلمون أن الله أنزل في سورة الحج: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ازْكُرُوا

﴿الآيات﴾

فقام سلمان فقال: يا رسول الله من هؤلاء الذين أنت عليهم شهيد و هم شهداء عني الناس الذين اجتباهم الله، و لم يجعل عليهم في الدين من حرج، ملّة إبراهيم؟ قال ﷺ: «انا و أخى عليّ، و أحد عشر من ولدى»؟ قالوا (أى الأصحاب و التابعين تصديقاً لعليّ بن ابي طالب):

اللهم نعم. (غاية المرام ص ٢٦٤)

أقول: و الأحد عشر من ولد النبي ﷺ كما نصّ عليهم الرسول ﷺ: الحسن بن عليّ، و الحسين بن عليّ، و عليّ بن الحسين، و محمّدين عليّ الباقر: و جعفر بن محمّد الصادق، و موسى بن جعفر الكاظم، و عليّ بن موسى الرضا و محمّدين عليّ الجواد، و عليّ بن محمّد الهادي التقي، و الحسن بن عليّ النقي العسكري، و الحجّة بن الحسن المهدي المنتظر صلوات الله عليهم اجمعين.

فهذه الآية الكريمة تشمل - بتفسيرها - الامام المهدي ﷺ.

٤٩ - قال الله سبحانه في سورة الحج، آية ٦٠ :

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾

أخرج العلامة النيسابوري - في تفسيره - عند تفسير سورة البقرة، الآية «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» قال: «المهديّ المنتظر الذي وعد الله به في القرآن بقوله تعالى: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾

وما ورد عن النبي ﷺ: لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من امتي يواطىء اسمه اسمي، وكنيته كنيتي يملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. (تفسير النيسابوري عند تفسير البقره آية ٥)

اقول: و معلوم كما سلف انه لم يظهر الى الآن نمكن عباد الله من دينهم وعدم خوفهم من اعداء هم حتى يعبدوه في حال الأمن ولا يشركون به شيئاً الا ماورد في روايات الفريقين بان هذا التمكن والأمن يحصل في دولة ﷺ.

٥٠ - قال الله سبحانه في سورة الشعراء، آية ٤ :

﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾

أخرج الحافظ الحنق القندوزي باسناده المذكور قال: عن علي بن موسى الرضا عليه السلام - في حديث - أنه قال: ان الرابع من ولدي ابن سيده الإمام، يطهر الله به الأرض من كل جور و ظلم الى أن قال:

و هو الذي له ينادى مناد من السماء يسمعه جميع أهل الأرض: «ألا ان حجة الله قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه فان الحق فيه و معه»

ثم قال: و هو قول الله عز وجل: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾. (الينابيع ص ٤٤٨)

٥١ - قال الله سبحانه في سورة النمل، آية ٨٢ :

﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾

روى جلال الدين السيوطي الشافعي في تفسيره عند تفسير هذه الآية قال: و اخرج ابن جرير (الطبري) عن حذيفة بن اليمان قال: ذكر رسول الله ﷺ: الدابة فقال حذيفة: يا

رسول الله من أين تخرج؟

قال ﷺ: من أعظم المساجد حرمةً على الله (يعني: المسجد الحرام) بيننا عيسى بن مريم يطوف بالبيت و مع المسلمون اذ تضطرب الأرض من تحتهم تحرك القنديل و تشق الصفاف ما يلي المسعى، و تخرج الدابة من الصفاف، أول ما يبدو رأسها ملمعة ذات و بر و ريش لن يدركها طالب، و لن يفوتها هارب، ثم تعم الناس مؤمن و كافر، أما المؤمن: فيرى وجهه كأنه كوكب دري، و تكتب بين عينيه: (مؤمن) و أما الكافر: فتنتك بين عينيه نكتة سوداء: (كافر). (الدر المنثور ج ١١٦/٥)

و روى هو ايضاً، قال: و أخرج ابونعيم عن وهب بن منبه قال: أول الآيات الروم، ثم الدجال، و الثالثة يأجوج و مأجوج، و الرابعة عيسى بن مريم و الخامسة الدخان و السادسة الدابة. (المصدر)

(أقول هذه الآيات كلها علامات ظهور المهدي ﷺ كما وردت في عديد الروايات، فتكون هذه الآية إشارة إلى مقدمات الظهور و منها دابة الانصر.

(و لا ينافي) ذلك ما ورد في تفسيرها بالامام أمير المؤمنين عليه السلام، فإن احد التفسيرين من الظاهر و الآخر من الباطن، أو كليهما من الباطن، فللقرآن ظهر و بطون.

و روى هو ايضاً قال: و أخرج سعيد بن منصور و عبد بن حميد و ابن المنذر، و البيهقي في البعث عن ابن عمر أنه قال: - و ساق حديث الدابة الى أن قال - فتقول (أى الدابة): ﴿أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَأَيُّوقُنُونَ﴾ (المصدر)

٥٢ - قال الله سبحانه في سورة النمل، آية ٨٣ :

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾

روى جلال الدين السيوطي الشافعي في تفسيره عند هذه الآية قال: و أخرج عبد بن

حميد، وابن جرير وابن المنذر، وابن أبي حاتم، عن مجاهد في قوله (تعالى): ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ قال: زمرة.

أقول: كجاء في مستفيض الروايات أن ذلك اليوم هو يوم ظهور (المهدي) من آل محمد (عليه وعليةم السلام) اذ يخرج الله في ذلك اليوم طائفة من الظالمين للانتقام منهم قبل يوم القيامة، و طائفة من المؤمنين ليجزيهم ثواب الدنيا قبل ثواب الآخرة، ممن محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً. وليس هذا اليوم يوم القيامة لأن الله تعالى يقول عن يوم القيامة ﴿وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ و هنا يقول ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ (و حيث) لم يحيى الله تعالى زمرة من الناس حتى اليوم و لا يحيى إلا عند الرجعة و ظهور الامام المهدي عليه السلام فلا بد من الاشارة اليه.

٥٣ - قال الله سبحانه في سورة القصص، آية ٥ :

﴿وَوَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ﴾

روى في تفسير البرهان عن العالم الحنفي الشيباني في كشف البيان، عن أبي جعفر و أبي عبدالله (رضي الله عنهما) أنها قالوا:

ان هذه الآية مخصوصة بصاحب الأمر الذي يظهر في آخر الزمان، و يبئد الجبابرة و الفراعنة، و يملك الأرض شرقاً و غرباً، فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً. (البرهان ج

٢٢٠/٣)

و أخرج المحافظ سليمان القندوزي الحنفي قال: - في حديث - قال ابو محمد للمهدي عليه السلام

في اليوم السابع من ولادته: «تَكَلَّمْ يَا بُنَيَّ»، فشهد الشهادتين، و صلى على آبائه واحداً بعد واحد، ثم تلا قوله تعالى: ﴿وَوَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمُ

أُمَّةٌ وَتَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿ (ينابيع المودة ص ٤٥٠)

٥٤ - قال الله سبحانه في سورة القصص، آية ٦ :

﴿ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا
يَخْذَرُونَ ﴾

روى صاحب تفسير البرهان عن العالم الحنفى الشيبانى أنه روى عن الباقر و الصادق
(رضى الله عنهما) انها قالوا:

إن فرعون و هامان هنا شخصان من جبابرة قريش يحييها الله تعالى عند قيام القائم
من آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) في آخر الزمان، فينتقم منها بما أسلفا. (البرهان
ج ٢٢٠/٣)

(أقول) اذن تكون هذه الآية الكريمة محققة في عصر الامام المهدي عليه السلام و من علامات
ذلك العصر و سمات ذلك الزمان. (والمقصود من الشخصين من جبابرة قريش: الاول و
الثانى كما يأتى فى الرجعة)

٥٥ - قال الله سبحانه فى سورة الروم، آية ٤-٥ :

﴿ وَ يَوْمَئِذٍ يَقَرِّحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ ﴾

روى الحافظ القندوزى الحنفى باسناده عن ابى بصير عن جعفر الصادق عليه السلام فى قوله
تعالى:

﴿ وَ يَوْمَئِذٍ يَقَرِّحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴾

قال: عند قيام القائم يفرح المؤمنون بنصر الله. (الينابيع ص ٥١١)
 أقول هذا تأويل الآية الكريمة و باطنها الذي يعلمه «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» وهم أهل البيت عليهم السلام حيث ان القرآن نزل في بيوتهم.
 اضف الى ذلك: ان النصر الإلهي التام و الكامل من جميع الوجوه و في كل مكان للمؤمنين انما يكون في ذلك العصر و ذاك الزمان فهو المصدق الاتم و الأكمل للآية الكريمة.

٥٦ - قال الله سبحانه في سورة الروم، آية ٦ :

﴿وَعَدَ اللَّهُ لَأُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

جاء عن عقد الدرر للعلامة الشافعي المقدسي الدمشقي بسنده عن (حذيفة بن اليمان) عن النبي صلى الله عليه وآله قال: ويل هذه الأمة من ملوك جبابرة، كيف يقتلون و يخيفون المطيعين الآ من اظهروا طاعتهم، فالؤمن التقي يصانعهم بلسانه (و) يفرقهم بقلبه فاذا اراد الله عزوجل أن يعيد الاسلام عزيزاً قصب كل جبار عنيد و هو القادر على ما يشاء أن يصلح أمة بعد فسادها.

ثم قال صلى الله عليه وآله: يا حذيفة لولم يبق من الدنيا الأ يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يملك رجل من أهل بيتي تجرى الملاحم على يديه و يظهر الاسلام. ثم قال صلى الله عليه وآله: ﴿لَأُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾ و هو سريع الحساب. (عقد الدرر ج ١ / باب ٤ / فصل ١ -)
 (أقول) هذا تطبيق من الرسول الأكرم صلى الله عليه وآله العالم بجائق القرآن و معارضه و مراميه، هذه الآية الكريمة على حفيده الامام المهدي عليه السلام.

٥٧ - قال الله سبحانه في سورة السجدة، آية ٢١ :

﴿وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾

روى العلامة السيد هاشم البحراني في تفسيره عن محمد بن الحسن بن فرقد الشيباني الحنفي أنه قال:

وروى عن جعفر الصادق أن الأدنى القحط والجذب، و الأكبر خروج القائم المهدي بالسيف في آخر الزمان. (البرهان ج ٢٨٨/٣)
(أقول) وهذا أيضاً من التفسير بالتأويل والباطن الذي صرح به القرآن والسنة و حصر علمه بالراسخين في العلم.

٥٨ - قال الله سبحانه في سورة السجدة، آية ٢٩ :

﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾

روى الحافظ سليمان القندوزي الحنفي باسناده قال: عن ابن دراج، عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ إنه كان يقول - في هذه الآية -

«يوم الفتح» يوم تفتح الدنيا على القائم، و لا ينفع أحداً تقرب بالايان ما لم يكن قبل ذلك مؤمناً.

و أمّا من كان قبل هذا الفتح موقناً بامامته و منتظراً لخروجه، فذلك الذي ينفعه ايمانه، و يعظم الله عزّ وجلّ عنده قدره و شأنه، و هذا أجر الموالين لأهل البيت عليهم السلام. (الينابيع ص ٥١١)

أقول: الفتح الأكبر و الكامل لكل الكرة الأرضية هو ذلك اليوم فهو الفرد الأتمّ و المصداق الأكمل لكلمة (الفتح) من كل فتح سبقه و جاء قبله. (و هذا قيامة صغرى كما

اطلق يوم الفتح على القيامة الكبرى ايضاً)

٥٩ - قال الله سبحانه في سورة الأحزاب، آية ٣٣ :

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً﴾

أخرج العلامة الشافعي جلال الدين السيوطي في (العرف الوردي) بسنده المذكور قال: عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «سيكون من بعدي خلفاء و من بعد الخلفاء امراء، و من بعد الامراء ملوك جبابرة، ثم خرج (من أهل بيتي المهدي) فيملاًها عدلاً كما ملئت جوراً». (العرف الوردي ج ٢/٦٤)

أقول: و اخرج الحديث ايضاً كل من: عقد الدرر، في اخبار المهدي المنتظر. (ح ١٢ ب ١) و علي المتقي الهندي في كنز العمال. و الكنتجى الشافعي في كتابه (البيان في اخبار صاحب الزمان). و ابن الصباغ المالكي في (الفصول المهمة). و عبيدالله الهندي الحنفي في كتاب (ارجع الطالب) و غيرهم.

و اخرج (ابن ماجة) في سننه بسنده المذكور عن محمد بن الحنفية، عن علي صلى الله عليه وآله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (المهدي من أهل البيت، ليصلحه الله في ليلة).

و أخرجه ايضاً امام الحنابلة أحمد بن حنبل في مسنده. و أخرجه ايضاً - بالفاظ

١. كنز العمال: المجلد ٧، الصفحة ١٨٦.

٢. البيان: الباب الثاني عشر. ٣. الفصول المهمة: الفصل الثاني عشر.

٤. ارجع الطالب: الصفحة ٣٨٠.

٥. سنن ابن ماجة: المجلد ٢، الصفحة ٢٦٩.

٦. مسند احمد بن حنبل: المجلد ١، الصفحة ٨٤.

متقاربة - كل من: ابن خلدون في مقدمته. و المنادى في كنوز الحقائق. و السيوطي في (الجامع الصغير) و في العرف الوردى و غيرهم كثيرون.

و أخرج على المتقى الهندي الحنفى في كتاب (البرهان) عن حذيفة بن اليمان، قال: قال رسول الله ﷺ: «لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يملك رجل من أهل بيتي» الحديث.

أقول: لا ريب في أن المهدي من أهل البيت ﷺ و هو المقصود من «رجل من أهل بيتي...»

٦٠ - قال الله سبحانه في سورة سبأ، آية ٥١-٥٤ :

﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ * وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ
وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَافُوسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ * وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقذِفُونَ
بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ * وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فَعَلَ
بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ﴾

روى الحافظ الشافعى جلال الدين السيوطى في تفسيره في تفسير هذه الآيات قال: و أخرج ابن أبى شيبه و الطبرانى عن أم سلمة قالت: قال رسول الله ﷺ:

«يُبَايِعُ لِرَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي (و هو المهدي من العلامات المذكورة) بين الركن و المقام كعدّة

١ مقدمة ابن خلدون: الصفحة ٢٦٦.

٢ هامش الجامع الصغير: المجلد ٢، الصفحة ١٢٢.

٣ الجامع الصغير: المجلد ٢، الصفحة ١٦٠.

٤ العرف الوردى: المجلد ٢٢، الصفحة ٧٨.

٥ البرهان في علامات مهدي آخر الزمان: الباب الثانى.

أهل بدر فيأتيه عصب العراق و أبدال الشام، فيأتيهم جيش من الشام حتى إذا كانوا بالبيداء خسف بهم». (الدر المنثور ج ٥/٢٤٠)

وروى أيضاً قال: وأخرج ابن جرير و ابن المنذر، و ابن أبي حاتم عن ابن عباس (رضي الله عنهما) في قوله (تعالى): «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» قال: هو جيش السفيناني. قال: من أين أخذ؟ قال: من تحت اقدامهم (يعنى الخسف في الأرض). (المصدر)

وروى الحافظ القندوزي الحنفي قال: عن الحارس عن عليّ (كرم الله وجهه) في هذه الآيات الى آخر السورة قال: «قبيل قيام قائمنا المهدي يخرج السفيناني، فيملك قدر حمل المرأة تسعة اشهر، و يأتي المدينة جيشه، حتى إذا انتهى إلى البيداء خسف الله به. (الينابيع ص ٥١٢)

٦١ - قال الله سبحانه في سورة ص، آية ٨٨ :

﴿وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفي باسناده قال: عن عاصم بن حميد، عن الباقر عليه السلام في قوله تعالى: «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» قال: لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ أَي: نبأ القائم عند خروجه. (الينابيع ص ٥١٩)

(أقول) هذا و أمثاله من تأويل القرآن الذي «لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاَسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» و الراسخون في العلم هم ائمة أهل البيت عليهم السلام و هم ادرى بما نزل من القرآن في بيوتهم تنزيلاً، و تفسيراً و تأويلاً، و تطبيقاً و تنظيراً. (الينابيع ص ٥١٩)

٦٢ - قال الله سبحانه في سورة الزمر، آية ٥٦ :

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِينَ

الشَّاخِرِينَ﴾

أخرج الحافظ الحنفى سليمان القندوزى قال: و عن عليّ بن سويد عن موسى الكاظم عليه السلام ، في تفسير هذه الآية: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾

قال: جنب الله أمير المؤمنين عليّ، وكذلك من بعده من الأوصياء بالمكان الرفيع إلى أن ينتهى الأمر الى آخرهم المهديّ. (الينايع ص ٤٩٥)
أقول: الله تعالى ليس بجسم حتى تكون له يد، ورجل، و عين، و جنب، و غيرها، و الوارد من هذه الألفاظ في القرآن و السنة فأنما المراد بها غاياتها - كما ثبت في الفلسفة - و الجنب هنا بمعنى الأقرب الى الله تعالى قريباً معنوياً.

٦٣ - قال الله سبحانه في سورة ، آية :

﴿وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾

أخرج العلامة الحنفى الحافظ القندوزى في ينايعه بسنده المذكور هناك قال: عن ابي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام في حديث ذكر فيه المهديّ و أنّه الرابع من ولده - الى أن قال - فاذا خرج.

﴿أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ الحديث. (الينايع ص ٤٤٨)

أقول: ذكر الامام الرضا عليه السلام هذا النص القرآنى في هذا المورد دليل على أن تأويل الآية: المهديّ المنتظر عليه السلام.

٦٤ - قال الله سبحانه في سورة غافر، آية ٧ :

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ
يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفى قال: أخرج صاحب المناقب بالسند المذكور فيه عن
بن أبي طالب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله - في حديث - يا على إن الله تبارك و تعالى
فضل انبيائه المرسلين على ملائكته المقربين، و فضلى على جميع النبيين و المرسلين، و
الفضل بعدى لك يا على، و للأئمة من ولدك من بعدك، فإن الملائكة من خدامنا، و خدام
محييتنا، يا على ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ
يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ بولايتنا الحديث، (الينايع ص ٤٨٥)

(أقول) فالمؤمنون بولاية النبي و الأئمة عليهم السلام هم الذين يقصدهم القرآن الحكيم
من ﴿وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ و حيث ثبت في الآيات السابقة ان (المهدي) آخر
الأئمة، فتكون هذه شاملة له و لأوليائه ايضاً.

٦٥ - قال الله سبحانه في سورة فصلت، آية ٥٣ :

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفى باسناده عن ابي بصير قال: سئل الباقر عليه السلام عن هذه
الآية:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾

قال: يرون قدرة الله في الآفاق، و في انفسهم الغرائب و العجائب حتى يتبين لهم أن
الخروج (يعنى خروج القائم) هو الحق من الله عزوجل، يراه الخلق لا بد منه. (الينايع
ص ٥١٢)

٦٦ - قال الله سبحانه في سورة الشورى، آية ١٧ :

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾

روى الحافظ القندوزى الحنفى عن الفضل بن عمر، عن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام في قوله تعالى: ﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾ قال: الساعة قيام (القائم) قريب. (الينايع ص ٥١٤)
أقول: قريب بمعنى إنه آتٍ لا محالة، وكلّ شىءٍ لا محالة آتٍ فهو قريب، وقد ورد في الحديث الشريف: ما القريب؟ وما الأقرب؟ فقال عليه السلام: «كلّ آتٍ فهو قريب و الأقرب الموت». باعتبار أن الموت قد يحول بين الانسان و بين أقرب آتٍ اليه يرجوه.

٦٧ - قال الله سبحانه في سورة الشورى، آية ١٨ :

﴿أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾

روى الحافظ القندوزى الحنفى في قوله تعالى: ﴿أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾

عن الفضل بن عمر قال: قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام: ما معنى هذه الآية؟ فقال: ساعة قيام القائم، يقولون: متى ولد؟ و من رآه؟ و أين هو؟ و متى يظهر؟ كل ذلك شكاً في قضاائه و قدرته. «اولئك الذين خسروا أنفسهم في الدنيا و الآخرة». (الينايع ص ٥١٤)

٦٨ - قال الله سبحانه في سورة الشورى، آية ٢٣ :

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾

أخرج العلامة الحنفى الحاكم الحسكافى بسنده المذكور عن ابن عباس قال: لما نزلت:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾

قالوا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله ومن هؤلاء الذين امرنا الله بمودتهم قال صلى الله عليه وآله: عليّ وفاطمة وولدهما عليّ وفاطمة وولدهما عليّ وفاطمة وولدهما ثلاث مرّات يقولها. (شواهد التنزيل ج ٢/١٣٢)

(أقول) بما أنّ الامام المهدي عليه السلام من ولد عليّ وفاطمة فتكون هذه الآية شاملة للامام المهدي عليه السلام و يكون هو عليه السلام ممّن نزلت فيه هذه الآية.

٦٩ - قال الله سبحانه في سورة الزخرف، آية ٦١ :

﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

روى العلامة السيوطي الفقيه الشافعي في تفسيره قال: و اخرج الزياي، و سعيد بن منصور، و مسدر، و عبد بن حميد، و ابن ابي حاتم، و الطبراني - من طرق - عن ابن عباس (رضي الله عنهما) في قوله تعالى:

﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ﴾ قال: خروج عيسى قبل يوم القيامة. (الدر المنثور ج ٢/٢١٧) و اخرج عبد بن حميد، و ابن جرير عن الحسن عليه السلام (في قوله تعالى): ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ﴾

قال: نزول عيسى. و اخرجه السيد الحنفي الحافظ سليمان القندوزي عن (اسعاف الراغبين) للعالم الحنفي محمد الصبان المصري قال: قال مقاتل بن سليمان و من تبعه من المفسرين في قوله تعالى: ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ﴾ أنها نزلت في المهدي. (صحيح البخاري ج ٢/١٥٨)

(أقول ثبت بالروايات المتواترة أنّ نزول عيسى بن مريم يكون عند ظهور القائم المهدي عليه السلام، و أنّه يصلّي عيسى خلف المهدي، و قد روى البخاري في صحيحه عن ابي

هريرة قول النبي ﷺ: «كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم و امامكم منكم».

٧٠ - قال الله سبحانه في سورة الزخرف، آية ٦٦ :

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾

روى المحافظ القندوزي الحنفي في قوله تعالى: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾

عن زرارة بن أعين قال: سألت الباقر عليه السلام عن هذه الآية؟ فقال: هي ساعة القائم، تأتيهم بغتة. (الينايع ص ٥١٣)

(أقول) لا منافاة بين تفسير الساعة بالقيامة، و تأويلها بساعة القائم عليه السلام، فإن القرآن تفسيراً و تأويلاً، من علماء هم أهل البيت عليه السلام. و هم ادري بما في البيت.

٧١ - قال الله سبحانه في سورة الدخان، آية ١٠-١٣ :

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ * رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ﴾

روى العلامة الشافعي السيوطي في تفسيره قال: و أخرج ابونعيم عن وهب بن منبه قال - في حديث يذكر فيه علامات الظهور - «و الخامسة الدخان». (الدرالمستور ج ١١٦/٥)

و روى هو ايضاً قال: و أخرج ابن مردويه عن أبي هريرة رضي الله عنه قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله.

«أن بين يدي الساعة: الدجال، و الدابة، و يأجوج و مأجوج، و الدخان، و طلوع الشمس من مغربها». (المصدر)

(أقول) في هذا المعنى روايات مستفيضة، نكتفي - كعادتنا في الإشارة لا الاستيعاب - بهذا المقدار، و لا تنافي بين كون الدخان يأتي في القيامة و في ظهور المهدي عليه السلام.

٧٢ - قال الله سبحانه في سورة الجاثية، آية ١٤ :

﴿قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيُجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفى باسناده قال، عن الصادق جعفر بن محمد رضي الله عنه قال: أيام الله المرجوة ثلاثة أيام: يوم قيام القائم المهدي، و يوم الكربة، و يوم القيامة. (الينابيع ص ٥١٣)

٧٣ - قال الله سبحانه في سورة محمد، آية ١٨ :

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ﴾

روى السيوطي الشافعي في تفسير هذه الآية عن الترمذي، و نعيم بن حماد، عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ينزل بأمّتي في آخر الزمان بلاء شديد من سلطانهم، حتى تضيق عليهم الأرض، فيبعث الله رجلاً من عترتي فيملا الأرض قسطاً و

عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، يرضى عنه ساكن السماء و ساكن الأرض الخ». (الدر المنثور ج ٥٨/٦)

و في حديث ابن ماجة و الحاكم و الثوبان، عن رسول الله ﷺ: «فأنت خليفة الله المهدي». (المصدر)

قال السيوطي: و أخرج مسلم في صحيحه و الحاكم في مستدركه عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال:

هل سمعتم بمدينة جانب منها في البر، و جانب منها في البحر؟ فقالوا: نعم يا رسول الله، قال: لا تقوم الساعة حتى يغزوها سبعون ألفاً من بني اسحاق، حتى اذا جاءوها نزلوا فلم يقاتلوا بسلاح و لم يرموا بسهم فيقولون:

«لا اله الا الله و الله اكبر». فيسقط جانبها الاخر، ثم يقولون الثالثة (الثانية) «لا اله الا الله و الله اكبر» فيخرج لهم فيدخلونها (الى أن قال): قال الحاكم: «يقال: ان هذه المدينة هي القسطنطينية صح أن فتحها مع قيام الساعة». (الدر المنثور ج ٥٩/٢)

(أقول) هذه كلها من علامات (الحجة القائم) الانتصار بالرعب دون حروب، و فتح القسطنطينية و هذه الآية الكريمة من الاشارات الى ظهور المهدي المنتظر.

و لا يخفى أن الساعة في هذا الحديث لا يمكن أن تكون بمعنى القيامة، اذ مع قيام القيامة لا يكون فتح و حرب، و إنما المقصود بها قيام القائم الذي عنده يكون فتح القسطنطينية - كما في عديد الأحاديث الشريفة.

٧٤ - قال الله سبحانه في سورة الفتح، آية ٢٥ :

﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾

أخرج الحافظ القندوزي سليمان الحنفي قال: روى عن جعفر الصادق في قوله

تعالى: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾

قال: إنَّ لله و دائع مؤمنين من أصلاب قوم كافرين و منافقين و قائمنا لن يظهر حتى يخرج و دائع الله، فاذا خرجت ظهر فيقتل الكفار و المنافقين. (الينابيع ص ٥١٤)

٧٥ - قال الله سبحانه في سورة الفتح، آية ٢٨ :

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾

أخرج علامتا الشوافع الكنجي و الشبلنجي في كتابيهما (البيان) و (نور الابصار). قالوا: «جاء في تفسير الكتاب عن سعيد بن جبير في تفسير قوله تعالى: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾

قالا: هو المهدي من ولد فاطمة - رضي الله عنهما - (البيان في اخبار صاحب الزمان ص ٧٣)

(أقول) هذا النص ورد في القرآن الكريم في ثلاث آيات هنا، و في سورتي (التوبة) و (الصف).

و نحن - اتباعاً للقرآن - آثرنا ذكره في المواقع الثلاثة و ذكرنا في - سورة التوبة - حديثاً آخر غير هذا الحديث عن الحافظ القندوزي الحنفي مع شرح منالبعض فقراته فراجع هناك.

٧٦ - قال الله سبحانه في سورة ق، آية ٣١ :

﴿وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفي قال: عن فرائد السمطين للفقير الشافعي أنه روى عن علي بن موسى الرضا عليه السلام - في حديث - أنه قال: قول الله عز وجل: ﴿يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ

مَكَانٍ قَرِيبٍ

٧٧ - و قوله سبحانه في سورة ق ايضاً، آية ٤٢ :

﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾

أى: خروج ولدى القائم المهدي. (الينابيع ص ٤٤٦)

أقول: يعنى: أنّ الآيتين كلتاها واردتان في شأن القائم عليه السلام، فالنداء لأجله، و الخروج له ايضاً.

٧٨ - قال الله سبحانه في سورة الذاريات، آية ٢٣ :

﴿قَوْرَبِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفي قال: روى عن اسحاق بن عبدالله، عن زين العابدين علي بن الحسين عليه السلام قال في قوله تعالى: ﴿قَوْرَبِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾ أى: ان قيام قائمنا لحق. ﴿مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ﴾ (الينابيع ص ٥١١)

٧٩ - قال الله سبحانه في سورة القمر، آية ١ :

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ﴾

أخرج الحافظ القندوزي الحنفي قال: روى عن الفضل بن عمر عن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام في قوله تعالى: ﴿إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ﴾ قال: الساعة قيام القائم قريب. (الينابيع ص ٥١٤)

أقول: ذكرنا غير مرّة: أنّه لا تعارض في تفسير هذه الآية الكريمة تارة بالقيامة، و

أخرى بيوم ظهور الامام المهدي عليه السلام، فكلما اليومين يوم حشر عجيب، أليامة حشر عام،
و يوم الظهور حشر لفوج من كل أمة.

٨٠- قال الله سبحانه في سورة الرحمن، آية ٤١ :

﴿يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنُّوَصِي وَالْأَقْدَامِ﴾

قال الحافظ القندوزي الحنفي: روى عن معاوية بن عمار، عن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قوله تعالى: ﴿يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنُّوَصِي وَالْأَقْدَامِ﴾ قال: اذا قام قائمنا يعرف اعدائنا بسيماهم، فيؤخذ بنواصيهم و اقدمهم، يخبطهم هو و أصحابه بالسيف خبطاً. (المصدر)

٨١- قال الله سبحانه في سورة الحديد، آية ١٧ :

﴿إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾

قال الحافظ القندوزي الحنفي: روى عن سلام بن المستنير عن الباقر عليه السلام في قوله تعالى: ﴿إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قال: يحييها الله بالقائم فيعدل فيها، فيحيي الأرض بالعدل، بعد موتها بالظلم. (المصدر)

٨٢- قال الله سبحانه في سورة المجادلة، آية ٢٢ :

﴿... وَ أَوْلِيكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

أخرج العلامة الحنفي الحافظ القندوزي في (ينايعه ص ٤٤٣) بسنده المذكور هناك قال: عن جابر بن عبد الله لأنصاري عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال في حديث طويل و فيه:

يدعى بـ (المهديّ) و (القائم) و (الحجّة) فيغيب ثم يخرج، فاذا خرج يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. طوبى للصابرين في غيبته، طوبى للمقيمين على محبته. اولئك الذين وصفهم الله في كتابه و قال: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ و قال تعالى:

﴿... وَ أُوْتِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُنَّ الْمُفْلِحُونَ﴾ الحديث.

أقول: يعنى: انّ الايمان بالإمام المهديّ، و الصبر في غيبته بانتظاره، و الاقامة على محبته من شرائط حزب الله و من شرائط الفلاح (و الفلاح للمؤمنين لا لغيرهم).

٨٣ - قال الله سبحانه في سورة الصف، آية ٩ :

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفى بسنده قال: عن جعفر الصادق عليه السلام في قوله تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قال: و الله ما يجيء تأويلها حتى يخرج القائم المهديّ، فاذا خرج القائم لم يبق مشرك إلا كره خروجه، و لا يبق كافر معاند إلا قتل، حتى لو كان كافر في بطن صخرة قالت الصخرة يا مؤمن في بطني كافر فاكسرنى و اقتله. (الينايع ص ٥٠٨)

أقول: بما أنّ هذه الآية - بنصّها - مكررة في القرآن ثلاث مرّات، ذكرناها اتباعاً للقرآن الحكيم في المقامات الثالثة، و قد مرّ شرح مختصر لهذا الحديث الشريف في (سورة التوبة، آية ٣٣) فراجعه هناك.

٨٤ - قال الله سبحانه في سورة التغابن، آية ٨ :

﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾

نقل العلامة القبيسي، قال: روى الحافظ أبو جعفر محمد بن جرير الطبري المتوفى (٣١٠) في كتاب (الولاية) بإسناده عن زيد بن ارقم قال: لما نزل النبي صلى الله عليه وآله بغدير خم في رجوعه من حجة الوداع و كان في وقت الضحى و حرٌّ شديد امر بالدومات فقامت و نادى الصلاة جامعةً، فاجتمعنا فخطب خطبة بالغة - و سرد الخطبة الى أن قال صلى الله عليه وآله: معاشر الناس: ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾. ثم قال صلى الله عليه وآله: النور في، ثم في علي، ثم في النسل منه الى القائم المهدي. (ماذا في التاريخ ج

(١٤٧ - ١٤٥/٣)

٨٥ - قال الله سبحانه في سورة الجن، آية ٢٤ :

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَاصِرًا وَ أَقْلٌ عَدَدًا﴾

روى الحافظ القندوزي قال: روى عن محمد بن الفضيل عن علي بن الحسين عليه السلام في قوله تعالى: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَاصِرًا وَ أَقْلٌ عَدَدًا﴾ قال: «ما يوعدون» في هذه الآية: القائم المهدي و أصحابه و أنصاره.

و أعدائه تكون أضعف ناصراً و أقل عدداً إذا ظهر القائم. (الينابيع ص ٥١٥)

٨٦ - قال الله سبحانه في سورة المدثر، آية ٨-١٠ :

﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكِ يَوْمِئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ

يَسِيرٌ﴾

روى الحافظ القندوزي الحنفي قال: روى عن المفضل بن عمر، عن الصادق عليه السلام في

قوله تعالى: ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ﴾ قال: اذا نودى في اذن القائم بالاذن في قيامه فيقوم، فذلك اليوم عسير على الكافرين.

و قال الصادق عليه السلام: و القرآن ضرب منه الأمثال، و نحن نعلمه فلا يعلمه غيرنا.
(المصدر)

أقول: يعنى: ابعاد القرآن، و بواطنه، و مراميه، لا يعلمها الا أهل البيت الذين اذهب الله عنهم كل رجس حتى رجس الجهل بالأمور، و طهرهم تطهيراً من كل نقص حتى الجهل. فانهم الراسخون في العلم الذين يعلمون تأويله و باطنه كما في عديد الأحاديث الشريفة.

٨٧ - قال الله سبحانه في سورة التكويد، آية ١٥ :

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ﴾

روى الحافظ القندوزى الحنفى قال: روى عن هانى عن الباقر عليه السلام في قوله تعالى: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ﴾ قال: الخنوس امام يحنس أى: يرجع من الظهور الى الغيبة سنة ستين و مائتين، ثم يبدو كالشهاب الثاقب. (الينابيع ص ٥١٥)

(أقول) الخنوس بمعنى الاختفاء، و تفسير الآية وارد في النجوم التى يختفى فى وقت اختفائها، و تأويلها وارد فى الامام المهدي عليه السلام، لأنه يختفى حيث يأمره الله بالاختفاء، و يظهر - كالشهاب الثاقب - حيث يأمره الله بالظهور، و هذا الحديث الشريف من معجزات الامام الباقر و اخباره عن المغيبات، و فعلاً كانت الغيبة قد ابتدأت سنة مائتين و ستين للهجرة أى أكثر من مائة سنة بعد وفاة الامام الباقر عليه السلام.

۸۸ - قال الله سبحانه في سورة البروج، آية ۱ :

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾

روى الحافظ سليمان القندوزى الحنفى قال: روى عن الأصمغ بن نباته، عن ابن عباس رضي الله عنهما في قوله تعالى: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: انا السماء، و أما البروج فالأئمة من أهل بيتى و عترتى، أولهم على، و آخرهم المهدي عليه السلام. (المصدر)

۱۶- غیبت صغری و غیبت کبری

۱- در کتاب منتخب الاثر، از غیبت نعمانی، از اسحاق بن عمار صیرفی نقل شده که گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: «حضرت مهدی عليه السلام دو غیبت دارد: یکی کبرا و طولانی؛ و دیگری صغرا و کوتاه. در غیبت صغرا عده ای از خواص از شیعیان محل او را می دانند ولی در غیبت کبری جز خواص از دوستان و موالیان او از محل آن حضرت مطلع نیستند.»

۱۶ - الغيبة الصغرى و الغيبة الكبرى للإمام عليه السلام

۱ - روى في منتخب الأثر ص ۲۵۱ عن غيبة النعماني عن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة عن علي بن الحسين (الحسن بن) التيملي عن عمرو بن عثمان عن الحسن بن محبوب عن إسحق بن عمار الصيرفي قال:
سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد عليها السلام يقول: للقائم غيبتان إحداهما طويلة و الاخرى قصيرة فالأولى يعلم بمكانه فيها خاصة من شيعته، و الاخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة مواليه في دينه، و روى نحوه عن محمد بن يعقوب باسناده عن إسحق عن أبي عبد الله عليه السلام.

۲- در کتاب بحار نقل شده که مفضل به امام صادق عليه السلام گفت: مولای من! آیا امام زمان عليه السلام در وقت ولادت دیده می شود؟ امام صادق عليه السلام فرمود: «آری! به خدا سوگند او از وقت ولادت تا وقت وفات پدر خود، حضرت عسکری عليه السلام، که دو سال و نه ماه است دیده خواهد شد. و ولادت او اذان صبح شب جمعه، هشتم شعبان سال ۲۵۷ [ه.ق.] است که تا روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰، روز وفات حضرت عسکری عليه السلام، دیده خواهد شد.»

سپس فرمود: «در سال ۲۶۰ ه.ق. مؤمن اهل حق او را خواهد دید و اهل

۲- و روى فى البحار ج ۶/۵۳ عن المفضل أنه قال للصادق عليه السلام: يا سيدى ولا يرى وقت ولادته؟ قال عليه السلام: بلى و الله ليرى من ساعة ولادته الى ساعة وفاة ابيه ستين و تسعة اشهر اول ولادته وقت الفجر من ليلة الجمعة، ثمان خلون من شعبان سنة سبع و خمسين و مأتين الى يوم الجمعة ثمان خلون من ربيع الاول من سنة ستين و مأتين و هو يوم وفاة ابيه

الى قوله عليه السلام: يرى شخصه المؤمن المحق سنة ستين و مأتين ولا يراه المشكك المرتاب و ينفذ فيها امره و نهيه، و يغيب عنها فيظهر فى القصر بصائر - (و صابر: كهاجر سكة فى مرو قاله الفيروز آبادى) بجانب المدينة فى حرم جدّه رسول الله صلى الله عليه و آله فيلقاه هناك من يسعده الله بالنظر اليه

ثم يغيب فى آخر يومٍ من سنة ست و ستين و مأتين فلا تراه عين احد حتى يراه كلّ احدٍ و كلّ عينٍ الى قوله عليه السلام: و يقف بين الركن و المقام فيصرخ صرخةً فيقول:

يا معاشر نقباتى و اهل خاصتى و من ذخركم الله لنصرتى قبل ظهورى على وجه الأرض: ائتونى طائعين: فتزد صيحته عليه السلام عليهم و هم على محاريبهم و على فرشهم

شک او را نخواهد دید و در آن سال امر و نهی او نافذ می‌باشد و از چشم مردم پنهان می‌شود تا این که در قصر صابر در مدینه و حرم جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر می‌گردد و در آن جا عده‌ای از نیکان که مورد عنایت خدا هستند خدمت او می‌رسند. و سپس در آخرین روز سال ۲۶۰ غیبت می‌کند و دیگر احدی او را نمی‌بیند تا وقت ظهور او که همه مردم او را خواهند دید.»

تا این که فرمود: «چون وقت ظهور او فرا رسد بین رکن و مقام در کنار کعبه می‌ایستد و با فریاد بلند دوستان و خواص و کسانی را که خداوند برای یاری او ذخیره فرموده صدا می‌زند و می‌فرماید: با میل و رغبت خود نزد من بیایید! پس در آن ساعت صدای او در شرق و غرب عالم، به گوش آنها می‌رسد و در فاصله چشم بر هم زدنی نزد او جمع می‌شوند...»

مؤلف گوید: طبق روایات دیگر و نظر مشهور علما ولادت آن حضرت در نیمه شعبان از سال یاد شده می‌باشد.

۱۷- غیبت او طولانی خواهد شد و بدون اذن خدا قیام نخواهد نمود

در کتاب منتخب الاثر، از کفایة الاثر، از مسعدة نقل شده که گوید: خدمت

فی شرق الأرض و غربها فیسمعونه فی صیحة واحدة فی اذن کل رجل فیجیئون نحوها، و لا یضی لهم الا کلمحة بصر حتی یکون کلهم بین یدیه صلی الله علیه و آله بین الرکن و المقام (الحديث).

۱۷- للمهدی علیه السلام غیبة تطول الی ان یأذن الله تعالی له بالخروج

۱- فی منتخب الاثر عن کفایة الاثر عن أحمد بن اسمعیل عن محمد بن همام عن عبدالله بن جعفر الحمیمی عن موسی بن مسلم عن مسعدة قال: کنت عند الصادق علیه السلام اذ

امام صادق عليه السلام بودم که پیرمرد قد خمیده‌ای، در حالی که به عصای خود تکیه نموده بود، بر آن حضرت وارد شد و سلام کرد و چون جواب شنید گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را به من بدهید تا ببوسم. پس امام صادق عليه السلام دست مبارک خود را به او دادند و او بوسید و گریه کرد.

امام صادق عليه السلام به او فرمود: «برای چه گریه می‌کنی؟» پیرمرد عرض کرد: فدای شما شوم! من از صد سال پیش تا کنون منتظر قائم شما بوده‌ام و پیاپی می‌گویم این ماه و این سال می‌آید. [اینک] عمر من به پایان رسیده و توانم تمام شده است، در حالی که می‌بینم شما را می‌کشند و آواره می‌کنند، و دشمنان شما در شادی و خرمی به سر می‌برند. این برای من ناگوار است، چگونه گریه نکنم؟

آتاه شیخ کبیر قد انحنی متکياً علی عصاه فسلم فردّ أبو عبدالله الجواب ثمّ قال: یا بن رسول الله ناولنی یدک اقبلها فاعطاه یده فقبلها ثمّ بکی فقال أبو عبدالله: ما یبکیک یا شیخ؟

قال: جعلت فداک یا بن رسول الله أقمت علی قائمکم منذمأة سنة، اقول: هذا الشهر، و هذا السنة، و قد کبرت سنّی، ورقّ (دقّ نخ) عظمی، و اقترب أجلی، و أری فیکم مالا أحبّ: أریکم مقتلین مشرّدین، و أری عدوّکم یطیرون بالأجنحة فکیف لا أبکی؟ فدمعت عینا أبی عبدالله عليه السلام.

ثمّ قال یا شیخ ان ابقاک الله حتّی تری قائمنا کنت معنا فی السنام الأعلى، و ان حلّت بک المنيّة جئت يوم القيمة مع ثقل محمّد عليه السلام و نحن ثقله قد قال: «أنی مخلف فیکم الثقلین فتمسکوا بهما لن تضلّوا: کتاب الله و عترتی أهل بیتی» فقال الشیخ: لا ابالی بعد ما سمعت هذا الخبر.

[امام صادق علیه السلام چون این سخنان را شنید] چشمان مبارکش گریان شد، و فرمود: «ای پیرمرد! گریه مکن. اگر خداوند تو را نگهدارد تا قائم ما را ببینی، در بهشت در آن مقام عالی با ما خواهی بود، و اگر با این انتظار مرگ تو فرارسد و آن حضرت رادری نکنی، [باز] در قیامت با ثقل پیامبر صلی الله علیه و آله خواهی بود و ما ثقل او هستیم که فرمود: «انی مخلف فیکم الثقلین...» یعنی من بین شما دو چیز بزرگ و گران قیمت را باقی می گذارم، به آنها تمسک جوید تا گمراه نشوید و آن دو ثقل، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من هستند.» آن پیرمرد چون این سخنان را از امام صادق علیه السلام شنید خشنود شد و گفت: مرا بعد از این باکی نیست.

سپس امام صادق علیه السلام به او فرمود: «ای پیرمرد! بدان که قائم ما از نسل امام حسن (عسکری علیه السلام) و او از نسل علی (هادی علیه السلام) و او از نسل محمد (تقی جواد علیه السلام) و او از نسل علی (الرضا علیه السلام) و او از نسل این فرزندانم می باشد.» و اشاره به موسی بن جعفر علیه السلام نمود. «و موسی (بن جعفر علیه السلام) از نسل من است. ما دوازده امام هستیم و خداوند ما را معصوم و پاک قرار داده است.»

پیرمرد پرسید: مولای من! آیا بعضی از شما افضل از دیگری می باشد؟ امام

ثُمَّ قَالَ: يَا شَيْخَ اعْلَمْ أَنَّ قَائِمَنَا يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحَسَنِ وَالْحَسَنِ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدٌ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ ابْنِي هَذَا وَأَشَارَ إِلَى مُوسَى علیه السلام، وَ هَذَا خَرَجَ مِنْ صُلْبِي، وَ نَحْنُ إِثْنَا عَشَرَ كُلَّهُمْ مَعْصُومُونَ مَطَهَّرُونَ.

فَقَالَ الشَّيْخُ: يَا سَيِّدِي بَعْضُكُمْ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ قَالَ: لَا نَحْنُ فِي الْفَضْلِ سِوَاءٌ، وَ لَكِنْ بَعْضُنَا اعْلَمْ مِنْ بَعْضٍ ثُمَّ قَالَ: يَا شَيْخَ وَاللَّهِ لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ

صادق عليه السلام فرمود: «خیر! ما در فضیلت یکسان هستیم ولی بعضی از ما اعلم از دیگری می باشد.» سپس فرمود: ای پیرمرد! به خدا سوگند اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد نمود تا قائم ما قیام کند.»

تا این که فرمود شیعیان ما در زمان غیبت او به فتنه و حیرت سختی مبتلا خواهند شد، در آن زمان خداوند مخلصین را هدایت می کند و آنها را در اعتقاد صحیح خود ثابت قدم نگه می دارد.»

پس امام صادق عليه السلام در باره آنها دعا نمود و فرمود: «خدایا آنها را بر ایمان به حضرت مهدی عليه السلام ثابت قدم بدار!»

۲- در همان کتاب از کمال الدین صدوق، از اصبع بن نباته، از امیرالمؤمنین عليه السلام نقل شده که آن حضرت بعد از ذکر نام حضرت مهدی عليه السلام فرمود: «آگاه باشید که او غیبتی خواهد داشت که افراد نادان گویند: دیگر ما را به آل محمد عليهم السلام نیازی نیست!»

ذلك اليوم حتى يخرج قائمنا أهل البيت، إلا أن شيعتنا يقعون في فتنة و حيرة في غيبته، هناك يثبت الله على هداه المخلصين. اللهم اعنهم على ذلك. (منتخب الأثر ص ۲۵۴).

۲- و فيه عن كمال الدين - محمد بن الحسن عن أحمد بن إدريس عن جعفر بن محمد بن مالك الفزارى الكوفى عن إسحاق بن محمد الصيرفى عن أبى هاشم عن فرات بن أحنف عن سعد بن طريف بن ناصح عن الأصبع بن نباته عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه ذكر القائم فقال: أما ليغيبن حتى يقول الجاهل ما لله في آل محمد حاجة. (المصدر ص ۲۵۵).

۳- در همان کتاب از کمال الدین صدوق، از عبدالعظیم حسنی، از حضرت جواد، از پدران خود، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود: «برای قائم ما غیبتی خواهد بود که مدت آن طولانی خواهد شد.»

سپس فرمود: «گویا من می بینم شیعیان او مانند حیواناتی که به دنبال چراگاه خود می گردند در پی امام خود هستند، در حالی که او را نمی یابند. آگاه باشید که هر کدام آنها در آن زمان بر دین خود باقی بمانند و به جهت طولانی شدن غیبت قساوت قلب پیدا نکنند در قیامت با من خواهد بود.»

سپس فرمود: «قائم ما چون قیام نماید تعهدی نسبت به هیچ یک از جباران ندارد و از این روست که ولادت او پنهان و شخص او نیز غایب خواهد بود.»

۴- در همان کتاب، از کمال الدین صدوق، از سدید صیرفی، از امام

۳- و فيه عن كمال الدين عن محمد بن أحمد الشيباني عن محمد بن جعفر الكوفي عن سهل بن زياد الأدمي عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني عن الإمام محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام عن آبائه عن أمير المؤمنين قال: للقائم منا غيبة أمدها طويل.

كأنّي بالشيعة يجولون جولان النعم في غيبته يطلبون المرعى فلا يجدونه، ألا فن ثبت منهم على دينه ولم يقس قلبه لطول غيبة امامه فهو معي في درجتي يوم القيمة ثم قال: إن القائم منا إذا قام لم يكن لأحد في عنقه بيعة فلذلك تخفى ولادته، و يغيب شخصه.

۴- و فيه عن كمال الدين عن أبي عن عبدالله بن جعفر الحميري عن أحمد بن هلال عن عبدالرحمن بن أبي نجران عن فضالة بن أيوب عن سدير في حديث عن أبي عبدالله علیه السلام قال: (إن أخوة يوسف كانوا أسباطاً أولاد الانبياء تاجروا يوسف و بايعوه و

صادق عليه السلام نقل شده که فرمود: «برادران یوسف از فرزندان پیامبر بودند و برای کسب درآمد، برادر خود، یوسف را فروختند و [چون بعد از سال‌ها او را دیدند] او را نشناختند تا این که یوسف به آنها فرمود: من یوسف هستم.

پس برای چه این امت نمی‌پذیرد که خداوند خواسته باشد حجت خود را پنهان کند، چنان که یوسف را پنهان نمود، با این که [سال‌ها] بر مصر حکومت می‌نمود و بین او و پدرش در آن زمان تنها هیچ‌ده روز فاصله بود و اگر خداوند اراده نموده بود که پدر را از حال فرزند آگاه سازد هر آینه او را آگاه می‌نمود.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند چون بشارت حیات یوسف به یعقوب داده شد در مدت نه روز از مدین به مصر آمد [و فرزند خود را ملاقات نمود]، پس برای

هم اخوته و هو أخوهم فلم يعرفوه حتى قال لهم: أنا يوسف
 فما تنكر هذه الأمة أن يكون الله عزوجل في وقت من الاوقات يرید أن یبین (یستر
 نوح) حجته، لقد كان يوسف عليه السلام إليه ملك مصر و كان بينه و بين والده مسيرة ثمانية عشر
 يوماً فلو أراد الله عزوجل أن يعرفه لقدر على ذلك، و الله لقد سار يعقوب و ولده عند
 البشارة مسيرة تسعة أيام من بدوهم إلى مصر،

فما تنكر هذه الامة أن يكون الله عزوجل يفعل بحجته ما فعل بيوسف أن يكون يسير
 في أسواقهم و يطأ بسطهم و هم لا يعرفونه حتى يأذن الله عزوجل أن يعرفهم بنفسه كما
 أذن ليوسف حتى قال لهم: «هل علمتم ما فعلتم بيوسف و أخيه إذ أنتم جاهلون
 قالوا: أنتك لانت يوسف قال أنا يوسف و هذا أخي»

و رواه في علل الشرايع و ذكر بدل يرید أن یبین (یرید أن یستر) و روى في دلائل
 الامامة بسنده عن سدي و نحوه، و رواه في الكافي بسنده عنه. (المصدر).

چه این امت نمی‌پذیرد که خداوند آنچه در باره یوسف انجام داده در باره امام زمان علیه السلام نیز انجام دهد و او در بین مردم باشد و در بازارها گردش کند و در مجالس آنها شرکت نماید و او را نشناسند تا این که خداوند به او اجازه دهد که خود را به آنها معرفی نماید؛ چنان که به یوسف اجازه داد و او به برادران خود گفت:

«آیا به یاد دارید که در زمان جاهلیت با برادر خود، یوسف، چه کردید؟» و آنها گفتند: «آیا تو یوسف هستی؟» و او فرمود: آری! من یوسف هستم و این هم برادرم ابن یامین است.»

۵- در همان کتاب، از کمال الدین، از داود بن کثیر نقل شده که گوید: از موسی بن جعفر علیه السلام راجع به حضرت مهدی علیه السلام سؤال نمودم، او فرمود: «صاحب این امر، یعنی امام زمان علیه السلام، آواره و تنها و غریب خواهد بود و از اهل خود پنهان می‌باشد و اوست که انتقام خون پدر خویش را خواهد گرفت.»

۶- در همان کتاب، از کمال الدین، از حسن بن علی بن فضال نقل شده که

۵- و فيه عن کمال الدین: احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی عن علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن محمد بن خالد البرقی عن علی بن بشار عن داود بن کثیر الرقی قال: سألت ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام عن صاحب هذا الأمر قال: هو الطريد الوحید الغریب الغایب عن اهله الموتور بایبه علیه السلام. (المصدر ص ۲۶۲).

۶- و فيه عن کمال الدین عن المظفر بن جعفر بن مظفر العلوی العمری السمرقندی عن جعفر بن محمد بن مسعود عن ابیه محمد بن مسعود عن جعفر بن احمد عن الحسن بن علی ابن فضال قال: سمعت ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام يقول: ان الخضر علیه السلام شرب من ماء الحیوة فهو حی لا یموت حتی ینفخ فی الصور، و انه لیأتینا فیسلم علینا

گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خضر علیه السلام چون از آب حیات نوشیده است تا وقتی که نفع صور دمیده شود و همه مردم بمیرند زنده خواهد بود. او نزد ما می آید و بر ما سلام می کند. صدای او شنیده می شود ولی شخص او دیده نمی شود. هر کجا نام او برده شود حاضر خواهد شد. پس هر کدام از شما نام او را می برد باید بر او سلام کند.

او هر سال در ایام حج برای [انجام] اعمال حج حاضر می شود و مانند دیگران اعمال حج را انجام می دهد، و در عرفات وقوف می کند و دعای مؤمنین را آمین می گوید. خضر در زمان غیبت قائم ما خدمت آن حضرت خواهد آمد و خداوند او را با حضرت مهدی مأنوس خواهد نمود تا از وحشت و تنهایی نجات یابد.»

۷- در بحار الانوار، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «صاحب این امر (یعنی حضرت مهدی علیه السلام) از فرزندان من است. او کسی است که در زمان غیبت او مردم [در باره اش] می گویند: او مرده یا هلاک شده است و یا گویند: اگر نمرده پس

فیستمع صوته، و لایری شخصه،

و أنه لیحضر حیث ما ذکر فن ذکره منکم فلیسلم علیه، و أنه لیحضر الموسم کل سنة فیقضى جميع المناسك، و یقف بعرفة فیؤمن علی دعاء المؤمنین، و سیونس الله به وحشة قائمنا فی غیبه و یصل به وجدته. (المصدر.)

۷- و فيه عن بحار الانوار عن غيبة النعمانی علی بن الحسین عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن الرازی عن محمد بن علی الكوفي عن عیسی بن عبدالله العلوی عن ابيه عن جدّه عن ابيه عن علی بن ابی طالب أنه قال: صاحب هذا الامر من ولدی هو الذی یقال: مات، هلك، لابل فی ایّ واد سلك، و روى الشیخ بسنده فی غیبه نحوه. (المصدر.)

در کجا خواهد بود؟!»

۸- در همان کتاب، از کمال الدین، از هروی، از حضرت رضا، از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «سوگند به خدایی که به حق مرا بشیر قرار داد، هر آینه غیبت قائم از فرزندان من طبق پیمانی که از من دارد به قدری طول خواهد کشید که اکثر مردم گویند ما را به آل محمد صلی الله علیه و آله حاجتی نیست و عده‌ای در ولادت او شک خواهند نمود.»

سپس فرمود: «هرکس زمان او را درک کند باید به دین او تمسک جوید و شیطان را به خود راه ندهد زیرا شیطان به واسطه شبهه و تردید او را از ملت و دین من خارج خواهد نمود؛ چنان که پدر و مادر شما - آدم و حوا - را از بهشت خارج کرد و خداوند عزوجل شیطان را [تنها] برافراد غیر مؤمن ولی و [مسلط] قرار داده است.

۹- در همان کتاب، از بحار و عیون، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام

۸- و فيه عن بحار الانوار عن كمال الدين عن ابن المتوكل عن علي عن ابيه عن الهروي عن الرضا عن آبائه عليهم السلام قال: قال النبي صلی الله علیه و آله: و الذي بعثني بالحق بشيراً ليغيبن القائم من ولدي بعهد معهود اليه متى حتى يقول اكثر الناس ما لله في آل محمد حاجة، و يشك آخرون في ولادته فمن ادرك زمانه فليتمسك بدينه، و لا يجعل للشيطان اليه سبيلاً بشكّه فيزيله عن ملّتي، و يخرج من ديني فقد اخرج ابويكم من الجنة من قبل، و ان الله عزوجل جعل الشيطان اولياء للذين لا يؤمنون. (المصدر ص ۲۶۲).

۹- و فيه عن بحار الانوار و عيون اخبار الرضا عن المظفر العلوي عن ابن العياشي، و حيدر بن محمد السمرقندي معا عن العياشي عن جبرئيل بن احمد عن موسى بن جعفر البغدادي بن محمد الصيرفي عن حنان بن سدیر عن ابيه عن ابي عبد الله عليه السلام قال: ان

صديق عليه السلام نقل شده که فرمود: «برای قائم ما غیبتی می‌باشد که مدت آن طولانی خواهد شد.» گفتم: برای چه، ای فرزند رسول خدا؟! فرمود: «خداوند عزوجل خواسته است که سنت انبیای گذشته را - نسبت به غیبت‌های آنها - در او پیاده کند و چاره‌ی نیست جز این که او نیز همانند آنها در غیبت به سر خواهد برد.»

۱۰- در همان کتاب، از کتاب دلائل الامامة، از فرات بن احنف نقل شده که گوید: روزی امیر المؤمنین عليه السلام امام زمان عليه السلام را به یاد آورد، پس فرمود: «آگاه باشید که او برای جدا شدن اهل باطل از اهل حق از نظر مردم غایب خواهد شد و غیبت او به قدری طولانی خواهد گردید که افراد نادان گویند: ما را نیازی به آل محمد - صلوات الله عليهم اجمعین - نمی‌باشد!»

للقائم متا غيبة يطول امدها فقلت له: ولم ذلك يا ابن رسول الله عليه السلام? قال: ان الله عزوجل ابى الا ان يجرى فيه سنن الأنبياء في غيبتهم، و انه لا بد له يا سدير من استيفاء مدد غيبتهم قال الله عزوجل: «لتركبن طبقاً عن طبق» اي سننا على سنن من كان قبلكم. و رواه في علل الشرايع باسناده عن سدير عن ابيه، و في كمال الدين بهذا الاسناد. (المصدر ص ۲۶۳).

۱۰- و فيه عن دلائل الامامة - محمد بن هارون عن ابيه عن محمد بن همام عن جعفر بن محمد الحميري عن اسحق بن محمد بن سميع المعروف بابن ابي بيان عن عبيد بن خارجه عن علي بن عثمان عن ابي هاشم عن فرات بن احنف قال: قال امير المؤمنين و ذكر القائم فقال: اما ليغيبن عنهم تمييزاً لأهل الضلالة حتى يقول الجاهل ما لله في آل محمد حاجة.

و روى في اثبات الوصية بسنده عن فرات نحوه. (المصدر).

۱۸- علت غیبت امام زمان علیه السلام

حکمت و علت غیبت امام زمان علیه السلام را می توان از سخنان معصومین علیهم السلام به دست آورد و چند چیز را به عنوان علل غیبت آن بزرگوار بر شمرد: ترس از کشته شدن، حکمت الهی، اجرای سنت های انبیاء علیهم السلام در او، و زیر سلطه و بیعت طاغوتیان نبودن آزمایشی الهی و...

در بعضی از روایات از سؤال نسبت به این مسأله - یعنی مسأله غیبت - نهی شده و به آیه شریفه «لا تسألوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم» استناد گردیده و در بعضی از روایات علت ادامه غیبت او، خروج مؤمنین از اصلا ب کفار ذکر شده است.

و به نظر می رسد این سؤال برای افراد مؤمن و معتقد به حکمت الهی اساساً شایسته نباشد، زیرا با مقام تسلیم و انقیاد بنده سازگار نیست و لکن برای روشن شدن مسأله به بعضی از روایات اشاره می شود.

- ۱- مرحوم مجلسی در بحار الانوار، از ابن ابی عمیر، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای مهدی علیه السلام غیبتی خواهد بود.» گفته شد: برای چه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او از کشته شدن می ترسد.»
- ۲- در همان کتاب، از مروان انباری نقل شده که گوید: نامه ای از حضرت

۱۸- علّة غیبتہ علیه السلام

- ۱- روی فی البحار بسنده عن ابن ابی عمیر، عن ابان و غیره، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا بدّ للغلام من غیبة فقیل له: و لم یا رسول الله؟ قال: یخاف القتل. علل الشرائع ج ۱ ص ۲۳۴؛ (البحار ج ۵۲/۹۰).

- ۲- و روی فیہ بسنده عن مروان الأنباری قال: خرج من ابی جعفر علیه السلام أنّ الله

ابی جعفر علیه السلام به ما رسید که: «چون خدا نخواهد ما در میان قومی باشیم ما را از آنها جدا می فرماید.»

۳- در همان کتاب، از کمال الدین، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «برای قائم ما غیبتی خواهد بود که مدت آن طولانی می باشد.» سدید گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: برای چه؟

فرمود: «برای این که خداوند می خواهد سنت های انبیای گذشته در او پیاده شود و مدت غیبت آنها در غیبت امام زمان علیه السلام به سر آید.» و سپس به آیه شریفه «لترکبنّ طبقاً عن طبق» استناد فرمود؛ یعنی سنت های امت های گذشته در شما جاری خواهد شد.»

۴- در همان کتاب، از کمال الدین و علل، از عبدالله بن فضل هاشمی نقل

إذا کره لنا جوار قوم نزعنا من بین أظهرهم. (المصدر.)

۳- و روی فيه بسنده عن حنّان بن سدير، عن أبيه، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: إنّ للقاءم علیه السلام منّا غيبة يطول أمدّها، فقلت له: ولم ذاك يا ابن رسول الله؟ قال: إنّ الله عزّ وجلّ أبی إلا أن یجری فیہ سنن الانبیاء علیہم السلام فی غیباتهم و أنّه لا بدّ له یا سدیدر من استیفاء مدد غیباتهم، قال الله عزّ وجلّ «لترکبنّ طبقاً عن طبق» (الانشقاق: ۱۹) أي سنناً علی سنن من کان قبلکم. المصدر.

قال البيضاوی: «لترکبنّ طبقاً عن طبق» حالاً بعد حال مطابقة لأختها فی الشدّة و هو لما یطابق غیره، فقیل للحال المطابقة، أو مراتب من الشدّة بعد المراتب و هی الموت و مواطن القيامة و أهوالها، أو هی و ما قبلها من الدّواهی علی أنّها جمع طبقة. (المصدر.)

۴- و فیہ عن عبدالله بن الفضل الهاشمی قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد علیه السلام یقول:

شده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «برای حضرت مهدی غیبتی خواهد بود که در زمان غیبت او هر خطاکاری در او شک می کند.» پرسیدم: فدای شما شوم! غیبت او برای چیست؟ فرمود: «برای امری است که ما اجازه گفتن آن را نداریم.» گفتم: حکمت غیبت او چیست؟ فرمود: «همان حکمتی است که در غیبت پیامبران گذشته بوده است.»

سپس فرمود: «حکمت غیبت او ظاهر نمی شود جز بعد از ظهور او؛ چنان که حکمت عمل خضر علیه السلام از سوراخ کردن کشتی و کشتن غلام و ساختن دیوار، برای موسی علیه السلام ظاهر نشد مگر وقت جدایی آنها از یکدیگر.»

سپس فرمود: «ای پسر فضل! غیبت حضرت مهدی امری است مخصوص خداوند و سری است از اسرار او و غیبی است از امور غیبی او، و چون ما خدا را حکیم می دانیم همه افعال او را تصدیق می نماییم، گرچه علت آن برای ما روشن نباشد.»

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بَدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلَّ مَبْطَلٍ، فَقُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ جَعَلْتَ فِدَاكَ؟ قَالَ: لِأَمْرٍ لَمْ يُوْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ قُلْتُ: فَمَا وَجِدَ الْحِكْمَةَ فِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ:

وَجِدَ الْحِكْمَةَ فِي غَيْبَتِهِ وَجِدَ الْحِكْمَةَ فِي غَيْبَاتٍ مِنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ، إِنَّ وَجِدَ الْحِكْمَةَ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظَهْوَرِهِ كَمَا لَا يَنْكَشِفُ وَجِدَ الْحِكْمَةَ لِمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ علیه السلام مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ، وَ قَتْلِ الْغَلَامِ، وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ؛ لِمُوسَى علیه السلام إِلَّا وَقْتُ افْتِرَاقِهِمَا. يَا بَنِي الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَ سَرٍّ مِنْ سَرِّ اللَّهِ، وَ غَيْبٍ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَكِيمٌ، صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ، وَ إِنْ كَانَ وَجْهًا غَيْرَ

منكشف لنا. (المصدر. ص ۹۱ و رواه في كمال الدين ص ۴۸۲)

۱۹- مردم چگونه در زمان غیبت، از او استفاده می کنند؟

۱- در کتاب بحار الانوار، از سلیمان اعمش، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «خداوند از زمان حضرت آدم تا کنون زمین را خالی از حجت و امام ظاهر و یا امام غایب و پنهان نگذارده و تا قیامت نیز خالی از حجت نخواهد گذارد و اگر چنین نبود خداوند پرستش نمی شد.»

سلیمان اعمش گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: با غایب بودن امام علیه السلام، مردم چگونه می توانند از او استفاده کنند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «همچنان که از خورشید استفاده می کنند در حالی که ابر آن را پوشانده است.»

۲- در همان کتاب، از کمال الدین، از ابن ابی عمیر، از یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل شده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه شد که امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۹- كيف ينتفع الناس به في غيبته صلوات الله عليه؟

۱- البحار ج ۹۵/۵۲ عن الأعمش، عن الصادق علیه السلام قال: لم تخلو الأرض منذ خلق الله آدم من حجة لله فيها ظاهر مشهور، أو غائب مستور، ولا تخلو إلى أن تقوم الساعة من حجة لله فيها، و لولا ذلك لم يعبد الله، قال سليمان: فقلت للصادق علیه السلام: فكيف ينتفع الناس بالحجة الغائب المستور؟ قال: كما ينتفعون بالشمس إذا سترها السحاب.

۲- و فيه عن ابن أبي عمير عن ذكره، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قلت له: ما بال أمير المؤمنين علیه السلام لم يقاتل مخالفه في الأول؟ قال: لآية في كتاب الله عز وجل «لوتزِيلُوا لعَذْبنا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أليماً» قال: قلت: و ما يعنى بتزِيلهم؟ قال: ودائع مؤمنون في أصلاب قوم كافرين، فكذلك القائم علیه السلام لن يظهر أبداً حتى تخرج و دائع الله عز وجل فاذا خرجت ظهر على من ظهر من أعداء الله عز وجل فقتلهم. (المصدر)

با مخالفین خود در همان ابتدای غصب خلافت جنگ نکرد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: علت آن آیه‌ای است که در قرآن آمده و خداوند در آن آیه می‌فرماید: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا الْعَذَابَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾، یعنی اگر کافران از مؤمنان جدا شوند ما اهل کفر را عذاب دردناکی خواهیم نمود.» گفتم، معنای جدا شدن آنها چیست؟ فرمود: «مقصود جدا شدن مؤمنین از پشت پدرهای کافر است.» سپس فرمود: «و چنین است قائم آل محمد علیه السلام که او نیز ظاهر نگردد تا مؤمنان از اصلاب کفار جدا شوند، و چون چنین شود او قیام خواهد نمود و دشمنان خدا را خواهد کشت.»

۳- در همان کتاب از کتاب کافی نقل شده که اسحاق بن یعقوب گوید: از ناحیه مقدسه حضرت بقیه الله علیه السلام و به دست محمد بن عثمان (یکی از نواب خاص امام زمان علیه السلام) برای من نامه‌ای رسید که در آن چنین نوشته شده بود: «اما علت این که غیبت من تاکنون به طول انجامیده همان است که خداوند در قرآن فرموده: «از چیزهایی - که اگر برای شما روشن شود شما را ناخوش آید - سؤال نکنید» و بدانید که هیچ کدام از پدران من نبوده‌اند جز این که مبتلای به سلطه طاغوت زمان خود بوده‌اند، ولی من چون قیام کنم احدی از طاغوت‌ها بر من سلطه نخواهد داشت.»

۳- و فيه عن الكليني، عن إسحاق بن يعقوب أنه ورد عليه من الناحية المقدسة علي يد محمد بن عثمان: و أما علة ما وقع من الغيبة فإن الله عز وجل يقول: «يا أيها الذين آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تبدلكن تسؤكن» إنه لم يكن أحد من آبائي إلا وقعت في عنقه بيعة لطاغية زمانه، و إنني أخرج حين أخرج ولا بيعة لأحد من الطواغيت في عنقي،

و اما چگونگی استفاده از من در زمان غیبت، همانند استفاده از خورشید است که در زیر ابر پنهان باشد.

من وسیله امنیت اهل زمین هستم چنان که ستارگان وسیله امنیت اهل آسمان‌ها می‌باشند. بنابراین سؤالی که برای شما سودی ندارد نپرسید و خود را برای چیزی که نسبت به آن تکلیفی ندارید به زحمت نیندازید، و برای فرج من زیاد دعا کنید که این فرج شما خواهد بود. و سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و بر کسانی که از حق پیروی می‌کنند.»

۲۰- غیبت‌های پیامبران و اولیای خدا ﷺ

از سؤالاتی که در باره غیبت امام زمان ﷺ بیش از همه طرح شده و می‌شود این است که علت غیبت او چیست؟ و چگونه او بیش از یک‌هزار و اندی سال در غیبت به سر می‌برد؟ دیگر این که او در این مدت به چه کاری مشغول است و این که آیا یک انسان می‌تواند این مدت زنده بماند؟ و در حال غیبت خاصیت او از جهت امامت برای مردم چه خواهد بود؟

در بحث گذشته علت غیبت آن حضرت را از میان فرموده‌های معصومین ﷺ

و أما وجه الانتفاع بي في غيبتى فكالا تتفاح بالشمس إذا غيبتها عن الأبصار السحاب،
و إني لأمان لأهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء، فاغلقوا أبواب السؤال عما
لا يعينكم، و لا تتكلفوا على ما قد كفيتم، و أكثروا الدعاء بتعجيل الفرج، فإن ذلك
فرجكم، و السلام عليك يا إسحاق بن يعقوب و على من اتبع الهدى. (المصدر.)

۲۰- غیبات الانبياء و اوصياتهم ﷺ

جستجو نمودیم که در خلال آن کیفیت استفاده از آن وجود مبارک در زمان غیبت نیز معلوم گردید ولی آنچه می‌تواند جوابگوی همه این سؤالات باشد و این استبعاد را از اذهان مردم خارج سازد غیبت‌های انبیا و پیامبران گذشته است که احدی در آنها تردید ندارد.

در این باره نخست سخن شیخ‌المحدثین، مرحوم صدوق علیه‌الرحمه را نقل می‌کنیم و سپس بعضی از غیبت‌های پیامبران خدا علیهم‌السلام را طبق آنچه در کتب فریقین آمده تقدیمتان می‌کنیم تا ان شاء الله پاسخی درخور، سؤالات مطرح شده باشد.

۱- مرحوم صدوق در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمة می‌گوید: آن چیزی که

۱- روی الصدوق في كمال الدين، انه رأى صاحب الأمر في منامه في المطاف فقال عليه‌السلام له: لم لا تكتب كتاباً في غيبات الأنبياء فكتب عليه الرحمة كتاب «كمال الدين و تمام النعمة» و اليك نص ما قاله في هذا الكتاب:

ان الذي دعاني الى تأليف كتابي هذا: اني لما قضيت و طرى من زيارة علي بن موسى الرضا صلوات الله عليه رجعت الى نيسابور و اقامت بها، فوجدت اكثر المختلفين الى من الشيعة قد حيرتهم الغيبة، و دخلت عليهم في امر القائم عليه‌السلام الشبهة، و عدلوا عن طريق التسليم الى الآراء و المقائيس، فجعلت ابذل مجهودي في ارشادهم الى الحق و ردّهم الى الصواب بالأخبار الواردة في ذلك عن النبي و الائمة صلوات الله عليهم،

حتى ورد الينا من بخارى شيخ من اهل الفضل و العلم و النباهة ببلدقم، طال ما تمنيت لقاءه و اشتقت إلى مشاهدته، لدينه و سديد رأيه و استقامة طريقته، و هو الشيخ نجم الدين أبوسعيد محمد بن الحسن بن محمد بن أحمد بن علي بن الصلت القمي - أدام الله توفيقه الى قوله رحمه الله...

مرا به تألیف این کتاب واداشت این بود که چون از زیارت حضرت رضا علیه السلام به نیشابور بازگشتم و شیعیان به من مراجعه نمودند و راجع به مسأله غیبت حضرت بقیة الله علیه السلام از من سؤالاتی داشتند. ملاحظه نمودم که آنان در مسأله غیبت آن حضرت متحیر مانده‌اند و نسبت به وجود مبارک او شبهاتی پیدا کرده‌اند و از طریقه تسلیم خارج شده و به افکار مختلفی روی آورده‌اند. این موضوع برای من گران آمد و بر آن شدم تا با نقل اخبار صحیحه در مورد غیبت آن حضرت در حد امکان آنان را راهنمایی کنم.

در این میان یکی از علمای بخارا که مردی صاحب کمال و جلالت بود و من مدت‌ها انتظار او را می‌کشیدم و مشتاق دیدارش بودم در قم بر من وارد شد و من از او استفاده می‌نمودم. روزی در بین سخنان خود فرمود: یکی از بزرگان فلاسفه سخنی در باره حضرت مهدی علیه السلام به من گفته که مرا متحیر نموده و در غیبت آن حضرت گرفتار شک و تردید شده‌ام.

من بخشی از اخبار مربوط به حضرت مهدی علیه السلام را از پیامبر خدا و ائمه علیهم السلام

فبینا هو یحدّثنی ذات یوم إذ ذکر لی عن رجل قد لقیه ببخارا من كبار الفلاسفة و المنطقیین کلاماً فی القائم علیه السلام قد حیّر و شککه فی أمره لطول غیبتہ و انقطاع أخباره، فذکرت له فصولاً فی إثبات کونه علیه السلام و رویت له أخباراً فی غیبتہ عن النبی و الائمة علیهم السلام سکنت إليها نفسه، و زال بها عن قلبه ما کان دخل علیه من الشک و الارتیاب و الشبهة، و تلقی ما سمعه من الآثار الصحیحة بالسمع و الطاعة و القبول و التسلیم، و سألتی أن اصنّف [له] فی هذا المعنی کتاباً، فأجبتہ إلى ملتسمه و وعدته جمع ما ابتغی إذا سهّل الله لی العود إلى مستقری و وطنی بالری.

برای او نقل نمودم و او را از شک و تردید نجات دادم. او هم گفته‌های مرا پذیرفت و از من خواست که کتابی راجع به حضرت بقیة اللہ علیه‌السلام بنویسم. خواسته‌اش را اجابت نموده و به او وعده دادم که چون به ری بازگشتم این کار انجام دهم.

شبی از شب‌ها در احوال اهل و عیال و فرزندان و برادران خود فکر می‌کردم که خواب مرا ربود. ناگاه خود را در مکه در حال طواف خانه خدا یافتم که در دور هفتم مقابل حجرالأسود ایستاده بودم و آن را استلام می‌کردم و می‌گفتم: «امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافات»؛ یعنی ای حجرالأسود من امانت خود را ادا نمودم و به پیمان خود وفا کردم تا تو در قیامت برای من گواهی بدهی.

ناگهان مولای خود حضرت مهدی علیه‌السلام را دیدم که بر در کعبه ایستاده بود. من با اختلال فکر خود و ناراحتی از اختلافات شیعه نسبت به آن حضرت به طرف او رفتم. او با تفرّس خود از باطن من مطلع شد و چون سلام نمودم سلامم را پاسخ داد و سپس فرمود: «چرا در باره غیبت من کتابی نمی‌نویسی که از این ناراحتی خارج شوی؟»

فبینا أنا ذات لیلۃ افکرّ فیما خلّفت ورائی من أهل و ولد و إخوان و نعمة إذغلبنی النوم فرأیت کأنی بمکة أطوف حول بیت اللہ الحرام و أنا فی الشوط السابع عند الحجر الأسود أستلمه و اقبله، و أقول: «أمانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافات»

فأری مولانا القائم صاحب الزمان - صلوات اللہ علیہ - واقفاً بیاب الکعبة، فأدنو منه علی شغل قلب و تقسّم فکر، فعلم علیه‌السلام ما فی نفسی بتفرّسه فی وجهی، فسلمت علیہ فردّ علیّ السلام

گفتم: ای فرزند رسول خدا! من در باره غیبت شما چیزهایی نوشته‌ام. فرمود: «آن گونه نمی‌گویم بلکه [می‌گویم] فعلاً کتابی بنویس و در آن غیبت‌های پیامبران علیهم‌السلام را بیان کن.»

سپس آن بزرگوار تشریف بردند و من از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر مشغول دعا و گریه بودم. چون صبح شد برای امثال و اطاعت از فرمان آن حضرت مشغول نوشتن کتاب «کمال‌الدین» شدم و از خدای خود کمک خواسته و از تقصیر خود نسبت به انجام وظیفه‌ام استغفار نمودم.

و من می‌دانم که توفیق من از طرف خداوند است، به او توکل می‌کنم و به درگاه او تضرع و انابه می‌نمایم.

۲۱- سنت‌هایی از پیامبران در حضرت مهدی علیه‌السلام

۱- در کتاب بحار، از کمال‌الدین، از سعیدبن جبیر نقل شده که گوید: از

ثُمَّ قَالَ لِي: لَمْ لَا تَصْنَفْ كِتَاباً فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تَكْفِي مَا قَدَّمْتُكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ صَنَّفْتُ فِي الْغَيْبَةِ أَشْيَاءَ، فَقَالَ عليه‌السلام: لَيْسَ عَلَى ذَلِكَ السَّبِيلِ، أَمْرُكَ أَنْ تَصْنَفَ [وَلَكِنْ صَنَّفَ] الْآنَ كِتَاباً فِي الْغَيْبَةِ وَ اذْكَرْ فِيهِ غَيْبَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

ثُمَّ مَضَى صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَانْتَبَهْتُ فَرَعَاً إِلَى الدُّعَاءِ وَ الْبِكَاةِ وَ الْبَثِّ وَ الشُّكْوَى إِلَى وَقْتِ طُلُوعِ الْفَجْرِ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ ابْتَدَأْتُ فِي تَالِيفِ هَذَا الْكِتَابِ مِمَثَلًا لِأَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَ حُجَّتِهِ، مُسْتَعِينًا بِاللَّهِ وَ مُتَوَكِّلاً عَلَيْهِ وَ مُسْتَغْفِراً مِنَ التَّقْصِيرِ، وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.

۲۱- في القائم عليه‌السلام سنن من الأنبياء عليهم‌السلام

حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود:

«در قائم ما سنت‌هایی از پیامبران مانند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و ایوب و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود دارد.

اما سنت آدم و نوح در ایشان طول عمر اوست، و سنت ابراهیم مخفی بودن ولادت و کناره‌گیری او از مردم است، و سنت موسی ترس او از مردم و غیبت اوست، و سنت عیسی اختلاف مردم در باره اوست، و سنت ایوب فرج و گشایش برای او بعد از بلا و مصیبت است، و اما سنت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در او قیام او به شمشیر است.»

۲- در همان کتاب از کمال‌الدین از محمدبن مسلم نقل شده که گوید:

۱- فی البحار ج ۲۱۷/۵۱ عن کمال‌الدین بسنده عن سعیدبن جبیر قال: سمعت سید العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام يقول: فی القائم مناسن من سنن الأنبیاء علیهم‌السلام سنّة من آدم و سنّة من نوح و سنّة من ابراهیم و سنّة مو موسی و سنّة من عیسی و سنّة من ایوب و سنّة من محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

فاما من آدم و من نوح فطول العمر، و اما من ابراهیم فخفاء الولادة و اعتزال الناس، و اما من موسی فالخوف و الغیبة، و اما من عیسی فاختلف الناس فیهِ و اما من ایوب فالفرج بعد البلوی، و اما من محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فالخروج بالسيف.

۲- و فیهِ عنه ایضاً بسنده عن محمدبن مسلم قال: دخلت علی ابی جعفر علیه‌السلام و انا ارید ان اسأله عن القائم من آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقال لی مبتدئاً: یا محمدبن مسلم ان فی القائم من آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شهباً من خمسة من الرسل: یونس بن متی، و یوسف بن یعقوب و موسی، و عیسی، و محمد صلوات الله علیهم

خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم و می خواستم راجع به حضرت مهدی علیه السلام از آن حضرت سؤال نمایم. آن بزرگوار قبل این که من چیزی بگویم فرمود:

«ای محمد بن مسلم! بدان که در قائم آل محمد علیهم السلام از پنج نفر از پیامبران مانند یونس و یوسف و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله شباهت وجود دارد:

شباهت او به یونس این است که او همانند یونس بعد از گذشت زمان غیبتش در سن جوانی ظاهر خواهد شد، و شباهت او به یوسف پنهان شدن اوست از همه مردم، چنان که یوسف از برادران و پدر خود پنهان شد با این که مسافتی بین او و بین پدر و برادران و شیعیان او نبود، و شباهت او به موسی، ترس او از مردم و

فأما شبهه من یونس فرجوعه من غيبته و هو شاب بعد كبر السن و أما شبهه من یوسف بن یعقوب فالغيبه من خاصته و عامته، و اختفاؤه من اخوته و اشكال امره علی ابيه یعقوب علیه السلام مع قرب المسافة بينه و بين ابيه و اهله و شيعته، و أما شبهه من موسی فدوام خوفه و طول غيبته و خفاء ولادته و تعب شيعته من بعده بما لقوا من الأذى و الهوان الى ان اذن الله عزوجل في ظهوره و نصره و ائده علی عدوه

و أما شبهه من عیسی فاختلف من اختلف فيه حتی قالت طائفة منهم: ما ولد و قالت طائفة: مات و قالت طائفة قتل و صلب، و أما شبهه من جدّه المصطفی صلی الله علیه و آله فخروجه بالسيف و قتله اعداء الله و اعداء رسول صلی الله علیه و آله و الجبارین و الطواغیت و أنه ینصر بالسيف و الرعب و أنه لا تردله رایة و ان من علامات خروجه خروج السفیانی من الشام و خروج الیمانی و صیحة من السماء فی شهر رمضان، و مناد ینادی باسمه و اسم ابيه.

طول غیبت او و پنهان بودن ولادت او و سختی و مشکلات شیعیان او و آزار دیدن آنها از دشمن است، تا وقتی که خداوند اجازه قیام به او بدهد و او را بر دشمنان خود پیروز نماید.

و شباهت او به عیسی اختلاف مردم در باره اوست، همانند اختلافی که در باره عیسی داشتند؛ بعضی گفتند او به دنیا نیامده و عده‌ای گفتند او از دنیا رفته و گروهی گفتند او کشته شده و به دار آویخته گردیده است.

و اما شباهت او به جدش رسول الله صلی الله علیه و آله قیام او با شمشیر و کشتن دشمنان خدا و رسول او و جباران و طاغوت‌های زمان است. و خداوند او را همانند پیامبر اسلام به وسیله رعب و شمشیر یاری خواهد نمود و هرگز شکستی نخواهد داشت. و از نشانه‌های قیام او خروج سفیانی از شام و خروج یمانی و صیحه آسمانی در ماه رمضان است، و ندایی از آسمان به گوش همه مردم خواهد رسید و آن حضرت با نام خود و نام پدر خود معرفی خواهد شد.»

۲۲- غیبت حضرت صالح علیه السلام

۱- مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین با سند خود از زید شحام، از امام

۲۲- ذکر غیبة صالح النبى علیه السلام

۱- روی فی کمال الدین بسنده عن زید الشحام، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: إنَّ صالحاً علیه السلام غاب عن قومه زماناً، و كان یوم غاب عنهم كهلاً مبدح البطن حسن الجسم، وافر اللحية، خمیص البطن خفیف العارضین مجتمعاً، ربعة من الرجال فلما رجع الى قومه لم یعرفوه بصورته، فرجع إليهم و هم على ثلاث طبقات: طبقة جاحدة لا ترجع أبداً، و

صادق عليه السلام نقل نموده که فرمود:

«صالح پیامبر عليه السلام [بعد از هلاکت قوم خود] مدتی در غیبت به سر برد و روزی که از آنها پنهان شد مردی بود در سن پیری با شکمی تهی و اندامی زیبا و محاسنی فراوان که دو طرف پیشانی اش خالی از مو بود و قدی متوسط داشت. و چون به سوی قوم خود [که از عذاب نجات یافته بودند] بازگشت عده‌ای منکر او شدند و هرگز او را نپذیرفتند و عده‌ای در باره او شک داشتند که آیا او همان صالح پیامبر است و یا شخص دیگری است؟ و عده دیگری هم او را پذیرفتند. و چون به طرف قوم خود آمد به گروهی که در باره او شک داشتند مراجعه نمود و گفت: «من همان صالح هستم». آنها او را تکذیب نمودند و با زجر و شتم به او گفتند: خدا از تو بیزار باشد، هرگز صالح در سیمای تو نبود، و تو نشانه‌های او را نداری و چون به طرف منکرین خود رفت آنها نیز سخت از او گریختند و به سخن او گوش نکردند.

آخری شاکیه فيه، و آخری علی یقین فبدأ عليه السلام حيث رجع بالطبقة الشاکیة فقال لهم: أنا صالح فكذبوه و شتموه و زجروه،
و قالوا: بریء الله منك إنَّ صالحاً كان في غير صورتك، قال: فأتی الجحّاد فلم یسمعوا منه القول و نفروا منه أشدّ النفور، ثمّ انطلق إلى الطبقة الثالثة و هم أهل الیقین فقال لهم: أنا صالح، فقالوا: أخبرنا خبراً لانّشكّ فيك معه أنّك صالح، فأتانا لانّتری أنّ الله تبارك و تعالی الخالق ينقل و یحوّل في أيّ صورة شاء، و قد أخبرنا و تدارسنا فيما بیننا بعلامات القائم إذا جاء، و إنّما یصحّ عندنا إذا أتى الخبر من السماء،

پس از آن نزد اهل یقین و کسانی که او را پذیرفته بودند رفت و به آنها گفت: «من صالح هستم». به او گفتند: باید نشانه و خبری به ما بدهی که ما بدانیم تو همان صالح هستی؛ چرا که ما در این که خداوند تبارک و تعالی می‌تواند افراد را به هر شکل و صورتی بخواهد تغییر دهد شک نداریم لکن به ما خبر رسیده و ما بین خود تدریس نموده‌ایم که امام قائم علامت و نشانه‌هایی دارد و وقتی نزد ما پذیرفته است که خبر آن از آسمان بیاید.

حضرت صالح به آنها فرمود: «من همان صالح هستم که برای شما نایقه و شتر آوردم». گفتند: راست گفتی، ما نیز راجع به آن سخن داشته‌ایم، بگو بدانیم نشانه آن چه بود؟

حضرت صالح فرمود: «برای او سهمی از آب بود و برای شما نیز سهم معینی بود». گفتند: «ما به خدا و به آنچه تو برای ما آورده‌ای ایمان آوردیم». چنان که خداوند قصه او را در قرآن آورده و می‌فرماید: ﴿أَنْ صَالِحاً مَّرْسَلٍ...﴾

زید شحام گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا در آن روز کسی بین آنها

فقال لهم صالح: أنا صالح الذي أتيتكم بالناقة، فقالوا: صدقت و هي التي تدارس فما علامتها؟ فقال: لها شرب و لكم شرب يوم معلوم، قالوا: آمنا بالله و بما جئتنا به، فعند ذلك قال الله تبارك و تعالی: ﴿أَنْ صَالِحاً مَّرْسَلٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ فقال أهل اليقين: إنا بما أرسلنا به مؤمنون قال الذين استكبروا (و هم الشكاك الجحاد): إنا بالذي آمنتم به كافرون»

قلت: هل كان فيهم ذلك اليوم عالم به؟ قال علیه السلام: الله اعدل من أن يترك الأرض بلا عالم يدل على الله عزوجل، و لقد مكث القوم بعد خروج صالح سبعة أيام على فترة

بود که عالم به نبوت حضرت صالح عليه السلام باشد؟ امام صادق عليه السلام فرمود: «خداوند عادل‌تر از این است که مردم را بدون عالم و دانشمندی که راهنمای آنها به سوی خدا باشد واگذارد.»

سپس فرمود: بعد از خروج صالح عليه السلام تنها هفت روز بود که مردم امام خود را نمی‌شناختند و در همان ایام نیز احکام خدا را در دست داشتند و بر یک عقیده بودند و چون صالح ظاهر شد فوراً به او گرویدند.»

آن‌گاه فرمود: «مثل قائم آل محمد عليه السلام نیز مثل صالح عليه السلام است.»

مرحوم صدوق سپس غیبت‌های انبیاء دیگر مانند حضرت ابراهیم و یوسف و موسی و اوصیای او تا زمان حضرت عیسی عليه السلام را ذکر نموده و بعد از آن بشارت عیسی عليه السلام را نسبت به حضرت خاتم انبیاء عليه السلام بیان کرده است.

۲۳- موانع قیام حضرت مهدی و وظایف شیعه در زمان غیبت او عليه السلام

در بحث گذشته علت غیبت امام زمان عليه السلام و برخی از موانع ظهور آن حضرت روشن شد و در این بحث نیز بعضی دیگر از موانع و وظایف شیعه و نجات آنها از آفات آخرالزمان را بیان خواهیم کرد.

لا يعرفون إماماً، غير أنهم على ما في أيديهم من دين الله عز وجل، كلمتهم واحدة، فلما ظهر صالح عليه السلام اجتمعوا عليه. وإنما مثل القائم عليه السلام مثل صالح. (كمال الدين ص ۱۳۶).

ثم ذكر الصدوق غيبات سائر الانبياء كإبراهيم و يوسف و موسى و الاوصياء من بعده الى زمن المسيح عليه السلام.

۱- شیخ طوسی در کتاب غیبت خود، از زرارة بن اعین نقل نموده که گوید:
از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:
«برای امام زمان علیه السلام قبل از قیام او غیبتی خواهد بود.» گفتم: برای چه؟ فرمود:
«برای ترس از کشته شدن»، و با دست خود اشاره به شکم مبارک نمود.
سپس فرمود: «ای زراره! اوست امام منتظر و اوست کسی که بعضی از مردم
در ولادت او شک خواهند نمود و بعضی گویند چون پدر او از دنیا رفت فرزندی
نداشت، و عده ای گویند او در شکم مادر است، و جماعتی گویند او در غیبت به سر
می برد، و بعضی گویند او دو سال قبل از وفات پدر خود به دنیا آمده است.»
آن گاه فرمود: «اوست منتظر و کسی که شیعیان [بلکه عالم] در انتظار او
خواهند بود و خداوند متعال دوست دارد که در زمان غیبت، شیعیان او را امتحان

۲۳- العلل المانعة من ظهوره علیه السلام و وظائف الشیعه فی زمن الغیبة

۱- قال الشیخ الطوسی فی الغیبة: روی سعد بن عبدالله عن جماعة عن اصحابنا
عن عثمان بن عیسی عن خالد بن نجیح عن زرارة بن اعین قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام
يقول: إن للغلام غیبة قبل أن يقوم، قلت: ولم؟ قال: يخاف و أوماً بيده الى بطنه ثم قال: يا
زرارة و هو المنتظر و هو الذي يشك الناس في ولادته، منهم من يقول:
إذا مات أبوه فلا خلف و منهم من يقول: هو حمل، و منهم من يقول: هو غائب، و
منهم من يقول: قد ولد قبل وفاة أبيه بسنتين، و هو المنتظر غير أن الله تعالى يحب أن
يتمحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون قال: فقلت: جعلت فداك و إن أدركت ذلك
الزمان فأى شيء أعمل؟ فقال يا زرارة إن أدركت ذلك الزمان فادع بهذا الدعاء: اللهم
عرّفنى نفسك فانك إن لم تعرفنى نفسك لم اعرف نبيك (الى آخره).

نماید و در آن زمان افراد منحرف در باره او شک خواهند نمود.»
 زراره گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم! اگر من در آن زمان بودم چه باید بکنم؟ فرمود: «اگر آن زمان را درک کردی این دعا را بخوان: «اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِكَ...» [=یعنی خدایا خود را به من بشناسان] که اگر چنین نکنی من پیامبر تو را نخواهم شناخت. خدایا! تو خود پیامبرت را به من بشناسان که اگر چنین نکنی من امام خود را نخواهم شناخت. خدایا! تو خود حجت و امام مرا به من بشناسان که اگر چنین نکنی من از دین خود گمراه و منحرف خواهم شد.»

۲- شیخ طوسی در کتاب غیبت خود، از سلیم بن قیس هلالی، از جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن عباس نقل نموده که گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«ای برادر! بدان که قریش علیه تو قیام خواهند نمود و برای ظلم و از پای در آوردن تو متحد خواهند شد، اگر در آن هنگام یاورانی یافتی با آنها جنگ کن، و اگر بدون یاورماندی صبر کن و خون خود را حفظ نما و بدان که شهادت در پایان عمر به تو ارزانی خواهد شد.»

۳- شیخ طوسی بعد از نقل روایت فوق می گوید: آنچه از روایات در باره امتحان

۲- و روی سلیم بن قیس الهلالی عن جابر بن عبدالله الانصاری و عبدالله بن عباس قالوا: قال رسول الله صلی الله علیه و آله في وصيته لأمر المؤمنين علیهم السلام: يا أخی إن قریشاً ستظاهر علیک و تجتمع کلماتهم علی ظلمک و قهرک فان وجدت أعواناً فجاهدهم و ان لم تجد أعواناً فكف یدک و احقن دمک فان الشهادة من ورائک.

۳- قال الشیخ الطوسی رحمة الله: و أمّا ما روی من الأخبار من امتحان الشيعة في

شیعیان و مشکلات فراوان و سخت شدن کار بر آنها و دستور صبر به آنها آمده به این معنی نیست که خداوند ولی خود را پنهان نموده باشد تا اینکه شیعیان او گرفتار این سختی‌ها شوند، بلکه غیبت آن حضرت اولاً به جهت ترسی است که او از دشمنان خود دارد و ثانیاً برای درک ثوابی است که خداوند برای صبر مؤمنین و تمسک آنان به دین خدا در آن سختی‌ها به آنها می‌دهد؛ تا وقتی که فرجی برای آنها برسد و خداوند ولی خود را ظاهر فرماید.

۴- تا این که گوید: من تعدادی از آن روایات را که در این معنی آمده ذکر

حال الغیبة وصعوبة الامر عليهم و اختبارهم للصبر عليه فالوجه فيها الأخبار عما يتفق من ذلك من الصعوبة و المشاق لا أن الله تعالى غيب الإمام ليكون ذلك، و كيف يريد الله ذلك و ما ينال المؤمنین من جهة الظالمین ظلم منهم لهم و معصية، و الله تعالى لا يريد ذلك، بل سبب الغیبة هو الخوف على ما قلناه و اخبروا بما يتفق في هذه الحال، و ما للمؤمن من الثواب على الصبر على ذلك و التمسك بدينه الى أن يفرج الله تعالى عنهم، و انا اذكر طوفاً من الأخبار الواردة في هذا المعنى:

۴- قال عليه السلام: أخبرنا الحسين بن عبيد الله عن أبي جعفر محمد بن سفيان البرزوفري عن احمد بن ادريس (قال) حدثني علي بن محمد بن قتيبة عن الفضل بن شاذان النيشابوري عن ابن أبي نجران عن محمد بن منصور عن أبيه قال:

كنا عند أبي عبد الله جماعة نتحدث فالتفت الينا فقال: في أي شيء أنتم، أيها أتاهات لا والله لا يكون ما تمدون اليه أعينكم حتى تُغربلوا، لا والله لا يكون ما تمدون اليه أعينكم حتى تميزوا، لا والله لا يكون ما تمدون اليه أعينكم إلا بعد أياس، لا والله لا يكون ما تمدون اليه أعينكم حتى يشق من شق و يسعد من سعد. (غيبة الطوسي ص ۲۰۳).

می‌کنم.

سپس با سند خود، از محمد بن منصور، از پدرش منصور نقل نموده که گوید، گروهی بودیم و در جلسه [درس] امام صادق علیه السلام نشسته بودیم و با یکدیگر [راجع به حضرت مهدی علیه السلام] سخن می‌گفتیم. پس امام صادق علیه السلام روی مبارک خود را به طرف ما نمود و فرمود:

«در چه چیز سخن می‌گویید؟» سپس فرمود: «هیئات! هیئات! به خدا سوگند هرگز به آنچه انتظارش را می‌کشید نخواهید رسید تا هنگامی که غربال شوید؛ به خدا سوگند به آن نمی‌رسید تا خوب و بد شما از یکدیگر جدا شوند؛ به خدا سوگند به آن نمی‌رسید جز بعد از طول مدت و ناامیدی از آن؛ به خدا سوگند به آن نمی‌رسید تا اهل شقاوت به شقاوت خود و اهل سعادت به سعادت خود برسند.»

۵- در کتاب بحار، از کمال‌الدین، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «زمانی بر این مردم خواهد آمد که امام آنها غایب خواهد بود. خوشا به حال کسانی که در آن زمان بر اعتقاد به امامت ما ثابت بمانند. کمترین پاداش آنها این است که خداوند به آنها خطاب می‌کند:

۵- فی البحار ج ۱۴۵/۵۲ عن کمال‌الدین عن جابر بن ابی جعفر علیه السلام أنه قال: يأتي على الناس زمان يغيب عنهم امامهم، فيأطوبون للشابطين على امرنا في ذلك الزمان، ان ادنى ما يكون لهم من الثواب ان يناديهم الباري عزوجل: «عبادي آمنتم بسرّي، و صدقتم بغيبّي، فابشروا بحسن الثواب منّي» —

ای بندگان من! شما به سرّ من ایمان آوردید و آنچه را پنهان بود تصدیق نمودید، شما را به پاداش نیک خود بشارت می‌دهم. شما بندگان واقعی من هستید و من تنها عبادات شما را می‌پذیرم و فقط از شما می‌گذرم و شما را عفو می‌نمایم و به واسطه شما رحمت خود را بر مردم نازل می‌کنم و بلاها را از آنها دور می‌نمایم و اگر شما نبودید بر آنها عذاب می‌فرستادم.»

جابر گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! در آن زمان چه عملی برای مؤمن بهتر است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: «نگهداری زبان و نشستن در خانه.»
 ۶- در همان کتاب، از عبدالله بن سنان نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «زود باشد که برای شما [به واسطه غیبت امام خود] شبهه‌ای پیش آید و در حیرت فرو روید و نشانه حق و امام خود را نیابید. در آن زمان کسی نجات نخواهد

فانتم عبادی و امانی حقاً، منکم اتقبل و عنکم اعفو، و لکم اغفر، و بکم أسقی عبادی الغیث و ادفع عنهم البلاء و لولاکم لأنزلت علیهم عذابی» قال جابر: فقلت: یا بن رسول الله فما افضل ما يستعمله المؤمن في ذلك الزمان؟ قال: حفظ اللسان و لزوم البيت.
 ۶- و فيه ج ۱۴۸/۵۲ عن کمال الدین عن عبدالله ابن سنان قال: قال ابو عبدالله علیه السلام ستصیبکم شبهة فتبقون بلا علم یرى و لا امام هدی لا ینحو منها الا من دعا بدعاء الغریق؛

قلت: و کیف دعاء الغریق؟ قال: تقول: «یا الله یا رحمان یا رحیم، یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»، فقلت: یا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک، فقال: ان الله عزوجلّ مقلب القلوب و الأبصار و لكن قل كما اقول: یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.

یافت جز آن که دعای غریق را بخواند.»

عبدالله ابن سنان گوید: گفتم: دعای غریق چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «می‌گویی: «یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک». [یعنی ای خدای رحمان و رحیم و ای کسی که قلب‌ها به دست توست، قلب مرا برایمان ثابت فرما].

عبدالله بن سنان گوید: من گفتم: «یا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک» امام صادق فرمود: «خداوند مقلب القلوب و الأبصار هست ولی تو همان را که من گفتم بگو، یعنی بگو: یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.»

۲۴ - طول عمر حضرت مهدی علیه السلام و ذکر بعضی از عمرهای طولانی

مؤلف گوید: در مکتب وحی و در میان معتقدین به قدرت الهی، طولانی بودن عمر امام زمان علیه السلام هیچ استبعادی ندارد و اگر کسی در این گونه مسایل تردید پیدا کند باید در مسأله اعجاز انبیا و اوصیای آنها علیهم السلام نیز تردید داشته باشد؛ چرا که این هم یک نمونه‌ای از آنها می‌باشد، ولی برای رفع استبعاد به بعضی از عمرهای

۲۴ - طول عمره علیه السلام و ذکر بعض المعمرین

۱- قال الصادق علیه السلام لأحد من أصحابه حين رآه يتعجب من طول الغيبة: إن الله تعالى أدار في القائم مئاً ثلاثة أدارها لثلاثة من الرسل:

قدر مولده تقدير مولد موسى، و قدر غيبته تقدير غيبة عيسى، و قدر إبطاءه تقدير إبطاء نوح، و جعل له من بعد ذلك عمر العبد الصالح دليلاً على عمره يعني الخضر علیه السلام.

(البحار ج ۵۱/۲۲۰)

طولانی اشاره می شود.

۱- شیخ طوسی در کتاب غیبت خود از امام صادق علیه السلام نقل نموده که آن بزرگوار به یکی از اصحاب خود که از طولانی شدن غیبت امام زمان علیه السلام تعجب نموده بود فرمود:

«خداوند متعال در باره قائم ما سه خصلت قرار داده که هرکدام آنها را در یکی از پیامبران خود قرار داده بود: ولادت او را همانند ولادت موسی علیه السلام و غیبت او را همانند غیبت عیسی علیه السلام، و طولانی شدن غیبت او را همانند طولانی شدن غیبت نوح قرار داده است و پس از اینها عمر بنده صالح خود حضرت خضر علیه السلام را نشانه‌ای بر طول عمر آن بزرگوار قرار داد.»

۲- در همان کتاب، ضمن حدیثی از آن حضرت نقل شده که فرمود:

«این که خداوند عمر بنده صالح خود، حضرت خضر علیه السلام، را طولانی نمود،

۲- و قال علیه السلام: و اما العبد الصالح الخضر، فإن الله تبارك و تعالی ما طول عمره لنبوّة قدرها له ولا لكتاب ينزل عليه، ولا لشریعة ينسخ بها شریعة من كان قبله من الأنبياء و لا لإمامة یلزم عباده الاقتداء بها، و لا لطاعة یفرضها له، بل إن الله تبارك و تعالی لما كان في سابق علمه أن یقدر في عمر القائم في أيام غیبتة، و علم من إنكار عباده لمقدار ذلك العمر في الطول، طول عمر العبد الصالح من غیر سبب،

فما أوجب ذلك إلا لعلّة الاستدلال على عمر القائم، و ليقطع بذلك حجّة المعاندين، لتلا یكون للناس على الله حجّة. (الغیبة للطوسی ص ۱۰۸)

نه برای انجام وظیفه نبوت و پیامبری اش بود و نه برای نازل شدن کتابی در آن مدت برای او و نه برای نسخ شدن شریعت پیامبران قبل از او و نه برای انجام وظیفه امامت و رهبری او - که واجب باشد مردم به او اقتدار کنند - و نه این بود که خداوند وظیفه و دستور واجبی در طول آن مدت برای او قرار داده باشد.

بلکه خداوند چون می دانست که عمر قائم این امت باید طولانی شود و عده ای از بندگان او چنین عمری را باور نمی کنند، عمر بنده صالح خود، خضر علیه السلام را بدون سببی از اسباب گذشته طولانی نمود تا دلیلی باشد بر طولانی شدن عمر حضرت مهدی علیه السلام و بدین وسیله دلیل معاندین و منکرین او ابطال شود و کسی را بر خدا حجتی نباشد.»

از این رو روایات زیادی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از آل آن حضرت علیهم السلام نقل شده که فرموده اند: «در باره قائم ما سستی از نوح وجود دارد و آن طول عمر است» و این را به صورت یک امر ظاهر و روشن بیان فرموده اند.

لذا امام صادق علیه السلام به طور گلابه و تعجب می فرماید: «چگونه شما باور نمی کنید که خداوند همانند نوح علیه السلام عمر حضرت مهدی علیه السلام را طولانی قرار داده باشد؟»

۳- صاحب کتاب یوم الخلاص می گوید: تردیدی نیست که حضرت

۳- و قال صاحب یوم الخلاص: فی ص ۱۶۳: ولا بد من خروج علیه السلام و نزول عیسی علیه السلام فی دولته الی ان قال: و من قدر علی ایجاد هکذا و حفظ موسی علیه السلام طفلاً فی

مهدی علیه السلام قیام خواهد نمود و عیسی علیه السلام نیز در دولت او از آسمان نزول خواهد کرد و به او اقتدا خواهد نمود.

سپس می گوید: خدایی که او را چنین آفرید؛ و قدرت بر ایجاد او داشت، و موسی را با آن همه سختی ها در دولت فرعون نگهداری نمود، و خدایی که چون مادر موسی فرزند خود را در تابوتی از شاخه های خرما قرار داد و به رود نیل انداخت، او را حفظ نمود قادر خواهد بود که او را نیز حفظ فرماید.

تا این که گوید: خدایی که خضر را از چشم مردم پنهان داشت، و عمر او را طولانی نمود البته قدرت دارد که حضرت مهدی علیه السلام را نیز از چشم مردم پنهان داشته، او را نگهداری نماید و چنین عمر طولانی به او عطا فرماید.

۴- وی سپس نام عده ای از معمرین را ذکر می کند که تا هزارسال و بیشتر

تابوت سعف النخل فوق صفحة مياه النيل في اشد ايام الصعوبة على الأطفال الذکران من بنی اسرائیل، و قدر علی تطویل عمر الخضر علیه السلام و اخفاءه عن الأبصار، یقدر علی حفظ القائم علیه السلام طویل العمر، مستخفياً عن اعین المرتابین.

۴- ثُمَّ قَالَ: وَاللَّيْكَ اسْمَاءُ بَعْضِ الْمُعْمَرِينَ مِنَ النَّاسِ حَتَّى أَلْفَ سَنَةٍ فَمَا فَوْقَهَا فَقَطْ - وَلَمْ نَذْكَرْ أَحَدًا مِمَّنْ عَمَّرَ دُونَ ذَلِكَ - لِيَطَالَعَهَا مِنْ تَصَدَّمَ ذَهْنَهُ هَذِهِ الْمَعْجِزَةُ، أَوْ يَضِيقُ بِهَا صَدْرَهُ، فَقَدْ عَمَّرَ هَؤُلَاءِ بِحَسَبِ الْمَصَادِرِ التَّارِيخِيَّةِ وَالْوَثَائِقِ الْمُعْتَبَرَةِ:

السنّ	الاسم
۳۶۰۰	عوج بن عناق. (و امه أربت على ۳۰۰۰ سنة)
۳۰۰۰	ذوالقرنین.
۱۲۰۰	الضحاك (بيورسب).

زندگی کرده‌اند. آن گاه می‌گوید: ما نام اینها را بردیم که خوانندگان از طولانی شدن عمر حضرت بقیة الله علیه السلام که معجزه الهی است وحشت نکنند و سپس در همین زمینه جدولی را ترسیم نموده و آن را از مصادری مانند غیبت شیخ طوسی (ص ۷۹) و بحار الانوار علامه مجلسی (۲۴۳/۵۱ و ۲۸۸) و غیره نقل کرده است

۲۵- عمرهای طولانی در بین پیامبران علیهم السلام و غیر آنها

مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین با سند خود، از هشام بن سالم، از امام

۱۷۵۰-۲۷۵۰	نوح (ع).
۱۰۰۰	أفریدون بن اثقیان الذي ملك ۵۰۰ سنة
۱۰۰۰	الضحاک الثاني
۲۵۰۰	ملك فارس الذي أحدث عيد النيروز
	وقيل استتر عن قومه ۶۰۰ سنة
۳۵۰۰	لقمان بن عاد (الحکیم)
۱۷۰۰	ريان بن دومغ. (والد عزيز مصر الذي كان في أيام يوسف)
۳۵۰۰	دومغ (والد الريان المذكور)
۱۰۰۰	أروى بن شلم.. الخ..

۲۵- المعتمرون من الأنبياء علیهم السلام و غیرهم

۱- و روى الصدوق في الأكمال ص ۵۲۳ بسنده عن هشام بن سالم، عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: عاش نوح علیه السلام ألف سنة و خمسمائة سنة. منها ثمانمائة و خمسون سنة قبل أن يبعث، و ألف سنة إلا خمسين عاماً و هو في قومه يدعوهم، و سبعمائة عام

صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «حضرت نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال زندگی کرد؛ هشتصد و پنجاه سال قبل از پیامبری و نهصد و پنجاه سال در زمان نبوت و پیامبری و دعوت مردم به دین خدا، و هفتصد سال بعد از هلاک قوم خود و فرورفتن آنها در آب و قرار گرفتن کشتی او بر کوه جودی، که در این مدت [اخیر] شهرهایی را بنا نمود و فرزندان خود را در آنها اسکان داد.

سپس ملک الموت علیه السلام نزد او آمد - در حالی که خورشید بر او می تابید - و بر او سلام کرد و چون جواب سلام ملک الموت را داد، به او گفت: برای چه آمده‌ای؟ ملک الموت گفت: برای قبض روح شما آمده‌ام. حضرت نوح فرمود: آیا اجازه می‌دهی که از زیر آفتاب خارج شوم؟ ملک الموت گفت: آری!

سپس حضرت نوح به سایه آمد و گفت: ای ملک الموت! تمام عمر من به این اندازه می‌ماند که من از آفتاب به سایه آمدم! سپس فرمود: امر خدا را اجرا کن! و ملک الموت او را قبض روح نمود.»

۲- مرحوم صدوق در همان کتاب با سند خود، از ایوب بن راشد، از یکی از

بعد ما نزل من السفينة و نضب الماء فصر الأمصار و أسكن ولده البلدان.

ثُمَّ إِنَّ مَلِكَ الْمَوْتِ علیه السلام جَاءَهُ وَ هُوَ فِي الشَّمْسِ فَقَالَ لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ، فَرَدَّ الْجَوَابَ، فَقَالَ لَهُ: مَا جَاءَ بِكَ يَا مَلِكَ الْمَوْتِ؟ فَقَالَ: جِئْتُ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ، فَقَالَ لَهُ: تَدْعُنِي أَخْرَجَ مِنَ الشَّمْسِ إِلَى الظِّلِّ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ فَتَحَوَّلَ نُوْحٌ علیه السلام ثُمَّ قَالَ: يَا مَلِكَ الْمَوْتِ كَأَنَّ مَا مَرَّبِي مِنَ الدُّنْيَا مِثْلَ تَحَوُّلِي مِنَ الشَّمْسِ إِلَى الظِّلِّ، فَاْمُضْ لِمَا أَمَرْتُ بِهٖ، قَالَ: فَقَبِضْ رُوحَهُ علیه السلام.

۲- و روی عن ایوب بن راشد، عن رجل، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: كانت أعمار قوم

نوح علیه السلام ثلاثمائة سنة، ثلاثمائة سنة.

اصحاب امام صادق عليه السلام نقل نموده که فرمود: «عمرهای قوم نوح عليه السلام سیصد سال بوده است.»

۳- در همان کتاب، از امام صادق، از امام باقر، از جدش، از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل شده که فرمود: «آدم ابوالبشر عليه السلام نهصد و سی سال زندگی نمود و نوح عليه السلام دو هزار و چهارصد و پنجاه سال و ابراهیم عليه السلام یکصد و هفتاد و پنج سال و اسماعیل فرزند ابراهیم عليه السلام یکصد و بیست سال و اسحاق فرزند ابراهیم عليه السلام یکصد و هشتاد سال و یعقوب فرزند اسحاق یکصد و بیست سال و موسی عليه السلام یکصد و بیست و شش سال و هارون عليه السلام یکصد و سی و سه سال و داود عليه السلام یکصد سال؛ که چهل سال آن را حکومت نمود و سلیمان بن داود عليه السلام هفتصد و دوازده سال زندگی کردند.»

۴- در همان کتاب، از حسن بن محمد بن صالح بزاز نقل شده که گویند: از

۳- و روی عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: عاش ابوالبشر آدم عليه السلام تسعمائة و ثلاثين سنة، و عاش نوح عليه السلام ألفي سنة و أربعمائة سنة و خمسين سنة، و عاش ابراهیم عليه السلام مائة و خمساً و سبعين سنة، و عاش إسماعیل بن ابراهیم عليه السلام مائة و عشرين سنة، و عاش إسحاق بن ابراهیم عليه السلام مائة و ثمانين سنة، و عاش یعقوب بن إسحاق مائة و عشرين سنة، و عاش یوسف بن یعقوب عليه السلام مائة و عشرين سنة، و عاش موسی عليه السلام مائة و ستاً و عشرين سنة و عاش هارون عليه السلام مائة و ثلاثاً و ثلاثين سنة، و عاش داود عليه السلام مائة سنة منها أربعون سنة ملكه، و عاش سلیمان بن داود عليه السلام سبعمائة و اثنی عشرة سنة. (المصدر ص ۵۲۴).

۴- و روی عن الحسن بن محمد بن صالح البرزازی قال: سمعت الحسن بن علی العسکری عليه السلام يقول: انّ ابني هو القائم من بعدی و هو الذي یجری فيه سنن الأنبياء بالتعمیر و الغيبة

حضرت عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: «فرزندم مهدی علیه السلام قائم بعد از من است و در او سنت‌های پیامبران گذشته علیهم السلام مانند طول عمر و غیبت، جاری خواهد بود و غیبت او به قدری طول خواهد کشید که قلب‌ها قساوت پیدا می‌کند و جز کسانی که مورد تأیید خداوند هستند و خداوند قلوب آنها را به ایمان محکم نموده بر امامت او ثابت نخواهند ماند.»

۵- در همان کتاب، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت ضمن بیان تاریخ حضرت داود علیه السلام می فرماید: «داود علیه السلام چون زبور را برای مردم قرائت می نمود کوه‌ها و سنگ‌ها و پرندگان با او هم صدا می شدند، تا این که روزی برای خواندن زبور از خانه خود خارج شد و به کوهی برخورد نمود که بر بالای آن حزقیل پیغمبر علیه السلام عبادت می کرد و چون حزقیل علیه السلام صدای زمزمه کوه‌ها و درندگان و پرندگان را شنید دانست که داود آمده و زبور را قرائت می‌کند. داود علیه السلام به حزقیل فرمود: اجازه می‌دهی نزد تو بیایم؟ حزقیل گفت: خیر!

حتى تقسو القلوب لطول الامد، فلا يثبت على القول به إلا من كتب الله عزوجل في قلبه الايمان و أتده بروح منه. (المصدر.)

۵ - و روی عن هشام بن سالم، عن الصادق جعفر بن محمد عليها السلام أنه قال في حديث يذكر فيه قصة داود علیه السلام: أنه خرج يقرأ الزبور و كان إذا قرأ الزبور لا يبقى جبل و لا حجر و لا طائر إلا جاوبته، فأنتهى الى جبل فاذا على ذلك الجبل نبي عابد يقال له: حزقیل، فلما سمع دوى الجبال و أصوات السباع و الطير علم أنه داود علیه السلام، فقال داود علیه السلام: يا حزقیل تأذن لي فأصعد اليك؟ قال: لا، فبكى داود فأوحى الله عزوجل اليه يا حزقیل لاتعبر داودو سلني العافيه، قال: فأخذ حزقیل بسيد داود علیه السلام و

داود عليه السلام از پاسخ منفی او به گریه افتاد. در این هنگام از طرف خداوند خطاب شد که داود را گریان مکن و اگر از ملاقات با او می ترسی از من عافیت بخواه. پس حزقیل دست داود عليه السلام را گرفت و به بالای کوه برد.

چون داود نزد حزقیل رفت به او گفت: آیا تاکنون به دنبال گناهی رفته‌ای؟ حزقیل گفت: خیر! داود گفت: آیا به واسطه این عبادت‌ها عجب پیدا کرده‌ای؟ حزقیل گفت: خیر! داود گفت: آیا به دنیا توجه کرده‌ای [آن گونه] که علاقه‌مند به شهوات و لذت‌های آن شوی؟ حزقیل گفت: بلی! بسا چنین چیزی در قلب من وارد شده است. داود گفت: وقتی چنین حالتی برای تو رخ می‌دهد چه می‌کنی؟ حزقیل گفت: داخل این شعب کوه می‌شوم و به واسطه آنچه در آن جا هست عبرت می‌گیرم.

امام صادق عليه السلام فرمود: داود داخل آن شعب کوه شد. ناگهان دید تختی در آن

رفعه الیه، فقال داود: یا حزقیل هل همت بخطیئة قط؟ قال: لا، قال: فهل دخلك العجب بما انت فيه من عبادة الله؟ قال: لا، قال: فهل ركنت الى الدنيا فاحببت ان تأخذ من شهواتها و لذاتها؟ قال:

بلی ربّما عرض ذلك بقلبي، قال: فما كنت تصنع اذا كان ذلك؟ قال: ادخل هذا الشعب فاعتبر بما فيه، قال: فدخل داود عليه السلام الشعب فاذا سریر من حديد عليه جمجمة بالیة و عظام فانیة و اذا لوح من حديد فيه كتابة فقرأها داود عليه السلام فاذا فیها: انا اروى بن سلم، ملکت الف سنة، و بنیت الف مدینة، و اقتضضت الف بکر، فكان آخر عمری ان صار التراب فراشی، و الحجارة و سادتی، و الديدان و الحیات جیرانی فن رأی فلا یغترّ بال دنیا. (المصدر)

جا هست و جمجمه و استخوان‌های پوسیده‌ای بر روی آن می‌باشد و لوحی از آهن در کنار آن قرار دارد و بر آن لوح چنین نوشته شده است: من اروی بن سلم هستم که هزار سال حکومت نمودم و هزار شهر را بنا کردم و با هزار دختر باکره ازدواج نمودم، و پایان کار من این شد که خاک فرش من و سنگ بالش من و کرم‌ها و مارها همسایگان من باشند. پس هرکس وضع مرا ببیند نباید به دنیا مغرور شود و فریب آن را بخورد.»

۲۶- سفرای حضرت مهدی علیه السلام در غیبت صغرا

۱- ابو عمرو عثمان بن سعید عمری، رضی الله عنه

شیخ بزرگوار و محدث گرامی و عارف به مضامین و معانی سخنان

۲۶- سفراء علیهم السلام فی الغیبة الصغری و توفیعاته لهم

السفیر الاول عثمان بن سعید العمری رضی الله عنه

۱- قال الصدوق علیه الرحمة فی کمال الدین ص ۲۱۴ كما رواه عنه فی البحار ج ۵۱

ص ۳۴۴: فاما السفراء المدوحوون فی زمان الغیبة فاؤلهم: من نصبه أبو الحسن علی ابن

محمد العسکری و أبو محمد الحسن بن علی بن محمد ابنه علیهم السلام

و هو الشیخ الموثوق به أبو عمر و عثمان بن سعید العمری و كان أسدياً و إنما سُمی

العمری لما رواه أبو نصیر هبة الله بن محمد بن أحمد الكاتب ابن بنت أبي جعفر العمری علیه السلام

قال أبو نصر: كان أسدياً ينسب إلى جدّه فقیل: العمری، و قد قال: قوم من الشيعة إن أبا

محمد الحسن بن علی قال لا یجمع علی امرء ابن عثمان، و أبو عمرو، و أمر بكسر كنیته فقیل

العمری و یقال له: العسکری أيضاً لانه كان من عسکر سر من رأی و یقال له: السمان

لانه كان يتجر فی السمن تغطية علی الامر.

معصومین علیهم السلام حاج شیخ عباس قمی - قدس سره الشریف - در کتاب منتهی الامال، از بحار علامه مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - نقل نموده که او با سند خود روایت کرده که بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام به حسب ظاهر عثمان بن سعید عمری مشغول تجهیز آن بزرگوار بود.

حضرت صاحب الامر علیه السلام پس از وفات پدر بزرگوارش او را به منصب وکالت و نیابت منصوب فرمود و جواب مسایل شیعیان توسط او به ایشان می رسید و آنچه از اموال و سهم امام علیه السلام بود به او تسلیم می نمودند و از عثمان بن سعید به برکت وجود صاحب الامر علیه السلام امور غریبه و اخبار به مغیبات مشاهده می شد.

اموالی را که به او تسلیم می نمودند، قبل از تسلیم، وضعیت آنها را از حلیت و حرمت و مقدار از او می شنیدند و می فرمود صاحبان آن اموال کیانند. همه این مسایل از جانب حضرت بقیة الله - عجل الله فرجه الشریف - به او می رسید؛ چنان که بقیة وکلا و سفرای آن حضرت نیز چنین بودند (منتهی الامال، ج ۲/۱۹۰).

سفرای ممدوح و شایسته امام زمان علیه السلام در زمان غیبت آن حضرت چهار نفر

هستند:

مؤلف گوید: محدث جلیل القدر شیخ بزرگوار صدوق علیه الرحمه در کتاب کمال الدین، ص ۲۰۹ عده ای از وکلای ائمه معصومین علیهم السلام را نام می برد و سپس احوال سفرای حضرت مهدی علیه السلام را در زمان غیبت صغرا برمی شمارد. سپس می گوید:

اول شیخ بزرگوار جناب ابو عمرو عثمان بن سعید عمری است که از طرف حضرت هادی و حضرت عسکری علیه السلام نیز منصوب به نیابت بوده است. او از طایفه بنی اسد بود و به واسطه جد او که ابو جعفر عمری نام داشت او را عمری می نامیدند.

عده‌ای از شیعیان گفته‌اند که حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «جمع بین ابن عثمان و ابو عمرو نشاید» و سپس کنیه او را عمری قرار داد.

او را عسکری نیز می‌گفتند چون از عسکر سرّ من رأی بود و سمان نیز نامیده می‌شد زیرا جهت ردگم کردن، تجارت روغن می‌نمود و چون شیعیان اموالی را برای حضرت عسکری علیه السلام به دست او می‌دادند او آنها را در ظرف روغن می‌گذارد تا دشمن متوجه آنها نشود و سپس آنها را از دکان خود به خانه آن حضرت منتقل می‌نمود.

مرحوم صدوق - علیه الرحمه - سپس از احمد بن اسحاق قمی نقل می‌کند که او گوید: روزی بر حضرت هادی علیه السلام وارد شدم و گفتم: ای مولای من! برایم ممکن

و كان الشيعة اذا حملوا إلى أبي محمد عليه السلام ما يجب عليهم حمله من الاموال أنفذوا إلى أبي عمرو فيجعلهم في جراب السمن وزقاقه و يحمله إلى أبي محمد عليه السلام تقيّة و خوفاً ثم قال: أخبرني جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى، عن أبي علي محمد بن همام الاسكافي قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري قال: حدّثنا أحمد بن إسحاق ابن سعد القمي قال: دخلت على أبي الحسن علي بن محمد صلوات الله عليه في يوم من الايام فقلت: يا سيدي أنا أغيب و أشهد، و لا يتبيأ إلى الوصول إليك إذا شهدت في كل وقت فقول من نقبل؟ و أمر من نمتل؟ فقال لي صلوات الله عليه: هذا أبو عمرو الثقة الأمين ما قاله لكم فعني يقول، و ما آذاه إليكم فعني يؤذيه.

فلما مضى أبو الحسن عليه السلام وصلت إلى أبي محمد ابنه الحسن صاحب العسكر عليه السلام ذات يوم، فقلت له: مثل قولي لا يبيّه فقال لي: «هذا أبو عمرو الثقة الأمين ثقة الماضي و ثقتي في الحياة و المات، فما قاله لكم فعني يقوله، و ما آذني إليكم فعني يؤذيه».

نیست که همیشه خدمت شما برسم و از شما کسب تکلیف نمایم، چه کسی نزد شما مورد اعتماد است که من حرف او را بپذیرم و او را اطاعت کنم؟ حضرت هادی علیه السلام فرمود: «ابوعمر و (یعنی عثمان بن سعید) امین و ثقہ است، آنچه او بگوید از ناحیه من گفته و هر پیامی بیاورد از من است.»

احمد بن اسحاق گوید: چون حضرت هادی علیه السلام از دنیا رحلت نمود خدمت فرزند او حضرت عسکری علیه السلام رفتم و پرسیدم: امین شما کیست؟ حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «این ابوعمر و (یعنی عثمان بن سعید) ثقہ و امین پدر من بوده و در حیات و بعد از ممات من ثقہ و امین من خواهد بود. آنچه به شما بگوید از طرف من است و هر پیامی بیاورد از ناحیه من خواهد بود.»

ابو محمد هارون و ابو علی و ابوالعباس حمیری می گویند: بسیاری از اوقات ما توصیف و تأیید حضرت هادی و حضرت عسکری علیه السلام را نسبت به عثمان بن سعید بین خود مذاکره می نمودیم.

۲- مرحوم صدق - علیه الرحمہ - در ادامه سخن خود از عبدالله بن جعفر نقل

قال أبو محمد هارون: قال أبو علي: قال أبو العباس الحميري: فكنا كثيراً ما نتذاكر هذا القول و نتواصف جلاله محلّ أبي عمرو.

۲- و أخبرنا جماعة عن أبي محمد هارون، عن محمد بن همام، عن عبدالله بن جعفر قال: حججنا في بعض السنين بعد مضيّ أبي محمد علیه السلام فدخلت على أحمد بن إسحاق بمدينة السلام فرأيت أبا عمرو عنده فقلت: إن هذا الشيخ و أشرت إلى أحمد بن إسحاق و هو عندنا الثقة المرضيّ حدّثنا فيك بكيّ و كيت، و اقتصصت عليه ما تقدّم - يعني ما ذكرناه عنه من فضل أبي عمرو و محله - و قلت:

می نماید که گفته است: بعد از رحلت حضرت عسکری علیه السلام در یکی از سال ها بعد از انجام حج در مدینه خدمت احمد بن اسحاق رسیدم، عثمان بن سعید نزد او بود. به عثمان بن سعید گفتم: این شیخ (یعنی احمد بن اسحاق) که نزد ما ثقه و مورد اعتماد است در باره شما چنین و چنان می گوید - و مقصود همان تاییداتی بود که حضرت هادی و حضرت عسکری علیه السلام از او نموده بودند [و احمد بن اسحاق برای ما نقل کرده بود].

سپس به عثمان بن سعید گفتم: اینک ما در صدق گفتار شما هیچ تردیدی نداریم. شما را به حق خدا و آن دو امامی که شما را توثیق و تأیید نموده اند سوگند می دهم که بگویی آیا فرزند حضرت عسکری، یعنی حجة بن الحسن، صاحب الزمان علیه السلام را دیده اید؟ عثمان بن سعید گریان شد و گفت: اگر [سخنم را] تا زنده هستم به کسی نمی گویی به تو می گویم. گفتم:

به کسی نخواهم گفت. گفت: بلی! او را دیده ام و گردن مبارک او این چنین بود، یعنی بسیار زیبا و آراسته بود. گفتم: نام او را نمی گویی؟ گفت: شما از بردن نام او نهی شده اید.

أنت الآن من لا يشك في قوله و صدقه فأسألك بحق الله و بحق الإمامين اللذين و ثقاك، هل رأيت ابن أبي محمد الذي هو صاحب الزمان، فبكي ثم قال: على أن لا تخبر بذلك أحداً و أنا حي؟ قلت: نعم، قال: قد رأيتهم علیهم السلام و عنقه هكذا يريد أنها اغلظ الرقاب حسناً و تماماً، قلت: فالاسم، قال: قد نهيتم عن هذا، و رواه عنه في (البحار ج ۵۱ ص

۳- مرحوم صدوق در کتاب کمال‌الدین با سند خود، از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله الحسینان نقل نموده که گویند: ما در شهر سرّ من رای خدمت حضرت عسکری علیه السلام رسیدیم در حالی که جماعتی از شیعیان و دوستان او خدمت آن حضرت بودند. خادم آن حضرت (بدر) وارد شد و گفت: مولای من! عده‌ای [از شیعیان] ژولیده و غبارآلود جلوی خانه ایستاده‌اند. حضرت به اهل مجلس فرمود: «آنها عده‌ای از شیعیان یمنی ما هستند.»

سپس حضرت عسکری علیه السلام به خادم خود (بدر) فرمود: «عثمان بن سعید را خبر کن تا بیاید.» چیزی نگذشت که عثمان بن سعید وارد شد. حضرت عسکری علیه السلام به او فرمود: «تو وکیل مورد اعتماد و امین ما بر مال خدا هستی، برو و اموالی را که این شیعیان یمنی ما آورده‌اند از آنان بگیر!»

محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله سپس در ادامه حدیث می‌گویند: همه ما

۳- و روی بسنده عن محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله الحسینان قالا: دخلنا علی ابي محمد الحسن علیه السلام بسرّ من رأی و بین یدیه جماعة من أولیائه و شیعتہ، حتی دخل علیہ بدر خادمہ، فقال: یا مولای بالبواب قوم شعث غبر، فقال لهم:

هؤلاء نفر من شیعتنا بالین فی حدیث طویل یسوقانہ إلى أن ینتہی إلى أن قال الحسن علیه السلام لبدر: فامض فائتنا بعثمان بن سعید العمری فمالبثنا الا یسیراً حتی دخل عثمان، فقال له سیّدنا أبو محمد علیه السلام: امض یا عثمان فانک الوکیل و الثقة المامون علی مال اللّٰه، و اقبض من هؤلاء النفر الیمنیین ما حملوه من المال.

ثمّ ساق الحدیث إلى أن قالا: ثمّ قلنا بأجمعنا: یا سیّدنا و اللّٰه إن عثمان لمن خیار شیعتک و لقد زدتنا علماً بموضعه من خدمتک و أنّه و کیلک و ثقّتک علی مال اللّٰه، قال:

به حضرت عسکری علیه السلام گفتیم: به خدا سوگند، عثمان بن سعید نزد ما از نیکان شیعه شماسست و الان که شما او را وکیل خود بر بیت المال قرار دادید اعتماد ما به او افزوده شد. حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «بلی! او وکیل و مورد اعتماد ماست و شما گواه باشید که او وکیل من است و فرزند او، محمد، وکیل فرزندانم مهدی علیه السلام خواهد بود.»

۴ - صدوق - علیه الرحمه - با سند خود از هبة الله ابن محمد نقل نموده که هنگامی که حضرت عسکری علیه السلام از دنیا رحلت نمود در ظاهر عثمان بن سعید او را غسل داد و تکفین و حنوط نمود و به خاک سپرد؛ و این برای پوشاندن واقعیت بود [وگرنه در واقع فرزند عزیز او حضرت مهدی علیه السلام متکفل آن بود].

سپس می افزاید: توقیعات حضرت بقیه الله علیه السلام به دست عثمان بن سعید و

نعم، و اشهدوا علی انّ عثمان بن سعید العمری و کیلی و أنّ ابنه محمّداً وکیل ابنی مهدیکم.

۴ - و روی عن ابي نصر هبة الله بن محمد بن أحمد الكاتب ابن بنت ابي جعفر العمری قدس الله روحه و أرضاه عن شیوخه أنّه لما مات الحسن بن علی علیه السلام حضر غسله عثمان بن سعید رضی الله عنه و أرضاه و تولّى جمیع أمره فی تکفینه و تحنیطه و تقبیره مأموراً بذلك للظاهر من الحال التي لا یمكن جحدها و لادفعها إلا بدفع حقائق الاشیاء فی ظواهرها.

و كانت توقیعات صاحب الامر علیه السلام تخرج علی یدی عثمان بن سعید و ابنه ابي جعفر محمّدين عثمان إلى شیعته و خواصّ ابيه ابي محمّد علیه السلام بالامر و النهی و الاجوبة عمّا تسأل الشیعة عنه إذا احتاجت إلى السؤال فيه بالخطّ الذی كان ینخرج فی حياة الحسن علیه السلام.

فلم تزل الشیعة مقيمة علی عدالتها إلى أن توفّي عثمان بن سعید علیه السلام و غسله ابنه أبو جعفر و تولّى القيام به و حصل الامر کلّه مردوداً إليه و الشیعة مجتمعة علی عدالته و

فرزند او محمد بن عثمان می‌رسید و آنان آن توقیعات را به شیعیان و خواص حضرت عسکری می‌دادند. آن نامه‌ها و توقیعات با همان خطی بود که زمان حضرت عسکری علیه السلام نوشته می‌شد و حضرت بقیه الله علیه السلام در آن توقیعات دستورات لازم را به شیعیان داده و پاسخ سؤالات آنها را بیان می‌فرمودند. شیعیان نیز همیشه به عدالت آنها معتقد بودند. و هنگامی که عثمان بن سعید از دنیا رحلت نمود و فرزند او محمد بن عثمان او را غسل داد و به خاک سپرد همه امور حضرت بقیه الله علیه السلام به او منتقل شد و شیعیان او را به عدالت و امانت می‌شناختند و این به جهت همان تأیید و توثیقی بود که از طرف حضرت هادی و حضرت عسکری علیه السلام برای او و پدر او شده بود.

۵- صدوق - علیه الرحمه - سپس می‌گوید: جعفر بن مالک فزاری از جماعتی از شیعه، مانند علی بن بلال و احمد بن هلال و محمد بن معاویه و حسن بن ایوب، نقل نموده که می‌گویند:

ثقتہ و امانتہ، لما تقدّم له من النصّ عليه بالامانة و العدالة، و الامر بالرجوع إليه في حياة الحسن علیه السلام، و بعد موته في حياة أبيه عثمان علیه السلام.

۵ - قال: و قال جعفر بن محمد بن مالك الفزاري البزاز، عن جماعة من الشيعة منهم علي بن بلال، و أحمد بن هلال، و محمد بن معاوية بن حكيم، و الحسن بن أيوب بن نوح في خبر طويل مشهور قالوا جميعاً:

اجتمعنا إلى أبي محمد الحسن بن علي علیه السلام نسأله عن الحجّة من بعده، و في مجلسه أربعون رجلاً فقام إليه عثمان بن سعيد بن عمرو العمري فقال له: يا ابن رسول الله أريد أن أسألك عن أمر أنت أعلم به مني.

ما خدمت حضرت عسکری علیه السلام رسیدیم و نسبت به حجت [و امام] بعد از او سؤال نمودیم. در آن مجلس چهل نفر از شیعیان آن حضرت حاضر بودند. از میان همه آنها عثمان بن سعید برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! من می خواهم از چیزی سؤال کنم که شما از من به آن داناتر هستید.

حضرت عسکری علیه السلام به او فرمود: «بنشین، ای عثمان بن سعید!» عثمان بن سعید از این پاسخ خشمناک شد و خواست از مجلس خارج شود. ولی حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «احدی حق ندارد از این مجلس خارج شود.» و کسی خارج نشد. چون ساعتی گذشت حضرت عسکری علیه السلام عثمان بن سعید را صدا زد و فرمود: «به شما بگویم که برای چه به این جا آمده اید؟» گفتند: آری، ای فرزند رسول خدا! فرمود:

«شما آمده اید از من سؤال کنید که حجت خدا بعد از من کیست؟» گفتند: آری، چنین است. ناگهان فرزند عزیزش حجة بن الحسن که مانند پاره ماه و شبیه پدر خود

فقال له: اجلس يا عثمان فقام مغضباً ليخرج، فقال: لا يخرجن أحد فلم يخرج منا أحد إلى كان بعد ساعة فصاح عليه السلام بعثمان فقام على قدميه فقال: أخبركم بما جئتم؟ قالوا: نعم يا بن رسول الله قال: جئتم تسألوني عن الحجّة من بعدى قالوا: نعم، فاذا غلام كأنه قطع قمر أشبه الناس بأبي محمد عليه السلام فقال:

هذا إمامكم من بعدى و خليفتي عليكم أطيعوه و لا تتفرّقوا من بعدى فتهلكوا في أديانكم ألا وإنكم لا ترونه من بعد يومكم هذا حتى يتمّ له عمر فاقبلوا من عثمان ما يقوله و انتهوا إلى أمره، و اقبلوا قوله، فهو خليفة إمامكم و الامر إليه. و رواه عنه في (البحار

حضرت عسکری علیه السلام بود ظاهر شد، حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «این امام و خلیفه من بر شما است، از او اطاعت کنید، و بعد از من اختلاف نکنید که هلاک خواهید شد.»

سپس فرمود: «آگاه باشید که بعد از این روز او را نخواهید دید تا مدت او پایان پذیرد. و [در این مدت] باید از عثمان بن سعید پیروی کنید و آنچه او می گوید بپذیرید که او خلیفه و جانشین امام شما خواهد بود.»

۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری رضی الله عنهما

۱- علامه مجلسی علیه السلام در کتاب بحار الانوار می گوید: هنگامی که عثمان بن سعید از دنیا رحلت نمود فرزند او ابو جعفر محمد بن عثمان بنابه فرموده حضرت عسکری علیه السلام و گفته پدرش، عثمان بن سعید، و بنابر دستور حضرت مهدی علیه السلام مقام نیابت را به عهده گرفت؛ همان گونه که صدوق - علیه الرحمه - از احمد بن اسحاق قمی نقل نموده است.

السفير الثاني - محمد بن عثمان بن سعید العمری رضی الله عنهما

۱- قال العلامة المجلسی علیه السلام تعالی: فلما مضى أبو عمر و عثمان بن سعید قام ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان مقامه بنصّ أبي محمد علیه السلام و نصّ أبيه عثمان عليه بأمر القائم علیه السلام فأخبرني جماعة عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود القمي؛ و ابن قولويه، عن سعد بن عبدالله قال: حدثنا الشيخ الصدوق أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري رحمه الله و ذكر الحديث الذي قدمنا ذكره. (البحار ج ۵۱/۳۴۷).

۲- در همان کتاب از عبدالله بن جعفر حمیری نقل شده که گفته است: من و عثمان بن سعید نزد احمد بن اسحاق قمی بودیم. احمد بن اسحاق به من اشاره نمود که از عثمان بن سعید نسبت به جانشین و امام بعد از حضرت عسکری علیه السلام سؤال کنم. پس من به عثمان بن سعید گفتم:

ای اباعمر! می خواهم از شما سؤالی بکنم [راجع به امام بعد از حضرت عسکری علیه السلام] و البته شکی ندارم که زمین خالی از حجت نخواهد بود جز چهل روز قبل از قیامت که در آن روزها حجت بر طرف می شود و راه توبه بسته می گردد و ایمان کسانی که تا آن زمان ایمان نیاورده باشند سودی نخواهند داشت و آنها بدترین خلق خدایند و قیامت بدون ایمان بر آنها واقع می شود!

لکن دوست دارم همانند حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که به خدای خود گفت:

۲- و روی بسنده عن محمد بن يعقوب الكليني، عن محمد بن عبدالله، و محمد بن يحيى عن عبدالله بن جعفر الحميري قال: اجتمعت أنا و الشيخ أبو عمرو عند أحمد بن اسحاق بن سعد الاعمري القمي فغمزني أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف.

فقلت له: يا باعمر و إني أريد أن أسألك و ما أنا بشاكّ فيما أريد أن أسألك عنه فإن اعتقادي و ديني أن الأرض لا تخلوا من حجة إلا إذا كان قبل القيامة بأربعين يوماً فإذا كان ذلك رفعت الحجة و غلقت باب التوبة، فلم يكن ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً، فأولئك أشرار من خلق الله عزوجل، و هم الذين تقوم عليهم القيامة.

ولكن أحببت أن أزداد يقيناً فإن إبراهيم علیه السلام سأل ربه أن يريه كيف يحيى الموتى، فقال: أولم تؤمن؟ قال: بلى و لكن ليطمئن قلبي، و قد أخبرني أحمد بن إسحاق أبو علي،

خدایا! مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟ و خداوند به او فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ و او گفت: خدایا می‌خواهم که قلبم مطمئن شود من نیز، با این سؤال قلبم مطمئن شود و یقین بیشتری پیدا کنم.

سپس گفتم: احمد بن اسحاق به من خبر داده که از حضرت هادی علیه السلام سؤال نمودم با چه کسی معاشرت کنم و دین خود را از چه کسی بگیرم و سخن چه کسی را قبول کنم؟ آن حضرت به او فرموده: «عثمان بن سعید عمروی مورد قبول ماست و آنچه او به شما بگوید از طرف من خواهد بود و هر پیامی بدهد از ناحیه من است پس از او اطاعت کن که او ثقه و امین ما می‌باشد.»

آن گاه گفتم: از سوی ابوعلی به من خبر داده است که او نیز از حضرت عسکری علیه السلام چنین سؤالی را نموده و حضرت عسکری به او نیز فرموده: «عثمان بن سعید عمروی و فرزند او محمد بن عثمان هر دو ثقه و مورد اطمینان مایند، آنچه بگویند از ناحیه من گفته‌اند و هر پیامی بیاورند از طرف من است پس به سخن آنان اعتماد کن و از آنها پیروی نما که آنها امین و مورد اطمینان مایند.»

عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته فقلت له: لمن اعامل؟ و عمّن آخذ؟ و قول من أقبل؟ فقال له: العمرى ثقتى فما أدّى إليك فعنّى يؤدّى و ما قال لك فعنّى يقول؛ فاسمع له و اطع فإنه الثقة المأمون. (المصدر ص ۳۴۸).

قال: و أخبرنى أبوعلی أنه سأل أبا محمد الحسن بن علی عن مثل ذلك فقال له: العمرى و ابنه ثقتان فما أدیا إليك فعنّى يؤدیان و ما قالاك فعنّى يقولان فاسمع. لها و أطعها فأنهما الثقتان المأمونان.

سپس افزودم: این سخن آن دو امام است که شما را تأیید و توثیق نموده‌اند. عبدالله بن جعفر حمیری می‌گوید: عثمان بن سعید با شنیدن این سخنان گریان شد و سجده نمود و سپس گفت: از آنچه می‌خواهی سؤال کن، پس من به او گفتم: آیا شما امام و جانشین حضرت عسکری علیه السلام را دیده‌ای؟ عثمان بن سعید گفت: آری! به خدا سوگند او را دیدم، سپس با دست خود اشاره نمود و گفت گردن مبارک او چنین بود. به او گفتم: یک سؤال دیگر باقی مانده است. عثمان بن سعید گفت: پرس!

گفتم: نام او چیست؟ گفت: بردن نام او بر شما حرام شده است نباید از آن سؤال کنید. این سخن از ناحیه من نیست و من حق این که چیزی را حلال و یا حرام کنم ندارم لکن دستور حضرت عسکری علیه السلام است؛ چرا که خلیفه وقت گمان کرده حضرت عسکری علیه السلام بعد از خود فرزندی باقی نگذاشته است و به همین دلیل میراث او را تقسیم نموده و کسی که حق تصرف آن را نداشته [یعنی جعفر کذاب] آن

فهذا قول إمامين قد مضيا فيك قال: فخر أبو عمر و ساجداً و بکی ثم قال: سل. فقلت له: أنت رأيت الخلف من أبي محمد عليه السلام فقال: أي و الله و رقبتہ مثل ذا و أوماً بسیدیه، فقلت له: فبقیت واحده فقال لی: هات

قلت: فالاسم قال: محرم علیکم أن تسألوا عن ذلك ولا أقول هذا من عندی و لیس لی أن أحلل و أحرم و لکن عنه عليه السلام فإن الامر عند السلطان أن أبا محمد عليه السلام مضى و لم يخلف ولداً و قسم میراثه و أخذه من لاحق له. و صبر علی ذلك، و هو ذاعیاله یجولون و لیس أحد یجسر أن یتعرف إلیهم أو ینیلهم شیئاً، و اذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقوا الله و أمسکوا عن ذلك. (المصدر.)

را تصرف نموده است و حضرت بقية الله عليه السلام براین مسأله شکیبایی ورزیده و به همان سبب عیال حضرت عسکری عليه السلام در امان مانده و مورد تعرض قرار نگرفته اند. اگر اسم فرزند حضرت عسکری عليه السلام برده شود به جستجوی او خواهند آمد. بنابراین شما هم از خدا بترسید و از بردن نام او خودداری کنید.

این روایت را کلینی رحمه الله نیز نقل نموده است.

۳- در همان کتاب، از کمال الدین صدوق، از عبدالله بن جعفر نقل شده که می گوید: از ناحیه مقدسه حضرت بقية الله - عجل الله فرجه - به شیخ بزرگوار ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید تویعی رسید که آن حضرت در آن تویع او را نسبت به رحلت پدرش عثمان بن سعید تسلیت گفته بود. و در فصل دیگری از کتاب کمال الدین آمده است که آن تسلیت به این عبارت

۳- و روی عن عبدالله بن جعفر قال: خرج التوقيع إلى الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری قدس الله روحه في التعزية بأبيه رضي الله عنه، و في فصل من الكتاب: «أنا لله و إنا إليه راجعون تسليماً لامره و رضي بقضائه عاش أبوك سعيداً و مات حميداً فرحمه الله و ألحقه بأوليائه و مواليه عليه السلام، فلم يزل مجتهداً في أمرهم ساعياً فيما يقربه إلى الله عزوجل و إليهم، نظر الله وجهه و أقاله عثرته»

و في فصل آخر: «أجزل الله لك الثواب و أحسن لك العزاء رزئت و رزئنا و أوحشك فراقه و أوحشنا فسرّه الله في منقلبه، و كان من كمال سعادته أن رزقه الله ولداً مثلك يخلفه من بعده و يقوم مقامه بأمره و يترحم عليه، و أقول: الحمد لله فإنّ الانفس طيبة بمكانك و ما جعله الله عزوجل فيك و عندك، أعانك الله و قواك و عضدك و وقفك و كان لك ولياً و حافظاً و راعياً». (المصدر ص ۳۴۸).

بوده: «انالله و انالیه راجعون تسليماً لأمره و رضی بقضائه عاش ابوك سعيداً و مات حميداً فرحه الله و الحقه باوليائه و مواليه عليه السلام فلم يزل مجتهداً في امره ساعياً فيما يقربه الى الله عزوجل و اليهم، نصر الله وجهه و اقال عثرته.»

در فصل دیگری از کتاب کمال الدین آمده است که متن آن توفیق چنین بوده است: «اجزل الله لك الثواب و احسن لك العزاء رزئت و رزتنا و اوحشك فراقه و اوحشنا فسره الله في منقلبه، و كان من كمال سعادته ان رزقه الله ولدأً مثلك - يخلفه من بعده و يقوم مقامه بامرہ و يترحم عليه، و اقول: الحمد لله فان الأنفس طيبة بمكانك و ما جعله الله عزوجل فيك و عندك اعانك الله و قواك و عضدك و وفقك و كان لك ولياً و حافظاً و راغياً.»

۴- در همان کتاب، از غیبت طوسی، از محمد بن همام نقل شده که می گوید: عبدالله بن جعفر حمیری گفت: هنگامی که ابو عمرو، یعنی عثمان بن سعید، از دنیا رحلت نمود نامه هایی به خط او به دست ما رسید که فرزند او محمد بن عثمان بن سعید قائم مقام او خواهد بود.

۵- در همان کتاب، از غیبت طوسی از محمد بن همام نقل شده که می گوید:

۴- و فيه عن الغيبة: و أخبرني جماعة، عن هارون بن موسى، عن محمد بن همام قال: قال لي عبدالله بن جعفر الحميري: لما مضى أبو عمرو رضي الله عنه أتنا الكتب بالخط الذي كتبا نكتب به باقامة أبي جعفر رضي الله عنه مقامه. (المصدر).

۵- و بهذا الاسناد عن محمد بن همام قال: حدثني محمد بن حمويه بن عبدالعزيز الرازي في سنة ثمانين و مائتين قال: حدثنا محمد بن ابراهيم بن مهزيار الاهوازي أنه خرج إليه بعد وفاة أبي عمرو: «و الإبن وقاه الله لم يزل ثقتنا في حياة الأب رضي الله

محمد بن حمويه در سال ۲۰۸ هجری قمری از محمد بن ابراهيم بن مهزيار اهوازی نقل نموده که بعد از وفات ابو عمرو عثمان بن سعيد توقيعی از ناحیه مقدسه برای او آمد که در آن نوشته شده بود:

«و الابن وقاه الله لم يزل ثقتنا في حياة الأب...»؛ یعنی محمد بن عثمان بن سعيد نیز مانند پدر خود در حیات پدر و بعد از آن امین و ثقة ما بوده و هست و او به جای پدر خود می‌باشد و هر چه بگوید از ناحیه ما خواهد بود و به گفته ما عمل خواهد نمود. پس تو نیز گفته او را عمل کن و نیابت او را به دیگران معرفی نما، خداوند پدر او را خشنود گرداند و این فرزند را محافظت فرماید.

۶- در همان کتاب، از غیبت طوسی علیه السلام، از اسحاق بن یعقوب نقل شده که می‌گوید: از محمد بن عثمان درخواست نمودم که نامه‌ای را که من در آن مسایل مشکل خود را نوشته بودم خدمت مولای خود حضرت مهدی علیه السلام ببرد و پاسخ آن را بگیرد. [او نامه را گرفت و پس از مدتی] جواب آن نامه را به خط مولایم حضرت صاحب الامر علیه السلام [برایم آورد] که چنین بود: «و اما محمد بن عثمان عمری امین من

عنه و أَرْضاه و نَضَّر وجهه، یجری عندنا مجراه، و یسَدُّ مسدّه و عن أمرنا یا امر الابن، و به یعمل تَوْلَاهُ اللهُ فَانْتَهَ إِلَى قَوْلِهِ، و عَرَفَ مَعَامِلَتَنَا ذَلِكَ.» (المصدر)

۶- و أخبرنا جماعة، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه و أبي غالب الزراري و أبي محمد التلعكبري كلهم، عن محمد بن يعقوب، عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل أشكلت عليّ فوق التوقيع بخط مولانا صاحب الدار: «و اما محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه و عن ابيه من قبل فأنه ثقتي و كتابه كتابي.» (المصدر)

است و نوشته او نوشته من خواهد بود، خداوند از او و پدر او راضی باشد.»
 ۷- در همان کتاب، از غیبت طوسی، از ابونصر هبة الله نقل شده که می گوید:
 من به خط ابی غالب زراری علیه السلام دیدم که محمد بن عثمان عمری علیه السلام در آخر جمادی
 الأولى سال ۳۰۵ هجری قمری رحلت نمود. هبة الله بن محمد بن احمد گوید:
 او در سال ۳۰۴ هجری قمری رحلت نمود و مدت نیابت او پنجاه سال بود که در
 آن مدت اموال مردم را تحویل حضرت صاحب الامر علیه السلام می داد و پاسخ نامه های آنها
 را با همان امضایی که در زمان حضرت عسکری علیه السلام می رسید به آنها می رساند. در
 آن نامه ها مسایل مهم دینی و دنیایی وجود داشت که پاسخ آنها به طور شگفت داده
 شده بود.

۷- و فيه عن الغيبة قال أبونصر هبة الله، وجدت بخط أبي غالب الزراري علیه السلام و
 غفر له أن أبا جعفر محمد بن عثمان العمري رحمه الله مات في آخر جمادى الاولى سنة
 خمس و ثلاث مائة و ذكر أبونصر هبة الله بن محمد بن أحمد أن أبا جعفر العمري مات
 في سنة أربع و ثلاث مائة و أنه كان يتولى هذا الامر نحواً من خمسين سنة فيحمل
 الناس إليه أموالهم، و يخرج إليهم التوقيعات بالخط الذي كان يخرج في حياة الحسن علیه السلام
 إليهم بالمهات في أمر الدين و الدنيا و فيما يسألونه من المسائل بالاجوبة العجيبة رضى الله
 عنه و أرضاه.

قال أبونصر هبة الله: إن قبر أبي جعفر محمد بن عثمان عند والدته في شارع باب الكوفة
 في الموضع الذي كانت دوره و منازلها و هو الآن في وسط الصحراء قدس الله روحه.

۳- ابوالقاسم حسين بن روح رضی الله عنه

۱- علامه مجلسی در کتاب شریف بحار، از غیبت طوسی، از جعفر بن مدائنی نقل نموده که می‌گوید: عادت من این بود که چون اموال را نزد محمد بن عثمان عمری - قدس الله روحه - می‌بردم به او می‌گفتم: مبلغ این مال این مقدار است و مربوط به امام علیه السلام است. پس او می‌گفت: آری! آن را به او واگذار. سپس می‌گفتم: شما هم باید بگویید که این مال را برای امام علیه السلام می‌گیرم و او می‌گفت: آری! این مربوط به امام علیه السلام است و آن‌گاه آن را می‌گرفت.

سپس گوید: آخرین ملاقات من با او وقتی بود که چهارصد دینار با خود برده بودم. و طبق عادت گفتم: که این مال مربوط به امام علیه السلام است، آن را بگیر و بگو که مربوط به امام علیه السلام است. او گفت: باید آن را نزد حسین بن روح ببری و به او تحویل دهی. گفتم: چه مانعی دارد که شما طبق عادت از من تحویل بگیری؟ او با

السفير الثالث: ابوالقاسم الحسين بن روح رضی الله عنه

۱- البحار عن الغيبة للطوسی أنه روی بسنده عن جعفر بن محمد المدائنی المعروف بابن قزدا قال: كان من رسمى إذا حملت المال الذي في يدي إلى الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان العمرى قدس الله روحه أن أقول له ما لم يكن أحد يستقبله بمثله: هذا المال و مبلغه كذا و كذا للإمام علیه السلام فيقول لي: نعم دعه، فأرجعه فأقول له: تقول لي: إنه للإمام فيقول: نعم للإمام علیه السلام، فيقبضه.

فصرت إليه آخر عهدى به قدس الله روحه و معى أربعمائة دينار فقلت له على رسمى فقال لي: امض بها إلى الحسين بن روح فتوقفت فقلت: تقبضها أنت منى على الرسم، فردّ عليّ كالمنكر لقولى قال: قم عافاك الله فادفعها إلى الحسين بن روح.

حالت انکار پاسخ داد: باید نزد حسین بن روح ببری!
و چون در صورت او حالت خشم مشاهده نمودم بر مرکب خود سوار شدم
که پیش حسین بن روح بروم. در بین راه تردید پیدا کردم و باز به درخانه محمدبن
عثمان آمدم و در را کوبیدم، خادم آمد و پرسید: کی هستی؟ گفتم:
من همان مدائنی هستم، اجازه بگیر که دوباره محمدبن عثمان را ملاقات
نمایم، زیرا چاره‌ای از آن نیست. چون خادم خبر بازگشت مرا به او داد او که به
داخل خانه بین عیالات خود رفته بود بیرون آمد و بر تخت خود نشست و به من
فرمود: مگر نگفتم باید نزد حسین بن روح بروی؟ برای چه مخالفت کردی و باز این
جا آمدی؟! گفتم: به خود اجازه ندادم که نزد حسین بن روح بروم.

فلما رأيت في وجهه غضباً خرجت و ركبت دابتي فلما بلغت بعض الطريق رجعت
كالشاك فدققت الباب فخرج الى الخادم فقال: من هذا؟ فقلت: انا فلان فاستأذن لي.
فراجعني و هو منكر لقولي و رجوعي فقلت له: ادخل فاستأذن لي فإنه لا بد من لقائه
فدخل فعرفه خبر رجوعي و كان قد دخل إلى دارالنساء فخرج و جلس على سرير و
رجلاه في الأرض و فيها نعلان نصف حسنها و حسن رجله فقال لي:
«ما الذي جرأك على الرجوع و لم لم تمتل ما قتله لك؟ فقلت: لم أجسر على مارسمته
لي، فقال لي و هو مغضب: قم عافاك الله فقد اقامت أبا القاسم الحسين بن روح مقامي و
نصبته منصبى فقلت: بامرألامام؟ فقال: قم عافاك الله كما أقول لك» فلم يكن عندي
غيرالمبادرة.

فصرت إلى أبي القاسم بن روح و هو في دار ضيقة فعرفته ما جرى فسرّ به و
شكر الله عزوجلّ و دفعت إليه الدنانير، و مازلت أحمل إليه ما يحصل في يدي بعد ذلك.

پس با خشم و غضب به من فرمود: برخیز! خدا تو را عافیت دهد، نزد حسین بن روح برو! من او را به جای خود منصوب نموده‌ام. گفتم: آیا به دستور امام علیه السلام چنین کردی؟ فرمود: حرکت کن و به آنچه گفتم عمل کن! من چاره‌ای ندیدم جز این که نزد حسین بن روح بروم. هنگامی که نزد حسین بن روح رفتم او را در خانه کوچکی دیدم. قصه خود را به او گفتم و او خشنود شد و شکر خدا را به جا آورد. دینارها را به او تحویل دادم و بعد از آن همیشه اموال امام علیه السلام را نزد او می‌بردم.

شیخ بزرگوار طوسی، در کتاب غیبت در ادامه سخن خود می‌گوید: از علی بن هلال شنیدم که می‌گفت در زمان جعفر بن قولویه من از او شنیدم که گفت: جعفر بن احمد بن متیل قمی نقل کرد که برای محمد بن عثمان عمری در بغداد نزدیک به ده نفر کارپردازی می‌کردند که ابوالقاسم حسین بن روح یکی از آنها بود و همه آنها، جز حسین بن روح نزد او مخصوص به توجه و عنایت بودند و اگر کاری برای او پیش می‌آمد به دست آنها انجام می‌شد. ولی چون وقت رحلت او از دنیا فرا

و سمعت أبا الحسن علي بن بلال بن معاوية المهلبی يقول في حياة جعفر بن محمد بن قولویه: سمعت أبا القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمي يقول: سمعت جعفر بن أحمد بن متیل القمي يقول:

كان محمد بن عثمان أبو جعفر العمري عليه السلام له من يتصرف له ببغداد نحو من عشرة أنفس و أبو القاسم بن روح رضي الله عنه فيهم، وكلهم كان أخص به من أبي القاسم بن روح رضي الله عنه حتى أنه كان إذا احتاج إلى حاجة أو إلى سبب، ينجزه على يد غيره لما لم يكن له تلك الخصوصية، فلما كان وقت مضي أبي جعفر رضي الله عنه، وقع الاختيار عليه و كانت الوصية إليه.

رسید حسین بن روح را انتخاب نمود و او را جانشین خود قرار داد.
 جعفر بن احمد متیل قمی سپس می گوید: بزرگان ما در قم می گفتند:
 اگر حادثه ای برای محمد بن عثمان رخ دهد کسی جز جعفر بن احمد بن متیل یا
 پدر او را به جای خود قرار نخواهد داد؛ چرا که ارتباط محمد بن عثمان با جعفر بن
 احمد بن متیل به قدری زیاد بود که در روزهای آخر عمر خود در خانه او بود و از
 غذای او و پدر او استفاده می نمود.

و اصحاب ما، یعنی علمای شیعه تردیدی نداشتند که اگر حادثه ای برای
 محمد بن عثمان رخ دهد کسی جز او را وصی خود قرار نخواهد داد لکن در هنگام
 رحلت خود، حسین بن روح را انتخاب نمود و همه تسلیم شدند و همان برخوردی
 که با محمد بن عثمان داشتند با او نیز انجام دادند،

قال: و قال مشايخنا: كنا لانشك أنه إن كانت كائنة من أبي جعفر لا يقوم مقامه إلا
 جعفر بن أحمد بن متيل أو، أبوه لما رأينا من الخصوصية به، و كثرة كينونته في منزله حتى
 بلغ أنه كان في آخر عمره لا يأكل طعاماً إلا ما أصلح في منزل جعفر بن أحمد بن متيل و
 أبيه بسبب وقع له، و كان طعامه الذي يأكله في منزل جعفر و أبيه.
 و كان أصحابنا لا يشكون إن كانت حادثة لم تكن الوصية إلا إليه من الخصوصية فلما
 كان عند ذلك [و] وقع الاختيار على أبي القاسم سلموا ولم ينكروا و كانوا معه وبين يديه
 كما كانوا مع أبي جعفر رضي الله عنه،

و لم يزل جعفر بن أحمد بن متيل في جملة أبي القاسم رضي الله عنه و بين يديه
 كتصرفه بين يدي أبي جعفر العمري إلى أن مات رضي الله عنه فكل من طعن على أبي
 القاسم فقد طعن على أبي جعفر و طعن على الحجّة صلوات الله عليه. (البحار ج ۵۱/۳۵۲)

جعفر بن احمد بن متيل نیز خود را از کارپردازان او قرار داد و همان احترامی را که به محمد بن عثمان می‌گذارد به او نیز می‌گذارد تا این که حسین بن روح نیز از دنیا رفت و معلوم شد هر کسی نسبت به او هتک حرمت نموده در حقیقت به محمد بن عثمان بلکه به حضرت بقیة الله - عجل الله فرجه الشریف - هتک حرمت نموده است.

۲- در همان کتاب، از محمد بن علی اسود رضی الله عنه نقل شده که می‌گوید: من اموال وقفی را نزد محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه می‌بردم و او آنها را از من می‌گرفت. تا این که دو یا سه سال قبل از رحلت او اموالی را نزد او بردم. او دستور داد که باید آنها را نزد ابوالقاسم حسین بن روح ببرم.

و چون آنها را نزد او بردم و از او مطالبه قبض نمودم، او به محمد بن عثمان عمری از من شکایت نمود، و محمد بن عثمان به من دستور داد که از او قبض مطالبه نکنم و گفت: هر چه به دست حسین بن روح برسد به من رسیده است و من بعد از

۲- و فی البحار أخبرنا جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن علي الأسود رضی الله عنه قال: كنت أحمل الأموال التي تحصل في باب الوقف إلى أبي جعفر محمد بن عثمان العمري رحمه الله فيقبضها مني فحملت إليه يوماً شيئاً من الأموال في آخر أيامه قبل موته بسنتين أو ثلاث سنين فأمرني بتسليمه إلى أبي جعفر الروحي رضي الله عنه فكننت أطلبه بالقبوض فشكى ذلك إلى أبي جعفر رضي الله عنه فأمرني أن لا أطلبه بالقبوض وقال: كل ما وصل إلى أبي القاسم فقد وصل إليّ فكننت أحمل بعد ذلك الأموال إليه ولا أطلبه بالقبوض.

او اموال را نزد او می بردم و قبض آن را مطالبه نمی کردم.

۳- در همان کتاب، از غیبت طوسی، از جعفر بن احمد بن متیل قمی نقل شده که می گوید: من هنگام رحلت محمد بن عثمان عمری بالای سر او نشسته بودم و با او صحبت می کردم. حسین بن روح نیز پایین پای او نشسته بود. محمد بن عثمان رو به من نمود و گفت: من مأمور شده ام که حسین بن روح را به جای خود معرفی کنم. پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را در جای خود نشاندم و خود پایین پای محمد بن عثمان نشستم.

۴- ابوالحسن علی بن محمد سمري رضی الله عنه

۱- علامه مجلسی رحمته الله در کتاب شریف بحار، از عتاب بن اسید نقل نموده که

۳- و فيه عن الغيبة: عن محمد بن علی بن الحسين قال: أخبرنا علی بن محمد بن متیل، عن عمه جعفر بن أحمد بن متیل قال: لما حضرت أبا جعفر محمد بن عثمان العمري الوفاة كنت جالسا عند رأسه أسأله وأحدثه وأبو القاسم بن روح عند رجله فالتفت إلي ثم قال: أمرت أن أوصي إلى أبي القاسم الحسين بن روح قال: فقامت من عند رأسه وأخذت بيد أبي القاسم وأجلسته في مكاني و تحولت إلى عند رجله. (المصدر ص ۳۵۴)

السفير الرابع: ابوالحسن علی بن محمد السمري رضی الله عنه

۱- قال في البحار ج ۲۵۹/۵۱ أخبرني جماعة عن أبي جعفر محمد بن علی ابن الحسين بن موسى بن بابويه قال: حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق، عن الحسن بن علی بن زكريا بمدينة السلام قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن خليلان قال: حدثني أبي عن جدّه عتاب من ولد عتاب بن أسيد قال: ولد الخلف المهدي صلوات الله عليه يوم الجمعة وأمه ريحانة

می گوید: حضرت مهدی علیه السلام روز جمعه متولد شد و مادر او ریحانه بود و به او نرجس و صیقل و سوسن نیز گفته می شد. او را به سبب حمل صیقل می نامیدند [که دیگران از حمل او مطلع نشوند].

و ودلات او در هشتم (و یا پانزدهم) شعبان سال ۲۵۶ هجری قمری واقع شده و وکیل او عثمان بن سعید بوده و چون او از دنیا رحلت نمود فرزند خود محمد بن عثمان را [به دستور امام علیه السلام] جانشین خود قرار داد و او نیز حسین بن روح را [به امر امام علیه السلام] به جای خود منصوب کرد و حسین بن روح نیز در پایان عمر خود به امر امام علیه السلام علی بن محمد سمري را جانشین خود گرداند و چون علی بن محمد سمري خواست از دنیا برود و از او مطالبه جانشین کردند او گفت: امر خدا هر چه باشد همان خواهد بود. و پس از آن غیبت کبرا شروع شد.

۲- در همان کتاب، از غیبت طوسی، از احمد بن محمد صفوانی نقل شده که

و يقال لها: نرجس، و يقال لها: صقيل، و يقال لها: سوسن، إلا أنه قيل بسبب الحمل صقيل.

و كان مولده لثمان خلون من شعبان سنة ست و خمسين و مأتين و وكيله عثمان بن سعيد فلما مات عثمان بن سعيد أوصى إلى أبي جعفر محمد بن عثمان و أوصى أبو جعفر إلى أبي القاسم الحسين بن روح و أوصى أبو القاسم إلى أبي الحسن علي بن محمد السمري رضي الله عنه فلما حضرت السمري رضي الله عنه الوفاة سئل أن يوصي فقال: لله أمره وبالغاه.

فالغيبة التامة (المعروفة بالكبرى) هي التي وقعت بعد مضي السمري قدس سره.

می گوید: شیخ ابوالقاسم حسین بن روح [قبل از رحلت خود] به ابوالحسن علی بن محمد سمري وصیت نمود و او اختیارات حسین بن روح را پیدا کرد و [و مردم به او مراجعه می کردند]. و چون وقت رحلت او فرا رسید شیعیان نزد او آمدند و از او خواستند که وکیل و جانشین بعد از خود را معرفی کند، او کسی را معرفی نکرد و گفت: من اجازه این که کسی را به جای خود معرفی کنم ندارم.

۳- در همان کتاب، از ابی جعفر محمد بن علی الحسین بن موسی بن بابویه نقل شده که می گوید: صالح بن شعیب طالقانی در ذی قعدة سال ۱۳۳۹ هجری قمری نقل کرد که احمد بن ابراهیم بن مخلد گفت: من در بغداد خدمت بزرگان شیعه

۲- و روی ایضاً عن الغيبة بسنده عن أبي عبدالله أحمد بن محمد الصفواني قال: أوصى الشيخ أبو القاسم إلى أبي الحسن علي بن محمد السمری فقام بما كان إلى أبي القاسم فلما حضرته الوفاة، حضرت الشيعة عنده و سألته عن الموكل بعده و لمن يقوم مقامه، فلم يظهر شيئاً من ذلك و ذكر أنه لم يؤمر بأن يوصى الى أحد بعده في هذا الشأن. (المصدر ص ۳۶۰)

۳- و في البحار و أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه قال: حدثنا أبو الحسن صالح بن شعیب الطالقانی رحمه الله في ذی القعدة سنة تسع و ثلاثين و ثلاث مائة قال: حدثنا أبو عبدالله أحمد بن إبراهيم بن مخلد قال: حضرت بغداد عند المشايخ رحمهم الله فقال الشيخ أبو الحسن علي بن محمد السمری قدس الله روحه ابتداء منه: رحم الله علي بن الحسين بن بابويه القمي قال: فكتب المشايخ تاريخ ذلك اليوم فورد الخبر أنه توفي في ذلك اليوم و مضى أبو الحسن السمری بعد ذلك في النصف من شعبان سنة تسع و عشرين و ثلاث مائة. (البحار ج ۵۱/۳۶۰)

رسیدم و علی بن محمد سمری در میان آنها شروع به سخن نمود و گفت:
 خدا علی بن حسین بن بابویه قمی را رحمت کند! مشایخ دیگری [که آن جا
 بودند] تاریخ این سخن را ضبط نمودند و بعداً خبر رسید که علی بن حسین بابویه
 (یعنی صدوق) در همان روز از دنیا رحلت نموده است. علی بن محمد سمری نیز
 بعد از آن در نیمه شعبان سال ۱۳۲۹ هجری قمری رحلت نمود.

۴- در همان کتاب، از کتاب غیبت طوسی، از حسن بن احمد مکتب نقل شده
 که می گوید: در سالی که علی بن محمد سمری رحلت نمود در مدینه السلام بودم.
 چند روز قبل از رحلت او نزد او رفتم و او پیش از رحلتش نوشته‌ای را به مردم
 [یعنی شیعیان] نشان داد که متن آن چنین بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. ای علی بن محمد سمری! خداوند پاداش برادران تو

۵- و روی فی البحار عن الغيبة بسنده عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن
 بابويه قال: حدثني أبو محمد الحسن بن أحمد المکتب قال: كنت بمدينة السلام في السنة
 التي توفي فيها الشيخ أبو الحسن علي بن محمد السمری قدس الله روحه فحضرته قبل
 وفاته بأيام فأخرج إلى الناس توقيعاً نسخته:

«بسم الله الرحمن الرحيم يا علي بن محمد السمری أعظم الله أجر إخوانك فيك: فأنك
 ميت ما بينك و بين ستة أيام فاجمع أمرك و لا تُوصِ إلى أحدٍ فيقوم مقامك بعد وفاتك،
 فقد وقعت الغيبة الثامة فلا ظهور إلا بعد إذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الأمد و
 قسوة القلوب و امتلاء الأرض جوراً و سيأتى شيعتى من يدعى المشاهدة الأ فمن ادعى
 المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصيحة فهو كذاب مفتر، و لاحول و لا قوّة إلا بالله
 العلیّ العظيم».

را نسبت به رحلت تو از دنیا زیاد کند. بدان که تو شش روز دیگر خواهی مرد. کار خود را مرتب کن و کسی را برای جانشینی خود تعیین مکن که غیبت تامه و کبرا شروع شده است و از این پس برای من ظهوری [و ملاقاتی با شیعیان و دوستان] نخواهد بود جز این که اذن الهی بیاید.

و آن [نیز] حاصل نخواهد شد مگر بعد از [گذشت] مدت طولانی و قساوت دل‌ها و پر شدن زمین از ظلم و جور. زود باشد که بعضی از شیعیان من ادعای مشاهده و نیابت من را خواهند کرد، پس آگاه باشید که هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای نیابت و مشاهده مرا به کند دروغگو و مفتری خواهد بود. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.»

حسن بن احمد مکتب گوید: ما آن توقیع را نوشتیم و از نزد علی بن محمد سمری خارج شدیم و چون روز ششم نزد او آمدیم او در حال جان دادن بود. شخصی از او پرسید: جانشین تو کیست؟ او گفت: امر خدا هر چه باشد همان خواهد شد. و این آخرین سخن او بود، سپس از دنیا رحلت نمود - رضی الله عنه و ارضاه.

۵- در همان کتاب، از غیبت طوسی، از علی بن صفار و خویش او، علویة

قال: فنسخنا هذا التوقيع و خرجنا من عنده فلما كان اليوم السادس عدنا إليه و هو يجود بنفسه، فقليل له؛ من وصيک من بعدک؟ فقال: لله أمره وبالغته و قضی فهذا آخر كلام سمع منه رضی الله عنه و ارضاه. (المصدر ص ۳۶۰).

۵ - و روی فی البحار عن الغیبة: عن أبي عبدالله الحسين بن علي بن بابويه قال: حدّثني جماعة من أهل قم منهم علي بن أحمد بن عمران الصفار و قریبه علویة الصفار و الحسين بن أحمد بن إدريس

صفار، و حسین بن احمد بن ادريس نقل شده که می‌گویند: در سالی که علی بن حسین بن موسی بن بابویه از دنیا رفت ما در بغداد نزد علی بن محمد سمري بودیم و او هر روز از ما نسبت به علی بن حسین بابویه سؤال می‌کرد و ما می‌گفتیم: نامه‌ای آمده که او سالم و برقرار است.

تا این که در همان روزی که علی بن حسین بابویه در قم از دنیا رفته بود نسبت به حال او از ما سؤال کرد و ما گفتیم: نامه‌ای آمده که او سالم و برقرار است. او گفت: خدا به شما اجر بدهد او الان از دنیا رحلت نمود.

ما تاریخ و ساعت و روز و ماه این سخن را ضبط نمودیم و چون هفده روز و یا هیجده روز گذشت خبر رسید که او در همان ساعتی که علی بن محمد سمري فرموده بود از دنیا رفته است.

مؤلف گوید: چنان که گذشت وفات علی بن محمد سمري در سال ۳۲۹ هجری قمری واقع شده و مدت غیبت صغرا و دوران وکلای خاص حضرت بقیة الله - عجل الله فرجه - قریب به هفتاد و چهار سال خواهد بود که نزدیک به چهل و هشت سال آن، ایام نیابت عثمان بن سعید عمري و فرزند او محمد بن عثمان بوده و نزدیک به بیست و شش سال آن، دوران نیابت و سفارت شیخ بزرگوار ابوالقاسم حسین بن روح و شیخ جلیل القدر علی بن محمد سمري می‌باشد.

رحمهم الله قالوا: حضرنا بغداد في السنة التي توفي فيها أبي - رضي الله عنه
علي بن الحسين بن موسى بن بابويه، -

و كان أبو الحسن علي بن محمد السمري قدس الله روحه يسألنا كل قریب عن
خبر علي بن الحسين ﷺ فنقول قدورد الكتاب باستقلاله حتى كان اليوم الذي قبض فيه،

و پس از گذشت این مدت نیابت خاصه از حضرت مهدی علیه السلام منقطع گردیده و غیبت تامه کبرا آغاز شده است و طبق روایت گذشته هر کسی بعد از غیبت صغرا و دوران نیابت خاصه، ادعای نیابت خاصه آن حضرت را بنماید و ضمن آن ادعای مشاهده آن حضرت را نیز بکند کذاب و مفتری بر آن حضرت خواهد بود.

و مرجع دینی مردم در زمان غیبت کبرا به امر حضرت بقیة الله فقها و مجتهدین هستند. آنان مطابق توقیع شریف آن بزرگوار که در پاسخ سئوالات اسحاق بن یعقوب فرمود و توسط محمد بن عثمان عمری به ما رسیده نیابت عامه دارند. متن آن توقیع چنان که گذشت چنین است:

«و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم». (البحار ج ۹۰/۲ و ج ۱۸۱/۵۳)

و در روایت دیگری از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «انظروا الى من كان منكم قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فارضوا به حكماً فاني قد جعلته عليكم حاكماً فاذا حكم بحكمننا فلم يقبل منه فانما بحكم الله استخف و علينا رُدُّ و الرادُّ علينا رادُّ على الله و هو في حدِّ الشرك بالله». (الكافي ج ۶۷/۱ و الوسائل ج ۲۳/۱)

یعنی: بنگرید (در زمان غیبت) کسانی که بین شما شیعیان راوی حدیث ما و

فسألنا عنه فذكرنا له مثل ذلك فقال لنا: أجزكم الله في علي بن الحسين فقد قبض في هذه الساعة، قالوا: فأثبتنا تاريخ الساعة و اليوم و الشهر، فلما كان بعد سبعة عشر يوماً أو ثمانية عشر يوماً ورد الخبر أنه قبض في تلك الساعة التي ذكرها الشيخ أبو الحسن قدس الله روحه. (البحار ج ۳۶۱/۵۱)

عارف به حلال و حرام می باشد و احکام ما را می داند او را مرجع و حاکم خود بدانید چرا که من او را بر شما حاکم نمودم پس چون بین شما به آنچه ما گفته ایم حکم نماید و از او پذیرفته نشود به حکم خدا بی اعتنایی شده و سخن ما مردود گردیده و کسی که سخن ما را رد کند سخن خدا را رد نموده و آن همانند شرک به خدا خواهد بود.

۲۷- کسانی که بعد از غیبت صغرا ادعای نیابت نموده اند

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب غیبت خود کسانی را که به دروغ ادعای نیابت و با بیّت حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را نموده اند نام می برد و بر آنها لعنت می فرستد. سپس می گوید:

نخستین آنها شخصی است به نام «شریعی» و گوید: که محمد بن همام گفته

۲۷- من ادعی النيابة عن الحجّة عليه السلام بعد النواب الاربعة

۱- «ذكر الشيخ الطوسي رحمته الله في كتاب الغيبة المذمومين الذين ادّعوا البايبة لعنهم الله، وقال: أولهم المعروف بالشریعی و قال: أخبرنا جماعة عن أبي محمد التلعكبري عن أبي علي محمد بن همام (قال) كان الشریعی يكنى بأبي محمد (قال) هارون: و أظن اسمه كان الحسن، و كان من أصحاب أبي الحسن علي بن محمد ثم الحسن بن علي بعده عليه السلام، و هو أول من ادّعی مقاماً لم يجعله الله فيه و لم يكن أهلاً له و كذب على الله و على حججه عليهم السلام و نسب اليهم ما لا يليق بهم و ما هم منه براء، فلعنته الشيعة و تبرأت منه، و خرج توقيع الإمام عليه السلام بلعنه و البراءة منه (قال هارون) ثم ظهر منه القول بالكفر و الالحاد (قال) و كل هؤلاء المدّعين إنما يكون كذبهم أولاً على الإمام و أتهم و كلاؤه

است کنیه او ابو محمد است و بعضی گفته‌اند نام او حسن می‌باشد. او از اصحاب حضرت هادی و حضرت عسکری علیه السلام بوده و نخستین کسی است که بر خدا و ولی خدا دروغ بسته و مقامی را که خدا برای او قرار نداده و او اهلیت آن را نداشته ادعا نموده و چیزی را به اولیاء خدا نسبت داده است که آنها از آن بیزار بوده‌اند و بدین سبب شیعیان او را لعنت نمودند و از او بیزاری جستند و از ناحیه حضرت بقیة الله علیه السلام توقیعی آمد که آن حضرت نیز او را لعن نموده و از او بیزاری جستند. سپس می‌گوید: این مدعیان دروغگو اولین دروغشان افترا بر امام علیه السلام است که خود را وکلای آن حضرت می‌دانند و مردم ضعیف و عوام را با این ادعا به سوی خود دعوت می‌کنند و پس از آن معتقد به نظر گروه حلاجیه می‌شوند [حلاجیه نام فرقه‌ای است که خود را افضل از پیامبران می‌دانند و قایل به حلول و اباحه همه واجبات می‌باشند]؛ چنان که ابی جعفر شلمغانی و امثال او چنین بودند. خداوند همه آنها را لعنت و از رحمت خود دور فرماید.

۲- آن گاه می‌فرماید: یکی دیگر از این مدعیان دروغگو و فریبکار محمد بن

فیدعون الضعفة بهذا القول إلى موالاتهم، ثم يترقى الأمر بهم إلى قول الحلاجية كما اشهر من أبي جعفر الشلمغانی و نظرائه عليهم جميعاً لعائن الله تترى.

۲- ثم قال: و منهم محمد بن نصير النميري (قال ابن نوح) أخبرنا ابونصر هبة الله ابن محمد (قال) كان محمد بن نصير النميري من أصحاب ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام فلما توفي أبو محمد ادعى مقام أبی جعفر محمد بن عثمان أنه صاحب إمام الزمان و ادعى له البايئة،

و فضحه الله تعالى بما ظهر منه من الالحاد و الجهل، و لعن أبی جعفر محمد بن عثمان له

نصیر نمیری می باشد که هبة الله بن محمد [در باره اش] می گوید: محمد بن نصیر نمیری از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام بود و چون آن حضرت از دنیا رحلت نمود او خود را مانند محمد بن عثمان عمری نماینده امام زمان علیه السلام دانست و ادعای باییت نمود و چون چنین کرد خداوند او را مفتضح و رسوا نمود و نشانه های کفر و الحاد او ظاهر شد و محمد بن عثمان نیز از او تبری جست و او را به خود راه نداد.

ابو طالب انباری می گوید: چون از محمد بن نصیر نمیری چنین ادعایی ظاهر شد محمد بن عثمان عمری او را لعنت نمود و از او تبری جست و چون خبر تبری جستن محمد بن عثمان عمری به گوش او رسید نزد او رفت که او را ملاقات و نظر او را جلب نماید و از او عذرخواهی کند ولی محمد بن عثمان عمری او را راه نداد و او سرافکنده بازگشت.

شیخ طوسی رحمته الله سپس از سعد بن عبدالله نقل نموده که می گوید: محمد بن

و تبریه منه، و احتجاجه عنه، و ادعى ذلك الامر بعد الشریعی.

(قال أبو طالب الانباری) لما ظهر محمد بن نصیر بما ظهر لعنه ابو جعفر علیه السلام و تبراً منه فبلغه ذلك فقصد أبا جعفر علیه السلام ليعطف بقلبه عليه أو يعتذر اليه فلم يأذن له و حجه وردّه خائباً.

قال: وقال سعد بن عبدالله: كان محمد بن نصیر النمیری يدعى أنه رسول نبي و أن علي بن محمد علیه السلام أرسله، و كان يقول بالتناسخ و يغلو في أبي الحسن علیه السلام و يقول فيه بالربوبية، و يقول بالاباحة للمحارم، و تحليل نكاح الرجال بعضهم بعضاً في أدبارهم و يزعم أن ذلك من التواضع و الاخبات و التذلل في المفعول به و أنه من الفاعل إحدى الشهوات و الطيبات، و ان الله عزوجل لا يحرم شيئاً من ذلك و كان محمد بن موسى بن

نصیر نمیری ادعا می کرد که فرستاده پیامبر است و حضرت هادی علیه السلام به او سفارت و نیابت داده و از انحرافات او این بود که معتقد به تناسخ (اهل تناسخ معتقدند که ارواح قدیم اند و در این عالم از بدنی به بدن دیگر منتقل می شوند. آنان منکر قیامت و بهشت و دوزخ هستند و بدین سبب کافر خواهند بود) و نسبت به حضرت عسکری علیه السلام غلو می نمود و او را خدا می دانست و همه محرمات خدا را برای خود حلال و ازدواج مرد با مرد را مباح می پنداشت و می گفت:

این عمل برای مفعول یک نوع تواضع و خضوع و تذلل است و برای فاعل یک نوع بهره گیری نیکو و پاکیزه می باشد و خداوند آن را حرام نکرده است. محمد بن موسی بن حسن بن فرات نیز او را پشتیبانی می کرد و کارهای او را توجیه می نمود. سپس شیخ طوسی - علیه الرحمه - نام عده دیگری از مدعیان نیابت و سفارت را ذکر نموده و احوال و اقوال آنها را بیان فرموده که ما به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می نمایم. طالبین می توانند به کتاب غیبت شیخ طوسی مراجعه نمایند.

۲۸- نواب عام حضرت مهدی علیه السلام در غیبت کبرا و حدود اختیارات آنها

مؤلف کتاب ولایة الاولیاء گوید: برای فقیه جامع الشرائط سه منصب و

الحسن بن الفرات یقوی اسبابه و یعضده. (غیبة الشیخ ص ۲۴۲).

ثم ذکر الشیخ علیه السلام اسما عده منهم لم نذكرهم للاختصار.

۲۸- نوابه علیه السلام فی الغیبة الکبری الفقهاء و اختیاراتهم

قال صاحب کتاب ولایة الاولیاء ص ۶۹: و اما الفقیه الجامع للشرائط فله مناصب

مسئولیت خواهد بود:

اول، فتوا دادن نسبت به احکام شرعی و فروع فقهیه و موضوعات مستنبطه برای روشن شدن حکم شرعی آنها که سخن در آن موکول به بحث اجتهاد و تقلید است. دوم، قضاوت و حلّ منازعات طبق موازین شرعی و جزائیه اسلامی، که در این مسئولیت نیز تردیدی وجود ندارد و تفصیل آن در کتاب قضا بیان خواهد شد. و تفاوت بین قضاوت و فتوا روشن است؛ چرا که فتوا بیان حکم شرعی است که مجتهد آن را از ادله شرعی استفاده می‌کند و مانعی نیست که فقیه دیگری بر خلاف او فتوایی بدهد، گرچه اعلم نبوده و فتوایش برای کسی حجت نباشد. ولی قضاوت انشای حکم طبق تشخیص فقیه است. و آن حقی است که از

احدها: الأفتاء للناس فيما يحتاجون اليه من الأحكام الشرعية و المسائل الفرعية و الموضوعات المستنبطه من حيث ترتب الحكم الفرعي عليها و تفصيل الكلام فيه موکول الى مباحث الأجتهد و التقليد.

الثاني: القضاة والحكومة في رفع المنازعات و قطع الخصومات بما يراه حقاً ممّا اقتضته الموازين الشرعية و القوانين الدينية حقوقية او جزائية و هو ممّا لا خلاف و لا اشكال فيه نصّاً و فتوى، و تفصيل الكلام حوله من شرائط الحاكم و المحكوم به و المحكوم عليه موکول الى كتاب القضاء.

و الفرق بين الافتاء و القضاء ظاهر فانّ الأوّل هو اخبار عن الحكم حسب ما يستنبطه المجتهد من الادلة الشرعية فلا مانع من الافتاء و اظهار النظر على خلافه ولو من غير الاعلم و ان لم يكن حجة على غير المفتي مع وجود الاعلم على ما هو المعروف بينهم و الثاني: هو انشاء الحكم حسب ما يراه مصلحة فأنه بحق الحكومة المجعولة له من

ناحیه امام علیه السلام به فقیه واگذار شده است. بنابراین کسی را نمی‌رسد که بر خلاف او نظری دهد و حکم او را نقض کند جز آن که خطای او روشن باشد.

به همین دلیل کسی حق ندارد حکم حاکم را نقض کند، گرچه اعلم باشد. جز این که فقیه اول در مستند حکم خود خطای آشکار نموده باشد، و در حقیقت ردّ حکم فقیه ردّ حکم امام علیه السلام است که او را منصوب نموده. و کسی که حکم امام را ردّ کند حکم خدا را ردّ نموده [و حکم دیگری را صحیح دانسته] و چنین عملی شرک به خدا خواهد بود؛ چنان که در روایت مقبولة عمر بن حنظله گذشت.

پس حکم حاکم فقیه را نمی‌توان نقض نمود، چنان که اگر پدر یا جدّ که بر

قبل الامام علیه السلام، فلا يجوز رده و نقضه الا مع تبين خطأ بالعلم الوجداني و التبين القطعي لان ذلك الحكم صدر من اهله و هو الحاكم الذي هو حقه من حيث انه يرى المصلحة في ايجاب شىء فواجبه او تحريم شىء فحرمة،

فلا وجه حينئذ لتصرف الغير فيه برده و نقضه و ان كان ذلك الغير اعلم الا اذا ظهر خطأ مستنده ظهوراً بيّناً، ففي الحقيقة كان رده رداً على الامام و الراى عليه كالراى على الله و هو على حدّ الشرك بالله كما في مقبولة عمر بن حنظلة فلاحظ.

و ذلك نظير ولاية الأب و الجدّ فانه لو اعمل احدهما ولايته بان زوج الصغيرة فلا يجوز للآخر و ان كان اقوى ولايةً على ذلك كالجّد ان يفسخه و يزيل عقده لانه عقد صدر من اهله، و لذلك يمكن للحاكم ان يهمل المدعى لتحصيل البيّنة ثمّ الحكم على طبقها ولكن لا يمكن نقض الحكم بسبب البيّنة المحضلة له بعد حكمه و كذا لو حكم الحاكم على وفق بين المدعى عليه لا يجوز للمدعى نقضه و ان علم و رأى ان ماله لديه الا ان يقر المنكر بان ماله عنده فيجوز له أخذه حينئذ لان اقرار العقلاء على انفسهم جائز.

صغير ولايت دارند فرزند خود را که صغيره است تزويج دهند ديگري نمي تواند آن را فسخ نمايد، گرچه ولايت او قوي تر باشد (مانند جد). و به همين علت است که فقها مي گویند: حاکم مي تواند مدعی را مهلت دهد که شاهد و بيته خود را آماده کند. با وجود اين که اگر قبل از آماده شدن بيته و شاهد حکم نمايد نمي توان حکم او را با بيته ای که بعداً آماده مي شود نقض کرد.

بنابراين اگر حاکم با نبودن بيته - طبق قسم و يمین منکر- حکم کند مدعی نمي تواند حکم او را نقض نمايد، گرچه بداند که مال او در دست منکر قرار دارد؛ مگر آن که منکر اعتراف کند که مال مدعی در دست اوست، که در اين صورت مدعی مي تواند به واسطه اقرار، مال خود را از او پس بگيرد.

مسئوليت و منصب سوم فقيه ولايت او بر تصرف در اموال و نفوس مردم

الثالث: ولاية التصرف في الاموال و الانفس، و هذا هو الذي يدور حوله بحثنا في المقام و قد عرفت مما تقدم انها تتصور على وجهين
الأول: هو استقلال الولي بالتصرف و كون نظره بنفسه سبباً لجواز تصرفه نظير تزويج الصغيرة و بيع اموالها و الاثراء لها من دون اذن وليها، بل و التصرف في اموال الكبار و نفوسهم سواء كانوا سفهاء او مجانين او غيرهم
الثاني: عدم استقلال غيره بالتصرف و كون تصرفه منوطاً باذنه كما في المصالح العامة و المطلوبات الشرعية التي لم تتعين في شخص خاص كنظر الأب في مال ولده، او صنف خاص كالأفتاء و القضاء للفقيه و الحاکم الشرعي، او نوع الناس كالأمر بالمعروف و النهي عن المنکر لكل من يقدر عليه،

و ذلك مثل اقامة الحدود و التعزيرات و التصرف في اموال القصر و الغيب من

است که عمده بحث ما در اطراف این مسؤولیت و منصب خواهد بود. این منصب - چنان که گذشت - دو صورت پیدا می کند:

صورت اول راجع به اموری است که فقیه در تصرف نسبت به آنها مستقل است، مانند تصرف در اموال و نفوس مردم. که نظر فقیه سبب جواز تصرف او می باشد، مانند تزویج صغیره و فروختن اموال او، یا خریدن چیزی با اموال او بدون اذن ولی او، بلکه او حق تصرف در اموال کبار و نفوس آنها را نیز دارد، خواه سفیه و مجنون باشند خواه نباشند.

صورت دوم راجع به اموری است که غیر فقیه در تصرف آنها مستقل نیست و تصرف در آنها منوط به اجازه فقیه است. مانند دخالت در مصالح عامه که برای دیگران - نه خصوصاً و نه عموماً - حق دخالت و تصرف داده نشده است، مانند اقامه حدود و تعزیرات و تصرف در اموال صغار و غایبین و مجانین و سفها و اصلاح امور آنها و نظارت و ولایت بر اوقاف و الزام مردم به ادای حقوق شرعیّه مانند خمس و زکات و صرف آنها در مصارف مربوطه و...

اکنون این سؤال مطرح است که آیا همچنان که منصب فتوا و قضا برای فقیه

الأموال و الصغار و المجانین و السفهاء و اصلاح امورهم و جمع شتاتهم و نظم معاشهم بالمباشرة أو التسبيب، و تولية امر الأوقاف، و الزام الناس بالخروج عن الحقوق الشرعية من الأئماس و الزکوات، و صرفها في مصارفها و..

فهل يثبت للفقیه ذلك كما ثبت له منصب الأفتاء و القضاء ام فيه تفصیل؟ انتهى.

اقول: ولاية الفقیه في زمن الغيبة بمعنى كونه كالمنوب عنه اعني الامام المعصوم علیه السلام في جواز تصرفه في الأموال و النفوس و اصلاح امور المسلمين بما يراه فیه خلاف قديماً و

ثابت است این گونه اختیارات نیز ثابت است؟ و یا تفصیلی در آنها خواهد بود؟
مؤلف گوید: ولایت فقیه در زمان غیبت کبرا به این معنا که او همانند امام معصوم علیه السلام حق تصرف در اموال و نفوس و اصلاح امور مسلمین را طبق نظر فقهی خود را داشته باشد در میان علمای شیعه - قدیماً و حدیثاً - مورد اختلاف بوده و هست.

و به نظر می‌رسد که می‌توان با استفاده از بخشی از روایات چنین ولایتی را برای فقیه اثبات نمود؛ چنان که برخی از فقها با تمسک به این روایات معتقد به چنین ولایتی برای فقیه بوده‌اند. ادله این گروه از فقها روایاتی است که در پی می‌آید:

۱- مرحوم کلینی رحمه الله در کتاب کافی با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس در راهی که در آن علم و دانش حاصل می‌شود حرکت کند [و به دنبال تحصیل علوم دینی باشد] خداوند او را در راه بهشت خواهد

حدیثاً و يمكن القول بثبوت ولايته في ذلك بما روي في ذلك و استدل به بعض الفقهاء لأثبات هذا الولاية و العلم عند الله.

۱ - منها: ما رواه الكليني في الكافي ج ۱/ ۳۴ بسنده عن ابي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً الى الجنة، و ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضاً به، و أنه يستغفر لطالب العلم من في السماء و من في الأرض حتى الحوت في البحر و فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر،

و ان العلماء ورثة الأنبياء، ان الأنبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ولكن ورثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر.

برد. و ملائکه از خشنودی بال‌های خویش را زیر قدم‌های طالب علم قرار می‌دهند و اهل آسمان و زمین، حتی ماهیان دریا، برای طالب علم استغفار می‌نمایند. فضیلت عالم بر عابد همانند فضیلت ماه شب چهارده بر ستارگان است.»

سپس فرمود: «علما وارثان پیامبرانند آنها درهم و دیناری به جای نمی‌گذارند بلکه دانش و علم خود را باقی می‌گذارند و هر کس از علم و دانش آنها بهره‌مند شود بهره بزرگی برده است.»

۲ - در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «علما وارث پیامبرانند و پیامبران درهم و دینار به ارث باقی نمی‌گذارند بلکه احادیثی [از وحی الهی] به جای می‌گذارند و هر کس از علم و دانش آنها بهره‌مند شود بهره بزرگی برده است.»

سپس فرمود: «بنگرید که دانش خود را از چه کسانی اخذ می‌کنید، همانا در بین ما اهل بیت در زمان هر امامی دانشمندان شایسته و عادل و وجود دارند که تحریف اهل غلو و تحریف انحراف گران و تأویل جاهلان و نادان‌ها را نسبت به اسلام از بین می‌برند [و حقایق را برای مردم روشن می‌نمایند].»

۲ - و منها، ما رواه عن ابی البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ان العلماء ورثة الانبياء و ذلك ان الانبياء لم يورثوا درهماً و لا دیناراً و انما اورثوا احاديث من احاديثهم فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ حظاً وافرأ، فانظروا علمكم هذا عمّن تأخذونه فانّ فينا اهل البيت في كلّ خلف عدولاً ينفون عنه تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين.
(الكافي ج ۱/۳۲)

۳- در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «علمای [شایسته] امین امت هستند و اهل تقوا و صلحا حصون و قلعه‌های امن آنها‌یند و بزرگان آنها اوصیا و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند.»

۴- در کتاب کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «فقها امنای پیامبرانند تا وقتی که مایل به دنیا و داخل در دنیا نشوند.» گفته شد: یا رسول الله! در داخل دنیا شدن آنها چیست؟ فرمود: «پیروی آنها از سلطان و طاغوت زمان برای رسیدن به متاع دنیا، برای آنها دخول در دنیاست و اگر چنین شدند برای دین خود از آنها حذر کنید.»

۵- در کتاب کافی از علی بن ابی حمزه نقل شده که گوید: موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمود: «چون مؤمن فقیه از دنیا برود ملائکه آسمان و قسمت‌هایی از زمین که او بر روی آنها عبادت خدا را می‌نموده و درهای آسمان که اعمال او به آن جا صعود

۳- و منها: ما عن الکافی ج ۱/۳۳ ایضاً بسنده عن اسماعیل بن جابر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: العلماء امناء و الاتقیاء حصون و الاصباء سادة.

۴- و منها: ما عن الکافی ج ۱/۶۷ بسنده عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا؛ قیل: یا رسول الله و ما دخولهم فی الدنیا؟ قال: اتباع الشطان فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی دینکم.

۵- و منها: ما عن الکافی ج ۱/۳۸ بسنده عن علی بن ابی حمزة قال: سمعت ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام یقول: اذا مات المؤمن (الفقیه) بکت علیه الملائکة و بقاع الأرض التي کان یعبد الله علیها و ابواب السماء التي کان یصعد فیها باعماله، و ثلم فی الاسلام ثلثة لا یسدّها شیء لأن المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدينة لها.

می نموده بر او گریه می کنند،

و رخنه‌ای در اسلام پیدا می شود که چیزی آن را پر نمی کند؛ چرا که فقهای مؤمن و شایسته قلعه‌های محکم اسلام هستند که همانند دیوار و حصنی که اطراف شهر قرار گرفته اسلام را نگاه می دارند.

۶- در کتاب تحف العقول از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «مجاری امور و احکام خدا به دست علمای ربانی و امنای بر حلال و حرام خداست.»
۷- علامه مجلسی و شیخ بزرگوار انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «علمای امت من همانند پیامبران بنی اسرائیل هستند.»

۸- در کتاب فقه رضوی از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «منزلت فقیه در این زمان [همانند] منزلت پیامبران بنی اسرائیل است.»

۹- در کتاب جامع الأخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «من در روز قیامت به علمای امت خود افتخار می کنم و می گویم: علمای امت من همانند

۶- و منها: ما رواه في تحف العقول بسنده عن مولانا امير المؤمنين علیه السلام أنه قال: مجاری الأمور و الأحكام علی ایدی العلماء باللّه الأمانة علی حلاله و حرامه. (البجارج ۱۰۰/۸۰)
۷- و منها: ما ارسله شیخنا الأنصاری عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال: علماء امتی كأنبیاء بنی اسرائیل. (البجارج ۲۲/۲ و ج ۳۰۷/۲۴).

۸- و منها: ما عن الفقه الرضوی: منزلة الفقیه فی هذا الوقت کمزلة الانبیاء فی بنی اسرائیل.

۹- و منها: ما عن جامع الأخبار عن النبی صلی الله علیه و آله قال: افتخر یوم القیامة بعلماء امتی فاقول: علماء امتی کسائر الانبیاء قبلی.

پیامبران قبل از من می باشند.»

۱۰ - در کتاب نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «سزاوارترین مردم به پیامبران و نزدیکترین شان به آنها داناترین آنها نسبت به علوم انبیاء علیهم السلام؛ هستند چنان که خداوند در قرآن فرموده است: سزاوارترین مردم به حضرت ابراهیم علیه السلام آنهایی هستند که از او پیروی نمودند.»

۱۱ - در کتاب وسائل الشیعه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود: «خدایا! به خلفا و جانشینان من ترحم فرما!» گفته شد: یا رسول الله! خلفای شما کیانند؟ فرمود: «آنهایی که پس از من حدیث و سنت مرا برای مردم روایت می کنند و به آنها تعلیم می دهند.»

۱۲ - در کتاب کمال الدین صدوق از اسحاق بن یعقوب نقل شده که می گوید:

۱۰ - و منها، ما عن نهج البلاغة عن امیرالمؤمنین علیه السلام أنه قال: اولی الناس بالأنبياء اعلمهم بما جاؤا به، ان اولی الناس بابراهيم للذین اتبعوه. (غرر الحکم ج ۲/۴۰۹).

۱۱ - و منها: ما رواه في الوسائل بسنده عن محمد بن علي بن الحسين عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اللهم ارحم خلفائي ثلاثاً قيل: يا رسول الله و من خلفائك؟ قال: الذين يأتون بعدي و يروون حديثي و سنتي فيعلمونها الناس من بعدي. (وسائل ج ۱۸/۶۵).

۱۲ - و منها: ما عن كمال الدين بسنده عن اسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري ان يوصل لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل اشكلت عليّ فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام: «اما ما سألت عنه ارشدك الله و ثبتك - الي ان قال: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الي رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله، و اما

از محمد بن عثمان عمری [که یکی از نواب خاص امام زمان علیه السلام بوده است] درخواست نمودم نامه‌ای را که من مسائل مشکل خود را در آن نوشته بودم خدمت حضرت بقیة الله علیه السلام ببرد. او پذیرفت [و نامه‌ام را برد]. در پاسخ آن نامه به خط مبارک حضرت چنین آمده بود:

«اما نسبت به آنچه سؤال نموده بودی خداوند تو را در دین خود هدایت و ثابت قدم فرماید.» سپس فرمود: «و اما حوادث واقعه [و اموری که در زمان شما واقع می‌شود] را به راویان حدیث ما ارجاع دهید؛ همانا آنان حجت من برای شما هستند و من حجت خدا [برای آنها] هستم و اما محمد بن عثمان عمری مورد اعتماد من است و نوشته او نوشته من خواهد بود، خداوند از او و پدر او راضی باشد.»

۱۳ - در کتاب احتجاج از حضرت عسکری علیه السلام نقل شده که فرمود: «و اما هر کدام از فقها که خود دار [یعنی مجاهد با نفس] و حافظ دین خود و مخالف هوا و هوس‌های خویش و مطیع امر مولای خود باشد مردم عوام مجازند که از او تقلید نمایند.»

۱۴ - در کتاب احتجاج نقل شده که به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: بهترین خلق

محمد بن عثمان عمری فرضی الله عنه و عن ابیه فانه ثقی و کتابه کتابی. (البحار ج ۲/۹۰)
 ۱۳ - و منها: ما عن الاحتجاج بسنده عن ابی محمد العسکری علیه السلام قال: «فاما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام ان یقلدوه. الوسائل باب ۱۰ من صفات القاضی ج ۳.»

۱۴ - و منها: ما عن الاحتجاج فی حدیث طویل: قیل لأمر المؤمنین علیهم السلام: من خیر خلق الله بعد ائمة الهدی و مصابیح الدجی؟ قال علیه السلام: العلماء اذا صلحوا. (البحار ج ۲/۸۹)

خدا بعد از ائمه هدی که چراغ‌های روشن دین هستند کیانند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بهترین مردم بعد از ائمه علیهم السلام علمای شایسته هستند.»

۱۵ - در تفسیر منسوب به حضرت عسکری علیه السلام نقل شده که آن حضرت از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «سخت‌تر از حال یتیمی که پدر خود را از دست داده باشد حال یتیمی است که از امام خود منقطع باشد و دسترسی به او نداشته باشد و نداند که نظر او نسبت به آنچه از مسایل دینی نیاز دارد چیست. پس هر کدام از شیعیان که عالم به علوم ما باشد و این شخص جاهل را هدایت نماید، در رفیق اعلی [یعنی مقام عالی بهشتی] با ما خواهد بود.»

مؤلف گوید: آنچه گفته شد بعضی از ادله قائلین به ولایت فقیه و حق تصرف

۱۵ - و منها: ما فی تفسیر الأمام علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال: اشد من یتیم الیتیم یتیم انقطع عن امامه لا یقدر علی الوصول الیه و لا یدری کیف حکمه فیما یتلی من شرایع دینه فمن کان من شیعتنا عالماً بعلومنا فهدی الجاهل بشریعتنا اذا انقطع عن مشاهدتنا کان معنا فی الرفیق الأعلی. (البحار ج ۶۹/۳۴۴).

اقول: هذا بعض ما استدل به القائلون بولاية الفقيه و حق تصرفه في الاموال و النفوس و في دلالة بعضها على ذلك و ضوح كما لا يخفى و ذكرناها للتبرك و لما فيها من بيان مصالح الأمة و ارجاع النبي و اوصيائه علیهم السلام هذه الأمة الى الفقهاء العدول الأمناء على حلال الله و حرامه لفهم معالم دينهم و ما يصلحهم من امور دنياهم و آخرتهم. و ظنی ان هذه الاحاديث و ما قيل: من عدم رضاه تعالى من تعطيل الحدود و احقاق الحقوق و رد المظالم و... دليل على وجوب اقامة الحدود و اجراء احكام الله تعالى بين عباده و لا يمكن ذلك الا مع ولاية الفقيه بهذا المعنى و الله العالم.

او در اموال و نفوس بود که دلالت بعضی از آنها بر این مدعا روشن بود. و ما برای تبرک و بیان مصالح امت و این که اجمالاً پیامبر اسلام و اوصیای آن حضرت علیهم السلام این امت را برای فهم معالم دین و اصلاح امور دنیا و آخرت خود به فقهای عادل که امنای بر حلال و حرام خدایند ارجاع داده‌اند این روایات را نقل نمودیم.

و گمان می‌رود که این احادیث و آنچه گفته شد بیانگر آن است که خداوند هرگز راضی به تعطیل حدود و احقاق حقوق و ردّ مظالم نیست و می‌توان گفت که این احادیث و ادله دیگری که علمای اسلام در کتب خود نسبت به ولایت فقیه اقامه نموده‌اند دلیل روشنی است بر وجوب اقامه حدود و... و پیداست که اقامه حدود برای فقیه جز با داشتن چنین ولایتی از ناحیه امام معصوم علیه السلام امکان‌پذیر نیست و تردیدی نیست که این ولایت نیز جز برای فقیه جامع الشرایط مطرح نشده است. و
الله العالم.

۲۹- نظر عده‌ای از علمای بزرگ شیعه نسبت به اختیارات فقیه

۱- نظر امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - نسبت به ولایت مطلقه فقیه جامع الشرایط:

نامبرده ولی فقیه را نایب عام امام زمان علیه السلام می‌داند و تمام مناصب امام معصوم علیه السلام را جز عصمت و جنگ ابتدایی برای او معتقد است و برای این مدعا به ادله‌ای تمسک نموده که به طور اجمال به آنها اشاره می‌شود. و تفصیل آن در کتاب ولایت فقیه معظم له آمده است.

۱- حکومت و ولایت مطلقه فقیه وسیله تحقق اهداف عالیة اسلام است و وظیفه فقیه و غیر فقیه این است که برای تحقق آن اهداف بکوشند و آن بدون ولایت و

حکومت امکان پذیر نیست.

۲ - تعداد زیادی از اخبار براین مسأله دلالت دارد - چنان که برخی از آنها گذشت.

۳ - عدم تصدی فقیه موجب محو اسلام خواهد بود و قطعاً خداوند به چنین چیزی راضی نیست.

۴ - توقیع مبارک حضرت بقیة الله علیه السلام به بعضی از نواب خاص خود که در حوادث و رویدادهای اجتماعی به فقها مراجعه کنند می تواند دلیل روشنی برای مشروعیت ولایت و حاکمیت فقیه باشد.

۵ - تحریم مراجعه به قضات و حکام که از طرف حکومت های طاغوتی تعیین می شوند و وجوب مراجعه به فقیه در بسیاری از اخبار و سخنان معصومین - علیهم السلام نیز دلیل روشنی است که مردم باید به فقهای عادل مراجعه کنند.

۲ - **نظر محمد بن یعقوب کلینی** (متوفای سال ۳۲۹ هـ - ق -) ثقة و مورد اطمینان همه فقها در جمیع اعصار و صاحب کتاب شریف کافی، یکی از کتب اربعه، که همواره مورد مراجعه و قبول علمای شیعه بوده و هست. وی روایات زیادی را در کتاب خود که در حقیقت رساله او نیز محسوب می شده نقل نموده که مسأله امامت ائمه علیهم السلام و ولایت فقیه از آنها استفاده می شود.

و یکی از آن روایات مقبوله عمر بن حنظله است که اکثر علما در این مسأله به آن استدلال نموده اند و ما آن را به طور کامل در این کتاب نقل نموده ایم و در بحث وجوب رجوع عامی به فقیه جامع الشرایط خواهد آمد.

۳ - **علی بن بابویه قمی** (متوفای سال ۳۲۹ هـ ق.) که در پایان غیبت صغرا و سال وفات آخرین سفیر حضرت مهدی علیه السلام زندگی می کرده به ولایت فقیه معتقد بوده و حدیث عمر بن حنظله را نیز نقل نموده است.

۴ - محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق (متوفای سال ۳۸۰ ه.ق.) که رئیس المحدثین لقب گرفته از بزرگانی است که عدالتش را از ضروریات مذهب شمرده‌اند. وی صاحب کتاب «من لایحضره الفقیه»، یکی از کتب اربعه، است. و فرزند علی بن بابویه قمی است که از ناحیه مقدسه امام عسکری علیه السلام از وی تمجید شده و در ضمن توقیعی که در کتاب ریحانة الأدب، ج ۴۰۲/۷ نقل شده حضرت عسکری علیه السلام به او چنین خطاب فرموده است:

«... یا شیخی و معتمدی و فقیهی...» و این دلیل بر صلاحیت وی برای خلافت و جانشینی از حضرت بقیه الله علیه السلام است. شیخ صدوق و کلینی و طوسی -رحمهم الله- مقبوله عمر بن حنظله را که به نظر تعداد زیادی از فقهای شیعه دلیل بر ولایت فقیه می‌باشد در کتب معتبره خود که حاوی فتاوی ایشان بوده نقل نموده و مورد قبول خود قرار داده‌اند.

۵ - شیخ مفید (متوفای سال ۴۱۳ ه.ق.) از فقهای بزرگ شیعه و استاد شیخ طوسی -رحمهما الله- است. کتاب معروف او، تهذیب، از کتب اربعه شیعه می‌باشد. کتاب دیگر او مقنعه است. ایشان در صفحه ۸۱۰ کتاب اخیر، چاپ انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین قم می‌فرماید:

اقامة حدود به سلطان اسلام، یعنی ائمه هدی علیهم السلام که از طرف خداوند متعال منصوب شده‌اند، محوّل شده است و این بزرگواران، فقهای شیعه خود را منصوب نموده و اظهار نظر در این امور را به آنان تفویض فرموده‌اند. آنان در صورت امکان وظیفه دارند که این مسؤولیت را به عهده بگیرند. امر به معروف و نهی از منکر و اقامة حدود و تنفیذ احکام و جهاد با کفار بر آنان واجب است و مادامی که از حد الهی تجاوز نکرده و از سلاطین جور اطاعت ننموده باشند بر همه مردم واجب

است که از آنها اطاعت و آنها را حمایت نمایند.

شیخ مفید - علیه الرحمة - در چند جای دیگر این کتاب فقها را قائم مقام سلطان عادل، یعنی امام معصوم علیه السلام می داند؛ چنان که در صفحه ۶۷۵ همین کتاب می گوید: «و اذا عدم السلطان العادل فيما ذكرناه من هذه الابواب كان لفقهاء اهل الحق العدول من ذوى الراى و العقل و الفضل ان يتولوا ما تولاه السلطان...»
و در صفحه ۶۱۶ می گوید: «و للسلطان ان يكره المحتكر على اخراج غلته و له ان يُسعرها على ما يراه من المصلحة».

اعتقاد نامبرده به ولایت مطلقه فقیه از این عبارات روشن می شود.

۶ - سید مرتضی، معروف به علم الهدی (متوفای سال ۴۳۶ ه.ق.) از فقهای بزرگ شیعه و جامع علوم معقول و منقول و مورد قبول فقهای شیعه و سنی است. علامه حلی در کتاب خلاصه، ص ۹۵ در مورد او می گوید: «علم الهدی رکن امامیه و معلم ایشان بوده و مصنفات او محل استفاده فرقه حقه می باشد.
او مدت سی سال امیر حاج و حرمین شریفین و نقیب الأشراف و قاضی القضاة و مرجع تظلمات و شکایات مردم بوده است.»

معلوم است که پذیرفتن منصب های فوق که از شئون مسلمین است دلیل اعتقاد او به ولایت فقیه می باشد و گرنه باید دخالت در این گونه امور را برای خود حرام دانسته باشد.

۷ - احمد بن محمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی (متوفای سال ۹۹۳ ه.ق.) از مفاخر علمای شیعه و از فقهای نامی و علمای ربّانی قرن دهم هجری است. ایشان به واسطه تقدس بی نظیر خود در بین مردم به مقدس اردبیلی شهرت یافت و بین خواص و فقها به محقق و مدقق اردبیلی معروف شد.

محدث بزرگوار مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب الکنی و الألقاب، ج ۲۰۰/۳ از مرحوم مجلسی نقل نموده است که: «محقق اردبیلی در تقوا و زهد و فضل به آخرین درجه نایل شده و در میان پیشینیان و متأخرین کسی مانند او دیده نشده است.»

مقدس اردبیلی در اسناد روایات، تذکیرة عدلین را شرط می دانسته و با این وصف روایت عمر بن حنظله و ابی خدیجه را که محور اثبات ولایت مطلقه فقیه است پذیرفته و براین اعتقاد است که مقبولیت این روایات نزد اصحاب، ضعف سند آنها را جبران می نماید.

۸- زین الدین علی بن احمد عاملی معروف به شهید ثانی از فقهای شعیه و متخصص در علوم مختلف اسلامی بوده است. وی علاوه بر فقه و اصول از فلسفه و عرفان و نجوم و طب نیز آگاهی داشته. زهد او زبانزد خاص و عام بوده و بر حسب نوشته شاگردانش در ایام تدریس شبها برای امرار معاش و زندگی خود هیزم کشی می کرده است.

از کتابهای معروف او «مسالک الأفهام» و «شرح لمعه» است. او در سال ۹۶۶ ه. ق. در اثر سعایت قاضی صیدا در مسجد الحرام دستگیر و در راه قسطنطنیه به شهادت رسید. بدن او را به دریا انداختند و سر مبارک او را نزد سلطان عثمانی بردند. نامبرده در کتاب مسالک الأفهام، ج ۳۵۲/۲ مقبوله عمر بن حنظله را پذیرفته و به آن استدلال نموده است.

مؤلف گوید: فقها و بزرگانی که معتقد به ولایت مطلقه فقیه بوده اند فراوان می باشند ما به جهت اختصار از ذکر همه آنها صرف نظر نمودیم.

۳۰- وجوب رجوع به فقيه جامع الشرايط

۱- علامه مجلسی در کتاب بحار، از احتجاج، از عمر بن حنظله نقل نموده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: دو نفر از شیعیان شما نزاعی در دین و میراث داشته‌اند و به حاکم وقت (قاضی‌های سنی) مراجعه کرده‌اند آیا این حلال بوده است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس به آنها مراجعه کند، چه در حق باشد و چه در باطل، به جبت و طاغوت مراجعه کرده که خداوند از آن نهی نموده است و آنچه برای او حکم کند حرام خواهد بود گرچه بداند حق خود را گرفته است؛ چرا که [حق خود را] به حکم طاغوت گرفته، در حالی که خداوند ما را امر نموده که کافر به آن باشیم، خداوند در قرآن فرموده: «می‌خواهند به طاغوت مراجعه کنند در حالی که امر شده‌اند که به آن کافر باشند.»

۳۰- ما ورد فی وجوب الرجوع الی الفقیه و حرمة الرجوع الی الطواغیت

۱- روی فی البحار ج ۲۶۱/۱۰۴ عن الأحتجاج ج ۱۰۶/۲ عن عمر بن حنظلة قال: سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث فتحاكما الی السلطان و الی القضاة ایحلّ ذلك؟

۲- قال علیه السلام: من تحاکم الیهم فی حقّ او باطل فانما تحاکم الی الجبت و الطاغوت المنهی عنه، و ما حکم له به فانما یاخذسحتاً، و إن کان حقّه ثابتاً له، لآته أخذہ بحکم الطاغوت و قد أمر الله عزّوجلّ أن یکفر به، قال الله عزّوجلّ «یریدون أن یتحاکموا الی الطاغوت و قد أمروا أن یکفروا به»

گفتم: پس اختلاف خود را کجا ببرند؟ فرمود: «بنگرند، هر کس از شما شیعیان راوی حدیث ما و عارف به حلال و حرام و احکام ماست، او را به حکمیت پذیرند، همانا من او را برای شما حاکم قرار دادم. پس چون حکم کند و از او نپذیرند به حکم خدا بی اعتنایی نموده و گفته ما را رد کرده‌اند و هر کس گفته ما را رد کند گفته خدا را رد نموده و آن در حد شرک به خداست.»

گفتم: اگر هر کدام آنها یکی از فقهای ما را انتخاب کند و راضی به حکم او شود و آنها در حکم خود به واسطه اختلاف در حدیث شما اختلاف داشته باشند چه باید کرد؟ فرمود: «حکم آن یک را که عادل‌تر و فقیه‌تر و راستگوتر در سخن و با تقواتر است بگیرد و به حکم دیگری توجه نکند.»

گفتم: آن دو در این صفاتی که فرمودید مساوی هستند و هر دو عادل و

قلت: فكيف يصنعان و قد اختلفا؟ قال: ينظران من كان منكم بمن قدروى حديثنا و عرف حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكماً، فاني قد جعلته عليكم حاكماً، فاذا حكم بحكم ولم يقبله منه فانما بحكم الله استخف، و علينا رد، و الراذ علينا كالراذ على الله، و هو على حد الشرك بالله.

قلت: فان كان كل واحد منها اختار رجلا من اصحابنا فرضيا ان يكونا الناظرين في حقها، فاختلفا فيما حكما فان الحكمين اختلفا في حديثكم؟ قال: ان الحكم ما حكم به اعدلها و افعهها و اصدقها في الحديث و اورعها، و لا يلتفت إلى ما كان يحكم به الآخر، قلت: فأنها عدلان مرضيان عرفا بذلك لا يفضل أحدهما صاحبه قال: ينظر إلى ما كان من روايتها عتاً في ذلك الذي حكما المجمع عليه بين أصحابك فيؤخذ به من حكمها، و يترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند أصحابك، فان المجمع عليه لا ريب فيه، فانما الأمور

پسندیده می‌باشند. فرمود: «اگر چنین است باید نظر شود حکم هر کدام آنها که به روایت مجمع علیه و مورد اتفاق تمسک نموده‌اند پذیرفته شود و حکم دیگری که مبنی بر روایت مجمع علیه و مورد اتفاق نیست کنار گذارده شود، چرا که در حدیث مجمع علیه شکی نیست.

و البته امور سه قسم است: یا امر روشن است که باید انجام شود؛ و یا نهی روشن است که باید اجتناب شود؛ و یا امری است مشکل که حق و باطل آن معلوم نیست و آن را باید به خدا و رسول او ارجاع نمود.

و رسول خدا ﷺ فرمود: امور سه قسم است: حلال روشن؛ و حرام روشن؛ و شبهات، که مردد بین حلال و حرام است. پس هر کس از شبهات پرهیز کند از حرام نجات می‌یابد و هر کس از آنها پرهیز نکند مرتکب حرام می‌شود و خود را هلاک می‌نماید و نمی‌داند.»

گفتم: اگر دو خبر و حدیثی که از شما رسیده هر دو مشهور و راویان آنها

ثلاثة:

أمر بین رُشده فیتبع، و أمر بین غیبه فیجتنب، و أمر مشکل یردّ حکمه إلى الله عزّوجلّ و إلى رسوله ﷺ، و قد قال رسول الله ﷺ: حلال بین و حرام بین، و شبهات تتردد بین ذلك، فمن ترك الشبهات نجما من المحرمات و من أخذ بالشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم»

قلت: فان كان الخبران عنكما مشهورين قدرواهما الثقات عنكم؟ قال: ينظر ما وافق حكمه حكم الكتاب و السنة و خالف العامة فيؤخذ به، و يترك ما خالف حكمه حكم الكتاب و السنة و وافق العامة، قلت: جعلت فداك رأيت إن كان الفقيهان عرفا حكمه

مورد اعتماد باشند چه باید کرد؟ فرمود: «باید هر کدام موافق با قرآن و سنت رسول الله ﷺ و مخالف با اهل سنت بود انتخاب و آن که مخالف قرآن و سنت و موافق با اهل سنت است رها شود.»

گفتم: فدای شما شوم! اگر هر کدام از آن دو فقیه حکم خود را از قرآن و سنت پیامبر ﷺ گرفته باشند ولی ما بینیم یکی از آنها موافق با اهل سنت و دیگری مخالف آنهاست به کدام یک اعتماد کنیم؟ فرمود: «هر کدام مخالف با اهل سنت باشد حق است.»

گفتم: فدای شما شوم! اگر آن دو حدیث موافق با اهل سنت بود چه باید کرد؟ فرمود: «بینید آنها به کدام یک مایل ترند، آن را کنار گذارید و به دیگری عمل کنید.»

گفتم: اگر حکام آنها با آن دو خبر موافق بودند چه باید کرد؟ فرمود: «اگر چنین بود باید توقف کنی تا امام خود را ملاقات نمایی، چرا که توقف نمودن در موارد شبهه بهتر از واقع شدن در هلاکت است؛ و البته خداوند اهل احتیاط را هدایت خواهد فرمود.»

من الكتاب و السنة ثم وجدنا أحد الخبرين يوافق العامة و الآخر يخالف بأبيها نأخذ من الخبرين؟ قال: ينظر إلى ما هم إليه يميلون فإن ما خالف العامة فقيه الرشاد، قلت: جعلت فداك فان وافقهم الخبران جميعاً قال ﷺ: انظروا إلى ما يميل إليه حكّامهم و قضاتهم فاتركوه جانباً و خذوا بغيره، قلت: فان وافق حكّامهم الخبرين جميعاً؟ قال: اذا كان كذلك فارجه وقف عنده حتى تلقى امامك فان الوقوف عند الشبهات خير من الأقتحام في الهلكات، و الله المرشد.

۳۱- صفات فقيه جامع الشرايط و علت اختلاف احاديث

۱- علامه مجلسی در کتاب بحار، از احتجاج شیخ طبرسی و او با سند خود از حضرت عسکری علیه السلام نقل نموده که در تفسیر آیه «و منهم ائمة لا يعلمون الكتاب الا امانی» فرمود:

«خدا می فرماید: ای محمد! عده‌ای از امت یهود امی و بی سواد هستند و مانند کسی که تازه از مادر متولد می شود اطلاعی از خواندن و نوشتن ندارند و بین کتاب واقعی که از آسمان نازل شده و بافته‌های علمای خود [که برای رسیدن به مطامع دنیا و حفظ ریاست خود و انکار نبوت پیامبر اسلام و حقانیت وصی او به تورات افزوده‌اند] تمیز نمی دهند و نمی دانند آنچه برای آنها خوانده می شود مخالف با تورات است.

با این حال از علمای خود که نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام را تکذیب

۳۱- خصائص الفقيه الذي يجب الرجوع اليه و علة اختلاف الأحاديث

۱- روی فی البحار ج ۸۶/۲ عن الأحتجاج و تفسیر الأمام عن ابی محمد العسکری علیه السلام فی قوله تعالی: «و منهم أئمة لا يعلمون الكتاب الا امانی» قال علیه السلام: قال الله تعالی: یا محمد و من هؤلاء اليهود أئمة لا یقروون الكتاب و لا یکتبون کالأمة منسوب الی امه ای هو کما خرج من بطن امه لا یقرأ و لا یکتب، «لا یعلمون الكتاب» المنزل من السماء و لا المتکذب به و لا یبیزون بینهما «إلا امانی» ای إلا أن یقرأ علیهم و یقال: هذا کتاب الله و کلامه، لا یعرفون إن قرئ من الكتاب خلاف ما فیہ؛ «و إن هم إلا یظنون» ای ما یقرأ علیهم رؤساؤهم من تکذیب محمد صلی الله علیه و آله فی نبوته و إمامة علی علیه السلام سید عترته علیه السلام و هم یقلدونهم مع أنه محرم علیهم تقلیدهم.

می‌کنند پیروی می‌نمایند در حالی که پیروی از آنها [یا آن شناختی که نسبت به آنها دارند] حرام است و خداوند در قرآن آنها را مذمت نموده و می‌فرماید: وای بر کسانی که به دست خود چیزی بر کتاب خدا می‌افزایند و می‌گویند: این از طرف خدا نازل شده؛ تا به بهره‌های ناچیز دنیای خود برسند.»

سپس فرمود: «علمای یهود برای پیامبر اسلام از پیش خود صفات و نشانه‌هایی معرفی کردند و به مردم گفتند: «آن پیامبر موعود در آخرالزمان قامتی طولانی و هیکل و شکمی بزرگ و مویی قرمز دارد، در حالی که این پیامبر، یعنی حضرت محمد ﷺ چنین نیست و به آنها نیز گفتند: آن پیامبر موعود پانصد سال دیگر خواهد آمد.»

و هدف آنها این بود که ریاست و قدرتی که بین مردم ضعیف‌الفکر به دست

«فویل للذين يكتبون الكتاب بأيديهم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثمناً قليلاً» قال ﷺ: قال الله تعالى: هذا القوم من اليهود كتبوا صفة زعموا أنها صفة محمد ﷺ، وهي خلاف صفته و قالوا للمستضعفين منهم: هذه صفة النبي المبعوث في آخر الزمان: أنه طويل، عظيم البدن و البطن، أصهب الشعر، و محمد ﷺ بخلافه و هو يجيئ بعد هذا الزمان بخمسة سنة؛

و إنما أرادوا بذلك لتبقي لهم على ضعفائهم رئاستهم، و تدوم لهم إصابتهم، و يكفوا انفسهم مؤونة خدمة رسول الله ﷺ و خدمة علي ﷺ و أهل خاصته، فقال الله عزوجل: «فويل لهم مما كتبت أيديهم و ويل لهم مما يكسبون» من هذه الصفات المحرفات المخالفات لصفة محمد ﷺ و علي ﷺ (يعني) الشدة لهم من العذاب في أسوء بقاع جهنم، «و ويل لهم» (يعني) الشدة من العذاب ثانية مضافةً إلى الأولى مما يكسبونه من الأموال التي

آورده بودند باقی بماند و از آنها بهره‌مند شوند و خود را در خدمت پیامبر اسلام و جانشینان او قرار ندهند. از این رو خداوند از آنها مذمت نموده و می‌فرماید: پس وای بر آنها از آنچه (بر خلاف حق) می‌نویسند و وای بر آنها از بهره‌ای که از آن کسب می‌کنند و وای بر آنها از نشانه‌های دروغین که برای پیامبر اسلام ﷺ و علی ﷺ می‌یافتند.

آن‌ها باید بدانند که عذاب سختی در بدترین جای جهنم خواهند داشت و برای بهره‌هایی که از این کار می‌برند و اموال مردم را می‌گیرند و آنها را بر کفر به پیامبر اسلام و انکار وصی او علی بن ابیطالب ﷺ و امی دارند عذاب دیگری نیز خواهند داشت.»

سپس حضرت عسگری ﷺ فرمود: «مردی به امام صادق ﷺ گفت: اگر عوام یهود جز آنچه از علمای خود می‌شنوند چیز دیگری نمی‌دانند چگونه خداوند آنها را برای تقلید از علمای خود مذمت نموده است؟ مگر این نیست که عوام یهود هم

يأخذونها إذا ثبتوا أعوامهم على الكفر بمحمد رسول الله ﷺ، و الجحد لوصيّه و أخيه
علي بن أبي طالب وليّ الله؛

ثمّ قال ﷺ: قال رجل للصادق ﷺ: فإذا كان هؤلاء القوم من اليهود لا يعرفون الكتاب
إلا بما يسمعون من علمائهم لاسبيل لهم إلى غيره فكيف ذمّهم بتقليدهم و القبول من
علمائهم؟ و هل عوام اليهود إلا كعوا منا يقلّدون علماءهم؟ فان لم يجز لأولئك القبول من
علمائهم لم يجز لهؤلاء القبول من علمائهم، فقال ﷺ: بين عوامنا و علمائنا و بين عوام اليهود
و علمائهم فرق من جهة و تسوية من جهة أمّا من حيث استووا فانّ الله قد ذمّ عوامنا
بتقليدهم علماءهم كما ذمّ عوامهم، و أمّا من حيث افتروا فلا؛

مثل عوام ما هستند که از علمای خود پیروی می‌کنند؟ پس اگر برای آنها جایز نبوده که از علمای خود پیروی کنند برای عوام ما نیز نباید جایز باشد که از علمای خود پیروی نمایند؟!

امام صادق علیه السلام فرمود: «بین عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود از جهتی فرق و از جهتی شباهت وجود دارد؛ شباهت آنها در این است که خداوند عوام ما و عوام یهود را مذمت نموده و فرموده از علمای فاسد و اهل دنیا پیروی نکنند. از جهتی هم بین عوام ما و عوام آنها تفاوت وجود دارد.»

آن مرد گفت: یا بن رسول الله! برای من بیان فرمایید که تفاوت آنها چیست و چه فرقی بین آنها هست؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «عوام یهود علمای خود را به دروغ‌گویی روشن و خوردن مال حرام و رشوه و تغییر احکام خدا و حق کشی و... شناخته بودند و می‌دیدند که آنها به جهت تعصب شدید حق عده‌ای را پایمال می‌کنند و دیگران را که صاحب حق نیستند به واسطه دنیا و ارتباط با آنها صاحب حق معرفی می‌کنند و اموال مردم

قال: بین لی یا ابن رسول الله قال علیه السلام: إن عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصريح، و بأكل الحرام و الرشاء و بتغيير الأحكام عن واجبها بالشفاعات و العنایات و المصانعات، و عرفوهم بالتعصب الشديد الذي يفارقون به أديانهم و انهم إذا تعصبوا أزالوا حقوق من تعصبوا عليه، و أعطوا ما لا يستحقه من تعصبوا له من أموال غيرهم، و ظلموهم من أجلهم، و عرفوهم يقارفون المحرمات، و اضطروا بمعارف قلوبهم إلى أن من فعل ما يفعلونه فهو فاسق لا يجوز أن يصدق على الله ولا على الوسائط بين الخلق و بين الله؛

را به آنها می دهند، و آنها را شناخته بودند که مرتکب محرمات می شوند، و وجدان آنها آگاه بود که چنین افرادی فاسق و فاسد هستند و هرگز نباید واسطه احکام خدا باشند و نباید در مسایل دینی آنها را تصدیق نمایند.

خداوند از آنها مذمت نموده که از علمای فاسد تقلید کردند و گفته های آنها را سر بسته پذیرفتند با این که آنها را فاسق و فاسد می دانستند.

بنابراین بر آنها واجب بوده که بیایند و از نزدیک احوال رسول گرامی اسلام ﷺ را بررسی کنند چرا که اگر می آمدند، علامات حقانیت آن حضرت را به روشنی می دیدند و چیزی برای آنها مخفی نمی ماند.»

سپس فرمود: «عوام ما نیز اگر از علمای خود فسق ظاهر و عصبیت شدید و دنیا طلبی و حرام خواری و حق کشی و محروم کردن [غریبه ها] و حمایت از [آشنایان و] دوستان خود - بدون دلیل و استحقاق - ببینند باید از آنها اعراض کنند.

فلذلك ذمهم لما قلدوا من قد عرفوا و من قد علموا أنه لا يجوز قبول خبره، و لا تصديقه في حكاياته، و لا العمل بما يؤديه إليهم عنّ لم يشاهدوه، و وجب عليهم النظر بأنفسهم في امر رسول الله ﷺ إذ كانت دلائله أوضح من أن تخفى، و أشهر من أن لا تظهر لهم؛

و كذلك عوام أمتنا إذا عرفوا من فقهاءهم الفسق الظاهر و العصبية الشديدة، و التكالب على حطام الدنيا و حرامها، و إهلاك من يتعصبون عليه و إن كان لإصلاح أمره مستحقاً، و الترفرف بالبرّ و الإحسان على من تعصّبوا له و إن كان للأذلال و الإهانة مستحقاً. فمن قلّد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله تعالى بالتقليد لفسقة فقهاءهم؛

و هر کس از عوام ما مانند عوام یهود از علمای فاسد پیروی کند او نیز مانند عوام یهود خواهد بود که خداوند آنها را برای تقلید از علمای سوء مذمت نموده است.»
 آن گاه فرمود: «من کان من الفقهاء صائناً لنفسه...؛ یعنی بر عوام لازم است که از هر کدام از فقها که خود را از گناه نگهداشته و دین خویش را حفظ نموده و با هوای نفس خود مخالفت نموده و امر مولای خود را اطاعت کرده است تقلید کنند. و البته این صفات و نشانه‌ها جز در برخی از فقهای شیعه یافت نشود و اگر فقهای شیعه مرتکب اعمال زشت و ناپسند شوند و مانند فقهای عامه اهل فسق و گناه باشند اعتباری نزد ما ندارند و نباید آنچه را از ما برای شما نقل می‌کنند بپذیرید!»
 سپس فرمود: «علت [پیدایش] این همه احادیث جعلی و ساختگی همین‌ها

الی ان قال عليه السلام: «فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه. و ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لاجمعهم، فأما من ركب من القبائح و الفواحش مراكب فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنّا شيئاً و لا كرامة؛

و إنما كثر التخليط فيما يتحمّل عنّا أهل البيت لذلك، لأنّ الفسقة يتحمّلون عنّا فيحرّفونه بأسره لجهلهم، و يضعون الأشياء على غير وجوهها لقلّة معرفتهم، و آخرين يتعمّدون الكذب علينا ليجرّوا من عرّض الدنيا ما هوزادهم الى نار جهنّم، و منهم قوم نصّاب لا يقدرّون على القدرح فينا فيتعلّمون بعض علومنا الصحيحة فيتوجّهون به عند شيعتنا، و ينتقصون بنا عند نصّابنا ثمّ يضيفون إليه أضعافه و أضعاف أضعافه من الأكاذيب علينا التي نحن برآء منها فيقبله المستسلمون من شيعتنا على أنّه من علومنا فضلّوا و أضلّوا و هم أضرّ على ضعفاء شيعتنا من جيش يزيد عليه اللعنة

بوده‌اند، زیرا سخنان ما را می‌گرفته‌اند و به واسطه جهالت و نادانی و کمی معرفت، تحریف می‌کرده و در غیر معنای خود بازگو می‌نموده‌اند. عده‌ای از آنها هم برای رسیدن به مال دنیا بر ما دروغ بسته و چیزی را که ما نگفته‌ایم به ما نسبت داده‌اند و خود را مستحق دوزخ نموده‌اند.

عده دیگر، ناصبی‌ها و دشمنان ما بوده‌اند که چون نمی‌توانستند چیزی علیه ما بگویند بعضی از احادیث ما را گرفتند و خود را نزد شیعیان ما موجه نمودند و نزد دشمنان ما از ما تنقیص کردند و سپس دروغ‌های فراوانی به سخنان ما افزودند و برای شیعیان ما که اطلاعی از آن نداشتند و تسلیم سخنان ما بودند خواندند، در حالی که ما از چنین سخنانی بی‌زار بودیم.

این‌گونه علما برای شیعیان ضعیف [و کم اطلاع] ما از لشکر یزید بن معاویه که به جنگ حسین بن علی علیه السلام و اصحاب او آمدند بدتر و خطرناک‌تر بودند؛ چرا که لشکر یزید بن معاویه به جان و مال مردم تجاوز نمودند ولی علمای فاسد و

علی‌الحسین بن علی علیه السلام و أصحابه؛

فأنهم يسلبونهم الأرواح و الأموال، و هؤلاء علماء السوء الناصبون المتشبهون بأنهم لنا مالون، و لأعدائنا معادون يُدخلون الشكّ و الشبهة على ضعفاء شيعتنا، فيضلّونهم و ينعونهم عن قصد الحقّ المصيب،

لا جرم أنّ من علم الله من قلبه من هؤلاء العوام أنّه لا يريد إلاّ صيانة دينه و تعظيم وليّه لم يتركه في يد هذا المتلبّس الكافر، و لكنّه يقیض له مؤمناً يقف به على الصواب ثمّ يوقّقه الله للقبول منه فيجمع الله له بذلك خير الدنيا و الآخرة، و يجمع على من أضله لعن الدنيا و عذاب الآخرة؛

دشمنانی که خود را دوست ما و دشمن دشمنان ما جلوه می‌دادند و با تشکیک و شبهه اعتقادات عوام شیعه را از بین می‌بردند دشمن دین مردم بودند.»

سپس فرمود: «البته خداوند آن دسته از عوام شیعه را که هدفی جز حفظ دین خود و احترام به امام و ولی خدا را نداشته‌اند حفظ فرموده و آنها را از دست این علمای کافر فریب کار نجات داده و مؤمن خیرخواهی را بر آنها گماشته که آنها را به راه خیر و صواب هدایت نماید. و توفیق پذیرش حقایق را نیز به آنها عطا فرموده و در نتیجه خیر دنیا و آخرت را نصیب آنها ساخته است، همچنان که آن عالم فاسد و فریبکار را نیز به لعنت دنیا و عذاب آخرت مبتلا نموده است.»

سپس فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود: بدترین علمای امت من کسانی هستند که مردم را از ما خانواده منحرف می‌کنند و راه آنها را به سوی ما می‌بندند و دشمنان ما را با نام و لقب ما صدا می‌زنند [و به آنها امیرالمؤمنین و ولی امر مسلمین خطاب می‌کنند] و بر آنها درود می‌فرستند در حالی که به لعنت خدا سزاوارترند، و ما را لعن می‌کنند در حالی که کرامت و رحمت الهی ما را احاطه نموده و درود و صلوات خدا و ملائکه مقرب او بر ما، ما را از درود و صلوات آنها بی‌نیاز نموده است.»

تا این که فرمود: «به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: بهترین خلق خدا بعد از

ثم قال عليه السلام: قال رسول الله ﷺ: شرار علماء أمتنا المضلون عتًا، القاطعون للطرق إلينا، المسمون أضدادنا بأسمائنا، الملقبون أندادنا بالقابنا، يصلون عليهم و هم للعن مستحقون، و يلعنونا و نحن بكرامات الله مغمورون، و بصلوات الله و صلوات ملائكته المقربين علينا عن صلواتهم علينا مستغنون؛

ثم قال عليه السلام: قيل لأمر المؤمنين عليهم السلام: من خير خلق الله بعد أئمة الهدى و مصايح

ائمه عليه السلام که چراغ‌های هدایت این امت هستند کیانند؟ علی عليه السلام فرمود: بهترین مردم علمای صالح و شایسته هستند.

سؤال شد: بدترین خلق خدا بعد از شیطان و فرعون و نمرود و بعد از دشمنان شما که خود را به نام و لقب شما نامیده‌اند و مقام شما را غضب و به جای شما حکومت می‌کنند کیانند؟ فرمود: بدترین مردم علمای فاسد هستند که حقایق را کتمان و باطل را به اسم حق برای مردم بیان می‌کنند [مانند علمای وهابی زمان ما که همیشه از دشمنان خدا تعریف و دوستان اهل بیت را تنقیص و عقاید خود را تحسین و از مکتب اهل بیت عليهم السلام مذمت می‌کنند] و خداوند در باره آنها فرموده: آنها مورد لعنت خدا و لعنت همه لعنت کنندگان خواهند بود، جز آنان که توبه نمایند.»

۳۲- فضیلت انتظار فرج و مقام شیعه در زمان غیبت

یکی از عبادت‌های بزرگ، انتظار فرج حضرت بقیة الله عليه السلام است. در بعضی

الدجی؟ قال: العلماء إذا صلحوا. قيل: و من شر خلق الله بعد إبليس و فرعون و نمرود و بعد المتسمین بأسمائکم و بعد المتلقین بألقابکم، و الآخذین لأمکتکم، و المتأمرین فی ممالکم؟ قال: العلماء إذا فسدوا، هم المظهرون للأباطیل، الکاظمون للحقایق، و فیهم قال الله عزوجل: «اولئك یلعنهم الله و یلعنهم الלאعنون إلا الذین تابوا.» الآیة

۳۲- فضل انتظار فرجه عليه السلام و فضل شیعتة فی زمن الغیبة

۱- روی فی البحار ج ۱۲۳/۵۲ عن کمال الدین بسنده عن ابی بصیر قال: قال الصادق عليه السلام: طوبی لمن تمسک بامرنا فی غیبة قائمنا، فلم یزغ قلبه بعد الهدایة، فقلت له: جعلت فداک و ما طوبی؟ قال: شجرة فی الجنة اصلها فی دار علی بن ابیطالب عليه السلام، و لیس

از روایات آمده است که انتظار فرج آن حضرت فرج شیعیان اوست. مقصود از انتظار فرج آمادگی برای ظهور و قیام امام زمان علیه السلام است و کسی که با این آمادگی بمیرد مانند کسی است که زمان حضور و قیام امام را درک نموده باشد.

آنچه بیشتر از همه به شیعه سفارش شده دعا برای فرج آن حضرت و دست‌گیری از شیعیان او و راهنمایی و حل مشکلات مالی آنهاست. چنین کاری موجب خشنودی آن بزرگوار و اجداد طاهربین او علیهم السلام است.

۱- علامه مجلسی در کتاب شریف بحار، از کمال‌الدین صدوق، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «درخت طوبی برای کسی است که در زمان غیبت قائم ما، از ما پیروی کند و قلبش منحرف نشود». ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: درخت طوبی چیست؟ فرمود: «طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام است و هیچ مؤمنی در بهشت نیست جز آن که شاخه‌ای از آن درخت در خانه او خواهد بود، چنان‌که خداوند به مؤمنین وعده داده و فرموده است: خداوند برای آنان که اهل ایمان و عمل صالح بوده‌اند درخت طوبی و جایگاه نیکی در بهشت فراهم نموده است.»

۲- در همان کتاب از بصائر الدرجات، از ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام نقل شده

من مؤمن الآ و فی داره غصن من اغصانها، و ذلك قول الله عزوجل: «طوبی لهم و حسن مأب» (رعد آیه ۳۱).

۲- و روی عن بصائر الدرجات بسنده عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم و عنده جماعة من اصحابه: «اللهم لئن اخوانی» مرّین فقال من حوله من اصحابه: أما نحن اخوانك یا رسول الله؟ فقال: لا، انکم اصحابی و اخوانی قوم

که فرمود: «روزی عده‌ای از اصحاب پیامبر ﷺ نزد آن حضرت بودند، و آن حضرت دوبار فرمود: خدایا! ملاقات برادرانم را برای من میسر فرما».

بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول الله! مگر ما برادران شما نیستیم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «خیر! شما اصحاب من هستید. برادران من کسانی هستند که در آخرالزمان می‌آیند، آنها به من ایمان می‌آورند در حالی که مرا نمی‌بینند و خداوند آنها را قبل از آن که از پشت پدرها و رحم مادرها خارج کند به من معرفی نموده و من نام آنها و نام پدرانشان را می‌دانم. آنها به قدری در دین خود قوی هستند که دینداری آنها در آن زمان سخت‌تر از تراشیدن شاخه تیغ است بادست خود در شب تاریک و یا سخت‌تر از نگهداشتن آتش سرخ شده است در کف دست آنها چراغ‌هایی نورانی می‌باشند که خداوند آنها را از هر فتنه کور و ظلمانی نجات خواهد داد.»

۳- در همان کتاب، از کمال الدین، از امام باقر، از پدرانش، از رسول خدا ﷺ

نقل شده که فرمود: «بهترین عبادت‌ها انتظار فرج آل محمد ﷺ است.»

في آخر الزمان آمنوا و لم يروني، لقد عرفنيهم الله بأسمائهم و أسماء آبائهم، من قبل أن يخرجهم من أصلاب آبائهم و أرحام أمهاتهم، لأحدهم أشد بقية على دينه من خرط القتاد في الليلة الظلماء، أو كالتقابض على جمر الغضا، أولئك مصابيح الدجى، ينجيهم الله من كل فتنة غبراء مظلمة (المصدر).

۳- و روی عن کمال الدین عن صالح بن عقبه، عن أبيه، عن الباقر، عن آبائه ﷺ

قال: قال رسول الله ﷺ: أفضل العبادة انتظار الفرج. (المصدر ص ۱۲۵).

۴- در همان کتاب از کمال الدین، از امام صادق، از پدرانش، از رسول خدا ﷺ نقل شده که به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! بدان که بزرگ‌ترین مردم از جهت ایمان و قوی‌ترین آنها از جهت یقین مردمی هستند که در آخر الزمان می‌آیند؛ آنها پیامبر خود را نمی‌بینند و امامشان نیز در غیبت به سر می‌برد و [تنها] با نوشته‌ای که روی کاغذ است ایمان می‌آورند! [بدون این که پیامبر یا امام خود را دیده باشند].»

۵- در همان کتاب، از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود: «کسانی که در زمان غیبت قائم ما بر ولایت ما ثابت بمانند، خداوند پاداش هزار شهید مانند شهدای بدر و احد را به آنها خواهد داد.»

۶- در همان کتاب، از کتاب محاسن نقل شده که به امام صادق علیه السلام گفته شد: در باره کسی که منتظر فرج شما باشد و از دنیا برود چه می‌فرمایید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «چنین شخصی مانند کسی است که در خیمه حضرت مهدی علیه السلام همراه آن حضرت باشد.» و سپس سکوتی نمود و باز فرمود: «مانند کسی است که با رسول

۴- و روی عنه بسنده عن حماد بن عمرو، عن الصادق، عن آبائه علیهم السلام قال: قال النبي ﷺ لعلی علیه السلام: یا علی! و اعلم أنّ اعظم الناس یقیناً قوم یكونون فی آخر الزمان، لم یلحقوا النبی و حجب عنهم الحجّة فآمنوا بسواد فی بیاض. (المصدر.)

۵- و روی عنه بسنده عن عمرو بن ثابت قال: قال سیّد العابدین علیه السلام: من ثبت علی ولایتنا فی غیبة قائمنا أعطاه الله أجر ألف شهید مثل شهداء بدر و أحد. (المصدر.)

۶- و روی عن المحاسن عن السندي عن جدّه قال: قلت لابی عبد الله علیه السلام: ما تقول فیمن مات علی هذا الامر منتظراً له؟ قال: هو بمنزلة من كان مع القائم فی فسطاطه ثمّ سکت هنیئاً ثمّ قال: هو کمن كان مع رسول الله ﷺ. (المصدر.)

خدا ﷺ بوده باشد.»

۷- در همان کتاب، از محاسن، از عبدالحمید واسطی نقل شده که گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: به خدا سوگند! ما دست از تجارت و بازار خود کشیدیم و منتظر فرج شما شدیم، تا جایی که نزدیک بود بعضی از ما به گدایی افتند! امام باقر علیه السلام فرمود: «ای عبدالحمید! گمان می‌کنی کسی که برای خدا صبر کند و انتظار بکشد خداوند فرجی برای او نمی‌رساند؟ به خدا قسم! خداوند برای او فرج و گشایشی خواهد رساند.» سپس فرمود: «خدا رحمت کند بنده‌ای را که منتظر فرج ما بماند و امر ما را احیا نماید.»

عبدالحمید گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: اگر من قبل از قیام مهدی علیه السلام بمیرم چه خواهد شد؟ امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که معتقد باشد که اگر حضرت مهدی علیه السلام را درک کرد او را یاری کند مانند کسی خواهد بود که در کنار او شمشیر بزند؛ و کسی که در رکاب آن حضرت کشته شود پاداش دو شهید را خواهد داشت.»

۸- در همان کتاب، از محاسن، از مالک بن اعین، از امام صادق علیه السلام نقل شده

۷- و روی عنه بسنده عن عبدالحمید الواسطی قال: قلت لابی جعفر علیه السلام: أصلحك الله و الله لقد تركنا أسواقنا انتظاراً لهذا الامر حتى أوشك الرجل منا يسأل في يديه، فقال: يا عبدالحمید أتري من حبس نفسه على الله لا يجعل الله له مخرجاً؟

بلى و الله ليعلن الله له مخرجاً، رحم الله عبداً حبس نفسه علينا، رحم الله عبداً أحيا أمرنا قال: قلت: فان متّ قبل أن أدرك القائم؟ فقال: القائل منكم: إن أدركت القائم من آل محمد عليهم السلام نصرته، كالمقارع معه بسيفه، والشهيد معه له شهادتان. (المصدر ص ۱۲۶)

۸- و روی عنه بسنده عن ابن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدم، عن مالك بن أعين

که فرمود: «هر کدام از شما با اعتقاد به ولایت ما بمیرد مانند کسی است که در راه خدا شمشیر زده باشد و از دنیا برود.»

۹- در همان کتاب، از کتاب غیبت شیخ طوسی، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «چون سلمان وارد کوفه شد و کوفه را مشاهده نمود، بلاهایی را که در آن واقع می شد و حکومت بنی امیه و دیگران را در آن جا خبر داد و سپس گفت: چون این حوادث رخ دهد در خانه های خود بنشینید تا آن مرد پاک و مطهر، فرزند پاکان و معصومان، که مدت ها در آوارگی و غیبت به سر می برد ظاهر شود و قیام کند.»

۱۰- در همان کتاب، از کمال الدین، از عمار ساباطی نقل شده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: عبادت خدا در زمان غیبت امام زمان علیه السلام و دولت باطل بهتر است یا عبادت خدا در زمان ظهور آن حضرت و دولت حق؟

قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ الميَّةَ منكم على هذا الامر، بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله. (المصدر).

۹- و روی عن غيبة الشيخ عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما دخل سلمان رضي الله عنه الكوفة، ونظر إليها، ذكر ما يكون من بلائها حتى ذكر ملك بني امية والذين من بعدهم ثم قال: فاذا كان ذلك فالزموا أحلاس بيوتكم حتى يظهر الطاهر بن الطاهر المطهر ذوالغيبة الشريد الطريد. (المصدر ص ۱۲۶).

۱۰- و روی عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمارة الساباطی قال: قلت لابی عبد الله عليه السلام: العبادة مع الامام منكم المستتر في السرِّ في دولة الباطل أفضل؟ أم العبادة في ظهور الحق و دولته مع الامام الظاهر منكم؟

امام صادق عليه السلام فرمود: «ای عمار سباطی! به خدا قسم صدقه در پنهانی افضل از صدقه در آشکارا می باشد؛ همچنین عبادت شما در پنهانی و حکومت باطل و غایب بودن امامتان افضل از عبادت در زمان حکومت و دولت حق است و آن به علت ترسی است که شما در دولت باطل دارید و همیشه در حکومت باطل - چه جنگ رخ دهد و چه صلح برقرار باشد - در هراس خواهید بود.»

سپس فرمود: «ثواب یک نماز واجب شما در زمان تقیه و حکومت باطل - اگر در وقت آن و کامل ادا شود - نزد خداوند معادل بیست و پنج نماز واجب است. همچنین یک نماز نافله شما در حال تقیه و حکومت باطل - اگر در وقت خود و کامل ادا شود - معادل ده نماز است؛ چنان که یک عمل خیر شما در آن زمان معادل ده عمل خیر است. و به هر اندازه عمل خیر شما نیکوتر باشد و حفظ زبان و تقیه و ملاحظه دستور دین و فرموده امام عليه السلام در آن رعایت بشود پاداش بیشتری خواهید

فقال: يا عمّار الصدقة في السرّ و الله أفضل من الصدقة في العلانية، و كذلك عبادتكم في السرّ، مع إمامكم المستتر في دولة الباطل أفضل، لخوفكم من عدوّكم في دولة الباطل و حال الهدنة، ممّن يعبد الله في ظهور الحقّ مع الإمام الظاهر في دولة الحقّ؛
اعلموا أنّ من صلّى منكم صلاة فريضة وحداناً مستتراً بها من عدوّه في وقتها فأتّمّها كتب الله عزّوجلّ له بها خمسة و عشرين صلاة فريضة وحدانيّة، و من صلّى منكم صلاة نافلة في وقتها فأتّمّها كتب الله عزّوجلّ له بها عشر صلوات نوافل، و من عمل منكم حسنة كتب الله له بها عشرين حسنة، و يضاعف الله تعالى حسنات المؤمن منكم إذا أحسن أعماله، و دان الله بالتقيّة على دينه، و على إمامه و على نفسه، و أمسك من لسانه. أضاعفاً مضاعفةً كثيرةً إنّ الله عزّوجلّ كريم.

داشت بلکه خداوند با کرم خود پاداش آن را چند برابر خواهد نمود.»

عمار با ساطی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم! شما مرا در عمل خیر تشویق فرمودید ولی می خواهم بدانم چگونه اعمال ما در این زمان که دولت باطل حاکم است افضل از زمان حکومت حضرت مهدی علیه السلام است، در حالی که ما و یاران مهدی علیه السلام بر یک آیین هستیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «شما پیش از آنها در دین خدا وارد شدید و پیش از آنها نماز و روزه و حج به جا آوردید و پیش از آنها معارف و احکام اسلام را دانسته و به اعمال خیر پرداختید. به علاوه عبادت شما به واسطه تقیه و ترس از دشمن، در پنهان انجام می شود و امام شما در غیبت به سر می برد و شما با تحمل مشکلات منتظر دولت آن حضرت هستید و بر جان خود و امامتان از حکام جور می ترسید و می بینید که حق شما و حق امامتان را ستمکاران غضب نموده و شما را از آن منع کرده اند و شما ناچارید که برای تأمین معاش خود تلاش نمایید و شما را در آن زمان

قال: قلت: جعلت فداك قد رغبتني في العمل، و حثتني عليه، ولكنني أحبُّ أن أعلم: كيف صرنا نحن اليوم أفضل أعمالاً من أصحاب الإمام منكم الظاهر في دولة الحقّ و نحن و هم على دين واحد، و هو دين الله عزّوجلّ؟

فقال: إنكم سبقتموهم إلى الدخول في دين الله و إلى الصلاة و الصوم و الحجّ و إلى كلّ فقه و خير، و إلى عبادة الله سرّاً من عدوّكم مع الإمام المستتر، مطيعون له، صابرون معه، منتظرون لدولة الحقّ، خائفون على إمامكم و على أنفسكم من الملوك تنظرون إلى حقّ إمامكم و حقّكم في أيدي الظلمة، قد منعوكم ذلك و اضطروكم إلى جذب الدنيا و طلب المعاش، مع الصبر على دينكم، و عبادتكم و طاعة ربّكم، و الخوف من عدوّكم.

چاره‌ای جز صبر و شکیبایی برای حفظ دین و عبادت خدا و پرهیز از دشمن نیست.»

تا این که فرمود: «برای همین مشکلات و گرفتاری‌هاست که خداوند پاداش اعمال شما را دو چندان نموده [و یک نماز واجب شما معادل بیست و پنج نماز و یک نماز مستحبی معادل ده نماز و یک عمل خیر معادل بیست عمل خیر دیگران می‌باشد] پس چنین پاداشی بر شما گوارا باد!»

عمار سباباطی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم! پس برای چه ما آرزوی ظهور آن حضرت و بودن در زمان او را داشته باشیم، در حالی که در زمان امامت شما پاداش پیروی از شما برای ما بیشتر خواهد بود؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «سبحان الله! آیا شما دوست نمی‌دارید که خداوند حق را ظاهر گرداند و عدالت را در شهرها حاکم و احوال مردم را اصلاح و اتحاد و وحدت کلمه را برقرار و دل‌ها را متصل نماید و گناهان را برطرف و حدود اسلام را جاری سازد و حق مظلوم را از ظالم بگیرد و هیچ حقی ضایع نشود و مسلمانان از

فبذلك ضاعف الله أعمالكم فهنئاً لكم هنئاً؛

قال: فقلت: جعلت فداك فما تمنى إذا أن نكون من أصحاب القائم عليه السلام في ظهور الحق؟ ونحن اليوم في إمامتك و طاعتك أفضل أعمالاً من [أعمال] أصحاب دولة الحق؟ فقال: سبحان الله أما تحبون أن يظهر الله عز وجل الحق والعدل في البلاد و يحسن حال عامة الناس، و يجمع الله الكلمة و يؤلف بين القلوب المختلفة، و لا يعصى الله في أرضه، و يقام حدود الله في خلقه، و يرد الحق إلى أهله، فيظهره حتى لا يستخفى بشيء من الحق مخافة أحد من الخلق؟

احدی [جز ذات مقدس الهی] نترسند؟»

سپس فرمود: «ای عمّار سابطی! به خدا سوگند! هر کدام از شما بر این عقیده باشد و از دنیا برود او در پیشگاه خداوند از اصحاب پیامبر ﷺ که در جنگ بدر و احد شرکت کرده‌اند افضل خواهد بود و من شما را به این شرافت بشارت می‌دهم.»

۳۳- احوال مردم آخرالزمان و اعمال آنها

از سخنان معصومین علیهم‌السلام ظاهر می‌شود که در دوران غیبت امام زمان علیه‌السلام خطرهای فراوانی وجود دارد که از همه آنها مهم‌تر، فاسد شدن ایمان و اخلاق مردم است؛ به گونه‌ای که معروف را منکر و منکر را معروف می‌دانند و بندگان صالح خدا ضعیف شمرده می‌شوند و کسی از آنها نصیحت و پندی نمی‌پذیرد. در آن زمان مردم به فساد و انحراف اخلاقی و جنسی و مال‌های حرام مانند ربا و رشوه و خیانت روی می‌آورند.

در آن زمان همت مردم شکم آنهاست و شرافت آنها در مال اندوزی و قبله آنها زنان آنها خواهند بود. دروغ‌گویی و حرام‌خواری فراوان خواهد شد و رباخواری و شرب خمر و آوازه‌خوانی و رقاصی و بازی با آلات معصیت حلال شمرده می‌شود!

أما والله يا عمّار لا يموت منكم ميت على الحال التي أنتم عليها إلا كان أفضل عند الله عز وجل من كثير ممن شهد بدرًا وأحدًا فأبشروا. (الكافي ج ۱/۳۳۴).

۳۳- احوال الناس و اوصافهم في آخر الزمان

۱- قال عليه‌السلام: لا يأتي عليكم زمان الا الذي بعده شر منه. (البخاری ج ۳/۴۹).

مؤلف گوید: علامت‌های آخر الزمان به طور کلی در زمان ما دیده می‌شود، لذا باید با دقت مواظب احوال خود باشیم و نگوییم چون مردم چنین‌اند ما هم باید چنین باشیم. انسان متدین در این روزها غریب است و چنان‌که در روایت آمده باید سکوت کند و در خانه خود بنشیند تا دین او محفوظ بماند.

در این زمینه روایاتی در کتب معتبره از معصومین علیهم‌السلام نقل شده که به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

- ۱- در کتاب بخاری، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده که فرمود: «زمانی برای شما نمی‌رسد جز آن که زمان بعد از آن [از جهت فساد و فتنه] بدتر خواهد بود!»
- ۲- و فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که همت آنها شکم آنها، و شرافت آنها مال و ثروت آنها، و قبله آنها زنان آنها، و دین آنها درهم و دینار آنهاست. مردم آن زمان بدترین خلق خدایند و نزد او نصیب و بهره‌ای از رحمت ندارند.»
- و فرمود: «زود باشد زمانی بر این مردم بیاید که انسان مخیر شود بین زبونی و ناتوانی و بین فساد و فجور که اگر دست به عمل خلاف و فساد دراز نکند او را عاجز و ناتوان گویند و هر کس آن زمان را درک نمود باید عجز و ناتوانی را انتخاب نماید و خود را آلوده نکند.»

۲- و قال صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: يأتي على الناس زمان همهم بطونهم، و شرفهم متاعهم، و قبلتهم نساؤهم، و دينهم دراهمهم و دنانيرهم، اولئك شرّ الخلق، لاخلاق لهم عندالله!!
(منتخب الأثر ص ۴۳۸)

۳- و قال صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: سيأتي على الناس زمان، يخير فيه الرجل بين العجز و الفجور، فن ادرك ذلك الزمان فليختر العجز على الفجور!! الحديث. (نهج الفصاحة ج ۲/۳۷۲)

- ۴- و فرمود: «امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه اشرار و ستمگران بر شما مسلط خواهند شد و هرچه خوبان شما دعا کنند دعایشان پذیرفته نخواهد گردید!»
- ۵- و فرمود: «در آن زمان ربا ظاهر و رسمی می شود و معاملات مردم همراه با رشوه است و مردم دین خود را رها می کنند و دنیا را می گیرند!»
- ۶- و فرمود: «زود باشد زمانی بر این مردم بیاید که کسی از آنها باقی نماند جز آن که اهل ربا باشد و اگر اهل ربا نباشد غبار آن به او خواهد رسید!»
- ۷- و فرمود: «ربا در میان هیچ ملت و جمعیتی علنی و رسمی نمی شود جز آن که مبتلا به غفلت از دین و حقیقت می شوند و هیچ مردمی مبتلا به رشوه نمی شوند و رشوه در میانشان علنی نمی گردد جز آن که خداوند آنها را مبتلا به وحشت و اضطراب می نماید!»

- ۴- و قال ﷺ: لتأمرون بالمعروف، و لتنهون عن المنكر، اوليسأطن الله عليكم شراركم، فيدعو خياركم فلايستجاب لهم... الحديث!! (نهج الفصاحة ص ۴۷)
- ۵- و قال ﷺ: ... و عندها يظهر الربا، و يتعاملون بالرشى، و يوضع الدين و ترفع الدنيا!! (بشارة الاسلام ص ۲۶)
- ۶- و قال ﷺ: ... ليأتين على الناس زمان لا يبقى احد الا اكل الربا، فان لم يأكله اصابه غباره...!! (نهج الفصاحة ج ۲/ ۵۰۰)
- ۷- و قال ﷺ: ما من قوم يظهر فيهم الربا، الا أخذوا بالسنة (اي الغفلة عن الحق) و ما من قوم يظهر فيهم الرشى، الا أخذوا بالرعبا. (المصدر ص ۵۵۷)

- ۸- و فرمود: «در آن زمان آبرومندترین مردم در دنیا افراد پست و خبیث و فرزندان آنها هستند که نه به خدا ایمان دارند و نه به رسول خدا!»
- ۹- و فرمود: «در آن زمان خداوند [نعمت] افراد صالح و شایسته را از مردم می‌گیرد تا این که تعداد کمی از آنها باقی می‌مانند و خداوند به آنها اعتنایی ندارد!»
- ۱۰- و فرمود: «زود باشد زمانی بر امت من بیاید که باطن آنها فاسد شود و ظاهر خود را برای مطامع دنیوی نیکو سازند، به پاداش الهی توجه نکنند و در اعمال خود ریا کار باشند و از خدا نترسند و عذاب خداوند آنها را فرا گیرد و چون بیچاره‌وار مانند غریق دعا کنند دعایشان مستجاب نشود!»
- ۱۱- و فرمود: «نخستین چیزی که از این امت برداشته می‌شود حیا و امانت داری است!»
- ۱۲- و فرمود: «چون [بین امت من] فاحشه و زنا آشکار شود مبتلای به زلزله

- ۸- و قال ﷺ: يكون (في ذلك الزمان) اسعد الناس بالدنيا لكع ابن لكع، لا يؤمن بالله ورسوله!! (المصدر ص ۵۰۰).
- ۹- و قال ﷺ: يذهب الصالحون اسلافاً: الأول فالأول، حتى لا يبقى الأختالة كحثة التمر و الشعير، لا يبالي الله بهم!! (المصدر ص ۶۴۷).
- ۱۰- و قال ﷺ: سيأتي على امتي زمان تخبث فيه سرائرهم، و تحسن علانيتهم طمعاً في الدنيا، لا يريدون ما عند الله عزوجل، يكون امرهم رياء لا يخالطه خوف، يعتمهم الله بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجاب لهم!! (البحار ج ۱۹۰/۵۲).
- ۱۱- و قال ﷺ: أول ما يرفع من هذه الأمة الحياء و الأمانة. (نهج الفصاحة ج ۱/۱۹۷).
- ۱۲- و قال ﷺ: اذا ظهرت الفاحشة كانت الرجفة، و اذا جار الحكام قل المطر، و اذا

خواهند شد و چون قضات و حکام در حکم خود ستم روا دارند باران کم خواهد شد و چون به اقلیت‌های مذهبی که در پناه اسلام هستند خیانت شود دشمن بر آنها مسلط خواهد شد!»

۱۳- و فرمود: «در آن زمان [دین مردم به قدری در خطر است که] مردی اول صبح ایمان دارد و شب کافر می‌شود و یا اول شب ایمان دارد و صبح کافر می‌شود، و مردم آن زمان دین خود را برای مختصری از مال دنیا از دست می‌دهند!»

۱۴- امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «نزدیک ظهور امام زمان علیه السلام فتنه‌های کور و تاریکی رخ می‌دهد [به گونه‌ای که] مردی اول صبح ایمان دارد و شب کافر می‌شود و یا اول شب مؤمن است و صبح کافر خواهد بود، و عده‌ای از مردم در آن زمان دین خود را برای متاع دنیا از دست می‌دهند!»

۱۵- امام باقر علیه السلام فرمود: «[در زمان غیبت حضرت بقیه الله علیه السلام] شخصی اول

غدر باهل الذمة ظهر العدو...!! (نهج الفصاحة ج ۴۲/۱)

۱۳- و قال صلى الله عليه وآله: يصبح الرجل (في ذلك الزمان) مؤمناً و عيسى كافراً، و عيسى مؤمناً و يصبح كافراً! يبيع احدكم دينه بعرض من الدنيا قليل!! (المصدر ص ۲۱۶).

۱۴- و قال الصادق علیه السلام ايضاً: بين يدي الساعة (ساعة الظهور) فتن كقطع الليل المظلم، يصبح الرجل منكم مؤمناً و عيسى كافراً، و عيسى مؤمناً و يصبح كافراً، يبيع اقوام دينهم بعرض الدنيا!!

۱۵- و قال الباقر علیه السلام: يصبح احدهم و هو يرى انه على شريعة من امرنا، و عيسى و قد خرج منها، و عيسى على شريعة من امرنا، و يصبح و قد خرج منها!! (الغيبة ص ۲۰۶ و

روز، خود را اهل ایمان و ولایت ما می‌داند و چون شب می‌شود ایمان و ولایت خود را از دست می‌دهد و یا اول شب مؤمن و معتقد به ولایت ما می‌باشد و چون صبح شود ایمان و ولایت خود را از دست می‌دهد!»

۱۶- حضرت جواد علیه السلام فرمود: «قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام فتنه خطرناکی

خواهد بود به طوری که شخصی اول شب مؤمن است و چون صبح شود کافر خواهد بود و یا اول روز مؤمن است و چون شب شود کافر خواهد بود؛ پس کسی که آن زمان را درک کند باید تقوا پیشه نماید و از خدا بترسد و از خانه خود بیرون نرود [تا مبتلای به فتنه‌ها نشود.]»

۱۷- امام صادق علیه السلام فرمود: «چون چنین روزی [یعنی آخر الزمان] برسد شما

از خانه‌های خود بیرون نروید تا آن امام غایب و آواره و طاهر، فرزند مطهر، یعنی امام زمان علیه السلام، ظاهر شود.»

سپس فرمود: «اگر در آن روز شما از خانه‌های خود خارج نشوید فتنه متوجه

فتنه‌انگیزان می‌شود و شما نجات می‌یابید و خداوند شرّ آنها را از شما دفع می‌فرماید.»

۱۶ - و قال الجواد علیه السلام: ... و قبل ذلك فتنه شرّ: يمسي الرجل مؤمناً و يصبح كافراً، و

يصبح مؤمناً و يمسي كافراً، فمن ادرك ذلك الزمان فليثق الله وليكن من احلاس بيته. (اي يلزم بيته لئلا يقع فيما وقع الناس فيه من الفتن) (منتخب الأثر ص ۴۳۷).

۱۷ - و قال الصادق علیه السلام: ... اذا كان ذلك فكونوا احلاس بيوتكم حتى يظهر

الطاهر بن المطهر، ذوالغيبه، الشريد الطريد، ان الفتنه على من اثارها، انهم لا يريدونكم بحاجه الا اتاهم الله بشاغلي لأمر يعرض لهم... (البحارج ۵۲/۱۳۸).

۱۸- باز امام صادق علیه السلام فرمود: «زیان‌های خود را حفظ کنید و داخل خانه‌های خود بنشینید، که اگر چنین کنید هرگز فتنه‌ها به شما آسیبی نمی‌رساند.»

۱۹- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی که ظلم و فساد زیاد شود و منکرات ظاهر گردد، امت من امر به منکر و نهی از معروف نمایند و امر به معروف و نهی از منکر را زشت بدانند!»

۲۰- و فرمود: «...چون مردم اهل دروغ و حرام‌خواری شوند، ربا و شراب و آوازه‌خوانی و وسایل لهو (مانند تار و طنبور و شطرنج) را برای خود حلال دانند.»

۲۱- و فرمود: «آخرالزمان وقتی است که برادری‌های مردم بر اساس گناه و فجور باشد و دیانت بین آن‌ها مایه جدایی افراد شود و دوستی‌ها بر اساس دروغ و دشمنی‌ها به جهت صدق و راستی باشد، [در آن زمان] فرزندان، عاق پدر و مادر

۱۸- و قال صلی الله علیه و آله: ...كفوا سنتکم و الزموا بیوتکم، فانه لا یصیبکم امر تخصون به ابداً.

۱۹- و قال النبی صلی الله علیه و آله: اذا کثر الجور و الفساد، و ظهر المنکر، أمرت امتی به، و نهی عن المعروف، و ینکرون الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر!! (الزام الناصب ص ۶۴)

۲۰- و قال صلی الله علیه و آله: ... اذا صار الناس سماعین للكذب، اکالین للسحت، یتحلون الربا و الخمر و المقالات و الطرب و المعازف!! (الزام الناصب ص ۱۹۵)

۲۱- و قال صلی الله علیه و آله: ... اذا تواخى الناس على الفجور، و تهاجروا على الدین، و تحابوا على الكذب، و تباغضوا على الصدق.. فان كان ذلك كان الولد غيضاً (ای موزیاً عاقاً) و المطرقيضاً (یعنی فی الصیف و فی غیراوانه) و تفیض اللثام فیضاً (ای ترداد) و تغیض الکرام غيضاً (ای تقل و تنزل قیمتها) و کان اهل ذلك الزمان ذئاباً، و سلاطینه سباعاً، و اوساطه اکالاً، و فقراءه امواتاً!!

شوند و باران کم شود و در غیر فصل خود بیارد، و خبیثت و پستی در مردم فراوان و کرامت و بزرگواری بی ارزش گردد، و اهل آن زمان گرگ صفت و سلاطین آنها درنده و افراد متوسط آنها حرامخوار و فقرا و مستمندان آنها مردگان باشند.»

سپس فرمود: «در آن زمان راستی کمیاب و دروغ فراوان و دوستی‌ها با زبان و دل‌ها از یکدیگر جدا و گناه و فسق آشکار و رسمی و عفت و حیا نزد مردم شگفت‌انگیز خواهد بود و مردم اسلام را همانند پوستینی که وارونه پوشیده شود وارونه عمل می‌کنند!»

۲۲- و فرمود: [در آن زمان] منکرات و اعمال خلاف علنی می‌شود و مردم مال خود را صرف غنا و آوازه‌خوانی می‌کنند.»

۲۳- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نشانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام این است که مردم نماز را ضایع و به امانت‌ها خیانت می‌کنند و دروغ را حلال شمرده و ربا می‌خورند

و غار الصدق، و فاض الكذب، و استعملت الموذة باللسان، و تشاجر الناس بالقلوب، و صار الفسوق نسباً، و العقاب عجباً، و لبس الأسلام لبس الفرو مقلوباً!! (منتخب الأثر ص ۴۳۷).

۲۲- و قال عليه السلام: يتجاهر الناس بالمنكرات.. فينفق المال للغناء! (البحار ج ۵۲/۲۶۴).

۲۳- و قال امير المؤمنين عليه السلام:... علامة ذلك اذا امارت الناس الصلاة، و اضاعوا الأمانة و استحلوا الكذب، و اكلوا الرّبا، و اخذوا الرشى، و شيّدوا البنيان، و باعوا الدّين بالدنيا، و استعملوا السفهاء، و شاوروا النساء، و قطعوا الأرحام، و اتّبّعوا الأهواء، و استخفّوا بالدماء، و ظهرت شهادات الزور، و استعمل الفجور و قول البهتان و الأثم و الطغيان!! (الزام الناصب ص ۱۸۰).

و رشوه می گیرند و ساختمان های عالی و زیبا بنا می کنند و دین خود را به دنیا می فروشند و نادانان را به کار می گمارند و با زن ها مشورت می کنند و رابطه خویشاوندی را از بین می برند و از هوس های خود پیروی می نمایند و خونریزی را سبک می شمارند. در آن زمان شهادت دروغ فراوان می شود و مردم اهل منکرات و فجور و تهمت و گناه و سرکشی می شوند.»

۲۴- امام صادق علیه السلام فرمود: «حضرت مهدی علیه السلام زمانی ظهور می فرماید که شهرها تغییر کند و بندگان خدا ضعیف شوند و مردم از فرج و قیام حضرت مهدی علیه السلام ناامید گردند.

۲۵- و فرمود: در آن زمان قلب ها قساوت پیدا کند و زمین پر از ظلم و جور گردد و آدم کشی زیاد شود؛ آن گونه که مادرهای صاحب فرزندی را اندوه فراگیرد. [در آن زمان] بندگان خدا ضعیف شمرده شوند و از فرج آن حضرت ناامید گردند.»

۲۶- و فرمود: «در آن زمان زنان صاحب فرزندی، محزون و زنان نازا و بدون فرزند خشنود می شوند، و پیش از قیام حضرت مهدی علیه السلام برای اهل باطل مصیبت و

۲۴ - و قال الصادق علیه السلام: يخرج (القائم) حين تغیر البلاد، و ضعف العباد، و حين اليأس من الفرج.

۲۵ - و قال علیه السلام: تقسو القلوب، و تمتلئ الأرض جوراً، و يكثر القتل حتى تحزن ذوات الأولاد، و ضعف العباد، و حين اليأس من الفرج!! (بشارة الإسلام ص ۲۷۸).

۲۶ - و قال علیه السلام: حتى تحزن ذوات الأولاد و تفرح العواقو - اللاتي ليس هنّ اولاد - فبين يدي خروجه بلوى ائى بلوى للمقيمين على الباطل، و هو انتقام من الله تعالى! (منتخب الأثر ص ۳۴۸).

بلاى بزرگى رخ خواهد داد که آن انتقام الهى خواهد بود.»

۲۷- و فرمود: «زمانى که دیدى شر و فساد ظاهر گردیده و کسى از آن جلوگیری نمى کند و مردم اهل شر و فساد را معذور دانسته و فسق و گناه علنى گردیده و [انسان] مؤمن ساکت است و سخنش پذیرفته نمى شود و دیدى که فاسق دروغ مى گوید و کسى دروغ و تهمت او را رد نمى کند، بدان که امام زمان علیه السلام قیام خواهد فرمود.»

۲۸- و فرمود: «در آن زمان ثروتمند عزیزتر از مؤمن است و مردم، مؤمن را ضعیف و منافق را عزیز، و فقیر و مستمند را ناچیز و عالم و دانشمند را سبک، و فاسق و گنهکار را احترام و ظالم و ستمگر را تعظیم و تکریم مى نمایند!»

۲۹- حضرت رضا علیه السلام فرمود: «حضرت بقیة الله علیه السلام زمانى قیام مى فرماید که فقر و گرفتاری مردم شدید شود و مردم همدیگر را شناسند و به یکدیگر توجه

۲۷- و قال علیه السلام: اذا رأيت الشرّ ظاهراً لا ینهی عنه و یعذر صاحبه، و رأیت الفسق قد ظهر، و رأیت المؤمن صامتاً لا یقبل قوله، و رأیت الفاسق یکذب و لا یردّ علیه کذبه و فریته. (منتخب الأثر ص ۴۲۹).

۲۸- و قال علیه السلام: یكون صاحب المال اعزّ من المؤمن، و یصیر المؤمن ضعيفاً، و المنافق عزیزاً، و الفقیر حقیراً، و العالم و ضیعاً، و الفاسق مکرمأً، و الظالم معظماً. (البحار ج ۵۲/۲۶۴).

۲۹- و قال الرضا علیه السلام: اذا اشتدّت الحاجة و الفاقة، و انکر الناس بعضهم بعضاً یأتی الرجل اخاه فی حاجته، فیلقاه بغير الوجه الذى كان یلقاه فيه، و یکلمه بغير الکلام الذى كان یکلمه. (البحار ج ۵۲/۱۸۵).

نکنند و چون کسی حاجت خود را به دیگری اظهار نماید او صورت برگرداند و به او توجه نکند و مانند کسی که او را نمی‌شناسد با او سخن بگوید!»

۳۰- و امام صادق علیه السلام فرمود: «همّت مردم آخرالزمان تأمین شکم و شهوتشان است و باکی ندارند که آنچه می‌خورند حلال است یا حرام و یا ازدواجی که می‌کنند حلال است یا حرام!»

۳۱- و فرمود: «امام زمان علیه السلام قیام نخواهد نمود جز زمانی که مردم فاسد شده باشند!»

مؤلف گوید: از خدای تبارک و تعالی می‌خواهیم که ما را در دوران غیبت آن بزرگوار از همه فتنه‌ها حفظ فرماید و توفیق انتظار فرج آن حضرت را به ما مرحمت فرماید؛ چنان که خود در قرآن فرموده است: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (و لولا فضل الله عليكم و رحمته لأتبعتم الشيطان) (و لولا فضل الله عليكم و رحمته ما زکی منکم من احدٍ ابدأً)؛ یعنی اگر فضل و رحمت خدا بر شما نباشد زیانکار و پیرو شیطان می‌شوید و هرگز هیچ یک از شما به درستی و پاکی و شایستگی نخواهید رسید.

امام صادق علیه السلام - چنان که در آخر همین کتاب خواهد آمد - دستور دادند که در چنین زمانی باید دعای غریق را بخوانید و آن دعا این است: «یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»؛ یعنی ای خدای رحمان و رحیم! و ای خدایی

۳۰- و قال الصادق علیه السلام:... یكون همّ الناس بطونهم و فروجهم، فلا يباليون بما اكلوا و

لا يمانكحوا. (البحار ج ۵۲/۲۶۰).

۳۱- و قال علیه السلام: لا يكون ذلك الا على رأس شرار الناس!. (البحار ج ۵۲/۱۴۵).

که قلب‌ها به دست توست! قلب مرا بر دین خود ثابت فرما.

۳۴- وظایف شیعه و مشکلات آنها در زمان غیبت امام زمان علیه السلام

مؤلف گوید: وظایف شیعه در زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام زیاد است، مهم‌ترین آنها داشتن اعتقاد صحیح و معرفت به مقام آن حضرت و پدران او علیهم السلام است.

در روایات اهل بیت علیهم السلام مسأله تولی و تبری و تسلیم و تقوا و ورع در دین و انتظار فرج آل محمد علیهم السلام و خواندن دعای فرج و آمادگی کامل برای ظهور و مواظبت بر دین و پرهیز از افراد ناشایست و حفظ زبان و نشستن در خانه برای نجات از فتنه‌ها و رعایت تقیه در میان مخالفین زیاد سفارش شده است.

در سخنان معصومین علیهم السلام آمده است که شیعه در زمان غیبت امام زمان علیه السلام ضعیف شمرده می‌شود و اهل دنیا او را بی‌خرد و عقب مانده و مخالفین او را کافر و مجوسی و نجس و خارج از دین و بدتر از کفار و مشرکین و یهود می‌دانند! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «حضرت مهدی علیه السلام قیام نخواهد نمود تا وقتی که

۳۴- وظائف الشيعة و شدة حالهم في زمن الغيبة

۱- روی فی البحار ج ۵۲/۱۴۰ بسنده عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال ذات يوم: الا اخبركم بما لا يقبل الله عزوجل من العباد عملاً الا به؟ فقلت: بلى فقال: شهادة ان لا اله الا الله، و ان محمداً عبده و رسوله، و الأقرار بما امر الله، و الولاية لنا و البرائة من اعدائنا یعنی ائمة خاصّة، و التسليم لهم، و الورع، و الاجتهاد، و الطمأنينة و الأنتظار للقائم علیه السلام؛

مخالفین و اهل سنت شما را پست‌تر از مردار بدانند ولی شما نزد خداوند رستگار خواهید بود.»

۱- علامه مجلسی در کتاب بحار، از ابوبصیر نقل نموده که روزی امام صادق علیه السلام به اصحاب خود فرمود: «می‌خواهید شما را به چیزی خبر دهم که خداوند جز به وسیله آن عملی را از بندگان خود نمی‌پذیرد؟!» گفتم: آری! فرمود: «شهادت به یگانگی خداوند، و رسالت پیامبر و بنده و رسول او محمد صلی الله علیه و آله، و اقرار به آنچه خدا امر نموده، و قبول ولایت و امامت ما خانواده و تسلیم ما بودن و بیزاری از دشمنان ما، و تقوا و ورع در دین، و کوشش در عبادت و بندگی خدا، و آرامش و طمأنینه در دین، و انتظار قائم آل محمد صلی الله علیه و آله.»

سپس فرمود: «برای ما دولتی خواهد بود که چون مشیت خدا باشد برقرار خواهد شد؛ پس هر کس دوست دارد که از یاران قائم ما، حضرت مهدی علیه السلام باشد باید منتظر فرج او بوده و رعایت ورع و تقوا و اخلاق نیک را بنماید و از خدا بخواهد فرج او فرا رسد. چنین شخصی اگر قبل از قیام آن حضرت از دنیا برود پاداش او همانند وقتی خواهد بود که او را درک کرده باشد. پس در عبادت و بندگی خدا (و انجام وظائف خود) بکوشید و منتظر آن بزرگوار باشید. گوارا باد بر شما رحمت [و مغفرت و عنایات] خداوند!»

ثم قال: انّ لنا دولة يجيئ الله بها اذا شاء؛ ثم قال: من سرّ ان يكون من اصحاب القائم فلينتظر و ليعمل بالورع و محاسن الأخلاق، و هو منتظر، فان مات و قام القائم عليه السلام بعده، كان له من الأجر مثل اجر من ادركه، فجدّوا و انتظروا هنيئاً لكم ايّتها العصابة المرحومة.

- ۲- در همان کتاب، از امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما السلام نقل شده که فرموده‌اند: «کسی که [ولایت ما را پذیرفته باشد و] از ما پیروی نماید در حظیره القدس [محلّی که مخصوص پیامبر و اوصیای اوست] با ما خواهد بود.»
- ۳- امام صادق علیه السلام فرمود: «منتظر فرج ما باشید و از رحمت خدا ناامید نشوید که بهترین اعمال نزد خداوند عزوجل انتظار فرج آل محمد علیهم السلام است. کسی که از ما پیروی کند در بهشت با ما خواهد بود. و منتظر فرج ما مانند کسی است که در راه خدا در خون خود غلطیده باشد.»
- ۴- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خانه‌های خود را مساجد خویش قرار دهید و صبر کنید، و مانند کسی که آتش سرخی در دست دارد شکیبایی بورزید و خدای خود را فراوان یاد کنید و بدانید که یاد او بزرگ‌ترین [و مهم‌ترین] عمل است.»
- ۵- و فرمود: «آرام بگیرید و بر بلاها صابر باشید و بیهوده خود را با دشمنان

۲- و قال امیرالمؤمنین علیه السلام: الآخذ بأمرنا، معنا غداً في حظيرة القدس..

۳- و قال الصادق علیه السلام: انتظروا الفرج ولا تيأسوا من روح الله، فإن أحب الأعمال إلى الله عزوجل انتظار الفرج. الآخذ بأمرنا معنا غداً في حظيرة القدس، و المنتظر للفرج كالمشحط بدمه في سبيل الله! (البحار ج ۵۲/۱۲۳)

۴- و قال أميرالمؤمنين علیه السلام: إلتخذوا صوامعكم بيوتكم، و عضواً على مثل جمر الغضا، و اذكروا الله كثيراً فذكر الله أكبر لو كنتم تعملون.. (بشارة الإسلام ص ۶۰)

۵- و جاء عنه علیه السلام في الحث على الصبر أيضاً: الزموا الأرض و اصبروا على البلاء، و لا تحركوا بأيديكم و سيوفكم في هوى السنتكم. و لا تستعجلوا بما لم يعجله الله لكم. فإن من مات منكم على فراشه، و هو على معرفة حق ربّه و حق رسوله و أهل بيته،

ما درگیر نکنید و به جنگ با آنها برنخیزید و قبل از آن که خداوند [زمنیه] قیام و حرکت ما را فراهم کند برای دفاع از ما عجله و شتاب نوزید و بدانید که هر کدام از شما که دارای عقیده صحیح باشد؛ گرچه در رختخواب خود بمیرد - اگر حق خدا و رسول خدا ﷺ و اهل بیت او را شناخته باشد - شهید از دنیا رفته و اجر او بر خدا خواهد بود و پاداش اعمال خیری که در نیت داشته به او داده خواهد شد و نیت او [برای دفاع از حریم دین خدا و حمایت از امام زمان خود] همانند شمشیری است که در راه خدا برهنه کند؛ چرا که هر چیزی را سرانجامی است و تا وقت آن نرسد حاصل نخواهد شد.»

۶- و فرمود: «آن زمان [یعنی زمان غیبت حضرت مهدی ﷺ] جز مؤمنی که مردم به او توجه ندارند؛ یعنی اگر بین مردم باشد او را نمی‌شناسند و اگر از میانشان برود به جستجویش برنیایند، نجات پیدا نمی‌کند. چنین افرادی چراغ‌های هدایت و نشانه‌های [خدا] روی زمین هستند که در دین خود ثابت قدم و استوار و از بیهوده‌گویی و بی‌مبالاتی دورند و خداوند درهای رحمت خود را بر آنها می‌گشاید و بلاها را از آنها برطرف می‌سازد.»

مات شهیداً و وقع أجره على الله، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله، و قامت النية مقام اصلايته بسيفه، و ان لكل شيء مدة و أجلاً. (البحار ج ۵۲/۱۴۴)

۶- و قال على ﷺ: ذلك زمان لا ينجو فيه إلا كل مؤمن نومة - أي لا يؤبته له - إن شهد - أي حضر - لم يعرف، و إن غاب لم يفتقد. أولئك مصابيح الهدى و أعلام السرى، ليسوا بالمساييح و لا المذاييع البُدرا! أولئك يفتح الله لهم أبواب رحمته، و يكشف عنهم ضراء نقمته. (البحار ج ۵۱/۱۱۲ و الغيبة للطوسي ص ۲۷۹)

۷- و فرمود: «به خدا سوگند! شما به آرزوی آن دولت حقّه نمی‌رسید تا آن هنگام که افراد نابکار هلاک و افراد جاهل و نادان از بین بروند و اهل تقوا ایمن گردند؛ و البته دیر نخواهد پایید. آن زمان به قدری برای شما سخت است که در اجتماعات جای قدمی برای شما نخواهد بود و شما بین مردم از مردار پست‌تر شمرده می‌شوید. و چون کار شما به این جا رسد ناگهان فرج و پیروزی شما فرا خواهد رسید.»

۸- و در سخن دیگری فرمود: «امر خدا [یعنی فرج آل محمد ﷺ] فرا نخواهد رسید تا هنگامی که شما نزد مردم از مردار پست‌تر شمرده شوید! باید منتظر دگرگونی امور و گسیخته شدن روابط و بر سرکار آمدن بچه‌ها [و افراد نارس] باشید و آن، زمانی خواهد بود که شمشیر زدن برای مؤمن آسان‌تر از به دست آوردن یک درهم حلال باشد.

۷- و قال ﷺ، و الله ما يكون ما تأملون حتى يهلك المبطلون، و يضمحلّ الجاهلون، و يأمن المتّقون، و قليل ما يكون. حتى لا يكون لاحدكم موطن قدمه، و حتى تكونوا أهون على الناس من الميتة عند صاحبها! فبينما أنتم كذلك إذ جاء نصر الله و الفتح.

۸- و قال ﷺ: ما يجيء أمر الله حتى تكونوا أهون على الناس من الميتة! الأفتوقعوا من إديار أموركم، و انقطاع و صلکم، و استعمال صغاركم.. ذلك حين تكون ضربة السيف على المؤمن أهون من الدرهم من حلّه. ذاك حيث يكون المعطي أعظم أجراً من المعطي. ذاك حيث تسكرون من غير شراب بل من النعمة و النعيم، و تحلفون من غير اضطرار، و تكذبون من غير إحراج. و ذلك إذا عضّكم البلاء كما يعضّ القتب غارب البعير.. ما أطول هذا العناء، و أبعَدَ هذا الرجاء! (منتخب الأثر ص ۳۱۴/۳۱۵)

در آن زمان، پاداش گیرندگان [یعنی قبول کنندگان احسان] بیش از احسان کنندگان است و در آن زمان مردم بدلیل فراوانی نعمت‌های خدا، بدون این که شراب خورده باشند، مست می‌باشند.

و [همچنین] در آن زمان مردم بدون ضرورت سوگند یاد می‌کنند و دروغ می‌گویند و این هنگامی است که بلا بر شما فشار آورد، چنان که قتب [یعنی جهاز شتر] بر پشت شتر فشار می‌آورد.»

سپس فرمود: «چقدر دوران بلا طولانی و امید فرج دور خواهد بود!»

۹- و در سخن دیگر خود فرمود: «از بین بردن سلطنت و ملکی که مدت معینی دارد سخت‌تر از کندن کوه‌هاست! باید از خدا استمداد کنید و شکایا باشید و بدانید که زمین از آن خداست و خداوند به هر یک از بندگان خویش که بخواهد انتقال خواهد داد؛ و البته عاقبت نیکو، از آن پرهیزکاران است.

شما برای فرج آل محمد علیهم‌السلام پیش از رسیدن وقت آن شتاب نکنید که پشیمان خواهید شد، و از طول مدت غیبت خسته نشوید که قلب شما قساوت پیدا خواهد نمود.»

۱۰- و فرمود: «مانند زنبور عسل باشید که همه پرنندگان آن را ضعیف

۹- و قال علیه‌السلام: مزاولة قلع الجبال أيسر من مزاولة ملك مؤجل! «استعينوا بالله و أصبروا، إن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده، و العاقبة للمتقين» لا تعاجلوا الأمر قبل بلوغه فتندموا، و لا يطولن عليكم الأمر فتفسو قلوبكم. (البحار ج ۵۲/۱۲۳)

۱۰- و قال علیه‌السلام: كونوا كالنحل في الطير، ليس شيء من الطير إلا و هو يستضعفها. و لو علمت الطير ما في أجوافها من البركة لم تفعل بها ذلك! خالطوا الناس بأستتكم و

می‌شمارند و اگر می‌دانستند که در درون او چه [عسل شیرین و گوارایی] است او را ناچیز نمی‌شمردند! باید در ظاهر با زیانتان با مردم سازش کنید و در باطن و عمل خویش از آنها جدا باشید.»

آن گاه فرمود: «سوگند به خدایی که جان من به دست اوست! آنچه شما دوست دارید و انتظار آن را می‌کشید به شما نخواهد رسید تا وقتی که بر روی همدیگر آب دهان بیندازید و همدیگر را کذاب و دروغگو بدانید و افراد صالح در میان شما همانند سرمه در داخل چشم و نمک در طعام کم باشند!

مثل شما مثل کسی است که مقداری گندم در جایی گذارده باشد و مدتی به آن سر نزنند و چون نزد آن رود مقداری از آن را سوس فاسد نموده باشد، سپس آن را اصلاح کند و بقیه را در جای مناسبی قرار دهد و باز مدتی به آن سر نزنند و چون نزد آن رود باز مقداری از آن فاسد شده باشد و این وضعیت ادامه پیدا کند تا از آن گندم جز مقدار کمی باقی نماند.»

أبدانکم، وزایلوهم بقلوبکم و أعمالکم.

فوالذی نفسی بیده، لاترون ما تحبون حتی ینقل بعضکم فی وجوه بعض، و حتی یشمی بعضکم بعضاً کذابین، و حتی لا یبقی منکم الا کالکحل فی العین و الملح فی الطعام! و سأضرب لکم مثلاً، و هو مثل رجلٍ کان له طعام - ای قح - فنقاه و طیبه ثم أدخله بیتا و ترکه فیہ ما شاء اللہ. ثم عاد إلیه فإذا هو قد أصاب طائفة منه السوس، فأخرجه و نقاه و طیبه و أعاده. و لم یزل كذلك حتی بقیة منه رزمة کرزمة الانذر - (القح بقشه - لا یضره السوس شیئاً) و كذلك أنتم: تمیزون، حتی لا یبقی منکم إلا عصابة لا تضرها الفتنة شیئاً.*

سپس فرمود: «شما نیز چنین خواهید بود؛ یعنی پیایی تصفیه می‌شوید تا از شما جز تعدادی اندکی که فتنه‌ها آنان را فاسد نکرده باقی نماند!»

۱۱- از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «به خدا سوگند! امتحان خواهید شد و خوب و بد شما از یکدیگر جدا می‌شوند و مانند گندمی که غربال شود و دانه‌های اضافه از آن جدا گردد شما نیز غربال می‌شوید و افراد ناخالص شما جدا خواهند شد [و از اعتقاد خود منحرف خواهند گردید].»

۱۲- امام صادق علیه السلام ذیل این حدیث اضافه نمود و فرمود: «از شما جز تعدادی اندک باقی نخواهد ماند.» سپس دست مبارک خود را به نشانه کم بودن عدد آنها فشار داد.

سؤال شد: چند نفر از اعراب در کنار حضرت مهدی علیه السلام خواهند بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «تعداد کمی از آنها باقی می‌مانند!» گفته شد: اراتمندان او فراوانند! امام صادق علیه السلام فرمود: «چاره‌ای جز امتحان و غربال شدن نیست و بسیاری از مردم از غربال خارج خواهند شد و همراه حضرت مهدی علیه السلام از عربها جز تعداد اندکی باقی

۱۱- و روی عن الباقر علیه السلام انه قال: و الله تُمَيِّزُنَّ، و الله لُتُمَخَّصُنَّ، و الله لُتُغْرَبَلُنَّ كما يُغْرَبَلُ الزَّوَانُ مِنَ الْقَمَحِ.

۱۲- (و بهذا اللفظ روی عن الصادق علیه السلام بزيادة: حتى لا يبقى منكم الا الاقل. ثم صرَّ كفه تقليلاً.. و سئل: كم مع القائم من العرب؟ فقال: نفر يسير. فقيل له: و الله إن من يَصِفُ هذا الأمر منهم لكثير! قال: لا بد للناس أن يُمَخَّصُوا و يُمَيِّزُوا و يُغْرَبَلُوا و يخرج من الغربال خلق كثير.. مع القائم من العرب نفر يسير. (الكافي ج ۱/۳۷۰ و البحار ج ۵۲/۱۱۴ و

نمی مانند.»

۱۳- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خدایا! من می دانم که علم و دانش یکباره از بین نمی رود و مواد آن قطع نمی شود و تو زمین را خالی از امام ظاهر - گرچه اطاعت نشود - و یا غایب و خائف نخواهی گذارد و این برای آن است که حجت های تو باطل نگردد و اولیای تو بعد از هدایت گمراه نشوند.» سپس فرمود: «کجايند آنها و چه اندازه اند؟ به خدا سوگند! آنها از جهت عدد ناچیز و از جهت مقام و منزلت نزد خداوند بزرگ می باشند. آنها کسانی اند که پیرو رهبران دین، یعنی ائمه طاهرين علیهم السلام و مؤدب به آداب و روش آنها می باشند.

و به همین دلیل، دانش و علم، آنها را به حقیقت ایمان سوق می دهد و روحشان پذیرای دانش رهبران دین می گردد و سخن رهبران دین که بر دیگران ناگوار است بر دل آنان می نشیند و به آنچه منکران حق از آن وحشت می کنند و

۱۳- و قال علی علیه السلام: اللهم و انی أعلم ان العلم لا یأرز کلّه، و لا یقطع مواده، و انک لا تخلی الارض من حجة لك على خلقك: ظاهر لیس بالمطاع، أو خائف مغمور - آی متستر - کی لا تبطل حججك، و لا یضلّ أولیاءك بعد إذ هدیتهم.. بل این هم؟.. و کم؟. أولئك و الله الاقلون عدداً، و الاعظمون عند الله جلّ ذكره قدرأ، المتبعون لقادة الدین: الائمة الهادين، الذين يتأدبون بأدابهم، و ینهجون نهجهم؛

ف عند ذلك یهجم بهم العلم على حقيقة الايمان، و تستجيب ارواحهم لقادة العلم، و یستلینون من حدیثهم ما استوعر على غیرهم، و یأنسون بما استوحش منه المكذبون و أباه المسرفون. أولئك أتباع العلماء، صحبوا أهل الدنيا بطاعة الله تبارك و تعالی و أولیائه، و دانوا بالتقیة عن دینهم و الخوف عن عدوهم.

اسراف‌کاران امتناع دارند انس می‌گیرند. آنهایند که پیروان [راستین] علما هستند، و به دستور خدا و اولیای او با اهل دنیا زندگی می‌کنند و برای حفظ دین خود از دشمنان تقیه می‌نمایند و روحشان متصل به ملاّ اعلی است و [در آن زمان] علمای آنها [یعنی ائمه و رهبران‌شان] در حکومت باطل ساکت و صامت هستند.»

آن‌گاه فرمود: «های‌های! خوشا به حالشان! که در وقت غیبت امام خود برای دین خود صبر می‌کنند. چقدر من مشتاق دیدار آنهایم وقتی که دولتشان ظاهر شود! و زود است که خداوند ما و آنها و پدران و همسران و نسل صالح آنها را در بهشت جمع فرماید.»

۱۴- علامه مجلسی در بحار، از کمال‌الدین، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که امام آنها در غیبت خواهد بود. پس خوشا به حال کسانی که در آن زمان بر ولایت ما ثابت بمانند.»

فأرواحهم معلقة بالملاّ الأعلى، و علماءؤهم - أي ائمّتهم - خُرس صُمتٌ في دولة الباطل!

ها، طوبی لهم علی صبرهم علی دینهم فی حال هدنتهم - أي أثناء فترة غیاب امامهم - و یا شوقاه إلى رؤیتهم فی حال ظهور دولتهم! و سیجمعنا الله و ایتاهم فی جنّة عدنٍ و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریّاتهم. (الکافی ج ۱/۳۳۵ و ۳۳۹ و نهج البلاغه ج ۴/۳۷)

۱۴- و روی فی البحار، ج ۱۴۵/۵۲ عن کمال الدین بسنده عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام أنه قال: يأتي على الناس زمان يغيب عنهم امامهم فياطوبى للثابتين على امرنا في ذلك الزمان.

سپس فرمود: «کمترین پاداش آنها این است که خداوند عزوجل به آنها می‌فرماید: ای بندگان من! شما به سرّ من [یعنی امام زمان] ایمان آوردید و آنچه را من پنهان نمودم تصدیق کردید، پس شما را بشارت باد به ثواب و پاداش نیکوی من! سپس به آنها خطاب می‌شود: شما یید بندگان حقیقی من! و من عبادت را از شما می‌پذیرم و از خطاهای شما می‌گذرم و به واسطه شما بر بندگان خود باران می‌فرستم و بلاها را از آنها دفع می‌کنم و اگر شما نبودید هر آینه بر آنها عذاب نازل می‌کردم!» جابر می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! در آن زمان چه عملی برای مؤمن بهتر است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: «نگهداشتن زبان و نشستن در خانه.»

۳۵- نشانه‌های ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام

مؤلف گوید: نشانه‌های حتمیه قیام حضرت مهدی علیه السلام پنج چیز است که در

ان ادنی ما یکون لهم من الثواب ان ینادیهم الباری عزوجل: عبادی آمنتم بسرّی، و صدقتم بغیبی، فابشروا بحسن الثواب منّی، فانتم عبادی و امانی حقاً، منکم اتقبل و عنکم اعفو، و لکم اغفر، و بکم اسقی عبادی الغیث، و ادفع عنهم البلاء، و لولاکم لانزلت علیهم عذابی،

قال جابر: فقلت: یابن رسول الله فما افضل ما يستعمله المؤمن في ذلك الزمان؟ قال حفظ اللسان و لزوم البيت.

۳۵- علانم ظهوره علیه السلام

اقول: من المحتوم الذي لا بد منه ان یکون قبل قیام القائم علیه السلام خمس علامات و هی: خروج السفیانی، و خسف بالیداء، و قتل النفس الزکیة، و المنادی من السماء، و خروج

کتاب بحار و منتخب الأثر نقل شده و آنها عبارتند از خروج سفیانی، خسف در بیداء، کشته شدن نفس زکیه، ندای آسمانی، و خروج یمانی.
و در بعضی از روایات آمده که نشانه‌های حتمیه مورد تاکید، ندای آسمانی، خروج سفیانی، قتل نفس زکیه، و دستی که بین آسمان و زمین ظاهر می‌شود می‌باشد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام پنج چیز واقع خواهد شد: صیحه آسمانی، خروج یمانی، خسف در بیداء، خروج سفیانی، و قتل نفس زکیه.

۲- شیخ بزرگوار، مفید، در کتاب ارشاد می‌گوید: در روایات معصومین علیهم السلام

الیمانی (منتخب الاثر ص ۴۵۵ و البحار ج ۵۲ ص ۲۰۶).

و اما ما عبروا عنه بقولهم علیهم السلام المؤکد المحتوم: فهو: النداء، و السفیانی، و قتل النفس الزکیة، و کف یطلع من السماء.

۱- و اما ما عبّر عنها الصادق علیه السلام بوقوعها قبل قیام القائم من العلامات فهو خمس: الصیحة، و الیمانی، و الخسف بالیبداء، و خروج السفیانی، و قتل النفس الزکیة. (البحار ج ۲۰۴/۵۲ و ۲۰۹).

۲- قال الشيخ المعتمد الملقب بالمفید: قد جاءت الآثار بذكر علامات لزمان قیام القائم المهدي علیه السلام و حوادث تكون امام قیامه و آیات و دلالات

فمنها خروج السفیانی، و قتل الحسنی، و اختلاف بنی العباس فی ملک الدنیا، و کسوف الشمس فی النصف من شهر رمضان و خسوف القمر فی آخره علی خلاف العادات و خسف بالیبداء، و خسف بالشرق، و خسف بالمغرب، و رکود الشمس من عند الزوال

علامات و نشانه‌ها و حوادثی برای قیام حضرت مهدی علیه السلام ذکر شده است. از آن جمله است: خروج سفیانی، کشته شدن سید حسنی، اختلاف بنی عباس در سلطنت، گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان، گرفتن ماه در آخر آن - بر خلاف عادت - فرو رفتن زمین بیداء (که سرزمینی است میان مکه و مدینه) و فرو رفتن زمینی در مشرق، و زمینی در مغرب، توقف خورشید از اول ظهر تا وسط وقت نماز عصر.

طلوع خورشید از مغرب، کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر از صالحین، بریدن سر مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام، خراب شدن دیوار مسجد کوفه، آمدن پرچم‌های سیاه از سمت خراسان، خروج یمانی، ظهور مغربی به مصر و حکومت وی بر شامات، آمدن ترکان به جزیره، و آمدن رومیان به رمله، طلوع ستاره درخشانی در مشرق که چون ماه بدرخشد سپس دوطرف آن خم شود چنان‌که نزدیک باشد که دوطرفش به هم رسد، پیدا شدن سرخی در آسمان که در اطراف پراکنده شود.

الی وسط اوقات العصر،

و طلوعها من المغرب، و قتل نفس زکیة بظهر الکوفة فی سبعین من الصالحین، و ذبح رجل هاشمی بین الرکن و المقام، و هدم حایط مسجد الکوفة، و اقبال رایات سود من قبل خراسان، و خروج الیمانی، و ظهور المغربی بمصر، و تملک من الشامات، و نزول ترک بالجزیره، و نزول الروم الرملة، و طلوع نجم بالمشرق، یضیء کما یضیء القمر ثم ینعطف حتی یکاد یلتقی طرفاه، و حمرة تظهر فی السماء و تنتشر فی آفاقها.

و آتشی که در طول مشرق آشکارا شود و سه روز یا هفت روز در آسمان باقی بماند، و پاره کردن عرب زنجیرهای اسارت خود را، و کشورگشایی آنها، و بیرون رفتنشان از زیر بار نفوذ دیگران، کشتن مصریان فرمانروای خود را، و خرابی شام و اختلاف سه پرچم در آن، و وارد شدن پرچم‌های قیس و عرب در کشور مصر و پرچم‌های قبیلۀ کنده در خراسان، و آمدن اسبانی از سمت مغرب که در کنار حیره (حدود نجف) بسته شوند، و رو آوردن پرچم‌های سیاه از سمت مشرق زمین به آنها، و طغیان شط فرات بدانسان که آب در کوچه‌های کوفه جاری شود، و بیرون آمدن شصت نفر که به دروغ ادعای پیغمبری کنند، و آمدن دوازده نفر از نژاد ابوطالب که هر کدام برای خود ادعای امامت کنند، و سوزاندن مرد بزرگی از پیروان بنی عباس در میان جلولا و خانقین (جلولا نام جایی است در هفت فرسنگی خانقین).

و بستن پلی در بغداد در کنار محله کرخ، و بلند شدن باد سیاهی در بغداد در

و نار تظهر بالمشرق طویلاً و تبقی فی الجوّ ثلاثة ایام او سبعة ایام و خلع العرب أعتتها و تملکها البلاد و خروجها عن سلطان العجم، و قتل أهل مصر أميرهم و خراب الشام، و اختلاف ثلاثة رایات فیه، و دخول رایات قیس و العرب الی أهل مصر، و رایات کنده الی خراسان، و ورود خیل من قبل المغرب حتی تربط بفناء الحیره، و اقبال رایات سود من قبل المشرق نحوها، و ثبق فی الفرات حتی یدخل الماء أزقة الکوفة، و خروج ستین کذاباً کلهم یدعی النبوة، و خروج اثنی عشر من آل ابیطالب کلهم یدعی الامامة لنفسه، و احراق رجل عظیم القدر من شیعة بنی العباس بین جلولاء و خانقین، و عقد الجسر ممّا یلی الکرخ بمدينة بغداد، و ارتفاع ریح سوداء بها فی اول النهار، و زلزلة حتی ینخسف کثیر منها، و خوف یشمل اهل العراق و بغداد، و موت ذریع فیه، و

اول روز، و آمدن زلزله‌ای در آن جا که بیشتر آن شهر در زمین فرو رود، و ترسی که همه اهل عراق و بغداد را فرا گیرد، و مرگی سریع و همگانی در آن جا، و کمی اموال مردم و محصول، و پیدایش ملخی در فصل خود و ملخی بی موقع که زراعت و غلات را نابود کند، و کم شدن غلات، و دودستگی در میان دو صنف از عجم و خونریزی بسیاری در بین آنها، و بیرون رفتن بندگان از زیر فرمان اربابان خود، و کشته شدن ایشان، و مسخ شدن گروهی از بدعت گذاران به شکل میمون و خوک، و پیروزی بندگان در شهرهای اربابان.

و بلند شدن آوازی از آسمان که همه مردم زمین - هر کس به زبان خود - آن را بشنود، و ظاهر شدن صورت و سینه‌ای در قرص خورشید، و زنده شدن مردگان و بیرون آمدنشان از قبرها در دنیا و آشنایی آنان با یکدیگر و دید و بازدید آنان.

نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات، و جراد يظهر في أوانه و غير أوانه حتى يأتي على الزرع و الغلات، و قلة ربيع لما يزرعه الناس، و اختلاف صنفين من العجم، و سفك دماء كثيرة فيما بينهم، و خروج العبيد عن طاعة ساداتهم و قتلهم مواليتهم، و مسخ لقوم من اهل البدع حتى يصيروا قرده و خنازير و غلبة العبيد على بلاد السادات، و نداء من السماء حتى يسمعه اهل الأرض كلهم اهل كل لغة بلغتهم، و وجه و صدر يظهران من السماء للناس في عين الشمس، و اموات ينشرون من القبور حتى يرجعوا الى الدنيا فيتعارفون فيها و يتزاورون، ثم يختم ذلك باربع و عشرين مطرة تتصل فتحيي بها الارض بعد موتها و تعرف بركاتها، و يزول بعد ذلك كل عاهة عن معتقدي الحق من شيعة المهدي عليه السلام، فيعرفون عند ذلك ظهوره بمكة، و يتوجهون نحوه لنصرتهم كما جاءت بذلك الاخبار.

این جریان‌ها با بیست و چهار باران پی در پی پایان می‌پذیرد که زمین به وسیله آن بارانها زنده می‌گردد و برکاتش آشکار می‌شود، و پس از آن هر آفت و بیماری از شیعیان حضرت مهدی علیه السلام و معتقدین به حق دور می‌گردد. و آنها می‌دانند که آن جناب در مکه ظهور کرده است و برای یاری آن حضرت بدان سو رهسپار می‌شوند؛ چنان که اخبار تصریح به آن نموده.

تا این که گوید: بعضی از نشانه‌هایی که بیان شد حتمی و برخی دیگر مشروط به شروطی است والبته خداوند بدانچه خواهد شد دانتر است. این علایم را مطابق آنچه در کتب حدیث و روایات وارد شده است نقل کردیم و از خدا یاری می‌جوئیم و توفیق می‌طلبیم. سپس عده‌ای از روایات را در این موضوع نقل می‌کند و می‌گوید:

۳- علی بن بلال مهلبی، از سیف بن عمیره نقل می‌کند که گفت: نزد منصور

و من جملة هذه الأحداث محتومة و منها مشترطة، و الله أعلم بما يكون، و انما ذكرناها على حسب ما ثبت في الاصول، و تضمنها الآثار المنقولة و بالله نستعين و آياه نسئل التوفيق. ثم ذكر عدة من الروایات و قال:

۳- أخبرني ابوالحسن علي بن بلال المهلبی قال: حدثني محمد بن جعفر المؤدب عن احمد بن ادريس عن علي بن محمد بن قتيبة عن الفضل بن شاذان عن اسمعيل بن الصباح قال: سمعت شيخاً من اصحابنا يذكر عن سيف بن عميرة قال: كنت عند ابي جعفر المنصور فقال لي ابتداء: يا سيف بن عميرة لا بد من منادينادي من السماء باسم رجل من ولد أبيطالب، فقلت: جعلت فداك يا امير المؤمنين تروى هذا؟ قال: اي والذي نفسي بيده، لسماع أدنى له.

دوانیقی بودم، او بی مقدمه آغاز سخن کرد و گفت: ای سیف بن عمیره! بناچار به نام مردی از نژاد ابیطالب از آسمان ندا شود. گفتم: ای امیرالمؤمنین، قربانت شوم! شما این حدیث را روایت می‌کنی؟ گفت: آری! سوگند به کسی که جانم به دست اوست به گوش خود شنیده‌ام.

گفتم: ای امیرالمؤمنین! من این حدیث را پیش از این نشنیده بودم. منصور گفت: ای سیف! این حدیث حق است و هرگاه چنین شود ما نخستین کسی هستیم که آن را اجابت می‌کنیم. آگاه باش که این آواز در بارهٔ مردی از پسرعموهای ماست: گفتم: از نسل فاطمه علیها السلام? گفت: آری، ای سیف! اگر این حدیث را از حضرت محمد بن علی باقر علیه السلام نشنیده بودم اگر همه مردم روی زمین برایم می‌گفتند بساور نمی‌کردم، ولی گویندهٔ آن محمد بن علی علیه السلام است.

۴ - عبدالله بن عمر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا این که مهدی از فرزندان من بیاید، و مهدی نمی‌آید تا شصت دروغگو که هر کدام می‌گویند من پیغمبرم، بیایند.»

فقلت له: یا امیرالمؤمنین انّ هذا الحدیث ما سمعته قبل وقتی هذا، قال: یا سیف انه لحقّ، فاذا كان فنحن اول من یجیبه، اما انّ النداء الی رجل من بنی عمنا فقلت: رجل من ولد فاطمة علیها السلام? فقال: نعم یا سیف، لولا انّی سمعت من ابی جعفر محمد بن علی یحدّثنی به، وحدّثنی أهل الارض کلّهم ما قبلته منهم، و لکنّه محمد بن علی علیه السلام!

۴- و روی یحیی بن ابیطالب عن علی بن عاصم عن عطاء بن السائب عن ابيه عن عبدالله بن عمر قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تقوم الساعة حتّی ینخرج المهديّ من ولدی، و لا ینخرج المهديّ حتّی ینخرج ستون کذاباً کلّهم یقولون: أنا نبیّ.

۵ - ابو حمزه ثمالی می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آمدن سفیانی از نشانه‌های حتمی است؟ فرمود: «آری! و صدای آسمانی حتمی است، و طلوع خورشید از مغرب حتمی است، و اختلاف بنی عباس در سلطنت حتمی است، و کشته شدن نفس زکیه حتمی است، و خروج حضرت قائم آل محمد علیه السلام حتمی است.»

عرض کردم: صدای آسمانی چگونه است؟ فرمود: «اول روز آوازی از آسمان بلند می‌شود که آگاه باشید حق با علی و شیعیان اوست، و در آخر روز شیطان از روی زمین فریاد می‌کند که آگاه باشید حق با عثمان و شیعیان اوست و آن گاه اهل باطل به شک می‌افتند.»

۶ - ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «امام قائم علیه السلام نمی‌آید تا این که دوازده نفر از بنی هاشم پیش از او بیایند و همگی مردم را به امامت خویش دعوت کنند.»

۵ - حدثني الفضل بن شاذان عمّن رواه عن أبي حمزة الثمالي قال: قلت لأبي جعفر علیه السلام: خروج السفیانی من المحتوم؟ قال: نعم، والنداء من المحتوم، و طلوع الشمس من مغربها من المحتوم، و اختلاف بنی عباس فی الدولة من المحتوم، و قتل النفس الزکیه محتوم، و خروج القائم من آل محمد علیه السلام محتوم، قلت: و کیف یكون النداء، قال: ینادی من السماء أوّل النهار: إلا أنّ الحقّ مع علیّ و شیعته، ثمّ ینادی ابلیس فی آخر النهار من الارض: إلا أنّ الحقّ مع عثمان و شیعته فعند ذلك یرتاب المبتلون.

۶ - الحسن بن علی الوشاء عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال: لا یخرج القائم حتّی یمخرج قبله اثنی عشر من بنی هاشم، کلّهم یدعو الی نفسه.

۷- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پیش از آمدن قائم علیه السلام مرگ سرخی خواهد بود، و مرگ سفیدی، و آمدن ملخی در فصل آن و ملخی بی موقع به رنگ خون؛ اما مرگ سرخ شمشیر است (که به وسیله آن مردم را می‌کشند) و مرگ سفید طاعون است.»

۸- ابی المقدم می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «بر روی زمین قرارگیر و دست و پای خویش را حرکت مده تا این نشانه‌ها که برایت می‌گویم ببینی! گرچه گمان ندارم تو به آن زمان برسی: اختلاف بنی‌عباس، ندای آسمانی، فرو رفتن دهی از دهات شام به نام جابیه، آمدن ترك به جزیره، فرود آمدن روم به رمله (چند مکان بدین نام در شام و مصر و جاهای دیگر وجود دارد) و اختلاف بسیار در آن هنگام در هر سرزمین، تا این که شام ویران شود، و سبب ویرانی آن سه پرچم است که در آن پدید می‌آید: پرچم اصهب، پرچم ابقع، پرچم سفیانی.» (ظاهر سیاق حدیث این است که اصهب و ابقع هم نام یا وصف دو تن همانند سفیانی باشد).

۷- محمد بن ابی البلاد عن علی بن محمد الازدی عن ابیه عن جدّه قال: قال امیرالمؤمنین علیه السلام بین یدی القائم علیه السلام موت أحمر، و موت ابيض، و جراد من حینه، و جراد فی غیر حینه کألوان الدم فاما الموت الاحمر فالسيف، و اما الموت الابيض فالطاعون.

۸- الحسن بن محبوب عن عمرو بن ابی المقدم عن ابی جعفر علیه السلام قال: ألزم الأرض و لا تحرك يداً و لا رجلا حتى ترى علاماتٍ أذكرها لك، و ما أراك تدرك ذلك: اختلاف بنی‌العباس، و منادٍ ینادی من السماء، و خسف قرية من قرى الشام تسمى الجسایية، و نزول الترك الجزيرة، و نزول الروم الرملة، و اختلاف كثير عند ذلك في كل أرض حتى یخرب الشام، و يكون سبب خرابها اجتماع ثلاث رايات فيها: راية الاصهب، و راية الأبقع، و راية السفیانی.

۹- علی بن ابی حمزه، از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که در تفسیر گفتار خدای تعالی که: «به زودی نشانه‌های خویش را در سراسر گیتی و در خود ایشان بنمایانیم تا برای آنان روشن شود که او حق است» (فصلت ۵۳) فرمود: [مقصود از آیات و نشانه‌های حق] فتنه‌هایی است که در آفاق آشکار می‌گردد، و مسخ شدن دشمنان حق است.»

۱۰- ابوبصیر می‌گوید: شنیدم از امام باقر علیه السلام که در باره گفتار خدای تعالی که: «اگر بخواهیم نشانه‌ای از آسمان بر ایشان فرود آوریم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد» (شعراء ۴) فرمود: «به زودی خداوند این نشانه را برای آنها می‌فرستد.» عرض کردم: برای چه کسانی؟ فرمود: «برای بنی‌امیه و پیروانشان.» عرض کردم: نشانه چیست؟ فرمود: «توقف خورشید از ظهر تا وقت عصر، و بیرون آمدن سینه و صورت مردی در چشمه خورشید که حسب و نسبش معروف می‌باشد.»

۹- علی بن ابی حمزه عن ابی الحسن موسی علیه السلام فی قوله عزوجل: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» قال: الفتن فی الآفاق و المسخ فی اعداء الحق.

۱۰- وهب بن حفص عن ابی بصیر قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: فی قوله تعالی شأنه «ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیهً فظلت اعناقهم لها خاضعین» قال: سیفعل الله ذلك لهم، قلت: و من هم؟ قال: بنو امیه و شیعتهم، قلت: و ما الآیه؟ قال: رکود الشمس مابین زوال الشمس الی وقت العصر، و خروج صدر رجل و وجهه فی عین الشمس، یعرف بحسبه و نسبه، و ذلك فی زمان السفیانی و عندها یكون بواره و بوار قومه.

و اینها در زمان سفیانی است، و آن، هنگام نابودی سفیانی و قوم اوست.»

۱۱ - از سعید بن جبیر روایت شده که گفت: سالی که مهدی علیه السلام در آن سال خروج کند بیست و چهار باران در زمین بیارد که آثار و برکاتش نمایان گردد.

۱۲ - ثعلبه ازدی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «دو نشانه است که پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام خواهد بود: گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان، و گرفتن ماه در آخر آن.» عرض کردم خورشید در آخر ماه می گیرد و ماه در نیمه آن [زیرا گرفتن ماه در آخر آن خلاف معمول و قاعده است]! فرمود: «من بدانچه می گویم داناتریم، آن دو از نشانه هایی هستند که از روز هبوط آدم علیه السلام آن گونه اتفاق نیفتاده اند.» [یعنی کسوف خورشید در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه در آخر آن تا آن زمان رخ نداده و این از معجزات و نشانه های حقانیت حضرت مهدی علیه السلام است].

۱۱ - عبدالله بن بکیر عن عبد الملك بن اسماعيل عن ابيه عن سعيد بن جبیر قال: انَّ السَّنةَ التي يقوم فيها المهدي عليه السلام تمطر الأرض أربعاً و عشرين مطرة، تری آثارها و برکاتها.

۱۲ - الفضل بن شاذان عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ثعلبة الأزدي قال: قال أبو جعفر عليه السلام: آيتان تكونان قبل القائم عليه السلام، كسوف الشمس في النصف من شهر رمضان، و خسوف القمر في آخره.

قال: قلت: يا بن رسول الله تكسف الشمس في آخر الشهر و القمر في النصف! فقال أبو جعفر عليه السلام: انا اعلم بما قلت: أنَّهما آيتان لم تكونا منذ هبط آدم عليه السلام.

۳۶- حوادث وقت ظهور حضرت مهدی علیه السلام

۱- علامه مجلسی - علیه الرحمه - در کتاب شریف بحار الانوار با سند خود، از مفضل، شاگرد امام صادق علیه السلام، نقل نموده که گوید: از مولای خود امام صادق علیه السلام در باره حضرت مهدی منتظر سؤال کردم، آن بزرگوار بعد از سخنانی فرمود: «به خدا سوگند، ای مفضل! می بینم که او وارد مکه می شود، در حالی که عبای رسول الله صلی الله علیه و آله بر دوش او و عمامه زرد آن حضرت بر سر او و کفش های پینه دار آن حضرت بر پای او و عصای آن حضرت در دست اوست و بزهای لاغری مقابل اوست که آنها را حرکت می دهد تا به کعبه می رسد.»

سپس فرمود: «احدی در آن جا او را نمی شناسد و در سن جوانی قیام خواهد نمود.»

مفضل گوید: عرض کردم: آقای من! او در سن جوانی قیام می کند یا در سن پیری؟ فرمود: «سبحان الله! آیا کسی چنین چیزی را می داند؟ چون امر الهی بیاید در

۳۶- الحوادث التي تقع وقت ظهوره علیه السلام

۱- روی العلامة المجلسی علیه الرحمة فی البحار ج ۶/۵۳ بسنده عن مفضل بن عمر قال: سألت سيدي و مولای الصادق علیه السلام... عن المأمور المنتظر المهدي علیه السلام... فقال علیه السلام: واللّه يا مفضل كأنّي انظر اليه دخل مكة و عليه بردة رسول الله صلی الله علیه و آله، و على رأسه عمامة صفراء، و في رجله نعل رسول الله صلی الله علیه و آله المخصوفة و في يده هراولته علیه السلام يسوق بين يديه عنازاً عجافاً حتى يصل بها نحو البيت.

۲ (اقول: العناز - بالكسر - جمع عنز و هي الأنتى من المعز، والعجاف بالكسر جمع

عجفاء و هي المهزولة الضعيفة، و الهراولة هي العصا الضخمة)

هر سنی و به هر صورتی بنخواهد ظاهر می شود،»

مفضل می گوید عرض کردم: مولای من! در چه نقطه ای از زمین و چگونه ظاهر می شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «ای مفضل! او تنها ظاهر می شود و تنها کنار کعبه می آید و داخل کعبه می شود و چون تاریکی شب همه جا را فراگیرد و چشم ها به خواب رود جبرئیل و میکائیل و صف های از ملائکه بر او فرود می آیند. پس جبرئیل به او می گوید: ای آقای من! سخن تو مقبول و دستور تو مجاز است پس امام زمان علیه السلام دست مبارک بر صورت می کشد و می فرماید: ستایش خدای را که وعده خود را محقق فرمود و ما را وارث زمین قرار داد که هر کجای بهشت را بخواهیم برگزینیم. پس چه خوب است پاداش عمل کنندگان [به دستورات او].

آن گاه بین رکن و مقام می ایستد و فریاد می زند: ای جماعت نیکان و خواص

ثم قال عليه السلام: ليس ثم احد يعرفه، و يظهر و هو شاب. قال المفضل: يا سيدي يعود شاباً
أويظهر في شيبة؟ فقال عليه السلام:

سبحان الله و هل يعرف ذلك؟ يظهر كيف شاء و باي صورة شاء إذا جاءه الأمر من
الله تعالى مجده و جل ذكره.

قال المفضل: يا سيدي فمن أين يظهر و كيف يظهر؟ قال: يا مفضل يظهر وحده و يأتي
البيت وحده، و يلج الكعبة وحده، و يجنّ عليه الليل وحده، فاذا نامت العيون و غسق
الليل نزل إليه جبرئيل و ميكائيل عليهما السلام، و الملائكة صفوفاً فيقول له جبرئيل: يا سيدي
قولك مقبول، و امرك جائز، فيمسح عليه السلام يده على وجهه و يقول: «الحمد لله الذي صدقنا
وعده، و أورثنا الارض نتبوء من الجنة حيث نشاء فنعم أجر العاملين».

و يقف بين الركن و المقام، فيصرخ صرخة فيقول: يا معاشر نقباني و أهل خاصتي و

من! وای کسانی که خداوند قبل از قیام من شما را برای یاریم ذخیره نموده است! با میل خود نزد من آیید! پس خداوند صدای مبارک او را در شرق و غرب عالم به گوش یاران آن حضرت می‌رساند و آنها همگی سخن او را می‌شنوند و در فاصله چشم برهم زدنی بین رکن و مقام نزد او حاضر می‌شوند.

سپس خداوند امر می‌فرماید تا نوری از زمین به آسمان بالا رود و هر یک از مؤمنان که در زمین باشند از آن استفاده می‌نمایند و نوری از داخل خانه هر یک از مؤمنان بر آنان وارد می‌شود و مؤمنان بدان خوشنود می‌گردند؛ در حالی که نمی‌دانند قائم ما اهل بیت ظهور نموده است. تا این که صبحگاه نزد او حاضر می‌شوند و آنها همانند اصحاب رسول خدا ﷺ در جنگ بدر سیزده نفر می‌باشند.»

من ذخرهم الله لنصرتي قبل ظهوري على وجه الأرض! اتتوني طائعين! فترد صيحتهم ﷺ عليهم و هم على محاريبهم، و على فرشهم، في شرق الأرض و غربها فيسمعونه في صيحة واحدة في أذن كل رجل، فيجيئون نحوها، و لا يمشي لهم إلا كلمحة بصر، حتى يكون كلهم بين يديه ﷺ بين الركن و المقام.

فيأمر الله عز وجل النور فيصير عموداً من الأرض إلى السماء فيستضيء به كل مؤمن على وجه الأرض، و يدخل عليه نور من جوف بيته، فتفرح نفوس المؤمنين بذلك النور، و هم لا يعلمون بظهور قائمنا أهل البيت عليه وعليهم السلام.

ثم يصبحون وقوفاً بين يديه، و هم ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً بعدة أصحاب رسول الله ﷺ يوم بدر. قال المفضل: يا مولاي يا سيدي فائتان و سبعون رجلاً الذين قتلوا مع الحسين بن علي ﷺ يظهرون معهم؟ قال: يظهر منهم أبو عبد الله الحسين بن علي ﷺ في اثني عشر ألفاً مؤمنين من شيعة علي ﷺ و عليه عمامة سوداء.

مفضل می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مولای من! آیا آن هفتاد و دو نفری که با امام حسین علیه السلام کشته شدند نیز با آنها خواهند بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «امام حسین علیه السلام با دوازده هزار نفر از شیعیان پدر خود علی علیه السلام در حالی که عمامه سیاهی بر سر دارد، نزد او حاضر می شود.»

مفضل می گوید پرسیدم: مولای من! آنها قبل از قیام مهدی علیه السلام با چه سستی با او بیعت نموده اند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «ای مفضل! بیعت هایی که قبل از قیام آن حضرت شده از روی کفر و نفاق و مورد لعنت خداوند بوده و بیعت آن حضرت با آنها به این صورت است که حضرت مهدی علیه السلام پشت به کعبه می ایستد و دست خود را دراز می فرماید و مردم نوری از آن مشاهده می کنند. سپس می فرماید: این، دست خدا و از طرف خدا و تحت امر خدا می باشد. سپس این آیه را تلاوت می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...﴾؛ یعنی آنهایی که با تو بیعت می کنند با خدا بیعت نموده اند و دست خدا بالای دست آنهاست پس کسی که بیعت او را بشکند عهد خود را شکسته است.»

قال المفضل: يا سيدي فبغير سنة القائم عليه السلام بايعوا له قبل ظهوره و قبل قيامه؟ فقال عليه السلام: يا مفضل كل بيعة قبل ظهور القائم عليه السلام فبيعتة كفر و نفاق و خديعة، لعن الله المبايع لها و المبايع له، بل يا مفضل يسند القائم عليه السلام ظهره إلى الحرم، و يمد يده فترى بيضاء من غير سوء و يقول: هذه يد الله، و عن الله، و بأمر الله ثم يتلو هذه الآية: «إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاثْمًا يَنْكُثْ عَلَى نَفْسِهِ» الآية.

و نخستین کسی که دست او را می‌بوسد و با او بیعت می‌کند جبرئیل علیه السلام است و سپس ملائکه و نیکان از جن و نقبای مردم با او بیعت می‌کنند. و مردم مکه از یکدیگر می‌پرسند: این مردی که در کنار کعبه ایستاده کیست؟ و آنها که اطرافش هستند کیانند؟ و این [نور] و نشانه‌یی که ما دیشب دیدیم چه بود؟ پس بعضی از آنها می‌گویند این مرد [یعنی حضرت مهدی علیه السلام] همان کسی است که چون وارد مکه شد چند بُز ماده و لاغر همراه خود داشت! سپس از یکدیگر می‌پرسند: آیا آنها را می‌شناسید؟ بعضی از آنها می‌گویند: ما جز هشت نفر آنها را نمی‌شناسیم که چهار نفر اهل مکه و چهار نفر اهل مدینه هستند و نام یکایک آنها را می‌گویند.

فیکون أوّل من یقبّل یده جبرئیل علیه السلام ثمّ یتبایعه و تتبایعه الملائکة و نجباء الجنّ، ثمّ النقباء و یصبح الناس بمکّة، فیقولون: من هذا الرجل الذی بجانب الکعبة؟ و ما هذا الخلق الذین معه؟ و ما هذه الآیة الّتی رأیناها اللیلة ولم تُرملها؟ فیقول بعضهم لبعض: هذا الرّجل هو صاحب العنیزات.

فیقول بعضهم لبعض: انظروا هل تعرفون أحداً ممّن معه، فیقولون: لانعرف أحداً منهم إلاّ أربعة من أهل مکّة، و أربعة من أهل المدینة، و هم فلان و فلان و یعدّونهم بأسمائهم، و یكون هذا أوّل طلوع الشمس فی ذلك الیوم، فاذا طلعت الشمس و أضاءت صاح صائح بالخلائق من عین الشمس بلسان عربیّ مبین، یسمع من فی السّموات و الأرضین:

یا معشر الخلائق! هذا مهدیّ آل محمّد - و یسمیّه باسم جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله و ینسبه إلى أبیه الحسن الحادى عشر إلى الحسین بن علی صلوات الله علیهم أجمعین - بايعوه تهتدوا، و لا تخالفوا أمره فتضلّوا.

این واقعه در اول طلوع خورشید خواهد بود و چون خورشید طلوع کند صدایی از آن به زبان عربی به گوش اهل آسمان‌ها و زمین می‌رسد که: ای اهل عالم! این مهدی آل محمد علیهم‌السلام است، و سپس او را به نام و کنیه جدش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صدا می‌زند و نسب او را از حضرت عسکری تا امام حسین علیه‌السلام می‌شمارد و می‌گوید: با او بیعت کنید تا هدایت شوید و مخالفتش را نکنید که گمراه خواهید گردید.

پس نخستین کسانی که دست او را می‌بوسند ملائکه هستند و سپس نیکان از جن و انس دست او را خواهند بوسید و خواهند گفت: شنیدیم و اطاعت نمودیم؛ و این ندا را همه خلایق خواهند شنید و به یکدیگر خبر خواهند داد.

و چون غروب آن روز نزدیک شود فریادی از مغرب زمین بلند شود که: ای اهل عالم! خدای شما در وادی یابس از سرزمین فلسطین ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه اموی، از فرزندان یزیدبن معاویه است! با او بیعت کنید تا هدایت یابید و با او مخالفت نورزید که گمراه می‌شوید! پس ملائکه و جن و انس او را

فأول من يقبل يده الملائكة، ثم الجن، ثم النقباء و يقولون: سمعنا و أطعنا و لا يبقى ذو أذن من الخلائق إلا سمع ذلك النداء، و تقبل الخلائق من البدو و الحضرة و البر و البحر، يحدث بعضهم بعضاً و يستفهم بعضهم بعضاً ما سمعوا بأذانهم.

فاذا دنت الشمس للغروب، صرخ صارخ من مغربها: يا معشر الخلائق قد ظهر ربكم بوادي اليابس من أرض فلسطين و هو عثمان بن عنبسة الأموي من ولد يزيد بن معاوية فبايعوه تهتدوا، و لا تخالفوا عليه فتضلوا، فيردّ عليه الملائكة و الجن و النقباء قوله، و يكذبونه، و يقولون له: سمعنا و عصينا، و لا يبقى ذوشك و لا مرتاب و لا منافق و لا كافر إلا ضلّ بالنداء الأخير.

تکذیب می نمایند و می گویند: ما صدای گوینده را شنیدیم و با او مخالفت نمودیم. و چون این ندا به گوش افراد منافق و کافر و کسانی که در دین خود شک دارند برسد آن را بپذیرند و گمراه شوند.

سپس فرمود: این در حالی است که حضرت بقیة الله علیه السلام پشت خود را به کعبه نموده و می فرماید: ای مردم! آگاه باشید که آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون علیه السلام من هستم هر کس می خواهد آنها را ببیند مرا نگاه کند.

مردم! آگاه باشید هر کس می خواهد پیامبر خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را ببیند مرا نگاه کند. هر کس می خواهد حسن و حسین و امامان دیگر، از فرزندان حسین علیه السلام را ببیند مرا نگاه کند. ای مردم! به من توجه کنید تا من شما را به آنچه شنیده اید و آنچه نشنیده اید خبر دهم.

و سیدنا القائم علیه السلام مسند ظهره إلى الكعبة، و يقول: يا معشر الخلائق الأومن أراد أن ينظر إلى آدم و شیث، فها أنا ذا آدم و شیث، ألا و من أراد أن ينظر إلى نوح و ولده سام فها أنا ذا نوح و سام، ألا و من أراد أن ينظر إلى إبراهيم و إسماعیل فها أنا ذا إبراهيم و إسماعیل، إلا و من أراد أن ينظر إلى موسى و یوشع، فها أنا ذا موسى و یوشع، ألا و من أراد أن ينظر إلى عیسی و شمعون فها أنا ذا عیسی و شمعون.

ألا و من أراد أن ينظر إلى محمد و أمير المؤمنين صلوات الله عليهما فها أنا ذا محمد صلی الله علیه و آله و أمير المؤمنين علیه السلام، ألا و من أراد أن ينظر إلى الحسن و الحسين علیه السلام فها أنا ذا الحسن و الحسين، ألا و من أراد أن ينظر إلى الأئمة من ولد الحسين علیه السلام فها أنا ذا الأئمة علیه السلام أجيوا إلى مسألتي، فإني أنبئكم بما نبئتم به و ما لم تُنبئوا به.

آن گاه می فرماید: ای مردم! هر کدام از شما کتاب های آسمانی را خوانده به من توجه کند و از من بشنود! سپس شروع به خواندن صحف آدم و شیث علیهم السلام می نماید و امت آدم و شیث می گویند: به خدا سوگند! اینها همان صحف آدم و شیث است به اضافه آنچه ما تاکنون نمی دانستیم و یا بر ما پوشیده بود و یا تحریف و اسقاط شده بوده، و چون صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را بخواند، اهل تورات و انجیل و زبور می گویند: به خدا سوگند! آنچه می خواند تورات و انجیل و زبور کامل است و چندین برابر آن چیزی است که ما تاکنون می خوانده ایم. و چون قرآن را تلاوت فرماید مسلمانان می گویند: به خدا سوگند! این همان قرآنی است که خداوند بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل نموده و هرگز چیزی از آن تبدیل و تحریف و اسقاط نشده است.

و من كان يقرأ الكتب و الصحف فليسمع مني، ثم يبتدىء بالصحف التي أنزلها الله على آدم و شيث عليهما السلام، و يقول أمة آدم و شيث هبة الله: هذه و الله هي الصحف حقاً، و لقد أرانا ما لم نكن نعلمه فيها، و ما كان خفي علينا، و ما كان أسقط منها و بدل و حرّف، ثم يقرأ صحف نوح و صحف إبراهيم و التوراة و الانجيل و الزبور فيقول أهل التوراة و الانجيل و الزبور: هذه و الله صحف نوح و إبراهيم عليهما السلام حقاً، و ما أسقط منها و بدل و حرّف منها هذه و الله التوراة الجامعة و الزبور التامّ و الانجيل الكامل و إنها أضعاف ما قرأنا منها.

ثم يتلو القرآن فيقول المسلمون: هذا و الله القرآن حقاً الذي أنزله الله على محمد صلی الله علیه و آله و ما أسقط منه و حرّف و بدل.

و پس از آن «دابة الارض» - که به امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شده - بین رکن و مقام ظاهر می شود و بر صورت هر مؤمن می نویسد که او مؤمن است و بر صورت هر کافر می نویسد که او کافر است.»

مؤلف گوید: در مجمع البحرین از امام صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند که در مسجد خوابیده و رمل ها را زیر سر خود قرار داده پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را با پای مبارک خود حرکت دادند و فرمودند: «قم یا دابة الارض»؛ یعنی برخیز، ای دابة زمین!

پس یکی از اصحاب عرض کرد: آیا ما نیز می توانیم همدیگر را به این نام صدا بزنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر! این نام مخصوص علی علیه السلام است که خدا در قرآن فرموده: ﴿فَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾

سپس فرمود: «یا علی! چون آخرالزمان شود خداوند تو را در بهترین صورت خارج می کند و به دست تو مهری می دهد که با آن بر [صورت] دشمنان خود علامت می گذاری، [که او کافر است]»

ثمّ تظهر الدابة بين الركن و المقام، فتكتب في وجه المؤمن: «مؤمن» و في وجه الكافر «كافر» ثمّ يقبل على القائم علیه السلام رجل وجهه إلى قفاه، و قفاه إلى صدره و يقف بين يديه فيقول: يا سيدي أنا بشير أمرني ملك من الملائكة أن ألحق بك و أبشرك بهلاك جيش السفيناني بالبيداء فيقول له القائم علیه السلام: بين قصتك و قصة أخيك.

قصه بشير و نذير و حضرت مهدي عليه السلام

امام صادق عليه السلام سپس فرمود: «پس شخصی نزد حضرت مهدي عليه السلام خواهد آمد که صورت او به طرف پشت او و پشت او به طرف سينه اوست و چون مقابل آن حضرت قرار گیرد گوید: ای مولای من! من بشير نام دارم و ملکی از ملائکه مرا امر نموده که خدمت شما بیایم و به شما بگویم که سفیانی در سرزمین بیدا هلاک شده است.

پس حضرت مهدي عليه السلام به او می فرماید: «قصه خود و برادر خود را برای من بیان کن!»

آن مرد می گوید: من و برادرم «نذیر» در لشکر سفیانی بودیم و شام تا تهران را خراب نمودیم و کوفه و مدینه را نیز ویران کردیم و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله را شکستیم و اسب هایمان مسجد آن حضرت را آلوده کردند و چون از مدینه خارج شدیم سیصد هزار نفر را آماده کردیم که به مکه برویم و خانه خدا را نیز خراب کنیم و اهل مکه را بکشیم و چون به سرزمین «بیداء» رسیدیم و در آن جا استراحت کردیم ناگاه فریادی بلند شد که ای زمین بیداء! نابود کن این ستمکاران را! آن گاه زمین شکافته شد و همه

فیقول الرجل: كنت و أخی فی جيش السفیانی و خربنا الدنيا من دمشق إلى الزوراء و ترکناها جماء، و خربنا الکوفة و خربنا المدینة، و کسرنا المنبر وراثت بغالنا فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و خرجنا منها و عددنا ثلاثمائة ألف رجل نريد إخراج البيت، و قتل أهله، فلما صرنا فی البیداء عرّسنا فيها، فصاح بنا صائح یا بیداء أبیدی القوم الظالمین فانفجرت الأرض، و ابتلعت کلّ الجيش، فوالله ما بقى على وجه الأرض عقال ناقة فما سواه غیرى و غیر أخی.

لشکر را بلعید و در خود فرو برد. به خدا سوگند! از آن لشکر کسی جز من و برادرم نذیر باقی نماند.

ناگهان ملکی آمد و بر صورت ما [ضربه‌ای] زد و صورت‌های ما - چنان‌که می‌بینید - به پشت برگشت. آن ملک به برادرم گفت: وای بر تو ای نذیر! تو باید به شام نزد سفیانی ملعون بروی و به او بگویی که مهدی آل محمد علیه السلام ظاهر گردیده و لشکر تو را خداوند در بیداء هلاک نموده است و به من گفت: ای بشیر! تو نیز خود را در مکه به مهدی علیه السلام برسان و او را به هلاکت ستمکاران بشارت ده و به دست او توبه کن. او توبه تو را خواهد پذیرفت.

آن‌گاه حضرت مهدی علیه السلام توبه او را می‌پذیرد و دست مبارک خود را بر صورت او می‌کشد و او سلامت خود را باز می‌یابد و با آن حضرت بیعت می‌کند و در خدمت او خواهد بود.»

۳۷- حضور ملائکه و جن در خدمت حضرت مهدی علیه السلام

مفضل گفت: ای سرور من! آیا ملائکه و جن بین مردم ظاهر می‌شوند؟! امام

فاذا نحن بملك قد ضرب وجوهنا فصارت إلى ورائنا كما ترى، فقال لأخي: و يلك يا نذير! امض إلى الملعون السفیانی بدمشق فانذره بظهور المهدي من آل محمد علیه السلام، و عرفه أن الله قد أهلك جيشه بالبیداء، و قال لي: يا بشير الحق بالمهدی بمكة و بشره بهلاك الظالمين، و تب على يده، فإنه يقبل توبتك، فيمر القائم علیه السلام يده على وجهه فيرده سوياً كما كان، و يبایعه و يكون معه.

۳۷- حضور الملائكة و الجن في خدمته علیه السلام

قال المفضل: يا سيدي! و تظهر الملائكة و الجن للناس؟ قال: إي و الله يا مفضل، و

صادق عليه السلام فرمود: «بلی! به خدا سوگند آنها ظاهر می شوند و همانند انسان ها با آنها صحبت می کنند.» مفضل می گوید، عرض کردم: مولای من! آیا آنها در خدمت حضرت مهدی علیه السلام خواهند بود؟ فرمود: «بلی ای مفضل! به خدا سوگند آنها در سرزمین هجرت، بین کوفه و نجف، ساکن خواهند شد. و عدد اصحاب آن حضرت در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه و شش هزار از جنّ می باشد.»

و در بعضی از روایات آمده است که عدد جن نیز چهل و شش هزار نفر می باشد که خداوند به وسیله آنها به حضرت مهدی علیه السلام پیروزی می دهد.

۳۸- حضرت مهدی علیه السلام کعبه را خراب می کند

مفضل می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: حضرت مهدی علیه السلام با کعبه چه

یخاطبونهم كما يكون الرجل مع حاشيته و أهله، قلت: يا سيدي و يسيرون معه؟ قال: اي والله يا مفضل و لينزلن أرض الهجرة ما بين الكوفة و النجف، و عدد أصحابه عليه السلام حينئذ ستة و أربعون ألفاً من الملائكة و ستة آلاف من الجنّ.

و في رواية أخرى: و مثلها من الجنّ، بهم ينصره الله و يفتح على يديه.

انه عليه السلام يخرب الكعبة

۳۸- قال المفضل: يا سيدي فما يصنع بالبيت؟ قال: ينقضه فلا يدع منه إلا القواعد التي هي «أول بيت وضع للناس» ببكة في عهد آدم عليه السلام و الذي رفعه إبراهيم و إسماعيل عليهما السلام منها و إنّ الذي بنى بعدهما لم يبنه نبيّ و لا وصي، ثمّ يبنيه كما يشاء الله و ليعفين آثار الظالمين ببكة و المدينة و العراق و سائر الاقاليم، و ليهدمنّ مسجد الكوفة، و ليبنيه على بنيانه الاوّل، و ليهدمنّ القصر العتيق، ملعون ملعون من بناه.

خواهد کرد؟ فرمود: «آن را خراب می‌کند و جز پایه‌های آن را - که در زمان آدم علیه السلام بوده و آنچه حضرت ابراهیم و اسماعیل بالا برده‌اند - باقی نمی‌گذارد [زیرا آنچه بعداً به آن افزوده شده به دست پیامبر و یا وصی پیامبر نبوده است] سپس [دوباره] طبق دستور خدا آن را بنا می‌کند و همه آثار ستمگران را در مکه و مدینه و عراق و سایر بلاد از بین می‌برد و مسجد کوفه را خراب می‌کند و به شکل اول بنا می‌نماید. همچنین قصر عتیق را نیز خراب خواهد نمود و هرکس آن را بنا نموده مورد لعنت خدا بوده است.»

مفضل گوید عرض کردم: مولای من! آیا حضرت مهدی علیه السلام در مکه اقامت می‌نماید؟ فرمود: «خیر! در آن جا شخصی از اهل بیت خود را می‌گمارد و اهل مکه او را بعد از خروج آن حضرت می‌کشند و چون امام زمان علیه السلام به مکه برمی‌گردد اهل مکه سرافکنده و گریان نزد او می‌آیند و می‌گویند: ای مهدی آل محمد علیهم السلام: التوبه! التوبه! پس حضرت مهدی آنها را موعظه می‌فرماید و از عقوبت خدا می‌ترساند و دیگری را بر آنها می‌گمارد ولی اهل مکه او را نیز می‌کشند.»

قال المفضل: یا سیدی یقیم بمکه؟ قال: لا یا مفضل بل یتخلف منها رجلاً من أهله، فاذا سار منها و ثبوا علیه فیقتلونه، فیرجع إلیهم فیأتونه مهطعین مقنعی رؤسهم بیکون و یتضرعون، و یقولون: یا مهدی آل محمد! التوبه التوبه فیعظهم و ینذرهم، و یحذرهم، و یتخلف علیهم منهم خلیفة و یسیر، فیشون علیه بعده فیقتلونه

۳۹- طغیان اهل مکة و انتقام حضرت مهدی علیه السلام

پس حضرت مهدی یاران خود از جن و نقبای خود از انس را به مکة می فرستد و دستور می دهد که احدی از اهل مکة مگر کسانی را که توبه کنند باقی نگذارند و می فرماید: اگر نبود که رحمت پروردگارتان به همه جا سایه افکنده - و من آن رحمت می باشم - من نیز با شما به مکة می آمدم و با آنها می جنگیدم چرا که راه عذر را بین خودشان و خدا و بین خودشان و من بستند. آن گاه لشکر امام علیه السلام به مکة می روند و به خدا سوگند! از صد نفر یک نفر را باقی نمی گذارند بلکه از هزار نفر یک نفر را باقی نخواهند گذارد.

۴۰- مرکز حکومت حضرت مهدی علیه السلام

مفضل می گوید: عرض کردم: ای مولای من! خانه حضرت مهدی و محل

۳۹- معاملته علیه السلام مع اهل مکة

فیرد إليهم أنصاره من الجنّ و النقباء و يقول لهم: ارجعوا فلا تبقوا منهم بشراً إلا من آمن، فلو لا انّ رحمة ربّکم وسعت کلّ شیء و أنا تلك الرحمة لرجعت إليهم معکم، فقد قطعوا الاعذار بينهم و بین الله، و بینی و بینهم، فیرجعون إليهم، فوالله لا یسلم من المائة منهم واحد لا والله ولا من ألف واحد.

۴۰- مرکز حکومت علیه السلام الکوفة و حوالیها

قال المفضل: قلت: یا سیدی فأین تكون دار المهديّ، و مجتمع المؤمنین؟ قال: دارملکه الکوفة، و مجلس حکمه جامعها، و بیت ماله و مقسم غنائم المسلمین مسجد السهلة، و موضع خلواته الذکوات البیض من الغریین.

اجتماع مؤمنین کجا خواهد بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «محل حکومت او کوفه است و محل حکم فرمایی او مسجد جامع کوفه و محل تقسیم بیت المال و غنایم، مسجد سهله و محل خلوت و استراحت آن حضرت ریگ‌های سفید نجف می‌باشد.»

مفضل می‌گوید: گفتم: مولای من! آیا همه مؤمنین در کوفه خواهند بود؟ فرمود: «بلی! به خدا سوگند همه مؤمنین در کوفه و اطراف آن ساکن می‌شوند و به قدری کوفه ارزش پیدا می‌کند که قیمت مساحت اندازه جولان یک اسب در آن جا به دو هزار درهم می‌رسد و بیشتر مردم دوست می‌دارند که یک وجب آن را به یک وجب طلا بخرند و مساحت کوفه به هیجده فرسخ خواهد رسید و خانه‌ها و قصرهای آن به کربلا متصل خواهد شد.»

و خداوند کربلا را محل رفت و آمد ملائکه و مؤمنین قرار می‌دهد و شأن و مقام بزرگی پیدا خواهد نمود و برکات آن به قدری زیاد خواهد شد که اگر مؤمنی در آن جا خدا را بخواند و چیزی از او بخواهد خداوند با یک خواسته او هزار برابر ملک دنیا را به او می‌دهد.»

قال المفضل: یا مولای کل المؤمنین یکنونون بالكوفة؟ قال: ای و الله لا یبقی مؤمن الا کان بها او حوالیها، و لیبلغنّ بحالة فرس منها ألفی درهم و لیودنّ أكثر الناس أنه اشتری شبراً من أرض السبع بشبر من ذهب، و السبع خطة من خطط همدان، و لیصیرنّ الكوفة أربعة و خمسين ميلاً و لیجاورنّ قصورها کربلا، و لیصیرنّ الله کربلاء معقلاً و مقاماً تختلف فيه الملائكة و المؤمنون و لیكوننّ لها شأن من الشأن، و لیكوننّ فيها من البرکات مالو وقف مؤمن و دعا ربّه بدعوة لاعطاء الله بدعوته الواحدة مثل ملك الدنيا ألف مرّة.

سپس حضرت صادق علیه السلام آهی کشید و فرمود: «ای مفضل! چون نقاط زمین بر یکدیگر مفاخرت نمودند و زمین کعبه بر بقعه کربلا فخر نمود خداوند به او وحی کرد که ای کعبه!

ساکت باش و بر کربلا فخر مکن! کربلا بقعه مبارکی است که از شجره مبارکه آن به موسی علیه السلام ندا رسید و آن همان ربوه و پناهگاهی است که مریم و مسیح علیه السلام به آن پناهنده شدند و از آب آن سر حسین علیه السلام شسته شد و مریم علیه السلام در آن عیسی علیه السلام را شست و خود غسل ولادت عیسی علیه السلام را در آن انجام داد. و آن بقعه بهترین نقطه زمین است و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جا به معراج رفت. و آن زمین تا قیام حضرت مهدی علیه السلام برای شیعیان ما محل خیر و برکت خواهد بود.»

۴۱- محاکمه آن دو نفر به دست حضرت مهدی علیه السلام

مفضل گفت: آقای من! مهدی علیه السلام بعد از آن کجا خواهد رفت؟ امام صادق علیه السلام

ثم تنفس أبو عبد الله علیه السلام و قال: يا مفضل إن بقاع الارض تفاخرت: فقخرت كعبة البيت الحرام، على بقعة كربلا، فأوحى الله إليها أن اسكتي كعبة البيت الحرام، و لا تفتخري على كربلا، فانها البقعة المباركة التي نودي موسى منها من الشجرة، و إنها الربوة التي أويت إليها مریم و المسيح و إنها الدالية التي غسل فيها رأس الحسين علیه السلام و فيها غسلت مریم عیسی علیه السلام و اغتسلت من ولادتها و إنها خير بقعة عرج رسول الله صلی الله علیه و آله منها وقت غيبته، و ليكونن لشيعتنا فيها خيرة إلى ظهور قائمنا علیه السلام.

۴۱- مقامه العجيب في المدينة و معاملته مع الرجلين

قال المفضل: يا سيدي ثم يسير المهدي إلى أين؟ قال علیه السلام: إلى مدينة جدی

فرمود: «به طرف مدینه جدّم رسول خدا ﷺ می رود و چون وارد مدینه می شود در آن جا مقام عجیبی خواهد داشت که آن برای مؤمنین سرور و شادی و برای کافرین ذلت و خواری خواهد بود.»

مفضل عرض نمود: مولای من! مقام عجیب او در مدینه چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «چون وارد مدینه شود نزد قبر جدش رسول خدا می آید و به مردم می گوید: آیا این قبر جدّ من رسول الله صلی الله علیه و آله است؟ مردم می گویند: بلی! ای مهدی آل محمد! سپس می گوید: چه کسانی در کنار آن دفن شده اند؟ مردم می گویند دو صاحب او، ابوبکر و عمر سپس در حالی که همه مردم اجتماع نموده اند و خود، ابوبکر و عمر را بهتر از دیگران می شناسد می گوید: ابوبکر و عمر کیانند و برای چه این جا دفن شده اند؟ شاید غیر آنها در این جا مدفون باشند؟

مردم می گویند: ای مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله! در این جا غیر از آن دو، کس

رسول الله صلی الله علیه و آله، فاذا وردها كان له فيها مقام عجيب يظهر فيه سرور المؤمنین و خزی الكافرین.

قال المفضل: يا سيدي ما هو ذاك؟ قال: يرد إلى قبر جدّه صلی الله علیه و آله فيقول: يا معاشر الخلائق، هذا قبر جدّي رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فيقولون: نعم يا مهدی آل محمد فيقول: و من معه في القبر؟ فيقولون: صاحبا و ضجيعاه ابوبكر و عمر، فيقول و هو أعلم بهما و الخلائق كلهم جميعاً يسمعون: من ابوبكر و عمر؟ و كيف دفنا من بين الخلق مع جدّي رسول الله صلی الله علیه و آله، و عسى المدفون غيرهما؟

فيقول الناس: يا مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله ما ههنا غيرهما إنهما دفنا معه لأنهما خليفنا رسول الله صلی الله علیه و آله و أبوا زوجته، فيقول للخلق بعد ثلاث: أخرجوها من قبريهما،

دیگری مدفون نیست و آنها چون خلیفه رسول خدا ﷺ و پدران دو همسر او بوده‌اند این جا مدفون شده‌اند. آن گاه پس از سه روز دستور می‌دهد که بدن آنها را از قبر خارج سازند و چون از قبر خارج شوند بدن‌های آنها تازه و رنگ آنها تغییر نیافته است.

سپس به مردم می‌فرماید: آیا در بین شما کسی هست که اینها را بشناسد؟ مردم می‌گویند: آری! آنها جز ابوبکر و عمر نیستند. حضرت مهدی ﷺ می‌فرماید، آیا کسی هست که جز این بگوید و یا شکی در باره آنها داشته باشد؟ مردم می‌گویند: خیر!

آن گاه سه روز آنها را به حال خود می‌گذارد تا این خبر بین مردم منتشر می‌شود. سپس دستور می‌دهد دیوارهای اطراف آن دو قبر را خراب کنند و به نقبای اصحاب خود می‌فرماید تا قبر آنها را باز کنند و چون خاک‌ها را کنار می‌زنند و آنها را خارج می‌نمایند بدن‌های آنها را همانند وقت مرگ تازه می‌یابند.

فيخرجان غضين طريين لم يتغير خلقهما، و لم يشحب لونها

فيقول: هل فيكم من يعرفها؟ فيقولون: نعرفها بالصفة و ليس ضجيجا جذك
غيرها، فيقول: هل فيكم أحد يقول غير هذا أو يشك فيهما؟ فيقولون: لا فيؤخر
إخراجها ثلاثة أيام، ثم ينتشر الخبر في الناس و يحضر المهدي ﷺ و يكشف الجدران عن
القبرين، و يقول للنقباء: ابجثوا عنها و انبشوها.

فيبحثون بأيديهم حتى يصلون إليها. فيخرجان غضين طريين كصورتهما فيكشف
عنها أكفانها و يأمر برفعها على دوحه يابسة نخرة فيصلبها عليها، فتحي الشجرة و
تورق و يطول فرعها.

سپس حضرت مهدی علیه السلام کفن آنها را خارج ساخته و دستور می دهد که آنها را بر چوب خشکی به دار آویزند و چون بر آن چوب خشک آویخته شوند آن چوب سبز می شود و برگ و شاخه می کند. پس دوستان آنان آنها می گویند: به خدا سوگند، این دلیل شرافت و مقام آنهاست و ما به واسطه ولایت و محبت آنها رستگار شدیم!

سپس دستور می دهد که هر کس کمترین علاقه و محبتی به آنها داشته و پنهان می نموده حاضر شود. پس همه علاقه مندان آنان حاضر می شوند و نسبت به آنها به شگفت می آیند تا این که شخصی از طرف حضرت مهدی علیه السلام فریاد می زند: همه کسانی که عمر و ابوبکر را دوست می داشته اند جدا شوند! پس مردم دو دسته می شوند؛ یک دسته دوستان آنها، و دسته دیگر دشمنان و کسانی که از آنها بیزاری می جسته اند.

آن گاه حضرت مهدی علیه السلام به دوستان آنها می فرماید: از آن دو بیزاری جوید!

فیقول المرتابون من أهل ولايتها: هذا والله الشرف حقاً، و لقد فزنا بمحبتهم و ولايتهم، و يُخبر من أخفى نفسه ممن في نفسه مقياس حبة من محبتهم و ولايتهم، فيحضرونها و يرونها و يُفتنون بها و ينادى منادى المهدي عليه السلام: كل من أحب صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله و ضجيعه، فيلنفر جانباً، فتتجزء الخلق جزئين أحدهما موالٍ و الآخر متبرئٍ منها.

فيعرض المهدي عليه السلام على أوليائها البراءة منها فيقولون: يا مهدي آل رسول الله صلى الله عليه وآله نحن لم نتبرأ منها، و لسنا نعلم أنّ لها عند الله و عندك هذه المنزلة، و هذا الذي بدالنا من فضلها، أتبرأ الساعة منها و قد رأينا منها ما رأينا في هذا الوقت؟ من نضارتها و غضاضتها، و حياة الشجرة بها؟ بل والله تتبرأ منك و ممن آمن بك و من لا يؤمن بها، و

آنها پاسخ می دهند: ای مهدی آل محمد! ما هرگز از آنها بیزاری نمی جوئیم؛ چرا که تاکنون نمی دانستیم آنها نزد خدا و نزد شما چنین مقام و منزلتی را دارند. آیا اکنون که چنین مقامی را برای آنها دانستیم و آنها را با بدن های تازه دیدیم و به واسطه آنها آن درخت سبز گردید از آنها بیزاری جوئیم؟! به خدا سوگند! ما از تو و کسانی که به تو ایمان آورده و آن دو، یعنی ابوبکر و عمر، را از قبر خارج و به دار آویخته و ولایت آنها را نپذیرفته اند بیزاری می جوئیم. پس حضرت مهدی علیه السلام دستور می دهد که باد سیاهی بر آنها بوزد و آنها را همانند درخت خرماي خشکیده هلاک نماید.

سپس دستور می دهد بدن آن دو را پایین بیاورند و به اذن پروردگار خود آنها را زنده می کند و به جمیع خلائق دستور می دهد تا حاضر شوند. آن گاه افعال و اعمال آنها را برای مردم بازگو می فرماید و هر جنایتی که از زمان آدم ابوالبشر تا قیام

من صلبها، و أخرجها، و فعل بهما ما فعل فيأمر المهدي عليه السلام ریحاً سوداء فتبّ عليهم فتجعلهم كأعجاز نخلٍ خاوية.

ثم يأمر بانزالها فينزلان إليه فيحييها باذن الله تعالى و يأمر الخلائق بالاجتماع، ثم يقصّ عليهم قصص فعالها في كلّ كور ودور حتى يقصّ عليهم قتل هابيل بن آدم عليه السلام، و جمع النار لإبراهيم عليه السلام، و طرح يوسف عليه السلام في الجبّ، و حبس يونس عليه السلام في الحوت، و قتل يحيى عليه السلام، و صلب عيسى عليه السلام و عذاب جرجيس و دانيال عليه السلام، و ضرب سلمان الفارسي، و رحمه الله و إشعال النار على باب أمير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام لاحتراقهم بها، و ضرب يد الصديقة الكبرى فاطمة عليها السلام بالسوط، و رفس بطنها و إسقاطها محسناً، و سمّ الحسن عليه السلام و قتل الحسين عليه السلام، و ذبح أطفاله و بنى عمّه و أنصاره، و سبي ذراري رسول الله صلى الله عليه وآله

قائم آل محمد علیهم السلام انجام شده و می شود را به عهده آنها نهاده و به گوش مردم می رساند.

و گناه کشته شدن هابیل به دست قابیل، و جمع نمودن آتش برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام، و انداختن یوسف در چاه و گرفتار شدن یونس علیه السلام در شکم ماهی، و کشته شدن یحیی علیه السلام و به دار آویخته شدن عیسی علیه السلام و عذاب جرجیس و دانیال علیه السلام و کتک خوردن سلمان فارسی، و آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و تازیانه زدن بر دست فاطمه علیها السلام و فشار دادن او بین در و دیوار و سقط نمودن محسن او و مسموم کردن امام حسن علیه السلام و کشتن امام حسین علیه السلام و اطفال و بنی عم و یاران او، و اسیر نمودن اهل بیت او علیهم السلام و ریخته شدن خون [سیاری از] آل محمد علیهم السلام و هر خونی که ریخته شده و هر زنایی که انجام گردیده و هر عمل زشت و ظلم و جور و گناهی که از زمان آدم علیه السلام تا قیام قائم ما انجام گرفته را به عهده آن دو نفر، یعنی ابوبکر و عمر، می گذارد

و چون آنها می پذیرند و به آن جنایت ها اعتراف می کنند دستور می دهد که هر کس از حاضرین بر آنها حقی دارد قصاص کند.

سپس آنها را بر آن درخت به دار می آویزد و امر می کند که آتشی از زمین

و إراقة دماء آل محمد علیهم السلام و کلّ دم سفك، و کلّ فرج نُكح حراماً، و کلّ رین و خبث و فاحشة و إثم و ظلم و جور و غشم منذ عهد آدم علیه السلام إلى وقت قیام قائمنا علیه السلام کلّ ذلك يعدده علیه السلام علیها، و یلزمها إیاه فیعترفان به ثمّ یأمر بهما فیقتصّ منهما فی ذلك الوقت بمظالم من حضر، ثمّ یصلبها علی الشجرة و یأمر ناراً تخرج من الأرض فتحرقها و الشجرة ثمّ یأمر ریحاً فتسفهها فی الیمّ نسفاً.

خارج شود و آنها را با آن درخت بسوزاند، و نیز امر می فرماید که باد خاکستر آنها را به دریا بریزد.»

مفضل گوید: عرض کردم: ای مولای من! آیا این تمام کیفر آنهاست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «هیئات ای مفضل! به خدا سوگند، پس از آن سیداکبر، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و صدیق اکبر، امیرالمؤمنین، و فاطمه و حسن و حسین و امامان دیگر علیهم السلام و هر کس که ایمان خالص داشته و یا کافر خالص بوده نیز باز خواهند گشت و حضور خواهند یافت و حضرت مهدی علیه السلام برای آنها از آن دو انتقام خواهد گرفت تا جایی که بسا آن دو در هر شب و روزی هزار مرتبه کشته شوند و باز زنده گردند!

سپس حضرت مهدی علیه السلام به سوی کوفه روانه می گردد و بین کوفه و نجف ساکن می شود و یاران او در آن روز از ملائکه چهل و شش هزار نفر و از جن شش هزار نفر و از نقبا و خواص او سیصد و سیزده نفر می باشند.»

قال المفضل: يا سيدي ذلك آخر عذابها؟ قال: هيئات يا مفضل و الله ليردّن و ليحضرنّ السيّد الاكبر محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله و الصّدّيق الاكبر أمير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين و الائمة عليهم السلام و كلّ من محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً، و ليقتضنّ منها جميعهم حتى أنّها ليقتلان في كلّ يوم و ليلة ألف قتلة، و يرّدّان إلى ماشاء ربّهما.

ثمّ يسير المهدي عليه السلام إلى الكوفة و ينزل ما بين الكوفة و النجف، و عنده أصحابه في ذلك ستّة و أربعون ألفاً من الملائكة و ستّة آلاف من الجنّ، و النقباء ثلاثمائة و ثلاثة عشر نفساً. (البحار ج ۷/۵۳-۱۴)

۴۲- رجعت از نظر شیعه

۱- علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار می‌گوید: شیعه در تمام اعصار معتقد به رجعت بوده و این اعتقاد در میان آنان مسأله روشنی است. سپس می‌افزاید: پیش از چهل نفر از علمای بزرگ شیعه، به طور متواتر، نزدیک دویست روایت را در بیش از پنجاه کتاب خود راجع به رجعت نقل کرده‌اند که مرحوم کلینی، صدوق، طوسی، سید مرتضی، نجاشی، کشی، عیاشی، قمی، سلیم هلالی، شیخ مفید، کراچکی، نعمانی، صفار، سعدبن عبدالله، ابن قولویه، علی بن عبدالحمید و سیدبن طاووس در زمره آنها هستند.

سپس می‌گوید: اگر چنین مسأله‌ای متواتر قلمداد نشود در چه مسأله‌ای می‌توان ادعای تواتر نمود با آن که مسأله رجعت را تمام علمای شیعه در طول تاریخ

۴۲- القول فی الرجعة

۱- قال العلامة المجلسی فی البحار ج ۱۲۲/۵۳ اجمعت الشيعة عليها في جميع الأعصار و اشتهرت بينهم كالشمس في رابعة النهار الى قوله: و تواتر عنهم قريب من مأتی حدیث صریح رواها نيف و اربعون من الثقات العظام و العلماء الأعلام في ازید من خمسين من مؤلفاتهم كثقة الأسلام الكلینی و الصدوق محمد بن بابويه و الشيخ ابی جعفر الطوسی و السيد المرتضى و النجاشی و الكشی و العیاشی و علی بن ابراهیم و سلیم الهلالی و الشيخ المفید و الكراچکی و النعمانی و الصفار و سعدبن عبدالله و ابن قولویه و علی بن عبدالحمید و السيد علی بن طاووس... و...

الی ان ذکر عدّة كثيرة من الأعلام ثم قال: و اذا لم يكن مثل هذا متواتراً ففي ايّ شیء يمكن دعوى التواتر مع ما روته كافة الشيعة خلفاً عن سلف؟!

از یکدیگر نقل نموده‌اند.

و پس از ذکر نام عده‌ای از علمای شیعه که در باره رجعت کتاب نوشته و اقوال منکرین رجعت را رد نموده‌اند سخن مرحوم صدوق را در «رسالة اعتقادات» نقل نموده که می‌گوید: اعتقاد ما - یعنی امامیه - در باره رجعت این است که رجعت یک حقیقت مسلم است؛ چنان‌که خداوند در سوره بقره، آیه ۲۴۳، نمونه‌ای از آن را در باره هفتاد هزار خانواده از یکی از بلاد که از طاعون فرار کردند نقل نموده که خداوند به آنها فرمود: بمیرید و آنها مردند و سال‌ها در کنار جاده ماندند، آن‌گاه حزقیل پیغمبر از خدا خواست تا زنده شوند و [به اذن خدا زنده شدند] و باز بعد از گذشت آجال خود مردند.

سپس می‌گوید: رجعت در امت‌های گذشته وجود داشته و رسول خدا ﷺ فرمود: «حوادثی که در امت‌های گذشته رخ داده بدون کم و کاست در این امت نیز رخ می‌دهد» و طبق فرموده آن حضرت در این امت نیز باید رجعت وجود داشته باشد.

ثم ذكر عده منهم صنف فيه او احتج على المنكرين في ذلك ثم ذكر ما قاله الصدوق في رسالة العقائد بقوله: اعتقادنا في الرجعة أنها حقّ و قد قال الله عزّ وجلّ «الم ترأى الذين خرجوا من ديارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم» الى ان قال: انّ الرجعة كانت في الأمم السالفة و قال النبي ﷺ: يكون في هذه الأمة مثل ما يكون في الأمم السالفة حذوا النعل بالنعل و القذة بالقذة فيجب على هذا الأصل ان يكون في هذه الأمة رجعة.

۲- محدث بزرگوار، قمی، در کتاب سفینه البحار، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «نخستین کسی که قبل از قیامت از قبر خارج می شود و به دنیا باز می گردد حسین بن علی علیه السلام است.» همچنین فرمود: «رجعت مخصوص عده ای است و آنها [انبیا و معصومین علیهم السلام] و کسانی هستند که دارای ایمان خالص و یا کفر و شرک خالص بوده اند.»

۳- در همان کتاب، از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما - هنگام رجعت، به دنیا باز خواهند گشت.»

۴- در همان کتاب، از امام صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر آیه ﴿و یوم نحشر من کلّ امة فوجاً...﴾ فرمود: «هیچ کس از مؤمنین نیست که کشته شده باشد جز این که قبل از قیامت زنده شود و سپس بمیرد و هیچ کس از مؤمنین نیست که مرده باشد جز این که او نیز قبل از قیامت زنده شود و به شهادت برسد.»

۲- و روی فی سفینه البحار فی لغة (رجع) عن منتخب البصائر عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال: اول من تنشق الأرض عنه و یرجع الی الدنیا الحسین بن علی علیه السلام و ان الرجعة لیست بعامة و هی خاصّة، لا یرجع الا من محض الایمان محضاً او محض الکفر و الشکر محضاً.

۳- و فیه عن ابی جعفر علیه السلام قال: ان رسول الله و علیاً - صلوات الله علیهما سیرجعان.

۴- و فیه عن الصادق علیه السلام فی قوله تعالی: «و یوم نحشر من کلّ امة فوجاً...»

النمل/۸۳ قال: لیس احد من المؤمنین قتل الا سیرجع حتی یموت ولا احد من المؤمنین مات الا سیرجع حتی یقتل. (البهارج ۴۰/۵۳).

۵- در همان کتاب، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «از جمله سخنانی که خداوند در معراج به پیامبر خود صلی الله علیه و آله فرمود این سخن بود: ای محمد! علی آخرین فردی است که من از امامان [بعد از تو] در رجعت قبض روح می‌نمایم و او همان «دابة الارض» است که با مردم سخن خواهد گفت [و بر پیشانی مؤمن و کافر نشانه‌ای خواهد گذاشت].»

۶- علامه سید عبدالله شبر در کتاب «حق الیقین» گوید: احادیث زیادی از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده که فرموده‌اند: «کسی که ایمان به رجعت و بازگشت ما نداشته باشد از ما نیست». سپس از کتاب فقیه صدوق، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «کسی که ایمان به رجعت و بازگشت ما به دنیا نداشته باشد و عقد متعه و موقت ما را حلال نداند از ما نیست.»

سپس می‌گوید: رجعت عبارت است از این که عده‌ای از شیعیان و دوستان

۵- و فيه عن الصادق علیه السلام قال: مما كلم الله تعالى رسوله ليلة اسرى به: «يا محمد! علي آخر من قبض روحه من الأئمة و هو الدابة التي تكلمهم». (البحار ج ۵۳/۶۸).

۶- و قال السيد الشبر في كتاب حق الیقین ج ۲/۳: تضافرت الأخبار عن الأئمة الأطهار علیهم السلام أنهم قالوا: ليس منا من لم يؤمن برجعتنا في الفقيه عن الصادق علیه السلام قال: ليس منا من لم يؤمن بکرتنا و لم يستحل متعتنا.

ثم قال: و الرجعة عبارة عن حشرقوم عند قيام القائم ممن تقدم موتهم من اوليائه و شيعته ليفوزوا بثواب نصرته و معونته و يتبجحوا بظهور دولته و قوم من اعدائه لينتقم منهم و ينالوا بعض ما يستحقونه من العذاب و القتل على ايدي شيعته و لبيتلوا بالذل و الخزي بما يشاهدون من علو كلمته و هي عندنا تختص بمن محض الأيمان او محض الكفر

امام زمان علیه السلام قبل از قیامت به دنیا باز گردند و از امام خود حمایت و دولت و حکومت او را درک نمایند و خشنود شوند، و عده‌ای از دشمنان آن حضرت نیز به دنیا باز گردند و هنگام حکومت حضرت مهدی علیه السلام به دست شیعیان او، مجازات بعضی از اعمال زشت خود را ببینند و با خواری و خفت کشته شوند، این بازگشت مخصوص کسانی است که دارای ایمان خالص و یا کفر خالص بوده‌اند و بقیه مردم - چنانچه در روایات نقل شده - به حال خود می‌مانند و به دنیا باز نمی‌گردند و دلیل این رجعت و بازگشت اضافه بر اجماع و ضرورت مذهب، کتاب خدا (قرآن) و سخنان معصومین علیهم السلام است.

سپس گوید: آیاتی از قرآن که بر رجعت دلالت می‌کند از این قرارند:

آیه اول این آیه است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و یوم نحشر من کلّ امة فوجاً...﴾؛ یعنی روزی که ما از هر جمعیتی عده‌ای را که آیات ما را تکذیب می‌نموده‌اند زنده می‌کنیم و آن‌ها برای مجازات بازداشت می‌شوند.

این آیه دلالت می‌کند که این حشر و زنده شدن مخصوص عده خاصی است و آن غیر از حشر اکبر است که قیامت می‌باشد؛ چنان که خداوند فرموده: ﴿و حشرناهم

و الباقون مسکوت عنهم كماوردت به النصوص الكثيرة و يدلّ علی ثبوتها مضافاً الى الأجماع بل ضرورة المذهب الكتاب و السنة.

أما الكتاب فأی الأولى: قوله تعالى في سورة النمل آية ٨٣: «و یوم نحشر من کلّ امة فوجاً ممن یكذبُ بآياتنا فهم یوزعون» حيث دلّت هذه الآية علی انّ هذا الحشر خاصّ ببعضٍ دون بعضٍ فتعیّن ان ینكون غیر الحشر الأكبر الذی فی القيامة لانه عامّ بالاتفاق و لقوله تعالى: «و حشرناهم فلم یغادر منهم احداً».

فلم تغادر منهم احداً؛ یعنی «[به یاد بیاور روزی را که] ما آنها را در قیامت زنده می‌کنیم و احدی از آنها را فرو نمی‌گذاریم.

۷- شیخ بزرگوار، قمی، در تفسیر خود نقل نموده که از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر آیه «و یوم نحشر من کلّ امة فوجاً...» سؤال شد. امام صادق علیه السلام فرمود: «عامه و اهل سنت چه می‌گویند؟» سائل گفت: آنها می‌گویند این آیه مربوط به قیامت است. امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا در قیامت از هر امتی عده‌ای محشور می‌شوند؟!» سپس فرمود: «این آیه مربوط به رجعت است و آیه شریفه «و حشرناهم فلم تغادر منهم احداً» مربوط به روز قیامت است.»

۴۳- رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام

آیه دوم آیه: «و اذا وقع القول علیهم اخرجناهم دابةً من الارض...» است که

۷- و روى القمى في تفسيره عن الصادق علیه السلام انه سئل عن تفسير الآية الاولى فقال علیه السلام: ما يقول الناس فيها؟ قلت: يقولون: انها في القيامة فقال يحشر الله يوم القيامة من كل امة فوجاً و يترك الباقيين؟! انما ذلك في الرجعة فأما آية القيامة فهذه: «و حشرناهم فلم تغادر منهم احداً» و الأخبار بهذا المضمون كثيرة.

۴۳- رجعة امیرالمؤمنین علیه السلام

و اما الثانية قوله تعالى: «و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابةً من الارض تكلمهم ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون» آیه ۸۲ من سورة النمل.

و قد تضافرت اخبارنا بان المراد بهذه الدابة امیرالمؤمنین علیه السلام و انه يخرج قبل القيامة و معه عصا موسى و خاتم سليمان فيضرب المؤمن فيا بين عينيه بالعصى فينتقش فيها انه

خداوند می فرماید: و چون عذاب برایشان واجب گردد ما جنیده‌ای را [یعنی علی علیه السلام] را برای آنان از زمین بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم به آیات ما یقین حاصل نکردند [و او بر پیشانی مؤمن و کافر نشان ایمان و کفر قرار خواهد داد].

سپس می گوید: اخبار فراوانی در این معنی نقل شده که مراد از این آیه رجعت است و مقصود از «دَابَّةُ الْأَرْضِ» امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که قبل از قیامت به دنیا باز می گردد و عصای موسی علیه السلام و خاتم سلیمان در دست اوست. و با آن عصا بین دو چشم مؤمن می نویسد که او مؤمن است و بین دو چشم کافر نیز می نویسد که او کافر است.

سید شبر سپس تعدادی از آیات را که ما قبلاً در باره حضرت مهدی علیه السلام نقل نمودیم و در کتاب آیات الفضائل نیز آوردیم ذکر می کند و می افزاید: و اما روایات در باره رجعت بسیار است تا جایی که بعضی از علما آنها را متواتر دانسته اند.

۱- و از [جمله] آنها روایتی است که در بصائر الدرجات از خثعمی نقل شده که می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ابلیس از خدا خواست که تا

مؤمن حقاً، و یسم الکافر بین عینیه فینتقش فیه انه کافر حقاً.

ثم ذکر عدة من الآيات التي ذكرناها في شأن المهدي علیه السلام و ذكرنا بعضها في كتابنا «آيات الفضائل» ثم قال: و اما السنة فهي كثيرة حتى ادعى تواترها

۱- منها ما رواه في البصائر عن الخثعمي قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: ان ابليس قال: «انظرنی الی یوم یبعثون» فابی الله ذلك علیه فقال: «انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» و هی آخر کرة یکرها امیرالمؤمنین علیه السلام

قیامت زنده باشد و خداوند از او نپذیرفت و فرمود: تو تا وقت معلوم زنده هستی و مهلت داری! و وقت معلوم آخرین مرتبه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا باز می‌گردد.»

آن گاه فرمود: «چون وقت معلوم فرارسد امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خود به دنیا باز می‌گردد و ابلیس نیز با اصحاب خود حاضر می‌شود و اجتماع آنها در زمینی از زمین‌های کوفه و فرات است که «روحاً» نامیده می‌شود. در آن جا جنگ شدیدی رخ خواهد داد که تاکنون رخ نداده است. گو این که من می‌بینم یاران امیرالمؤمنین علیه السلام یکصد قدم به عقب بازگشته و پاهای بعضی از آنها در فرات قرار گرفته است!»

پس در آن وقت نشانه‌های عذاب خدای جبار - از زیر سایه ابرها - و ملائکه عذاب فرود آیند و حکم الهی انجام شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله از مقابل علی علیه السلام حرکت کند و به دست او حربه‌ای از نور باشد و چون ابلیس او را مشاهده کند از ترس به

الی قوله علیه السلام: فاذا كان يوم الوقت المعلوم كرامير المؤمنين علیهم السلام في اصحابه وجاء ابليس في اصحابه و يكون ميقاتهم في ارض من اراضى الفرات يقال له: الروحى قريب من كوفتكم فيقتلون قتالاً لم يقتل مثله منذ خلق الله عزوجل العالمين فكأنى انظرالى اصحاب على اميرالمؤمنين علیهم السلام و قد رجعوا الى خلفهم القهقري مائة قدم و كأنى انظر اليهم و قد وقعت بعض ارجلهم في الفرات فعند ذلك يهبط الجبار اى ينزل آيات عذابه في ظلل من الغمام و الملائكة و قضى الأمر، رسول الله امامه، بيده حربة من نور فاذا نظر اليه ابليس رجع القهقري ناكصاً على عقبيه فيقولون له اصحابه: اين ترید و قد ظفرت؟

عقب بازگردد و یاران او به او گویند: تو پیروز هستی! کجا می روی؟! ابلیس در پاسخ گوید: من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، من از خدای رب العالمین می ترسم. [در این هنگام] رسول خدا صلی الله علیه و آله به او می رسد و ضربتی در میان دو شانه او فرود می آورد که او و پیروانش هلاک می شوند. و چون شیطان و پیروانش نابود گردند دیگر کسی مشرک نمی شود و جز خدا را نمی پرستند.

آن گاه حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام شروع می شود و علی علیه السلام چهل و چهار هزار سال حکومت می کند به گونه ای که شیعه او هزار فرزند پسر پیدا می کند که هر کدام در یک سال متولد می شوند، و آن دو بهشت سبزی که [در قرآن یاد شده است] همراه آن نعمت هایی که خدا می خواهد، در اطراف کوفه ظاهر می گردد.

۲- در همان کتاب (حق الیقین)، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «آن

فیقول: «انّی اری ما لا ترون انّی اخاف الله رب العالمین» فیلحقه النبی صلی الله علیه و آله فیقطعنه طعنة بین کتفیه فیکون هلاکه و هلاک جمیع اشاعه فعند ذلك یعبدالله عزوجل و لا یشرک به شیئاً و یملک امیرالمؤمنین علیه السلام اربعاً و اربعین الف سنة حتّی یلد الرجل من شیعة علی علیه السلام الف ولد من صلبه ذکراً فی کلّ سنة ذکراً و عند ذلك تظهر الجنتان المدهامتان عند مسجد الکوفة و ما حوله بما یشاءالله. (حق الیقین للشیر ص ۹/۸/۷).

۲- و فيه ايضاً عن الصادق علیه السلام قال: انّ الذی یلی حساب الناس قبل یوم القیامة الحسین بن علی علیه السلام.

و فيه: و روى الصدوق في العيون باسناد معتبر عن الحسن بن الجهم قال: قال المأمون للرضا علیه السلام: يا ابا الحسن ما تقول في الرجعة؟ فقال علیه السلام: انّها الحقّ قد كانت في الأمم السالفة و نطق بها القرآن و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یكون في هذه الأمة كلّ ما كان

کسی که قبل از قیامت به حساب مردم رسیدگی می‌کند حسین بن علی علیه السلام است.»
 در همان کتاب، از عیون الأخبار صدوق، از حسن بن جهم نقل شده که
 می‌گوید: «مأمون عباسی به حضرت رضا علیه السلام گفت: راجع به رجعت چه می‌فرمایید؟
 حضرت رضا علیه السلام فرمود: رجعت حق است و در امت‌های گذشته نیز بوده و قرآن آن
 را بیان نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه در امت‌های گذشته واقع شده در این
 امت نیز بدون کم و کاست واقع خواهد شد و فرمود: چون مهدی علیه السلام قیام کند
 عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود می‌آید و پشت سر او نماز می‌خواند.»

۴۴- رجعت و بازگشت پیامبر و ائمه علیهم السلام در حدیث مفضل

۱- علامه مجلسی - علیه الرحمة - در کتاب شریف بحار الانوار ضمن

في الأمم السالفة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة و قال صلی الله علیه و آله: اذا خرج المهدي من ولدي
 نزل عيسى بن مريم علیه السلام فصلی خلفه. (المصدر ص ۱۱).

۴۴- رجعة النبي و الأئمة علیهم السلام في حدیث المفضل

۱- روى العلامة المجلسی في البحار ج ۱۶/۵۳ عن الصادق علیه السلام حيناً سأله
 المفضل بن عمر رحمه الله عن قيام المهدي علیه السلام، و انصاره، و ما يقع عند ظهوره، و احوال
 الناس عند قيامه، و ما يعمله فيهم، و قتاله مع اعدائه، و احياءه اعداء الله، و ما يفعل بهم
 و اخراجه الأول و الثاني من قبرهما، و عدّه اوزار الناس من لدن آدم علیه السلام الى زمانه علیه السلام،
 عليها، و اعترافها بذلك و امره علیه السلام بالأقتصاص منها لكل من ظلم من الناس في كل
 زمان، و دعاءه علیه السلام الناس للبراءة منها، ثم احراقها و ذرّه علیه السلام رمادها في اليمّ نسفاً و قد
 سبق ذلك بالتفصيل.

حدیث مفصلی که در ضمن آن مفضل بن عمرو از حضرت صادق علیه السلام راجع به قیام حضرت مهدی علیه السلام سؤال می‌کند و پس از پاسخ آن حضرت راجع به حوادثی که هنگام قیام مهدی علیه السلام رخ می‌دهد مانند عدد اصحاب و یاوران آن حضرت و احوال مردم در وقت ظهور و قیام او و آنچه بین آنها انجام خواهد داد؛ از کشتن دشمنان خدا و زنده نمودن ستمکاران گذشته و دشمنان اهل البیت علیهم السلام مانند ابوبکر و عمر و قرار دادن گناهان همه مردم از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان قیام آن حضرت برگردن آن دو و اعتراف آنها به چنین خیانت و دستور آن حضرت به این که هرکس بر آن دو حقی دارد قصاص کند، و دعوت مردم به بیزاری از آنها و سپس آتش زدن آنها و ریختن خاکسترشان به دریا که قبلاً بطور تفصیل گذشت.

مفضل می‌گوید: ای مولای من! پس از آن مهدی علیه السلام چه خواهد کرد؟ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لشکری آماده می‌فرماید و برای جنگ با سفیانی به طرف شام حرکت می‌کند و او را دستگیر می‌نماید و بر صخره شام سر از بدن او جدا می‌نماید.» آن گاه فرمود: «سپس امام حسین علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر اصحاب خود در کربلا به دنیا باز می‌گردد، و چقدر آن رجعت و بازگشت زیبا و نورانی است!

الی ان قال المفضل: یا مولای ثمّ ماذا یصنع المهدی علیه السلام؟ قال علیه السلام: یشور سرايا علی السفیانی الی دمشق، فیأخذونه و یدبحونه علی الصخرة.
ثمّ ینظر الحسین علیه السلام فی اثنی عشر ألف صدیق و اثنین و سبعین رجلاً أصحابه یوم کربلا، فیالك عندها من کرة زهراء بیضاء.

سپس صدیق اکبر، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به دنیا باز می‌گردد و در نجف قبه‌ای برای او نصب می‌شود که پایه‌ها و ارکان آن در نجف و بحرین و صنعا و مدینه خواهد بود، گو این که می‌بینم نور آن قبه مانند نور خورشید و ماه، آسمان و زمین را روشن نموده است! در آن وقت باطن‌ها آشکار خواهد شد و از وحشت و اضطراب هر زن شیردهی فرزند خود را فراموش و هر زن بارداری فرزند خود را سقط می‌کند و مردم را بدون این که مسکری خورده باشند مست خواهی یافت چون عذاب خدا سخت خواهد بود.

سپس سید اکبر، حضرت خاتم النبیین، محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله با انصار و مهاجرین و کسانی که به او ایمان آورده‌اند و او را تصدیق نموده و به شهادت

ثم يخرج الصديق الأكبر أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام و ينصب له القبة بالنجف، و يقام أركانها: ركن بالنجف، و ركن بهجر، و ركن بصنعا، و ركن بأرض طيبة، لكأنني أنظر إلى مصابحه تشرق في السماء و الأرض، كأضواء من الشمس و القمر، فعندها «تبلى السرائر»، «و تذهل كل مرضعة عما أرضعت» إلى آخر الآية.

ثم يخرج السيد الأكبر محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله في أنصاره و المهاجرين، و من آمن به و صدقه و استشهد معه، و يحضر مكذوبه و الشاكون فيه و الرادون عليه و القائلون فيه أنه ساحر و كاهن و مجنون، و ناطق عن الهوى، و من حاربه و قاتله حتى يقتص منهم بالحق، و يجازون بأفعالهم منذوقت ظهر رسول الله صلی الله علیه و آله إلى ظهور المهدي مع امام امام، و وقتٍ وقتٍ، و يحق تأويل هذه الآية: «و نريد أن نمّن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمکن لهم في الارض، و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون».

رسیده‌اند به دنیا باز می‌گردند و در آن هنگام کسانی که او را تکذیب نموده و یا در باره او شک داشته‌اند و کسانی که سخنان او را رد نموده و او را ساحر و کاهن و مجنون و ناطق از روی هوا دانسته و یا او به جنگ برخاسته‌اند نیز به دنیا باز می‌گردند تا از آنها مطابق قانون حق قصاص شود و مجازات اعمال خویش را از زمان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام ببینند، و تأویل آیه شریفه: ﴿و نریدان من علی الذین استضعفوا فی الارض...﴾ به وقوع پیوندد!»

مفضل می‌گوید: گفتم: مولای من! مقصود از فرعون و هامان در این آیه کیانند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «مقصود ابوبکر و عمر می‌باشند.»

گفتم: مولای من! آیا رسول الله و امیرالمؤمنین علیهما السلام نیز همراه حضرت مهدی علیه السلام خواهند بود؟ فرمود: «بلی! به خدا سوگند آنها حتماً همه زمین بلکه همه دریاها و کرات ظلمانی دیگر و هر محلی را که قابل ایستادن و سکونت است مالک خواهند شد و دین خدا را در آن جا برپا خواهند ساخت.»

قال المفضّل: یا سیدی و من فرعون و هامان؟ قال: أبوبکر و عمر. قال المفضّل: قلت: یا سیدی و رسول الله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیها یکونان معه؟ فقال: لا بدّ أن یطأ الأرض ای و الله حتی ما وراء الخفاف، ای و الله و ما فی الظلمات، و ما فی قعر البحار، حتی لا یبقی موضع قدمٍ إلاّ وطئنا و أقاما فیہ الدّین الواجب لله تعالی.

۴۵- شکوه‌های اهل بیت علیهم‌السلام نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود: «ای مفضل! من می‌بینم که ما امامان نیز خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خواهیم آمد و نسبت به آنچه از این امت بعد از آن حضرت بر ما وارد شده و سختی‌هایی مانند تکذیب و محرومیت و اسیری و لعنت و حبس و تهدید به قتل و تبعید از حرم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و کشته شدن به وسیله سمّ و حبس که به ما رسیده به آن حضرت شکایت خواهیم برد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم [پس از شکایت ما] گریان خواهد شد و به ما خواهد فرمود: ای فرزندان من! آنچه از مصایب بر شما وارد شده بر جد شما نیز قبلاً وارد شده است.

۴۶- شکوه‌های فاطمه علیها‌السلام

تا این که فاطمه علیها‌السلام شروع به شکایت می‌کند و آنچه بر او گذشته خدمت

۴۵- شکوی امیرالمومنین و فاطمه و اولادها عند النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

ثمّ لکأنی انظر - یا مفضل - إلینا معاشر الأئمّة بین یدی رسول اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشکوا الیه ما نزل بنا من الأئمّة بعده، و ما نالنا من التکذیب و الردّ علینا و سببنا و لعنتنا و تحویفنا بالقتل، و قصد طواغیتهم الولاة لأموهم من دون الأئمّة بترحیلنا عن الحرمة إلی دار ملکهم، و قتلهم إیّانا بالسمّ و الحبس، فیبکی رسول اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یقول: یا بنیّ ما نزل بکم إلا ما نزل بجدّکم قبلکم.

۴۶- شکوی فاطمه علیها‌السلام

ثمّ تبتدیء فاطمة علیها‌السلام و تشکوما نالها من أبی بکر و عمر، و أخذ فک منها و مشیها إلیه فی مجمع من المهاجرین و الانصار، و خطابها له فی أمر فک، و ما ردّ علیها من قوله:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می‌نماید؛ و آن‌ها عبارت است از ظلم ابوبکر و عمر و گرفتن فدک از او و تظلم او از ابوبکر و عمر نزد مهاجرین و انصار و آنچه آنها به او پاسخ دادند و گفتند: «پدر تو فرموده: ما پیامبران ارث باقی نمی‌گذاریم و آنچه از ما می‌ماند مربوط به جمیع مسلمین است»، و احتجاج او با ابوبکر به این که حضرت یحیی از زکریا و حضرت سلیمان از داود ارث بردند [چگونه من از پدر خود ارث نمی‌برم!] و پرخاش عمر به فاطمه علیها السلام که به او گفت: بده آن نامه‌ای را که پدرت برای فدک به تو داده است، و گرفتن آن نامه از او و مقابل مهاجرین و انصار و بقیه مردم به آن آب دهان انداختن و آن را پاره کردن و گریه فاطمه علیها السلام و رفتن او کنار قبر پدر

«ان الأنبياء لا تورث»، و احتجاجها علیها السلام بقول زکریا و یحیی علیهم السلام و قصه داود و سلیمان علیهم السلام.

و قول عمر: هاتی صحيفتك التي ذكرت أن أباك كتبها لك و إخراجها الصحيفة و أخذها إياها منها، و نشره لها على رؤس الأشهاد من قريش و المهاجرين و الأنصار و سائر العرب و تفلته فيها، و تمزيقه إياها و بكائها، و رجوعها الى قبر أبيها رسول الله صلی الله علیه و آله باكية حزينة تمشي على الرمضاء قد أفلقتها، و استغاثتها بالله و بأبيها رسول الله صلی الله علیه و آله و تمثلها بقول رقيقة (رقية) بنت صيفي،

قد كان بعدك أنباء و هنيئة	لو كنت شاهدا لم يكبر الخطب
إننا فقدناك فقد الأرض و ابلها	و اختلّ أهلك فاشهدهم فقد لعبوا
أبدت رجال لنا فحوى صدورهم	لما نأيت و حالت دونك الحجب
لكلّ قوم لهم قرب و منزلة	عند الإله على الأذنين مقرب
يا ليت قبلك كان الموت حلّ بنا	أملوا أناس ففازوا بالذي طلبوا

خود، رسول خدا ﷺ، و با چشم گریان و ناله و پریشانی به خدا و رسول او استغاثه نمودن و به اشعار رقیه بنت صیفی تمثیل جستن و با پدر خود راز نمودن واحوال پریشان خویش را برای او بیان کردن.

و بیان قصه فرستادن ابوبکر خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن خطاب و عده‌ای از مردم را برای آوردن امیرالمؤمنین ﷺ به سقیفه بنی ساعده برای بیعت با ابوبکر، و مشغول بودن امیرالمؤمنین ﷺ بعد از رحلت رسول خدا ﷺ به وصایای آن حضرت نسبت به سامان بخشیدن به وضع همسران آن حضرت و تسلیت دادن آنها و قرار دادن دیواری اطراف قبر او و جمع نمودن قرآن و پرداخت دیون، و وعده‌های او به مردم که آنها هشتاد هزار درهم بوده و امیرالمؤمنین ﷺ با فروختن جمیع اموال قدیم و جدید خود آنها را پرداخت نموده.

و سخن عمر و فریاد او نزد خانه فاطمه ﷺ و خطاب او به علی ﷺ که برای

و تقصّ علیه قصّة أبی بکر و انفاذه خالد بن الولید و قنفذاً و عمر بن الخطاب و جمعه الناس لإخراج أمير المؤمنين ﷺ من بيته إلى البيعة في سقيفة بني ساعدة و اشتغال أمير المؤمنين ﷺ بعد وفات رسول الله ﷺ بضمّ أزواجه و قبره و تعزيتهم و جمع القرآن و قضاء دينه، و إنجاز عداته، و هی ثمانون ألف درهم، باع فيها تليده و طارفه و قضاها عن رسول الله ﷺ.

و قول عمر: «أخرج يا عليّ إلى ما أجمع عليه المسلمون و إلاّ قتلناك»، و قول فضة جارية فاطمة: «إنّ أمير المؤمنين ﷺ مشغول و الحقّ له إن أنصفتم من أنفسكم و أنصفتموه؛ و جمعهم الجزل و الخطب على الباب لإحراق بيت أمير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين و زينب و أمّ كلثوم و فضة، و إضرارهم النار على الباب، و خروج فاطمة

بیعت با ابوبکر خارج شو و گرنه تو را خواهیم کشت و پاسخ دادن فضّه، کنیز فاطمه علیها السلام به او که امیرالمؤمنین علیه السلام به وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول است و خلافت حق اوست؛ اگر شما اهل انصاف باشید و حق او را بشناسید.

و جمع نمودن هیزم برای آتش زدن خانه علی و فاطمه و حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم و فضّه و افروختن آتش بر آن خانه و خطاب فاطمه علیها السلام از پشت در خانه به عمر که: وای بر تو از این جرأت و جسارت نسبت به خدا و رسول او! آیا می‌خواهی نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله را قطع کنی و آثار او را از بین ببری و نور خدا را خاموش نمایی؟ البته خدا نور خود را کامل خواهد نمود، و پرخاش و جسارت او نسبت به فاطمه علیها السلام.

و خطاب او به فاطمه که ای فاطمه! این سخنان را رها کن که دیگر محمد صلی الله علیه و آله زنده نیست و ملائکه دیگر امر و نهی و دستوری از طرف خدا نمی‌آورند و علی علیه السلام جز یک نفر از مسلمانان نیست یا او را برای بیعت با ابوبکر بیرون آور و یا همه شما را آتش می‌زنیم.

إليهم و خطاياهم من وراء الباب.

و قولها: و يحك يا عمر ما هذه الجرأة على الله و على رسوله؟ تريد أن تقطع نسله من الدنيا و تفتنيه و تطقء نور الله؟ و الله متمّ نوره، و انتهاره لها.

و قوله: كفى يا فاطمة فليس محمد حاضراً و لا الملائكة آتية بالأمر و النهي و الزجر من عند الله، و ما على الأكاحد المسلمين فاختارى إن شئت خروجه لبيعة أبي بكر أو إحراقكم جميعاً.

و سخن فاطمه علیها السلام با چشم گریان که: خدایا از رحلت پیامبر و رسول و برگزیده تو و مرتد شدن امت او، و ظلم آنها بر ما نسبت به حقّی که تو در کتاب خود بر پیامبرت فرستادی به تو شکوه می‌کنیم و به تو پناه می‌بریم.

و سخن عمر به فاطمه علیها السلام که این حرف‌های زنانه و احمقانه را رها کن! خدا برای شما نبوت و خلافت را جمع نکرده است؛ و این در حالی بود که در خانه فاطمه آتش گرفته بود و قنفذ ملعون می‌خواست در را باز کند [و چون در خانه فاطمه باز شد] عمر با تازیانه بر بازوی فاطمه زد آن چنان که بازویش متورم و سیاه شد و بالگد بر در خانه زد [و فاطمه علیها السلام را بین در و دیوار فشار داد] و محسن شش ماهه‌اش را سقط نمود.

تا آن جا که عمر با قنفذ و خالد بن ولید به خانه فاطمه هجوم بردند و عمر بر صورت فاطمه علیها السلام سیلی زد که گوشواره او از زیر چادر ظاهر گردید و صدای گریه

فقلت و هی باکیّة: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ نَشْكُو فَقَدْ نَبَيْتُكَ وَرَسُولَكَ وَصَفِيَّتِكَ، وَارْتِدَادَ أُمَّتِهِ عَلَيْنَا، وَمَنْعَهُمْ إِيَّانَا حَقًّا الَّذِي جَعَلْتَهُ لَنَا فِي كِتَابِكَ الْمَنْزِلَ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ.

فقال لها عمر: دعى عنك يا فاطمة حمقات النساء، فلم يكن الله ليجمع لكم النبوة و الخلافة، و أخذت النار في خشب الباب. و إدخال قنفذ يده لعنه الله يروم فتح الباب، و ضرب عمر لها بالسوط على عضدها، حتى صار كالدمليج الأسود، و ركل الباب برجله، حتى أصاب بطنها و هي حاملة بالمحسن، لستة أشهر و إسقاطها إياها.

و هجوم عمر و قنفذ و خالد بن الوليد و صفقه خذها حتى بدا قرطاهها تحت خمارها، و هي تجهر بالبكاء، و تقول: و أبتاه، و رسول الله، ابتك فاطمة تكذب و تضرب، و يقتل جنين في بطنها.

او بلند شد و فرمود: ای پدر و ای رسول خدا! به فریاد من برس! و ببین که دختر تو را می‌زنند و او را تکذیب می‌کنند و فرزند شش ماهه‌اش را می‌کشند!

پس امیرالمؤمنین علیه السلام با چشمی خونین و خاطری پریشان و سری برهنه نزد فاطمه علیها السلام آمد و عباى خود را روی او انداخت و او را به سینه گرفت و فرمود: ای دختر پیامبر! تو می‌دانی که پدرت رحمة للعالمین بود؛ پس خدا را به یاد آور و سر خود را برهنه مکن و از خدای خود درخواست عقوبت منما که اگر چنین کنی به خدا سوگند خداوند احدی را روی زمین باقی نمی‌گذارد که به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و آدم علیهم السلام شهادت بدهند بلکه هیچ جنبنده‌ای روی زمین و هیچ پرنده‌ای در هوا باقی نخواهد ماند مگر این که هلاک خواهند شد.

سپس خطاب به عمر بن خطاب فرمود: وای بر تو ای پسر خطاب از آنچه در این روز انجام دادی و بعد از آن انجام خواهی داد از خانه من خارج شو قبل از آن که

و خروج امیرالمؤمنین علیه السلام من داخل الدار محمراً العین حاسراً، حتی ألقى ملاءته عليها، و ضمها الى صدره و قوله لها: يا بنت رسول الله قد علمت أن أباك بعثه الله رحمة للعالمين، فالله الله أن تكشفى خمارك، و ترفعى ناصيتك، فوالله يا فاطمة لئن فعلت ذلك لا أبقى الله على الأرض من يشهد أن محمداً رسول الله و لا موسى و لا عيسى و لا ابراهيم و لا نوح و لا آدم، [ولا] دابةً تمشى على الارض و لا طائراً في السماء الا أهلکه الله!!

ثم قال علیه السلام: يا ابن الخطاب لك الويل من يومك هذا و ما بعده و ما يليه اخرج قبل أن أشهر سيفي فأفنى غابر الأمة.

شمشیر از غلاف خارج کنم و همه را نابود گردانم.

آن گاه عمر و خالد بن ولید و قنفذ و عبدالرحمان بن ابی بکر از خانه خارج شدند و امیرالمؤمنین علیه السلام فریاد برآورد که: ای فضّه! بیا به فریاد فاطمه برس که از لگد و فشارِ در، فرزند خود محسن را سقط نموده است و او به جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق خواهد شد و به او شکایت خواهد نمود.

و چون شب شد امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه علیها السلام را سوار نمود و با حسن و حسین و زینت و ام کلثوم به خانه مهاجر و انصار برد و آنها را به آنچه خدا و رسول او راجع به او و اهل بیت او فرموده بودند و مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آنها در چهار محل بیعت کرده بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام را در جمیع آن مواطن به سمت امیرالمؤمنان بودن پذیرفته بودند یادآوری نمود و همه آنها به او وعده دادند که چون صبح شود به یاری او بیایند، ولی چون صبح شد احدی از آنها به یاری او نیامدند.

فخرج عمر و خالد بن الولید و قنفذ و عبدالرحمن بن أبی بکر فصاروا من خارج الدار، و صاح أمير المؤمنين بفضّة يا فضّة مولاتك فاقبلي منها ما تقبله النساء فقد جاءها المخاض من الرفسة وردّ الباب، فاسقطت محسنا فقال أمير المؤمنين علیه السلام، فأنه لاحق بجده رسول الله صلی الله علیه و آله فيشكو إليه.

و حمل أمير المؤمنين لها في سواد الليل و الحسن و الحسين و زینب و ام کلثوم الى دور المهاجرين و الانصار، يذكرهم بالله و رسوله، و عهده الذي بايعوا الله و رسوله، و بايعوه عليه في أربعة مواطن في حياة رسول الله صلی الله علیه و آله و تسليمهم عليه بامرة المؤمنين في جميعها، فكلّ يعده بالنصر في يومه المقبل، فاذا أصبح قعد جميعهم عنه.

۴۷- شکوه‌های امیرالمؤمنین (ع)

سپس امیرالمؤمنین (ع) خدمت رسول خدا (ص) نسبت به مصایبی که از این امت بعد از او بر او وارد شده شکایت خواهد نمود و خواهد گفت: قصه من در این امت همانند قصه هارون در بنی اسرائیل بود و سخن من به شما نیز همانند سخن هارون به موسی است که به او گفت: ای برادر! مردم مرا ضعیف نمودند و مرا یاری نکردند و نزدیک بود مرا بکشند... پس برای خدا صبر کردم و تسلیم او شدم و به تقدیر او راضی گردیدم تا این که حجت خدا بر آنها در مخالفت با من و شکستن پیمانی که تو از آنها برای من گرفتی تمام شد.

سپس می‌گوید: یا رسول الله! من در این امت مصایبی را تحمل نمودم که وصی هیچ پیامبری از پیامبران امت‌های گذشته تحمل ننموده تا این که عبدالرحمان بن ملجم مرا با ضربت شمشیر از پای درآورد و خداوند آگاه بود که آنها بامن بیعت شکنی نمودند.

۴۷- شکوی امیرالمؤمنین عندالنبي (ص)

ثم يشكو إليه أمير المؤمنين (ع) المحن العظيمة التي امتحن بها بعده. و قوله: لقد كانت قصتي مثل قصة هارون مع بني اسرائيل و قولي كقوله لموسى: «يا ابن أمّ ان القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني فلا تشمت بي الأعداء و لاتجعلني مع القوم الظالمين» فصبرت محتسباً و سلمت راضياً و كانت الحجّة عليهم في خلافي، و نقضهم عهدي الذي عاهدتهم عليه يا رسول الله.

واحتملت يا رسول الله ما لم يحتمل وصي نبي من سائر الاوصياء من سائر الامم حتى قتلوني بضربة عبدالرحمن بن ملجم، و كان الله الرقيب عليهم في نقضهم بيعتي.

و طلحه و زبیر در ظاهر برای حج و عمره همراه عایشه به مکه آمدند و عایشه رابه بصره بردند [و با من به جنگ برخاستند] و آنچه آنها را نصیحت نمودم و به یاد خدا و دستورات شما یادآوری کردم به راه حق بازنگشتند [تا این که با آنها جنگیدم] و خداوند مرا بر آنها پیروز نمود و خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته شد و دست هفتاد نفر از کسانی که افسار شتر عایشه را گرفته بودند قطع گردید و من در هیچ کدام از جنگ‌هایی که همراه با شما و بعد از شما داشتم روزی سخت‌تر از این روز (یعنی روز جنگ جمل) ندیدم.

پس صبر نمودم چنان که شما مرا از طرف خداوند آموخته بودید و آن گونه که خداوند شما را در آیه شریفه ﴿فاصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل﴾ آموخته بود و در آیه شریفه ﴿واصبر و ما صبرك الا بالله﴾ تأدیب نموده بود. ای رسول خدا! به

و خروج طلحة و الزبير بعائشة إلى مكة يظهران الحج و العمرة و سيرهم بها إلى البصرة و خروجي اليهم و تذكيري لهم الله و إيتاك، و ما جئت به يا رسول الله، فلم يرجعوا حتى نصرني الله عليها حتى أهرقت دماء عشرين ألف من المسلمين و قُطِعَتْ سبعون كفاً على زمام الجمل، فما لقيت في عزواتك يا رسول الله و بعدك أصعب يوماً منه أبداً، لقد كان من أصعب الحروب التي لقيتها، و أهولها و أعظمها

فصبرت كما أدبني الله بما أدبك به يا رسول الله في قوله عز وجل ﴿فاصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل﴾ و قوله ﴿واصبر و ما صبرك الا بالله﴾ و حَقَّ و الله يا رسول الله تأويل الآية التي أنزلها الله في الأمة من بعدك في قوله «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قُتِل انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبه فلن يضر الله شيئاً و سيجزي الله الشاكرين»

خدا سوگند آنچه خداوند در آیه شریفه ﴿و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله
الرسل...﴾ برای بعد از شما نازل فرموده بود به حقیقت پیوست!

۴۸- شکوه‌های امام حسن علیه السلام

امام صادق علیه السلام سپس به مفضل فرمود: «ای مفضل! امام حسن علیه السلام نیز مقابل
جدّ خود می‌ایستد و می‌گوید من با امیرالمؤمنین در کوفه بودم تا هنگامی که پدرم به
دست ابن ملجم ملعون به شهادت رسید و پدرم آنچه شما به او سفارش نمودی به من
سفارش نمود و چون خبر شهادت پدرم به معاویه ملعون رسید او زیاده‌بینی - آن
زنازاده ملعون - را با یکصد و پنجاه هزار سپاه مسلح به کوفه فرستاد و دستور داد
بالاجبار از من و برادرم حسین و بقیه برادران و اهل بیت من و شیعیان و دوستان ما
برای معاویه ملعون بیعت بگیرد و هر که را بیعت نکند گردن بزند و سر او را برای
معاویه بفرستد!

۴۸- شکوی حسن بن علی علیه السلام عند النبی صلی الله علیه و آله

یا مفضل و يقوم الحسن علیه السلام إلى جدّه صلی الله علیه و آله فيقول: يا جدّاه كنت مع
أمير المؤمنين في دار هجرته بالكوفة حتى استشهد بضربة عبدالرحمان ابن ملجم لعنه الله
فوضّاني بما وصّيته يا جدّاه و بلغ اللعين معاوية قتل أبي فأنفذ الدعوى اللعين زياداً الى
الكوفة في مائة ألف و خمسين ألف مقاتل فامر بالقبض علىّ و على أخى الحسين و سائر
إخوانى و أهل بيتى، و شيعتنا و موالينا و أن يأخذ علينا البيعة لمعاوية لعنه الله، فمن يأبى
منا ضرب عنقه و سير إلى معاوية رأسه.

و من چون از این خبر مطلع شدم به مسجد کوفه رفتم و بالای منبر نشستم و چون مردم اجتماع نمودند حمد و ثنای خدا را به جای آوردم و گفتم: ای مردم! خانه‌های [دیانت] کهنه شد و آثار [رسول خدا ﷺ] و سنت‌های او [از بین رفت و دیگر نمی‌توان با همزات شیاطین و حکم خائنین صبر کرد. به خدا سوگند این ساعت براهین و آیات [الهی] روشن و آنچه [از حق و باطل] پوشیده و مشکل بود آشکار گردید.

و ما تاکنون منتظر رسیدن تأویل این آیه بودیم که خداوند فرموده: «محمد ﷺ جز رسول و فرستاده خدا نیست و قبل از او پیامبرانی آمده‌اند آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به جاهلیت خود باز می‌گردید؟! [آگاه باشید] هر کس بعد از پیامبر [از اوصیای او جدا شود] به جاهلیت بازگشته و هرگز به خدای خود آسیبی وارد نکرده است و خداوند [تنها] شاکرین [یعنی پیروان اوصیای این پیامبر] را

فلما علمت ذلك من فعل معاوية، خرجت من داري، فدخلت جامع الكوفة للصلاة، و رقأت المنبر و اجتمع الناس، فحمدت الله و أثبتت عليه، و قلت: معشر الناس عفت الديار، و مُحيت الآثار، و قُلَّ الاضطبار، فلاقرار على همزات الشياطين و حكم الخائنين، الساعة و الله صحّت البراهين، و فضلت الآيات، و بانّت المشكلات،

ولقد كنا نتوقع تمام هذه الآية تأويلها قال الله عزوجل «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قُتل انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبه فلن يضر الله شيئاً و سيجزى الله الشاكرين» فلقد مات و الله جدى رسول الله ﷺ و قتل أبى ﷺ و صاح الوسواس الخناس في قلوب الناس و نطق ناعق الفتنة، و خالفت السنة،

پاداش نیک خواهد داد.»

آن گاه فرمود: «به خدا سوگند جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و پدرم کشته شد و شیطان با فریاد خود دل‌های مردم را به خود جلب نمود و فتنه گر [یعنی معاویه] ندای فتنه [و انحراف از صراط مستقیم و پیروی از باطل] را به گوش مردم رساند و شما با [پذیرفتن او] دستورات و سنت‌های پیامبر خود را مخالفت نمودید! چه قدر فتنه معاویه خطرناک و گمراه‌کننده است که سخن منادی حق پذیرفته نمی‌شود و دعوت او به صلاح اجابت نمی‌گردد و با برپا کردن فتنه مخالفت نمی‌شود! کلمه نفاق ظاهر گردید و پرچم‌های اختلاف و دشمنی در حرکت است و لشکرهای منحرف شام و عراق، خلافت را طعمه خود قرار داده‌اند.»

تا این که فرمود «ای مردم! خدای شما را رحمت کند، [بیدار باشید و در چنین وضعیتی] به سوی فتح و پیروزی و نور بسیار روشن و آشکاری که هرگز خاموش نمی‌شود و علم و پرچم سیادت و بزرگواری و حقی که هرگز پنهان و پوشیده نمی‌گردد روی آورید.

ای مردم! از خواب غفلت بیدار شوید و از تاریکی‌هایی که شما را احاطه

فیالها من فتنه صماء عمياء، لا یسمع لداعیها و لا یجاب منادیها، و لا یخالف والیها، ظهرت کلمة النفاق، و سیرت رایات أهل الشقاق، و تکالبت جیوش أهل المراق، من الشام و العراق، هلموا رحمکم الله إلى الافتتاح، و النور الوضاح، و العلم الجحجاج، و النور الذی لا یطقی، و الحق الذی لا یخفی.

أیها الناس تیقظوا من رقدة الغفلة، و من تکائف الظلمة فوالذی فلق الحبة، و براء النسمة، و تردی بالعظمة، لئن قام الی منکم عصبه بقلوب صافیة و نیاتٍ مخلصه،

کرده خارج گردید. سوگند به آن خدایی که دانه را می شکافد و انسان را می آفریند و بزرگی و عظمت مخصوص اوست اگر عده‌ای از شما با قلب‌های پاک و نیت‌های خالص به کمک من بیایند و نفاق و تفرقه در میانشان نباشد من با شمشیر قدم به قدم با معاویه جنگ خواهم نمود و با شمشیرها و نیزه‌ها و اسب‌ها کار را بر آنان سخت خواهم نمود و آنها را محاصره و از پای درخواهم آورد. خدا شما را رحمت کند! بگویید که چه خواهید کرد؟

ولی آنها لگام سکوت بر دهن زدند و دعوت مرا اجابت نمودند، جز بیست نفر آنها که نزد من آمدند و گفتند: ای فرزند رسول خدا! با شمشیرهای خود آماده یاری شما هستیم و فرمان شما را پذیرا و رأی شما را به جان می خریم. پس به آنچه می خواهی ما را امر بفرما! و من چون اطراف خود را نظر نمودم کسی را جز آنها برای یاری خود ندیدم.

پس پیش خود گفتم باید به جد خود رسول الله ﷺ اقتدا کنم که در آن روز با

لا يكون فيها شوب نفاق، و لانيّة افتراق، لأجاهدنّ بالسيف قدماً قدماً، و لأضيّقنّ من السيوف جوانبها و من الرماح أطرافها، و من الخيل سنابكها، فتكلّموا رحمكم الله. فكانما أجموا بلجام الصّمت عن إجابة الدّعوة، الّا عشرون رجلاً فانهم قاموا إلى فقالوا: يا ابن رسول الله ما غلّك الّا أنفسنا و سيوفنا، فها نحن بين يديك لأمرك طائعون، و عن رأيك صادرون، فرنا بماشئت! فنظرت يميناً و يسرة فلم أر أحداً غيرهم. فقلت: لي أسوة بجدي رسول الله حين عبد الله سرّاً، و هو يومئذ في تسعة و ثلاثين رجلاً فلما أكمل الله له الأربعين صار في عدّة و أظهر أمر الله، فلو كان معي عدّتهم جاهدت في الله حقّ جهاده.

داشتن سی و نه نفر حامی خدا را در پنهان عبادت نمود و به جنگ با دشمن برنخاست و چون خداوند برای او چهل نفر حامی فراهم کرد حرکت نمود و امر خدا را اظهار کرد و اگر من نیز چنین عددی را دارا بودم در راه خدا با تمام کوشش می‌جنگیدم.

سپس سر به سوی آسمان نمودم و گفتم: خدایا! من دعوت و انذار و امر و نهی خود را نمودم و آنها از اجابت و یاری و اطاعت من سرپیچی کردند و به کمک دشمن من شتافتند. خدایا! عذاب و بأس خود را که بر ستمکاران قراردادی بر آنها بفرست. [این سخنان را گفتم] و از منبر پایین آمدم.

سپس از کوفه به مدینه رفتم تا این که به من خبر دادند معاویه لشکری به طرف انبار و کوفه فرستاده و لشکر او از اطراف به آن جا حمله برده و زنها و اطفال را نیز کشته‌اند، پس به آنها، یعنی کسانی که این خبر را به من رساندند، گفتم: شما اهل وفا نیستید [ولی باز به شما می‌گویم با آنها بجنگید] و می‌دانم که این فرمان مرا

ثم رفعت رأسي نحو السماء فقلت: اللهم إني قد دعوت و أذرت، و أمرت و نهيت، و كانوا عن إجابة الداعي غافلين، و عن نصرته قاعدين، و عن طاعته مقصرين و لاعدائه ناصرين، اللهم فأنزل عليهم رجزك، و بأسك و عذابك، الذي لا يردُّ عن القوم الظالمين و نزلت.

ثم خرجت من الكوفة راحلاً إلى المدينة، فجاؤني يقولون: إن معاوية أسرى سراياه إلى الانبار و الكوفة، و شنَّ غاراته على المسلمين، و قتل من لم يقاتله و قتل النساء و الاطفال، فأعلمتهم أنه لا وفاء لهم، فأنفذت معهم رجالاً و جيوشاً و عرفتهم أنهم يستجيبون لمعاوية، و ينقضون عهدي و بيعتي، فلم يكن إلا ما قلت لهم، و أخبرتهم.

نیز اجابت نخواهید کرد و به طرف معاویه خواهید رفت. در نهایت هم جز آنچه گفته بودم انجام ندادند!

۴۹- شکوه‌های امام حسین علیه السلام

سپس امام حسین علیه السلام مقابل جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌ایستد، در حالی که او و جمیع شهدای کربلا به خون خود آغشته‌اند! و رسول خدا صلی الله علیه و آله چون فرزند خود را چنین ببیند گریان شود و اهل آسمان‌ها و زمین از گریه او بگریزند و فاطمه علیها السلام [چنان] ناله‌ای بزند که زمین و اهل آن به لرزه درآیند. پس امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام در طرف راست پیامبر و فاطمه علیها السلام در طرف چپ او می‌ایستند و حسین علیه السلام به طرف آنها می‌آید و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به سینه می‌چسباند و می‌فرماید: فدای تو شوم! [امروز] چشمان تو به [دیدن] من و چشمان من به [دیدن] تو روشن شد. آن گاه حمزه سیدالشهداء، شیرخدا روی زمین، در طرف راست حسین و جعفر طیار در طرف چپ او قرار می‌گیرند.

۴۹- شکوی حسین بن علی عندالنبی صلی الله علیه و آله

ثمّ يقول الحسين علیه السلام مخضباً بدمه هو و جميع من قتل معه، فاذا رآه رسول الله صلی الله علیه و آله بكى و بكى أهل السماوات و الارض لبكائه، و تصرخ فاطمة علیها السلام عن شماله، و يقبل الحسين علیه السلام فیضمّه رسول الله صلی الله علیه و آله إلى صدره، و يقول: يا حسين! فديتك قرت عيناك و عینای فیک و عن یمن الحسین حمزة أسدالله فی أرضه، و عن شماله جعفر بن ابیطالب الطیار،

سپس حضرت خدیجه محسن فاطمه علیها السلام را در آغوش می‌گیرد و با فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر می‌شوند و صدا به گریه بلند می‌کنند و فاطمه زهرا علیها السلام به قاتلین فرزند خود می‌گوید: «امروز روزی است که به شما وعده داده شده! امروز روزی است که هر کس عمل خیر خود را می‌بیند و دوست دارد که بین او و عمل زشت و گناه او فاصله زیادی باشد!»

۵۰- گریه شدید امام صادق علیه السلام بعد از ذکر مصائب گذشته

مفضل می‌گوید: چون سخن به این جا رسید امام صادق علیه السلام به قدری گریه کرد که محاسن او از اشکش خیس شد. سپس فرمود: «شادمان نباشد چشمی که چون این مصیبت را بشنود گریان نشود.» راوی می‌گوید: مفضل نیز چون این حدیث را نقل نمود فراوان گریه کرد و به امام صادق علیه السلام گفت: مولای من! ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام چقدر است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «ثواب آن قابل شماره نیست،

و یأتی محسن تحمله خدیجة بنت خویلد، و فاطمة بنت أسد أم امیرالمؤمنین علیها السلام و هنَّ صارخات و أمه فاطمة تقول: «هذا یومکم الذی کنتم توعدون» (الانبياء آیه: ۱۰۳) «تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء توذلو ان بینها و بینہ امدأ بعیداً» (آل عمران/ ۳۰)

۵۰- بکاء الصادق علیه السلام بعد از ذکر هذه المصائب

قال: فبکی الصادق علیه السلام حتی اخضلت لحیته بالدموع، ثم قال: لاقرت عین لا تبکی عند هذا الذکر، قال: و بکی المفضل بکاء طویلاً ثم قال: یا مولای ما فی الدموع؟ فقال: ما لا یحصی إذا کان من محق.

اگر گریه کننده اهل معرفت باشد.»

سپس مفضل به امام صادق علیه السلام گفت: ای مولای من! مقصود از آیه شریفه «وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا قسم ای مفضل! مقصود محسن علیه السلام است؛ چون او از ماست. و هر کس جز این معنا را بگوید او را تکذیب کنید.»

سپس مفضل گوید: ای مولای من! پس از آن چه خواهد شد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «پس از آن فاطمه زهرا علیها السلام به پا می خیزد و می گوید: خدایا! وعده انتقام خود را نسبت به کسانی که به من ظلم نموده و حق مرا غضب کردند و بر [صورت] من [سیلی] زدند و مرا نسبت به فرزندانم پریشان نمودند عملی ساز!

پس ملائکه آسمان های هفتگانه و حاملان عرش و ساکنان هوا و هر که در دنیا و در طبقات زمین هست گریان می شوند و به درگاه خدا فریاد و ناله می زنند. و کسی از قاتلین و ظالمین ما و کسانی که راضی به ظلم بر ما شده اند

ثم قال المفضل: يا مولاي ما تقول في قوله تعالى: «وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (التكوير/ ٨) قال: يا مفضل و الموءودة و الله محسن، لأنه منا لا غير، فمن قال غير هذا فكذبوه.

قال المفضل: يا مولاي ثم ماذا؟ قال الصادق علیه السلام: تقوم فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فيقول: اللهم أنجز وعدك و موعدك لي فيمن ظلمني و غضبني، و ضربني و جزعني بكل أولادي، فتبكيها ملائكة السماوات السبع و حملة العرش، و ساكن الهواء، و من في الدنيا، و من تحت أطباق الثرى، صائحين صارخين إلى الله تعالى،

فلا يبقى أحد ممن قاتلنا و ظلمنا و رضی بما جرى علينا إلا قتل في ذلك اليوم ألف

نمی ماند جز این که در آن روز هزار مرتبه کشته می شود.»

۵۱- حدیث دجال و حضرت مهدی علیه السلام

۱- مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین با سند خود، از نزال بن سبرة نقل نموده که می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام سه مرتبه فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی»؛ یعنی هرچه می خواهید از من پرسید قبل از آن که از بین شما بروم و دیگر مرا نیابید. در این هنگام صعصعة بن صوحان برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! دجال در چه زمانی خواهد آمد؟ علی علیه السلام به او فرمود: «بیشین! خداوند سخن تو را شنید و

قتله»

۵۱- حدیث الدجال و القائم علیه السلام

۱- قال الصدوق علیه السلام فی کمال الدین: حدّثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق رضی الله عنه قال: حدّثنا عبدالعزیز ابن یحیی الجلودی بالبصرة قال: حدّثنا الحسین بن معاذ قال: حدّثنا قیس بن حفص قال: حدّثنا یونس بن أرقم، عن أبی سَیّار الشیبانی، عن الضحاک بن مزاحم، عن النزال بن سبرة قال: خطبنا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فحمد الله عزوجلّ و أثنی علیه و صلی علی محمد و آله ثمّ قال: سلونی أيها الناس قبل أن تفقدونی - ثلاثاً - فقام إليه صعصعة بن صوحان فقال: یا امیرالمؤمنین متى ینخرج الدجال؟ فقال له علی علیه السلام: اقعِد فقد سمع الله کلامک و علم ما أردت، و الله ما المسؤول عنه بأعلم من السائل، و لكن لذلك علامات و هیئات یتبع بعضها بعضاً کحذو النعل بالنعل، و إن شئت أنباتک بها؟ قال: نعم یا امیرالمؤمنین.

نیت تو را دانست. به خدا سوگند! مسؤول داناتر از سائل نیست [و زمان خروج دجال را جز خدا نمی‌داند] ولی برای آن علامات و نشانه‌هایی است که یکی پس از دیگری خواهد آمد و اگر بخواهی نشانه‌های خروج او را برای تو بیان کنم؟» صعصعة گفت: آری! خواهان آن هستم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بدان که نشانه [آخرالزمان] و آمدن دجال این است که در آن زمان مردم نماز را ضایع و به امانت خیانت می‌کنند و دروغ را حلال می‌دانند، و ربا می‌خورند و رشوه می‌گیرند و ساختمان‌های عالی بنا می‌کنند، و دین خود را به دنیا می‌فروشند، و سفیهان را به کار می‌گمارند و با زن‌ها مشورت می‌کنند، و از خویشان خود جدا می‌شوند،

و از هواهای نفسانی خود پیروی می‌نمایند، و خونریزی را سبک می‌شمارند، و حلم و بردباری را ناتوانی و ظلم و ستم را فخر می‌دانند، حکام آنها فاجر و وزیران آنها ستمگر و سرپرستان آنها خیانتکار و علمای آنها فاسق می‌باشند، و در بین آنها

فقال علیه السلام: احفظ فان علامة ذلك: إذا أمات الناس الصلاة، و أضعوا الامانة و استحلوا الكذب، و أكلوا الربا، و أخذوا الرشأ، و شيدوا البنیان، و باعوا الدین بالدنيا، و استعملوا السفهاء، و شاوروا النساء، و قطعوا الارحام، و اتبعوا الالهواء و استخفوا بالدماء،

و كان الحلم ضعفاً، و الظلم فخراً، و كانت الأمراء فجرة، و الوزراء ظلمة، و العرفاء خونة، و القراء فسقة، و ظهرت شهادة الزور «شهادات الزور»، و استعلن الفجور، و قول البهتان، و الاثم و الطغیان، و حلیت المصاحف، و زخرفت المساجد، و طوّلت المنارات،

شهادت دروغ و فجور و فحشا و تهمت و گناه و طغیان علنی خواهد بود. در آن زمان قرآن‌ها زینت می‌شود و مساجد [زیبا و] طلاکاری و مناره‌ها بلند می‌گردد. و اشرار و فساق را گرامی می‌دارند. و صفوف [نماز] جماعت آنها پیوسته است ولی دل‌های [آنها] از یکدیگر جداست و پیمان‌ها شکسته می‌شود، و وعده خدا نزدیک می‌گردد. زن‌ها به سبب حرص به دنیا همانند مردها به کار و تجارت مشغول می‌شوند، و صدای فساق و دعوت آنها [به فسق] بلند می‌گردد و مردم سخن آنها را می‌پذیرند و رئیس و سرپرست هر جمعیتی بدترین آنها خواهد بود، و مردم از شر فساق حذر می‌کنند و دروغگو را تصدیق و خائن را امین می‌شمارند، و زن‌های آوازه خوان و آلات لهو را مجاز می‌دانند. و زن‌ها شبیه به مردان و مردان شبیه به زن‌ها می‌شوند و شهادت ناحق برای تلافی از شهادت دیگری داده می‌شود. در آن زمان دانش دینی و فقه برای دین و خدا نخواهد بود، و دنیا را بر

و أكرمت الأشرار، و ازدحمت الصفوف، و اختلف القلوب، و نقضت العهود، و اقترب الموعد، و شارك النساء أزواجهن في التجارة حرصاً على الدنيا، و علت أصوات الفساق و استمع منهم و كان زعيم القوم أرذلهم، و اتقى الفاجر مخافة شره، و صدق الكاذب، و ائتمن الخائن. و اتخذت القيان و المعازف، (جمع قنية: الاماء المغنيات. و المعازف: الملاهي)

و لعن آخر هذه الأمة أولها، و ركب ذوات الفروج السروج، و تشبه النساء بالرجال، و الرجال بالنساء، و شهد الشاهد من غير أن يستشهد، و شهد الآخر قضاء لذمام بغير حق عرفه و تفقه لغير الدين، و آثروا عمل الدنيا على الآخرة و لبسوا جلود الضأن على قلوب الذئاب، و قلوبهم أنتن من الجيف و أمر من الصبر،

آخرت مقدم خواهند داشت و لباس میش را می پوشند و باطن آنها درندگی است، در آن زمان قلب های آنها از مردار متعفن تر و از صبر [که گیاه بسیار تلخی است] تلخ تر است پس در آن وقت فرج نزدیک خواهد بود و باید برای نصرت مهدی علیه السلام آماده شوند و بهترین جاها برای زندگی در آن وقت بیت المقدس می باشد و مردم آرزو می کنند که اهل آن جا باشند.»

سپس اصبح بن نباته برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! دجال کیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نام او صائد بن الصید است. شقی و بدبخت کسی است که او را تصدیق کند و سعادت مند کسی است که او را تکذیب نماید. او از شهری به نام اصفهان و از محله یهودی نشین آن قیام می کند و چشم راست ندارد و چشم دیگر او خونین و در پیشانی اوست که مانند ستاره می درخشد و بین دو چشم او [کلمه] «کافر» نقش بسته است به گونه ای که هر کسی می تواند آن را بخواند. او بر روی دریاها سیر می کند و در آن ها فرو می رود و خورشید با او حرکت

فعند ذلك، الوحا الوحا (یعنی السرعة السرعة، البدار البدار)، ثم العجل العجل، خیر المساكن يومئذ بيت المقدس، وليأتين على الناس زمان يتمنى أحدهم «يوذ أحدهم». أنه من سكانه.

فقام إليه الأصبح بن نباتة فقال: يا أمير المؤمنين من الدجال؟ فقال علیه السلام: الا إن الدجال «صائد بن الصيد». او «ابن صياد». فالشقي من صدقه. و السعيد من كذبه، يخرج من بلدة يقال لها إصفهان، من قرية تعرف باليهودية، عينه اليمنى مسحوة، و العين الاخرى في جبهته تضىء كأنها كوكب الصبح، فيها علقه كأنها ممزوجة بالدم، بين عينيه مكتوب: كافر، يقرؤه كل كاتب و أمى، يخوض البحار و تسير معه

می‌کند و مقابل او کوهی از دود است و پشت سر او کوه سفیدی است که مردم گمان می‌کنند آن کوه طعام و غذاست.

در آن وقت قحطی شدیدی در میان مردم واقع می‌شود و دجال بر الاغ سفیدی سوار است که یک گام او دو هزار متر است و زمین برای او درهم پیچیده می‌شود و به هر چشمه و آبی که می‌رسد آن آب تا قیامت خشک می‌گردد.

با صدای بلند فریاد می‌کند به طوری که به گوش جن و انس و شیاطین می‌رسد، و می‌گوید: «دوستان من! به سوی من بشتابید! من آن [خدایی] هستم که همه چیز را آفرید و مستقیم قرار داد و اندازه‌گیری نمود و هدایت کرد! من پروردگار بزرگ شمایم!»

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دشمن خدا [یعنی دجال] دروغ می‌گوید [او هرگز خدا نیست] او اعور است، یعنی فقط یک چشم دارد و غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، در حالی که پروردگار شما چنین نیست. او نه اعور است و نه غذا

الشمس، بین یدیه جبل من دخان، و خلفه جبل أبيض يرى الناس أنه طعام، يخرج حين يخرج في قحط شديد تحته حمار أقر، خطوة حماره ميل، تطوى له الأرض منهلاً منهلاً، لا يمر بماء إلا غار إلى يوم القيامة.

ینادی بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين من الجنّ و الانس و الشياطين يقول: إلى اوليائي (أى اسرعوا، أوالى مرجعكم اوليائي و الاول أنسب) «أنا الذى خلق فسوّى و قدر فهدى، أنارتكم الاعلى». و كذب عدوّ الله، أنه أعور يطعم الطعام، و يمشى فى الأسواق، و ان ربكم عزوجلّ ليس بأعور، و لا يطعم و لا يمشى و لا يزول. تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

می خورد و نه راه می رود و نه فنا و نابودی دارد او از این صفات منزّه و دور است.»
 آن گاه فرمود: «آگاه باشید که بیشتر پیروان دجال اولاد زنا و از طایلسه که
 قومی از عجم هستند می باشند و خداوند او را در شام بر روی عقبه افيق و به دست
 کسی که حضرت عیسی پشت سر او نماز خواهد خواند قبل از ظهر روز جمعه
 خواهد کشت و بعد از آن «طامة الكبرى» خواهد آمد.»

نزال بن سبرة می گوید گفتیم: یا امیرالمؤمنین! «طامة الكبرى» چیست؟
 فرمود: «او «دابة الارض» است [مقصود شخص امیرالمؤمنین علیه السلام است] که از صفا
 خارج می شود و عصای موسی و خاتم سلیمان در دست اوست و چون خاتم
 سلیمان علیه السلام را بر صورت مؤمنی بگذارد بر آن نوشته می شود که او مؤمن حقیقی
 است و چون آن را بر صورت کافر بگذارد بر آن نوشته می شود که او کافر حقیقی
 است. تا این که مؤمن به کافر می گوید: وای بر تو ای کافر! و کافر به مؤمن می گوید:
 خوشا به حال تو ای مؤمن! ای کاش امروز من مثل تو می بودم و به رستگاری بزرگ

الأ و انّ أكثر أتباعه يومئذٍ أولاد الزّنا، و أصحاب الطيالسة الخضر، يقتله الله
 عزّوجلّ بالشام على عقبه تعرف بعقبه أفيق لثلاث ساعات مضت من يوم الجمعة على
 يد من يصلّي المسيح عيسى بن مريم عليه السلام خلفه ألا إنّ بعد ذلك «الطامة الكبرى».
 قلنا: و ما ذلك يا أميرالمؤمنين؟ قال: خروج دابة [من] الارض من عندالصفا، معها
 خاتم سليمان بن داود، و عصى موسى عليه السلام، يضع الخاتم على وجه كلّ مؤمن فينطبع فيه:
 هذا مؤمن حقاً؛ و يضعه على وجه كلّ كافر فينكتب هذا كافر حقاً، حتّى أنّ المؤمن
 لينادي: الويل لك يا كافر، و إنّ كافر ينادي: طوبى لك يا مؤمن، و ددت أنّي اليوم كنت
 مثلك فأفوز فوزاً عظيماً.

می‌رسیدم!

سپس آن «دابة الارض» [یعنی شخص امیرالمؤمنین علیه السلام] سر خود را بالا می‌برد به طوری که هر کس در شرق و غرب عالم است به اذن خدا او را می‌بیند و این در زمانی خواهد بود که خورشید از مغرب طلوع می‌کند. [در آن زمان] توبه کسی پذیرفته نمی‌گردد و عمل کسی بالا نمی‌رود و ایمان کسی که تاکنون ایمان نیاورده بوده قبول نمی‌شود.»

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «از [وقایعی که] بعد از آنچه گفتم [رخ خواهد داد] سؤال نکنید، حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از من عهد و پیمان گرفته که اخبار بعد از آن را جز به عترت خود نگویم.»

نزال بن سبرة می‌گوید: من به صعصعة گفتم: مقصود علی علیه السلام از این کلام چیست؟ صعصعه گفت: ای پسر سبرة! آن کسی که حضرت عیسی علیه السلام پشت سر او

ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين باذن الله جلّ جلاله و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة، فالتوبة تقبل و لا عمل يرفع «و لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً».

ثم قال صلی الله علیه و آله و سلم: لا تسألوني عما يكون بعد هذا فإنه عهد عهده إلى حبیبی رسول الله أن لا أخبر به غير عترتی.

قال النزال بن سبرة: فقلت لصعصعة بن صوحان: يا صعصعة ما عني أميرالمؤمنين علیه السلام بهذا؟ فقال صعصعة: يا ابن سبرة إن الذي يصلّي خلفه عیسی بن مریم علیه السلام هو الثاني عشر من العترة، التاسع من ولد الحسين بن علی علیه السلام، و هو الشمس الطالعة من مغربها يظهر عند الركن و المقام فيطهر الأرض، و يضع ميزان العدل فلا يظلم احد احداً؛

نماز می خواند امام دوازدهم از عترت پیامبر ﷺ است. او نهمین فرزند امام حسین ﷺ می باشد و اوست خورشیدی که از مغرب طلوع می فرماید و نزد رکن و مقام ظاهر می شود و زمین را [از فساد و فتنه] پاک می فرماید و میزان عدل را برقرار می سازد و در زمان او احدی به کسی ظلم نخواهد نمود.

سپس گفت: امیرالمؤمنین می فرماید: «حبيب من رسول خدا ﷺ به من سفارش نموده که اخبار بعد از این را جز به عترت خود که امامان ﷺ هستند نگویم.»

۲- علامه مجلسی در کتاب بحار، از کمال الدین صدوق نقل نموده که رسول خدا ﷺ به اصحاب خود فرمود: «ای مردم! خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده جز این که او قوم خود را از خطر دجال آگاه نموده است و خداوند عزوجل دجال را در بین شما امت آخرالزمان قرار خواهد داد. پس اگر در باره او برای شما شکی پیدا شد بدانید [که او اعور است، یعنی یک چشم دارد و ادعای خدایی می کند] در حالی که خدای شما چنین نیست.

او بر آلاخی سوار می شود که فاصله بین دو گوش او دو هزار متر است و

فاخر امیرالمؤمنین ﷺ: ان حبيب رسول الله ﷺ عهد اليه ان لا يخبر بما يكون بعد ذلك غير عترته الأئمة صلوات الله عليهم اجمعين. (كمال الدين ج ۲/۵۲۵)

۲- و في البحار ج ۱۹۷/۵۲ عن كمال الدين ص ۲۰۹ ان النبي ﷺ قال لأصحابه: أيها الناس ما بعث الله نبياً الا وقد انذر قومه الدجال، و ان الله عزوجل قد اخره الى يومكم هذا، فهما تشابه عليكم من امره فان ربكم ليس باعور،

انه يخرج على حمارٍ عرض ما بين أذنيه ميل، يخرج و معه جنة و نار، و جبلٌ من خبز

چون قیام می‌کند همراه او باغستانی و آتشی خواهد بود و کوهی از نان و نهری از آب نیز اطراف او وجود دارد، و بیشتر پیروان او یهودیان و زن‌ها و اعراب هستند و به همه نقاط زمین جز مکه و مدینه و اطراف آنها وارد می‌شود.»

۳- در همان کتاب، از صحیح مسلم، از ابوسعید خدری نقل شده که می‌گوید: رسول خدا ﷺ برای ما حدیث مفصلی راجع به دجال بیان کرد و در ضمن سخنان خود فرمود: «چون دجال بیاید نمی‌تواند وارد مدینه بشود و به نقطه‌ای دور از مدینه وارد می‌شود، تا این که مردی که بهترین مردم و یا از بهترین آنهاست نزد او می‌رود و به او می‌گوید: من شهادت می‌دهم که تو همان دجال هستی که

و نهر من ماء، اکثر اتباعه اليهود و النساء و الأعراب، یدخل آفاق الأرض کلها الا مکه و لا بتیها، و المدینه و لا بتیها.

۳- و فيه عن كشف الحق عن كفاية الطالب محمد بن يوسف الشافعي عن صحيح مسلم عن ابي سعيد الخدري قال حدثنا رسول الله ﷺ حديثاً طويلاً عن الدجال فكان فيما حدثنا قال: يأتي و هو محرّم عليه ان یدخل نقاب المدینه فینتهی الی بعض السباح التي تلی المدینه فیخرج الیه یؤمئذ رجل هو خیر الناس او من خیر الناس فیقول: اشهد انک الدجال الذي حدثنا رسول الله ﷺ حديثه فیقول الدجال: ارايتم ان قتلت هذا ثم احببته اتشکون فی الامر؟ فیقولون: لا، قال: فیقتله ثم یحییهِ فیقول حين یحییهِ: و الله ما كنت فیک قطّ اشدّ بصیرةً منی الآن قال: فیرید الدجال ان یقتله فلا یسلط علیه.

قال ابواسحاق ابراهیم بن سعد: یقال: انّ هذا الرجل هو الخضر ﷺ. (البحارج

رسول خدا ﷺ از آن برای ما سخن می گفت. دجال به مردم می گوید: اگر من این مرد را بکشم و سپس او را زنده نمایم باز در باره من شک می کنید؟ مردم می گویند: خیر! سپس دجال آن مرد را می کشد و باز او را زنده می کند. آن گاه آن مرد به دجال می گوید: به خدا سوگند! الان تو را بهتر از قبل شناختم [تو همان دجال موعود هستی] ولی چون دیگر بار دجال می خواهد او را بکشد خداوند به او قدرت نمی دهد.

سپس ابوسعید خدری می گوید: ابواسحاق ابراهیم بن سعد گفته است: نقل شده که آن مرد حضرت خضر علیه السلام است.

۵۲- گوشه‌هایی از صفات و روش حضرت مهدی علیه السلام

۱- شیخ طوسی در کتاب غیبت، از ابن ابی عمیر، از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «حضرت مهدی علیه السلام خانه‌ای دارد که به آن «بیت الحمد» می گویند و چراغی در آن است که از زمان ولادت او تا وقت قیام و ظهور آن حضرت روشن است.»

۲- در همان کتاب، از مفضل بن عمر نقل شده که می گوید: از امام صادق علیه السلام

۵۲- فی ذکر طرف من صفاته و منازل و سیرته علیه السلام

۱- روی الشیخ عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری عن أبیه عن محمد بن عیسی عن محمد ابن عطاء عن سلام بن أبی عمیرة (قال): قال أبو جعفر علیه السلام: لصاحب هذا الامر بیت یقال له: «بیت الحمد» فیه سراج یزهر منذ یوم ولد الی أن یقوم بالسیف.

۲- و روی عن مفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: إن قائمنا إذا قام

شنیدم که می‌فرمود: «چون قائم ما قیام کند زمین برای او به نور خدا روشن شود و مردم از نور خورشید بی‌نیاز شوند و هر مردی در دولت او هزار فرزند پسر پیدا کند، و حضرت مهدی علیه السلام در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در دارد. در آن هنگام خانه‌های کوفه به نهر کربلا و حیره متصل خواهد شد و اگر کسی روز جمعه به مرکب تندرو سوار شود و بخواند به نماز جمعه برسد نخواهد رسید.»

۳- در همان کتاب، از عمرو بن ثابت، از پدرش، از امام باقر علیه السلام نقل شده که آن حضرت ضمن حدیثی طولانی فرمود: «چون حضرت مهدی وارد کوفه شود در آن جاسه گروه اجتماع نمایند و هر کدام صاحب پرچمی خواهند بود، و چون امام خود را مشاهده کنند همگی تسلیم او شوند.

سپس [آن حضرت] وارد کوفه می‌شود و بر منبر [مسجد کوفه] خطبه‌ای

أشرقّت الارض بنور ربّها، و استغنى الناس - (في البحار نقلا عن هذا الكتاب: واستغنى الناس من ضوء الشمس) و يعمر الرجل في ملكه حتّى يولد له ألف ذكر لا يولد فيهم انثى، و يبني في ظهر الكوفة مسجداً له ألف باب و تتصل بيوت الكوفة بنهر كربلا و بالحيرة حتّى يخرج الرجل يوم الجمعة على بغلة سفواء (سفى في المشى سفواً أسرع و البغلة السفواء الخفيفة السريعة). يريد الجمعة فلا يدركها.

۳- و روى عن عمرو بن ثابت عن أبيه عن أبي جعفر علیه السلام - في حديث طويل - قال: يدخل المهدي علیه السلام الكوفة و بها ثلاث رايات قد اضطربت بينها فتصفوله فيدخل حتّى يأتي المنبر و يخطب و لا يدري الناس ما يقول من البكاء - و هو قول رسول الله صلّى الله عليه وآله: «كأنّي بالحسنی و الحسينی و قد قاداها» (الظاهر أنّ الضمير راجع الى الرايات او الكوفة) فيسلّمها الى الحسينی فيبا يعونه.

می خواند که مردم از شدت گریه نمی دانند چه می فرماید. و این همان وعده رسول خدا ﷺ است که فرمود: «گو این که می بینم سید حسنی و حسینی را که کوفه را رهبری می کنند». آن گاه حضرت مهدی ﷺ ولایت کوفه را به سید حسینی واگذار می کند و مردم با او بیعت می کنند.

و چون جمعه بعدی فرارسد مردم به حضرت مهدی ﷺ می گویند: ای فرزند رسول خدا! نماز با شما همانند نماز با رسول الله ﷺ است ولی مسجد گنجایش ما را ندارد! پس امام زمان ﷺ خواهد فرمود: «من [نیز] در فکر آماده کردن مسجدی برای شما هستم.» پس به طرف نجف می آید و مسجدی را که دارای هزار در خواهد بود بنا می فرماید که گنجایش آن جمعیت را خواهد داشت.

سپس دستور می دهد که از پشت قبر امام حسین ﷺ به طرف نجف نهری جاری نمایند و آب آن را در نجف جاری سازند و در مسیر آن قنطره ها [و سدها و آسیاهایی قرار خواهد داد]. گو این که من می بینم پیرزنی را که زنبیلی از گندم بر سر

فاذا كانت الجمعة الثانية قال الناس: يابن رسول الله الصلاة خلفك تضاهي الصلاة خلف رسول الله ﷺ و المسجد لا يسعنا، فيقول: أنا مرتاد (الروود و الارتياح الطلب، و الرائد و المرتاد من يتقدم القوم لطلب المنزل الذي فيه الماء و الكلاء). لكم، فيخرج الى الغرى فيخط مسجداً له الف باب يسع الناس، عليه أصيص (الأصيص كاميرالبناء المحكم، و الأصيص البيوت المتقاربة قاله في القاموس) و يبعث فيحفر من خلف قبر الحسين ﷺ لهم نهراً يجري الى الغريين حتى ينبذ في النجف و يعمل على فوهته قناطر و أرحاء في السبيل، و كأنى بالعجوز و على رأسها مكنتل فيه برحتى تطحنه بكر بلاء. (غيبة

دارد و می‌خواهد آن را در کربلا به آسیا ببرد و آرد نماید.»

۴- در همان کتاب، از حدیقه بن الیمان نقل شده که می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «مردم با مهدی علیه السلام بین رکن و مقام بیعت می‌کنند، و نام‌های مهدی علیه السلام احمد و عبدالله و مهدی است.»

۵- در همان کتاب، از جابر جعفی نقل شده که می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد که نام مهدی علیه السلام چیست؟ امیرالمؤمنین فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده نام [اصلی] او را تا وقتی که او ظهور نماید به کسی نگویم. عمر گفت: پس صفات و نشانه‌های او را بگوئید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او جوانی است متوسط القامة، نیکو صورت و زیبا مو که موهای او از شانه‌هایش سرازیر و نور صورت او بر محاسن و سر مبارک او غالب است. پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد!»

۴- و روی عن حدیفة بن الیمان (قال): سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: - و ذکر المهدی - انه یبایع بین الرکن و المقام اسمه أحمد و عبدالله و المهدی فهذه أسماؤه ثلاثتها. (المصدر).

۵ - و روی عن جابر الجعفی قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: سأل عمر بن الخطاب امیرالمؤمنین علیه السلام فقال: أخبرنی عن المهدی ما اسمه؟ فقال: أما اسمه فان حبیبي شهد إلى أن لا أحدث باسمه حتی یبعثه الله قال: فاخبرنی عن صفته؟ قال: هو شاب مربع حسن الوجه حسن الشعر یسبل شعره علی منکبیه و نور وجهه یعلو سواد لحيته و رأسه، بأبی ابن خیرة الاماء. (المصدر).

۵۳- انتقام حضرت مهدی علیه السلام از بنی امیه و فرزندان آنها

۱- در کتاب بحار الانوار، از عیون الأخبار و معانی الأخبار صدوق، از هروی نقل شده که می گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! در مورد حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که: چون حضرت مهدی علیه السلام قیام نماید از فرزندان قاتلین و کشتندگان حسین علیه السلام انتقام خواهد گرفت و آنها را - چون راضی به عمل پدران خود بوده اند - خواهد کشت چه می فرمایید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «چنین خواهد بود.» گفتم: پس معنای آیه شریفه «و لا تزوروا زواجرهم» چیست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «هرچه خداوند فرموده درست است ولی فرزندان

۵۳- انتقامه علیه السلام من بنی امیه و ابناءهم

۱- روی فی البحار عن الهروی قال: قلت لأبي الحسن الرضا علیه السلام: يا بن رسول الله ما تقول في حديث روى عن الصادق علیه السلام أنه قال: إذا خرج القائم قتل ذراری قتلة الحسين علیه السلام بفعال آبائها؟ فقال علیه السلام: هو كذلك فقلت: و قول الله عزوجل «ولا تزوروا زواجرهم» (الانعام ۱۶۴)

قال: صدق الله في جميع أقواله، ولكن ذراری قتلة الحسين علیه السلام يرضون بفعال آبائهم و يفتخرون بها، و من رضى شيئاً كان كمن أتاه، و لو أن رجلاً قتل بالمشرق فرضى بقتله رجل بالمغرب، لكان الراضى عند الله عزوجل شريك القاتل، و إنما يقتلهم القائم علیه السلام إذا خرج، لرضاهم بفعال آبائهم، قال: قلت له: بأي شيء يبدأ القائم منكم إذا قام؟ قال: يبدأ بنى شيبه فيقطع أيديهم لأنهم سراق بيت الله عزوجل. و الحديث في (العيون ج ۱ ص ۲۷۳ و علل الشرايع ج ۱ ص ۲۴۹). ما معناه؟

قاتلین حسین علیه السلام از عمل پدران خود راضی شدند و به آن افتخار نمودند و هر کس عملی را تأیید کند و به آن راضی شود مثل آن است که آن را انجام داده است، بلکه اگر کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب به کشته شدن او راضی باشد در پیشگاه خداوند شریک قاتل محسوب خواهد شد و به همین علت حضرت مهدی علیه السلام آنها را می کشد.»

هروی گوید: به امام هشتم علیه السلام گفتم: حضرت مهدی علیه السلام نخست چه کسانی را می کشد؟ فرمود: «اول دست‌های بنی شیبه را قطع می‌کند چون آنها سارقین خانه‌ی خدای عزوجل بوده‌اند.»

۲- در همان کتاب، از رفید، مولای ابن هبیره، نقل شده که می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم! ای فرزند رسول خدا! آیا حضرت مهدی علیه السلام با اهل عراق همانند جدش امیرالمؤمنین علیه السلام عمل خواهد کرد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «ای رفید! علی بن ابیطالب علیه السلام با اهل عراق از جفر ابیض استفاده نمود ولی حضرت مهدی علیه السلام بین عرب‌ها از جفر احمر استفاده خواهد کرد.»

۲- و روی عن رفید مولا ابن هبیره قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: جعلت فداك یا ابن رسول الله یسیر القائم بسیره علی بن ابیطالب علیه السلام فی أهل السواد؟ فقال: لا، یا رفید إن علی بن ابیطالب علیه السلام سار فی أهل السواد بما فی الجفر الابيض، وإن القائم علیه السلام یسیر فی العرب بما فی الجفر الأحمر.

قال: فقلت: جعلت فداك و ما الجعفر الاحمر؟ قال: فأمرٌ أصبعه علی حلقه فسقال: هكذا یعنی الذبح، ثم قال: یا رفید إن لكل أهل بیت نجیباً شاهداً علیهم شافعاً لأمثالهم. (المصدر.) (المراد بالنجیب كل الائمة علیهم السلام أو القائم علیه السلام و الاوّل أظهر)

رفید می گوید: گفتم: فدای شما شوم! جفر احمر چیست؟ امام صادق علیه السلام انگشت خود را به گلوی مبارک کشید و فرمود: «با آنها چنین خواهد کرد؛ یعنی آنها را گردن خواهد زد. سپس فرمود: «ای رفیدا! هر خانواده و جمعیتی را نجیب و برگزیده ای است که شاهد و شافع آنها خواهد بود.»

۵۴- امنیت و احقاق حقوق در بیعت با حضرت مهدی علیه السلام

۱- در همان کتاب، از عیون الأخبار، از ابی زهیر، از بعضی از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل شده است که چون ابوحنیفه خدمت امام صادق علیه السلام رسید امام صادق به او فرمود: «معنای آیه شریفه «سیروا فیها لیلالی و ایاماً آمنین» چیست؟ که خداوند فرموده: «در آن جا روزها و شب هایی را با امنیت سیر کنید» کجای زمین است؟»

۵۴- من دخل فی بیعته علیه السلام کان آمناً

۱- و روی عن البرقی، عن ابی زهیر شیب بن انس عن بعض اصحاب ابی عبداللّه علیه السلام قال: دخل علیه ابوحنیفه فقال له ابو عبداللّه علیه السلام: اخبرنی عن قول اللّٰه عزّوجلّ «سیروا فیها لیلالی و ایاماً آمنین» (السبا ۱۸) این ذلك من الارض؟ قال: أحسبه ما بین مكة و المدينة، فالتفت ابو عبداللّه علیه السلام إلى أصحابه، فقال: أتعلمون أنّ الناس یقطع علیهم بین المدينة و مكة، فتؤخذ أموالهم، و لا یأمنون علی أنفسهم و یقتلون؟ قالوا: نعم، قال: فسکت ابوحنیفه فقال علیه السلام: یا ابا حنیفه اخبرنی عن قول اللّٰه عزّوجلّ «و من دخله کان آمناً» (آل عمران ۹۷) این ذلك من الارض؟ قال: الكعبة، قال: أفتعلم أنّ الحجّاج بن یوسف حین وضع المنجنیق علی ابن الزبیر فی الكعبة فقتله کان آمناً فیها؟ قال: فسکت.

ابوحنیفه گفت: فکر می‌کنم بین مکه و مدینه باشد. امام صادق علیه السلام روی خود به اصحاب نمود و فرمود: «آیا شما نمی‌دانید که بین مکه و مدینه مردم گرفتار دزدها هستند و آنها اموالشان را می‌گیرند و بر جان خود نیز ایمن نیستند؟» گفتند: آری! پس ابوحنیفه سکوت نمود.

امام صادق علیه السلام باز به او فرمود: «بگو بدانم معنای آیه شریفه ﴿وَمَنْ دَخَلَ كَانْ آمناً﴾ چیست؟ و آن چه محلی است که هر که داخل آن شود ایمن خواهد بود؟» ابوحنیفه گفت: مقصود کعبه است. امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا ابن زبیر که به کعبه پناهنده شد و حجاج او را با منجنيق دستگیر کرد و به قتل رساند در امان بود؟» ابوحنیفه باز ساکت ماند.

چون ابوحنیفه از خدمت امام صادق علیه السلام مرخص گردید ابوبکر حضرمی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدای شما شوم! پاسخ این دو مسأله چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «مقصود از آن دو آیه، امنیت راه‌ها و امنیت کعبه در زمان حضرت مهدی علیه السلام است و هر کس با او بیعت کند و در خدمت آن حضرت درآید و جزء یاران او باشد از هر خطری ایمن خواهد بود.»

فلما خرج، قال أبو بكر الحضرمي: جعلت فداك الجواب في المسألتين؟ فقال: يا أبا بكر «سيروا فيها ليالي و أياماً آمنين» مع قائمنا أهل البيت و أمّا قوله: «و من دخله كان آمناً» فن بايعه و دخل معه، و مسح على يده، و دخل في عقد أصحابه كان آمناً. (الخبر تراه في العلل ج ۱ ص ۸۳-۸۶ و الحديث مختصر و قد روى الكليني في الروضة ص ۳۱۱ مثل ذلك في فتاوة بن دعامة. (المصدر).

۲- در همان کتاب، از عبدالرحیم قصیر نقل شده که می‌گوید: حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: «آگاه باشید که چون قائم علیه السلام قیام کند عایشه را زنده کنند تا آن حضرت حدّ خدا را بر او جاری سازد و انتقام حضرت زهرا علیها السلام را از او بگیرد.»

اوکعبه و مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله را خراب خواهد نمود

۱- در همان کتاب، از ابی حمزه، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «چون حضرت مهدی علیه السلام قیام نماید مسجد الحرام را خراب کند و به اصل اول آن برگرداند و مسجد النبی را نیز خراب خواهد نمود و به اصل اول آن برخواهد گرداند و کعبه را نیز خراب خواهد نمود و به اصل آن باز خواهد گرداند و دست‌های دزدان بنی شیبه را قطع خواهد نمود و بر کعبه خواهد آویخت.»

۲- و روی عن عبدالرحیم القصیر، قال: قال لی أبو جعفر علیه السلام: أما لوقام قائمنا لقد ردت إليه الحمیراء حتی یجلدها الحدّ و حتی ینتقم لابنة محمد فاطمة علیها السلام منها.

۱- و روی عن ابی حمزة، عن ابی بصیر، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: القائم یردم المسجد الحرام حتی یرده إلى أساسه، و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله إلى أساسه و یردّ البیت إلى موضعه، و أقامه علی أساسه، و قطع أیدی بنی شیبة السراق، و علّقها علی الکعبة.

(المصدر.)

۵۵- دولت آل محمد علیهم السلام آخرین دولتها

۱- در همان کتاب، از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «دولت ما آخرین دولت‌هاست و هر خانواده و جمعیتی قبل از ما به دولت و حکومت خواهند رسید تا چون سیره و روش ما را ببینند نگویند مانیز اگر به حکومت می‌رسیدیم چنین می‌کردیم، و در آیه شریفه «و العاقبة للمتقين» به این معنی اشاره شده است؛ یعنی آخرین حکومت از آن متقین است.»

۵۶- تغییرات حضرت مهدی علیه السلام در کوفه

۱- در همان کتاب، از اصبع بن نباته نقل شده که گوید، امیرالمؤمنین علیه السلام در

۵۵- دولة آل محمد علیهم السلام آخر الدول

۱- و روی عن أبي جعفر علیه السلام قال: دولتنا آخر الدول، و لن یبقی أهل بیت لهم دولة إلا ملکوا قبلنا لئلاً یقولوا إذا رأوا سیرتنا: إذا ملکنا سرنا مثل سیرة هؤلاء، و هو قول الله عزوجل «و العاقبة للمتقين» (الاعراف: ۱۲۷، القصص: ۸۳).

۵۶- ما غیره المهدی علیه السلام فی الکوفه

۱- و روی عن الأصبع بن نباته قال: قال أمير المؤمنين علیه السلام في حديث حتى انتهى إلى مسجد الكوفة، و كان مبنياً بخزف و دنان و طین، فقال ویل لمن هدمك، و ویل لمن سهّل هدمك، و ویل لبانيك بالمطبوخ، المغیر قبله نوح، طوبی لمن شهد هدمك مع قائم أهل بیتی، أولئك خيار الأمة مع أبرار العترة. (البحار ج ۵۲/۳۳۳) (قال في الاقرب: «الذن بالفتح: الراقود العظيم، لا یقعد إلا ان یحفله و الجمع دنان» و المراد بناء حیطانه من الخزف و كسرات الدنان بدلا من الاجرالمطبوخ)

ادامه سخنان خود در مورد حضرت مهدی علیه السلام چنین فرمود: «تا این که به مسجد کوفه می‌رسد و چون می‌بیند آن را خراب نموده‌اند و با آجر و راقود بنا کرده‌اند خطاب به مسجد می‌فرماید: «وای بر کسانی که تو را خراب کردند و وای بر کسانی که تخریب تو را سبک شمردند! و وای بر کسانی که تو را با آجر بنا نمودند و قبله نوح را تغییر دادند!»

سپس فرمود: «خوشا به حال کسانی که در کنار قائم اهل بیت من شاهد خراب شدن تو باشند؛ آنان نیکان این امت و حامی نیکان عترت من هستند.»

در همان کتاب، از ابوبصیر [از امام صادق و یا امام باقر علیهما السلام] حدیثی نقل شده که خلاصه آن این است: «چون حضرت مهدی علیه السلام قیام نماید و وارد کوفه شود دستور می‌دهد که مساجد چهارگانه آن را خراب کنند تا به پایه آن برسد. سپس مساجد ساده‌ای مانند عرش موسی و مساجدی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا می‌شد - بدون ساختمان - خواهد ساخت. [همچنین] راه بزرگ کوفه را به عرض سی متر توسعه خواهد داد و هر مسجدی را که در مسیر آن باشد خراب خواهد نمود و هر

۲- و روی عن أبي بصير في حديث له اختصرناه قال: «إذا قام القائم دخل الكوفة و أمر بهدم المساجد الأربعة حتى يبلغ أساسها و يصيرها عريشاً كعرش موسى و يكون المساجد كلها جماء لا شرف لها كما كان على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله، و يوسع الطريق الأعظم فيصير ستين ذراعاً، و يهدم كل مسجد على الطريق، و يسد كل كوة إلى الطريق و كل جناح و كنيف و ميزاب إلى الطريق، و يأمر الله الفلك في زمانه فيبطيء في دوره حتى يكون اليوم في أيامه عشرة أيام، و الشهر عشرة أشهر، و السنة عشرة سنين من سنينكم.»

پنجره و بالکن و ناودان و چاه فاضلابی که به طرف جاده باشد خراب خواهد کرد. و خداوند امر می‌کند که حرکت خورشید و ماه در زمان او کند شود، به گونه‌ای که یک روز از زمان دولت او به اندازه ده روز و یک ماه آن به اندازه ده ماه و یک سال آن به اندازه ده سال از سال‌های شما باشد».

۵۷- حضرت مهدی علیه السلام پیروان عثمان را خواهد کشت

سپس فرمود: «چیزی نمی‌گذرد که عده‌ای از منحرفین و پیروان عثمان با جمعیت ده هزار نفری علیه او قیام می‌کنند و شعار آنها «یا عثمان! یا عثمان!» می‌باشد. پس حضرت مهدی علیه السلام مردی از دوستان خود را به شمشیر مسلح می‌نماید و به طرف آنها می‌فرستد و او همه آنها را می‌کشد و احدی را باقی نمی‌گذارد. سپس به شهر کابل شاه می‌رود - و آن شهری است که تاکنون کسی آن را فتح

۵۷- انه علیه السلام يقتل اتباع عثمان

الی ان قال: ثم لا یلبث إلا قليلاً حتى یخرج علیه مارقة الموالی برميلة (و عسکره) عشرة آلاف شعارهم: یا عثمان یا عثمان، فیدعو علیه السلام رجلاً من الموالی فیقلده سيفه فیخرج إلیهم فیقتلهم، حتى لا یبقی منهم أحد ثم یتوجه إلی کابل شاه، و هی مدینة لم یفتحها أحد قط غیره، فیفتحها ثم یتوجه إلی الکوفة، فینزلها و یکون داره و یهرج سبعین قبيلة من قبائل العرب، الخبر. و فی خبر آخر انه یفتح قسطنطینیة و الرومیة و بلاد الصین. (المصدر.) (بهرج الدماء: أهدرها و أبطلها، و فی الاصل المطبوع «بهرج» و معنی الهرج: الفتنة و الاختلاط و القتل).

قيل: المراد بعثمان في امثال هذه الاخبار هو السفیانی فان اسمه عثمان بن عنبسة.

نکرده است - و آن را فتح می نماید. و آن گاه به طرف کوفه می آید و در آن جا ساکن می شود و خون هفتاد قبیله از قبایل عرب را مهدور می کند.»
در برخی از روایات آمده که آن حضرت قسطنطنیه و روم و بلاد چین را نیز فتح می نماید.

علامه مجلسی در کتاب بحار از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «از اعراب پرهیز کن که برای آنها خبری ناگوار و ناپسند می باشد و آن این که از آنها یک نفر هم با حضرت مهدی علیه السلام همراه نخواهد شد.»
در همان کتاب، از حکیم بن سعد، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «اصحاب و یاران مهدی علیه السلام همگی جوان هستند و افراد پیر و مسن در میان آنها مانند سرمه چشم و نمک غذا بسیار ناچیزند.»

۵۸- او حقوق مردم را احیا و بدعت‌ها را از بین می برد

در همان کتاب، از ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام نقل شده که ضمن حدیث طویلی

و روی عن موسی الأبار عن أبي عبد الله علیه السلام أنه قال: اتق العرب فإن لهم خبر سوء أما إنه لم يخرج مع القائم منهم واحد. (المصدر). (الأبار: صانع الإبرة و بائعها)
و روی عن عمران بن ظبيان، عن حکیم بن سعد، عن أمير المؤمنين علیه السلام قال: اصحاب المهدي شباب لا كهول فيهم الا مثل كحل العين و الملح في الزاد و اقل الزاد الملح. (المصدر).

۵۸- انه علیه السلام يحيى حقوق الناس و يميت البدع

و فيه قال: روی ابوبصیر، عن أبي جعفر علیه السلام في حدیث طویل أنه قال: إذا قام القائم، سار إلى الكوفة؛ فهدم بها أربعة مساجد، و لم يبق مسجد على الأرض له شرف إلا

فرمود: «چون حضرت مهدی^ع قیام نماید به طرف کوفه خواهد آمد و چهار مسجد را در آن جا خراب خواهد نمود و مسجدی که به خانه‌های مردم مشرف باشد نخواهد ماند جز آن که آن را خراب می‌کند [و مساجد را] بدون سقف قرار می‌دهد و راه بزرگ کوفه را توسعه خواهد داد و هر بالکنی که به طرف خیابان باشد تخریب خواهد نمود و چاه‌های فاضلاب و میزاب‌ها را که در مسیر راه‌ها قرار گرفته‌اند از بین خواهد برد. و هر بدعتی را زایل و هر سنتی را اقامه می‌فرماید. و شهرهای قسطنطنیه و چین و کوه‌های دیلم را فتح می‌کند و هفت سال به این روش ادامه خواهد داد که هر سالی از سال‌های آن [به اندازه] ده سال از سال‌های شما می‌باشد، و سپس خداوند آنچه خواهد انجام خواهد داد.» (مؤلف گوید: مضمون این روایت قبلاً گذشت).

۵۹- ماه‌ها و سال‌ها در حکومت حضرت مهدی^ع طولانی می‌شود

۱- ابوبصیر می‌گوید: به امام باقر^ع گفتم: فدای شما شوم! چگونه سال‌ها (در

هدمها، و جعلها جماء و وسع الطريق الاعظم، و كسر كل جناح خارج عن الطريق، وأبطل الكنف و الميازيب إلى الطرقات، و لا يترك بدعة إلا أزالها، و لا سنة إلا أقامها و يفتح قسطنطينية و الصين و جبال الديلم فيكث على ذلك سبع سنين مقدار كل سنة عشر سنين من سنينكم هذه، ثم يفعل الله ما يشاء (الجماء: الحصن الذي لا شرف له وارض جماء ای ملساء)

۵۹- اذا قام القائم^ع تكون كل سنة عشر سنين

۱- قال: قلت له: جعلت فداك فكيف تطول السنون؟ قال: يأمر الله تعالى الفلك باللبوث، و قلّة الحركة فيطول الأيام لذلك و السنون قال: قلت له: إنهم يقولون: إن الفلك

حکومت مهدی (عج) طولانی می شود؟! امام باقر (ع) فرمود: «خداوند امر می فرماید که خورشید و ماه آرام حرکت کنند تا روزها و سالها طولانی شوند.» گفتم: مردم می گویند اگر حرکت خورشید و ماه تغییر کند عالم دگرگون می شود؟ فرمود: «این سخن زنادقه و افراد بی دین است و مسلمانان از این حرفها نمی زنند؛ در حالی که خداوند ماه را برای رسول خدا (ص) دو نیم نمود و خورشید را قبل از آن برای یوشع باز گرداند و در [قرآن] فرمود: روز قیامت طولانی است و مانند هزار سال از سالهای دنیای شما خواهد بود.»

۶۰. مشکل حافظین قرآن

در همان کتاب، جابر از امام باقر (ع) نقل نموده که فرمود: «هنگامی که

إذا تغيّر فسد، قال: ذلك قول الزنادقة فأما المسلمون فلا سبيل لهم إلى ذلك، و قد شقّ الله القمر لنبيّه (ص) وردّ الشمس من قبله ليوشع بن نون، و أخبر بطول يوم القيامة، و أنّه كآلف سنة ما تعدّون. (البحار ج ۵۲/۳۳۹).

۶۰. ما اشكل على حفاظ القرآن

۱۸ - و فيه قال: روى جابر، عن أبي جعفر (ع) أنّه قال: إذا قام قائم آل محمد (ع) ضرب فساطيط لمن يعلم الناس القرآن، على ما أنزل الله جلّ جلاله، فأصعب ما يكون على من حفظه اليوم لآنه يخالف فيه التأليف. (المصدر).

اقول: و يمكن ان يكون المراد من الاشكال ما يكون من المعاني و التأويلات التي كانت في قرآن على (ع) و وصل بيد كل امام من الائمة (ع) ولم يكن شيء منها في ايدي الناس.

حضرت مهدی علیه السلام قیام نماید، برای کسانی که قرآن را تعلیم می‌دهند چادرهایی نصب می‌کند که قرآن را همچنان که خداوند نازل نموده به مردم بیاموزند. در آن روز بزرگ‌ترین مشکل برای کسانی است که قبلاً قرآن را حفظ نموده‌اند؛ چرا که محفوظات آنها از جهت تألیف (و جابه‌جایی) با قرآن امام زمان علیه السلام مخالفت خواهد داشت!»

مؤلف گوید: مشکل یاد شده ممکن است مربوط به معانی و تأویلاتی باشد که در قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و به دست یکایک ائمه علیهم السلام رسیده است و الله العالم.

۶۱- حضرت مهدی علیه السلام همانند داود علیه السلام حکم خواهد نمود

علامه مجلسی در همان کتاب از عبدالله بن عجلان، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «هنگامی که قائم آل محمد علیهم السلام قیام نماید مانند حضرت داود بین مردم حکم خواهد نمود و نیازی به بیته و شاهد نخواهد داشت. خداوند دانشی به او الهام می‌نماید که طبق آن حکم خواهد نمود، و مردم رابه آنچه در باطن دارند خبر می‌دهد و دشمن خود را از دوست خود - با نشانه - باز می‌شناسد؛ چنان که خداوند

۶۱- انه علیه السلام يحكم بين الناس بحكم داود النبي علیه السلام

و فيه قال: روى عبدالله بن عجلان، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: إذا قام قائم آل محمد علیهم السلام حكم بين الناس بحكم داود لا يحتاج إلى بيته، يلهمه الله تعالى فيحكم بعلمه، و يخبر كل قوم بما استبطنوه، و يعرف وليه من عدوه بالتوسم قال الله سبحانه: «ان في ذلك لآيات للمتوسمين و انها لبسبيل مقيم». (الحجر: ۷۵ البحار ۵۲ ص ۳۳۹).

اقول: ذكرنا تفسير هذه الآية في آيات الفضائل فليراجع الطالب.

فرموده: «انّ في ذلك لآيات للمتوسمين و أنّها لبسبيل مقيم»، یعنی در آن روز برای متوسمین - امامان معصوم علیهم السلام - نشانه‌هایی است...»
مؤلف گوید: تفسیر این آیه در کتاب آیات الفضائل بیان شده مراجعه شود.

۶۲- خداوند حضرت مهدی علیه السلام را برای انتقام می‌فرستد

۱- در همان کتاب، از معاویه بن عمّار، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «چنانچه یکی از شما آرزوی درک زمان دولت مهدی علیه السلام را دارد از خدا بخواهد که با عافیت [و سلامت ایمان و عمل] او را درک کند؛ چرا که خداوند پیامبر خود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، را رحمت قرار داد ولی حضرت مهدی علیه السلام را برای نقت و انتقام می‌فرستد.»

۲- در همان کتاب، از ابوبصیر نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

۶۲- ان الله تعالى يبعث المهدي علیه السلام للانتقام

۱- و روی عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: إذا تمّني أحدكم القائم فليتمنه في عافية فإنّ الله بعث محمداً صلی الله علیه و آله و آله رحمةً و يبعث القائم نقمة. (البحار ج ۵۲/۳۷۶)

۲- و روی عن أبي بصير عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قال لي: يا أبا محمد كأنّي أرى نزول القائم علیه السلام في مسجد السهلة بأهله و عياله قلت: يكون منزله جعلت فداك؟ قال: نعم، كان فيه منزل إدريس، و كان منزل إبراهيم خليل الرحمان، و ما بعث الله نبياً إلا و قد صلّى فيه و فيه مسكن الخضر [و المقيم فيه كالمقيم في فسطاط رسول الله صلی الله علیه و آله و ما من مؤمن و لا مؤمنة إلا و قلبه يحنّ إليه].

«گو این که می‌بینم حضرت مهدی علیه السلام در مسجد سهله با اهل و عیال خود نزول نموده است.» گفتم: فدای شما شوم! آیا منزل او در مسجد سهله است؟ فرمود: «بلی! مسجد سهله منزل ادریس و ابراهیم خلیل الرحمان نیز بوده است و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث ننموده جز آن که در آن مسجد نماز خوانده است و مسکن خضر علیه السلام نیز در آن جا خواهد بود و کسی که در آن اقامت کند مانند آن است که در خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت اقامت نموده باشد، و هیچ زن و مرد مسلمانی نیست که علاقه به مسجد سهله نداشته باشد.»

گفتم: فدای شما شوم! منزل حضرت علیه السلام همیشه مسجد سهله خواهد بود؟ فرمود: «آری!» گفتم: بعد از او که خواهد آمد؟ فرمود: «تا پایان خلقت چنین خواهد بود.» گفتم: او با اهل ذمه (یعنی اهل کتاب مانند یهود و نصاری) چه خواهد کرد؟ فرمود: «همانند رسول الله صلی الله علیه و آله با آنها مسالمت خواهد نمود و از آنها با خفت و خواری جزیه و مالیات خواهد گرفت.»

۳- علامه مجلسی - علیه الرحمه - در پایان این بخش روایتی را از اسحاق بن

قلت: جعلت فداك؟ لا يزال القائم فيه أبداً؟ قال: نعم، قلت: فمن بعده؟ قال: هكذا من بعده إلى انقضاء الخلق، قلت: فما يكون أهل الذمة عنده؟ قال: يسألهم كما سألهم رسول الله صلی الله علیه و آله، و يؤدّون الجزية عن يدوهم صاغرون

قلت: فمن نصب لكم عداوة؟ فقال: لا يا ابا محمد ما لمن خالفنا في دولتنا من نصيب إن الله قد أحل لنا دماءهم عند قيام قائمنا، فالיום محرّم علينا و عليكم ذلك فلا يفرّئك أحد، إذا قام قائمنا انتقم لله و لرسوله و لنا أجمعين. (المصدر.)

۳- قال: و روى السيد علي بن عبد الحميد في كتاب الانوار المضيئة باسناده إلى

عمار نقل می‌کند که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: خداوند در قرآن شیطان را تا وقت معلوم مهلت داده است و فرموده: «تو تا وقت معلوم مهلت داده شده‌ای» وقت معلوم چه وقت است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «وقت معلوم روز قیام حضرت مهدی علیه السلام است که چون قیام نماید شیطان در مسجد کوفه نزد او حاضر شود و بر دو زانوی خود مقابل او بنشیند و بگوید: وای بر من از این روز! پس حضرت مهدی علیه السلام سر او را می‌گیرد و گردنش را با شمشیر قطع می‌کند و «وقت معلوم» و انتهای مهلت شیطان آن هنگام خواهد بود.»

۶۳- قیام حضرت مهدی علیه السلام و برکات زمین و آسمان

۱- در کتاب المستدرک علی الصحیحین، از ابوسعید خدری نقل شده که

أحمد بن محمد الأیادی یرفعه إلى إسحاق بن عمار قال: سألته عن إظهار الله تعالى إبليس وقتاً معلوماً ذكره في كتابه، فقال: «فأنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم» (الحجر: ۳۸) قال: الوقت المعلوم يوم قيام القائم، فإذا بعثه الله كان في مسجد الكوفة و جاء إبليس حتى يجثو على ركبتيه، فيقول: يا ويلاه من هذا اليوم فيأخذ بناصيته فيضرب عنقه، فذلك: «يوم الوقت المعلوم» منتهى أجله. (البحار ج ۵۲/۳۷۶).

۶۳- في ظهور البركات السماوية و الارضية و غيرها عند قيامه علیه السلام

۱- المستدرک علی الصحیحین - (ج ۴ ص ۵۵۷) عن کتاب الفتن و الملاحم اخبرني ابو العباس محمد بن احمد المحبوبي عن سعيد بن مسعود عن النضر بن شميل عن سليمان بن عبيد عن ابي الصديق الناجي عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان

گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام در انتهای زمان امت من قیام خواهد نمود. خداوند [در آن زمان] باران رحمت خود را بر او فرو می فرستد و زمین برکات خود را خارج می نماید و گوسفندان فراوان می گردند و ثروت به طور عادلانه میان مردم تقسیم می شود و امت [من] عزیز خواهند بود و مهدی علیه السلام هفت یا هشت سال [که هر سال آن به اندازه ده سال شماست] حکومت می کند.»

صاحب کتاب المستدرک پس از نقل این حدیث می افزاید. این حدیث صحیح است ولی مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند.

۲ - در همان کتاب با سند خود از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول

رسول الله صلی الله علیه و آله قال: يخرج في آخر امتي المهدي يسقيه الله الغيث و تخرج الأرض نباتها، و يعطى المال صحاحاً، و تكثر الماشية، و تعظم الأمة، يعيش سبعاً او ثمانياً يعني حججاً، هذا حدیث صحیح الاسناد و لم يخرجاه انتهى و قال في التلخیص صحیح، و روى في كشف الغمة عن المحافظ ابى نعيم في الاحاديث الاربعين عن ابى سعيد نحوه. و رواه في (منتخب الأثر ص ۴۷۳)

۲ - المستدرک علی الصحیحین - (ج ۴ ص ۵۵۸) حدّثنا عبدالله بن سعد المحافظ ثنا ابراهيم بن ابيطالب، و ابراهيم بن اسحق، و جعفر بن محمد بن احمد المحافظ قالوا: حدّثنا نصر بن علی... عن ابى سعيد الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله قال: يكون في امتي المهدي ان قصر فسبع و الأفتسع تتعم امتي فيه نعمة لم ينعموا مثلها قط، تؤتی الارض اكلها لا تدخر عنهم شيئاً، و المال يومئذ كدوس يقوم الرجل فيقول خذ، و روى في البيان (ب ۲۳) بسنده عن ابى سعيد، و في كشف الغمة عن المحافظ ابى نعيم في الاحاديث الاربعين و في نور الابصار (ب ۲ ص ۱۵۵) و في سنن ابن ماجه في باب

خدا ﷺ فرمود: «فرزندم مهدی ﷺ در این امت هفت سال یا نه سال حکومت خواهد نمود [که هر سال آن به اندازه ده سال شماسست] امت من در زمان او از نعمت‌هایی بهره‌مند خواهند شد که تاکنون بهره‌مند نبوده‌اند. زمین برکات خود را به طور کامل خارج می‌سازد و مال و ثروت در آن زمان چنان روی هم انباشته می‌شود که کسی کنار آن ایستاده و [به فقیر می‌گوید] بگیر!»

نظیر این حدیث در کتاب بیان و، کشف الغمه و سنن ابن ماجه نیز نقل شده است.

۳ - مرحوم صدوق - علیه‌الرحمه - در کتاب خصال حدیث اربعمأة امیرالمؤمنین ﷺ را - که در آن چهار صد باب از ابواب صلاح و هدایت بیان شده و مشتمل بر بسیاری از آداب و اخلاق اسلامی است - نقل نموده و آن حضرت در قسمتی از این حدیث شریف می‌فرماید: «خداوند به واسطه ما خلقت را شروع نمود و به واسطه ما ختم خواهد کرد و به واسطه ما می‌گیرد و می‌دهد [یعنی به واسطه ما نعمت‌ها را به مردم ارزانی می‌نماید] و به واسطه ما بلاهای سخت را از آنها برطرف

خروج المهدي نحوه. و رواه في (منتخب الأثر ص ۴۷۳).

۳ - و في الخصال في حدیث تعلیم امیرالمؤمنین ﷺ اصحابه في مجلس واحد اربعمأة باب مما يصلح للمؤمن في دينه و دنياه و الحدیث طویل (مشتمل علی کثیر من الآداب و الاخلاق الحسنة و فوائد عظيمة من ارادها فليطلبها من الخصال) و فيه قال ﷺ بنايفتح الله و بنايختم الله، و بنايمحو ما يشاء، و بنا يثبت، و بنا يدفع الله الزمان الكلب، و بنا ينزل الغيث فلايغرنكم بالله الغرور، ما انزلت السماء قطرةً من ماء منذحبسه الله عزوجل، (الأبنا)

می سازد و به واسطه ما باران رحمت خود را نازل می نماید.»

سپس فرمود: «شیطان شما را فریب ندهد و از خدا غافل نگرداندا بدانید از وقتی که خداوند [به واسطه گناهان مردم] رحمت خود را حبس نموده، تاکنون، قطره‌ای از باران فرود نیامده جز این که به واسطه ما بوده است.

و اگر قائم ما قیام نماید آسمان رحمت خود را فرو ریزد و زمین گیاه خود را بیرون کند و دشمنی از دل‌های مردم خارج گردد و حیوانات درنده و غیردرنده با یکدیگر مهربان شوند و امنیت بین مردم برقرار شود و برکات به قدری فراوان گردد که اگر زنی از عراق تا شام پیاده رود هر کجا قدم گذارد گیاه باشد و هیچ درنده‌ای به او آسیب نرساند و هیچ انسانی متعرض او نشود و او از احدی نترسد.»

آن گاه فرمود: «اگر شما پاداش صبر خود را نسبت به آنچه از دشمن می بینید و می شنوید نزد خدا می دانستید چشمانتان روشن می شد و خشنود می بودید.»

۴- صاحب کتاب منتخب الأثر، از کشف الأستار، و او از عقد الدرر، و او از

و لو قد قام قائمنا لأنزلت السماء قطرها، و لأخرجت الارض نباتها، و لذهبت الشحنة من قلوب العباد، و اصطلحت السباع و البهائم حتى تمشي المراه بين العراق الى الشام لاتضع قدميها الأعلى النبات، و على راسها زينتها لا يهيجها سبع و لا تخافه، و لو تعلمون مالكم في مقامكم بين عدوكم و صبركم على ما تسمعون من أذى لقرت اعينكم، و رواه في (منتخب الأثر. ص ۴۷۳).

۴ - کشف الاستار - عن عقد الدرر عن امیرالمؤمنین علیه السلام في قصة المهدي علیه السلام قال: فيبعث المهدي الى امرائه بسائر الأمصار بالعدل بين الناس، و ترعى الشاة و الذئب في مكان واحد، و يلعب الصبيان بالحيات و العقارب و لا تضرهم بشيء

امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که آن حضرت پس از سخنانی در باره حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «حضرت مهدی علیه السلام به فرمانداران خود در شهرها دستور می دهد که با عدالت بین مردم عمل کنند. در آن زمان گوسفند و گاو در کنار یکدیگر زندگی می کنند و بچه ها با مارها و عقرب ها بازی می نمایند و آسیبی از آنها نمی بینند.»

سپس فرمود: «در آن زمان شر و فساد از بین می رود و خیر و صلاح حاکم میشود و کشاورزان یک مد گندم [یعنی هفتصد و پنجاه گرم] کشت می کنند و هفت مد برداشت می نمایند؛ چنان که خداوند در قرآن فرموده است و زنا و شراب و ربا تعطیل می شود و مردم به سوی عبادت و دیانت و نمازهای جماعت می روند، عمرها طولانی می گردد و امانت ها ادا می شود و برکات فراوان خواهد بود. و اختیار و خوبان به جای اشرار قرار می گیرند و احدی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام باقی نمی ماند.»

۶۴- امتحان مردم قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام و حوادث بعد از آن

و يذهب الشرّ، و يبقى الخير، و يزرع الانسان مدّاً و تخرج له سبعة امداد كما قال الله تعالى، و يذهب الزنا و شرب الخمر، و يذهب الربا، و يقبل الناس على العبادات و الشرع و الديانة، و الصلوة في الجماعات، و تطول الاعمار، و تؤدى الامانات، و تحمل الاشجار، و تتضاعف البركات، و تهلك الاشرار، و تبقى الأخيار، و لا يبقى من يبغض اهل البيت علیهم السلام. رواه في (منتخب الأثر ص ۴۷۴).

(الظاهر ان هذه الجملة و اشباهها كناية عن كمال العدل و الأمانة في عهده و اشتغال اطراف الارض و جميع نواحيها بها فلا يخاف احد احداً من الانسان و الحيوان و يمكن ابقائها على ظاهرها و الله اعلم).

۱- علامه مجلسی در کتاب بحار، از کمال الدین صدوق، از مفضل بن عمر جعفری نقل نموده که می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «از تنویه و بلند کردن صدا و شتاب برای آمدن امام خود بپرهیزید. سوگند به خدا او سال‌هایی در غیبت خواهد بود تا [مردم] آزمایش شوند و گفته شود: او مرده و یا هلاک گردیده است، و چشم‌هایی از مؤمنین بر او بگریند و شما همانند کشتی در امواج دریا مضطرب و [در فتنه‌ها گرفتار باشید] و جز افرادی که خداوند ایمان را در دل‌های آنها ثابت نموده و پیمان بندگی با خدای خود بسته‌اند و [همیشه خداوند] آنها را تأیید می نماید نجات نیابند! در آن زمان دوازده پرچم برافراشته می شود و پرچم حق از پرچم باطل تشخیص داده نمی شود!»

۲- در همان کتاب، از احتجاج، از زیدبن وهب، از امام حسن، از پدرش

۶۴- ابتلاء الناس قبل قیامه علیه السلام و ما یعمله بعد قیامه

۱- روی فی البحار ج ۲۸۱/۵۲ عن کمال الدین بسنده عن المفضل بن عمر الجعفی عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سمعته یقول: ایاکم و التنویه اما و الله لیغیبن امامکم سنیناً من دهرکم لیمحص حتی یقال: مات او هلك بائ واد سلك، و لتدمعن علیه عیون المؤمنین، و لتکفان کما تکفأ السفن فی امواج البحر،

فلا ینجو الا من اخذ الله میثاقه، و کتب فی قلبه الایمان، و ائده بروح منه، و لتعرفن اثنتا عشرة رایة مشتبهة، لا یدری ای من ای.

۲- و فیہ ج ۲۸۰/۵۲ عن الأحتجاج عن زیدبن وهب الجهنی عن الحسین بن علی بن ابیطالب عن ابیه صلوات الله علیها قال: یبعث الله رجلاً فی آخر الزمان، و کلب من الدهر، و جهل من الناس، یؤیده الله بملائکته، و یعصم انصاره و ینصره بآیاته، و

امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «خداوند در آخرالزمان - که روزگار سختی است و جهالت بر مردم حاکم می شود - مردی را مبعوث خواهد نمود و به وسیله ملائکه او را تایید خواهد کرد و یاران او را حفظ خواهد فرمود و او را با آیات خود یاری داده و بر روی زمین حاکم خواهد ساخت.

مردم در زمان او دین خدا را با میل و یا با کراهت خواهند پذیرفت و او زمین را از عدل و داد و نور و برهان پر خواهد کرد [به طوری که همه جا دین خدا و منطق و برهان حاکم خواهد بود] و دین خدا را در سرتاسر شهرها گسترده خواهد کرد تا این که هیچ کافری نمی ماند جز این که ایمان آورد و هیچ غیر صالحی نمی ماند جز آن که صالح شود و درندگان با همدیگر سازگار می شوند و زمین گیاه خود را خارج و آسمان برکت خود را نازل می کند و گنج ها ظاهر می شود و امام زمان علیه السلام چهل سال بر مشرق و مغرب زمین حکومت می فرماید. پس خوشا به حال کسانی که او را درک می کنند و سخن او را می شنوند و از او اطاعت می نمایند.»

۳- در همان کتاب از کمال الدین صدوق، از مفضل بن عمر نقل شده که

يظهره على الأرض

حتى يدينوا طوعاً او كرهاً يملأ الأرض عدلاً و قسطاً و نوراً و برهاناً، يدين له عرض البلاد و طولها لا يبقى كافر الا آمن، و لا طالح الا صلح، و يصطلى في ملكه السباع، و تخرج الأرض نباتها، و تنزل السماء بركتها، و تظهر له الكنوز، يملك ما بين الخافقين، اربعين عاماً، فطوبى لمن ادرك ايامه و سمع كلامه.

۳ - و فيه ايضاً عن كمال الدين ج ۲/ ۳۸۹ بسنده عن المفضل بن عمر قال: قال

ابو عبد الله عليه السلام: لقد نزلت قوله عز وجل: «اينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً» (بقره

می گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: «آیه شریفه ﴿اینها تکنونوا یات بکم الله جمیعاً﴾؛ یعنی «هر کجا باشید خداوند شما را یکباره جمع خواهد نمود»، در باره اصحاب قائم علیه السلام است [که چون آن حضرت قیام فرماید و ندای او را بشنوند] هر کجا باشند اگر شب باشد صبحگاه در مکه حاضر شوند و اگر روز باشد توسط ابر خود را به او برسانند و حضرت مهدی علیه السلام هر کدام آنها را به نام و نام پدر و نسب و نشانه می شناسد.»

مفضل می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم! کدام یک از آنها ایمان قویتری دارد؟ فرمود: «کسی که در روز توسط ابر حرکت می کند.»

۴- در همان کتاب، از غیبت شیخ طوسی، از علی بن ابی حمزه نقل شده که می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «قیام حضرت مهدی علیه السلام از امور حتمیه است.» عرض کردم: ندای آن حضرت چگونه خواهد بود؟ فرمود: «در اول روز ندایی از آسمان می رسد که: آگاه باشید! حق با علی علیه السلام و شیعیان اوست، و در آخر همان روز شیطان ندا می کند که: آگاه باشید! حق با عثمان و شیعیان اوست؛ و در چنین وقتی

(۱۴۸/۱) فی المفتقدین من اصحاب القائم علیه السلام انهم لمفتقدون عن فرشهم لیلاً، فیصبحون بمکة، و بعضهم یسیر فی السحاب نهراً یعرف اسمه و اسم ابيه و حلیته و نسبه؛ قال: فقلت: جعلت فداک ایهم اعظم ایماناً؟ قال: الذی یسیر فی السحاب نهراً. (البحار ج ۲۸۶/۵۲)

۴- و روی فيه ایضاً ج ۲۹۰/۵۲ عن غیبة الطوسی بسنده عن علی بن ابی حمزة عن ابی عبد الله علیه السلام قال: خروج القائم من المحتوم، قلت: و کیف یكون التداء؟ قال: ینادی من السماء اول النهار: الا ان الحق فی علی و شیعته، ثم ینادی ابلیس فی آخر النهار الا ان الحق فی عثمان و شیعته، فعند ذلك یرتاب المبتلون.

اهل باطل به شك و انحراف مبتلا می شوند.»

۵- در همان کتاب، از غیبت شیخ طوسی، از ابی الجارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «حضرت مهدی علیه السلام سیصد و نه سال حکومت می کند چنان که اصحاب کهف سیصد و نه سال در کهف ماندند [تا بیدار شدند]، و زمین را از عدل و داد پرخواهد نمود چنان که از ظلم و جور پر شده باشد، و خداوند شرق و غرب زمین را برای او فتح می نماید، و آن قدر از مردم می کشد تا جز پیروان دین جدش رسول الله صلی الله علیه و آله باقی نماند، و با سیره و روش حضرت سلیمان علیه السلام سیر می نماید.»

۶- در همان کتاب، از کافی، از بکیر بن اعین نقل شده که می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم: چرا خداوند حجرالاسود را در رکن شرقی قرار داد و در غیر آن قرار نداد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند متعال حجرالاسود را از بهشت

۵- و فيه ايضاً ج ۲۹۱/۵۲ عن غيبة الطوسي بسنده عن ابی الجارود قال: قال ابو جعفر علیه السلام: ان القائم يملك ثلاثاً و تسع سنين كما لبث اهل الكهف في كهفهم، يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً، و يفتح الله له شرق الأرض و غربها، و يقتل الناس حتى لا يبقى الا دين محمد صلی الله علیه و آله يسير بسيرة سليمان بن داود الخبر، و رواه في (الغيبة ص ۲۹۷).

۶- و فيه ج ۲۹۹/۵۲ عن الكافي بسنده عن بکیر بن اعین قال: سألت ابا عبد الله علیه السلام لأي علة وضع الله الحجر في الركن الذي هو فيه و لم يوضع في غيره؟ قال: ان الله تعالى وضع الحجر الأسود، و هي جوهرة اخرجت من الجنة الى آدم فوضعت في ذلك الركن لعة الميثاق، و ذلك انه لما اخذ من بني آدم من ظهورهم ذريتهم حين اخذ الله عليهم الميثاق في ذلك المكان.

برای آدم علیه السلام فرستاد، و در رکن شرقی قرار گرفت زیرا خداوند در آن جا از بندگان خود - در عالم ذر - میثاق بندگی گرفت [و در همان جا حجرالاسود را شاهد اقرار و میثاقشان قرار داد.

لذا مردم در هنگام طواف مقابل حجرالاسود می ایستند و می گویند: امانت خود را ادا کردیم و عهد و پیمان خود را وفا نمودیم، تو برای ما در روز قیامت گواه باش!]]».

امام صادق علیه السلام سپس فرمود: «در همین مکان نیز حضرت بقیة الله - عجل الله فرجه الشریف - ظاهر می شود و آن پرنده [یعنی جبرئیل علیه السلام] بر او نازل می گردد و قبل از دیگران با او بیعت خواهد نمود و حضرت مهدی علیه السلام بر حجرالاسود تکیه خواهد نمود [و دوستان خود را صدا خواهد زد] و حجرالاسود حجت و دلیل خواهد بود برای حضرت مهدی علیه السلام».

۷- در کتاب منتخب الأثر، از کمال الدین صدوق، از محمد بن مسلم ثقفی نقل

و في ذلك المكان تراءى لهم، و من ذلك المكان يهبط الطير على القائم علیه السلام فاؤل من يبایعه ذلك الطير، و هو و الله جبرئیل علیه السلام و الى ذلك المكان يسند القائم ظهره، و هو الحجّة و الدليل على القائم الخبر. و رواه في (الكافی ج ۴/۱۸۴ و رواه في العلل ج ۲/۱۱۴).

۷- و في منتخب الأثر عن كمال الدين عن محمد بن محمد بن عصام عن محمد بن يعقوب الكليني عن القسم بن العلا عن إسماعيل بن علي الفزاري عن علي بن إسماعيل عن عاصم بن حميد الحنّاط عن محمد بن مسلم الثقفی قال سمعت أبا جعفر محمد بن علي يقول: القائم منّا منصور بالرعب، مؤيد بالنصر، تطوى له الأرض، و تظهر له الكنوز، يبلغ سلطانه المشرق و المغرب، و يظهر الله عزّوجلّ به دينه على الدين كلّه ولو كره

شده که می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «قائم ما خانواده منصور به رعب است [یعنی مردم از او می ترسند] و خداوند او را یاری خواهد نمود، و زمین برای او درهم پیچیده می شود [یعنی راه های دور برای او نزدیک می شود] و گنج ها برای او ظاهر می گردد، و حکومت او از مشرق تا مغرب [گسترده] خواهد بود و خداوند به وسیله او دین خود را بر تمام ادیان غالب خواهد ساخت گرچه مشرکان را خوش نیاید، و در زمان او همه خرابی ها آباد می گردد و حضرت عیسی علیه السلام به زمین می آید و پشت سر او نماز می خواند.»

محمد بن مسلم می گوید: عرض کردم: قائم علیه السلام در چه زمانی قیام می کند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: «چون مردها شبیه زنها و زنها شبیه مردان شوند، و مردها با مردها و زنها با زنها ارضای غریزه کنند، و هنگامی که زنها بر زین سوار شوند [یعنی راننده ماشین و موتور و امثال آن باشند] و شهادت دروغ پذیرفته شود و شهادت افراد عادل و شایسته مردود شمرده شود و مردم خونریزی و زنا و ریا را سبک

المشركون، فلا يبقى في الأرض خراب إلا و عمر، و ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلى خلفه.

قال: قلت: يا بن رسول الله متى يخرج قائمكم؟ قال: إذا شبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال و اكتفى الرجال بالرجال، و النساء بالنساء و ركب ذات الفروج بالسروج، و قبلت شهادة الزور، و ردّت شهادة العدول، و استخفّ الناس بالدماء و ارتكاب الزنا، و احلّ الربوا، و اتقى الأشرار مخافة ألسنتهم، و خروج السفیانی من الشام، و الیمانی من الیمین، و خسف بالبيداء، و قتل غلام من آل محمد بين الركن و المقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزكيّة.

بشمارند و حلال بدانند، و از بد زبانی اشرار بترسند، و سفیانی از شام و یمانی از یمن قیام کنند، و زمین بیداء عده‌ای را بسلعد، و جوانی از آل محمد علیهم السلام به نام محمد بن الحسن، معروف به نفس زکیه، بین رکن و مقام کشته شود، و ندایسی از آسمان بلند شود که حق با او و شیعیان اوست؛ در چنین شرایطی قائم ما قیام خواهد نمود و به کعبه تکیه خواهد داد و سیصد و سیزده نفر [در ابتدای قیام او] به او خواهند پیوست.

و اولین سخنی که می‌گوید این آیه است: «بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» سپس خواهد گفت: «أَنَا بَقِيَّةَ اللَّهِ...»؛ یعنی «مَنْ بَقِيَّةَ اللَّهِ وَ حَجَّتْ وَ خَلِيفَةُ أَوْ بَرِّ شَمَائِمِ». آن گاه ارادتمندان [آن حضرت] به او می‌گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ...» یعنی سلام بر تو باد ای بقیة الله در روی زمین! و چون یاران او که ده هزار نفر هستند جمع شوند و با او بیعت نمایند قیام خواهد نمود و چون قیام کند [اولین عمل او این است که] شرک به خدا و بت پرستی را از بین ببرد و بتخانه‌ها را آتش بزند.

و جاءت صبيحة من السماء بانَّ الحقَّ فيه و في شيعته، فعند ذلك خروج قائمنا فإذا خرج اسند ظهره إلى الكعبة و اجتمع إليه ثلاثائة و ثلثة عشر رجلاً فأوَّل ما ينطق به هذه الآية (بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

ثمَّ يقول: «أَنَا بَقِيَّةَ اللَّهِ وَ حَجَّتْ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ» فلا يسلم عليه مسلم إلا قال: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» فإذا اجتمع له العقد و هو عشرة آلاف رجل خرج فلا يبقى في الارض معبود دون الله عزَّوجلَّ من صَنَمٍ وَ وَثْنٍ وَ غيرِه إلا وقعت فيه نار فاحترق، و ذلك بعد غيبة طويلة ليعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به. رواه في (منتخب الأثر ص ۲۹۲ عن كمال الدين).

و این پس از غیبتی طولانی خواهد بود تا خداوند بندگان خود را آزمایش نماید و معلوم شود در زمان غیبت چه کسانی به او ایمان می‌آورند و از [دین] او پیروی می‌کنند.»

۸ در همان کتاب، از غیبت نعمانی، از زراره نقل شده که می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: یکی از صالحین و نیکان، نام او [یعنی حضرت مهدی علیه السلام] را برای من برد. امام باقر علیه السلام فرمود: «نام او نام من است. گفتم: آیا با سیره و روش جدّ خود عمل می‌کند؟ فرمود: «هیئات! او به سیره جدّ خود عمل نخواهد نمود.»

گفتم: فدای شما شوم! برای چه؟ فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله با [روش] ملایمت و نرمی عمل نمود [و بر دشمنان خود منت نهاد و از آنها عقوبت نگرفت] ولی

۸ و فيه عن غيبة النعماني بسنده عن زرارة عن ابي جعفر علیه السلام قال: قلت له: صالح من الصالحين سماه لي، اريد القائم علیه السلام فقال: اسمه اسمي، قلت: أيسير بسيرة محمد صلی الله علیه و آله؟ قال: هيئات يا زرارة ما يسير بسيرته

قلت جعلت فداك لم؟ قال: ان رسول الله سار في امته باللين (بالمخ) و كان يتألف الناس، و القائم يسير بالقتل، بذاك امر في الكتاب الذي معه ان يسير بالقتل، و لا يستيب احداً و يل لمن ناواه.

وقال في الهامش: لامنافة بين هذا الحديث و ما يدلّ على أنه يسير بسيرة رسول الله صلی الله علیه و آله فان المراد من أنه يسير بسيرته مجرد شباهته به في قيامه بالسيف و عدم شباهته في ذلك بمثل عيسى عليه السلام من الانبياء و شباهته به صلی الله علیه و آله في هدمه آثار الكفر و ازالة العادات الذميمة و القواعد و القوانين الباطلة التي تظهر في آخر الزمان. (متخب الاثر ص

حضرت مهدی علیه السلام، طبق دستوری که از طرف خداوند به او داده شده [و طبق صحیفه عمل خود] مأمور است با شمشیر با آنها روبه‌رو شود و به کسی مهلت ندهد. پس وای بر کسانی که با او مخالفت و دشمنی کنند!

۶۵- با قیام حضرت مهدی علیه السلام دولت اسلامی برقرار خواهد شد

۱- صاحب کتاب منتخب الأثر، از محجه، از عیاشی، از ابن بکیر نقل نموده که گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام در باره تفسیر آیه «و له اسلم من فی السماوات و الأرض طوعاً او کرهاً» سؤال نمودم، فرمود: «این آیه در مورد حضرت قائم علیه السلام

۶۵- مع ظهوره علیه السلام یقوم دولة الاسلام

۱- المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّة - العیاشی باسناده عن ابن بکیر قال: سألت ابوالحسن عن قوله: «و له اسلم من فی السماوات و الأرض طوعاً او کرهاً» قال: انزلت فی القائم اذا خرج بالیهود و النصارى، و الصابئین، و الزنادقة، و اهل الردة، و الکفار فی شرق الارض و غربها، فعرض علیهم الاسلام فمن اسلم طوعاً امره بالصلوة و الزکوة، و ما یؤمر به المسلم، و یحبّ لله، و من لم یسلم ضرب عنقه حتّی لا یبقی فی المشارق و المغرب احد الا و حدّ الله.

قلت جعلت فداک انّ الخلق اکثر من ذلك فقال: انّ الله اذا اراد امرأ قللاً الكثير، و کثر

القلیل. (منتخب الأثر ص ۴۷۱)

اقول: لا منافاة بین هذا و ما تقدم من أنّه علیه السلام یعامل مع الیهود و النصارى کما مله جدّه علیه السلام و یأخذ منهم الجزیة عن ید و هم ضاغرون لاحتمال کون الجزیة مع عدم محاربتهم معه.

است که اسلام را بر یهود و نصاری و صابئین و کفار و زنادقه و اهل رده در شرق و غرب عالم عرضه خواهد نمود، پس هر کس با میل و رغبت بپذیرد او را به نماز و زکات و آنچه وظیفه یک مسلمان است و آنچه باید برای خدا دوست بدارد وامی‌دارد و هر کس مسلمان نشود گردن او را می‌زند تا این که در شرق و غرب عالم جز مسلمان موحد باقی نماند.»

ابن بکیر گوید، گفتم: فدای شما شوم! مردم بیش از اینها هستند [و جمعیت کفار و غیر مسلمان فراوان می‌باشند!] فرمود: «خداوند چون اراده کند زیاد را کم می‌کند و کم را زیاد می‌نماید.»

۲- در همان کتاب، از علی بن اسباط نقل شده که گوید: اصحاب ما امامیه در تفسیر آیه «الملك يومئذ الحق للرحمن» گفته‌اند: سلطنت امروز و دیروز و فراد مربوط به خدا خواهد بود و لکن چون حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه قیام نماید جز خدای عزوجل پرستش نمی‌شود. [یعنی حکومت او سرتاسر عالم را احاطه می‌نماید].

۳- در همان کتاب، از روضه کافی، از ابو حمزه، از امام باقر عجل الله تعالی فرجه در باره تفسیر

۲- المحجة فيما نزل في القائم الحجة - محمد بن العباس عن محمد بن الحسن بن علي عن ابيه الحسن عن علي بن اسباط قال: روى اصحابنا في قوله الله عزوجل «الملك يومئذ الحق للرحمن» قال: الملك للرحمن اليوم، و قبل اليوم، و بعد اليوم، و لکن اذا قام القائم لم يعبد الا الله عزوجل، (المصدر)

۳- روضة الكافي - علي بن محمد عن علي بن العباس عن الحسن بن عبد الرحمن عن عاصم عن ابي حمزة عن ابي جعفر في حديث في قوله تعالى: «و قل جاء الحق، و زهق الباطل» قال: اذا قام القائم ذهب دولة الباطل. (المصدر)

آیه «و قل جاء الحق و زهق الباطل» نقل شده که فرمود: «چون حضرت مهدی علیه السلام قیام نماید دولت‌های باطل از بین خواهند رفت.»

۶۶- محل قیام حضرت مهدی علیه السلام و موضع منبر او

مؤلف گوید: همواره سوالاتی از این قبیل که حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - کجا زندگی می‌کند؟ و آیا ازدواج نموده و صاحب فرزندان شده است یا خیر؟ و... مطرح می‌شود پاسخ این سؤالات تفصیلاً روشن نیست ولی اجمالاً معلوم است که آن حضرت در میان ما زندگی می‌کند و ما را می‌شناسد. و ما نیز آن بزرگوار را می‌بینیم ولی او را نمی‌شناسیم. و مسلماً آن حضرت ازدواج نموده و فرزندان فراوانی هم بدون واسطه و یا با واسطه پیدا کرده است؛ چرا که ازدواج سنت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آن حضرت فرموده: «هر کس از سنت من اعراض کند از من نیست و ازدواج یکی از سنت‌های من است.»

۱- محلی که آن حضرت از آن جا قیام می‌فرماید و موضع منبر آن بزرگوار نیز در بعضی از روایات معرفی شده است؛ چنان‌که صاحب کتاب «منتخب الأثر»، از کتاب «البيان في اخبار آخر الزمان» با سند خود، از عبدالله بن عمر نقل نموده که

۶۶- محل قیامه علیه السلام و موضع منبره

۱ - منتخب الاثر ص ۴۶۶ عن كتاب البيان في اخبار صاحب الزمان بسنده عن عبدالله بن عمر قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله يخرج المهدي من قرية يقال لها كربة. قال في معجم البلدان (ج ۷ ص ۲۳۸): روى عن عبدالله بن عمرو بن العاص قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: يخرج المهدي من قرية باليمن يقال لها: كربة انتهى.

گویند: رسول خدا ﷺ فرمود: «مهدیؑ از قریه‌ای به نام کرعه قیام خواهد نمود.» و کرعه طبق تحقیق بعضی از بزرگان اهل ادب در یمن است. روایت دیگری در معجم البلدان از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «مهدیؑ از قریه‌ای از یمن که آن را کرعه می‌نامند قیام خواهد نمود.»

۲- در کتاب نجم الثاقب نقل شده که بعضی از اخیار در آن قریه خدمت آن بزرگوار رسیده‌اند و این مطلب البته منافاتی با روایت دیگری که فرموده‌اند آن حضرت در مکه ظاهر می‌شود ندارد؛ چرا که ممکن است آن حضرت از آن قریه حرکت کند و در مکه امر خود را ظاهر فرماید.

در این زمینه روایات دیگری نیز وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۳- در همان کتاب از کتاب کشف الأستار با سند خود، از فضل بن شاذان

۲- النجم الثاقب (ح ۶۲) عن ضياء العالمين للعلامة الجليل الشرف الشيرازي
الحسن العاملی عن جماعة عن محمد بن احمد ان شيوخا تاجراً حكى لنا وصوله الى هذه
القرية و تشرّفه بزيارة الحجّة ﷺ و قال لا منافاة بين هذا الخبر و الاحاديث الواردة في انه
يظهر بمكة لانه ﷺ يخرج من المحلّ الذي هو فيه فيأتي مكة و يظهر امره فيها)

قال الكنجي صاحب البيان: هذا حديث حسن رزقناه عالياً اخرجته ابوالشيخ
الاصهباني في عواليه كما سقناه، و رواه ابونعيم في مناقب المهدي ﷺ. (منتخب الأثر ص ۴۶۶)

۳- كشف الأستار - اخرج ابو محمد الفضل بن شاذان النيسابوري المتوفى في حياة

ابي محمد العسكري والد الحجّة ﷺ في كتابه الغيبة قال: حدّثنا الحسن بن محبوب عن

علي بن رثاب قال: حدّثنا ابو عبد الله ﷺ حديثاً طويلاً عن امير المؤمنين ﷺ انه قال في

آخره:

نیشابوری - که در زمان حیات حضرت عسکری علیه السلام از دنیا رحلت نموده - نقل شده که او در کتاب غیبت خود از علی بن رثاب نقل نموده است که امام صادق علیه السلام حدیث مفصلی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده و در پایان آن امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرموده است:

«... سپس بین سران عرب و عجم اختلاف و نزاع رخ خواهد داد و ادامه خواهد داشت تا هنگامی که حکومت در دست مردی از فرزندان ابوسفیان قرار گیرد.» تا این که فرمود: «و پس از آن امیر امرا و فرمانروای فرمانروایان و قاتل همه کفار، و سلطان السلاطین و امید و آرزوی مردم و کسی که در زمان غیبت او عقلها متحیر مانده ظاهر خواهد شد.»

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام روی مبارک خود را به امام حسین علیه السلام نمود و فرمود: «او نهمین فرزند توست که بین رکن و مقام ظاهر می شود و بر جن و انس حکومت می راند و افراد پست و فاسد را روی زمین باقی نمی گذارد.»

سپس فرمود: «خوشا به حال مؤمنینی که او را درک می کنند و به دوران حکومت او می رسند و سخنان او را می شنوند.»

ثم يقع التداير في الاختلاف بين امراء العرب و العجم فلا يزالون يختلفون الى ان يصير الامر الى رجل من ولد ابي سفيان.

الى ان قال علیه السلام: ثم يظهر امير الامرة، و قاتل الكفرة، السلطان المأمول الذي تحير في غيبته العقول، و هو التاسع من ولدك يا حسين، يظهر بين الركنين يظهر على الثقلين، و لا يترك في الارض الا دين، طوبى للمؤمنين الذين ادركوا زمانه، و لحقوا اوانه، و شهدوا ايامه، و لاقوا اقوامه. (منتخب الاثر ص ۴۶۷).

۴ - در همان کتاب، از عبید بن زرارة، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «ندایی به نام قائم علیه السلام از آسمان بلند خواهد شد [و جبرئیل علیه السلام] نزد آن حضرت می آید و در حالی که آن حضرت پشت مقام ابراهیم علیه السلام ایستاده به او گفته می شود: ندای قیام تو بلند شد، منتظر چه هستی؟ سپس [جبرئیل] دست او را می گیرد و با او بیعت می کند.»

۵ - در همان کتاب، از فضل بن شاذان، از محمد بن حرمان نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند قائم ما را با قرار دادن ترس در دل دشمنان او یاری و تأیید می نماید.» سپس فرمود:

هنگامی که قیام نماید پشت خود را به کعبه خواهد داد و سبزد و سیزده نفر نزد او جمع خواهند شد و نخستین سخن او این آیه است: «بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». آن گاه فرمود: «و چون ده هزار نفر با او بیعت کنند از مکه خارج خواهد

۴ - كشف الاستار - اخرج النعماني في كتاب الغيبة مسنداً عن عبید بن زرارة عن ابي عبد الله علیه السلام انه قال: ينادى باسم القائم علیه السلام فيؤتى و هو خلف المقام فيقال له: قد نودى باسمك فما تنتظر؟ ثم يوحى إليه فيبايع، الحديث. (المصدر)

۵ - كشف الاستار - الفضل بن شاذان في كتابه في الغيبة حدثنا صفوان بن يحيى رضى الله عنه قال: حدثنا محمد بن حمران قال: قال الصادق جعفر بن محمد علیه السلام: ان القائم منا منصور بالرعب، مؤيد بالنصر، الى ان قال فعند ذلك خروج قائمنا، فاذا خرج اسند ظهره الى الكعبة و اجتمع ثلثاء و ثلثة عشر، و اول ما ينطق به هذه الآية: بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين (الى ان قال) فاذا اجتمع له العقد و هو عشرة آلاف خرج من مكة. (المصدر).

شد.»

۶- در همان کتاب، از کامل الزیارات، از ابان بن تغلب نقل شده که گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، چون آن حضرت به پشت کوفه رسید از مرکب خود پیاده شد و دو رکعت نماز خواند، و سپس کمی جلوتر آمد و باز دو رکعت نماز خواند، و باز مختصری حرکت نمود و از مرکب خود پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سپس فرمود: «این جا محل قبر امیرالمؤمنین علیه السلام است.» گفتم: فدای شما شوم! آن دو موضع دیگری که در آنها نماز خواندید چه بود؟ فرمود: «آن دو موضع یکی محل سر مبارک امام حسین علیه السلام بود و دیگری محل منبر حضرت مهدی علیه السلام است.»

۶۷- احوال یاوران حضرت مهدی علیه السلام و عدد و شعار آنها

مؤلف گوید: در بخش‌های گذشته مطالبی در مورد یاران حضرت مهدی علیه السلام و قدرت و صفات آنها حضورتان تقدیم نمودیم. به همین دلیل در این بخش به ذکر چند روایت بسنده می‌کنیم.

۶- کامل الزیارات - حدیثی ابی و محمد بن الحسن جمیعاً عن الحسن بن متیل عن سهل بن زیاد عن ابراهیم بن عقبه عن الحسن الخزاز الوشا عن ابی الفرج عن ابان بن تغلب قال: كنت مع ابی عبداللہ علیه السلام فرَّ بظهر الكوفه فنزل، و صلی رکعتین ثمَّ تقدّم قليلاً فصلی رکعتین ثمَّ صار قليلاً فنزل فصلی رکعتین ثمَّ قال: هذا موضع قبر امیرالمؤمنین، قلت جعلت فداك فما الموضعین الذین صلیت فیهما؟ قال: موضع رأس الحسین علیه السلام، و موضع منبر القائم علیه السلام (المصدر).

۱ - علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار، از امالی شیخ، از عاصم بن ضمیره، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود: «زمین چنان از ظلم و جور پر خواهد شد که کسی جز در پنهان نمی تواند نام خدا را ببرد. سپس خداوند مردمان صالح و شایسته ای را حاکم خواهد نمود که زمین را پر از عدل و داد خواهند کرد چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.»

۲ - صاحب کتاب منتخب الأثر، از منتخب کنز العمال نقل نموده که علی علیه السلام فرمود: «خوشا به شهر طالقان [و رحمت خدا بر آن باد!] گنج هایی در آن نهفته است

۶۷- احوال اصحابه و انصاره علیهم السلام و عددهم و شعارهم

۱ - بحار الانوار - امالی الشيخ - علی بن احمد المعروف بابن الحامی عن محمد بن جعفر القاری عن محمد بن اسمعیل بن یوسف عن سعید بن ابی مریم عن محمد بن جعفر بن کثیر عن موسی بن عقبه عن ابی اسحق عن عاصم بن ضمیره عن علی علیه السلام انه قال: لتملأن الارض ظلماً وجوراً حتی لا یقول احد: الله الا مستخفياً ثم یأتی الله بقوم صالحین یملئونها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. (منتخب الأثر ص ۴۸۴).

۲ - منتخب کنز العمال - (ص ۳۴ ج ۶) عن علی علیه السلام قال: و یحالی طالقان فان لله فیها کنوزاً لیست من ذهب و لافضة، و لکن بهارجال عرفوا لله حق معرفته و هم انصار المهدي آخر الزمان اخرجہ عن ابی غنم الکوفی فی کتاب الفتن،

و رواه فی البیان فی الباب الخامس عن ابن اعثم الکوفی فی کتاب الفتوح عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه قال: و یحالی طالقان فان لله عزوجل بها کنوزاً لیست من ذهب و لافضة، و لکن بهارجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته، و هم انصار المهدي علیه السلام فی آخر الزمان، و رواه فی غایة المرام عن ابن اعثم فی کتاب الفتوح. (منتخب الأثر ص ۴۸۴)

که نه طلا هستند و نه نقره بلکه مردانی در آن خواهند بود که خدا را به حقیقت می‌شناسند؛ آنها یاوران حضرت مهدی علیه السلام هستند.»

۳- در کتاب ینابیع المودة، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «مقصود از سخن حضرت لوط علیه السلام به قوم خود که فرمود: **لَو انّ لی بکم قوّة او آوی الی رکنٍ شدیدٍ** [یعنی ای کاش در مقابل شما مردم فاسد و اهل لواط که می‌خواهید متعرض میهمانان من شوید قدرتی می‌داشتم و یا به پناهگاه محکمی پناهنده می‌شدم] جز آرزوی قدرت حضرت مهدی علیه السلام و صلابت یاران و اصحاب او نبوده است؛ و مقصود از رکن شدید جز آنها نیستند زیرا یک نفر آنها قدرت چهل نفر را داراست؛ و قلب آنان از پاره‌های آهن سخت‌تر است و اگر به کوه‌های آهنین عبور کنند آن را متلاشی سازند و دست از شمشیر خود برنکشند، تا خدای خویش را راضی نمایند.»

۴- در همان کتاب، از غایة المرام، از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «چون

۳- ینابیع المودة ص ۴۲۴ عن کتاب المحجة عن ابی بصیر قال: قال جعفر الصادق رضی الله عنه (و سلام الله علیه و علی آباءه) : ما کان قول لوط علیه السلام لقومه: (لوان لی بکم قوّة او آوی الی رکنٍ شدیدٍ) الاّ تمنیاً لقوّة القائم المهدیّ و شدّة اصحابه، و هم الرکن الشدید فانّ الرجل منهم یعطی قوّة اربعین رجلاً و انّ قلب رجل منهم اشدّ من زبر الحديد، لومروا بالجبال الحديد لتدکدکت، لایکفون سیوفهم حتّی یرضی الله عزّوجلّ.

۴- ینابیع المودة - ص ۴۸۹ عن غایة المرام عن ابی جعفر الباقر: قال انّ الله تعالی یلقی فی قلوب محبّینا الرعب فاذا قام قائمنا و ظهر مهدّینا کان الرجل اجری من لیث، و

حضرت مهدی علیه السلام قیام نماید خدای متعال در قلوب دوستان ما چنان قدرت و هیبتی قرار می‌دهد که یک نفر آنها از شیر درنده و شمشیر برنده برای دشمنان ما سخت‌تر خواهد بود.»

صاحب کتاب ینابیع پس از ذکر این حدیث می‌افزاید: این روایت را ابونعیم اصفهانی نیز در کتاب حلیة الأولیاء نقل نموده است.

۵ - در کتاب منتخب‌الأثر، از دلائل‌الامامة، از یونس بن ظبیان نقل شده که گوید: حضور امام صادق علیه السلام بودم، آن حضرت نام اصحاب مهدی علیهم السلام را برد و فرمود: «آنها سیصد و سیزده نفر هستند و هر یک از آنها در خود قدرت سیصد نفر را احساس می‌کند.»

۶ - در همان کتاب، از کتاب ملاحم و فتن، از ابن زریر نقل شده که گوید: از

امضی من سنان. قال: و رواه فی الجزء الثالث من حلیة الاولیاء.

۵ - دلائل‌الامامة - ابوالحسن محمد بن هرون عن ابيه عن محمد بن همام عن احمد بن الحسين المعروف بابن ابي القاسم عن ابيه عن الحسن بن علي عن ابراهيم بن محمد بن حمران عن ابيه عن يونس بن ظبيان قال: كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فذكر اصحاب القائم فقال: ثلاثمائة و ثلاثة عشر، و كل واحد يرى نفسه في ثلاثمائة

۶ - الملاحم و الفتن - في الباب الثلثين و المائة مما ذكره نعيم بن حماد في كتاب الفتن، قال: حدثنا نعيم حدثنا ابن وهب عن ابي لهيعة عن الحرق بن يزيد سمع ابن زريير الغافقي سمع علياً عليه السلام يقول: يخرج المهدي في اثني عشر الفاً ان قتلوا و خمسة عشر الفاً ان كثروا و يسير الرعب بين يديه لا يلقاه عدو الا هزمهم، شعارهم امث امث لا يبالون في الله لومة لائم، الحديث. (منتخب‌الأثر ص ۴۸۶)

علی علیه السلام شنیدم که فرمود: «حضرت مهدی علیه السلام با جمعیتی بین دوازده تا پانزده هزار نفر قیام خواهد نمود و با هیبت و عظمتی حرکت می‌کند که هر دشمنی در مقابل او قرار گیرد مغلوب و نابود خواهد شد، و شعار یاران او در مقابل دشمنان آن حضرت این است: «بمیرا! بمیرا!» و آنها در راه خدا از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای هراس ندارند.»

۷- در کتاب حق الیقین علامه سید شبر، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «در زمان حکومت حضرت مهدی علیه السلام اگر مؤمنی در مشرق باشد، برادر خود را در مغرب مشاهده خواهد نمود و اگر در مغرب باشد برادر خود را در مشرق مشاهده خواهد کرد.»

۸- در کتاب کافی، از ابی ربیع شامی نقل شده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «چون قائم ما، حضرت مهدی علیه السلام قیام نماید خداوند دست رحمت بر سر شیعیان ما می‌کشد و گوش‌ها و چشم‌های آنان را به قدری نیرومند می‌فرماید که دیگر نیازی به برید و نامه رسان بین خود و امام زمان خود ندارند بلکه حضرت

اقول: لعل اختلاف الاحادیث فی عدد اصحابه بحسب اختلاف المنازل و فی مدة حکزمته علیه السلام بحسب اختلاف السنین و امتدادها.

۷- حق الیقین للسید الشبر ص ۲۲۹ قال الصادق علیه السلام: ان المؤمن فی زمان القائم و هو بالشرق لیرئ اخاه الذی فی المغرب و کذا الذی فی المغرب یرئ اخاه الذی بالشرق.

۸- روضة الکافی عن ابی الربیع الشامی قال: سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول: ان قائمنا اذا قام مد الله لشیعتنا فی اسمعهم و ابصارهم حتی لا یكون بینهم و بین القائم برید یکلمهم فیسمعون و ینظرون الیه و هو فی مکانه. (المصدر)

مهدی علیه السلام هر کجا باشد با آنها صحبت می کند و آنها او را می بینند و صدای او را می شنوند.»

۹- در همان کتاب، از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «چون قائم ما حضرت مهدی علیه السلام قیام نماید خداوند دست رحمت بر سر بندگان خود می کشد و عقل های آنان را مجتمع و کامل می فرماید.»

۶۸- اولین ندای حضرت مهدی علیه السلام دعوت به خدا و رسول و قرآن است

۱- در کتاب منتخب الأثر، از کتاب ملاحم و فتن، از جابر نقل شده که گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «حضرت مهدی علیه السلام هنگام عشا در مکه ظاهر خواهد شد و پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پیراهن و شمشیر آن حضرت همراه اوست. و نشانه ها و نور (امامت) و بیان حق در او ظاهر است [به طوری که همه مردم او را خواهند شناخت] و چون نماز عشا را بخواند با صدای بلند گوید:

۹- الکافی عن ابی جعفر علیه السلام قال: اذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤس العباد فجمع بها عقولهم و كملت بها احلامهم. (منتخب الأثر ص ۴۸۳)

۶۸- اول نداءه علیه السلام للناس عند البيت و ما يدعو اليه و ما يعمل به

۱- الملاحم و الفتن - في الباب التاسع و العشرين و المائة مما ذكره نعيم بن حماد التابعي في كتاب الفتن قال: حدثنا نعيم حدثنا سعيد بن عثمان عن جابر بن ابی جعفر علیه السلام قال: ثم يظهر المهدي بمكة عند العشاء، و معه راية رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قيصه، و سيفه و علامات، و نور، و بيان فاذا صلى العشاء نادى باعلى صوته يقول:

ای مردم! خدا را از یاد نبرید و بدانید روزی برای حساب در پیشگاه او خواهید ایستاد. او راه را برای شما روشن نموده و پیامبران و کتاب‌های آسمانی را فرستاده و شما را امر کرده که هرگز به او شرک نوزید و بر طاعت او و طاعت رسول او ﷺ مواظبت کنید و آنچه را قرآن واجب نموده واجب بدانید و آنچه را حرام دانسته حرام دانید و همدیگر را بر حق و هدایت و تقوا یاری دهید و بدانید که فنا و زوال دنیا نزدیک است و دنیا به شما اعلان وداع و مفارقت می‌نماید و من شما را به سوی خدا و رسول او ﷺ و عمل به قرآن و زنده کردن سنت‌های دین خدا و از بین بردن باطل‌ها و بدعت‌ها دعوت می‌نمایم.»

امام باقر علیه السلام سپس فرمود: «پس از آن با سیصد و سیزده نفر از یاران خود،

«اذکرکم الله ایها الناس و مقامکم بین یدی ربکم، و قد اکد المحجّة، و بعث الأنبياء و انزل الكتاب یامرکم ان لا تشرکوا به شیئاً و ان تحافظوا علی طاعته و طاعة رسوله ﷺ، و ان تحيوا ما احیی القرآن، و تمیتوا ما امات، و تكونوا اعواناً علی الهدی، و وزراً علی التقوی فانّ الدنيا قد دنا فنائها، و زوالها، و آذنت بالوداع، و انی ادعوکم الی الله، و الی رسوله ﷺ، و العمل بکتابه و اماتة الباطل و احیاء السنّة

فیظهر فی ثلثمائة و ثلاثة عشر رجلاً اهل بدر علی غیر میعاد، قزعا کقزع الخریف، رهبان باللیل اسد بالنهار، فیفتح الله (للمهدی کما فی المهدی) ارض الحجاز و یتخرج من کان فی السجن من بنی هاشم، و تنزل الرايات السود الکوفة فیبعث بالبیعة الی المهدی فیبعث المهدی جنوده الی الآفاق و یمیت الجور و اهله، و تستقیم له البلدان، و یفتح الله علی یدیہ القسطنطینیّة. و روی نحوه المهدی عن عقد الدرر فی الباب السابع عن

نعیم فی کتاب الفتن، (منتخب الاثر ص ۴۹۰).

همانند اصحاب بدر، قیام خواهد نمود و یاران او از جاهای مختلف همانند پارهای ابر که در پاییز متفرق هستند گرد او جمع می شوند. آنها عابدان شب و شیران روزند. پس خداوند به دست حضرت مهدی علیه السلام سرزمین حجاز را فتح می نماید و کسانی را که از بنی هاشم در زندانها مبتلا و گرفتار بوده اند نجات می دهد، تا این که جمعیت‌هایی با پرچم‌های سیاه وارد کوفه می شوند و با حضرت مهدی علیه السلام بیعت می کنند و آن حضرت لشکرهایی به اطراف عالم می فرستد و جور و ستم و اهل آن را نابود می کند و شهرها به فرمان او در می آیند، و خداوند قسطنطنیه را نیز به دست او فتح می کند.»

مؤلف گوید: در بخش پیشین گذشت که اولین سخنی که حضرت در کنار کعبه بر زبان مبارکش جاری می نماید آیه شریفه «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» است.

۶۹- تکالیف شیعیان نسبت به امام زمان علیه السلام

مؤلف کتاب منتخب الأثر می گوید: صاحب کتاب مکیال المکارم در باب

قوله: كَفَرَعُ الْحَزِيْفُ: اى مثل قطع السحاب المتنفرة (مجمع البحرين)

۶۹- تکالیف شیعتہ علیہم السلام بالنسبة الیه

قال في منتخب الأثر: ذكر في كتاب مكيال المكارم في الباب الثامن من تكالیف العباد بالنسبة الیه علیه السلام (۸۰) امراً و اشبع الكلام في كل واحد من هذه الامور بما لا مزيد عليه و نحن نشير الى ذكر بعضها بالايجاز و الاختصار و على من يطلب التفصيل الرجوع الى الكتاب المذكور، •

هشتم آن که مربوط به وظایف شیعه نسبت به امام زمان علیه السلام است هشتاد وظیفه و تکلیف را بیان نموده و به طور مفصل در باره هریک از آن وظایف بحث کرده است و ما در این جا به بعضی از آنها به طور خلاصه اشاره می کنیم. طالبین می توانند برای تفصیل بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

- ۱- معرفت به مقام امامت و صفات آن بزرگوار و دقت در اخلاق و آداب شریفه او و اطلاع از علامات و نشانه های حتمیه ظهور آن حضرت.
- ۲- رعایت ادب در بردن نام آن حضرت و او را با القابی مثل حجّت، قائم، مهدی، صاحب الزمان و صاحب الامر صدا زدن و تصریح نکردن به نام او که نام رسول الله صلی الله علیه و آله است.

- ۳- دوست داشتن وجود مبارک آن حضرت و ایجاد محبت او در دل های

- ۱- فمناها تحصیل معرفة صفاته و آدابه و خصایص جنابه و المحتومات من علامم

ظهوره، علیه السلام

- ۲- و منها رعاية الادب بالنسبة الى ذكره بان لا يذكره الا باللقاب الشريفة كالحجة و القائم و المهدي و صاحب الزمان و صاحب الامر و غيرها و ترك التصريح باسمه الشريف و هو اسم رسول الله صلی الله علیه و آله.

- ۳- و منها محبته بالخصوص و تحببته الى الناس، و انتظار فرجه و ظهوره، و اظهار الشوق الى لقائه، و ذكر فضائله و مناقبه، و الحزن لفراقه، و الحضور و الجلوس في المجالس التي تذكر فيها فضائله و مناقبه و ما يتعلق به و اقامة تلك المجالس و نشر فضائله و بذل المال في ذلك لانتها ترويح لدين الله و تعظيم لشعائره و انشاء الشعر و انشاده في مدحه و البكاء و الالبكاء و التباكي على فراقه و التسليم و ترك الاستعجال،

مردم و انتظار فرج و ظهور او و اشتیاق ملاقات و حزن فراق و ذکر فضایل و مناقب او، و نشستن در مجالسی که مربوط به اوست [مانند شرکت در دعای ندبه و مجالسی که اختصاص به ذکر فضایل خاندان نبوت دارد] و تشکیل این گونه مجالس و مصرف نمودن مال در اموری که ترویج دین و تعظیم شعایر محسوب می‌شود. سرودن شعر و خواندن اشعاری که در بیان فضایل آن بزرگوار است و گریه کردن و گریاندن و تباکی نمودن در فراق او و تسلیم فرموده‌های او بودن و صبر در مشکلات زمان غیبت و عجله نکردن و منتظر ظهور او بودن.

۴ - صدقه دادن از طرف آن حضرت برای سلامتی او، و از طرف او حج و عمره و طواف و زیارت انجام دادن و نایب نمودن دیگران برای نیابت از او جهت انجام این اعمال و سعی و کوشش در خدمت به او.

۵ - تجدید بیعت نمودن با آن حضرت بعد از نمازهای واجب و یا در هر

۴ - و التصدّق عنه بنیابته، و بقصد سلامته، و الحجّ بنیابته و بعث النایب لیحجّ عنه و طواف بیت‌الله الحرام عنه و بعث النایب لیطوف عنه و زیارة مشاهد الرسول و الائمة علیهم‌السلام نیابة عنه و بعث النایب لیزور عنه و السعی فی خدمته،

۵ - و تجدید البیعة له بعد کلّ فریضة من الفرائض الیومیة او فی کلّ یوم جمعة و یتخبّ تجدیدها بعد کلّ فریضة بما روی عن الصادق کما عن صلوة البحار عن کتاب الاختیار

و من الادعية الماثوره فی ذلك ما فی کتب الدعوات باسانید متصله الی مولانا الصادق علیه‌السلام قال: من دعا بهذا الدعاء اربعین صباحاً کان من انصار القائم علیه‌السلام و اوله بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم اللهم ربّ النور العظیم الخ،

جمعه، چنانکه در کتاب بحار و غیره از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «هر کس چهل روز [این دعا را] بخواند از یاران حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود و اول آن این است: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّوْرِ الْعَظِیْمِ...»

۶- خشنود کردن دوستان و شیعیان او با کمک مالی که موجب خشنودی آن حضرت خواهد شد.

۷- زیارت نمودن آن حضرت و توجه نمودن به او و سلام و صلوات فرستادن بر او و توسل به درگاه خداوند به واسطه او و درخواست شفاعت از آن حضرت نمودن و درخواست حاجت و استغاثه نمودن به خداوند به وسیله او.

۸- دعوت مردم و راهنمایی آنان به آن حضرت و رعایت حقوق او و تهذیب نفس از صفات خبیثه و آراستن آن به صفات نیکو و احترام به کسانی مانند سادات که از نظر جسمانی وابسته به اویند و یا مانند علما که از نظر روحانی به او وابسته‌اند و یا مانند مؤمنین که از نظر ایمانی به او وابسته هستند و حرمت نهادن به

۶- و منها صلة الصالحین من شیعته و موالیه بالمال، و ادخال السرور علی المؤمنین فانه یوجب سروره علیه السلام.

۷- و منها زیارته بالتوجه الیه و التسلیم علیه و الصلوة علیه و التوسل و الاستشفاع به الی الله عزوجل و الاستغاثه به و التوجه الیه و عرض الحاجة علیه.

۸- و منها دعوة الناس الیه و دلالتهم علیه و مراقبه حقوقه و المواظبة علی ادائها و تهذیب النفس من الصفات الخبیثة و تحلیتها بالاخلاق الحمیده و تعظیم من یتقرّب به و ینتسب الیه بقرابة جسمانیة او روحانیة کالسادات و العلماء و المؤمنین و تعظیم مواقفه و مشاهده کمسجد السهله و المسجد الاعظم بالكوفة و غیرهما.

جاهایی که منسوب به اوست، مانند مسجد سهله و مسجد کوفه و غیر آنها، مانند مسجد جمکران، و وادی السلام نجف و...

۹ - تعیین نکردن وقت ظهور و تکذیب موقتین و کسانی که نسبت به آن حضرت ادعای نیابت و یا وکالت خاصه می کنند و دعا برای توفیق زیارت و ملاقات با آن حضرت و اقتدای به او در اعمال و اخلاق و رفتن به زیارت سیدالشهداء و جد و پدر و برادر و فرزندان او علیه السلام که خود یک نوع صله و احترام به آن حضرت خواهد بود.

۱۰ - رعایت حقوق برادران دینی و دستورات دیگر اسلام که در این کتاب [یعنی مکیال المکارم] و غیر آن بیان شده است.

سپس صاحب کتاب منتخب الأثر می گوید: این وظایف را مؤلف کتاب مکیال المکارم مورد تاکید قرار داده و بعضی از آنها را با استدلال به روایات کثیره واجب دانسته است. خداوند او و همه علمای گذشته را رحمت فرماید.

۹ - و منها ترك التوقيت و تكذيب الموقتين و تكذيب من ادعى النيابة الخاصة و الوكالة في زمان الغيبة الكبرى.

۱۰ - و طلب الفوز ببلقائه و الدعاء لذلك و الاقتداء به في الاعمال و الاخلاق و زيارة قبر سيد الشهداء عليه السلام لانها صلة صاحب الزمان و هكذا زيارة النبي و ساير الائمة عليهم السلام.

و منها اداء حقوق الاخوان و غير ذلك و قد اثبت تأكد رجحان هذه الاعمال بل وجوب بعضها بروایات کثیره ذکرها في الكتاب المذكور رحمة الله تعالى على مؤلفه و على جميع علمائنا العاملين.

۷۰- دعاهایی که به شیعیان سفارش شده

۱- در کتاب منتخب الاثر، از غیبت نعمانی، از زراره نقل شده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «برای حضرت مهدی علیه السلام قبل از قیام او غیبتی خواهد بود [طولانی]». گفتم: او برای چه غایب خواهد بود؟ فرمود: «از جان خود می ترسد.» سپس فرمود: «ای زراره! او همان امام منتظر است که مردم در ولادت او به شک می افتند به طوری که بعضی از آنها گویند: پدر او از دنیا رفت و فرزندی به جای نگذارد، و بعضی گویند: او هنوز به دنیا نیامده، و بعضی دیگر گویند: او غایب است، و برخی گویند: او دو سال قبل از وفات پدر به دنیا آمده و در حال غیبت به سر می برد و شیعیان او انتظار ظهور او را دارند و خداوند خواسته با غیبت او قلب های شیعیان را بیازماید، و در دوران غیبت او افراد ناشایسته به شک مبتلا می شوند.»

زراره گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم! اگر من آن زمان را درک

۷۰- فی دعائه علیه السلام و بعض الادعية الماثورة عنه

۱- غیبة النعمانی - محمد بن همام عن جعفر بن محمد بن مالك عن عباد بن يعقوب عن يحيى بن علي عن زرارة قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: للقائم علیه السلام غيبة قبل ان يقوم فقلت: ولم؟ قال: يخاف و اومىء بيده الى بطنه ثم قال: يا زرارة و هو المنتظر و هو الذى يشك في ولادته فمنهم من يقول: مات ابوه و لاخلف، و منهم من يقول حمل، و منهم من يقول غايب، و منهم من يقول ولد قبل وفاة ابيه بسنتين و هو المنتظر غير ان الله (يجب ان نخ) يمتحن قلوب الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون،

قال زرارة: فقلت: جعلت فداك ان ادركت ذلك الزمان اى شىء اعمل؟ قال يا زرارة متى ادركت ذلك الزمان فلتدع بهذا الدعاء «اللهم عرفنى نفسك فانك ان لم

کنم چه باید بکنم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر تو آن زمان را درک نمودی بر تو باد به این دعا: **اللهم عرّفني نفسك...**؛ یعنی خدایا! تو خود را به من بشناسان که اگر چنین نکنی من پیامبر تو را نخواهم شناخت، خدایا! تو خود پیامبرت را به من بشناسان که اگر چنین نکنی من حجت تو [و امام زمان خود] را نخواهم شناخت، خدایا! تو خود حجت و ولی خود را به من بشناسان که اگر چنین نکنی من از دین خود خارج خواهم گردید.»

سپس فرمود: «ای زراره! قبل از قیام مهدی علیه السلام جوانی در مدینه کشته خواهد شد.» گفتم: فدای شما شوم! آیا قاتل او لشکر سفیانی خواهد بود؟ فرمود: «خیر! قاتل او لشکر بنی فلان [یعنی بنی امیه] است که او نیز قیام خواهد نمود و چون داخل مدینه شود مردم ندانند برای چه آمده و چون آن جوان را از روی ظلم و طغیان و سرکشی بکشند خداوند به آنها مهلت نخواهد داد و در آن وقت فرج نزدیک خواهد بود.»

تعرفني نفسك لم اعرف نبيك (لم اعرفك نخ) اللهم عرفني رسولك فانك ان لم تعرفني رسولك لم اعرف حجّتك اللهم عرفني حجّتك فانك ان لم تعرفني حجّتك ضللت عن ديني»

ثمّ قال: يا زرارة لا بدّ من قتل غلام بالمدينة، قلت جعلت فداك اولىس الذي يقتله جيش السفیانی؟ قال: لا و لكن يقتله جيش بنی فلان، يخرج حتى يدخل المدينة، و لا يدري الناس في اىّ شيء جاء فيأخذ الغلام فيقتله فاذا قتله بغياً و عدواناً و ظلماً لم يهلهم الله فعند ذلك يتوقع الفرج، و روى في الكافي بسنده و في كمال الدين بسنده نحوه.
(منتخب الآثار ص ۵۰۱).

دعای عظیم الشأن از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام

در کتاب جمال الاسبوع ط سنگی ص ۵۲۱ سید بن طاوس در باره دعای ذیل می فرماید: «...ایاک ان تهمل الدعاء به فاننا نرى ذلك من فضل الله جلّ جلاله الذي خصنا به فاعتمد عليه» یعنی از ترک این دعا حذر کن که آن را از فضل خداوند است بر ما که به ما عطا فرموده...

و در کتاب، منتخب الأثر از کتاب مصباح المتعجد ص ۲۸۹ شیخ طوسی نقل شده که او نیز با سند خود، از محمد بن همام دعای ذیل را نقل کرده و محمد بن همام گفته که آن را شیخ ابا عمرو عمروی [یکی از نواب خاص امام زمان علیه السلام] - قدس الله روحه - بر او املا نموده و به او دستور داده که آن را بخواند و آن دعایی است که در زمان غیبت امام زمان و قائم آل محمد علیهم السلام خوانده می شود و آن دعا این است:

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَن دِينِي.

اللَّهُمَّ لَا تَمْتَنِي مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً وَلَا تَزَعْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي لَوْلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ مِنْ وَلَايَةِ (وَلَاةِ نَخِ جَمَالِ الْإِسْبُوعِ) بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ

۲ - مصباح المتعجد - اخبرنا جماعة عن ابي محمد هارون بن موسى التلعكبري ان ابا علي محمد بن همام اخبره بهذا الدعاء و ذكر ان الشيخ ابا عمرو العمري قدس الله روحه املاه عليه، و امره ان يدعوه، و هو الدعاء في غيبة القائم من آل محمد عليه و عليهم السلام: (والدعاء هذا بنصّه: اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ...)

حتى و اليت ولاة أمرِك امير المؤمنين و الحسن و الحسين و علياً و محمّداً و جعفرأ و موسى و علياً و محمّداً و علياً و الحسن و الحجّة القائم المهدي صلواتك عليهم اجمعين
 اللهم فثبني على دنياك، و استعملني بطاعتك و لئن قلبي لولئ امرِك، و عافني ممّا
 امتحنت به خلقك و ثبني على طاعة وليّ امرِك الذي سترته عن خلقك فباذنك غاب
 عن بريتك و أمرِك ينتظرو انت العالم غير معلّم بالوقت الذي فيه صلاح امروليك في
 الاذن له باظهار امره و كشف سرّه (ستره نخ) فصبرني على ذلك ،

حتى لا احبّ تعجيل ما أخرت و لا تأخير ما عجلت و لا اكشف ما سترت و لا ابحت
 عمّا كتمت و لا انازعك في تدبيرك و لا اقول لمّ و كيف و ما بال وليّ الامر لا يظهر و قد
 امتلات الارض من الجور؟ و افوض امرى الى الله (امورى كلّها اليك نخ)

اللهم انى استلك ان ترينى وليّ الأمر (امرِك نخ) ظاهراً نافذاً الامر مع علمى بأنّ لك
 السلطان و القدرة و البرهان و الحجّة و المشيئة و الحول و القوة فافعل ذلك بى و بجميع
 المؤمنين حتى ننظر الى وليّك صلواتك عليه ظاهر المقالة واضح الدلالة هادياً من
 الضلالة شافياً من الجهالة، أبرز ياربّ مشاهدته و ثبت قواعده و اجعلنا ممّن تقرّ عينه
 برويته و اقنا بخدمته و توقنا على ملّته و احشرنا فى زمرته،

اللهم اعذه من شرّ جميع ما خلقت و ذرأت و برأت و انشأت و صوّرت و احفظه
 من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوقه و من تحته بحفظك الذي
 لا يضيع من حفظته به و احفظ فيه رسولك و وصيّ رسولك، اللهم و مدّنى عمره و زد
 فى اجله و اعنه على ما وليته و استرعيته و زدنى كرامتك له فانه الهادى المهديّ و القائم
 المهديّ الطاهر التقيّ الزكيّ النقيّ الرضىّ المرضيّ الصابر الشكور المجتهد،

اللهم و لا تسلبنا اليقين لطول الأمد في غيبته و انقطاع خبره عنا و لاتنسنا ذكره و
 انتظاره و الايمان به و قوّة اليقين في ظهوره و الدعاء له و الصلوة عليه حتى لا يقنطنا

طول غيبته من قيامه و يكون يقيننا في ذلك كيقيننا في قيام رسولك صلواتك عليه و
آله و ما جاء به من وحيك و تنزيلك

و قوؤ قلوبنا على الايمان به حتى تسلك بنا على يده منهاج الهدى و المحجة العظمى و
الطريقة الوسطى و قوؤنا على طاعته و ثبؤنا على مشايعته و اجعلنا في حزبه و اعوانه و
انصاره و الراضين بفعله و لا تسلبنا ذلك في حياتنا و لا عند وفاتنا حتى تتوفانا و نحن
على ذلك لاشاكين و لا ناكثين و لا مرتابين و لا مكذبين،

اللهم عجل فرجه و ايده بالنصره و انصر ناصريه و اخذل خاذليه و دمدم على من
نصب له و كذب به و اظهر به الحق و امت به الجور و استنقذ به عبادك المؤمنين من
الذل و انعش به البلاد و اقتل به جبابرة الكفر (الكفرة نخ) و اقصم به رؤس الضلالة و
ذل به الجبارين و الكافرين و ابصر به المنافقين و الناكثين و جميع المخالفين و الملحدين
في مشارق الارض و مغاربها و برها و بحرها و سهلها و جبلها حتى لا تدع منهم دياراً
و لا تبق لهم آثاراً

طهر منهم بلادك و اشف منهم صدور عبادك و جدد به ما انمحن من دينك و اصلح
به ما بدل من حكمك و غير من سنتك (سنتك نخ) حتى يعود دينك به و على يديه غضاً
جديداً صحيحاً لا عوج فيه و لا بدعة معه حتى تطفىء بعدله نيران الكافرين فانه عبدك
الذي استخلصته لنفسك و ارتضيته لنصرة دينك و اصطفيته بعلمك و عصمته من
الذنوب و برأته من العيوب و اطلعت على الغيوب و انعمت عليه و طهرته من الرجس
و نقيته من الدنس،

اللهم فصل عليه و على آبائه الائمة الطاهرين و على شيعته المنتخبين و بلغهم من
آمالهم ما يأملون و اجعل ذلك مناً خالصاً من كل شك و شبهة و رياء و سمعة حتى
لا نريد به غيرك و لا نطلب به الاوجهك،

اللَّهُمَّ اَنَا نَشْكُو اليك فقد نبينا و غيبة وليتنا و شدة الزمان علينا و وقوع الفتن و
تظاهر الأعداء و كثرة عدونا و قلة عددنا، اللَّهُمَّ فافرج ذلك عنا بفتح منك تعجله و
نصر منك تعزه و امام عدل تظهره اله الحق آمين،

اللَّهُمَّ اَنَا نَسْتَلِك ان تَأْذِن لوليِّكَ في اظهار عدلك في بلادك (عبادك نخ) و قتل اعدائك
في بلادك حتى لاتدع للجور يا رب دعامة الأقصمتها و لا بقيئة إلا افنيتها و لا قوة إلا
اوهنتها و لا ركناً إلا هددته و لا حداً إلا افلته (افلته نخ) و لا سلاحاً إلا اكلته و لا راية
الآنكستها و لا شجاعاً الاقتلته و لا جيشاً الاخذته و أرمهم يا رب بحجرك الدماغ و
اضربهم بسيفك القاطع و بأسك الذي لا ترده عن القوم المجرمين و عذب اعدائك و
أعداء وليك و اعداء رسولك صلواتك عليه و آله بيد وليك و ايدى عبادك المؤمنين،
اللَّهُمَّ اكف وليك و حجَّتكَ في ارضك هول عدوه و كدمن كاده و امكر من مكربه و
اجعل دائرة السوء على من ارادبه سوء و اقطع عنهم مادتهم و أرب له قلوبهم و زلزل
اقدامهم و خذهم جهرةً و بغتةً و شدد عليهم عذابك و اخزهم في عبادك و العنهم في
بلادك و أسكنهم اسفل نارك و أحط بهم أشد عذابك و اصلهم ناراً واحش قبور
موتاهم ناراً و اصلهم حرَّ نارك فانهم أضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات و ضلوا و
اضلوا عبادك،

اللَّهُمَّ فأحي بوليِّكَ القرآن و ارنانوره سرمداً لاليل فيه و أحي به القلوب الميتة و
أشف به الصدور الوغرة و اجمع به الأهواء المختلفة على الحق و اقم به الحدود المعطلة و
الاحكام المهملة حتى لايبقى حق الاظهر و لا عدل الا زهر و اجعلنا يا رب من اعوانه و
مقوية سلطانه و المؤتمرين لأمره و الراضين بفعله و المسلميين لأحكامه و ممن لا حاجة به
الى التقيئة من خلقك أنت يا رب (يا ربِّي نخ) الذي تكشف الضر و تجيب المضطر
اذا دعاك و تنجى من الكرب العظيم فاكشف الضر عن وليك و اجعله خليفة في ارضك

کما ضمنت له،

اللهم ولا تجعلني من خصماء آل محمد ولا تجعلني من اعداء آل محمد: ولا تجعلني من اهل الحق والغيب على آل محمد، فاني اعوذ بك من ذلك فاعذني واستجير بك فأجرتني اللهم صل على محمد و آل محمد و اجعلني بهم فائزاً عندك في الدنيا و الآخرة و من المقربين آمين رب العالمين. (منتخب الأثر ص ۵۰۲).

۷۱- دعاهایی که برای حل مشکلات سفارش شده

۱- صاحب کتاب منتخب الأثر، از کتاب دلائل الامامة، از امیرالمؤمنین علیه السلام

۷۱- فی دعائه علیه السلام و بعض الادعية الماثورة عنه للنجاة من الضيق

۱- دلائل الامامة ابوالحسن محمد بن هارون بن موسى عن ابيه عن ابي علي محمد بن همام عن ابي عبدالله جعفر بن محمد الحميري عن احمد بن جعفر عن علي بن محمد يرفعه الى اميرالمؤمنين في صفة القائم: كأتى به وقد عبر من وادي السلام الى مسجد السهلة على فرس محجل له شمراخ يزهو و يدعو، و يقول في دعائه: لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ايماناً و صدقاً لا اله الا الله تعبداً ورقاً اللهم معين كل مؤمن ووحيد، و مذل كل جبار عنيد، انت كهفي حين تعينى المذاهب، و تضيق على الارض بما رحبت، اللهم خلقتنى و كنت عن خلقى غنياً و لولا نصرك ايتى لكنت من المغلوبين يا مبثر الرحمة من مواضعها، و مخرج البركات من معادنها و يا من خص نفسه بشموخ الرفعة فاوليائه بعزه يتعززون، يا من وضعت له الملوك نيرالمذلة على اعناقهم فهم من سطوته خائفون، اسئلك باسمك الذي قصرت عنه خلقك فكل لك مدعونون، اسئلك ان تصلى على محمد و على آل محمد و ان تنجزلى امرى و تعجل لى الفرج و تكفينى و تعافينى و تقضى حوائجى الساعة الساعة الليلة

نقل نموده که آن حضرت در توصیف حضرت مهدی علیه السلام فرمود: گو این که می بینم او بر اسب محجلی که به شاخه‌ای از خرما زینت داده شده سوار است و از وادی السلام به طرف مسجد سهله می رود و این دعا را می خواند: «لا اله الا الله حقاً حقاً...»

۲- در همان کتاب، از جنة المأوی، از صاحب تفسیر مجمع البیان نقل شده که

الليلة أنك على كل شيء قدير. (المحجل: الفرس الذي في قوائمه بياض و الشمراخ: عزق عليه بسراً او عنب) (منتخب الأثر ص ۵۱۹).

۲- الجنة الماوی - قال: (الحكاية الاربعون) الشيخ الجليل امين الاسلام فضل بن الحسن الطبرسي صاحب التفسير في كتاب كنوز النجاح قال: دعاء علمه صاحب الزمان عليه السلام الملك المنان ابوالحسن محمد بن احمد بن ابي الليث رحمه الله تعالى في بلدة بغداد في مقابر قريش، و كان ابوالحسن قد هرب الى مقابر قريش، و التجأ اليه من خوف القتل فنجى منه ببركة هذا الدعاء قال ابوالحسن المذكور انه علمني ان اقول: اللهم عظم البلاء و برح الخفاء و انقطع الرجاء و انكشف الغطاء و ضاقت الارض و منعت السماء و اليك يا رب المشتكى و عليك المعول في الشدة و الرخاء اللهم فصل على محمد و آل محمد اولي الامر الذين فرضت علينا طاعتهم فعرفتنا بذلك منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجاً عاجلاً كلمح البصر او هو اقرب يا محمد يا علي اكفياني فانكما كافيي و انصراني فانكما ناصراني يا مولاي يا صاحب الزمان الغوث الغوث ادركني ادركني (ادركني)

قال الراوي: انه عليه السلام عند قوله يا صاحب الزمان كان يشير الى صدره الشريف.

(المصدر.)

او در کتاب کنوز النجاح خود گوید: حضرت بقیة الله - عجل الله فرجه الشريف - به محمد بن احمد بن ابی لیث دعایی تعلیم دادند و سبب آن این بود که محمد بن احمد بن ابی لیث از ترس حاکم وقت که او را تهدید به قتل نموده بود به مقابر قریش پناهانده شد و آن جا پنهان گردید تا این که حضرت مهدی علیه السلام این دعا را به او تعلیم نمود و به برکت آن جات یافت. و دعا این است: «اللهم عظم البلاء و برح الخفاء...»

محمد بن احمد بن لیث، راوی این دعا می گوید: حضرت بقیة الله علیه السلام چون به جمله «یا صاحب الزمان» رسید با دست خود اشاره به سینه مبارکش نمود.

۳ - در همان کتاب، از جنة المأوی، از شیخ کفعمی در کتاب بلد الامین، از حضرت بقیة الله - عجل الله فرجه الشريف - نقل شده که فرمود: «هر کس دعای ذیل را با تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام بنویسد و در ظرف تازه ای بشوید و آب آن را بیاشامد از بیماری خود شفا خواهد یافت، آن دعا این است: «بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله دواء...»

سپس می گوید: من به خط سید زین الدین علی بن الحسین علیه السلام مشاهده نمودم

۳ - الجنة الماوی - (الحکایة السادسة) الشيخ ابراهيم الكفعمی فی کتاب البلد الامین عن المهدی علیه السلام: من کتب هذا الدعاء فی اناء جدید بتربة الحسین علیه السلام و غسله و شربه شفی عن علته (بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله دواء و الحمد لله شفاء و لا اله الا الله کفاء هو الشافی شفاء و هو الکافی کفاء اذهب البأس برت الناس شفاء لا یغادره سقم و صلی الله علی محمد و آله النجباء).

و رأیت بخط السید زین الدین علی بن الحسین (ره) انّ هذا الدعاء تعلّمه رجل کان مجاوراً بالحایر علی مشرفه السلام (من) المهدی سلام الله علیه فی منامه، و کان به علته

که این دعا را شخصی که مجاور حایر حسینی یعنی کربلا بوده در خواب از حضرت مهدی علیه السلام تعلیم گرفته؛ چون او در اثر بیماری به حضرت بقیة الله - عجل الله فرجه الشریف - شکایت نموده و از او درخواست شفا داشته و آن حضرت او را امر فرموده که به همان کیفیت بنویسد و بشوید و بخورد و او چون چنین می کند فوراً شفا می یابد.

۴- در همان کتاب نقل شده که صاحب کتاب کلم الطیب گوید: من به خط بعضی از علمای بزرگوار و صالح و مورد اطمینان این عبارت را دیدم که نوشته بود: در ماه رجب سال ۱۰۹۳ از برادر خود که جامع کمالات انسیه و صفات قدسیه است، یعنی امیر اسماعیل بن حسین بیک بن علی بن سلیمان جابری انصاری، شنیدم که می گفت: شیخ صالح متقی حاج علی مکی گفت: من به تنگدستی و فشار سختی مبتلا شدم [به گونه ای] که بر جان خود

فشکاهها الى القائم عجل الله فرجه فأمره بكتابتها و غسله و شربه ففعل ذلك و برىء في الحال انتهى. (المصدر ص ۵۲۰).

۴- الكلم الطیب - رأیت بخط بعض اصحابنا من السادات الاجلاء الصلحاء الثقات الأثبات ماهذه صورته: سمعت في رجب سنة ثلاث و تسعين والفاء: الاخ في الله المولى الصدوق جامع الكمالات الانسيّة، و الصفات القدسيّة الأمير اسمعيل بن حسين بيك بن علي بن سليمان الجابري الانصاري انارالله برهانه يقول: سمعت الشيخ الصالح المتقي الورع الحاج علي المكي أنه قال:

ابتليت بضيق و شدّة: مناقضة خصوم حق (حتى ظ) خفت على نفسي القتل و الهلاك فوجدت الدعاء المسطور بعده في جيبى من غير ان يعطينيه احد فتعجبت من ذلك، و كنت

ترسیدم. پس دعایی را در جیب خود یافتم بدون این که خود آن را از کسی گرفته باشم و از آن تعجب داشتم و متحیر مانده بودم که این دعا از کجا در جیب من آمده [است]. در خواب دیدم که گوینده‌ای در زئی زهاد و صالحین به من فرمود: «آن دعایی که ما به تو دادیم بخوان تا از شدت و سختی نجات یابی!» ولی در خواب برای من روشن نشد که گوینده کیست و باز تعجب من زیادتر شد.

تا این که بعد از مدتی حضرت بقیة الله علیه السلام را [در خواب] دیدم، به من فرمود: «آن دعایی که من به تو دادم بخوان و به دوستان خود نیز تعلیم کن!» من چندین مرتبه آن را خواندم و زود به حاجت‌های خود رسیدم. تا این که آن دعا گم شد و مدتی ناراحت بودم و خود را از جهت بی‌مبالاتی و حفظ نکردن آن ملامت می‌نمودم پس مردی نزد من آمد و گفت: آن دعا از جیب تودر فلان محل افتاده و من به یاد نداشتم که در آن محل رفته باشم و چون دعا را پیدا نمودم سجده شکر کردم.

متحیراً فرأیت فی المنام انّ قائلاً فی زئی الصلحاء و الزهاد یقول: اعطیناک الدعاء الفلانی فادع به تنج من الضیق و الشدّة، و لم یتبین لی من القائل، فزاد تعجّبی فرأیت مرّة الحجّة المنتظر صلوات الله علیه فقال علیه السلام: «ادع بالدعاء الذی اعطیتک، و علّم من اردت»، و قد جرّبته مراراً فرأیت فرجاً قریباً و بعد هذا ضاع منی الدعاء برهت من الزمان، و کنت متأسفاً علی فواته مستغفراً من سوء العمل فجائنی شخص، و قال لی: انّ هذا الدعاء قد سقط منك فی المكان الفلانی، و ما کان فی بالی انی رحمت الی ذلك المكان فاخذت الدعاء و سجدت لله شکراً.

و أن دعا این است: «بسم الله الرحمن الرحيم ربّ اسألك مدداً روحانياً...» و در

و هو (بسم الله الرحمن الرحيم ربّ اسئلك مدداً روحانياً تقوى به قواى الكلية و الجزئية حتى اقهر بمبادئ نفسى كل نفس قاهرة فتنبض لى اشارة دقائقها انقباضاً تسقط به قواها حتى لايبقى فى الكون ذوروح الا و نار قهرى قد احترقت ظهوره يا شديد يا شديد يا ذاالبطش الشديد يا قاهر يا قهار اسئلك بما اودعته عزرائيل من اسمائك القهرية فانفعلت له النفوس بالقهر ان تودعنى هذا السر هذه الساعة حتى الين به كل صعب و اذلل به كل منيع بقوتك يا ذاالقوة المتين) يقرأ سحراً ثلاثاً ان امكن، و فى الصبح ثلاثاً، و فى المساء ثلاثاً فاذا اشتدت الأمر على من يقرأه يقول بعد قرائته ثلاثين مرّة: يا رحمن يا رحيم يا ارحم الراحمين اسئلك اللطف بماجرت به المقادير.) (منتخب الأثر ص ٥٢٠.)

٥ - الكلم الطيب - هذا دعاء عظيم عن صاحب الامر لمن ضاع له شئ او كانت له حاجة و له قصّة عجيبة قريبة من قصّة الدعاء الذى قبله فليكثر الداعى من قرائته عند طلب مهاتته

و هو (بسم الله الرحمن الرحيم أنت الله الذى لا اله الا أنت مبدىء الخلق و معيدهم و أنت الله الذى لا اله الا أنت مدبر الأمور و باعث من فى القبور و أنت الله الذى لا اله الا أنت القابض الباسط و أنت الله الذى لا اله الا أنت وارث الارض و من عليها اسئلك باسمك الذى اذا دعيت به اجبت و اذا سئلت به اعطيت و اسئلك بحق محمد و اهل بيته و بحقهم الذى او جبتته على نفسك ان تصلّى على محمد و آل محمد و ان تقضى لى حاجتى الساعة الساعة يا سيّده يا مولاه يا غياثاه اسئلك بكل اسم سميت به نفسك و استأثرت به فى علم الغيب عندك ان تصلّى على محمد و آل

انتهای آن نوشته شده بود: اگر ممکن باشد سه مرتبه در سحر خوانده شود و در صبح نیز سه مرتبه و در عصر سه مرتبه و اگر کار بر خواننده دعا سخت تر شود بعد از قرائت این دعا سی مرتبه بگوید: «یا رحمان یا رحیم یا ارحم الراحمین اسألك اللطف بما جرت به المقادیر.»

۵- در همان کتاب، از کتاب کلم الطیب نقل شده که صاحب آن گوید: برای کسانی که چیزی از دست آنها بیرون می رود و یا حاجتی دارند دعای دیگری از حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده که آن نیز مانند دعای قبلی قصه عجیبی دارد و برای طلب مهمات و حاجات بزرگ باید آن دعا زیاد خوانده شود و آن این دعا است: «بسم الله الرحمن الرحيم انت الله الذي لا اله الا انت...»

۶- در همان کتاب، از کتاب جنة الواقیه، فصل ۲۶، دعایی از امام زمان علیه السلام نقل شده که در پایان آن دعا صاحب کتاب جنة الواقیه گوید: هر کس این دعا را بخواند با حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - محشور خواهد شد. آن دعا این است: «یا نورالنور، یا مدبر الامور...»

محمد و ان تعجل خلاصنا من هذه الشدة يا مقلب القلوب و الأبصار يا سمیع الدعاء انك على كل شیء قدير برحمتك يا ارحم الراحمین. (المصدر)

۶ - الجنة الواقية - قال في الفصل السادس و العشرين دعائه (یعنی صاحب الامر علیه السلام) یا نور النور یا مدبر الامور یا باعث من فی القبور صل علی محمد و آل محمد و اجعل لی و لشيعتی من الضيق فرجاً و من الهم مخرجاً و اوسع لنا المنهج و اطلق لنا من عندك ما يفرج و افعل بنا ما انت اهله یا کریم) (قال) و روی أنه من اختار هذا الدعاء حشر مع صاحب الامر علیه السلام. (منتخب الأثر ص ۵۲۱)

۷۲- زیارت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداء) در همه اوقات

روایت شده است که مستجاب است شیعیان و دوستان حضرت ولی عصر (ارواحنا فداء) در همه وقت آن حضرت را به این زیارت کنند:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتَهُ فِي بِلَادِهِ وَ نُورَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ وَ الدَّاعِيَ إِلَى سُنَّتِهِ وَ فَرَضِهِ مُبَدِّلَ الْجَوْرِ عَدْلًا وَ مُفْنِيَ الْكُفْرَ قَتْلًا وَ دَافِعَ الْبَسَاطِلِ بِظُهُورِهِ وَ مُظْهِرَ الْحَقِّ بِكَلَامِهِ وَ مُعَيِّشَ الْعِبَادِ بِفَنَائِهِ، الْإِمَامَ الْمُنْتَظَرَ وَ الْعَدْلَ الْمُخْتَبَرَ * السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ الثَّقِيُّ النَّقِيُّ وَ قَاتِلُ كُلِّ خَبْثٍ رَدِيٍّ * السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ عَبْدِكَ وَ الْمُنْتَظَرِ لِظُهُورِ عَدْلِكَ * السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَ ابْنَ مَوَالِيَّ وَ سَيِّدِي وَ ابْنَ سَادَتِي وَ عَلِيَّ أَوْلَى عَهْدِكَ وَ الْقَوَامِ بِالْأَمْرِ مِنْ بَعْدِكَ * السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيَّ وَ عَلَى الْأَيْمَةِ أَجْمَعِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ * اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى إِمَامِنَا وَ ابْنِ أُمَّتِنَا وَ سَيِّدِنَا وَ ابْنِ سَادَاتِنَا الْوَصِيِّ الزَّكِيِّ، الثَّقِيِّ النَّقِيِّ الْإِمَامِ الْبَاقِي إِنْ الْمَاضِي حُجَّتِكَ فِي الْأَرْضِ عَلَى الْعِبَادِ وَ غَيْبِكَ الْحَافِظِ فِي الْبِلَادِ وَ السَّفِيرِ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ الْقَائِمِ فِيهِمْ بِحَقِّكَ أَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيْهِ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اجْعَلْهُ الْقَائِمَ الْمُؤَمَّلَ وَ الْعَدْلَ الْمَعْجَلَّ وَ حُفَّةَ بِمَلَأَيْكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَيْدِيَهُ مِنْكَ بِرُوحِ الْقُدْسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَ الْقَائِمَ بِدِينِكَ وَ اسْتَخْلِفْهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ وَ مَكَّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ وَ أَبْدَلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا يَعْْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا وَ انصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا مُبِينًا يَسِيرًا، وَ اجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ عَلَى عَدُوِّكَ وَ عَدُوِّهِ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّتَ نَبِيِّكَ أَمِينَ * حَتَّى لَا يَسْتَحْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَفْضَلَ السَّلَامِ وَ

أَطْيَبُهُ وَأَنْفَاهُ وَازْدُدْ عَلَيْنَا مِنْهُ التَّحِيَّةَ وَالسَّلَامَ وَالسَّلَامَ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

۷۳- دعا برای آن حضرت در غروب آفتاب

روایت شده که از وقت زرد شدن آفتاب تا وقت غروب آفتاب، مخصوص قائم آل محمد علیه السلام است و باید این دعا در این وقت خوانده شود:

«يَا مَنْ تَوَحَّدَ بِنَفْسِهِ عَنِ خَلْقِهِ، يَا مَنْ غَنَىٰ عَنِ خَلْقِهِ بِضُنْعِهِ، يَا مَنْ عَرَّفَ نَفْسَهُ خَلْقَهُ بِلُطْفِهِ، يَا مَنْ سَلَكَ بِأَهْلِ طَاعَتِهِ مَرْضَاتَهُ، يَا مَنْ أَعَانَ أَهْلَ مَحَبَّتِهِ عَلَىٰ شُكْرِهِ، يَا مَنْ مَنَّ عَلَيْهِمْ بِدِينِهِ وَ لَطْفَ لَهُمْ بِنَائِلِهِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ وَ لَيْتِكَ الْخَلْفِ الصَّالِحِ بِقِيَّتِكَ فِي أَرْضِكَ الْمُنْتَقِمِ لَكَ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءِ رَسُولِكَ * بِقِيَّةِ آبَائِهِ الصَّالِحِينَ مُحَمَّدِينَ الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ أَنْضَرَعُ إِلَيْكَ وَ أُقَدِّمُهُ بَيْنَ يَدَيِ حَوَائِجِي وَ رَغْبَتِي إِلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَدَارِكَنِي وَ تُنَجِّنِي مِمَّا أَخَافُهُ وَ أَخْذَرُهُ وَ أَلْبَسَنِي بِهِ غَافِيَتَكَ وَ عَفْوَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ كُنْ لَهُ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ نَاصِرًا وَ قَائِدًا وَ كَالِيًّا وَ سَاتِرًا حَتَّىٰ تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» * اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ أَمَرْتَ بِطَاعَتِهِمْ وَ أَوْلَىٰ الْأَمْرِ الَّذِينَ أَمَرْتَ بِعِرْفَانِ حَقِّهِمْ وَ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا، أَسْأَلُكَ بِهِمْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَغْفِرَ ذُنُوبِي كُلَّهَا يَا غَفَّارُ وَ تَتُوبَ عَلَيَّ يَا تَوَّابُ وَ تَرْحَمَنِي يَا رَحِيمُ، يَا مَنْ لَا يَتَغَاظَمُهُ ذَنْبٌ وَ هُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (صحيفة الهادية ص ۶۰)

۷۴- حاج شیخ علی مکی و دریافت دعا از امام زمان علیه السلام

مرحوم سید علی خان در کتاب کلم الطیب می نویسد: دیدم بخط بعضی از اصحابمان که نوشته است: اسماعیل بن حسین این ملاقات را از حاج علی مکی حکایت کرده که او گوید: من مبتلا شدم به فقر و کثرت قرض و طلبکارهای زیاد به حدی که ترسیدم طلبکارها مرا بکشند و از شدت فقر و غصه نزدیک بود بمیرم، آنگاه دست در جیب خود کردم دعائی را دیدم بدون آنکه خود گذاشته باشم یا آنکه کسی آن را در جیب من گذاشته باشد، بسیار متعجب و متحیر شدم.

در خواب مردی را در زئی صلحا و زهاد دیدم که به من فرمود: فلان دعا را به تو دادیم آن را بخوان تا آنکه از فقر و شدت خلاص گردی.

من او را نشناختم و تعجبم زیاد گردید تا اینکه دفعه دیگر حضرت حجة بن الحسن (اروحن فداه) را در خواب دیدم فرمودند: آن دعائی که به تو عطا کردیم بخوان و به هر کسی که می خواهی یاد بده.

و من این دعا را خواندم و به زودی برای من فرج و گشایش حاصل شد و چند مرتبه این دعا را تجربه کردم و به مقصود رسیدم، تا این که بعد از مدتی این دعا از من مفقود شد و تأسف می خوردم بر فقدان آن و بنا کردم به استغفار کردن از اعمال بد خودم. سپس شخصی نزد من آمد و گفت: در فلان مکان این دعا از شما مفقود شد و آن دعا را به من داد. و من در خاطر ندارم که به آن مکان رفته باشم، دعا را گرفتم و سجده شکر بجا آوردم.

و آن دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«رَبِّ أَسْأَلُكَ مَدَدًا رُوْحَانِيًّا تَقْوِي بِهِ قُوَى الْكُلِّيَّةِ وَالْجُزْئِيَّةِ حَتَّى أَقْهَرَ بِمَبَادِي نَفْسِي كُلَّ

نَفْسٍ قَاهِرَةٍ فَتَنْقِضَ لِي إِشَارَةَ دَقَائِقِهَا إِنْ قَبِضًا تَسْقُطُ بِهِ قُوَّتُهَا حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْكَوْنِ ذُو رُوحٍ إِلَّا وَنَارُ قَهْرِي قَدْ أَحْرَقَتْ ظُهُورَهُ يَا شَدِيدُ يَا شَدِيدُ يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ يَا قَاهِرُ يَا قَهَّارُ أَسْأَلُكَ بِمَا أَوْدَعْتَهُ عِزْرَائِيلَ مِنْ أَسْمَائِكَ الْقَهْرِيَّةِ فَانْفَعَلْتَ لَهُ النَّفُوسَ بِالْقَهْرِ أَنْ تُودِعَنِي هَذَا السَّرْفِي هَذِهِ السَّاعَةَ حَتَّى أَلِينَ بِهِ كُلَّ صَعْبٍ وَأُذِلَّ بِهِ كُلَّ مَنِيْعٍ بِقُوَّتِكَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ».

حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) فرمودند: برای نجات از گرفتاری و سختی اگر امکان دارد در سحر این دعا را سه مرتبه می خوانی و در صبح نیز سه مرتبه و در شب نیز سه مرتبه.

و هر گاه سخت و دشوار شود کار بر آن کس که این دعا را می خواند، بعد از قرائت دعا سی مرتبه بخواند: «يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَسْأَلُكَ اللَّطْفُ بِمَا جَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ».

۷۵- عریضه به حضرت صاحب الامر علیه السلام

در کتاب مستطاب نجم الثاقب مرحوم حاج میرزا حسین نوری و منتهی الامال مرحوم حاج شیخ عباس قمی از تحفة الزائر علامه مجلسی و مفاتیح النجاة سبزواری منقول است که هر کس را حاجتی باشد رقعهای را که مذکور می شود بنویسد و در یکی از قبور ائمه علیهم السلام بیندازد یا ببندد و مهر کند و خاکی پاک را گِل سازد و آن رقع را در میان آن گذارد و در نهري یا چاهي عمیق یا غدیر آبی اندازد که به حضرت صاحب الزمان - صلوات الله و سلامه علیه - می رسد و او به نفسه متولی برآوردن

حاجت می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتبت یا مولای صلوات الله عليك مستغیثاً و شکوت ما نزل بی مستجیراً بالله عزوجل ثمّ بک من امر قد دهنی و اشغل قلبی و اطال فکری و سلبنى بعض لى و غیر خطیر نعمه الله عندى اسلمنى عند تخيّل و روده الخلیل و تبرّء منى عند ترائى اقباله الى الحميم و عجزت عن دفاعه حيلتى و خاننى فى تحمّله صبرى و قوّتى فلجأت فيه اليك و توكلت فى المسألة لله جلّ ثنائه عليه و عليك فى دفاعه عنى علماً بمكانك من الله رب العالمين ولىّ التدبير و مالك الامور واثقاً بک فى المسارعة فى الشفاعة اليه جلّ ثنائه فى امرى متيقناً لاجابته تبارك و تعالى اياك باعطاء سؤلى و انت يا مولای جدير بتحقيق ظنىّ و تصديق املى فيك فى امر كذا و كذا.

و به جای کذا و کذا حاجت خود را بنویسد و تصریح به آن کند.

فيا لا طاقة لى بحمله و لا صبر لى عليه و ان كنت مستحقاً له و لا ضعفه بقبيح افعالى و تفریطى فى الواجبات التى لله عزوجل فاغثنى يا مولای صلوات الله عليك عند اللهف و قدّم المسألة لله عزوجل فى امرى قبل حلول التلف و شماتة الاعداء فيك بسطت النعمة علىّ و اسئل الله جلّ جلاله لى نصراً عزيزاً و فتحاً قريباً (و در نسخه اى و رزقاً واسعاً حلالاً طيباً).

فيه بلوغ الآمال و خير المبادئ و خواتيم الاعمال و الامن من المخاوف كلّها فى كلّ حال انه جلّ ثنائه لما يشاء فعّال و هو حسبى و نعم الوكيل فى المبدء و المال.

آن گاه بر بالای نهر یا چاه یا غدیر برآید و اعتماد بر یکی از وکلای حضرت نماید یا عثمان ابن سعید العمروى یا فرزندان او محمد بن عثمان یا حسین بن روح یا

علی بن محمد سمري و یکی از آنها را ندا نماید و بگوید:

«یا فلان ابن فلان مثلاً (یا حسین بن روح) سلام عليك اشهد ان وفاتك في سبيل الله و انك حي عند الله تعالى مرزوق و قد خاطبتك في حياتك التي لك عند الله عزوجل و هذه رقعتي و حاجتي الي مولانا عليه السلام فسلمها اليه و انت الثقة الأمين.»

سپس نوشته را در نهر یا چاه یا غدیر بیندازد که حاجت او برآورده می شود ان شاء الله. (شیفتگان حضرت مهدی، ص ۲۳۴). (متهی الأمال ج ۲/۳۳۴).

۷۶- الطاف حضرت بقية الله عليه السلام و تشرف چهل نفر خدمت آن حضرت

مؤلف گوید: اخیار و صالحین شیعه آن حضرت را زیاد ملاقات نموده اند و ما برای نورانیت دلها مختصری از آنها را در این جا ذکر می کنیم.

صدوق علیه الرحمه در کتاب کمال الدین و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت و علامه مجلسی نیز در کتاب بحار تعدادی از آنها را ذکر نموده اند و در این رابطه کتاب های مخصوصی به عربی و فارسی نوشته شده که خوب است دوستان از آنها استفاده کنند.

هدف از ذکر این تشرفات این است که ما بدانیم حضرت بقية الله عليه السلام که حجت خدا و حافظ و نگهبان دین و آیین و هادی این امت هستند به شیعیان و دوستان خود توجه دارند و آنها را فراموش نمی فرمایند و در مشکلات و سختی ها دادرس آنها بوده و خواهند بود؛ چنان که فرموده اند: «أنا غير مهملين لمراعاتكم و لاناسين لذكركم و لولا ذلك لازل بكم اللأواء و اصطلمكم الاعداء»؛

یعنی «ما همواره رعایت حال شما (شیعیان) را می‌کنیم و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم و اگر چنین نبود شما در فقر و تنگدستی زندگی می‌کردید و دشمنان شما را از بین می‌بردند.»

چنان‌که آن حضرت ضمن سخنان خود با بعضی از شیعیان فرموده‌اند: «هرگاه شما (شیعیان) از ما چیزی خواسته‌اید و به ما استغاثه نموده‌اید ما از شما دادرسی نموده و کار شما را اصلاح کرده و شما را از درماندگی نجات داده‌ایم.»

بنابراین بر ما شیعیان و دوستان نیز لازم است به وظیفه خود که اطاعت از آن امام همام و انجام وظایف اسلامی ما است عمل نموده و از آیین مقدس دین و قرآن حمایت کنیم تا قلب مبارک آن حضرت از ما راضی باشد و در حق ما دعای خیر به فرماید.

تذکر این نکته لازم است که در میان تشرفات فراوانی که دوستان و شیعیان با آن حضرت داشته‌اند تنها تشرفاتی که حاوی پیام و یا دستورالعمل و یا بیان حقایق و یا ارائه‌ی طریقی بوده انتخاب نموده و حضورتان عرضه داشته‌ایم تا ان شاء الله با خواندن آنها شوق و توجه بیشتری به آن آقا، و توفیق رعایت دستورات آن حضرت برای همه ما فراهم گردد.

تذکر این نکته نیز لازم است که مقصود از این تشرفات تنها رؤیت و دیدار عده‌ای از اخیار و صالحین است که امام خود را به اندازه‌ی لیاقت و استعدادی که داشته‌اند ملاقات نموده و از آن وجود مبارک بهره‌مند شده‌اند و جز این، ادعای دیگری نداشته‌اند.

و روایاتی که در مورد تکذیب مدعیان رؤیت آمده مربوط به کسانی است که اضافه بر ادعای رؤیت و تشریف، ادعای نیابت و یا دستورالعملی از ناحیه آن

حضرت نیز داشته‌اند؛ و در حقیقت این روایات مربوط به کسانی است که ادعای بایبیت و نیابت خاصه از آن حضرت را داشته و یا خواهند داشت و گرنه کسانی که از علما و افراد شایسته موفق به ملاقات آن بزرگوار شده‌اند فراوان بوده و خواهند بود. از خداوند می‌خواهیم که به ما نیز توفیق تشرف خدمت آن آقا را مرحمت نماید تا با تشرف و ملاقات با آن نور الهی ایمان و اعتقاد روشن‌تری حاصل کنیم. البته باید دانست که تشرف خدمت آن حضرت مشروط به اعتقاد صحیح و اخلاق نیکو و تقوای در عمل می‌باشد و اگر این شرایط حاصل باشد خود آن آقا لطف می‌فرمایند و به دیدار دوست خود می‌آیند. و چه شیرین است که لطفی بفرمایند و بالبخند شیرین خود دل غمدیده دوست را شاد نموده و مرحمی بر آن به گذارند.

از جد بزرگوارشان رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «طوبی لمن لقیه و طوبی لمن احبّه، و طوبی لمن قال به، ینجیهم الله من الهلکة بالاقرار به صلی الله علیه و آله»؛ یعنی خوشا به حال کسانی که حضرت بقیه الله - ارواحنا فداء - را ملاقات نمایند، و خوشا به حال کسانی که او را دوست بدارند، و خوشا به حال کسانی که معتقد به امامت او باشند، خداوند آن‌ها را بواسطه ایمان و اعتقاد به او از هلاکت و گمراهی نجات خواهد داد.

۱- تشرف آودی در کنار کعبه معظمه

مرحوم شیخ طوسی در کتاب غیبت با سند خود، از علی بن ابراهیم فدکی، از

۱- کمال‌الدین، ص ۲۶۸.

من راه من شیعتہ و ما اوصاهم به صلوات الله علیه و علی ابائه

أودی نقل نموده که گوید: من در دور ششم طواف [خانه خدا] بودم و می خواستم مشغول دور هفتم شوم، ناگهان جماعتی را دیدم که در طرف راست کعبه نشسته بودند و جوان زیبا و خوشبو و بزرگواری بین آنها بود و با بزرگواری و هیبتی که داشت با مردم انس گرفته و با آنها سخن می گفت و سخنان او به قدری شیرین بود که من تاکنون هیبتی به آن زیبایی و سخنی به آن شیرینی ندیده و نشنیده بودم، و

۱- تشرف الأودی عند الكعبة

۱- روی الشيخ الطوسی فی کتاب الغیبة بسنده عن علی بن ابراهیم الفدکی، عن الأودی: بینا أنا فی الطواف قد طفت سنةً و اريد ان اطواف السابعة فاذا انا بمحلة عن یمین الكعبة و شاب حسن الوجه طيب الرائحة هیوب و مع هیبتہ متقرّب الى الناس، فتکلم فلم أراحسن من كلامه، و لا اعذب من منطقه في حسن جلوسه فذهبت أکلمه فزبرني الناس، فسالت بعضهم من هذا؟ فقال: ابن رسول الله ﷺ يظهر للناس في كل سنة يوماً لخواصه فيحدثهم و يحدثونه،

فقلت: مسترشد أتاك فارشدني هداك الله، قال: فناولني حصاةً فحوّلت وجهي فقال لي بعض جلسائه: ما الذي دفع اليك ابن رسول الله؟ فقلت حصاة فكشفت عن يدي فاذا أنا بسبيكة من ذهب و اذا انا به قد لحقني فقال: ثبتت عليك الحجّة، و ظهر لك الحق، و ذهب عنك العمى اتعرفني؟ فقلت:

اللهم لا، فقال المهدي ﷺ: «أنا قائم الزمان، انا الذي املاها عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، إن الأرض لا تخلو من حجّة و لا يبقى الناس في فترة اكثر من تيه بني اسرائيل، و قد ظهر ايام خروجي، فهذه أمانة في رقبتك فحدث بها اخوانك من اهل الحق». (الغیبة ص

چون به طرف او رفتم که با او سخن بگویم مردم مرا منع نمودند. از بعضی سؤال کردم این جوان کیست؟ گفتند: او فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله است که در هر سال یک روز ظاهر می شود و با خواص شیعیان خود ملاقات می نماید. به ناچار او را خطاب نموده و گفتم: گمراهی نزد شما آمده، او را هدایت کنید؛ خداوند شما را هدایت فرماید. [ایشان در پاسخ این درخواست] ریگی را به من داد و چون روی خود را برگرداندم یکی از اهل مجلس به من گفت: از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه گرفتی؟ گفتم: او ریگی را به من داد؛ و چون دست خود را باز کردم دیدم تکه ای از طلاست. ناگهان خود آقا نزدیک من آمد و فرمود:

«حجت بر تو تمام و حق برایت روشن گردید و تاریکی دلت از بین رفت و بینا شدی. آیا مرا می شناسی؟ گفتم: خدا می داند که نمی شناسم. فرمود: «من مهدی هستم و امام و قائم زمان تو می باشم که زمین را پر از عدل و داد خواهم نمود بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.»

آن گاه فرمود: «بدان که زمین هرگز خالی از حجت نخواهد ماند و این امت نیز بیش از مدت تیه بنی اسرائیل در غیبت من انتظار نخواهند کشید، و بدان که ایام قیام و خروج من نزدیک شده است. این سخنان نزد تو امانت باشد تا به برادران خود از شیعیان ما برسانی.»

۲- عده ای که حضرت مهدی علیه السلام را نزد مستجار ملاقات نمودند

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت باسند

خود، از ابونعیم محمد بن احمد انصاری نقل کرده‌اند که گوید: من با جماعتی، قریب سی نفر، در روز ششم ذی حجه سال ۲۹۳ هجری قمری در کنار کعبه نزد مستجار جمع بودیم. ناگهان جوانی که دو جامه احرام در برداشت و کفش‌هایش را به دست گرفته بود از طواف خارج گردیده و بین ما آمد.

ما چون او را دیدیم همگی از هیبت و بزرگواری او به پا خاستیم. او بر ما سلام کرد و بین ما نشست و سپس به طرف راست و چپ خود نظر نموده و فرمود:

۱- روی الشیخ فی الغیبة ص ۱۵۶ بسنده عن أبي نعیم محمد بن احمد الانصاری (قال) كنت حاضراً عند المستجار بمكة و جماعة زهاء ثلاثين رجلا لم يكن منهم مخلص غير محمد بن القاسم العلوي، فبينما نحن كذلك في اليوم السادس من ذی الحجّة سنة ثلاث و تسعين و مائتين إذ خرج علينا شاب من الطواف عليه أزاران فاحتج بحرم بهما، و في يده نعلان، فلما رأيناه قننا جمعياً هيبه له و لم يبق منا أحد الا قام فسلم علينا و جلس متوسطاً و نحن حوله، ثم التفت يميناً و شمالاً

ثم قال: أتدرون ما كان ابو عبد الله ﷺ يقول في دعاء الحاج؟ قال: كان يقول: «اللهم انى اسألك باسمك الذى به تقوم السماء و به تقوم الأرض و به تفرق بين الحق و الباطل، و به تجمع بين المتفرق، و به تفرق بين المجتمع، و به أحصيت عدد الرمال و زنة الجبال و كيل البحار، ان تصلى على محمد و آل محمد و أن تعجل لي في امرى فرجاً» ثم نهض و دخل الطواف فقمنا لقيامه حتى انصرف و أنسينا ان نذكر امره و ان نقول من هو، و اى شىء هو؟ الى الغد في ذلك الوقت فخرج علينا من الطواف فقمنا له كقيامنا بالامس و جلس في مجلسه متوسطاً فنظر يميناً و شمالاً و قال: أتدرون ما كان يقول امير المؤمنين ﷺ بعد صلاة الفريضة؟

«آیا شما می دانید امام صادق علیه السلام در دعای الحاح چه می فرمود؟ او می فرمود:
«خدایا از تو می خواهم به آن نامی که به واسطه آن آسمان و زمین برقرار است
و تو با آن نام حق را از باطل جدا و متفرق را جمع و جمع را متفرق می کنی و عدد
رمل ها و وزن کوه ها و دریاها را احصا می نمایی، درود خود را بر محمد و آل او
بفرستی و کار مرا آسان فرمایی.»

سپس برخاست و وارد طواف شد و مانیز به احترام او برخاستیم و فراموش
کردیم که با یکدیگر در باره او سخن بگوییم که او که بود و چه بود؟ تا این که روز
بعد باز او در همان ساعت از طواف خارج شد و میان ما آمد و مانیز همانند روز قبل
به احترام او قیام نمودیم و او باز بین ما نشست و به طرف راست و چپ خود نظر
کرد و فرمود: «آیا می دانید امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از نماز واجب چه می خواند؟»
گفتیم: او چه می خواند؟ فرمود: علی علیه السلام بعد از نماز واجب به خدای خود
می گفت: خدایا! صدای دعای بندگان به سوی تو بلند و صورت هایشان برای تو به

فقلنا: و ما كان يقول؟ قال: كان يقول: «اليك رفعت الاصوات و عنت الوجوه، و
لك وضعت الرقاب و اليك التحاكم في الاعمال، يا خير من سئل، و يا خير من
أعطى، يا صادق يا باریء، يا من لا يخلف الميعاد، يا من أمر بالدعاء و وعد بالاجابة،
يا من قال: «ادعوني استجب لكم» يا من قال: «اذا سئلك عبادي عنى فانى قريب
أجيب دعوة الداع اذا دعانى فليستجيبوا لى و ليؤمنوا بى لعلهم يرشدون» و يا من
قال: «يا عبادى الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر
الذنوب جميعاً انه هو الغفور الرحيم» لبيك و سعديك، ها أناذا بين يديك المسرف،
و انت القائل: لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفرالذنوب جميعاً»

سجده افتاده است و مردم برای تو خضوع می کنند و تو بر اعمال آنها حاکمی. ای بهترین کسی که از او سؤال می شود! و ای بهترین بخشنده ها! ای خدای صادق و خالق! ای خدایی که وعده های تو تخلف ندارد! ای خدایی که خود دستور دعا و وعده اجابت داده ای! ای خدایی که فرمودی:

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم! ای خدایی که به پیامبر خویش فرمودی: چون بندگان من از رحمت من سؤال کنند به آنان بگو رحمت من به آنها نزدیک است و هر که مرا بخواند او را اجابت خواهم نمود و آنها باید با ایمان مرا بخوانند تا رستگار شوند!

و ای خدایی که به بندگان گنهکار خود فرمودی: از رحمت خدای خود ناامید نشوید، خداوند جمیع گناهان شما را می بخشد و او بخشنده مهربان است! خدایا! من دعوت تو را اجابت و امر تو را اطاعت نمودم و این منم بنده گنهکار که در حضور توام و این تویی که فرموده ای از رحمت خدای خود ناامید نشوید، زیرا او همه گناهان را می بخشد.»

سپس نگاهی به طرف راست و چپ خود نمود و فرمود: «آیا شما می دانید امیرالمؤمنین علیه السلام در سجده شکر چه می گفت؟» گفتیم: او چه می گفت؟ فرمود: «او

ثُمَّ نَظَرِ عَيْنًا وَ شِمَالًا - بعد هذا الدعاء - فقال: أتدرون ما كان امير المؤمنين عليه السلام يقول في سجدة الشكر؟ فقلنا: وما كان يقول، قال: كان يقول: «يا من لا يزيدك كثرة الدعاء الأَسعة و عطاء يا من لا تنفد خزائنه، يا من له خزائن السماوات و الأرض، يا من له خزائن مادق و جل لا تمنعك اساءتي من احسانك، انت تفعل بي الذي انت أهله، فانك انت اهل الكرم و الجود، و العفو و التجاوز،

می‌گفت: ای خدایی که خزاین رحمت تو تمام نمی‌شود و خواسته‌های فراوان بندگان تو جز موجب سعه رحمت تو نیست! ای خدایی که خزاین او تمام نمی‌شود! ای خدایی که خزاین آسمان و زمین و آنچه از چشم همه پوشیده است از آن توست و هرگز گناه من مانع احسان تو نمی‌شود! ای خدایی که اهل کرم و جود و عفو و گذشتی! با من به آنچه لایق کرم توست عمل کن و به آنچه من سزاوار آن هستم رفتار نفرما! چرا که من مستحق عقوبت تو هستم و در پیشگاه تو هیچ حجت و عذری ندارم.

خدایا! من با [کوله] باری از گناه به درگاه تو آمده‌ام و به همه گناهان خود اعتراف می‌کنم تا تو مرا ببخشی، و البته تو به گناهان من آگاه‌تری. پس من برای هر خطا و گناه و خلافی که مرتکب شده‌ام از پیشگاه تو درخواست عفو و رحمت و گذشت دارم و از تو می‌خواهم که از آنچه از من می‌دانی بگذری؛ چرا که تو از همه مردم عزیزتر و کریم‌تری.»

سپس از بین ما برخاست و داخل طوف شد و ما نیز به احترام او قیام

یا رب یا الله، لاتفعل بی الذی أنا اهله، فانی اهل العقوبة وقد استحققتها، لاحجة لی و لا عذر لی عندک، ابوء لك بذنوبی، کلها و اعترف بها کی تعفو عنی و انت أعلم بها منی، ابوء لك بكل ذنب اذنبته، و کل خطیئة احتملتها، و کل سیئة عملتها، رب اغفر و ارحم، و تجارز عما تعلم، إنک انت الاعز الاکرم»، و قام و دخل الطواف.

فقمنا لقیامه و عاد من الغد فی ذلك الوقت فقمنا لأقباله کفعلنا فیما مضی، فجلس متوسطاً و نظر یمناً و شمالاً فقال: کان علی بن الحسین سید العابدین علیه السلام یقول فی سجوده

نمودیم.

روز سوم نیز در همان وقت از طواف خارج شد و میان ما آمد و ما نیز مانند [دو روز] گذشته به احترام او قیام نمودیم. او باز در میان ما نشست و به طرف راست و چپ خود نظر نمود و فرمود:

«حضرت زین العابدین علیه السلام در این محل - و اشاره به حجر اسماعیل در زیر ناودان نمود - در سجده خود می گفت: خدایا! بنده ناچیز [تو] به تو پناه آورده است بنده مسکین [تو] به تو پناه آورده است بنده فقیر [تو] به تو پناه آورده است بنده سائل [تو] به تو پناه آورده است و از تو چیزی را مسألت می کند که جز تو کسی قادر بر آن نیست.»

سپس به طرف راست و چپ خود نظر فرمود و از بین ما به محمد بن قاسم توجه نمود و فرمود: «ای محمد بن قاسم! تو ان شاء الله بر راه خیر هستی» - و محمد بن قاسم به ولایت و امامت آن حضرت اعتقاد داشت - سپس برخاست و وارد طواف شد، در حالی که همه ما دعاهایی که فرموده بود به یاد داشتیم. لکن تا آخرین روز فراموش می کردیم که نسبت به این قصه سخن بگوییم.

في هذا الموضع - و اشار بيده الى الحجر تحت الميزاب: «عبيدك بفنائك مسكينك بفنائك، فقيرك بفنائك سائلك بفنائك يسألك ما لا يقدر عليه غيرك» ثم نظر يمينا و شمالاً و نظر الى محمد بن القاسم من بيننا، فقال: يا محمد بن القاسم انت على خير ان شاء الله تعالى - و كان محمد بن القاسم يقول بهذا الامر - ثم قام و دخل الطواف فما بقى منا احد الا و قد اُلهم ما ذكره من الدعاء و انسينان تتذاكر أمره الا في آخر يوم،

تا این که روز آخر ابوعلی محمودی به ما گفت: آیا او را شناختید؟ به خدا قسم، او امام زمان شما بود. ما به او گفتیم: از کجا دانستی که او امام زمان است؟ ابوعلی گفت:

هفت سال بود از خدای خود می خواستم که آقای خود و صاحب الزمان علیه السلام را ملاقات کنم تا این که در عصر روز عرفه در عرفات او را دیدم در حالی که مشغول دعا بود و من دعای او را به یاد دارم. از او سؤال نمودم اهل کجایی؟ فرمود: «از این مردم هستم» گفتم: از کدام طایفه آنها هستی؟ فرمود: «از عرب ها هستم.» گفتم: از کدام قبیله آنها هستی؟ فرمود: «از شریف ترین آنها هستم.»

گفتم: آنها کدامند؟ فرمود: «مقصودم بنی هاشم است.» گفتم: از کدام گروه از بنی هاشم هستی؟ فرمود: «از عالی ترین و شریف ترین آنها هستم.» گفتم: آنها کدامند؟ فرمود «آنها در جنگ ها با شمشیر خود سرهای دشمن را می شکافند و که به مردم غذا می دهند و در نیمه های شب که مردم در خوابند نماز می خوانند.»

ابوعلی محمودی گوید: پس دانستم که او از علویه و سادات است و او را

فقال لنا ابوعلی المحمودی: یا قوم أتعرفون هذا؟ هذا و الله صاحب زمانکم، فقلنا: و کیف علمت یا اباعلی؟ فذکرأنه مکث سبع سنین یدعو ربّه و یسأله معاینه صاحب الزمان (قال) فبینا نحن یوماً عشیة عرفه و اذا بالرجل بعینه یدعو بدعاء و عیته فسألته ممّن هو؟ فقال: من الناس، قلت: من ایّ الناس؟ قال: من عربها، قلت: من ایّ عربها؟

قال: من أشرفها، قلت: و من هم؟ قال: بنو هاشم، قلت: من ایّ بنی هاشم؟ فقال: من أعلاها ذرورة و اسناها، قلت: ممّن؟ قال: ممّن فلق الهام و اطعم الطعام و

دوست داشتم. سپس از مقابل چشم من پنهان شد و هرچه جستجو نمودم او را ندیدم. از مردمی که اطراف او بودند پرسیدم: آیا شما او را می‌شناسید؟ گفتند: آری! او همه ساله با ما پیاده به حج می‌آید. گفتم: سبحان الله! به خدا سوگند من اثر پیاده‌روی در او ندیدم.

ابوعلی محمودی گوید: پس از آن در شب عید قربان با یک عالم اندوه به طرف مشعر رفتم و از فراق آن حضرت رنج می‌بردم. پس به خواب رفتم و در خواب رسول خدا ﷺ را دیدم. او به من فرمود: «ای ابا احمد! آیا به خواسته خود رسیدی؟» گفتم: کدام خواسته را می‌فرماید ای مولای من؟ فرمود: «آن آقای که دیروز دیدی امام زمان تو بود.»

ابونعیم انصاری راوی قصه می‌گوید: چون ما این سخنان را از ابوعلی محمودی شنیدیم او را ملامت کردیم که چرا قبل از این به ما خبر ندادی. ابوعلی گفت: من تا الان که با شما سخن می‌گویم آن را فراموش می‌کردم و به یاد نمی‌آمد که برای شما بازگو کنم!

صلى و الناس نيام، قال: فعلمت أنه علوی فاحببته على العلویة، ثم افتقدته من بين یدی فلم ادر كيف مضى، فسألت القوم الذين كانوا حوله: تعرفون هذا العلوی؟ قالوا: نعم یحییٰ معنا في كل سنة ماشياً فقلت: سبحان الله و الله ما اری به اثر مشی
قال: فانصرفت الى المزدلفة كئيباً حزیناً على فراقه، و نمت من ليلتي تلك فاذا أنا برسول الله ﷺ فقال: يا ابا احمد رأيت طلبتك، فقلت: و من ذاك يا سيدي؟ فقال: الذي رأيت في عشيتك هو صاحب زمانك، قال: فلما سمعنا ذلك منه عاتبناه ان لا يكون اعلمنا ذلك، فذكر أنه كان ينسى امره الى وقت ما حدثنا به. (غيبة الشيخ ص ۱۵۶).

۳- تشریف علی بن مهزیار اهوازی

شیخ طوسی در کتاب غیبت خود از حبیب بن محمد بن یونس نقل نموده که گوید: جناب علی بن مهزیار فرمود: بیست بار با قصد این که شاید به خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام برسم، به حج مشرف شدم؛ اما در هیچ کدام از سفرها موفق نشدم تا آن که شبی در رختخواب خود خوابیده بودم، ناگاه صدایی شنیدم که کسی می گفت: «ای پسر مهزیار، امسال به حج برو که امام خود را خواهی دید.» شادان از خواب بیدار شدم و بقیه شب را به عبادت سپری کردم. صبحگاهان، چند نفر رفیق راه پیدا کردم، و به اتفاق ایشان مهیای سفر شدم

۳- قصه ابن مهزیار و رؤیته المهدی علیه السلام

وقال الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة ص ۱۵۹ أخبرنا جماعة عن التلعكبري عن احمد بن علي الرازي عن علي بن الحسين عن رجل - ذكر أنه من اهل قزوين لم يذكر اسمه - عن حبيب بن محمد بن يونس بن شاذان الصنعاني (قال) دخلت الى علي بن ابراهيم بن مهزيار الأهوازي فسألته عن آل أبي محمد عليه السلام فقال: يا أخي لقد سألت عن أمر عظيم حججت عشرين حجة كلاً اطلب به عيان الامام فلم اجد الى ذلك سبيلاً، فبينما أنا ليلة نائم في مرقدي إذ رأيت قائلاً يقول يا علي بن ابراهيم قد أذن الله لك في الحج فلم اعقل ليلتي حتى أصبحت فانا مفكر في أمرى أرقب الموسم ليلي و نهاري، فلما كان وقت الموسم أصلحت أمرى، و خرجت متوجها نحو المدينة، فما زلت كذلك حتى دخلت يثرب فسألته عن آل أبي محمد عليه السلام فلم أجده أثراً و لا سمعت له خبراً فاقت مفكراً في أمرى حتى خرجت من المدينة أريد مكة فدخلت الجحفة و أقمت بها يوماً و خرجت منها متوجهاً نحو الغدير و هو على اربعة اميال من

و پس از چندی به قصد حج به راه افتادیم. در مسیر خود وارد کوفه شدیم. جستجوی زیادی برای یافتن گمشده‌ام نمودم؛ اما خبری نشد؛ لذا با جمع دوستان به عزم انجام حج خارج شدیم و خود را به مدینه رساندیم. چند روزی در مدینه بودیم. باز من از حال صاحب الزمان علیه السلام جويا شدم، ولی مانند گذشته، خبری نیافتم، و چشمم به جمال آن بزرگوار منور نگردید. مغموم و محزون شدم و ترسیدم که آرزوی دیدار آن حضرت به دلم بماند. با همین حال به سوی مکه خارج شده و جستجوی بسیاری کردم؛ اما آن جا هم اثری به دست نیامد. حج و عمره‌ام را ظرف یک هفته انجام دادم و تمام اوقات در پی دیدن مولایم بودم.

روزی متفکرانه در مسجد نشسته بودم. ناگاه در کعبه گشوده شد. مردی لاغر که با دو برد (نوعی لباس است) مُحرم بود، خارج گردید و نشست. دل من با دیدن او آرام شد. به نزدیکش رفتم. ایشان برای احترام من، برخاست.

مرتبه دیگر او را در طواف دیدم. گفتم: اهل کجایی؟ گفتم: اهل عراق.

گفتم: کدام عراق؟ گفتم: اهواز.

المحففة،

فلما ان دخلت المسجد صلّيت و عفرت و اجتهدت في الدعاء و ابتهلت الى الله لهم، و خرجت اريد عسفان فمازلت كذلك حتى دخلت مكة فاقت بها اياماً اطوف البيت و اعتكفت فينا أنا ليلة في الطواف اذ أنا بفتى حسن الوجه، طيب الرائحة، يتبختر في مشيته طائف حول البيت فحسّ قلبي به فقلت نحوه فحككتنه، فقال لي: من اين الرجل؟ فقلت: من اهل العراق؟ قال: من اى الفراق؟ قلت: من الاهواز، فقال لي: تعرف بها ابن الخصيب؟ فقلت: رحمه الله، دُعى فاجاب.

گفت: ابن خصیب را می شناسی؟ گفتم: آری.

گفت: خدا او را رحمت کند؛ چقدر شب هایش را به تهجد و عبادت می گذرانید و عطایش زیاد و اشک چشم او فراوان بود. بعد گفتم: این مهزیار را می شناسی؟ گفتم: آری، ابن مهزیار منم.

گفت: حیّاک الله بالسلام یا اباالحسن (خدای تعالی تو را حفظ کند). سپس با من مصافحه و معانقه نمود و فرمود: یا اباالحسن، کجاست آن امانتی که میان تو و حضرت ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) بود؟

گفتم: موجود است و دست به جیب خود برده، انگشتری را که بر آن نام مقدس

فقال: رحمه الله، فما كان اطول ليلته و اكثر تبتله و أغزر دمعته، أفترف عليّ بن ابراهيم بن المازيار؟ فقلت: انا عليّ بن ابراهيم فقال: حيّاك الله ابا الحسن ما فعلت بالعلامة التي بينك و بين ابي محمّد الحسن بن عليّ عليه السلام؟ فقلت: معي قال: أخرجها، فادخلت يدي في حبيبي فاستخرجتها،

فلما أن رآها لم يتالك ان تفرغرت عيناه بالدموع و بكى منتحباً حتى بلّ اطماره، ثمّ قال: أذن لك الآن يا بن مازيار صر الى رحلك و كن على أهبة من أمرك، حتى إذا لبس الليل جلبابه، و غمر الناس ظلامه، سر الى شعب بنى عامر فانك ستلقاني هناك فسرت الى منزلي فلما ان أحسست بالوقت أصلحت رحلي و قدمت راحلتي و عكته شديداً، و حملت و صرت في متنه و اقبلت مجّداً في السير حتى وردت الشعب فاذا انا بالفقي قائم ينادي يا اباالحسن الىّ فمازلت نحوه فلما قربت بدأني بالسلام و قال لي: سربنا يا اخ فما زال يحدّثني و احدثه حتى تخرقنا جبال عرفات، و سرنا الى جبال منى و انفجر الفجر الاوّل و نحن قد توسطنا جبال الطائف.

محمد و علی علیه السلام نقش شده بود، بیرون آوردم. همین که آن را خواند، آن قدر گریه کرد که لباس احرامش از اشک چشمش تر شد و گفت: خدا تو را رحمت کند یا ابامحمد؛ زیرا که بهترین امت بودی. پروردگارت تو را به امامت شرف داده و تاج علم و معرفت بر سر نهاده بود. ما هم به سوی تو خواهیم آمد.

بعد از آن به من گفت: چه می خواهی و در طلب چه کسی هستی، یا ابالحسن؟
گفتم: امام محجوب از عالم را می خواهم

گفت: او از شما محجوب نیست؛ لکن اعمال بد شما او را پوشانیده است. برخیز به منزل برو و آماده باش. وقتی که ستاره جوزا غروب کرد و ستاره های آسمان درخشان شد، من میان رکن و مقام در انتظار تو ایستاده ام.

ابن مهزیار می گوید: با این سخن روحم آرام شد و یقین کردم که خدای تعالی به من تفضل فرموده است؛ لذا به منزل رفته و منتظر وعده ملاقات بودم، تا آن که وقت معین رسید. از منزل خارج و بر حیوان خود سوار شدم؛ ناگاه متوجه شدم آن شخص مرا صدا می زند که: یا ابالحسن، بیا! به طرف او رفتم. سلام کرد و گفت: ای برادر، روانه شو! سوار شدیم و راه های پست و بلندی را طی نمودیم، تا آن که به گردنه ای رسیدیم. از گردنه بالا رفتیم؛ در آن طرف، بیابانی پهناور دیده می شد. چشم گشودم

فلما ان كان هناك أمرني بالنزول وقال لي: انزل فصل صلاة الليل فصليت، و أمرني بالوتر فاوترت، و كانت فائدة منه، ثم أمرني بالسجود و التعقيب، ثم فرغ من صلاته وركب، و أمرني بالركوب، و سار و سرت معه حتى علا ذروة الطائف، فقال: هل ترى شيئاً؟ قلت: نعم أرى كتيب رمل عليه بيت شعر يتوقد البيت نوراً، فلما ان رأيت طابت نفسي، فقال لي: هناك الامل و الرجاء

و خیمه‌ای از مو دیدم که غرق نور است و نور آن تلالویی داشت. آن مرد به من گفت: نگاه کن! چه می بینی؟ گفتم: خیمه‌ای از مو که نورش تمام آسمان و صحرا را روشن کرده می بینم.

گفت: منتهای تمام آرزوها در آن خیمه است. چشم تو روشن باد! وقتی از گردنه خارج شدیم، گفت: پیاده شو که این جا هر چموشی رام می شود. از مرکب پیاده شدیم.

گفت: مهار حیوان را رها کن. گفتم: آن را به چه کسی بسپارم؟ گفت: این جا حرمی است که جز ولی خدا داخل آن نمی شود. مهار حیوان را رها کردیم و روانه شدیم، تانزدیک آن خیمه نورانی رسیدیم. گفت: توقف کن، تا اجازه بگیرم. داخل شد و بعد از زمانی کوتاه بیرون آمد و گفت: خوشا به حالت که به تو اجازه دادند.

وارد خیمه شدم. دیدم ارباب عالم هستی، محبوب عالمیان، مولای عزیزم،

ثُمَّ قَالَ: سَرَبْنَا يَا أَخَ فَسَارَ وَسَرَتْ بِمَسِيرِهِ إِلَىٰ أَنْ انْحَدَرَ مِنَ الذَّرْوَةِ وَ سَارَ فِي اسْفَلِهِ، فَقَالَ: إِنزَلْ فَهَذَا هُنَا يَذَلُّ كُلَّ صَعْبٍ، وَ يَخْضَعُ كُلُّ جَبَّارٍ، ثُمَّ قَالَ: خَلَّ عَنْ زَمَامِ النَّاقَةِ، قَلْتُ فَعَلَىٰ مِنْ أَخْلَفِهَا؟ فَقَالَ: حَرَمُ الْقَائِمِ عليه السلام لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُخْرِجُ مِنْهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ، فَخَلَّيْتُ مِنْ زَمَامِ رَاحِلَتِي، وَ سَارَ وَسَرَتْ مَعَهُ إِلَىٰ أَنْ دَنَا مِنْ بَابِ الْخَبَاءِ فَسَقَنِي بِالْدُخُولِ، وَ أَمَرَنِي أَنْ أَقِفَ حَتَّىٰ يُخْرِجَنِي إِلَيَّ، ثُمَّ قَالَ لِي: ادْخُلْ هُنَاكَ السَّلَامَةَ، فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَنَا بِهِ جَالِسٌ قَدْ أَتَشَّحَ بِبُرْدَةٍ وَ أَتَزَّرَ بِأَخْرِي وَ قَدْ كَسَرَ بَرْدَتَهُ عَلَىٰ عَاتِقِهِ وَ هُوَ كَأَقْحَوَاتَةِ أَرْجَوَانَ قَدْ تَكَثَّفَ عَلَيْهَا النَّدَىٰ، وَ أَصَابَهَا الْمِ الْهُوَىٰ،

وَ إِذَا هُوَ كَفْصَنِ بَانٍ أَوْ قَضِيبِ رِيحَانٍ، سَمِعْتُ سَخِيَّ تَقَىٰ نَقِيَّ، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ، وَ لَا

حضرت بقية الله الاعظم، امام زمان مهربانم روی نمدی نشسته‌اند. نطح سرخی بر روی نمد قرار داشت، و آن حضرت بر بالشی از پوست تکیه کرده بودند. سلام کردم.

بهرتر از سلام من، جواب دادند. در آن جا چهره‌ای مشاهده کردم مثل ماه شب چهارده، پیشانی گشاده با ابروهای باریک کشیده و به یکدیگر رسیده. چشم‌هایش سیاه و گشاده، بینی کشیده، گونه‌های هموار و برنیامده، در نهایت حُسن و جمال. بر گونه راستش خالی بود مانند قطره‌ای از مشک که بر صفحه‌ای از نقره افتاده باشد. موی عنبر بوی سیاهی داشت که تا نزدیک نرمه گوش او آویخته و پیشانی نورانی‌اش مانند ستاره درخشان نوری ساطع بود قَدی داشت نه بسیار بلند و نه کوتاه؛ اما کمی تمایل به بلندی داشت.

آن حضرت روحی فداه را با نهایت سکینه و وقار و حیا و حُسن و جمال، زیارت کردم، ایشان احوال یکایک شیعیان را از من پرسیدند. عرض کردم: آنها در دولت بنی عباس در نهایت مشقت و ذلت و خواری زندگی می‌کنند.

بالقصير اللازق، بل مربع القامة، مدور الهامة، صلت الجبين، ازج الحاجبين، أقنى
الانف، سهل الخدين، على خده الايمن خال كأنه فتات مسك على رضاضة عنبر،
فلما ان رأيته بدرته بالسلام، فردّ على أحسن ما سلّمت عليه، و شافهني و سألني عن
أهل العراق، فقلت: سيدي قد ألبسوا جلباب الذلّة، و هم بين القوم أذلاء فقال لي: يابن
المازيار لتملكونهم كما ملكوكم و هم يومئذٍ أذلاء، فقلت: سيدي لقد بعد الوطن و طال
المطلب،

فرمود: ان شاء الله روزی خواهد آمد که شما مالک بنی عباس شوید و ایشان در دست شما ذلیل گردند. بعد فرمودند: پدرم از من عهد گرفته که جز در جاهایی که مخفی تر و دورتر از چشم مردم است، سکونت نکنم؛ به خاطر این که از اذیت و آزار گمراهان در امان باشم تا زمانی که خدای تعالی اجازه ظهور بفرماید. و به من فرموده است:

فرزندم! خدا در شهرها و دسته‌های مختلف مخلوقاتش همیشه حجتی قرار داده است تا مردم از او پیروی کنند و حجت بر خلق تمام شود. فرزندم، تو کسی هستی که خدای تعالی او را برای اظهار حق و محو باطل و از بین بردن دشمنان دین و خاموش کردن چراغ گمراهان، ذخیره و آماده کرده است. پس در مکان‌های پنهان زمین، زندگی کن و از شهرهای ظالمین فاصله بگیر و از این پنهان بودن وحشتی نداشته باش؛ زیرا که دل‌های اهل طاعت، به تو مایل است؛ مثل مرغانی که به سوی آشیانه پرواز می‌کنند و این دسته کسانی هستند که به ظاهر در دست مخالفان خوار و ذلیل‌اند؛ ولی در نزد خدای تعالی گرامی و عزیز هستند.

اینان اهل قناعت و متمسک به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و تابع ایشان در احکام دین و شریعت می‌باشند. با دشمنان طبق دلیل و مدرک بحث می‌کنند و حجت‌ها و خاصان درگاه خدایند؛ یعنی در صبر و تحمل اذیت از مخالفان مذهب و

فقال: يابن المازيار ابي ابو محمد عهد الى ان لا اجاور قوماً غضب الله عليهم و لعنهم و لهم الخزي في الدنيا و الآخرة و لهم عذاب أليم، و أمرني أن لا أسكن من الجبال الا و عرها، و من البلاد الا عفرها، و الله مولاكم أظهر التقيّة فوكلها بي فانا في التقيّة الى يوم يؤذن لي فاخرج،

ملت چنان هستند که خدای تعالی آنان را نمونه صبر و استقامت قرار داده است و همه این سختی‌ها را تحمل می‌کنند.

فرزندم! بر تمامی مصایب و مشکلات صبر کن؛ تا آن که خدای تعالی وسایل دولت تو را مهیا کند و پرچم‌های زرد و سفید را بین خطیم و زمزم بر سرت به اهتزاز درآورد و فوج فوج از اهل اخلاص و تقوا نزد حجرالاسود به سوی تو آیند و بیعت نمایند. ایشان کسانی هستند که پاک طینتند و به همین جهت قلب‌های مستعدی برای قبول دین دارند و برای رفع فتنه‌های گمراهان بازوی قوی دارند.

آن زمان است که باغ‌های ملت و دین بارور گردد و صبح حق درخشان شود. خداوند به وسیله تو ظلم و طغیان را از روی زمین برمی‌اندازد و امن و امان را در سراسر جهان ظاهر می‌نماید. احکام دین در جای خود پیاده می‌شوند و باران فتح و ظفر زمین‌های ملت را سبز و خرم می‌سازد.

بعد فرمود: آنچه در این مجلس دیدی باید پنهان کنی و به غیر اهل صدق و وفا و امانت اظهار نداری.

ابن مهزیار می‌گوید: چند روزی در خدمت آن بزرگوار ماندم و مسایل و

فقلت يا سيدي متى يكون هذا الامر؟ فقال إذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة و اجتمع الشمس و القمر و استدار بهما الكواكب و النجوم، فقلت: متى يا بن رسول الله؟ فقال لي: في سنة كذا و كذا تخرج دابة الأرض من بين الصفا و المروة، و معه عصا موسى و خاتم سليمان، يسوق الناس الى المحشر، قال: فاقمت عنده اياماً و أذن لي بالخروج بعد أن استقصيت لنفسی و خرجت نحو منزلي، و الله لقد سرت من مكة الى الكوفة و معي غلام يخدمني فلم أر الاًخيراً و صلى الله على محمد و آله و سلم تسليماً.

مشکلات خود را سؤال نمودم. آن گاه مرخص شدم تا به سوی اهل و خانواده خود برگردم.

در وقت وداع، بیش از پنجاه هزار درهمی که با خود داشتم، به عنوان هدیه خدمت حضرت تقدیم نموده و اصرار کردم که ایشان قبول نمایند.

مولای مهربان تبسم نموده و فرمودند: این مبلغ را که مربوط به ماست در مسیر برگشت استفاده کن و به طرف اهل و عیال خود برگرد؛ چون راه دوری در پیش داری. بعد هم آن حضرت برای من دعای بسیار فرمودند:

پس از آن خداحافظی کردم و به طرف شهر و دیار خود بازگشتم. (یادآوری می شود ترجمه این ملاقات مطابق نقل عبقری الحسان انجام گرفته است. و معلوم است که در بعضی از عبارات مطابق با متن عربی نیست ولی فی الجمله مطابق است.)

۴- تشریح اسماعیل نوبختی

شیخ طوسی در کتاب غیبت باسند خود از اسماعیل نوبختی نقل نموده که گوید: بر حضرت عسکری علیه السلام در آن بیماری که با آن رحلت نمود، وارد شدم

۴- قصة النوبختی و رؤيته المهدي عليه السلام

و روی الشیخ فی الغیبة ص ۱۶۵ عن اسماعیل بن علی النوبختی أنه قال: دخلت علی أبی محمد الحسن بن علی علیه السلام فی المرضة التي مات فیها - و انا عنده - إذ قال للخادمه عقید - و كان الخادم أسود نوبياً قد خدم من قبله علی بن محمد و هو ربی الحسن علیه السلام - فقال:

حضرت به خادم خود، عقید (که قبلاً خادم حضرت هادی علیه السلام نیز بود و دوران کودکی حضرت عسکری علیه السلام را درک کرده بود) فرمود:

«ای عقید! برای من آن آب مصطکی (یعنی آبی که با داروی مصطک مخلوط است و برای معده و... نافع می باشد) را گرم کن و چون آب گرم شد و صیقل مادر امام زمان علیه السلام آب را به دست حضرت عسکری علیه السلام داد و خواست بنوشد دست مبارک او لرزش پیدا کرد و ظرف آب به دندان های او خورد، پس آب را رها نمود و به عقید فرمود: «داخل اطاق شو و فرزند کوچکی را که در حال سجده خواهی دید نزد من بیاور.»

عقید گفت: من وارد اطاق شدم، ناگهان فرزند خردسالی را دیدم که در حال سجده بود و دو انگشت سبابة خود را به طرف آسمان بلند نموده بود. چون بر او سلام کردم نماز خود را مختصر نمود و سلام گفت. پس گفتم: آقایم، حضرت

یا عقید إغزل لی ماء بمصطکی فأغلی له ثم جاءت به صقیل الجاریة أم الخلف علیه السلام فلما صار القدرح فی یدیه و همّ بشربه فجعلت یده ترتعد حتی ضرب القدرح ثنايا الحسن، فترکه من یده و قال لعقید أدخل البیت فأنک تری صبیاً ساجداً فأتنی به،

قال ابوسهل: قال عقید فدخلت أتحرّی فاذا انا بصبیّ ساجد رافع سبّابته نحو السماء فسلمت علیه فاوزر فی صلاته فقلت: انّ سیّدی یا مَرک بالخروج الیه اذ جاءت امّه صقیل فاخذت بیده و اخرجته الی ابيه الحسن علیه السلام، قال ابوسهل فلما مثل الصبیّ بین یدیه سلم و اذا هو درّی اللون، و فی شعر رأسه قطط، مفلج الاسنان، فلما رآه الحسن علیه السلام بکی و قال: یا سیّد أهل بیته إسقنی الماء فانی ذاهب الی ربّی، و أخذ الصبیّ القدرح المغلی بالمصطکی بیده ثم حرّك شفّیه ثم سقاه

عسکری، شما را می طلبد.

در این هنگام مادر او، صیقل (نرجس) آمد و او را نزد پدر برد و چون مقابل پدر قرار گرفت، سلام کرد. من دیدم او دارای صورتی نورانی و موهای پیچیده و دندان‌هایی زیبا و گشاده است.

چون حضرت عسکری عليه السلام او را مشاهده نمود گریه کرد و فرمود: «ای آقای اهل بیت خود! به من آب بده که من از دنیا خواهم رفت.» پس آن فرزند عزیز ظرف آب مصطکی را گرفت و به پدر خود آب داد. و چون حضرت عسکری عليه السلام آب را نوشید، فرمود: «مرا برای نماز آماده کنید.» پس دستمالی مقابل حضرت قرار دادند و امام زمان عليه السلام پدر خود را وضو داد. امام عسکری عليه السلام به او فرمود: «بشارت باد تو را! ای فرزند عزیزم! تو صاحب الزمان و مهدی این امت و حجت خدا بر اهل زمین هستی. تویی فرزند و وصی من و من پدر تو هستم. تو محمد بن الحسن بن علی بن

فلما شربه قال: هيئتني للصلاة، فطرح في حجره منديل فوضأه الصبي واحدة واحدة و مسح على رأسه و قدميه، فقال له ابو محمد عليه السلام.

أبشر يا بني فانت صاحب الزمان، و انت المهدي، و انت حجة الله على ارضه، و انت ولدي و وصيي و انا ولدتك و انت محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب و لذك رسول الله صلى الله عليه و آله، و انت خاتم الانبياء الطاهرين، و بشريك رسول الله صلى الله عليه و آله، و سمائك و كناك بذلك، عهد الي أبي عن آبائك الطاهرين صلى الله على اهل البيت.

ربنا أنه حميد مجيد، و مات الحسن بن علي من وقته صلوات الله عليهم أجمعين.

(غيبة الشيخ ص ۱۶۵).

محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالبی. تو فرزند رسول خدا و آخرین امام از امامان پاک و طاهر می باشی! رسول خدا ﷺ بشارت وجود تو را داده و نام و کنیه تو را چنین معین نموده و این چیزی است که پدرم از پدران خود به من خبر داد. درود خداوند ستوده و بزرگوار بر اهل بیت پیامبر او باد.» سپس حضرت عسکری علیه السلام در همان وقت از دنیا رحلت نمود - صلوات الله علیهم اجمعین.

۵- تشریح اسماعیل هرقلی و شفای او به دست حضرت مهدی علیه السلام

علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار از کشف الغمّه نقل نموده که گوید: در حله شخصی به نام اسماعیل بن حسن هرقلی بود (هرقل نام روستایی است). پسر او، شمس الدین، گفت: پدرم نقل کرد: در زمان جوانی در ران چیم دملی که آن را «توئه» می گویند، به اندازه کف دست یک انسان، ظاهر شد. در هر فصل بهار می ترکید و از آن خون و چرک خارج می شد. این ناراحتی مرا از هر کاری باز می داشت.

۵- قصة اسماعیل الهرقلی و شفائه بیدالمهدی علیه السلام

و فی البحار عن کشف الغمة قال: کان فی البلاد الحلیة شخص یقال له: اسماعیل بن الحسن الهرقلی من قریة یقال لها هرقل مات فی زمانی و مارأیته، حکمی لی ولده شمس الدین قال: حکمی لی والدی أنه خرج فیه و هو شاب علی فخذہ الأیسر توئه و هو لحمة متدلّیة کالتوت اعمی الفرصاد مقدار قبضة الانسان

به حله آمدم و به خدمت رضی الدین علی، سید بن طاووس رسیده و از این ناراحتی شکایت نمودم. سید جراحان حله را حاضر نمود. ایشان مرا معاینه کردند و همگی گفتند: این دمل روی رگ حساسی است و علاج آن جز بریدن نیست و اگر این را ببریم شاید رگ بریده شود و در این صورت اسماعیل زنده نخواهد ماند؛ لذا به جهت وجود این خطر عظیم دست به چنین کاری نمی زنیم.

سید بن طاووس فرمود: من به بغداد می روم؛ در حله باش تا تو را همراه خود ببرم و به اطبا و جراحان بغداد نشان دهم، شاید ایشان علاجی بنمایند. با هم به بغداد رفتیم. سید اطبا را خواست و آنها همان تشخیص را دادند و از معالجه من ناامید شدند.

آن گاه، سید بن طاووس به من فرمود: در شریعت اسلام، امثال تو می توانند با این لباس ها نماز بخوانند؛ ولی سعی کن خودت را از خون پاک کنی.

و كانت في كل ربيع تشقق و يخرج منها دم و قيح و يقطعه ألمها عن كثير من أشغاله و كان مقيماً بهرقل فحضر إلى الحلة يوماً و دخل إلى مجلس السعيد رضی الدین علی بن طاووس رحمه الله و شكاه إليه ما يجده،

و قال: أريد أن أدويها، فأحضر له أطباء الحلة و أراهم الموضوع، فقالوا: هذا التوتة فوق العرق الاكحل و علاجها خطر و متى قطعت خيف أن ينقطع العرق فيموت.

فقال له السعيد رضی الدین قدس الله روحه: أنا متوجه إلى بغداد و ربما كان أطباؤها أعرف و أحذق من هؤلاء، فأصبحني فأصعدمعه و أحضر الاطباء فقالوا كما قال أولئك فضاقت صدره، فقال له السعيد: انّ الشرع قد فسح لك في الصلاة في هذه الثياب، و عليك الاجتهاد في الاحتراس، و لا تغرر بنفسك، فالله تعالى قد نهى عن ذلك و رسوله.

بعد از آن عرض کردم: حال که تا بغداد آمده‌ام، بهتر است به زیارت عسگریین علیهم السلام در سامرا مشرف شوم و از آن جا به حله برگردم. وقتی سید بن طاووس این سخن را شنید، پسندید. من هم لباس‌ها و پولی که همراه داشتم، به او سپردم و روانه شدم چون به سامرا رسیدم، داخل حرم عسگریین علیهم السلام شده، زیارت کردم و بعد به سرداب مقدس مشرف گردیدم. به خداوند عالم استغاثه نمودم و حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه شریف - را شفیع خود قرار دادم. مقداری از شب را در آن جا به سر بردم و تا روز پنج شنبه در سامرا ماندم. آن روز به دجله رفته، غسل کردم و لباس پاکیزه‌ای برای زیارت پوشیدم و آفتابه‌ای که همراهم بود، پیر از آب کرده برگشتم، تابه در حصار شهر سامرا رسیدم. ناگاه، چهارنفر سواره مشاهده کردم که از حصار بیرون آمدند. گمان من آن

فقال له والدي: إذا كان الامر هكذا و قد حصلت في بغداد فأتوجه إلى زيارة المشهد الشريف بسر من رأي على مشرفه السلام ثم أنحدر إلى أهلي فحسن له ذلك، فترك ثيابه و نفقته عند السعيدرضي الدين و توجه.

قال: فلما دخلت المشهد و زرت الائمة عليهم السلام نزلت السرداب و استغثت بالله تعالی و بالامام عليه السلام و قضيت بعض الليل في السرداب و بقيت في المشهد إلى الخميس ثم مضيت إلى دجلة، و اغتسلت و لبست ثوباً نظيفاً و ملات إريقاً كان معي و صعدت أريد المشهد فرأيت أربعة فرسان خارجين من باب السور و كان حول المشهد قوم من الشرفاء يرعون أغنامهم، فحسبتهم منهم، فالتقينا فرأيت شابين أحدهما عبد مخطوط و كل واحد منهم متقلد بسيف و شيخاً منقباً بيده رمح و الآخر متقلد بسيف و عليه فرجيتة ملونة

بود که ایشان از شرفا و بزرگان اعرابند که صاحبان گوسفند هستند و گله ایشان در آن حوالی می باشد.

وقتی به نزدیک آنها رسیدم، دیدم دو نفر از ایشان جوان و یکی پیرمرد است که نقاب انداخته و دیگری بسیار با هیبت است و فرجیه به تن دارد. (لباس مخصوصی است که در آن زمان روی لباس ها می پوشیدند) و در آن شمشیری حایل کرده بود. آن سوارها نیز شمشیر به همراه داشتند.

پیرمرد نقاب دار، نیزه ای در دست داشت و در سمت راست راه ایستاده بود و آن دو جوان در سمت چپ ایستاده بودند.

صاحب فرجیه، وسط راه ایستاد. سوارها سلام کردند و من جواب سلام ایشان را دادم.

آن گاه صاحب فرجیه به من فرمود: فردابه نزد اهل و عیال خود خواهی رفت؟ عرض کردم: بلی.

فرمود: پیش بیا تا آن چیزی که تو را به درد و الم و می دارد، ببینم.

من از این که به بدنم دست بزند کراحت داشتم؛ زیرا تازه از آب بیرون آمده بودم

فوق السيف، و هو متحتك بعدبته.

فوقف الشيخ صاحب الرمح بين الطريق، و وضع كعب رمحہ في الأرض و وقف الشابان عن يسار الطريق و بقى صاحب الفرجية على الطريق مقابل والدى ثم سلموا عليه فردة عليهم السلام، فقال له صاحب الفرجية: أنت غداً تروح إلى أهلك؟ فقال له: نعم، فقال له: تقدم حتى أبصر ما يوجعك؟ قال: فكرهت ملامستهم و قلت: أهل البادية ما يكادون يحترزون من النجاسة و أنا قد خرجت من الماء و قيصى مبلول.

و پیراهنم هنوز تر بود. با این احوال اطاعت کرده، نزد او رفتم. چون به نزد او رسیدم، آن سوار (صاحب فرجیه) خم شد و دوش مرا گرفت و دست خود را روی زخم گذاشت و فشار داد؛ به طوری که به درد آمد و بعد روی اسب نشست.

آن پیرمرد گفت: رستگار شدی، ای اسماعیل!

گفتم: ما و شما ان شاء الله همه رستگاریم. و از این که پیرمرد اسم مرا می دانست تعجب کردم! بعد از آن پیرمرد گفت: این بزرگوار امام عصر تو است. من پیش او رفتم و پاهای مبارکش را بوسیدم. حضرت اسب خود را راند و من نیز در رکابش می رفتم.

ثُمَّ إِنِّي مَعَ ذَلِكَ تَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ فَلَزِمَنِي بِيَدِي وَ مَدَّنِي إِلَيْهِ وَ جَعَلَ يَلْمَسُ جَانِبِي مِنْ كَتْفِي إِلَى أَنْ أَصَابَتْ يَدَهُ التَّوْتَةُ فَعَصَرَهَا بِيَدِهِ فَأَوْجَعَنِي ثُمَّ اسْتَوَى فِي سَرَجٍ فَرَسَهُ كَمَا كَانَ، فَقَالَ لِي الشَّيْخُ: أَفْلَحْتَ يَا إِسْمَاعِيلُ! فَتَعَجَّبْتُ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِاسْمِي فَقُلْتُ: أَفْلَحْنَا وَ أَفْلَحْتُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قال: فقال: هذا هو الإمام قال: فتقدمت إليه فاخترضته و قبلت فخذته ثم إنه ساق و أنا أمشي معه محتضنه فقال: ارجع فقلت: لا أفارقك أبداً فقال: المصلحة رجوعك فأعدت عليه مثل القول الأوّل فقال: الشيخ:

يا إسماعيل ما تستحبي؟ يقول لك الإمام مرتين: ارجع و تخالفه فجّهني بهذا القول فوقف فتقدم خطوات و التفت إلىّ وقال: إذا وصلت ببغداد فلا بد أن يطلبك أبو جعفر يعني الخليفة المستنصر فاذا حضرت عنده و أعطاك شيئاً فلا تأخذه و قل لولدنا الرضي ليكتب لك إلى علي بن عوض فإني أوصيه يعطيك الذي تريد.

فرمود: برگرد. عرض کردم: هرگز از حضورتان جدا نمی شوم.
فرمود: مصلحت در آن است که برگردی. باز عرض کردم: از شما جدا نمی شوم.
در این جا آن پیرمرد گفت: ای اسماعیل آیا شرم نداری که امام زمانت دو مرتبه
فرمود برگرد و تو فرمان او را مخالفت می کنی؟

پس از این سخن ایستادم و آن حضرت چند گامی دور شدند و به من التفاتی
کردند و فرمودند: زمانی که به بغداد رسیدی، ابوجعفر خلیفه، که اسم او مستنصر
است، تو را می طلبد. وقتی که نزد او حاضر شدی و به تو چیزی داد، قبول نکن و به
پسر ما، که علی بن طاووس است، بگو نامه ای در خصوص توبه علی بن عوض
بنویسد. من هم به او می سپارم که هرچه می خواهی به تو بدهد.

بعدهم با اصحاب خود تشریف بردند تا از نظرم غایب شدند من در آن حال
از جدایی ایشان تاسف خوردم و ساعتی متحیر ماندم و بر زمین نشستم. بعد از آن به
حرم عسکریین علیه السلام مراجعت نمودم. خدام اطراف من جمع شدند و مرا دگرگون
دیدند. گفتند: چه اتفاقی افتاده است؟ آیا کسی با تو جنگ و نزاعی کرده است؟

ثُمَّ سَارَ وَأَصْحَابَهُ مَعَهُ فَلَمْ أَزَلْ قَائِماً أَبْصَرَهُمْ حَتَّى بَعَدُوا وَ حَصَلَ عِنْدِي أَسْفٌ
لِمَفَارِقَتِهِ، فَفَعَدْتُ إِلَى الْأَرْضِ سَاعَةً ثُمَّ مَشَيْتُ إِلَى الْمَشْهَدِ فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ حَوْلِي وَ قَالُوا
نَرِي وَجْهَكَ مُتَغَيِّراً أَوْجَعَكَ شَيْءٌ؟ قُلْتُ: لَا،

قالوا: خاصمك أحد؟ قلت: لا ليس عندي مما تقولون خبر، لكن أسألكم هل عرفتم
الفرسان الذين كانوا عندكم؟ فقالوا: هم من الشرفاء أرباب الغنم، فقلت: بل هو الإمام عليه السلام
فقالوا: الإمام هو الشيخ أوصاحب الفرجية؟ فقلت هو صاحب الفرجية، فقالوا: أريته
المرض الذي فيك، فقلت هو قبضه بيده، وأوجعني.

گفتم: نه! آیا آن سوارهایی را که بر حصار بودند شناختید؟

گفتند: آنها شرفا و صاحبان گوسفندانند.

گفتم: نه! بلکه یکی از آنها امام عصر علیه السلام بود.

گفتند: آن پیرمرد امام عصر علیه السلام بود؟ یا آن کسی که فرجیه به تن داشت.

گفتم: آن که فرجیه به تن داشت.

گفتند: جراحی خود را به او نشان داده‌ای؟

گفتم: آن بزرگوار به دست مبارکش آن را گرفت و فشار داد؛ به طوری که به

درد آمد و پای خود را بیرون آوردم که آن محل را به ایشان نشان دهم، دیدم از دمل و

جراحی اثری نیست. از کثرت تعجب و حیرت، شک کردم که دمل در کدام پای من

بود. پای دیگر را نیز بیرون آوردم، باز هم اثری نبود.

چون مردم این مطلب را مشاهده کردند، به من هجوم آوردند و لباسم را

قطعه قطعه کردند و جهت تبرک بردند و به طوری ازدحام کردند که نزدیک بود

پایمال شوم. در آن حال خدام مرا به خزانه بردند.

ناظر حرم مطهر عسکریین علیهم السلام داخل خزانه شد و مرا دید. سؤال کرد: چند وقت

تُم کشفتم رجلی فلم أر لذلك المرض أثراً فتداخلى الشك من الدهش فأخرجت

رجلی الاخرى فلم أر شيئاً فانطبق الناس علىّ و مزقوا قميصي فأدخلني القوم خزانه و

منعوا الناس عني، و كان ناظر بين النهرين بالمشهد فسمع الضجة و سأل عن الخبر

فعرّفوه فجاء إلى الخزانه و سألني عن اسمي و سألني: منذكم خرجت من بغداد؟ فعرفته

أني خرجت من أول الاسبوع فثنى عني وبت في المشهد و صليت الصبح و خرجت و

خرج الناس معي إلى أن بعدت عن المشهد و رجعوا عني.

است از بغداد خارج شده‌ای؟ گفتم: یک هفته
 من آن شب را در سامرا به سر بردم. بعد از ادای نماز صبح وداع نموده و بیرون
 آمدم و اهل آن جا مرا مشایعت کردند.
 به راه افتادم و شب را بین راه در منزلی خوابیدم. صبح عازم بغداد شدم؛ وقتی که
 به پل قدیم رسیدم، دیدم مردم جمع شده و هر که می‌گذرد، از نام و نسب او سؤال
 می‌نمایند. وقتی رسیدم از من نیز سؤال کردند. تا نام و نسب خود را گفتم؛ ناگاه بر
 من هجوم آوردند و لباس‌های مرا پاره‌پاره نمودند و خیلی خسته‌ام کردند.
 پاسبان محل در این باره نامه‌ای به بغداد نوشت.
 مرا از آن جا حرکت داده به بغداد بردند. مردم آن جانیز به سرم هجوم آورده،
 لباس‌های مرا بردند و نزدیک بود که از کثرت ازدحام هلاک شوم.
 وزیر خلیفه که اهل قم و از شیعیان بود، سید بن طاووس را طلبید تا این حکایت
 را از او بپرسد.

وقتی ابن طاووس در بین راه مرا دید، همراهیان او مردم را از اطراف من

و وصلت إلى أواني فبت بها و بکرت منها أريد بغداد فرأيت الناس مزدحمين على
 القنطرة العتيقة يسألون كل من ورد عليهم عن اسمه و نسبه و أين كان؟ فسألوني عن
 اسمي و من أين جئت فعرفتهم فاجتمعوا عليّ و مزقوا ثيابي و لم يبق لي في روعي حكم.
 و كان ناظر بين النهرين كتب إلى بغداد و عرفهم الحال ثم حملوني إلى بغداد، و ازدحم
 الناس عليّ و كادوا يقتلونني من كثرة الزحام، و كان الوزير القمي قد طلب السعيد رضي
 الدين و تقدّم أن يعرفه صحّة هذا الخبر.

قال: فخرج رضي الدين و معه جماعة فوافينا باب النوبى فرد أصحابه الناس عنى فلما

متفرق کردند. ایشان به من فرمود: آیا این حکایت مربوط به تو است؟ گفتم: آری! از مرکبش فزود آمد و ران مرا برهنه نمود و اثری از آن جراحی ندید و در این هنگام از حال رفت و بیهوش شد.

وقتی به هوش آمد، دست مرا گرفت و گریه‌کنان نزد وزیر برد و گفت: این شخص برادر و عزیزترین مردم نزد من است.

وزیر از قصه‌ام پرسید: من هم حکایت را نقل کردم. سپس او اطبایی که جراحی مرا دیده بودند، احضار نمود و گفت: جراحی این مرد را معالجه و مداوا نماید.

گفتند: جز بریدن معالجه دیگری ندارد و اگر بریده شود می‌میرد.

وزیر گفت: اگر بریده شود و نمیرد، چه مدت لازم است که گوشت در جایش

رآنی قال: أعتك يقولون؟ قلت: نعم، فنزل عن دابته و كشف فخذي فلم ير شيئاً فغشي عليه ساعة و أخذ بيدي و أدخلني على الوزير، و هو يبكي و يقول: يا مولانا هذا أخي و أقرب الناس إلى قلبي.

فسألني الوزير عن القصة فحكيت له فاحضر الاطباء الذين أشرفوا عليها و أمرهم بمداواتها فقالوا مادواؤها إلا القطع بالحديد و متى قطعها مات، فقال لهم الوزير: فبتقدير ان يقطع و لا يموت في كم تبراً؟ فقالوا: في شهرين و يبقى في مكانها حفيرة بيضاء لا ينبت فيها شعر فسألهم الوزير متى رأيتموه قالوا: منذ عشرة أيام فكشف الوزير عن الفخذ الذي كان فيه الألم و هي مثل أختها ليس فيها أثر أصلاً.

فصاح أحد الحكماء: هذا عمل المسيح فقال الوزير: حيث لم يكن عملكم فنحن نعرف من عملها.

بروید؟

گفتند: دو ماه طول خواهد کشید؛ اما جای بریدگی گود می ماند و مو نمی روید.

وزیر گفت: جراحی او را کی دیده اید؟

گفتند: ده روز قبل

وزیر پای مرا به اطبا نشان داد. آنها دیدند که مانند پای دیگرم، صحیح و سالم است و هیچ اثری از جراحی در آن نیست. یکی از آنها فریاد زد: این کار، کار عیسی بن مریم علیه السلام است.

وزیر گفت: وقتی که کار شما نباشد، ما خود می دانیم کار کیست.

بعد از آن، وزیر مرا به نزد خلیفه، که مستنصر بود، برد. خلیفه کیفیت را پرسید: من هم قضیه را نقل کردم بعد دستور داد تا هزار دینار برای من بیاورند و

گفت: این مبلغ را هزینه سفر خویش قرارده.

گفتم: جرأت ندارم که ذره ای از آن را بردارم.

گفت: از که می ترسی؟

گفتم: از کسی که این معامله را با من نمود و مرا شفا داد؛ زیرا به من فرمود: از

ابوجعفر چیزی قبول نکن.

ثُمَّ إِنَّهُ أَحْضَرَ عِنْدَ الْخَلِيفَةِ الْمُسْتَنْصِرِ فَسَأَلَهُ عَنِ الْقِصَّةِ فَعَرَّفَهُ بِهَا كَمَا جَرَى فَتَقَدَّمَ لَهُ بِأَلْفِ دِينَارٍ فَلَمَّا حَضَرَتْ قَالَ: خَذْهُدْهُ فَأَنْفَقْهَا فَقَالَ: مَا أَجْسِرَ أَخَذَ مِنْهُ حَبَّةً وَاحِدَةً، فَقَالَ الْخَلِيفَةُ: مِمَّنْ تَخَافُ؟ فَقَالَ: مِنَ الَّذِي فَعَلَ مَعِيَ هَذَا؟ قَالَ: لَا تَأْخُذْ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ شَيْئاً فَبَكَى الْخَلِيفَةُ، وَتَكَدَّرَ وَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَلَمْ يَأْخُذْ شَيْئاً.

خليفة از اين گفته ام گريست و ناراحت شد و من هم از او چيزی قبول نکرده،
خارج شدم.

توسل به حضرت علي بن موسی الرضا عليه السلام

نظير قضيه اسماعيل هرقلي، توسلي است که به حضرت علي بن موسی الرضا عليه السلام
شده است؛ لذا ما اين توسل را هم ذکر می کنيم.

آقا ميرزا احمد علي هندی فرمود:

مدتی بالای زانوی من دملي ایجاد شده بود که مرا بسيار اذيت می کرد. هرچه به
اطبًا مراجعه نمودم فايده ای نداشت. بالاخره آنها اقرار کردند که آن دمل علاج ناپذير
است.

پدرم با آن که از اطبای هند فهميده تر بود، جمعی از آنان را از اطراف و اکناف
هند احضار کرد. هر کدام از آنها که دمل را دید، به عجز از درمان آن اعتراف نمود؛ تا

قال علي بن عيسى عني الله عنه: كنت في بعض الايام أحكى هذه القصة لجماعة عني
و كان هذا شمس الدين محمد ولده عندي و أنا لا أعرفه فلما انقضت الحكاية قال: أنا
ولده لصلبه فعجبت من هذا الاتفاق و قلت له: هل رأيت فخذه و هي مريضة؟ فقال:
لألائي أصبو عن ذلك ولكني رأيتها بعد ما صلحت و لا أترفيها و قد نبت في موضعها
شعر.

و سألت السيد صفي الدين محمد بن محمد بن بشير العلوي الموسوي و نجم الدين
حيدر بن الايسر رحمهما الله تعالى و كانا من أعيان الناس و سراتهم و ذوى الهيئات منهم
و كانا صديقين لي و عزيزين عندي فأخبراني بصحة القصة و أنها رأياها في حال
مرضها و حال صحتها. (البحار، ج ۵۲/۶۱).

آن که طیبی فرنگی آورد. او دمل را دید و میله‌ای در آن فرو برد و بیرون آورد و گفت: این دمل را غیر از عیسی بن مریم علیه السلام کسی نمی‌تواند علاج کند و زخم آن به فلان پرده سرایت می‌کند؛ وقتی که به آن جا رسید، تو را هلاک خواهد کرد و امروز یا فرداست که به آن پرده برسد.

چون این مطلب را از طیب شنیدم، بسیار مضطرب شدم و تا شب به این حال بودم.

شب که خوابیدم، در عالم رؤیا دیدم، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از روبه‌روی من تشریف می‌آورند؛ در حالی که نور از صورت مبارکشان به آسمان بالا می‌رود. حضرت مرا صدا زدند و فرمودند: «ای احمد علی، به طرف من بیا!»

عرض کردم: مولای من! می‌دانید که مریضم و قادر بر آن نیستم.

آن بزرگوار اعتنایی به من ننمودند و دوباره فرمودند: «به سوی من بیا.»

من امر آن حضرت را امثال نموده و خود را به حضور مبارکش رساندم.

آن بزرگوار دست مبارکشان را به زانوی من که دمل داشت، مالیدند.

عرضه داشتم: مولای من! بسیار مشتاق زیارت قبر شما می‌باشم.

حضرت فرمود: «ان شاء الله.»

از خواب بیدار شدم؛ چون به زانوی خود نگاه کردم، اثری از آن زخم و دمل ندیدم. جرأت هم نداشتم که این جریان را برای افرادی که حال مرا می‌دانستند اظهار نمایم؛ زیرا آنها قبول نمی‌کردند.

تا آن که قضیه شفا یافتن من، منتشر شد و به سلطان هند رسید. سلطان مرا احضار نموده و بعد از مطلع شدن از کیفیت خواب، مرا اکرام و احترام نمود و یک مقرری برایم تعیین کرد که هر ساله به من می‌رسید. ناقل قضیه می‌گوید: آن مقرری در زمان

مجاورتش در کربلای معلا هم به او می‌رسید.

۶- تشریح حسن بن مثله جمکرانی و دستور بنای مسجد جمکران

شیخ بزرگوار، حسن بن مثله جمکرانی رضی الله عنه، می‌گوید:

شب سه‌شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال نود و سه، در خانه‌ام خوابیده بودم. ناگاه نیمه شب جمعی به در منزل آمدند و مرا از خواب بیدار کرده و گفتند: برخیز و دعوت امام مهدی صاحب‌الزمان علیه السلام را اجابت کن که تو را خواسته‌اند. برخاستم و آماده شدم و به آنها گفتم: بگذارید پیراهنم را بپوشم. صدایشان بلند شد: «هو ما کان قیصک»؛ یعنی این پیراهن مال تو نیست. خواستم شلوارم را بپوشم، صدایشان آمد که «لیس ذلک منک فخذ سراویلک»؛ یعنی این شلوار، شلوار تو نیست. شلوار خودت را بپوش. من هم شلوار خودم را پوشیدم. خواستم به دنبال کلید در خانه بگردم. صدایی آمد که «الباب مفتوح»؛ یعنی در باز است.

وقتی از منزل خارج شدم، عده‌ای از بزرگان را دیدم. سلام کردم. جواب دادند و خوش آمدگویی کردند. بعد هم مرا، تا جایی که الان محل مسجد است، رساندند. وقتی خوب نگاه کردم، دیدم تختی گذاشته شده و فرش نفیسی بر آن پهن است و بالش‌های خوبی روی آن قرار دارد. جوانی سی‌ساله بر آن تخت نشسته و به بالش تکیه کرده است.

پیرمردی در محضرش نشسته و کتابی در دست دارد و برایش می‌خواند، و حدود شصت مرد در آن مکان در اطراف او نماز می‌خوانند: بعضی از آنها لباس‌های سفید و بعضی لباس سبز به تن داشتند.

آن پیرمرد حضرت خضر عليه السلام بود. او مرا نشانید. امام زمان، حضرت بقية الله الاعظم - ارواحنا فداه - مرا به نام خودم صدا زده و فرمودند: «برو به حسن بن مسلم بگو: تو چند سال است که این زمین را آباد می‌کنی و می‌کاری و ما آن را خراب می‌کنیم و پنج سال است که در آن کشت می‌کنی. امسال هم دوباره از سر گرفته‌ای و مشغول آباد کردنش می‌باشی؛ ولی دیگر اجازه نداری در این زمین کشت کنی و باید هر استفاده‌ای که از آن به دست آورده‌ای برگردانی، تا در این محل مسجدی بسازند. و به حسن بن مسلم بگو، این جا زمین شریفی است و حق تعالی آن را برگزیده و بزرگ دانسته است؛ در حالی که تو آن را به زمین خود ملحق کرده‌ای؛ به همین علت، خدای تعالی دو جوان از تو گرفت اما متوجه نشدی و اگر کاری که دستور داده‌ایم انجام ندهی، حق تعالی تو را در فشار قرار می‌دهد؛ به طوری که متوجه نشوی.»

حسن بن مسلم می‌گوید، عرض کردم: سیدی و مولای! برای این مطالبی که فرمودید نشانه و دلیلی قرار دهید؛ چون این مردم حرف بدون دلیل را قبول نخواهند کرد.

حضرت فرمودند: «أنا سنعلم هناك علامة» (یعنی علامتی قرار خواهیم داد تا شاهد صدق قول تو باشد). تو برو و پیام ما را برسان و به سید ابوالحسن بگو به همراه تو بیاید و آن مرد را حاضر کند و استفاده‌های چندساله‌ای را که برده است از او بگیرد و به دیگران بدهد، تا بنای مسجد را شروع کنند. و کسری آن را از رهق، که در ناحیه اردهال و ملک ما است، آورده و مسجد را تمام کنند. ما نصف رهق را برای این مسجد وقف کردیم، که هر ساله پول آن را آورده، صرف ساختمان مسجد کنند. به مردم هم بگو:

به این مکان رو آورده و آن را گرمی بدارند و در این جا چهار رکعت نماز

بخوانند؛ به این صورت که دو رکعت آن را به قصد تحیت مسجد و در هر رکعت یک بار حمد و هفت بار قل هو الله و در رکوع و سجود هفت مرتبه تسبیح بگویند. دو رکعت دیگر را به نیت نماز امام صاحب الزمان علیه السلام به جا آورند؛ به این صورت که حمد را بخوانند و وقتی به ایتک نعبد و ایتک نستعین رسید، آن را صد بار بگویند و بعد از آن حمد را تا آخر بخوانند. رکعت دوم را هم به این ترتیب عمل کنند و در رکوع و سجود هفت بار تسبیح بگویند. وقتی نماز تمام شد، تهلیل (لااله الاالله) گفته و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بخوانند. بعد از تسبیح سر به سجده بگذارند و صد بار بر پیغمبر و آلش علیهم السلام صلوات بفرستند؛ **فمن صلیها فکأنما صلی فی البیت العتیق** (هرکس این دو رکعت نماز را بخواند، مثل این است که دو رکعت نماز در خانه کعبه خوانده باشد.)

حسن بن مثله جمکرانی می گوید: من وقتی این جملات را شنیدم، با خود گفتم گویا محل مسجد همان است که حضرت در آن جا تشریف دارند. بعد به من اشاره فرمودند که برو.

مقداری از راه را که آمدم، دوباره مرا خواستند و فرمودند: «در گله جعفر کاشانی گله دار، بزی هست که باید آن را بخری. اگر مردم روستا پولش را دادند با پول آنها بخر، وگرنه باید از پول خود بدهی. فردا شب آن بز را به این محل بیاور و ذبح کن. آن گاه روز هیجدهم ماه مبارک رمضان گوشتش را به بیماران و کسانی که مرض سختی دارند بده؛ زیرا خدای تعالی همه را شفا می دهد. آن بز ابلق (سفید و سیاه) است و موهای زیادی دارد. هفت علامت در او هست: سه علامت در یک طرف و چهار تا در طرف دیگر.»

بعد از این فرمایشات، به راه افتادم که بروم؛ اما باز مرا خواستند و فرمودند:

«ما تا هفتاد یا هفت روز اینجاییم (اگر بگوییم هفت روز، دلیل است بر شب قدر، که بیست و سوم رمضان می باشد. اگر بگوییم هفتاد روز، شب بیست و پنجم ذی قعدة الحرام و روز بزرگی است).»

حسن بن مثله می گوید: به خانه برگشتم و همه شب را در فکر بودم. صبح شد و نماز خواندم. بعد از نماز، سراغ علی بن المنذر آمدم و اتفاقات را برایش گفتم. با هم تا جایی که شب قبل مرا برده بودند، رفتیم. در آن جا گفتم: به خدا قسم، نشانی و علامتی که امام علیه السلام این مطالب را به من فرموده اند، این زنجیرها و میخ هایی است که در این جا هست.

سپس به طرف منزل سید ابوالحسن الرضا رفتیم. وقتی به در منزلش رسیدیم، خدمتگزاران او را دیدیم. آنها به من گفتند: سید ابوالحسن از اول صبح در انتظار تو است. آیا اهل جمکرانی؟ گفتم: بلی.

همان وقت نزد سید ابوالحسن رفتم و سلام کردم. ایشان جواب سلام مرا به نحو احسن داد و مرا گرامی داشت و پیش از آن که چیزی بگویم گفت: ای حسن بن مثله من خواب بودم. در عالم رؤیا شخصی به من گفت: کسی به نام حسن بن مثله از جمکران نزد تو می آید. هرچه گفت سخن او را تصدیق کن و بر قولش اعتماد کن؛ چون سخن او سخن ماست و نباید گفته اش را رد کنی. از خواب بیدار شدم و تا الان منتظر تو بوده ام.

در این جا حسن بن مثله وقایع را مشروحاً به او گفت: سید همان وقت فرمود که اسب ها را زین کنند. بعد سوار شدند. وقتی نزدیک ده رسیدند، جعفر چوپان را دیدند که گله را در کنار مسیر می برد.

حسن بن مثله میان گله رفت و آن بزی که حضرت او صافش را داده بودند

آخر گله دید که به طرف او می آید! او هم آن بز را گرفت و خواست قیمتش را به جعفر بدهد. جعفر سوگند یاد کرد که من این بز را هرگز ندیده‌ام و در گله من نبوده است، جز آن که امروز می بینم و هرطور خواسته‌ام آن را بگیرم برایم ممکن نمی شد، تا الان که پیش شما آمد.

بز را همان طوری که حضرت بقية الله - ارواحنا فداء - دستور داده بودند، به آن جا آوردند و کشتند. بعد هم در حضور سید ابوالحسن الرضا، حسن بن مسلم را حاضر کردند. استفاده‌های زمین را از او گرفته و درآمد رهق را هم آورده و به آن اضافه کردند. سپس مسجد جمکران را ساخته و با چوب پوشاندند.

سید ابوالحسن الرضا زنجیر و میخ‌ها را به قم برد و در منزل خود گذاشت. همه بیماران و دردمندان به منزلش می رفتند و خود را به آن زنجیرها می مالیدند و خدای تعالی آنان را به سرعت شفا می داد و خوب می شدند.

ابوالحسن محمد بن حیدر می گوید: از چند نفر شنیدم که سید ابوالحسن الرضا در محل موسویان در شهر قم مدفون است. بعد از او یکی از فرزندان او مریض شد. خواستند از همان زنجیرها برای شفایش بهره بگیرند. چون در صندوق را باز کردند؛ چیزی نیافتند. (عبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۴۳).

۷- تشریف زهری در غیبت صغری و سفارش به نماز اول وقت

زهری می گوید:

من تلاش فراوانی برای زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام داشتم؛ اما به این خواسته نرسیدم. تا آن که به حضور محمد بن عثمان عمروی - نایب دوم حضرت در غیبت صغری - رفتم و مدتی ایشان را خدمت نمودم. روزی التماس کردم که مرا

به محضر آن حضرت برساند. قبول نکرد ولی چون زیاد تضرع کردم، فرمود: فردا، اول روز بیا.

روز بعد، اول وقت نزد او رفتم. دیدم شخصی آمد که جوانی خوشرو و خوشبو در لباس تجار همراه او بود و جنسی با خود داشت.

در این جا عمروی به آن جوان اشاره کرد و به من گفت: این است آن که می خواهی.

من به حضور آن حضرت رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب شنیدم. بعد حضرت به در خانه ای که خیلی مورد توجه نبود رسیدند و خواستند که داخل آن خانه شوند که عمروی گفت: اگر سؤالی داری بپرس که دیگر او را نخواهی دید.

من رفتم که از آن حضرت سؤال کنم اما آن حضرت به من گوش ندادند و داخل خانه شدند و فرمودند: ملعون است، ملعون است کسی که نماز مغرب را تا وقتی که ستاره در آسمان زیاد شود تأخیر اندازد. ملعون است، ملعون است کسی که نماز صبح را تا وقتی که ستاره ها غایب شوند تأخیر اندازد! (عبقری الحسان ج ۲/۱۳)

۸- تشریح محمد بن عیسی بحرینی و قصه انار

جمعی از موثقین نقل کردند: مدتی بحرین تحت نفوذ خارجیان بود. آنها مردی از مسلمانان را حاکم بحرین کردند تا شاید به علت حکومت کردن شخصی مسلمان، آن جا آبادتر شود و به حالشان مفیدتر واقع گردد.

آن حاکم از ناصبیان (کسانی که با اهل بیت پیامبر اکرم علیه السلام دشمنی می ورزند) بود. او وزیری داشت که در عداوت و دشمنی از خودش شدیدتر بود و پیوسته نسبت به اهل بحرین، به خاطر محبتشان به اهل بیت رسالت علیهم السلام، دشمنی می نمود و

همیشه به فکر حيله و مکر برای کشتن و ضرر رساندن به آنها بود.

روزی وزیر بر حاکم وارد شد و اناری که در دست داشت به حاکم داد. حاکم وقتی دقت کرد، دید بر آن انار این جملات نوشته شده است: «لا اله الا الله محمد رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله.» این نوشته بر پوست انار بود؛ نه آن که کسی با دست نوشته باشد.

حاکم از این امر تعجب کرد و به وزیر گفت: این انار نشانه‌ای روشن و دلیلی قوی بر ابطال مذهب رافضه (نام شیعیان در نزد اهل سنت) است. حال نظر تو دربارهٔ اهل بحرین چیست؟

وزیر گفت: اینها جمعی متعصب هستند که ادله و براهین را انکار می‌کنند. سزاوار است ایشان را حاضر کنی و انار را به آنها نشان دهی؛ اگر قبول کردند و از مذهب خود دست کشیدند، برای تو ثواب و اجر اخروی عظیمی خواهد داشت و اگر از برگشتن سر باز زدند و بر گمراهی خود باقی ماندند، یکی از سه کار را با آنها انجام بده: یا با ذلت جزیه بدهند، یا جوابی بیاورند - اگرچه جوابی ندارند -، یا آن که مردان ایشان را بکش و زنان و اولادشان را اسیر کن و اموال آنها را به غنیمت بردار. حاکم نظر وزیر را تحسین نمود و به دنبال علما و دانشمندان و نیکان شیعه فرستاد و ایشان را حاضر کرد. انار را به آنها نشان داد و گفت، اگر جواب کافی در این زمینه نیاوردید، مردان شما را می‌کشم و زنان و فرزندانان را اسیر می‌کنم و اموال شما را مصادره می‌کنم و یا از شما جزیه خواهم گرفت.

شیعیان وقتی این مطالب را شنیدند، متحیر گشته و جوابی نداشتند؛ لذا رنگ چهره‌هایشان تغییر کرد و بدنشان به لرزه درآمد. با این حال گفتند: ای امیر! سه روز به ما مهلت بده، شاید جوابی بیاوریم که تو به آن راضی شوی. اگر نیاوردیم، آنچه را

می خواهی انجام بده. حاکم هم تا سه روز ایشان را مهلت داد. آنها با ترس و تحیر از نزد او خارج شدند و در مجلسی جمع شدند تا شاید راه حلی پیدا کنند. در آن مجلس بر این موضوع نظر دادند که از صلحای بحرین ده نفر را انتخاب کنند. این کار را انجام دادند. آن گاه از بین ده نفر، سه نفر را انتخاب نمودند. بعد به یکی از آن سه نفر گفتند: تو امشب به طرف صحرا برو و خدا را عبادت کن و به امام زمان حضرت صاحب الامر -عجل الله تعالی فرجه الشریف- استغاثه نما، که او حجت خداوند عالم و امام زمان ما است. شاید آن حضرت راه چاره را به تو نشان دهند.

آن مرد از شهر خارج شد و تمام شب، خدا را عبادت کرد و گریه و تضرع نمود و او را خواند و به حضرت صاحب الامر علیه السلام استغاثه نمود تا صبح شد؛ ولی چیزی ندید. به نزد شیعیان آمد و ایشان را خبر داد.

شب دوم دیگری را فرستادند. او هم مثل نفر اول، تمام شب را دعا و تضرع نمود اما چیزی ندید و برگشت؛ لذا ترس و اضطرابشان زیادتر شد.

سومی را احضار کردند. او مردی پرهیزگار به نام محمد بن عیسی بود. شب سوم با سر و پای برهنه به صحرا رفت. آن شب، شبی بسیار تاریک بود. ایشان به دعا و گریه مشغول و به حق تعالی متوسل گردید و درخواست کرد که آن بلا و مصیبت را از سر مؤمنین رفع کند و به حضرت صاحب الامر علیه السلام استغاثه نمود.

وقتی آخر شب شد، شنید که مردی با او صحبت می کند و می گوید: «ای محمد بن عیسی چرا تو را به این حال می بینم؟ و چرا به این بیابان آمده ای؟»

گفت: ای مرد مرا رها کن که برای امر عظیمی بیرون آمده ام و آن را جز به امام خود نمی گویم و جز نزد کسی که قدرت بر رفع آن داشته باشد شکایت نمی کنم.

فرمود: «ای محمد بن عیسی! من صاحب الامر هستم، حاجت خود را ذکر کن!»
محمد بن عیسی گفت: اگر تو صاحب الامری، قصه‌ام را می‌دانی و احتیاج به گفتن من نیست.

فرمود: «بلی، راست می‌گویی. تو به خاطر بلایی که در خصوص آن انار بر شما وارد شده است و آن تهدیداتی که حاکم نسبت به شما انجام داده، به این جا آمده‌ای.»

محمد بن عیسی می‌گوید: وقتی این سخنان را شنیدم، متوجه آن طرفی شدم که صدا می‌آمد. عرض کردم: بلی، ای مولای من! تو می‌دانی که چه بلایی به ما وارد شده است. تویی امام و پناهگاه ما و تو قدرت بر برطرف کردن آن بلا را داری.

حضرت فرمودند: «ای محمد بن عیسی! در خانه وزیر لعنه‌الله درخت اناری هست. وقتی که آن درخت بار گرفت، او از گِل، قالب اناری ساخت و آن را دو نیم کرد. در میان هریک از آن دو نیمه، بعضی از آن مطالبی که الان روی انار هست نوشت. در آن وقت انار هنوز کوچک بود؛ لذا همان طوری که بر درخت بود، آن را در میان قالب گِل گذاشت و بست. انار در میان قالب، بزرگ شد و اثر نوشته در آن ماند و به این صورت که الان هست درآمد. حال صبح که به نزد حاکم می‌روید، به او بگو من جواب را با خود آورده‌ام؛ ولی نمی‌گویم مگر در خانه وزیر.

وقتی که وارد خانه وزیر شدی، در طرف راست خود، اتاقی خواهی دید. به حاکم بگو، جواب را جز در آن اتاق نمی‌گویم؛ در این جا وزیر می‌خواهد از وارد شدن تو به آن اتاق ممانعت کند؛ ولی تو اصرار کن که به اتاق بروی و نگذار که وزیر تنها و زودتر داخل شود؛ یعنی تو اول داخل شو. در آن جا طاقچه‌ای خواهی دید که کیسه سفیدی روی آن هست. کیسه را باز کن. در آن کیسه قالبی گلی هست که آن

ملعون (وزیر) نیرنگش را با آن انجام داده است. آن انار را در حضور حاکم در قالب بگذار تا حیلۀ وزیر معلوم شود:

ای محمد بن عیسی! علامت دیگر این که، به حاکم بگو معجزه دیگر ما آن است که وقتی انار را بشکنید غیر از دود و خاکستر چیزی در آن مشاهده نخواهید کرد، و بگو اگر می خواهید صدق این گفته معلوم شود، به وزیر امر کنید که در حضور مردم انار را بشکند. وقتی این کار را کرد آن خاکستر و دود بر صورت و ریش وزیر خواهد نشست.»

محمد بن عیسی وقتی این سخنان را از امام مهربان و فریادرس درماندگان شنید، بسیار شاد شد و در مقابل حضرت زمین را بوسید و با شادی و سرور به سوی شیعیان بازگشت.

صبح به نزد حاکم رفتند و محمد بن عیسی آنچه را که امام علیه السلام به او امر فرموده بودند، انجام داد و آن معجزاتی که حضرت به آنها خبر داده بودند، ظاهر شد. حاکم رو به محمد بن عیسی کرد و گفت: این مطالب را چه کسی به تو خبر داده است؟

گفت: امام زمان و حجت خدا بر ما.

گفت: امام شما کیست؟ او هم ائمه علیهم السلام را یکی پس از دیگری نام برد، تا آن که به حضرت صاحب الامر علیه السلام رسید.

حاکم گفت: دست دراز کن تا با تو بر این مذهب بیعت کنم. گواهی می دهم که نیست خدایی جز خداوند یگانه و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و گواهی می دهم که خلیفه بلا فصل آن حضرت، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است. بعد هم به هریک از امامان دوازده گانه اقرار نمود و ایمان آورد. سپس دستور

قتل وزیر را صادر کرد و از اهل بحرین عذرخواهی نمود.
این قضیه و قبر محمد بن عیسی نزد اهل بحرین مشهور است و مردم او را زیارت می‌کنند. (عبقری، ج ۲، ص ۱۹۳)

۹- تشریف ملا احمد مقدس اردبیلی

سید میر علام تفرشی، که از شاگردان فاضل مقدس اردبیلی رحمته الله است، می‌گوید:
شبی در صحن مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام راه می‌رفتم. خیلی از شب گذشته بود.
ناگاه شخصی را دیدم که به سمت حرم مطهر می‌آید. من نیز به سمت او رفتم؛ وقتی نزدیک شدم، دیدم استاد ما ملا احمد اردبیلی است.
خود را از او مخفی کردم؛ تا آن که نزدیک در حرم رسید و با این که در بسته بود، باز شد و مقدس اردبیلی داخل حرم گردید. دیدم مثل این که با کسی صحبت می‌کند.

بعد از آن بیرون آمد و در حرم هم بسته شد. به دنبال او به راه افتادم؛ به طوری که مرا نمی‌دید. تا آن که از نجف اشرف بیرون آمد و به سمت کوفه رفت.
وارد مسجد جامع کوفه شد و در محرابی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شربت شهادت نوشیده‌اند، قرار گرفت؛ دیدم راجع به مسأله‌ای با شخصی صحبت می‌کند و زمان زیادی هم طول کشید.

بعد از مدتی از مسجد بیرون آمد و به سمت نجف اشرف روانه شد. من نیز به دنبالش می‌رفتم، تا نزدیک مسجد حنانه رسیدیم (مسجدی که دیوارش خم شده است و علت آن این است که وقتی جنازه امیرالمؤمنین علیه السلام را برای دفن در نجف اشرف، از آن جا عبور می‌دادند، دیوار این مسجد، از روی ارادت به آن حضرت خم

شد). در آن جا سرفه‌ام گرفت؛ به طوری که نتوانستم خود را نگه دارم. همین که صدای سرفه مرا شنید، متوجه من شد و فرمود: آیا تو میرعلامی؟ عرض کردم: بلی.

فرمود: این جا چه کار داری؟ گفتم: از وقتی که داخل حرم مطهر شده‌اید، تا الان با شما بودم؛ شما را به حق صاحب این قبر (امیرالمؤمنین علیه السلام) قسم می‌دهم، اتفاقی را که امشب پیش آمد، از اول تا آخر به من بگویید.

فرمود: می‌گویم، به شرط آن که تا زنده‌ام آن را به کسی نگویی. من هم قبول کردم و با ایشان عهد و میثاق نمودم.

وقتی مطمئن شد، فرمود: بعضی از مسایل بر من مشکل شد و در آنها متحیر ماندم و در فکر بودم که ناگاه به دلم افتاد به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بروم و آنها را از حضرتش بپرسم. وقتی که به حرم مطهر آن حضرت رسیدم، همان طوری که مشاهده کردی، در به روی من گشوده شد و داخل شدم. در آن جا به درگاه الهی تضرع نمودم، تا آن حضرت جواب سؤالاتم را بدهند. در آن حال صدایی از قبر مطهر شنیدم که فرمود: «به مسجد کوفه برو و مسائلت را از قائم بپرس؛ زیرا او امام زمان تو است.» به نزد محراب مسجد کوفه آمده و آنها را از حضرت حجت علیه السلام سؤال نمودم؛ ایشان جواب عنایت کردند و الان هم برمی‌گردم. (عبقری، ج ۲، ص ۶۴)

۱۰- تشریح سید بحرالعلوم و صاحب مفتاح الکرامه

صاحب کتاب مفتاح الکرامه - سید جواد عاملی علیه السلام - فرمود:

شبی، استادم، سید بحرالعلوم، از دروازه شهر نجف بیرون رفت و من نیز به دنبال او رفتم تا وارد مسجد کوفه شدیم.

دیدم آن جناب به مقام حضرت صاحب الامر علیه السلام رفته و با امام زمان - ارواحنا فداء - گفتگویی داشت؛ از جمله از آن حضرت سؤالی پرسید. ایشان فرمودند: «در احکام شرعی و وظیفه شما عمل به ادله ظاهری است و آنچه از این ادله به دست می آورید، همان را باید عمل کنید». (عبقری، ج ۲، ص ۶۸)

۱۱- توسل سید محمدباقر شفتی و جزیره خضراء

حضرت حجة الاسلام، حاج سید محمدباقر شفتی رشتی رحمته الله در پشت کتاب تحفة الابرار (رسالة عملیه خودشان) و به خط خود این جریان را نوشته بودند: من همیشه از حضرت بقية الله - ارواحنا فداء - می خواستم که مرا به مشاهده جزیره خضراء و بحر ابيض و شهرهایی که اولاد آن حضرت در آن جا بر خلق زیادی که در نهایت عظمت هستند، حکومت دارند، موفق گرداند و خدا را به حق ولی خود عجل الله تعالی فرجه الشریف قسم دادم که صحت این امر بر من معلوم شود.

تا این که شب عید غدیر که شب جمعه بود، ثلث آخر شب کنار باغچه ای که در خانه ما در بیدآباد اصفهان است، راه می رفتم. ناگاه سید مجللی را دیدم که به سیمای علما بود. ایشان مرا به تمام آنچه که در دل داشتم، خبر داد و همچنین به صحت آن شهرها و بلادی که در جزیره خضراء است آگاه نمود و گفت: آیا می خواهی به چشم خود ببینی، تا برای تو و سایر اولی الابصار (صاحبان بصیرت) عبرتی باشد؟

گفتم: بلی، آقای من و در این صورت منت بزرگی بر من می گذارید. فرمود: بیا دو چشمت را بر هم بگذار و هفت مرتبه بر جدت محمد و آل او

صلوات بفرست. (اللهم صل على محمد و على آل محمد)

آنچه دستور داد، انجام دادم. بعد فرمود: دو چشمت را باز کن و نظر کن بین
از آیات و نشانه‌های الهی چه می‌بینی؟

چشمها را گشودم شهری را دیدم که خانه‌هایش دور و طرف راست و چپ
آن از درخت و گل، سبز و خرم بود کأنها جنات تجری من تحتها الأنهار. (مانند
بهشتی که نهرهایی در آن جاری است).

بعد فرمود: به آخر آن درختها نظر کن و به آن جا برو؛ مسجد و امامی را
می‌بینی که نماز صبح را به جا می‌آورد. پشت سر او جماعت و صفوفی است که
نهایت ندارد. نماز خود را به آن امام اقتداء کن، که او از طبقه هفتم اولاد
صاحب‌الزمان علیه السلام و نامش عبدالرحمان است. بعد از نماز مرا آن جا می‌بینی.

حسب الامر به راه افتادم و دیدم زمین خود به خود زیر پای من طی می‌شود تا
به آن مسجد و به همان کیفیتی که گفته بود، رسیدم. آن امام، مثل ماه شب چهارده
نورانی و در محراب ایستاده بود. ایشان مرا دید و من او را زیارت کردم فرمود:
مرحباً بك (خوش آمدی) به درستی که خدا بر تو منت گذارد.

مسائلی که در رابطه با احکام مشکل بود، از ایشان سؤال کردم و جواب
گرفتم. بعد هم مرا اکرام و انعام نمود. آنگاه نماز فجر را به جا آورد. به او اقتداء
نمودم و مشغول به تعقیباتی که داشتم شدم تا آن که نزدیک طلوع آفتاب شد. این جا
از ذهنم گذشت که در چنین وقتی من با مردم نماز می‌خوانده‌ام و آنها لابد به عادت
هر روز منتظر می‌باشند؛ اما امروز گذشت و به آنها نمی‌رسم. در این وقت، شنیدم
آن سید و امام که در محراب نشسته بود، می‌گوید: مترس و محزون مباش که به
زودی تو را به جای خود می‌رسانیم و با آنها نماز می‌خوانی.

ناگاه دیدم آن سید اولی نزد من است دست مرا گرفت و گفت: به برکت امام زمان خود برویم. فوراً خود را در مسجد بیدآباد دیدم. با جماعت نماز خواندم و آن سید را هم دیگر ندیدم. (عبقری، ج ۱، ص ۱۲۷)

۱۲- تشریف سید بحر العلوم و حواله حضرت بقیة الله ﷺ

آخوند، ملا زین العابدین سلماسی، از شخصی که ناظر کارهای سید بحر العلوم بوده نقل می‌کند:

در مدتی که سید در مکه معظمه سکونت داشت، با آن که در شهر غربت به سر می‌برد و از همه دوستان دور بود، در عین حال، از بذل و بخشش کوتاهی نمی‌کرد و اعتنایی به کثرت مخارج و زیاد شدن هزینه‌ها نداشت. یک روز که چیزی باقی نمانده بود، چگونگی حال را خدمت سید عرض کردم، ایشان چیزی نفرمود.

برنامه سید بر این بود که صبح طوافی دور کعبه می‌کرد و به خانه می‌آمد و در اتاقی که مخصوص خودش بود، می‌رفت. آن وقت ما قلیانی برای ایشان می‌بردیم. آن را می‌کشید، بعد بیرون می‌آمد و در اتاق دیگری می‌نشست و شاگردان از هر مذهبی جمع می‌شدند و او هم برای هر جمعی به روش مذهب خودشان درس می‌گفت.

فردای آن روزی که از بی‌پولی شکایت کرده بودم، وقتی از طواف برگشت، طبق معمول قلیان را حاضر کردم؛ اما ناگاه کسی در را کوبید. سید به شدت مضطرب شد و به من گفت: قلیان را بردار و از این جا بیرون ببر. و خود با عجله برخاست و رفت و در را باز کرد.

شخص جلیلی به هیأت اعراب داخل شد و در اتاق سید نشست و سید در نهایت احترام و ادب دم در نشست و به من اشاره کرد که قلیان را نزدیک نبرم. ساعتی با هم صحبت می‌کردند. بعد هم آن شخص برخاست. باز سید با عجله از جا بلند شد و در خانه را باز کرد. دستش را بوسید و آن بزرگوار را بر شتری که کنار در خانه خوابیده بود، سوار کرد.

او رفت و سید با رنگ پریده برگشت. حواله‌ای به دست من داد و گفت: این کاغذ، حواله‌ای است به مرد صرافی در کوه صفا؛ نزد او برو و آنچه حواله شده بگیر. حواله را گرفتم و نزد همان مرد بردم. وقتی آن را گرفت و در آن نظر کرد، کاغذ را بوسید و گفت: برو و چند حمال بیاور.

من هم رفتم و چهار حمال آوردم. صراف مقداری که آن چهار نفر قدرت داشتند، پول فرانسه (هر پول فرانسه کمی بیشتر از پنج ریال عجم بود) آورد و ایشان برداشتند و به منزل آوردند.

پس از مدتی، روزی نزد آن صراف رفتم تا از او بپرسم که این حواله از چه کسی بود؛ اما با کمال تعجب نه صرافی دیدم و نه دکانی! از کسی که در آن جا بود، پرسیدم: این صراف با چنین خصوصیتی کجا است؟ گفت: ما این جا هرگز صرافی ندیده بودیم و این جا مغازه فلان شخص می‌باشد. دانستم این موضوع، از اسرار ملک علام و پروردگار متعال بوده است. (عبقری، ج ۲، ص ۱۲۲)

۱۳- تشریف سید بحر العلوم در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام

عالم ربانی، ملا زین العابدین سلماسی علیه السلام فرمود:

روزی جناب سید بحر العلوم علیه السلام وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شد. در آن جا این

بیت را با خود می خوانند: «چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن». از سید سؤال کردم علت خواندن این بیت چیست؟ فرمود: همین که وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شدم، مولایمان حضرت ولی عصر علیه السلام را دیدم که در بالای سر مطهر با صدای بلند تلاوت قرآن می نمود. من وقتی صدای مبارک آن حضرت را شنیدم این بیت را خواندم و همین که داخل حرم شدم آن بزرگوار قراءت قرآن را ترک نمود و از حرم خارج شد. (عبقری، ج ۲، ص ۶۸).

۱۴- تشریح سید بحر العلوم و ارزش گریه بر امام حسین علیه السلام

سید بحر العلوم علیه السلام به قصد تشریح به سامرا، تنها، به راه افتاد. در بین راه راجع به این مسأله که گریه بر امام حسین علیه السلام گناهان را می آمرزد، فکر می کرد. همان وقت متوجه شد که شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد. بعد پرسید: جناب سید! درباره چه چیز به فکر فرورفته ای؟ و در چه اندیشه ای؟ اگر مسأله علمی است بفرمایید شاید من هم اهل باشم؟

سید بحر العلوم فرمود: در این باره فکر می کنم که چگونه می شود خدای تعالی این همه ثواب به زایرین و گریه کنندگان بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام می دهد؛ مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت برمی دارد، ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملش نوشته می شود و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره اش آمرزیده می شود؟

آن سوار عرب فرمود: تعجب نکن! من برای شما مثالی می آورم تا مشکل حل شود.

سلطانی به همراه درباریان خود به شکار می رفت. در شکارگاه از همراهانش

دور افتاد و به سختی فوق العاده‌ای افتاد و بسیار گرسنه شد. خیمه‌ای را دید و وارد آن خیمه شد. در آن سیاه چادر، پیرزنی را با پسرش دید. آنان در گوشه خیمه عنیزه‌ای داشتند (بز شیرده) و از راه مصرف شیر این بز، زندگی خود را می‌گرداندند. وقتی سلطان وارد شد، او را نشناختند؛ ولی به خاطر پذیرایی از مهمان، آن بز را سر بریده و کباب کردند؛ زیرا چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند. سلطان شب را همان‌جا خوابید و روز بعد از ایشان جدا شد و هر طوری بود خود را به درباریان رسانید و جریان را برای اطرافیان نقل کرد.

در نهایت از ایشان سؤال کرد: اگر بخواهم پاداش میهمان‌نوازی پیرزن و فرزندش را داده باشم، چه عملی باید انجام بدهم؟
یکی از حضار گفت: به او صد گوسفند بدهید.
دیگری که از وزرا بود، گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید.
یکی دیگر گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید.

سلطان گفت: هرچه بدهم کم است؛ زیرا اگر سلطنت و تاج و تخت را هم بدهم آن وقت مقابله به مثل کرده‌ام. چون آنها هرچه را که داشتند به من دادند. من هم باید هرچه را که دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.

بعد سوار عسرب به سید فرمود: حالا جناب بحر العلوم، حضرت سیدالشهداء علیه السلام هرچه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و برادر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد پس اگر خداوند به زایرین و گریه‌کنندگان آن همه اجر و ثواب را بدهد، نباید تعجب نمود؛ چون خدا که خداییش را نمی‌تواند به سیدالشهداء علیه السلام بدهد؛ پس هر کاری که می‌تواند انجام می‌دهد؛ یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خودش، به زوار و گریه‌کنندگان آن حضرت، درجاتی عنایت می‌کند و

در عین حال اینها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی‌داند. و چون شخص عرب این مطالب را فرمود، از نظر سید بحرالعلوم غایب شد. (عبری، ج ۱، ص ۱۱۹)

۱۵- تشرف ابن هشام و نصب حجرالاسود به دست مبارک امام زمان علیه السلام

ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه می‌فرماید:

من در سال ۳۳۷ هجری، که اوایل غیبت کبری بود (همان سالی که قرامطه، حجرالاسود را به مسجدالحرام برگردانده بودند) به عزم زیارت بیت‌الله، وارد بغداد شدم و بیشترین هدفم دیدن کسی بود که حجرالاسود را به جای خود نصب می‌کند؛ زیرا در کتاب‌ها خوانده بودم که آن را از جایش کنده و بیرون می‌برند و پس از آوردن، حجت زمان و ولی رحمان حضرت بقیةالله - ارواحنا فداه - آن را در جایش نصب می‌کنند (چنانچه در زمان حججاج - لعنة الله علیه - از جایش کنده شد و هرکس خواست آن را در جای خود نصب کند ممکن نشد تا آن که امام زین‌العابدین و سید الساجدین علیه السلام به دست مبارک خود، آن را بر جایش قرار دادند).

در بغداد سخت بیمار شدم به طوری که خود را در شرف مرگ دیدم؛ لذا از آن مقصدی که داشتم (تشرف به بیت‌الله الحرام) ناامید گردیدم و مردی را که به ابن هشام مشهور بود از جانب خود نایب نمودم؛ نامه‌ای سر به مهر به او سپردم و در آن از مدت عمر خود سؤال کرده بودم و این که آیا در این بیماری از دنیا می‌روم یا نه؟ و به او گفتم: عمده هدف من آن است که این رقعہ را به کسی را که حجرالاسود را به جای خود نصب می‌کند، برسانی و جوابش را از او بگیری؛ زیرا من تو را فقط برای همین کار می‌فرستم.

ابن هشام گفت: وقتی به مکه معظمه وارد شدم و خواستند حجرالاسود را در جای خود نصب نمایند، مبلغی به خدام دادم تا بتوانم کسی که آن سنگ را بر جای خود قرار می‌دهد ببینم. چند نفر از ایشان را نزد خود نگاه داشتم، تا مرا از ازدحام جمعیت حفظ نمایند. هرکس که می‌خواست حجرالاسود را در جای خود نصب نماید، سنگ اضطراب داشت و بر جای خود قرار نمی‌گرفت. در آن حال جوانی گندمگون و خوشرو پیدا شد. ایشان آمد و حجر را بر جای خود گذارد. سنگ در آن جا قرار گرفت، به طوری که گویا اصلاً و ابداً از جای خود برداشته نشده است.

بعد از مشاهده این حال، صدای جمعیت به تکبیر بلند گردید و آن جوان پس از این کار از در مسجد الحرام خارج شد. من نیز به دنبال او رفتم و مردم را از جلوی خود دور می‌کردم و راه را باز می‌نمودم؛ به طوری که آنها گمان کردند دیوانه یا مریض هستم و راه را باز می‌نمودند. چشم از آن جوان بر نمی‌داشتم تا آن که از بین مردم به کناری رفت و با وجودی که من با سرعت راه می‌رفتم و ایشان با کمال تأنی حرکت می‌کرد، باز به او نمی‌رسیدم؛ تا به جایی رسید که جز من کسی نبود که او را ببیند. توقف نمود و فرمود: «چیزی را که همراه داری بیاور». رقعۀ را به او دادم.

بدون آن که آن را باز و نگاه کند، فرمود: «به صاحب رقعۀ بگو، او در این بیماری فوت نمی‌کند؛ بلکه سی سال دیگر از دنیا خواهد رفت.»

ابن هشام گفت: آن‌گاه چنان گریه‌ای بر من غلبه کرد که قادر بر حرکت کردن نبودم. جوان مرا به همان حال گذاشت و رفت، تا آن که از نظرم غایب شد.

ابوالقاسم بن قولویه می‌فرماید: ابن هشام بعد از مراجعت از حج، این واقعه را به من خبر داد.

ناقل اصل قضیه می‌گوید: پس از آن که سی سال از جریان گذشت؛ ابن قولویه

مريض شد و در صدد تهیه کارهای آخرت خود برآمد؛ وصیت نامه خود را نوشت و کفن خود را آماده کرد و محل قبر خود را معین نمود.

به او گفتند: چرا از این بیماری می ترسی؟ امید داریم که خداوند تفضل کرده و تو را عافیت دهد. جواب داد: این همان سالی است، که خبر فوت مرا در آن داده اند. در آن سال، و با همان مرض وفات کرد و به رحمت الهی رسید. (عبقری، ج ۲، ص ۵۷)

۱۶- تشریف تاجر اصفهانی و طی الارض با جناب هالو

آقای حاج آقا جمال الدین رحمته الله فرمودند:

من برای نماز ظهر و عصر به مسجد شیخ لطف الله، که در میدان شاه اصفهان واقع است، می آمدم. روزی نزدیک مسجد، جنازه ای را دیدم که می برند و چند نفر از حمال ها و کشیکچی ها همراه او هستند. حاجی تاجری از بزرگان تاجر هم که از آشنایان من است پشت سر آن جنازه بود و به شدت گریه می کرد و اشک می ریخت. من بسیار تعجب کردم چون اگر این میت از بستگان بسیار نزدیک حاجی تاجر است که این طور برای او گریه می کند، پس چرا به این شکل مختصر و اهانت آمیز او را تشییع می کنند و اگر با او ارتباطی ندارد، پس چرا این طور برای او گریه می کند؟ تا آن که نزدیک من رسید. و پیش آمد و گفت: آقا! به تشییع جنازه اولیای حق نمی آید؟ با شنیدن این کلام، از رفتن به مسجد و نماز جماعت منصرف شدم و به همراه آن جنازه تا سر چشمه پاقلعه در اصفهان رفتم (این محل سابقاً غسالخانه مهم شهر بود). وقتی به آن جا رسیدیم، از دوری راه و پیاده روی خسته شده بودم. در آن حال ناراحت بودم که چه =دلیلی داشت که نماز اول وقت و جماعت را ترک کردم و

تحمل این خستگی را نمودم، آن هم به خاطر حرف حاجی.

با حال افسردگی در این فکر بودم که حاجی پیش من آمد و گفت: شما نپرسیدید که این جنازه از کیست؟ گفتم: بگو!

گفت: امسال من به حج مشرف شدم. در مسافرتم چون نزدیک کربلا رسیدم، آن بسته‌ای را که همه پول و مخارج سفر با باقی اثاثیه و لوازم من در آن بود، دزد برد و در کربلا هم هیچ آشنایی نداشتم که از او پول قرض کنم. تصور آن که این همه دارایی را داشته‌ام و تا این جا رسیده‌ام ولی از حج محروم شده باشم، بی اندازه مرا غمگین و افسرده کرده بود.

در فکر بودم که چه کنم. تا آن که شب را به مسجد کوفه رفتم. در بین راه که تنها و از غم و غصه سرم را پایین انداخته بودم، دیدم سورای با کمال هیبت و اوصافی که در وجود مبارک حضرت صاحب‌المراد^(ع) توصیف شده، در برابرم پیدا شده و فرمودند: «چرا این طور افسرده‌حالی؟»

عرض کردم: مسافرم و خستگی راه سفر دارم. فرمودند: «اگر علتی غیر از این دارد، بگو. با اصرار ایشان شرح حالم را عرض کردم.»

در این حال صدا زدند: «هالو!» دیدم ناگهان شخصی به لباس کشیکچی‌ها و با لباس نم‌دی پیدا شد (در بازار اصفهان، نزدیک حجره ما یک کشیکچی به نام هالو بود). در آن لحظه که آن شخص حاضر شد، خوب نگاه کردم، دیدم همان هالوی اصفهان است.

به او فرمودند: «اثاثیه‌ای را که دزد برده به او برسان و او را به مکه ببر» و خود ناپدید شدند.

آن شخص به من گفت: در ساعت معینی از شب و جای معینی بیا تا اثاثیه‌ات

را به تو برسانم. وقتی آن جا حاضر شدم، او هم تشریف آورد و بسته پول و اثاثیهام را به دستم داد و فرمود: درست نگاه کن و قفل آن را باز کن و ببین تمام است؟ دیدم چیزی از آنها کم نشده است.

فرمود: برو اثاثیه خود را به کسی بسپار و فلان وقت و فلان جا حاضر باش تا تو را به مکه برسانم.

من سر موعد حاضر شدم. او هم حاضر شد. فرمود: پشت سر من بیا. به همراه او رفتم. مقدار کمی از مسافت که طی شد، دیدم در مکه هستم.

فرمود: بعد از اعمال حج در فلان مکان حاضر شو تا تو را برگردانم و به رفقای خود بگو با شخصی از راه نزدیک تری آمده‌ام، تا متوجه نشوند.

ضمناً آن شخص در مسیر رفتن و برگشتن بعضی صحبت‌ها را با ملایمت به من می‌فرمود. ولی هر وقت می‌خواستم بپرسم شما هالوی اصفهان ما نیستید، هیبت او مانع از پرسیدن این سؤال می‌شد.

بعد از اعمال حج، در مکان معینی حاضر شدم و مرا به همان صورت به کربلا برگرداند.

در آن موقع فرمود: حق محبت من بر گردن تو ثابت شد؟ گفتم بلی! فرمود: تقاضایی از تو دارم که موقعی که از تو خواستم انجام بدهی و رفت. تا آن که به اصفهان آمدم و برای رفت و آمد مردم نشستم. روز اول دیدم همان هالو وارد شد. خواستم برای او برخیزم و به خاطر مقامی که از او دیده‌ام او را احترام کنم اشاره فرمود که مطلب را اظهار نکنم، و رفت در قهوه‌خانه پیش خادم‌ها نشست و در آن جا مانند همان کشیکچی‌ها قلیان کشید و چای خورد. بعد از آن وقتی خواست برود نزد من آمد و آهسته فرمود: آن مطلب که گفتم این است: در فلان روز

دو ساعت به ظهر مانده، من از دنیا می‌روم و هشت تومان پول با کفتم در صندوق منزل من هست. به آن جا بیا و مرا با آنها دفن کن.

در این جا حاجی تاجر فرمود: آن روزی که جناب هالو فرموده بود، امروز است که رفتم و او از دنیا رفته بود و کشیکچی‌ها جمع شده بودند. در صندوق او، همان طور که خودش فرمود، هشت تومان پول با کفتم او بود. آنها را برداشتم و الان برای دفن او آمده‌ایم.

بعد آن حاجی گفت: آقا! با این اوصاف آیا چنین کسی از اولیاء الله نیست و فوت او گریه و تأسف ندارد؟ (عبقری، ج ۲، ص ۱۰۴)

مؤلف بیچاره گوید: آیا تأسف ندارد که هالویی با آن وضع از عمال امام زمان علیه السلام باشد و ما هنوز خدمت آقای خود نرسیده باشیم!؟

۱۲- تشریح علامه حلی در راه کربلا

آقا سید محمد، صاحب مفاتیح الاصول و مناهل الفقه، از خط علامه حلی، که در حواشی بعضی کتبش آورده، نقل می‌کند:

علامه حلی در شبی از شب‌های جمعه تنها به زیارت قبر مولای خود ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام می‌رفت. ایشان بر حیوانی سوار بود و تازیانه‌ای برای راندن آن به دست داشت. اتفاقاً در اثنای راه شخصی پیاده در لباس اعراب به ایشان برخورد کرد و با ایشان همراه شد.

در بین راه شخص عرب مسأله‌ای را مطرح کرد. علامه حلی رحمته الله فهمید که این عرب، مردی عالم و با اطلاع، بلکه کمیاب و بی‌نظیر است؛ لذا بعضی از مشکلات خود را از ایشان سؤال کرد تا ببیند چه جوابی برای آنها دارد. با کمال تعجب دید

ایشان حلال مشکلات و معضلات و کلید معماها است. باز مسایلی را که بر خود مشکل دیده بود، سؤال نمود و از شخص عرب جواب گرفت و خلاصه متوجه شد که این شخص علامه دهر است؛ زیرا تا به حال کسی را مثل خود ندیده بود ولی خودش هم در آن مسایل متحیر بود. تا آن که در اثنای سؤالاها، مسأله‌ای مطرح شد که آن شخص در آن مسأله برخلاف نظر علامه حلی فتوا داد. ایشان قبول نکرد و گفت: این فتوا برخلاف اصل و قاعده است و دلیل و روایتی را که مستند آن شود، نداریم.

آن جناب فرمود: دلیل این حکم که من گفتم، حدیثی است که شیخ طوسی در کتاب تهذیب نوشته است.

علامه گفت: چنین حدیثی در تهذیب نیست و به یاد ندارم که دیده باشم که شیخ طوسی یا غیر او نقل کرده باشند.

آن مرد فرمود: آن نسخه از کتاب تهذیب را که تو داری از ابتدایش فلان مقدار ورق بشمار در فلان صفحه و فلان ورق بشمار در فلان صفحه و فلان سطر حدیث را پیدا می‌کنی.

علامه با خود گفت: شاید این شخص که در رکاب من می‌آید، مولای عزیزم حضرت بقیة الله - ارواحنا فداءه - باشد؛ لذا برای این که واقعیت امر برایش معلوم شود در حالی که تازیانه از دستش افتاد، پرسید: آیا ملاقات با حضرت صاحب الزمان علیه السلام امکان دارد یا نه؟

آن شخص چون این سؤال را شنید، خم شد و تازیانه را برداشت و با دست باکفایت خود در دست علامه گذاشت و در جواب فرمود: «چطور نمی‌توان دید و حال آن که الان دست او در دست تو می‌باشد؟»

همین که علامه این کلام را شنید، بی اختیار خود را از بالای حیوانی که بر آن سوار بود بر پاهای آن امام مهربان انداخت تا پای مبارکشان را ببوسد که از کثرت شوق بیهوش شد.

وقتی به هوش آمد کسی را ندید و افسرده و ملول گشت. بعد از آن که به خانه خود رجوع نمود، کتاب تهذیب خود را ملاحظه کرد و حدیث را در همان جایی که آن بزرگوار فرموده بود، مشاهده نمود. در حاشیه کتاب تهذیب خود نوشت: این حدیثی است که مولای من صاحب الامر علیه السلام مرا به آن خبر دادند و حضرتش به من فرمودند: در فلان ورق و فلان صفحه و فلان سطر می باشد.

آقا سید محمد، صاحب مفاتیح الاصول فرمود: من همان کتاب را دیدم و در حاشیه آن کتاب به خط علامه، مضمون این جریان را مشاهده کردم. (عبقری، ج ۲، ص ۶۱)

۱۸- تشریح علامه حلی و کتاب عالم سنی

شهید ثالث، قاضی نورالله شوشتری رحمته الله می فرماید:

بین اهل ایمان معروف است که یکی از علمای اهل سنت، که در بعضی از فنون علمی، استاد علامه حلی رحمته الله بود کتابی در رد مذهب شیعه امامیه نوشت و در مجالس و محافل آن را برای مردم می خواند و آنان را گمراه می نمود، و از ترس آن که مبادا کسی از علمای شیعه کتاب او را رد نماید، آن را به کسی نمی داد که نسخه ای بردارد.

علامه حلی همیشه به دنبال راهی بود که کتاب را به دست آورد و رد کند. ناگزیر رابطه استاد و شاگردی را وسیله قرار داد و از عالم سنی درخواست نمود که

کتاب را به او امانت دهد.

آن شخص چون نمی‌خواست که دست رد به سینه علامه حلی بزند، گفت:
سوگند یاد کرده‌ام که این کتاب را بیشتر از یک شب پیش کسی نگذارم.

مرحوم علامه همان مدت را نیز غنیمت شمرد. کتاب را از او گرفت و به خانه
برد که در آن شب تا جایی که می‌تواند از آن نسخه بردارد. وقتی به نوشتن مشغول
شد و شب به نیمه آن رسید، خواب بر ایشان غلبه نمود. همان لحظه حضرت
صاحب‌الامر - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه - حاضر شدند و به او
فرمودند: کتاب را به من واگذار و تو بخواب.

علامه حلی خوابید. وقتی از خواب بیدار شد، نسخه کتاب از کرامت و لطف
حضرت صاحب‌الامر علیه السلام تمام شده بود.

البته این قضیه را به صورت‌های دیگری هم بیان کرده‌اند؛ از جمله در کتاب
قصص العلماء آمده است:

علامه حلی علیه السلام کتاب را توسط یکی از شاگردان خود که نزد آن عالم مخالف
درس می‌خواند برای یک شب به عنوان عاریه به دست آورد و مشغول
نسخه‌برداری از آن شد. همین که نصف شب گذشت، علامه بی‌اختیار به خواب
رفت و قلم از دستش افتاد. وقتی صبح شد و وضع را چنین دید اندوهناک گردید؛
ولی وقتی کتاب را ملاحظه کرد، دید تمامش نوشته و نسخه‌برداری شده است و در
آخر آن نسخه این جمله نوشته شده: «کتبه م ح م د بن الحسن العسکری
صاحب‌الزمان» (این نسخه را حجة بن الحسن العسکری صاحب‌الزمان ۷ نوشته
است).

علامه فهمید که آن حضرت تشریف آورده و نسخه را به خط مبارک خود

تمام نموده‌اند. (عبقری، ج ۲، ص ۹۸)

۱۹- شنیدن دعای حضرت توسط سید بن طاووس

عالم بزرگوار و سید جلیل، رضی‌الدین علی بن طاووس رحمته الله، فرمود:
 سحرگاهی در سامرا، دعایی از حضرت قائم عجل الله شنیدم و کلماتی از آن را
 حفظ کردم. ایشان برای زندگان و مردگان دعا می‌فرمودند و از جمله کلمات آن
 حضرت این بود که عرضه می‌داشتند: و ابقهم و احيهم في عزنا و ملكنا و سلطاننا و
 دولتنا. (خدایا شیعیان را حفظ کن و آنها را در دولت و سلطنت ما، حیات ده).
 این قضیه در شب چهارشنبه سیزدهم ذی‌قعدة سال ۶۳۸، برایم اتفاق افتاد.

دعای امام زمان عجل الله به شیعیان خود

در همان کتاب نیز از سید بن طاووس نقل شده که گوید:
 سحرگاهی در سرداب مقدس بودم! ناگاه صدای مولایم را شنیدم که برای شیعیان
 خود دعا می‌فرمود و عرضه می‌داشت: اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ
 طِينَتِنَا وَ قَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اتَّكَالًا عَلَى حُبِّنَا وَ وِلَايَتِنَا فَانْكَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ
 فَاصْفَعْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِيا بَيْنَهُمْ فَاصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَ قَاصِّ بِهَا عَنْ حُسَيْنَا
 وَ أَدْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ فَزَحْزِحْهُمْ عَنِ النَّارِ وَ لَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ.
 یعنی: خدایا شیعیان ما از شعاع نور ما و بقیه طینت ما خلق شده‌اند؛ آنها گناهان
 زیادی را به اتکاء محبت و ولایت ما انجام داده‌اند پس اگر گناهان آنها در ارتباط با

تو است از آن‌ها بگذر که ما از آن‌ها راضی شدیم و اگر مربوط به حقوقی است که بین خود ضایع نموده‌اند پس بین آنان را اصلاح نما و حق طلبکاران را از خمس ما پرداخت فرما و آن‌ها را از آتش دوزخ نجات و به بهشت داخل فرما و هرگز آنان را در دوزخ با دشمنان ما قرین مگردان. (عقربری ج ۲/۱۴۹)

۲۰- تشریف تاجر اصفهانی در نجف اشرف

صاحب روضات الجنات، مرحوم حاج میرزا محمدباقر رحمته، فرمودند:
حاجی تاجری از آشنایان من بود که به خاطر تقوا و اخلاص زیادش رفاقت و صمیمیتی با او داشتم، تا آن جا که من عهده‌دار وصیت اموال هیچ کس نشدم جز آن تاجر محترم، که به خاطر کمالات و تقوای او این کار را برایش انجام دادم. ایشان بعد از مراجعت از سفر حج نقل کرد:

من برای مخارج سفر خود نزد کسی در نجف اشرف، از اصفهان برات پول داشتم. در موقع تشریف به نجف، وقتی برای وصول آن پول رفتم، مدتی طول کشید تا مغرب شد. وقتی برگشتم قافله‌ای که بنا بود برای تشریف به مکه معظمه با آن حرکت کنم و رفقا و ائاثیه‌ام در آن بودند، از نجف حرکت کرده بود. به دنبال قافله رفتم، اما دروازه نجف بسته شده بود و من هر قدر اصرار و التماس کردم که در را باز کنند، قبول نکردند. ناچار پشت دروازه ماندم تا صبح شد و در را باز کردند. از شهر بیرون آمدم و تا ظهر به دنبالشان راه رفتم اما هیچ اثری از قافله نیافتم. دیگر ترسیدم تنها بروم؛ چون ممکن بود باعث هلاکت خود شوم؛ لذا دوباره رو به نجف برگشتم که شاید با قافله دیگری حرکت کنم.

وقتی به دروازه نجف رسیدم، شب بود و باز در را بسته بودند ناچار پشت

دروازه ماندم تا نزدیک فجر شد. در این وقت شخصی کنارم ظاهر گشت. او را به هیأت و لباس کشیکچی‌های اصفهان با لباس نمدی که مرسوم آنهاست دیدم. با تندى به من گفت: چرا شما عجم‌ها نماز شب نمی‌خوانید؟ از دیشب تا حالا این‌جا بودی، می‌خواستی نماز شب بخوانی. الان برخیز و بیا!

به دنبالش روانه شدم. او مرا به محلی، خدمت آقای بزرگواری برد. وقتی رسیدیم آن بزرگوار به آن شخص فرمود: «او را به مکه برسان!» و خودش ناپدید شد.

آن شخص با من قراری را در ساعت معینی گذاشت و فرمود: آن‌جا حاضر شو. وقتی سر وعده حاضر شدم، فرمود: پای خود را در راه رفتن در جای پای من بگذار. من به همان روش عمل کردم. طولی نکشید (ده قدم یا قدری بیشتر حرکت کردیم) که خود را در مکه دیدم و آثار مکه را مشاهده کردم. وقتی آن شخص می‌خواست از من جدا شود، عرض کردم: استدعایی دارم و آن این است که لطف خود را تمام کنید و در مراجعت از مکه هم با شما باشم.

فرمود: قبول می‌کنم به شرط آن که کاری را برایم انجام دهی.

قبول کردم و باز جایی را وعده فرمود که بعد از پایان اعمال حج در آن‌جا حاضر شوم.

پس از اعمال، در آن‌جا حاضر شدم و ایشان به همان شکل مرا به نجف مراجعت دادند. در موقع جدا شدن پرسیدم: تقاضای شما چیست؟ فرمود: در اصفهان می‌گویم.

بعد از آمدن به اصفهان، ایشان نزد من آمدند دیدم از همان کشیکچی‌های اصفهانی می‌باشد. فرمود: تقاضای من این است: من در فلان روز و فلان ساعت از

دنیا می‌روم تو بیا و مرا دفن کن. و قبر خود را در محل تخت فولاد معین فرمود.
در همان وقت معین که به منزل او رفتیم، دیدم از دنیا رفته است؛ لذا برحسب
دستور ایشان، او را دفن کردم. (عبقری، ج ۲، ص ۱۰۴)
مؤلف گوید: توجه به نماز شب فراموش نشود که آقا چند مرتبه نسبت به آن
سفارش فرموده‌اند.

۲۱- تشریف حاج شیخ محمد کوفی شوشتری

متقی صالح، حاج شید محمد کوفی شوشتری، ساکن شریعه کوفه فرمود:
در سال ۱۳۱۵ ه. ق با پدر بزرگوارم، حاج شیخ محمد طاهر به حج مشرف
شدیم. عادت من این بود که در روز پانزدهم ذیحجه الحرام، با کاروانی که به طیاره
معروف بودند رجوع می‌کردم؛ به خاطر آن که آنها سریع‌تر برمی‌گشتند. تا حائل با
آنها می‌آمدم و در آن جا از ایشان جدا می‌شدم و با صلیب آمده، آنها مرا به نجف
می‌رساندند؛ ولی در آن سال تا سماوه (از شهرهای عراق) همراه ما آمدند.
من در خدمت پدرم بودم و از جنازها (کسانی که به نجف اشرف جنازه حمل
می‌کنند) برای ایشان قاطری کرایه کرده بودم، تا او را به نجف اشرف برساند. خودم
هم سوار بر شتر به همراهی یک جنازه، مسیر را می‌پیمودیم. در راه نه‌های کوچک
بسیاری بود و شتر من به خاطر ضعف، گند حرکت می‌کرد. به نهر عاموره، که نهری
عریض و عبور نمودن از آن دشوار است، رسیدیم. شتر را در نهر انداختیم و جنازه
کمک کرد تا از آن عبور کردیم. کنار نهر بلند و پر شیب بود. پاهای شتر را با طناب
بستیم و آن را کشیدیم؛ اما حیوان خوابید و دیگر حرکت نکرد. متحیر ماندم و سینه‌ام
تنگ شد؛ به قبله توجه نمودم و به حضرت بقیه‌الله - ارواحنا فداه - استغاثه و توسل

کردم و عرض نمودم: یا فارس الحجاز یا ابا صالح ادرکنی افلا تعیننا حتی نعلم ان لنا اماماً یرانا و یغیثنا؟ (آیا به فریاد ما نمی‌رسی، تا بدانیم امامی داریم که ما را همیشه مدنظر دارد و به فریاد ما می‌رسد؟)

ناگاه، دو نفر را دیدم که نزد من ایستاده‌اند: یکی جوان و دیگری کامل مرد بود. به آن جوان سلام کردم. او جواب داد. خیال کردم که یکی از اهل نجف اشرف است که اسمش محمد بن‌الحسین و شغلش بزازی بود.

فرمود: «نه! من محمد بن‌الحسن علیه السلام هستم.»

عرض کردم: این شخص کیست؟

فرمود: «این خضر است» و وقتی دید من محزونم تبسم نموده و بنای ملاطفت را گذاشت و از حال من جو یا شد.

گفتم: شتر من خوابیده است و ما در این صحرا مانده‌ایم؛ نمی‌دانم مرا به خانه می‌رساند یا نه؟ ایشان نزد شتر آمد و پایش را بر زانوهای آن گذاشت و سر خود را نزد گوشش برد. ناگهان شتر حرکت کرد؛ به طوری که نزدیک بود از جا بپرد. دستش را بر سر آن حیوان گذارد، حیوان آرام شد.

بعد روی خود را به من کرد و سه مرتبه فرمود: «ترس، تو را می‌رساند»

سپس فرمود: «دیگر چه می‌خواهی؟» عرض کردم: می‌خواهید کجا تشریف

ببرید؟

فرمود: می‌خواهیم به خضر برویم (خضر مقام معروفی در شرق سماوه است).

گفتم: بعد از این شما را کجا ببینم؟ فرمود: «هرجا بخواهی می‌آیم.» گفتم:

خانه‌ام در کوفه است.

فرمود: «من به مسجد سهله می آیم.» و در این جا، چون به سوی آن دو نفر متوجه شدم، غایب شدند.

سپس راه افتادیم؛ نزدیک غروب آفتاب، به خیمه‌های عده‌ای از بدوی‌ها رسیدیم و به خیمه شیخ و بزرگ آنها وارد شدیم. شیخ گفت: شما از کجا و از چه راهی آمده‌اید؟ گفتیم: ما از سماوه و نهر عاموره می آیم. از روی تعجب گفت: سبحان الله! راه معمول سماوه به نجف این نیست. با این شتر و قاطرها چگونه از نهر عبور کردید؛ حال آن که گودی‌اش به حدی است که اگر کشتی در آن غرق شود، دکلس هم نمایان نخواهد شد!

بالاخره بعد از قضیه، شتر، ما را تا مقابل قبر میثم تمار آورد و در آن جا روی زمین خوابید. من نزدیک گوشش رفته و آهسته به او گفتم: بنا بود که تو مرا به منزلمان برسانی. تا این حرف را شنید، فوراً حرکت نموده و به راه افتاد تا ما را به خانه رسانید.

بعدها آن شتر صبح‌ها از منزل بیرون می آمد و رو به صحرا نموده و به چرا و علف خوردن مشغول می شد، بدون آن که کسی از او مواظبت و نگهداری کند. غروب هم به جایگاه خود در منزل ما برمی گشت. و مدت‌ها بر این منوال بود. پس از مدتی، روزی بعد از نماز نشسته و مشغول تسبیح بودم؛ ناگاه شنیدم که شخصی دوبار و به فارسی صدا می زند: شیخ محمد! اگر می خواهی حضرت حجت علیه السلام را ببینی به مسجد سهله برو. و سه مرتبه به عربی صدا زد: یا حاج محمد! ان كنت تريد تری صاحب الزمان فامض الى السهله (اگر می خواهی حضرت حجت علیه السلام را ببینی به مسجد سهله برو. برخاستم و به سرعت به سوی مسجد سهله روانه شدم. وقتی نزدیک مسجد رسیدم در بسته بود. متحیر شدم و

پیش خود گفتم: این ندا چه بود که مرا دعوت کرد! همان وقت دیدم مردی از طرف مسجدی که معروف به مسجد زید است، رو به مسجد سهله می آید. با هم ملاقات کردیم و آمدیم تا به در اولی، که فضای قبل از مسجد است، رسیدیم. ایشان در آستانه در ایستاد و بر دیوارِ طرف چپ تکیه کرد. من هم مقابل او در آستانه در ایستادم و به دیوار دست راست تکیه نموده و به او نگاه می کردم. ایشان سر را پایین انداخته، دست‌ها را از عبایش بیرون آورده بود؛ دیدم خنجری به کمرش بسته است. ترسیدم و به فکر فرو رفتم.

دستش را بر در گذاشت و فرمود: خضیر (تصغیر کلمه خضر می باشد) باز کن! شخصی جواب داد: لیبیک! و در باز شد.

وارد فضای اول شد و من هم به دنبال او داخل شدم. ایشان با رفیقش ایستاد و من به آنها نگاه می کردم. داخل مسجد شدم و متحیر بودم که ایشان حضرت است یا نه؟ چند مرتبه پشت سر خود را نگاه کردم، دیدم همان طور با دوستش ایستاده است.

تا مقداری از روز، در آن جا بودم. بعد برخاستم که نزد خانواده ام برگردم، که شیخ حسن، خادم مسجد را ملاقات کردم، ایشان سؤال کرد: تو دیشب در مسجد بوده‌ای؟ گفتم نه! گفت: چه وقت به مسجد آمدی؟ گفتم: صبح. گفت: کی در را باز کرد؟ گفتم: چوپانهایی که در مسجد بودند. خندید و رفت. (عبقری، ج ۱، ص ۱۲۶)

۲۲- تشریف حاج ملاهاشم صلواتی کنار کشتی

حاج ملاهاشم صلواتی سده‌ی سده فرمود: سفر که به حج مشرف می شدم، در بوشهر، برای گرفتن جواز، به دفتر صاحب کشتی رفتم. وقت تنگ و مسافر زیاد بود.

در آن موقع، همین یک کشتی برای حمل حجاج حاضر بود و عده مسافرین تکمیل و بلکه اضافه بر ظرفیت آن بود؛ لذا جوازها تمام شد و به ما ندادند. اصرار هم اثری نبخشید. با رفقا به حالت ناامیدی در قایق نشسته و به طرف کشتی حرکت کردیم. نردبان‌های کشتی نصب شد و حجاج به نوبت بالا رفتند. من هم بالا رفتم تا در کشتی بنشینم؛ ولی چون گذرنامه نداشتم، نگهبان و بازرس، به زور مرا از سر نردبان پایین فرستاد.

با دل شکسته و حال پریشان گفتم: اگر نگذارید سوار کشتی شوم، خود را در آب می‌اندازم. بازرس‌ها اعتنایی نکردند.

عده‌ای از همراهان که در راه رفیق بودیم و سابقه حال را می‌دانستند، ناظر جریانات بودند، ولی کاری از آنان بر نمی‌آمد.

من دیوانه‌وار گفتم: خدایا! به امید تو می‌آیم، و خود را در آب انداختم و دیگر نفهمیدم چه مقدار آب از سرم گذشت و از خود بی‌خود شدم. یک‌وقت به هوش آمدم، دیدم بر روی شن‌های ساحل افتاده‌ام و لباس‌هایم تر است. سیدی جوان در شمایل اعراب، فصیح و ملیح و معطر و خوشبو، با کمال ملاحظت بازوهایم را ماساژ می‌داد. ایشان جریان افتادن در آب را سؤال فرمود. همه قضایا را خدمت ایشان عرض کردم.

فرمود: ناامید نباش که ما تو را به کشتی می‌نشانیم و به مقصد می‌رسانیم و برایت مهمان‌دار معین می‌کنیم؛ چون ما در این کشتی سهمی داریم: برخیز این طناب را بگیر و بالا برو!

دیدم پهلوی دیوار کشتی هستم و طنابی از آن آویزان است. طناب را گرفتم و آن سید هم زیر بازویم را گرفت و کمکم کرد تا بالا رفتم و دیدم هنوز کسی از

مسافرین در کشتی نشسته است. مقداری در آن جا گشتم و عرشه را پسندیدم. بعد هم نشستم و خوابم برد. وقتی بیدار شدم، دیدم به قدری جمعیت در کشتی نشسته که نمی شود حرکت کرد.

شاهزاده‌ای از اهل شیراز کنارم بود، پرسید: از کجا به کشتی آمدید؟ شما همان کسی نیستید که در آب افتادید و هرچه ملاحان گشتند شما را نیافتند؟ گفتم: چرا، و قضیه نجات خود را برای او گفتم. خیلی گریه کرد و برحالم غبطه خورد، بعد هم گفت: تا وقتی با هم هستیم، شما مهمان من می باشید.

در همین وقت پاسبانی که معروف به عبدالله کافر بود، برای بازرسی گذرنامه‌ها آمد و یک‌یک آنها را بررسی می کرد. شاهزاده گفت: برخیزید و در صندوق من، که خالی است، مخفی شوید تا بگذرد؛ چون جواز ندارید. گفتم: یقیناً جواز من از شما قوی تر است و هرگز مخفی نمی شوم.

در این حال مأمورین به ما رسیدند و گذرنامه خواستند. دست خالی ام را باز کردم؛ یعنی صاحب کشتی به من چیزی نداد. خواستند به اجبار مرا از عرشه جدا کنند که به آنها پرخاش کردم و گفتم: شما اول جلوی مرا گرفتید؛ اما شریک کشتی از بیراهه مرا به این جا رسانید.

هیاهو زیاد شد. مردم از اطراف به صدا آمدند که این همان بیچاره‌ای است که او را از نردبان رد کردید و خودش را در آب انداخت و ملاحان او را نیافتند.

وقتی عبدالله از قضیه آگاه شد؛ چون قسمتی از جریان را خودش دیده بود از ما گذشت؛ اما طولی نکشید که صاحب کشتی و کاپیتان‌ها نزد ما آمدند و عذرخواهی کردند. خواستند از من پذیرایی کنند مخصوصاً یکی از صاحبان کشتی که مسلمان بود به عنوان این که حضرت بقية الله - ارواحنا فداه - در این کشتی سهمی دارند و

این حکایت شاهد صدق دارد؛ ولی آن شاهزاده مانع شد و می‌گفت: هادی نجات‌دهنده، دستور ضیافت را قبلاً به من داده است. (عبقری، ج ۱۰۲/۲)

۲۳- تشریف جنگجوی غزوه صفین

یکی از شیعیان خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌گوید:

روزی نزد پدرم بودم. مردی را دیدم که با او صحبت می‌کرد. ناگاه در بین سخن گفتن خواب بر او غلبه کرد و عمامه از سرش افتاد. اثر زخم عمیقی بر سرش ظاهر شد. از او سؤال کردم جریان این جراحی که به ضربت شمشیر می‌ماند چیست؟

گفت: اینها از ضربه شمشیر در جنگ صفین است.

حاضرین تعجب کرده به او گفتند: جنگ صفین مربوط به قرن‌ها پیش است و یقیناً تو در آن زمان نبوده‌ای، چگونه چنین چیزی امکان دارد؟

گفت: بله، همین‌طور است که می‌گویید. من روزی به طرف مصر سفر می‌کردم و در بین راه مردی از طایفه غزه با من همراه شد. با هم صحبت می‌کردیم و در بین صحبت از جنگ صفین یاد می‌شد. آن مرد گفت: اگر من در آنجا حاضر بودم، شمشیر خود را از خون علی و اصحابش سیراب می‌کردم.

من هم گفتم: اگر من حاضر بودم، شمشیر خود را از خون معاویه و یارانش رنگین می‌کردم. آن مرد گفت: علی و معاویه و آن یاران که الآن نیستند؛ ولی من و تو که از یاران آنهایم. بیا تا حق خود را از یکدیگر بگیریم و روح ایشان را از خود راضی نماییم. این را گفت و شمشیر را از نیام خارج نمود. من هم شمشیر خود را از غلاف کشیدم و به یکدیگر درآویختیم.

درگیری شدیدی واقع گردید. ناگاه آن مرد ضربه‌ای بر فرق سرم وارد کرد که افتادم و از هوش رفتم. دیگر ندانستم که چه اتفاق افتاد، مگر وقتی که دیدم مردی مرا با ته نیزه خود حرکت می‌دهد و بیدار می‌نماید؛ چون چشم گشودم، سواری را بر سر بالین خود دیدم که از اسب پیاده شد. دستی بر جراحت و زخم من کشید، گویا دست او دارویی بود که فوراً آن را بهبودی بخشید و جای ضربه را خوب کرد. بعد فرمود: کمی صبر کن تا برگردم.

آن مرد بر اسب خود سوار شد و از نظرم غایب گردید. طولی نکشید که مراجعت نمود و سر آن مرد را که به من ضربه زده بود، بریده و در دست داشت و اسب او و اثاثیه مرا با خود آورد. فرمود: این سر، سر دشمن توست؛ چون تو ما را یاری کردی، ما هم تو را یاری نمودیم و لینصرن الله من ینصره (یقیناً خدای تعالی کسی که او را یاری کند، یاریش می‌نماید).

وقتی این قضیه را دیدم مسرور گشته و عرض کردم: ای مولای من! تو کیستی؟

فرمود: من م ح م د ابن الحسن، صاحب الزمان هستم. بعد فرمود: اگر راجع به این زخم از تو پرسیدند بگو آن را در جنگ صفین به سرم زده‌اند. این جمله را فرمود و از نظرم غایب شد. (عبقری، ج ۲، ص ۶۰).

۲۴- تشریح محمد بن ابی الرواد و ابن جعفر دهان

محمد بن ابی الرواد روایی می‌گوید:

روزی در ماه رجب، با محمد بن جعفر دهان به سوی مسجد سهله به راه افتادیم. محمد به من گفت: مرا به مسجد صعصعه ببر. (امیرالمؤمنین و ائمه

اطهار عليه السلام در این مسجد نماز خوانده و قدم‌های شریف خود را در آن جا گذاشته‌اند؛ لذا مسجد با برکتی است). به سوی آن مسجد حرکت کردیم.

در آن جا در حال نماز خواندن دیدیم مرد شترسواری از راه رسید. از شتر خود پیاده شد و در زیر سایه‌ای شترش را عقال کرد (زانویش را بست). آن‌گاه داخل مسجد شد و دو رکعت نماز خواند؛ ولی آن دو رکعت را طول داد بعد هم دست‌های خود را بلند کرد و گفت: **اللهم يا ذا المنن السابغة...** تا آخر دعا. (این دعا در کتب ادعیه در اعمال ماه رجب و اعمال مسجد صعصعه، معروف است. آن‌گاه برخاست و نزد شتر خود رفت و بر آن سوار شد. محمد بن جعفر دهان به من گفت: آیا برنخیزیم و نرویم تا سؤال کنیم که ایشان کیست؟

من قبول کردم. برخاسته و نزد او رفتم و گفتیم: تو را به خداوند قسم می‌دهیم به ما بگو که کیستی؟ فرمود: شما را به خداوند قسم می‌دهم، فکر می‌کنید که باشم؟ ابن جعفر دهان گفت: فکر کردم خضر هستید. پس آن بزرگوار رو به من نمود و فرمود: تو هم چنین فکر کردی؟ عرض کردم، بلی! فرمود: واللّه من کسی هستم که خضر محتاج به دیدن اوست، برگردید که منم امام زمان شما. (عبقری، ج ۲، ص ۶۰).

۲۵- تشریح مرد روستایی و فتوای شیخ مفید

در زمان شیخ مفید رحمته الله یکی از اهالی روستاها به خدمت او رسید و سؤال کرد: زن حامله‌ای فوت کرده و حملش زنده است، آیا باید شکم زن را بشکافند و طفل را بیرون آورند و یا او را به همان حالت دفن کنند؟ شیخ فرمود: با همان حمل زن را دفن کنید.

آن مرد برگشت، ولی متوجه شد سواری از پشت سر می تازد و می آید. وقتی نزدیک او رسید، گفت: ای مرد! شیخ مفید فرمود: شکم آن زن را شکافته و طفل را بیرون آورید، بعد او را دفن کنید. مرد روستایی همین کار را کرد.

پس از مدتی ماجرای آن سوار را برای شیخ نقل کردند. ایشان فرمود: من کسی را نفرستاده بودم. معلوم است آن شخص حضرت صاحب الزمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- بوده اند. حال که ما در احکام شرعی اشتباه می کنیم، همان بهتر که دیگر فتوا ندهیم؛ لذا در خانه خود را بست و بیرون نیامد. اما از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام، توقیعی برای شیخ صادر شد که: بر شماست فتوا دادن و بر ماست که نگذاریم شما در خطا واقع شوید.

با صدور این توقیع، شیخ مفید بار دیگر به مسند فتوا نشست. (عبقری، ج ۲،

ص ۱۱۲)

۲۶- تشریح حاج علی بغدادی

حاج علی بغدادی می گوید: هشتاد تومان سهم امام علیه السلام بر ذمه ام آمد. به نجف اشرف رفتم و بیست تومان آن را به جناب شیخ مرتضی انصاری -اعلی الله مقامه- و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی دادم و بیست تومان هم بر ذمه ام باقی ماند و قصد داشتم در مراجعت، آنها را به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یاسین، پرداخت کنم.

وقتی به بغداد برگشتم، دوست داشتم در ادای آنچه بر ذمه ام باقی بود، عجله کنم. روز پنجشنبه به زیارت کاظمین علیهم السلام مشرف شدم. پس از زیارت، خدمت

جناب شیخ - سلمه الله - رسیدم و مقداری از آن بیست تومان را دادم و وعده کردم که باقی را بعد از فروش بعضی از اجناس به تدریج، طبق حواله ایشان پرداخت کنم و عصر آن روز تصمیم به مراجعت گرفتم.

جناب شیخ از من خواست که بمانم. عرض کردم: باید مزد کارگرهای کارگاه شعربافی ام را بدهم (کارگاه بافندگی مو که سابقاً مرسوم بود و مصارفی داشت). چون برنامه من این بود که مزد هفته را شب جمعه می دادم؛ لذا از کاظمین به طرف بغداد برگشتم. وقتی تقریباً ثلث راه را طی کردم، سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می آید. همین که نزدیک شدم، سلام کرد و دستهای خود را برای مصافحه و معانقه باز نمود و فرمود: «اهلاً و سهلاً» و مرا در بغل گرفت. معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم. ایشان عمامه سبز روشنی به سر داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود. ایستاد و فرمود: حاجی علی! خیر است، به کجا می روی؟

گفتم: کاظمین علیه السلام را زیارت کردم و به بغداد برمی گردم.

فرمود: امشب شب جمعه است برگرد. گفتم: سیدی! نمی توانم.

فرمود: چرا، می توانی! برگرد تا برای تو شهادت دهم که از موالیان جدم امیرالمؤمنین علیه السلام و از دوستان مایی و شیخ نیز شهادت دهد؛ زیرا خدای تعالی امر فرموده که دو شاهد بگیرید. (این مطلب اشاره به چیزی بود که در ذهن داشتم؛ یعنی می خواستم از جناب شیخ خواهش کنم نوشته ای به من دهد مبنی بر این که من از موالیان اهل بیتم و آن را در کفن خود بگذارم).

گفتم: تو از کجا این موضوع را می دانی و چطور شهادت می دهی؟ فرمود:

کسی که حقش را به او می رسانند، چطور آن رساننده را شناسد؟

گفتم: چه حقی؟ فرمود: آن چیزی که به وکیل من رساندی.
 گفتم: وکیل شما کیست؟ فرمود: شیخ محمد حسن.
 گفتم: ایشان وکیل شماست؟ فرمود: بله! وکیل من است.
 حاج علی بغدادی می گوید: به ذهنم خطور کرد از کجا این سید جلیل مرا به اسم خواند، با آن که من او را نمی شناسم. بعد با خود گفتم شاید او مرا می شناسد و من ایشان را فراموش کرده ام. باز با خود گفتم لابد این سید سهم سادات می خواهد؛ اما من دوست دارم از سهم امام علیه السلام مبلغی به او بدهم، لذا گفتم: مولای من! نزد من از حق شما (سهم سادات) چیزی مانده بود، درباره آن به جناب شیخ محمد حسن رجوع کردم، به خاطر آن که حقتان را به اذن او ادا کرده باشم.
 تبسمی کرد و فرمود: آری! بخشی از حق ما را به وکلایمان در نجف اشرف رساندی.

گفتم: آیا آنچه ادا کردم، قبول شده است؟ فرمود: آری!
 در خاطر من گذشت که این سید منظورش آن است که علمای اعلام در گرفتن حقوق سادات وکیلند و مرا غفلت گرفته بود.
 آن گاه فرمود: برگرد و جدم را زیارت کن. من هم برگشتم در حالی که دست راست او در دست چپ من بود.
 همین که راه افتادیم، دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید و صافی جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیره، با آن که فصل آنها نبود، بالای سر ما سایه انداخته اند.
 عرض کردم: این نهر و درخت ها چیست؟ فرمود: هرکس از موالیان، که ما و جدمان را زیارت کند، اینها با اوست.

گفتم: می‌خواهم سؤالی کنم. فرمودند: بپرس.

گفتم: مرحوم شیخ عبدالرزاق، مردی مدرس بود. روزی نزد او رفتم شنیدم که می‌گفت: کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شب‌ها را به عبادت به سر برد و چهل حج و چهل عمره به جا آورد و میان صفا و مروه بمیرد، اما از موالیان و دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد، برای او فایده‌ای ندارد، نظرتان چیست؟ فرمود: آری واللّه، دست او خالی است.

سپس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که آیا او از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام است. فرمود: آری! او و هر که متعلق به توست، موالی امیرالمؤمنین علیه السلام است.

عرض کردم: سیدنا! مسأله‌ای دارم. فرمود: بپرس.

گفتم: روزه‌خوان‌های امام حسین علیه السلام می‌خوانند که سلیمان اعمش نزد شخصی آمد و از زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام پرسید. آن شخص گفت: بدعت است. شب، آن شخص در عالم رؤیا هودجی را میان زمین و آسمان دید سؤال کرد در آن هودج کیست؟ گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام. گفت: به کجا می‌روند؟ گفتند: برای زیارت امام حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است، می‌روند. همچنین دید رقعه‌هایی از هودج می‌ریزد و در آنها نوشته است: امان من النار لزوار الحسين في ليلة الجمعة امان من النار يوم القيامة (این برگ امانی است در روز قیامت، برای زوار امام حسین علیه السلام در شب‌های جمعه) حال آیا این حدیث صحیح است؟

فرمودند: آری! راست و درست است. گفتم: سیدنا! صحیح است که می‌گویند هر کس امام حسین علیه السلام را در شب جمعه زیارت کند، این زیارت برگ امان از آتش است؟ فرمود: آری واللّه! و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.

گفتم: سیدنا! مسأله. فرمود: بپرس.

عرض کردم: سال ۱۲۶۹ هـ ق حضرت رضا عليه السلام را زیارت کردیم. در درود (از بخش های خراسان) یکی از عرب های شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرق نجف اشرف هستند، ملاقات کرده و او را ضیافت نمودیم. از او پرسیدیم شهر حضرت رضا عليه السلام چطور است؟ گفت: بهشت است. امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود، حضرت علی بن موسی الرضا عليه السلام خورده‌ام؛ بنابراین مگر منکر و نکیر می‌توانند در قبر نزد من بیایند. گوشت و خون من از غذای آن حضرت، در میهمانخانه رویده است. آیا این صحیح است؟ یعنی حضرت علی بن موسی الرضا عليه السلام می‌آیند و او را از آن گردنه خلاص می‌کنند؟

فرمود: آری واللّه! جدم ضامن است.

گفتم: سیدنا! مسأله کوچکی است می‌خواهم بپرسم. فرمودند: بپرس.

گفتم: آیا زیارت حضرت رضا عليه السلام از من قبول است؟ فرمودند: ان شاء الله قبول است.

عرض کردم: سیدنا! مسأله. فرمودند: بپرس.

عرض کردم: حاجی محمد حسین بزازباشی، پسر مرحوم حاج احمد، آیا زیارتش قبول است؟ (ایشان با من در سفر مشهد رفیق و شریک در مخارج راه بود). فرمود: عبد صالح زیارتش قبول است.

گفتم: سیدنا! مسأله فرمود: بسم الله.

گفتم: فلانی که از اهل بغداد و همسفر ما بود، آیا زیارتش قبول است؟ ایشان ساکت شدند. گفتم: سیدنا! مسأله. فرمودند: بسم الله.

عرض کردم: این سؤال مرا شنیدید یا نه؟ آیا زیارت او قبول است؟ باز جوابی

ندادند.

حاج علی نقل کرد که ایشان چند نفر از ثروتمندان بغداد بودند که در این سفر پیوسته به لهر و لعب مشغول بودند و آن شخص، یعنی حاج محمدحسین، مادر خود را کشته بود.

در این جا به موضعی که جاده وسیعی داشت، رسیدیم. دو طرف آن باغ و این مسیر، روبه روی کاظمین علیه السلام است. قسمتی از این جاده که به باغها متصل است و در طرف راست قرار دارد، مربوط به بعضی از ایتام و سادات بود که حکومت به زور آن را گرفته و در جاده داخل کرده بود؛ لذا اهل تقوا و ورع که ساکن بغداد و کاظمین بودند همیشه از راه رفتن در آن قطعه زمین کناره می گرفتند؛ اما دیدم این سید بزرگوار در آن قطعه راه می رود. گفتم: مولای من! این محل مال بعضی از ایتام سادات است و تصرف در آن جایز نیست.

فرمود: این موضع مال جدم امیرالمؤمنین علیه السلام و ذریه او و اولاد ماست؛ لذا برای موالیان و دوستان ما تصرف در آن حلال است.

نزدیک آن قطعه در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزاهادی می گفتند و از ثروتمندان معروف عجم و در بغداد ساکن بود گفتم: سیدنا! راست است که می گویند: زمین باغ حاج میرزا هادی، مال موسی بن جعفر علیه السلام است؟ فرمود، چه کار داری؟ و از جواب خودداری نمود.

در این هنگام به جوی آبی که از رود دجله برای مزارع و باغهای آن حدود کشیده اند رسیدیم. این نهر از جاده می گذرد و از آن جا جاده به سمت شهر دو راه می شود؛ یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات. آن جناب به راه سادات میل نمود.

گفتم: بیا از این راه (راه سلطانی) برویم. فرمود: نه! از همین راه خودمان می‌رویم.

آمدیم و چند قدمی نرفته بودیم که خود را در صحن مقدس نزد کفشداری دیدم در حالی که هیچ کوچه و بازاری مشاهده نشد. از طرف باب‌المراد که سمت مشرق و طرف پایین پا است داخل ایوان شدیم. ایشان در رواق مطهر معطل نشد و اذن دخول نخواند و وارد شد و کنار در حرم ایستاد. به من فرود: زیارت بخوان! عرض کردم: من سواد ندارم.

فرمود: من برای تو بخوانم؟ عرض کردم: آری! فرمود: ادخل يا الله؟ السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا امير المؤمنين و همچنین سلام بر همه ائمه نمود تا به حضرت عسکری علیه السلام رسید و فرمود: السلام عليك يا ابا محمد الحسن العسكري. آن‌گاه به من رو کرد و فرمود: آیا امام زمان خود را می‌شناسی؟ عرض کردم: چرا نشناسم.

فرمود: بر امام زمانت سلام کن.

عرضه داشتم: السلام عليك يا حجة الله يا صاحب الزمان يا بن الحسن.

تبسم نمود و فرمود: و عليك السلام و رحمة الله و برکاته.

داخل حرم مطهر شدیم و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم بعد به من فرمود: زیارت بخوان! دوباره گفتم: من سواد ندارم. فرمود: برایت زیارت بخوانم؟ عرض کردم: آری! فرمود: کدام زیارت را می‌خوانی؟ گفتم: هر زیارتی که افضل است مرا به آن زیارت دهید. ایشان فرمود: زیارت امین الله افضل است و بعد به خواندن مشغول شد و فرمود: السلام عليكما يا امينَي الله في ارضه و حُجَّتَيْهِ على عباده تا آخر.

در همین وقت چراغ‌های حرم را روشن کردند دیدم شمع‌ها روشن است؛ ولی حرم مطهر به نور دیگری مانند نور آفتاب روشن و منور است به طوری که شمع‌ها مثل چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ متوجه نمی‌شدم.

وقتی زیارت تمام شد از سمت پایین پا به پشت سر آمدند و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند: آیا جدم حسین علیه السلام را زیارت می‌کنی؟ عرض کردم: آری! زیارت می‌کنم، شب جمعه است. زیارت وارث را خواندند و در همین وقت مؤذن‌ها از اذان مغرب فارغ شدند.

ایشان به من فرمودند: به جماعت ملحق شو و نماز بخوان. بعد هم به مسجد پشت سر حرم مطهر، که جماعت در آن جا منعقد بود، تشریف آوردند و خود فرادی در طرف راست امام جماعت و به ردیف او ایستادند. من وارد صف اول شدم و مکانی پیدا کردم.

بعد از نماز آن سید بزرگوار را ندیدم. از مسجد بیرون آمدم و در حرم جستجو کردم، اما باز او را ندیدم. قصد داشتم ایشان را ملاقات نموده، چند قرانی پول بدهم و شب نزد خود نگه دارم که میهمان من باشد. ناگاه به خاطر آمد که این سید که بود؟ و آیات معجزات گذشته را متوجه شدم؛ از جمله این که من دستور او را در مراجعت به کاظمین علیهم السلام اطاعت کردم با آن که در بغداد کار مهمی داشتم. و این که مرا به اسم صدا زد، با آن که او را تا به حال ندیده بودم. و این که می‌گفت: موالیان ما. و این که می‌فرمود: من شهادت می‌دهم. و همچنین دیدن نهر جاری و درختان میوه‌دار در غیر فصل خود و غیر اینها (که تماماً گذشت). و این مسایل باعث شد من یقین کنم که ایشان حضرت بقیة الله - ارواحنا فداء - است. مخصوصاً در قسمت اذن دخول و

پرسیدن این که آیا امام زمان خود را می شناسی. یعنی وقتی که گفتم: می شناسم، فرمودند: سلام کن؛ چون سلام کردم، تبسم کردند و جواب دادند. لذا نزد کفشداری آمدم و از حال آن حضرت سؤال کردم. کفشدار گفت: ایشان بیرون رفت، بعد پرسید این سید رفیق تو بود؟ گفتم: بلی!

بعد از این اتفاق به خانه میهمان دار خود آمدم و شب را در آن جا به سر بردم. صبح که شد، نزد جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یاسین رفتم و هر آنچه را دیده بودم، نقل کردم.

ایشان دست خود را بر دهان گذاشت و مرا از اظهار این قصه و افشای این سر نهی نمود و فرمود، خداوند تو را موفق کند.

به همین جهت من آن را مخفی داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا آن که یک ماه از این قضیه گذشت. روزی در حرم مطهر، سید جلیلی را دیدم که نزد من آمد و پرسید: چه دیده ای؟ گفتم: چیزی ندیده ام. باز سؤالش را تکرار کرد. اما من به شدت انکار نمودم. او هم ناگهان از نظرم ناپدید شد. (عبقری، ج ۲، ص ۱۱۴).

۲۷- رؤیای محمد صادق عراقی

عالم ربانی، حاج ملافتحعلی عراقی فرمود:

آخوند ملا محمد صادق عراقی در نهایت سختی و پریشانی بود و به هیچ وجه برای او گشایشی واقع نمی شد. شبی در عالم خواب دید، در بیابانی خیمه بزرگی برپا است. پرسید: این خیمه مربوط به کیست؟

گفتند: این جا خیمه امام زمان علیه السلام است. با عجله خدمت آن حضرت مشرف شد و سختی حال خود را به آن سرور عرض کرد و از ایشان دعایی برای گشایش

کار و رفع مشکلات خویش خواست. حضرت او را به سیدی از اولاد خود حواله دادند و اشاره به او و خیمه‌اش فرمودند.

آخوند از محضر آن حضرت خارج شد و به همان خیمه‌ای که اشاره فرموده بودند، رفت؛ دید عالم مورد اعتماد، جناب آقا سید محمد سلطان‌آبادی است، که روی سجاده نشسته و مشغول دعا خواندن است، و آن خیمه حضور دارد. به سید سلام کرد و کیفیت جریان را نقل کرد. ایشان جهت وسعت رزق، دعایی به او تعلیم نمود.

در این جا آخوند از خواب بیدار شد و در حالی که دعا به یادش مانده بود، به طرف خانه آن عالم بزرگوار به راه افتاد. از طرفی قبل از دیدن این خواب، رابطه آخوند عراقی با سید قطع بود و علتش را اظهار نمی‌کرد. وقتی خدمت سید رسید، او را به همان شکلی که در خواب دیده بود، روی سجاده خود نشسته، مشغول ذکر و استغفار مشاهده نمود و سلام کرد.

سید جواب سلامش را داد و تبسمی نمود؛ مثل این که از قضیه مطلع باشد. آخوند برای گشایش کار خود دعایی خواست. مرحوم سلطان‌آبادی، همان دعایی را که در عالم خواب تعلیم فرموده بود، بیان کرد.

آخوند عراقی مقید به خواندن آن دعا شد و به اندک زمانی دنیا از هر طرف به او رو آورد و از سختی و تنگدستی راحت شد.

بعد از این اتفاق، مرحوم حاج ملا فتحعلی، سید را خیلی ستایش می‌کرد و مدتی هم نزد ایشان درس خوانده بود.

اما آنچه را سید به آخوند در عالم خواب و بیداری تعلیم داده بود، سه چیز

است:

اول آن که، بعد از نماز صبح دست به سینه گذاشته و هفتاد مرتبه یا فتاح بگوید.

دوم، دعایی را که در کتاب کافی است، همیشه بخواند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را به مردی از صحابه که مبتلا به مرض و پریشانی بود، تعلیم دادند و از برکت خواندن این دعا به اندک زمانی مشکلاتش برطرف شد. دعا این است:

لا حول و لا قوّة الاّ بالله توکلت علی الحیّ الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ ولداً و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولیّ من الذلّ و کبره تکبیراً.

سوم، دعایی را که ابن فهد حلی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که بعد از نماز صبح خوانده شود و هرکس آن را بخواند حاجتش برآورده و مشکلاتش حل می شود.

دعا این است: بسم الله و بالله و صلّی الله علی محمد و آله و افوض امری الی الله انّ الله بصیر بالعباد فوقه الله سیئات ما مکروا لا اله الاّ انت سبحانک انّی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجّیناه من الغم و كذلك تنجی المؤمنین حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یحسبهم سوء ما شاء الله لا حول و لا قوّة الاّ بالله ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله و ان کره الناس حسبی الرب من المربوبین حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الله ربّ العالمین حسبی من هو حسبی حسبی من لم یزل حسبی حسبی من کان مذکنت حسبی حسبی الله لا اله الاّ هو علیه توکلت و هو ربّ العرش العظیم. (عبری، ج ۱۷۸/۲)

۲۸- تشرف سید احمد رشتی و سفارش به نافله و عاشورا و جامعه

حاج سید احمد رشتی می گوید:

در سال ۱۲۸۰ هـ ق به قصد حج بیت الله الحرام از رشت به تبریز آمدم و در خانه حاج صفرعلی تاجر تبریزی منزل کردم و چون قافله‌ای نبود که به حج بروم متحیر ماندم. تا این که حاج جبار جلودار سدهی اصفهانی برای طرابوزن (از شهرهای ترکیه) بار برداشت. من هم به تنهایی از او حیوانی کرایه کردم و رفتم. وقتی به منزل اول رسیدیم سه نفر دیگر نیز به تشویق حاج صفرعلی به من ملحق شدند: یکی حاج ملاباقر تبریزی، دیگری حاج سید حسین تاجر تبریزی و سومی حاج علی نام داشت که خدمت می‌کرد؛ به اتفاق روانه شدیم. به ارزنة الروم (شهری تجاری و صنعتی در شرق ترکیه) رسیدیم و از آن جا عازم طرابوزن شدیم.

در یکی از منازل بین این دو شهر، حاج جبار جلودار آمد و گفت: منزلی که فردا در پیش داریم مخوف است، امشب زودتر حرکت کنید که به همراه قافله باشید. این مطلب را به خاطر آن می‌گفت که ما در سایر منازل، غالباً با فاصله‌ای پشت سر قافله راه می‌رفتیم. لذا حدود سه ساعت پیش از اذان صبح، حرکت کردیم.

حدود نیم فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که ناگاه هوا دگرگون شد و برف باریدن گرفت به طوری که هر کدام از رفقا، سر خود را پوشاندند و به سرعت رفتند؛ اما من هر قدر تلاش کردم نتوانستم به آنها برسم و در آن جا تنها ماندم. از اسب پیاده شدم و در کنار راه نشستم. خیلی مضطرب بودم؛ چون حدود ششصد تومان برای مخارج سفر همراه داشتم و ممکن بود راهزن یا دزدی پیدا شود و مرا به خاطر آنها از بین ببرد. بعد از تأمل و تفکر، با خود گفتم: تا صبح همین جا می‌مانم بعد به منزل قبلی برگشته، چند محافظ همراه خود می‌آورم و به قافله ملحق می‌شوم. در همان حال ناگاه باغی مقابل خود دیدم و در آن باغ باغبانی که در دست بیلی داشت، مشاهده می‌شد. او بیل بر درخت‌ها می‌زد که برف آنها بریزد. پیش آمد و نزدیک من

ایستاد و فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم: رفقایم رفته و من مانده و راه را گم کرده‌ام.

فرمود: نافله شب بخوان تا راه را پیدا کنی.

مشغول نافله شب شدم. بعد از تهجد (نماز شب) دوباره آمد و فرمود: نرفتی؟

گفتم: والله راه را بلد نیستم.

فرمود: جامعه بخوان تا راه را پیدا کنی.

من جامعه را از حفظ نداشتم و الان هم از حفظ نیستم با آن که مکرر به زیارت

عتبات مشرف شده‌ام. از جای برخاستم و زیارت جامعه را از حفظ خواندم.

باز آن شخص آمد و فرمود: نرفتی؟ بی اختیار گریه‌ام گرفت و گفتم: همین جا

هستم چون راه را بلد نیستم.

فرمود: عاشورا بخوان. من زیارت عاشورا را از حفظ نداشتم و الان هم حفظ

نیستم در عین حال برخاستم و مشغول زیارت عاشورا از حفظ شدم، و تمام لعن و

سلام‌ها و دعای علقمه را خواندم.

دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی؟ گفتم: نه! تا صبح همین جا هستم.

فرمود: الان تو را به قافله می‌رسانم.

ایشان رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و آمد، فرمود:

پشت سر من بر الاغم سوار شو.

سوار شدم و اسب خود را کشیدم اما حیوان حرکت نکرد. فرمود: دهنه اسب

را به من بده. ایشان بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را با دست راست

گرفت و به راه افتاد. اسب کاملاً آرام می‌آمد و ایشان را اطاعت می‌نمود.

بعد آن بزرگوار دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله

نمی‌خوانید؟ نافله، نافله، نافله. باز فرمود: شما چرا عاشورا نمی‌خوانید؟ عاشورا،

عاشورا، عاشورا بعد فرمود: شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه. در زمان طی مسافت، مسیری دایره‌ای را پیمودیم ناگاه برگشت و فرمود: اینها رفقای شما هستند. دیدم رفقا کنار نهر آبی پیاده شده، مشغول وضو برای نماز صبح بودند.

از الاغ پیاده شدم تا سوار اسب خود شوم، نتوانستم. آن جناب پیاده شد بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار نمود و سر اسب را به سمت رفقا برگرداند. من در آن حال به فکر افتادم این شخص که بود که به زبان فارسی صحبت می کرد در حالی که این طرف‌ها زبانی جز ترکی و مذهبی جز مذهب عیسوی وجود ندارد؛ تازه چطور به این سرعت مرا به رفقای خود رسانید.

به خاطر همین فکرها پشت سرم را نگاه کردم، اما کسی را ندیدم و از ایشان اثری نیافتم. و بعد از این جریان به رفقای خود ملحق شدم. (عبقری، ج ۲، ص ۱۱۷).

۲۹- دستور حضرت بقية الله عليه السلام به سيد اصفهانی

یکی از بزرگان مراجع شیعه مرحوم آية الله العظمی آقای سيد ابوالحسن اصفهانی است.

او یکی از مراجع اعلاى دینی و زعيم اعظم و فقيه مؤيد و زمامدار تشیع و از آیات و مراجعی بوده که بی واسطه به فیض ملاقات حضرت صاحب الامر - ارواحنا فداء - مشرف گشته و مورد تأییدات غیبی بوده‌اند و در طول تاریخ غیبت کبرای امام عصر (عج) کمتر مرجعی و زعیمی به کیاست و فراست و سعه صدر و بخشندگی و مآثر آثار و خدمات آن بزرگوار و کرامات باهرات و سجایای گرانمایه و سخاوت‌ها

و احسان‌های عجیبه و اخلاق نیکویش بوده است.

یکی از کرامت‌های امام عصر (عج) به این نایب بزرگوار و زعیم امت توفیق شریفی است که برای آن بزرگوار صادر می‌کنند و می‌فرستند و بدین ترتیب ایشان را تحت عنایات خاصه خویش قرار می‌دهند و به الطاف و عنایاتشان می‌نوازند.

توفیقی که حضرتش ارسال می‌دارند، توسط مرحوم ثقة الاسلام و المسلمین زین العلماء الصالحین حاج شیخ محمد کوفی شوشتری در نامه‌ای واصل می‌شود که متن مبارک آن نامه عبارت از این است:

«قل له: ارحص نفسك و اجعل مجلسك في الدهليز و افض حوائج الناس نحن ننصرك»

یعنی به او بگو: خودت را برای مردم ارزان کن و در دسترس همه قرار بده، محل نشستنت را دهلیز خانه‌ات انتخاب کن تا مردم سریع و آسان با تو ارتباط داشته باشند و حاجت‌های مردم را برآور؛ ما یاریت می‌کنیم. ملاقات با امام زمان، ج ۴، ص ۱۱۳.

۳۰- تشرف حضرت آية الله العظمى نجفی مرعشی - قدس سره الشریف -

در کتاب قیسات در شرح زندگی مرحوم آية الله العظمى نجفی مرعشی به سه حکایت در رابطه با تشرف این مرجع بزرگ به خدمت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداء - که نکات جالبی را دارا است؛ می‌باشد که خداوند متعال، روح آن مرجع عظیم‌الشان را که عالی است، متعالی فرموده و ما را در رابطه با وظایفی که نسبت به مراجع عالی‌قدرمان داریم آشنا تر فرماید.

و اینک ترجمه سه داستان:

حکایت اول

مرحوم آیه الله مرعشی گوید: در ایام تحصیل علوم دینی و فقه اهل بیت -علیهم السلام- در نجف اشرف، شوق زیادی جهت دیدار جمال مولایمان بقیه الله الاعظم -عجل الله فرجه الشریف- داشتم. با خود عهد کردم که چهل شب چهارشنبه پیاده به مسجد سهله بروم؛ به این نیت که جمال آقا صاحب الامر علیه السلام را زیارت کنم و به این فوز بزرگ نایل شوم.

تا ۳۵ تا ۳۶ شب چهارشنبه ادامه دادم، تصادفاً در این شب، رفتنم از نجف تأخیر افتاد و هوا ابری و بارانی بود. نزدیک مسجد سهله خندقی بود، هنگامی که به آن جا رسیدم بر اثر تاریکی شب وحشت و ترس وجود مرا فراگرفت، مخصوصاً از زیادی قطاع الطريق و دزدها. ناگهان صدای پایی را از دنبال سر شنیدم که بیشتر موجب ترس و وحشتم گردید.

برگشتم به عقب، سید عربی را با لباس اهل بادیه دیدم، نزدیک من آمد و با زبان فصیح گفت: «ای سید! سلام علیکم». ترس و وحشت به کلی از وجودم رفت و اطمینان و سکون نفس پیدا کردم و تعجب آور بود که چگونه این شخص در تاریکی شدید، متوجه سیادت من شد و در آن حال من از این مطلب غافل بودم.

به هر حال سخن می گفتیم و می رفتیم. از من سؤال کرد: «قصد کجا داری؟» گفتم: «مسجد سهله». فرمود: «به چه جهت؟» گفتم: «به قصد تشرف زیارت ولی عصر علیه السلام».

مقداری که رفتیم به مسجد زید بن صوحان که مسجد کوچکی است نزدیک مسجد سهله، رسیدیم، داخل مسجد شده و نماز خواندیم و بعد از دعایی که سید خواند که کان دیوار و سنگها با او آن دعا را می خواندند، احساس انقلابی عجیب

در خود نمودم که از وصف آن عاجزم.

بعد از دعا سید فرمود: «سید تو گرسنه‌ای، چه خوبست شام بخوری». پس سفره‌ای را که زیر عبا داشت بیرون آورده و در آن مثل این که سه قرص نان و دو یا سه خیار سبز تازه بود. کأن تازه از باغ چیده و آن وقت چهله زمستان و سرمای زنده‌ای بود و من منتقل به این معانشدم که این آقا این خیار تازه سبز را در این فصل زمستان از کجا آورده؟ طبق دستور آقا شام خوردم.

سپس فرمود: «بلند شو تا به مسجد سهله برویم». داخل مسجد شدیم، آقا مشغول اعمال وارده در مقامات شد و من هم به متابعت آن حضرت انجام وظیفه می‌کردم و بدون اختیار نماز مغرب و عشا را به آقا اقتدا کردم و متوجه نبودم که این آقا کیست.

بعد از آن که اعمال تمام شد، آن بزرگوار فرمود: «ای سید! آیا مثل دیگران بعد از اعمال مسجد سهله به مسجد کوفه می‌روی یا در همین جا می‌مانی؟» گفتم: می‌مانم.

در وسط مسجد در مقام امام صادق عليه السلام نشستیم. به سید گفتم: چای یا قهوه یا دخانیات میل داری آماده کنم؟ در جواب، کلام جامعی را فرمود: «این امور از فضول زندگیست و ما از این فضولات دوریم». این کلام در اعماق وجودم اثر گذاشت به نحوی که هرگاه یادم می‌آید ارکان وجودم می‌لرزد.

به هر حال مجلس نزدیک دو ساعت طول کشید و در این مدت مطالبی رد و بدل شد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنم.

۱- در رابطه با استخاره سخن به میان آمد، سید عرب فرمود: «ای سید! با تسبیح به چه نحو استخاره می کنی؟» گفتم: سه مرتبه صلوات می فرستم و سه مرتبه می گویم «استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة» پس قبضه‌ای از تسبیح را گرفته می‌شمارم، اگر دو تا ماند بدست و اگر یکی ماند خوب است.

فرمود: «برای این استخاره، باقی مانده‌ای است که به شما نرسیده و آن این است که هرگاه یکی باقی ماند فوراً حکم به خوبی استخاره نکنید؛ بلکه توقف کنید و دوباره بر ترک عمل استخاره کنید اگر زوج آمد کشف می‌شود که استخاره اول خوب است اما اگر یکی آمد کشف می‌شود که استخاره اول میانه است.»

به حسب قواعد علمیه می‌بایست دلیل بخواهم و آقا جواب دهد. به جای

۱- در کتاب عروة الوثقی در مقدمه حج، آداب سفر، امر اول، می‌فرماید: «استخاره به معنی طلب خیر است از پروردگار در امر مسافرت و هر کار بزرگ دیگر. و در روایات امر کرده‌اند به استخاره مخصوصاً جایی که انسان متحیر باشد و نداند که این کار به نفع یا ضرر اوست و این به خاطر اخبار و روایات زیادی است که رسیده است.»

از جمله از امام باقر و صادق -علیهما السلام- روایت شده که فرمودند: «ما همان‌طور که سوره قرآن را یاد می‌گیریم استخاره را نیز یاد می‌گیریم.»

و امام باقر فرمودند: «پدرم علی ابن الحسین -علیه السلام- عمل به استخاره می‌فرمود هرگاه تصمیم به کار حج یا عمره یا خرید و فروش و... می‌گرفتند.»

و در روایات اهل سنت نیز از پیغمبر -صلی الله علیه و آله- درباره استخاره روایت نقل شده است. و آن بر دو قسم است: با تسبیح و با قرآن.

دقیق و باریکی رسیدیم پس به مجرد این قول تسلیم و منقاد شدم و در عین حال متوجه نبودم که این آقا کیست.

۲- از جمله مطالب در این جلسه، تأکید سید عرب بر تلاوت و قرائت این سوره‌ها بعد از نمازهای واجب بود: بعد از نماز صبح سوره یس، بعد از نماز ظهر سوره عم، بعد از نماز عصر سوره نوح، بعد از مغرب سوره الواقعة و بعد از نماز عشا سوره ملک.

۳- دیگر این که تأکید فرمودند، بر دو رکعت نماز بین مغرب و عشا که در رکعت اول بعد از حمد هر سوره‌ای خواستی می‌خوانی و در رکعت دوم بعد از حمد سوره واقعه را می‌خوانی و فرمود: کفایت می‌کند این از خواندن سوره واقعه بعد از نماز مغرب؛ چنان‌که گذشت.

۴- تأکید فرمود: «بعد از نمازهای پنجگانه این دعا را بخوان: «اللهم سرحني عن الهموم و الغموم و وحشة الصدر و وسوسة الشيطان برحمتك يا ارحم الراحمين.»»
 ۵- و دیگر تأکید بر خواندن این دعا بعد از ذکر رکوع در نمازهای یومیه خصوصاً رکعت آخر:

«اللهم صلّ على محمد و آل محمد و ترخّم على عجزنا و آغثنا بحقهم.»

۶- در تعریف و تمجید از شرایع الاسلام مرحوم محقق حلی فرمود: «تمام آن مطابق با واقع است مگر کمی از مسایل آن.»

۷- تأکید بر خواندن قرآن و هدیه کردن ثواب آن برای شیعیانی که وارثی

۱- قرآن می‌فرماید: «فاقرؤوا ما تيسر من القرآن». یعنی: «آنچه می‌توانید از

قرآن تلاوت کنید.» و روایات زیادی در تأکید بر خواندن قرآن رسیده از جمله:

ندارند یا دارند و لکن یادی از آنها نمی‌کنند.

۸- تحت الحنک را از زیر حنک دور دادن و سر آن را در عمامه قرار دادن؛ چنان‌که علمای عرب به همین نحو عمل می‌کنند و فرمود: «در شرع این چنین رسیده است.»

۹- تأکید بر زیارت سیدالشهداء علیه السلام.

۱۰- دعاء در حق من و فرمود: «خدا تو را از خدمتگزاران شرع قرار دهد.»

۱۱- پرسیدم: نمی‌دانم آیا عاقبت کارم خیر است و آیا من نزد صاحب شرع

مقدس روسفیدم؟

فرمود: «عاقبت تو خیر و سعیت مشکور است و روسفیدی.»

گفتم: نمی‌دانم آیا پدر و مادر و اساتید و ذوی الحقوق از من راضی هستند یا

نه؟

فرمود: «تمام آنها از تو راضی‌اند و درباره‌ات دعای می‌کنند.»

پیامبر (ص) فرموده: «خدا عذاب نمی‌کند قلبی را که جای قرآن باشد»

امام صادق فرمود: «سزاوار است هر مؤمن را نمیرد مگر آنکه یا قرآن را

فراگرفته باشد یا در حال فراگیری آن باشد.»

و در وصیتی که پیامبر به علی فرمود این بود: «و علیک بتلاوة القرآن علی

کلّ حالٍ» یعنی: «بر تو باد خواندن قرآن در هر حال که هستی.»

و حفص از موسی بن جعفر نقل کرده که فرمود: «همانا درجات بهشت به اندازه

آیات قرآنی ؟ می‌شود بخوان و بالا بروا پس می‌خواند (درجه به درجه) بالا

می‌رود.

استدعای دعا کردم برای خودم که موفق باشم برای تألیف و تصنیف. دعا فرمودند.

در این جا مطالب دیگری است که مجال تفصیل و بیان آن نیست. خواستم به خاطر حاجتی از مسجد بیرون روم، نزد حوضی که در وسط راه قبل از خارج شدن از مسجد قرار دارد آمدم. به ذهنم رسید چه شبی بود و این سید عرب کیست که این همه با فضیلت است؟ شاید همان مقصود و معشوقم باشد. تا این معنی به ذهنم خطور کرد، مضطرب برگشتم و آن آقا را ندیدم و کسی هم در مسجد نبود.

یقین پیدا کردم که آقا را زیارت کردم و غافل بودم، مشغول گریه شدم و همچون دیوانه اطراف مسجد گردش می کردم تا صبح شد؛ چون عاشقی که بعد از وصال مبتلا به هجران شود.

این اجمالی از تفصیل بود که هر وقت آن شب یادم می آید، بهت زده می شوم. (شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام، ص ۱۳۰).

۳۱- حکایت دوم

در زیارت عسکرین -علیهما السلام- و در جاده طرف حرم سید محمد، راه را گم کردم و در اثر تشنگی و گرسنگی زیاد و وزش باد، در قلب الاسد از زندگی مأیوس شدم، غش کرده به حالت صرع و بیهوشی روی زمین افتادم. ناگهان چشمم را باز کرده دیدم سرم در دامن شخص بزرگواری است. او به من آب خوش گواری داد که مثلش را از شیرینی و گوارایی در مدت عمر نچشیده بودم. بعد از سیراب کردنم سفره اش را باز کرد و در میان سفره دو یا سه عدد نان بود، خوردم.

سپس این شخص که به شکل اعراب بود فرمود: «سید! در این نهر برو و بدنت را شستشو نما.»

گفتم: برادر! این جا نهری نیست، نزدیک بود از تشنگی بمیرم، شما مرا نجات دادید. آن مرد عرب فرمود: «این آب گوارا است!» با گفته او نگاه کردم دیدم نهر آب باصفایی است. تعجب کردم و با خود گفتم: این نهر نزدیک من بود و من نزدیک بود از تشنگی بمیرم!

فرمود: «ای سید! اراده کجا داری؟». گفتم: حرم مطهر سید محمد علیه السلام فرمود: «این حرم سید محمد است». نگاه کردم دیدم در زیر بقعه سید محمد قرار داریم و حال آن که من در «جادسیه» (قادسیه) گم شده بودم و مسافت زیادی بین آن جا و بقعه سید محمد وجود داشت.

باری، از فواید آنچنانی که از مذاکره با آن عرب در این فرصت نصیب شد اینهاست:

- تأکید و سفارش بر تلاوت قرآن شریف، و انکار شدید بر کسی که قایل به تحریف قرآن است؛ حتی نفرین فرمود بر افرادی که احادیث تحریف را قرار

۱- علمای اسلام را عقیده بر این است که قرآن مجید و کتاب آسمانی که امروزه در میان جمیع فرق مسلمین مورد عمل است همان قرآن محکم نازل بر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در زمان خود آن حضرت جمع و مرتب گردیده و بدون تحریف و تغییر و زیاده و نقصان به ما رسیده است. برای نمونه نام عده‌ای از فحول بزرگان علمای شیعه و مفسرین که قایل به عدم تحریف قرآنند ذکر می‌کنم:

«شیخ طوسی در تفسیر تبیان، ابوعلی طبرسی در مجمع‌البیان، مرحوم صدوق

داده‌اند.

- و نیز تأکید بر نهادن عقیقی که اسماء مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام بر آن نقش بسته و نوشته شده زیر زبان میت.

- و نیز سفارش فرمودند: بر احترام پدر و مادر، زنده باشند یا مرده، و تأکید بر

در اعتقادات، شیخ مفید و نیز سید مرتضی علم الهدی و...»

۱- از آیات قرآن مجید و اخبار اهل بیت علیهم السلام - احترام و احسان و نیکی نمودن بر پدر و مادر استفاده می‌شود. از جمله: «و بالوالدین احسانا» و «وصینا الانسان بوالدیه حسنا». و چنانکه از روایات استفاده می‌شود، نیکی به والدین کفاره گناهان است. از حضرت باقر روایت است که: «چه بسا بنده‌ای در حال حیات والدین، به آنها نیکوکار است و چون مردند آنها را فراموش و بدهی آنها را نداده و استغفار برای آنها ننموده، خداوند آن را عاق والدین می‌کند و بالعکس.»

در اصول کافی پیامبر صلی الله علیه و آله - در جواب مردی که از آن حضرت پرسید: «آیا پس از مرگ والدین چیزی از حقوق آنها باقی است یا نه؟» فرمود: «بلی نماز و استغفار و دعا برای ایشان و گرمی داشتن دوستان آنها و صله نمودن رحم آنها»

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: شرافت نسب و بزرگی شخص مؤمن نماز شب است و عزت او آبروداری و خودداری از رفتار ناپسند با مردم است.»

و نیز شخصی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: «بر شما باد به نماز شب، چون رویه پیغمبر شما، و خوی مردان صالح پیش از شماست، و باعث دوری امراض از بدن شما می‌باشد.»

و نیز شخصی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «نماز شب

زیارت بقاع مشرفه ائمه عليهم السلام و اولاد آنها و تعظیم و تکریمشان.
 و سفارش فرمود بر احترام ذریه سادات و به من فرمود: «قدر خود را به خاطر
 انتسابت به اهل بیت عليهم السلام بدان و شکر این نعمت را که موجب سعادت و افتخار زیاد
 است به جای آور.»
 و سفارش فرمود بر خواندن قرآن و نماز شب.

چهره‌ها را سفید گرداند؛ نماز شب انسان را طراوت بخشد و نماز شب روزی را به
 سوی انسان حواله کند.»

ابوبصیر از امام صادق نقل می‌کند که حضرت فرمود: «نماز شب بدن را سالم و
 موجب خشنودی خدا و چنگ زدن به اخلاق پیغمبران می‌باشد.» ثواب الاعمال، ص
 ۹۶.

۱- امام صادق عليه السلام فرمود: شرافت نسب و بزرگی شخص مؤمن در نماز شب
 است و عزت او آبروداری و خودداری او از رفتار ناپسند با مردم است.»
 و نیز شخصی از امام صادق عليه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: «بر شما باد به
 نماز شب، چون رویه پیغمبر شما، و خوی مردان صالح پیش از شماست، و باعث
 دوری امراض از بدن شما می‌باشد.»

و نیز امام صادق فرمود: «نماز شب چهره‌ها را سفید گرداند؛ نماز شب انسان را
 طراوت بخشد و نماز شب روزی را به سوی انسان حواله کند.»

ابوبصیر از امام صادق نقل می‌کند که حضرت فرمود: «نماز شب بدن را سالم و
 موجب خشنودی خدا و چنگ زدن به اخلاق پیغمبران می‌باشد.» ثواب الاعمال، ص
 ۹۶.

و فرمود: «ای سید! تأسف بر اهل علمی که عقیده‌شان انتساب به ماست و لکن این اعمال را ادامه نمی‌دهند.»

و سفارش فرمود: بر تسبیح فاطمه زهرا -سلام الله علیها- و بر زیارت سیدالشهداء علیه السلام از دور و نزدیک و زیارت اولاد ائمه علیهم السلام و صالحین و علما و تأکید بر حفظ خطبه شقشقیه امیرالمؤمنین علیه السلام و خطبه علیا مخدره زینب

۱- تسبیح حضرت زهرا -علیها السلام- بنابر مشهور سی و چهار بار «الله اکبر» و سی و سه بار «الحمد لله» و سی و سه بار «سبحان الله» است که روی هم، صد بار ستایش خداوند و شکر و تنزیه او می‌شود.

مرحوم صدوق در «ثواب الاعمال» می‌نویسد: ابوهارون مکفوف گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «آبا هارون! به راستی ما کودکان خود را به تسبیح حضرت زهرا -علیها السلام- امر می‌کنیم همانطوری که به نماز امر می‌کنیم. پس تو به این ذکر مداومت کن؛ زیرا بنده‌ای که به آن مداومت کند از بدبختی دور خواهد بود.» (ثواب الاعمال، ص ۳۶۲).

و ابو خالد قماط گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «تسبیح حضرت زهرا -سلام الله علیها- هر روز در تعقیب هر فریضه نزد من محبوبتر است از به جا آوردن هزار رکعت نماز در هر روز.»

۲- سومین خطبه از خطبه‌های نهج البلاغه خطبه «شقشقیه» است و به این دلیل به این نام خوانده شده که در آخر این خطبه حضرت، به ابن عباس فرمود: «یا ابن عباس، تلك شقشقة هدرت ثم قرأت». در این خطبه، امیرالمؤمنین علیه السلام به شکایت از سه خلیفه پرداخته که از روی ظلم و ستم بر او تقدم جستند و خلافت را غصب

کبری علیه السلام در مجلس یزید - لعنة الله عليه - و دیگر سفارشات و فواید.

نمودند. در مورد این خطبه بعضی از مخالفان که محتویات آن را برخلاف میل خود دیده‌اند سر و صدای زیادی به راه انداخته و می‌گویند که: این خطبه را سید رضی ساخته و به علی علیه السلام نسبت داده است. لیکن ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «قسمت زیادی از این خطبه را در نوشته ابوالقاسم بلخی امام بغداد، دیدم که در زمان حکومت مقتدر بالله می‌زیسته است».

و نیز از قول مصدق بن شیبب واسطی می‌گوید: «این خطبه را برای ابن‌خشاب خواندم او گفت: ... به خدا قسم من این خطبه را در کتابهایی دیدم که دویست سال پیش از تولد سید رضی قبل از آنکه نقیب ابو احمد پدر رضی، متولد شود نوشته شده بود».

(شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۰۶).

از بزرگان اهل علم و فضیلت که در نجف اشرف بودند شنیدم که: مرحوم علامه امینی صاحب‌الغدیر - که خدایش او را با صاحب شریعت محشور فرماید - اگر در جلسه‌ای بود که احیاناً این خطبه را می‌خواندند بلند بلند گریه می‌کرد؛ مثل زنی که جوانش مرده باشد و همه را تحت تأثیر قرار می‌داد. لذا خطبا، جایی که مرحوم علامه نشسته بود، این خطبه را کمتر می‌خواندند.

بهترین معرف اشخاص، سخنان آنهاست؛ و خاصه سخنانی که از قلب تراوش کند، بر قلب می‌نشیند.

۱- حضرت زینب که او را عقیده بنی‌هاشم می‌نامند دو خطبه دارد؛ یکی در بازار کوفه و دیگری در مجلس یزید در شام. در هر دو جا خطبه کوبنده و آتشین حضرت، مخصوصاً در شام اثر عجیبی داشت؛ چنانکه بزرگان نوشته‌اند پس از تمام شدن

به ذهنم خطور نکرد که این آقا کیست مگر وقتی که از نظرم غایب شد.
(شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام ص ۱۳۵).

۳۲- حکایت سوم

در اقامت در سامرا شب‌هایی را در سرداب مقدس بیتوته کردم؛ آن هم شب‌های زمستانی. در یکی از شب‌ها آخر شب، صدای پایی شنیدم با این که در سرداب بسته و قفل بود، ترسیدم؛ زیرا عده‌ای از دشمنان اهل بیت علیهم السلام - به دنبال کشتن من بودند. شمعی که همراه داشتم نیز خاموش شده بود.

ناگاه صدای دلربایی شنیدم که به این نحو سلام داد: «سلام علیکم یا سیدا» و

خطبه شورانگیز و تکان‌دهنده عقیده بنی‌هاشم، آتشی از کینه معاویه و یزید بر دلهای مردم برافروخت و نهیب آنچنان زبانه کشید که شهر شام را دگرگون کرد.
این خطبه ارکان سلطنت یزید، بلکه سلسله بنی‌امیه را متزلزل ساخت و آتش انقلاب و تحول فکری و سیاسی را در سینه‌های مردم شعله‌ور ساخت و آخر الامر، منجر به خون‌خواهی حسین بن علی علیه السلام شد. (بحار الانوار، ج ۱۰، و مقتل ابی‌مخنف، ص ۳۴۲).

و از سفارشات امام زمان علیه السلام به حفظ این خطبه، ارزش خطبه و عنایت حضرت به عمه بزرگوارشان، معلوم می‌شود. چنانکه بر علاقه حضرت، به زینب کبری شواهد زیادی وجود دارد؛ از جمله داستان تشریف آقا شیخ حسین سامرائی که حضرت بقية الله علیه السلام می‌فرمایند: «به شیعیان و دوستان ما بگویند خدا را به حق عمه‌ام حضرت زینب قسم دهند که فرج مرا نزدیک کند».

نام مرا برد.

جواب دادم و گفتم: شما کیستید؟ فرمود: «یکی از بنی اعمام تو».

گفتم: در بسته بود، از کجا آمدی؟ فرمود: «خداوند بر هر چیزی قدرت دارد».

پرسیدم: اهل کجایید؟

فرمود: «حجاز». سپس سید حجازی فرمود: «به چه جهت در این وقت اینجا

آمده‌ای؟»

گفتم: به جهت حاجت‌هایی. فرمود: «برآورده شد».

سپس سفارش فرمود بر نماز جماعت و مطالعه در فقه و حدیث و تفسیر، و

تأکید فرمود در صله رحم و رعایت حقوق استاد و معلمین، و نیز سفارش فرمود

۱- روایات زیادی رسیده که از آثار صله رحم، طول عمر و تأخیر در اجل و

دفع بلا و زیادی روزی و برطرف شدن فقر و زیاد شدن نسل می‌باشد.

امام صادق علیه السلام در مجلس منصور دوانیقی سه حدیث درباره صله رحم از قول

پیامبر نقل کرد که اولی دلالت دارد بر اینکه عمر را زیاد می‌کند، عمر سه ساله را به

سی سال می‌رساند و دوم از آثار صله رحم، آبادی خانه‌هاست و سوم سبب آسان

شدن حساب روز قیامت است.

۲- امام چهارم در رساله حقوق می‌فرماید: «و اما حق پدر علمی تو و استادت

تعظیم او و احترام مجلس او است که خوب به او گوش کنی و به او رو کنی و به او

یاری دهی از خودت تا آنچه را نیاز داری به تو بیاموزد به اینکه عقل خدا را خاص او

سازی و فهم و هوش را به او پردازی و دل خود را بدو دهی و خوب چشمت را به

او اندازی به سبب ترک لذات و صرف نظر نمودن و کم کردن شهوات...»

به مطالعه و حفظ نهج البلاغه و حفظ دعاهاى صحيفه سجاديه. از ایشان خواستم درباره من دعا به فرمايد، دست بلند کرده به اين نحو دعایم کرد: «خدایا! به حق پیغمبر و آل او، این سید را برای خدمت شرع موفق کن و به او شیرینی مناجات را بچشان و دوستی او را در دل های مردم قرار بده و او را از شر و کید شیاطین، مخصوصاً حسد حفظ کن.»

و از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً.»
یعنی: «هرکس به من حرفی بیاموزد مرا بنده خود نموده است.»

۱- نهج البلاغه، کلمات و سخنان امیرالمؤمنین است که سید شریف ابوالحسن محمد رضی جمع آوری کرده و بعد از قرآن، مهمترین کتاب مذهبی ماست که محتوی مسائل علمی، ادبی، دینی، اجتماعی، اخلاقی و سیاسی است، هرکس خواهان سعادت همیشگی و گریزان از ذلت و بدبختی است لازم است که این کتاب را سرمشق قرار داده، از سخنان آن پند گرفته و به دستوراتش رفتار کند. متأسفانه مسلمانان، ارزش این کتاب را چنانکه باید، نمی دانند.

۲- صحيفه کامله سجاديه را امام زين العابدین و سید الساجدين سيدنا و مولانا علی بن الحسين علیه السلام انشاء فرموده و فرزند ارجمندش امام باقر علیه السلام نوشته و حضرت صادق علیه السلام به آن گوش داده است. این کتاب دارای ۵۴ دعاست که هر کس از روی اخلاص و با نیت پاک یکی از آنها را بخواند و تدبر نماید، نور الهی در دلش تابیده و به خدا نزدیک می شود. این کتاب در بین علما به انجیل اهل بیت و زبور آل محمد علیهم السلام - ملقب گردیده است. و آن را «اخذ القرآن» نیز گویند.

در بین گفتارش فرمود: «با من تربت سیدالشهداء علیهم السلام است، تربت اصل که با چیزی مخلوط نشده. سپس چند مثقالی کرامت فرمود. (قبسات)

۳۳- کمک حضرت ولی عصر (عج) به محتشم کاشانی

محتشم پسری داشت که از دنیا رفت. او چند بیت در رثای وی گفت. شبی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دید که فرمود: «تو برای فرزند خود مرثیه می‌گویی، اما برای فرزند من مرثیه نمی‌گویی؟» می‌گوید: بیدار شدم ولی چون در این رشته کار نکرده بودم سررشته پیدا نکردم چگونه وارد مرثیه فرزند گرامی آن حضرت شوم.

۱- روایات بسیار وارده شده که تربت امام حسین علیه السلام شفای هر درد و مرض است مگر مرگ، و امان است از بلاها و باعث ایمنی از هر خوف و ترس است و به فرموده محدث قمی اخبار در این باب متواتر است و معجزاتی که به سبب این تربت مقدس ظاهر گردیده زیاد است.

از جمله در کتاب فوائد الرضویه در شرح حال مرحوم سید نعمت‌الله جزائری نوشته که این سید جلیل‌القدر در تحصیل علم زحمت بسیار کشید تا جایی که از کثرت مطالعه، چشمانش ضعف پیدا کرده به همین خاطر از تربت مقدسه امام حسین اکتحال می‌کرد و به برکت آن چشمش روشن گشت.

و روایت است که حوریان بهشت هرگاه یکی از ملائکه به زمین می‌آیند از آنها می‌خواهند که وقت بازگشت برای ما تسبیح و تربت قبر امام حسین علیه السلام را بیاورید.

(مفاتیح الجنان، ص ۶۱۷).

شب دیگر در خواب مورد عتاب حضرتش گردیدم که فرمود: «چرا در مصیبت فرزندم مرثیه نگفتی؟» عرض کردم: چون تاکنون در این وادی قدم نزده‌ام، لهذا راه ورود برای خود پیدا نکردم. فرمود بگو:

«باز این چه شورش است که در خلق عالم است.»

بیدار شدم همان مصراع را مطلع قرار دادم و آنچه که می‌بایست سرودم، تا رسیدم به این مصراع که گفتم:

«هست از ملال گرچه بریء ذات ذوالجلال.»

در این جا ماندم که چگونه این مصراع را به آخر برسانم که به مقام الوهیت جسارتی نکرده باشم. شب حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - را در خواب دیدم فرمود: «چرا مرثیه خود را به اتمام نمی‌رسانی؟» عرض کردم: در این مصراع به بن بست رسیده‌ام نمی‌توانم رد شوم، فرمود بگو:

«او در دل است هیچ دلی نیست بی ملال.»

پس بیدار شدم و این مصراع را ضمیمه آن مصراع نموده و بیت را به آخر رسانیدم. (الكلام یجر الکلام، ج ۲، ص ۱۱۰).

۳۴- هفت روز در محضر امام زمان علیه السلام بودن

حضرت بقية الله - روحی و ارواح العالمین له الفداء - هیچ‌گاه حاضر نیستند دوستانشان حزن و اندوهی داشته باشند، و اگر مشکلی پیدا کنند خود آن حضرت با الطاف خفیه و یا جلیه‌اش آن را برطرف خواهد کرد، زیرا او امام مهربان و سرور همه و مولای انس و جان است.

در کتاب معجزات و کرامات نقل شده که عالم جلیل و زاهد بی‌بدیل جناب

آقای حاج سید عزیز الله فرمود: من در زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم برای زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام در عید فطر به کربلا رفتم و در مدرسه صدر میهمان یکی از دوستان بودم و بیشتر اوقاتم را در حرم مطهر حسینی علیه السلام می گذراندم.

یک روز که به مدرسه وارد شدم دیدم جمعی از رفقا دور هم جمعند و می خواهند به نجف اشرف برگردند. ضمناً از من هم سؤال کردند که شما چه وقت به نجف برمی گردید؟

گفتم: شما بروید! من می خواهم از همین جا به زیارت خانه خدا بروم.

گفتند: چطور؟

گفتم: زیر قبه حضرت سید الشهداء علیه السلام دعا کرده ام که پیاده رو به محبوب بروم و ایام حج را در حرم خدا باشم.

همراهان و دوستان بالاتفاق مرا سرزنش کردند و گفتند مثل این که در اثر کثرت عبادت و ریاضت دماغت خشک شده و دیوانه شده ای، تو چگونه می خواهی با این ضعف مزاج و کسالت پیاده در بیابان ها سفر کنی؟ در همان منزل اول به دست عرب های بادیه نشین می افتی و از بین می روی.

من از سرزنش و گفتار آنها فوق العاده متأثر شدم و قلبم شکست و با اشک ریزان از اتاق بیرن آمدم و یکسره به حرم مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام رفتم و زیارت مختصری کردم و به طرف بالای سر مبارک رفتم و گوشه ای نشستم و به دعا و توسل و گریه و ناله مشغول شدم.

ناگهان دیدم دست یداللهی حضرت بقیه الله (روحی فداه) بر شانهم خورد

و فرمود: «آیا میل داری با من پیاده به خانه خدا مشرف شوی؟»

عرض کردم: بله!

فرمود: «پس قدری نان خشک که برای یک هفته تو کافی باشد و احرام خود را بردار، در روز و ساعت فلان همین جا حاضر باش و زیارت وداع بخوان تا با یکدیگر از همین مکان مقدس به طرف مقصود حرکت کنیم.»
عرض کردم: به چشم اطاعت می‌کنم.

آن حضرت از من جدا شدند و من از حرم بیرون آمدم و به همان اندازه‌ای که مولا فرموده بودند نان خشک تهیه کردم و لباس احرام را برداشتم و به حرم مطهر مشرف شدم و در همان مکان معین مشغول زیارت وداع بودم که آن حضرت را ملاقات کردم.

در خدمتش از حرم بیرون آمدم و از صحن و شهر خارج شدیم ساعتی راه پیمودیم، نه آن حضرت با من حرف می‌زد و نه من می‌توانستم با او حرف بزنم و مصدع اوقات او بشوم. خیلی با هم عادی بودیم تا در همان بیابان به محلی که مقداری آب بود رسیدیم.

آن حضرت خطی به طرف قبله کشیدند و فرمودند: «این قبله است تو این جا بمان نماز بخوان و استراحت کن من عصر می‌آیم تا با هم به طرف مکه برویم.»
من قبول کردم. آن حضرت رفتند و حدود عصر بود که برگشتند و فرمودند: «برخیز تا برویم.» من حرکت کردم و خورجین نان را برداشتم و مقداری راه رفتیم، غروب آفتاب به جایی که قدری آب در آن جمع شده بود رسیدیم.

آن حضرت به من فرمودند: «شب در این جا بمان!» و خطی به طرف قبله کشیدند و فرمودند: «این قبله است و من فردا صبح می‌آیم تا باز هم به طرف مکه برویم.»

بالاخره تا یک هفته به همین نحو گذشت. صبح روز هفتم آبی در بیابان پیدا

شد، به من فرمودند: «در این آب غسل کن و لباس احرام بپوش و هر کاری که من می‌کنم تو هم بکن و با من لبیک‌ها را بگو که این جا میقات است.

من آن چه آن حضرت فرمودند و عمل کردند انجام دادم و بعد مختصری راه رفتیم. به نزدیک کوهی رسیدیم که صداهایی از آن به گوشم می‌رسید.

عرض کردم: این صداها چیست؟

فرمودند: «از کوه بالا برو! در آن جا شهری می‌بینی. داخل آن شهر شو!» آن حضرت این را فرمودند و از من جدا شدند.

من از کوه بالا رفتم و به طرف آن شهر سرازیر شدم. از کسی پرسیدم: این جا کجاست؟ گفت: این شهر مکه است و آن هم خانه خداست. یک مرتبه به خود آمدم و خود را ملامت می‌کردم که چرا هفت روز خدمت آن حضرت بودم ولی استفاده‌ای نکردم و با این موضوع به این پراهمیتی خیلی عادی برخورد نمودم.

به هر حال ماه شوال و ذی‌قعدة و چند روز از ماه ذیحجه را در مکه بودم. بعد از آن رفقای که با وسیله حرکت کرده بودند پیدا شدند.

در این مدت من مشغول عبادت و زیارت و طواف بودم و با جمعی آشنا شده بودم. وقتی آشنایان و دوستان مرا دیدند تعجب کردند و قضیه من در بین آنهایی که مرا می‌شناختند معروف شد. (ملاقات با امام زمان، ص ۱۸۴).

۳۵- ملاقات‌های پیرمرد قفل‌ساز

هرکس بخواهد توفیق ملاقات آن امام عزیز نصیبش شود باید تهذیب نفس کند و رذایل اخلاقی را از خود دور کند تا خود حضرت به دیدنش بیایند، مثل ملاقات پیرمرد قفل‌ساز.

صاحب کتاب در سرمایه سخن، جلد یک چنین می گوید:

یکی از دانشمندان آرزوی زیارت حضرت بقية الله - ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - را داشت و از عدم موفقیت رنج می برد. مدت ها ریاضت کشید. در نجف اشرف میان طلاب حوزه علمیه معروف بود که هر کس چهل شب چهارشنبه مرتباً و پی در پی به مسجد سهله برود و عبادت کند خدمت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می رسد.

ایشان مدت ها کوشش کرد ولی به مقصود نرسید، سپس به علوم غریبه و اسرار حروف و اعداد متوسل شد، چله ها نشست، ریاضت ها کشید ولی نتیجه نگرفت. در این مدت به خاطر بیدار خوابی های فراوان و مناجات سحرگهان صفای باطنی پیدا کرد، گاهی نوری در دلش پیدا می شد و حال خوشی به او دست می داد، حقایقی می دید و دقایقی می شنید.

در یکی از این حالات معنوی به او گفته شد: دیدن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای تو ممکن نیست مگر آن که به فلان شهر سفر کنی، هر چند این مسافرت مشکل بود ولی در راه رسیدن به مقصود آسان می نمود.

روان شد، بعد از چند روز به آن شهر رسید. در آن جا نیز به ریاضت مشغول شد و چله گرفت، روز سی و هفتم با سی و هشتم به او گفتند: الان حضرت بقية الله امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در بازار آهنگران، در دکان پیرمردی قفل ساز نشسته اند، هم اکنون برخیز شرفیاب شو.

با اشتیاق از جا بلند شده روانه دکان پیرمرد شد، وقتی آن جا رسید دید حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - آن جا نشسته اند و با پیرمرد گرم گرفته و سخنان محبت آمیز می گویند. همین که سلام کرد، حضرت پاسخ

فرموده و اشاره به سکوت کردند.

در این حال دید پیرزنی ناتوان و قدخمیده عصا زنان آمد و با دست لرزان قفلی را نشان داد و گفت: ممکن است برای رضای خدا این قفل را به مبلغ سه شاهی بخرید، زیرا من به سه شاهی پول نیاز دارم؟ پیرمرد قفل را گرفت و نگاه کرد، دید بی عیب و سالم است، گفت خواهرم! این قفل دو عباسی (هشت شاهی) ارزش دارد، زیرا پول کلید آن بیش از ده دینار نیست، شما اگر ده دینار (دو شاهی) به من بدهید، من کلید این قفل را می سازم و ده شاهی قیمت آن خواهد بود.

پیرزن گفت: نه! به آن نیازی ندارم، شما این قفل را سه شاهی از من بخرید، شما را دعا می کنم.

پیرمرد با کمال سادگی گفت: خواهرم! تو مسلمانی، من هم که مسلمانم، دعا می کنم. چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را ضایع کنم؟ این قفل را اکنون هشت شاهی می خرم، زیرا در معامله دو عباسی بیش از یک شاهی منفعت بردن بی انصافی است، اگر می خواهی بفروشی من هفت شاهی می خرم و باز تکرار می کنم قیمت واقعی آن دو عباسی است، چون کاسب هستم و باید نفعی ببرم، یک شاهی ارزان تر می خرم.

شاید پیرزن باور نمی کرد که این مرد درست می گوید، ناراحت شده بود که من خودم می گویم هیچ کس به این مبلغ راضی نشده، و من التماس کردم که سه شاهی خریداری کنند، زیرا مقصود من با ده دینار (دو شاهی) انجام نمی گیرد و سه شاهی پول مورد احتیاج من است.

پیرمرد هفت شاهی پول به آن زن داد و قفل را خرید. همین که پیرزن رفت، امام علیه السلام به من فرمود: «آقای عزیز! دیدی و این منظره را تماشا کردی؟ این طور شوید

تا ما به سراغ شما بیاییم. چله نشینی لازم نیست، به جفر متوسل شدن سودی ندارد، عمل سالم داشته باشید و مسلمان باشید تا من بتوانم با شما همکاری کنم. از همه این شهر من این پیرمرد را انتخاب کرده‌ام، زیرا این مرد دین دارد و خدا را می‌شناسد؛ این هم امتحانی که داد. آن پیرزن از اول بازار عرض حاجت کرد و چون او را محتاج و نیازمند دیدند همه در مقام آن بودند که ارزان بخرند و هیچ‌کس حتی سه شاهی نیز خریداری نکرد و این پیرمرد به هفت شاهی خرید... هفته‌ای بر او نمی‌گذرد مگر آن که من به سراغ او می‌آیم و از او دلجویی و احوال‌پرسی می‌کنم. ملاقات با امام علیه السلام ص ۲۰۶.

۳۶- ملاقات سید بن طاووس و دعای امام زمان علیه السلام

مرحوم سید بن طاووس در کتاب منهج الدعوات می‌نویسد: سحرگاهی در سامرا صدای دعا خواندن حضرت مهدی - ارواحنا فداه - را شنیدم که بین دعا‌های خود برای کسانی که او را یاد کرده‌اند اعم از مردگان و زندگان دعا می‌کرد و می‌فرمود: «ابقهم یا اینکه می‌فرمود | احيهم في عزم ملكنا و سلطاننا و دولتنا.»
یعنی: آنها (شیعیان) را باقی بدار یا می‌فرموند: [تردید از مرحوم سید بن طاووس است] زنده بدار در ملک عظیم ما و در سلطنت و دولت ما.
این تشریف در شب چهارشنبه سیزدهم ذی‌القعدة سال ۶۳۸ هـ. ق بوده است.
و همچنین سید بن طاووس علیه السلام می‌فرماید که در یک سحرگاه در سرداب مطهر

از حضرت صاحب الامر - ارواحنا فداء - این مناجات را شنیده‌ام که می‌فرمود:
 «خدایا! شیعیان ما را از شعاع نور ما و بقیه طینت ما خلق کرده‌ای، آنها گناهان
 زیادی با اتکاء بر محبت و ولایت ما کرده‌اند، اگر گناهان آنها گناهی است که در
 ارتباط با توست از آنها بگذر که ما را راضی کرده‌ای، و آنچه از گناهان آنها در ارتباط
 با خودشان است خودت بین آنها را اصلاح کن و از خمسی که حق ماست به آنها بده
 تا راضی شوند، و آنها را از آتش جهنم نجات بده و آنها را با دشمنان ما در سخط
 خود جمع نفرما»

مؤلف گوید: متن عربی دعای امام زمان علیه السلام در ملاقات ۱۹ گذشت.
 (عبری ج ۲/۱۴۹)

۳۷- کربلایی کاظم ساروقی حافظ قرآن

نامش محمد کاظم و از اهالی ساروق، از روستاهای فراهان بود. در روستایی
 دور افتاده، و در خانواده‌ای بی سواد و فاقد امکانات دیده به جهان گشوده و در
 همان جا به کار کشاورزی اشتغال داشته است. نه کتابی خوانده بود و نه مدرسه‌ای
 رفته و نه حتی حروف فارسی یا عربی را می‌شناخت.

۱- «اللهم ان شيعتنا خلقت من شعاع انوارنا و بقیة طینتنا و قد فعلوا
 ذنوباً كثيرة اتكالا علی حبنا و ولايتنا فان كانت ذنوبهم بینك و بینهم فاصفح
 عنهم فقد رضينا و ما كان منها فیما بینهم فاصلح بینهم وقاص بنا عن خمسنا
 و ادخلهم الجنة و دحزحهم عن النار و لاتجمع بینهم و بین اعدائنا فی
 سخطك». (نجم الثاقب)

آنوقتی که من (نگارنده) او را دیدم، مردی ساده با سر و قامتی کوچک، پیشانی پرچین و کوتاه و رنگ تیره گندمی بود. به گونه‌ای که روانشناسان می‌گفتند: «در مغز او هیچ نیرو و استعدادی برای حفظ و درک مطالب و مفاهیم به طور طبیعی دیده نمی‌شود.» و عجیب اینکه با این سابقه به ناگاه با عنایتی از سوی خاندان وحی و رسالت، تمامی آیات قرآن را به یک باره حافظ شد آن هم به گونه‌ای حافظ بود که می‌توانست قرآن را از آغاز تا پایان و به عکس قرائت کند که برای فردی از افراد عادی میسر نبود.

به او آمادگی و قدرت عجیبی در این مورد عنایت شده بود که پس از دهها بار آزمایش از سوی علما و مراجع تقلید و بزرگان حوزه‌های علمیه ایران و عراق نشان داده بود که نه تنها قرآن را بی هیچ غلط و یا درنگ می‌تواند از حفظ بخواند بلکه هر قرآنی به دست او می‌دادند آیه مورد نظر افراد را از حفظ می‌خواند و با یک اشاره آن را می‌یافت و نشان می‌داد و آیات قبل و بعد را می‌خواند و می‌گفت در کدام سوره است و آیه مشابه دارد یا ندارد و همه علماء امر او را غیر عادی می‌نگریستند.

قرآن را بسیار سریع و بی غلط می‌خواند و معمولاً در شبانه روز دوبار قرآن را از اول تا آخر قرائت می‌نمود.

مرحوم حاج ملامحمد کاظم ساروقی و چگونه حافظ قرآن شد؟

نگارنده در ماه شوال المکرم سال ۱۳۶۵ هجری قمری برای نخستین بار او را در مدرسه فیضیه دیدم. آن روز او را در حالی دیدم که گروهی از طلاب و فضلاء حوزه گرد او را گرفته بودند و مرتب از او سؤال می‌کردند و او هم بی درنگ پاسخ هر کدام را به طور دقیق می‌داد.

او را به منزل خویش دعوت کردم و چگونگی این تحوّل مطلوب را از او پرسیدم و پاسخ او را ضبط کردم.

و اینک جریان را برای شادی دل دوستان و کوری چشم منکرین ولایت تکوینی و عناصری همچون، سید ابوالفضل برقی و قلمداران و هم مسلکان آنان می نگارم.

او در این مورد گفت: «ماه رمضان بود که از سوی آیه الله حائری رحمته یک مبلغ مذهبی به روستای ما آمد و ضمن سخنرانیهای خویش از نماز، روزه، خمس، زکات و... بحث کرد و گفت: «هر مسلمانی حساب سال نداشته باشد و حقوق مالی خویش را ندهد نماز و روزه اش صحیح نیست.»

من به خانه رفتم و به پدرم گفتم: «چرا شما زکوة اموالت را نمی دهی؟» گفت: «پسر جان! این حرفها را از کجا...؟»

گفتم: «این روحانی که از قم آمده می گوید: اگر کسی حقوق مالی خویش، همچون زکات را ندهد مالش حرام است.» پدرم گفت: «او برای خودش می گوید.» من گفتم: «با این وصف من دیگر در خانه شما نمی مانم.» و به حالت قهر به قم آمدم.

پس از مدتی پدرم کسی را فرستاد و مرا به روستا باز گردانید. و باز هم بحث ما ادامه یافت. من اصرار داشتم او زکات مال خویش را بدهد او هم می گفت: «این فضولیهها به تو نمی رسد.»

بار دیگر من خانه پدرم را بر سر این موضوع ترک کردم و به تهران رفتم و آنجا مشغول کار شدم و پدرم باز هم کسانی را فرستاد و مرا به روستا بردند. درگیری ما ادامه یافت و با خیرخواهی سالخوردهگان روستا پدرم حاضر شد

مقداری زمین و بذر آن را به من واگذار کند تا من به طور مستقل به کار کشاورزی پرداخته و مستقل زندگی کنم. او پذیرفت و یک قطعه زمین بزرگ با هشت بار گندم را به من واگذار کرد.

من بی درنگ نیمی از آن گندم را به فقرا و نیم دیگرش را کشت کردم و خدای پرمهر برکتی داد که در آنجا بی نظیر بود.

محصول را برداشتم و به شکرانه لطف خدا با بینوایان نصف کردم و چون همواره بیشتر از زکات معمولی در راه خدا انفاق می نمودم و خداوند هم برکت زیادی به آن می داد.

یکی از سالها گندم را درو و خرمن کرده بودم و آن را باد می دادم: نزدیک ظهر بود که هوا گرم شد و باد برای باد دادن خرمن نمی آمد. با خود گفتم: «اینک بزم برای استراحت و عصر به یاری خدا برای ادامه کار به خرمن باز خواهم گشت.» به همین جهت یک پشته علوفه برای گوسفندانم فراهم آورده و آن را به دوش گرفته و به سوی آبادی حرکت کردم. در میان راه با دو سید جوان و نورانی و بسیار خوش سیما و زیبا برخورد کردم که هرگز آنها را ندیده بودم. سلام کردم، پاسخ مرا با محبت دادند.

از آنها پرسیدم: «کجا؟ آیا امامزاده می روید؟» گفتند: «آری»

گفتم: «من هم با شما بیایم؟» گفتند: «بیا!»

من فکر کردم که آنان راه امامزاده را بلد نیستند اما هنگامی که حرکت کردیم دیدم آنان جلوتر می روند. به امامزاده ای رسیدیم که او را «شاهزاده حسین» می گویند من پشته علوفه را به زمین نهادم و همراه آنان وارد حرم شدم. آنان سوره حمد و قل هو الله را خواندند و من چون سواد نداشتم به همراه آنان می خواندم و صندوق را نیز

می‌بوسیدم و دور می‌زدم اما آنان چنین نمی‌کردند و تنها می‌خواندند.
از آنجا بیرون آمدیم و به امامزاده دیگری که او را هفتاد دو تن می‌گفتند
رفتیم. باز هم من دور می‌زدم و قبر را می‌بوسیدم اما آنان باز هم فاتحه می‌خواندند.

تصرف ولایتی

آن دو سید جوان و نورانی روبه من کردند و گفتند: «کاظم! آن بالا را بخوان.»
گفتم: «من سواد ندارم.»

گفتند: «نگاه کن به آن کتیبه، می‌توانی بخوانی.»

نگاه کردم، کتیبه‌ای دیدم که نه پیش از آن دیده بودم و نه بعد از آن دیدم.

نگاه کردم دیدم به خط سفید و پرنوری این آیه شریفه نوشته شده بود:

«ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی
العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حیثا و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرہ الا
له الخلق. و الامر تبارک الله رب العالمین... ان رحمت الله قریب من المحسنین.»

آیه را خواندم، آنان جلوتر آمدند. یکی از آن دو مرا نگاه داشت و دست

۱- سورة اعراف، آیه ۵۴. یعنی: «پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و
زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت،
(پرده تاریک) شب، روز را می‌پوشاند، و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت
است، و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که
آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است! پر برکت (وزوال‌ناپذیر) است
خداوندی که پروردگار جهانیان است!»

خویش را از پیشانی تا سینه‌ام کشید و سوره حمد را خواند و به چهره من فوت کرد و همه قرآن را در سینه من نهاد.

من حالم دگرگون شد و هنگامی به خود آمدم که دیدم شب فرا رسیده است. برخاستم و به آبادی آمدم. یکی از اهالی به نام «کربلاپی علی» مرا صدا زد و گفت: «کاظم! کجایی چرا نرفتی خرم من خودت را جمع کنی؟»

گفتم: «کربلاپی علی! دو بزرگوار اینجا آمدند و من به همراه آنان به امامزاده رفتم و آنها همه قرآن را در سینه من نهادند و رفتند.»

گفت: «پسر! چه می‌گویی مگر دیوانه شده‌ای؟ آیه‌الله آقای آشیخ عبدالکریم که مجتهد هم هست تمام قرآن را از حفظ ندارد.»

گفتم: «شما می‌توانید مرا امتحان کنید.»

مردم ده مرا به خانه ملای روستا بردند. او ضمن تأیید و تصدیق درستکاری من گفت: «اینک او را امتحان می‌کنم.» قرآن را آوردند و گفتند: «بخوان!»

گفتم: «از حفظ پرسید.»

او شروع کرد، نخست سوره «الرحمان» را پرسید و بعد سوره «یس» و «مریم» و از آن پس سوره‌های دیگر قرآن و من از هر کجا پرسید از حفظ و بدون کوچکترین لغزش همه را تلاوت کردم.

ملای روستا قرآن را بوسید و برداشت و گفت: «مردم! کاظم درست می‌گوید، او مورد لطف قرار گرفته است.»

مردم بر سر من ریختند و لباسهایم را به عنوان تبرک بردند و اگر ملا مرا در خانه خود و اطاق زن و بچه‌اش نبرده بود، مردم ده، گوشت بدن مرا نیز به عنوان تبرک می‌بردند.

ملاّی روستا به زحمت مردم را از خانه بیرون کرد و گفت: «کاظم! اگر جان خودت را دوست داری شبانه از اینجا برو در غیر این صورت به عنوان تبرک به دست مردم آسیب خواهی دید.»

گفتم: «خرمن و گوسفندانم را چه کنم؟»

گفت: «من دستور می‌دهم آنها را حفظ و جمع آوری کنند» و پولی هم به من داد و شبانه به ملایر آمدم و خدمت مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا شهاب رسیدم و او نیز مرا امتحان کرد و غرق در حیرت شد خبر کار من به تویسرکان، همدان، کرمانشاه، قم و حتی عراق و جاهای دیگر رسید (و عده زیادی از علما مانند آية الله خوانساری، خالسی زاده، محسنی ملایری، خزعلی، شهرستانی، مکارم شیرازی، آقا مجتبی عراقی، حاج شیخ قوام‌الدین بشنوه‌ای، عده‌ای از مراجع کربلا و نجف، استاد سبحانی، آية الله صدر، آية الله بروجردی، آية الله حجت، شهید نواب صفوی، پروفیسور صدوقی و... چنان که در کتاب کرامات صالحین مشروحاً ذکر شده با مرحوم ملا محمد کاظم ساروقی ملاقات نموده و نامبرده را آزمایش کرده و از عنایات صاحب ولایت عظمی حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداء تعجب نموده‌اند.)
(کتاب کرامات صالحین ص ۳۵۶)

۳۸- مرحوم آية الله میرزا مهدی اصفهانی و توصیه امام زمان علیه السلام

مرحوم آية الله میرزای اصفهانی می‌فرمود:

در ایام تحصیل که در نجف اشرف بودم در علم اخلاق و تزکیه نفس و سیر و سلوک از محضر آقای سید احمد کربلایی که یکی از عرفای بلندپایه بود استفاده می‌کردم تا آن که در رشد و کمالات معنوی و تزکیه نفس از نظر ایشان به حد کمال و

به اصطلاح به مقام قطیبت و فناء فی الله رسیدم.

او به من درجه و سمت دستگیری از دیگران را داد و مرا استاد در فلسفه اشراق دانست. او مرا عارف کامل و قطب و فانی فی الله می دانست ولی من که نمی توانستم خودم را فریب دهم و هنوز از معارف حقه چیزی نمی دانستم دلم آرام نگرفته بود و خود را در کمالات ناقص می دانستم تا آن که به فکرم رسید که شب های چهارشنبه به مسجد سهله بروم و متوسل به حضرت بقية الله ارواحنا فداء- بشوم شاید آن آقای که خدای تعالی او را برای ما غوث و پناهگاه خلق کرده توجهی به من بفرماید و صراط مستقیم را به من نشان بدهد.

لذا به مسجد سهله رفتم و از جمع علومی که سر به سر قیل است و قال نه از آن کیفیتی حاصل نه حال

و از افکار عرفانی متصوفه و از بافته های فلاسفه خود را خالی کردم و صد در صد با کمال اخلاص و توبه به مقام مقدس آن حضرت خود را در اختیار گذاشتم که ناگهان جمال پرنور حضرت بقية الله ارواحنا فداء- ظاهر شد و به من اظهار لطف زیادی فرمود و برای آن که میزانی در دست داشته باشم و همیشه با آن میزان حرکت کنم این جمله را به من فرمود: «طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت مساوی لانکارنا»؛ یعنی جستجوی معارف و شناخت حقایق از غیر خط ما اهل بیت طهارت مساوی با انکار ما است.

وقتی مرحوم میرزای اصفهانی این جمله را از آن حضرت می شنود متوجه می گردد که باید معارف حقه را تنها و تنها از مضامین آیات قرآن و روایات اهل بیت عصمت و طهارت استفاده کند لذا به مشهد مقدس مشرف می گردد و معارف قرآن و اهل بیت را به پاک طینتان از اهل علم تعلیم می دهد و شاگردانی که همه اهل معنی

و تشرّف و تزکیه نفس و در صراط مستقیم معارف حقه هستند به جامعه روحانیت تحویل می دهد.

مرحوم آیه الله آقای میرزا مهدی اصفهانی در روز پنجشنبه ۱۹ ذیحجه الحرام ۱۳۶۵ هجری قمری در مشهد مقدس از دنیا رفت و در وسط دارالضیافه آستانه بارکه حضرت رضاعلیه دفن شد.

ضمناً بعضی از شاگردان مرحوم میرزای اصفهانی و فرزند بزرگوارش در کتاب دین و فطرت قضیه او را این چنین نقل می کنند: از جمله عالمان و فقیهان و مربیان روحانی دهه های گذشته مرحوم مبرور آیه الله العظمی آقا میرزا مهدی اصفهانی - رضوان الله تعالی علیه - است (۱۳۶۵-۱۳۱۳) هجری قمری) که مراکز علمی خصوصاً حوزه علمیه مشهد سال ها تحت نفوذ و سیطره معنوی آن بزرگوار بوده و تعالیشان از جمله حرکت های عظیم فکری معاصر گشته که همچون سدی فولادین در مقابل انحرافات ایستاد و معارف قرآن و ائمه طاهرین را به عنوان تنها راه دستیابی به اسلام خالص عرضه داشت.

بسیاری از دانشمندان شیعه که امروز نگهبانان مرزهای تشیع اند در محضر آن بزرگوار درس ها گرفته و پندها آموخته اند. این تب و تاب که امروزه در زاد روز امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می بینیم، گوشه ای از شراره های محبتی است که ایشان به پیشگاه امام زمان علیه السلام می ورزیده و اینک جلوه هایی از آن آشکار گشته است.

آن بزرگوار، در آن هنگامی که به تحصیل مشغول بوده و سینه خویش را از علوم اسلامی می انباشته در برخورد با روش ها و مشرب های گوناگون از جمله مکاتب فلسفی و مشرب های عرفانی به حیرت و نوسان کشیده می شود و اضطراب

عجیبی بر روحش سایه می افکند.

پریشانی و آزرده‌گی حاصل از بلا تکلیفی، انقلابی فکری در او ایجاد می‌کند که نمیداند چه بکند و به کجا برود و به کدام سیر از سیرهای علمی و معنوی آن زمان رو کند.

سرانجام برای نجات از این دغدغه خاطر به حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - متوسل می‌شود و چاره مشکل را از آن حضرت می‌طلبد.

حضرتش نیز تفضل می‌کنند و در کنار قبر هود و صالح در وادی السلام نجف تشریف فرما شده بر او تجلی می‌فرمایند و راه را به او می‌نمایانند.

او که در آن جا با قلبی شکسته و دیده‌ای گریان دیدار محبوب را آرزو می‌نمود سرانجام به مقصود خود نایل می‌آید و شرفیاب محضر پرفیضش می‌شود و درمان درد خویش را می‌یابد.

بدین گونه که وقتی در بیداری به خدمت حضرت می‌رسد بر سینه آن حضرت نواری را به رنگ سبز به عرض ۲۰ سانت و به طول قریب ۶۰ سانت می‌بیند که عبارتی به رنگ سفید به گونه نور بر آن چنین نقش شده است:

«طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت مساوق لانکارنا و قد اقامنی الله و

انا حجة بن الحسن.»

که کلمه «حجة بن الحسن» قدری درهم و به شکل امضا نقش یافته بود)

یعنی: جستجوی معارف جز از راه ما خاندان پیامبر، مثل انکار نمودن ماست

و خداوند امروز مرا برپا داشته است و من حجت خدا پسر حضرت عسکری -

سلام الله علیه - هستم.

و بعد آن حضرت غایب می‌شوند.

این پیام گهربار مرحمی بر قلب سوزان او می‌گردد و راه حق، برایش روشن و آشکار شده و به دنبال این توسل و عنایت، مرحوم میرزا به چشمه جوشانی از معارف الهی و شخصیتی فرزانه هدایت می‌شود که نامش را هرگز نبرد و از او تنها به «صاحب علم جمعی» تعبیر نمود.

درس گهربار امام، مشعل و چراغ راه زندگی او می‌گردد که خلاصه اگر ما را قبول دارید باید معارف را از ما بگیرید و در همه زمینه‌ها یعنی خداشناسی و نفس‌شناسی و روح‌شناسی و آخرت‌شناسی و بلکه آفاق‌شناسی از ما تبعیت کنید. بعدها به منظور زنده نمودن معارف اهل البیت عازم ایران می‌شود و درسهایی را که آموزه‌ای از قرآن و علوم عترت بود برای دانشوران مطرح می‌فرماید. برخی از آثار ارزنده و علمی آن مرحوم هم‌اکنون نزد بعضی از شاگردان بزرگوارش موجود است.

این بود آنچه را که بعضی از شاگردان از قضیه مرحوم میرزای اصفهانی نقل کرده‌اند. به عقیده من جریان آن‌چنان بوده است که مرحوم آقای حاج شیخ مجتبی نقل فرموده‌اند و احتمال هم دارد که اینها دو حکایت و سرگذشت باشد. (ملاقات با امام زمان، ص ۸۳).

۳۹- تشریح حاج صادق کربلایی در راه مسجد سهله

فرمودند: در کربلا بودم، برنامه گذاشتم که چند شب چهارشنبه از کربلا به مسجد سهله بروم (برای برآمدن حاجتم که امر ازدواج بود). یادم نیست چند شب رفته بودم؛ در یکی از سفرها که حرکت کردم کوله‌باری داشتیم و قدری نان و خوراکی برداشته کفش‌های بندی را به پا محکم کردم و یک چوب به دست گرفتم و

بعد از نماز مغرب و عشا از کربلا حرکت کردم.

مقداری راه رفتم در حالی که مشغول ذکر و دعا بودم؛ ناگاه شنیدم کسی دنبال سرم در حرکت است و می‌گوید: «یا الله! یا الله» ترسیدم و با خود گفتم نکند دزد باشد. از ترس سرعت گرفتم. بعد به خود گفتم اگر این دشمن بود مرا خبر نمی‌کرد و یا الله یا الله نمی‌گفت. به فکر افتادم که این هم کسی است که حاجتی دارد و مثل من است. از سرعت کم کردم. ناگاه او را در برابر خود دیدم، سلام کردم، جواب فرمود: «و عليك السلام و رحمة الله». پیراهن بلندی داشت و قیافه جذابی.

به عربی فرمود: «حاجی صادق به سهله می‌روی؟»

گفتم: لابد شما هم آن‌جا می‌روی که از من می‌پرسی؟ فرمود: «بله!» از این که رفیقی پیدا کردم که با هم به مقصد می‌رویم خوشحال شدم بین راه شروع به خواندن مصایب کردیم.

اول آن آقا به خواندن مصایب شروع کرد و مثل این که مصیبت حضرت علی‌اصغر و این که امام حسین او را به خیمه‌گاه آورد را خواند؛ بعد من شروع به خواندن کردم. یادم هست این اشعار عربی را خواندم:

کم ذاللقعود و دینکم هدمت قواعدہ الرفیعة

اتری تجییء فجیعةٌ بأمضّ من تلك الفجیعة؟!

حيث الحسين بكر بلا خيل العدى طحنت ضلوعه

و رضیعه بدم الوريد تخضب فاطلب رضیعة

ناگاه دیدم آن آقا روی زمین نشست و فرمود: «بنشین!» و شروع نمود به گریه کردن و من هم گریه کردم؛ هر دو گریه مفصلی کردیم و بلند شدیم حرکت کردیم. مقداری راه رفتیم، فرمود: «این مشجد سهله است، تو برو و برنامه‌ات را انجام

بده؛ من هم کاری دارم دنبال کار و برنامه‌امی می‌روم لکن از نجف که به کربلا برگشتی کارت درست شده» و خدا حافظی کردیم و درباره‌ام دعا فرمود و رفت. من وارد مسجد شدم. در مقابل امام زین العابدین مشغول دعا و نماز شدم. یک وقت به فکرم رسید که من هفته‌های گذشته که می‌آمدم همه خواب بودند و خیلی خلوت بود الان چطور این همه جمعیت این جا هست و همه بیدارند. معمولاً دفعه‌های قبل هنگام اذان صبح به مسجد سهله می‌رسیدم از این که این بار زودتر رسیده بودم تعجب کردم. به ساعت نگاه کردم دیدم ساعت ده شب است با خود گفتم حتماً ساعت خوابیده است. از دیگران پرسیدم، گفتند ساعت ده است. تعجبم زیادتر شد. یک وقت به فکر رفیقم افتادم و این که آن آقا کی بود و چه جملاتی را به من فرمود و این که من با آقا خیلی راه نرفتم و او یک مرتبه فرمود که این مسجد سهله است؛ فهمیدم به فیض حضور ولی عصر علیه السلام مشرف شدم و آن حضرت را نشناختم. تا صبح گریه می‌کردم و می‌گفتم: کاش آن حضرت را شناخته بودم و از محضرش استفاده برده بودم.

ماشین حاضر بود و داد می‌زد: «کربلا! کربلا!». وقتی به کربلا برگشتم، صبح همان روز چهارشنبه آمدم در مغازه؛ چون من زودتر می‌آمدم، مغازه را باز می‌کردم تا اخوی می‌آمدند و با هم کار می‌کردیم.

آن روز خیلی طول کشید تا اخوی آمدند؛ گفتم: چرا این قدر طولانی شد؟ شما که هر روز زودتر می‌آمدید؟ با تبسم گفت: دنبال کار خیر شما بودیم. گفتم: یعنی چه؟ گفت: با خانواده‌ای گفتگو کردیم و قرار شد امروز عصر جلسه عقد باشد و به همان نحو که حضرت فرموده بودند انجام گرفت. (شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام ص ۲۶۸).

۴۰- تشریف احمد عسکری و بنای مسجد امام حسن مجتبیٰ در قم

اهالی قم و اکثر مسافرینی که از قم به تهران و از تهران به قم می آیند و اطلاع دارند که اخیراً در محلی که سابقاً بیابان و خارج از شهر قم بود، جناب حاج «یدالله رجیبیان» از اخیار قم، مسجد مجلل و باشکوهی را به نام «مسجد امام حسن» بنا کرده است که هم اکنون دایر شده و نماز جماعت در آن منعقد می گردد.

در شب چهارشنبه بیست و دوم ماه مبارک رجب سال ۱۳۹۸ هجری قمری، مطابق هفتم تیرماه ۱۳۵۷ هجری شمسی حکایت ذیل را راجع به این مسجد شخصاً از صاحب حکایت، آقای احمد عسکری کرمانشاهی که از اخیار بوده و سالهاست در تهران ساکن است، در منزل جناب آقای رجیبیان با حضور ایشان و بعضی دیگر از محترمین شنیدم.

آقای عسکری نقل کرد: حدود هفده سال پیش روز پنجشنبه ای بود، مشغول تعقیب نماز صبح بودم که در زدند. رفتم بیرون دیدم سه نفر جوان که هر سه مکانیک بودند با ماشین آمدند و گفتند: امروز روز پنجشنبه است تقاضا داریم با ما همراهی نمایید تا به مسجد جمکران مشرف شویم و دعا کنیم؛ حاجتی شرعی داریم.»

من جلسه ای ترتیب داده بودم که جوانها را در آن جمع می کردم و نماز و قرآن می آموختیم و این سه جوان از همان جوانها بودند. من از این پیشنهاد خجالت کشیدم، سرم را پایین انداختم و گفتم: «من چکاره ام که بیایم و دعا کنم.» بالاخره اصرار کردند و من هم دیدم نباید خواهش آنها را رد کنم، موافقت کردم. سوار شده به سوی قم حرکت کردیم.

در جاده تهران (نزدیک قم) ساختمان های فعلی وجود نداشت، فقط سمت

چپ جاده یک کاروانسرای خراب به نام «قهوه‌خانه علی سیاه» بود. چند قدم بالاتر از همین جا که فعلاً حاج آقا رجیبیان مسجدی به نام «مسجد امام حسن مجتبی» بنا کرده است ماشین خاموش شد.

رفقا که هر سه مکانیک بودند پیاده شدند و کاپوت ماشین را بالا زدند و به تعمیر آن مشغول شدند؛ من از یک نفر به نام علی آقا یک مقدار آب برای قضای حاجت و تطهیر گرفتم، و به طرف زمین‌های مسجد فعلی رفتم دیدم سیدی بسیار زیبا و سفید، با ابروهای کشیده و دندان‌های سفید و خالی بر صورت، با لباس سفید و عبای نازک و نعلین زرد و عمامه سبز، مثل عمامه خراسانی‌ها، ایستاده و با نیزه‌ای به قدر هشت- نه متر زمین را خط‌کشی می‌نماید.

با خودم گفتم این سید اول صبح آمده است جلوی جاده، دوست و دشمن می‌آیند رد می‌شوند و او نیزه دستش گرفته است.

(آقای عسکری در حالی که از این سخنان خود پشیمان بود و عذرخواهی می‌کرد گفت:) عرض کردم: «عمو! زمان تانک و توپ و اتم است نیزه را آورده‌ای چه کنی؟ برو درست را بخوان! رفتم برای قضای حاجت نشستم، صدا زد: «آقای عسکری! آن جانشین، آن جا را من خط کشیده‌ام و مسجد است.»

من متوجه نشدم که از کجا من را می‌شناسد، مانند یک بیچاره‌ای که از بزرگ‌تر اطاعت می‌کند گفتم: «چشم!» و بلند شدم.

فرمود: «برو پشت آن بلندی.»

رفتم آن جا. پیش خود گفتم سر صحبت را با او باز کنم و بگویم، آقا جان!

سید! فرزند پیغمبر! برو و درست را خوان، و سه سؤال پیش خود مطرح کردم.

۱- این مسجد را برای جن می‌سازی یا ملائکه، که دو فرسخ از قم آمده‌ای

بیرون، زیر آفتاب نقشه می کشی و درس نخوانده معمار شده ای؟!!

۲- هنوز مسجد نشده، چرا در آن قضای حاجت نکنم؟

۳- در این مسجد که می سازی جن نماز می خواند یا ملائکه؟

این پرسش ها را پیش خود مطرح کردم، آمدم جلو و سلام کردم. بار اول ابتدا او به من سلام کرد، نیزه را به زمین فرو برد و مرا به سینه گرفت؛ دست هایش سفید و نرم بود، چون این فکر را هم کرده بودم که با او مزاح کنم؛ چنانکه در تهران هر وقت سیدی شلوغ می کرد، می گفتم: «مگر روز چهارشنبه است؟» می خواستم بگویم روز چهارشنبه نیست، پنج شنبه است آمده ای میان آفتاب؟ بدون این که عرض کنم، تبسم کرد و فرمود «پنج شنبه است، چهارشنبه نیست».

سپس فرمود: «سه سوالی که داری بگو!»

من متوجه نشدم، که قبل از آن که سوال کنم از ما فی الضمیر من اطلاع داد. گفتم: «سید! درس را ول کرده ای اول صبح آمده ای کنار جاده؟ نمی گویی این زمان تانک و توپ، دیگر نیزه به درد نمی خورد و دوست و دشمن می آیند رد می شوند؟ برو درست را بخوان!»

خندید، چشمش را به زمین انداخت و فرمود: «دارم نقشه مسجد می کشم.»

گفتم: «بفرمایید ببینم! این جا که من می خواستم قضای حاجت کنم که هنوز مسجد نشده است.»

فرمود: «یکی از عزیزان «فاطمه زهرا» علیها السلام در این جا بر زمین افتاده و شهید شده است. من مربع مستطیل خط کشیده ام، این جا محراب و این جا که می بینی قطرات خون است که مؤمنین می ایستند. این جا که می بینی مستراح می شود و این جا دشمنان خدا و رسول به خاک افتاده اند.»

همین طور که ایستاده بود برگشت و مرا هم برگرداند؛ فرمود: «این جا حسینیه می شود» و اشک از چشمانش جاری شد. من هم بی اختیار گریه کردم.

فرمود: «پشت این جا کتابخانه می شود. کتاب هایش را تو می دهی؟»

گفتم: «پسر پیغمبر! به سه شرط:

اول این که: من زنده باشم. فرمود: «ان شاء الله.»

دوم این که: این جا مسجد شود. فرمود: «بارک الله.»

سوم این که: به قدر استطاعت و لویک کتاب شده برای اجرای امر تو پسر پیغمبر بیاورم، ولی خواهش می کنم برو درست را بخوان. آقا جان این هوا را از سرت دور کن!

خندید و دومرتبه مرا به سینه خود گرفت. گفتم: «آخر نفرمودید این جا را چه کسی می سازد؟»

فرمود: «یدالله فوق ایدیهم»

گفتم: آقا جان من این قدر درس خوانده ام؛ این یعنی آن که دست خدا بالای همه دست هاست.

فرمود: «آخر کار می بینی، وقتی ساخته شد به سازنده اش از قول من سلام برسان!»

بعد دومرتبه دیگر هم مرا به سینه گرفت و فرمود: «خدا خیرت دهد!» من آمدم رسیدم سر جاده دیدم ماشین راه افتاده گفتم: چطور شد؟ گفتند: یک چوب کبریت گذاشتیم زیر این سیم وقتی آمدی درست شد. بعد پرسیدند: با چه کسی زیر آفتاب حرف می زدی؟

گفتم: مگر سید به این بزرگی را با نیزه ده متری که دستش بود ندیدید؟ من با

او حرف می زددم.

گفتند: کدام سید؟

خودم برگشتم، دیدم سیدی نیست. زمین مثل کف دست بود، پستی و بلندی نداشت، ولی هیچ کس دیده نمی شد.

تکانی خوردم، آمدم توی ماشین نشستم؛ و دیگر با آنها حرف نزدیم، حرم مشرف شدیم، نمی دانم چطوری نماز ظهر و عصر را خواندیم. بالاخره آمدیم جمکران و ناهار خوردیم و نماز خواندیم. گیج بودم، رفقا با من حرف می زدند ولی من نمی توانستم جوابشان را بدهم.

در مسجد جمکران یک پیرمرد یک طرف من نشسته و یک جوان طرف دیگر و من هم وسط ناله می کردم، گریه می کردم. نماز مسجد جمکران را خواندم.

می خواستم بعد از نماز به سجده بروم صلوات را بخوانم دیدم آقا سیدی که بوی عطر می داد آمد و فرمود: «آقای عسکری! سلام علیکم». نشست پهلوئی من. تن صدایش همان تن صدای سید صبحی بود. نصیحتی به من فرمود. رفتم به سجده ذکر صلوات را گفتم دلم پیش آن آقا بود. سرم به سجده بود، با خودم گفتم سرم را بلند کنم و بپرسم شما اهل کجا هستید و مرا از کجا می شناسید؟ وقتی سر بلند کردم، دیدم آقا نیست. پیرمرد و جوانی کنارم بودند: به پیرمرد گفتم: «این آقا که با من حرف می زد کجا رفت او را ندیدی؟» گفتم: «نه!» از جوان سؤال کردم او هم گفت: «ندیدم». یک دفعه مثل این که زمین لرزه شد، تکان خوردم؛ فهمیدم که حضرت مهدی علیه السلام بوده. حالم به هم خورد، رفقا بردند آب بر سر و رویم ریختند، گفتند: «چه شده؟»، خلاصه نماز را خواندم و به سرعت به سوی تهران برگشتم.

مرحوم حاج شیخ جواد خراسانی را لدی الورد به تهران ملاقات کردم و

ماجرا را برای ایشان تعریف کردم و ایشان خصوصیات او را از من پرسید، بعد گفت: «خود حضرت بوده‌اند؛ حالا صبر کن اگر آن‌جا مسجد شد درست است.» مدتی قبل روزی پدر یکی از دوستان فوت کرده بود، به اتفاق رفقای مسجدی او را آوردیم قم به همان محل که رسیدیم، دیدم دو پایه خیلی بلند بالا رفته است، پرسیدم، گفتند: «این مسجدی است به نام امام حسن مجتبی -علیه السلام -». پسرهای حاج حسین آقا سوهانی می‌سازند. اشتباه گفتند.

وارد قم شدیم، جنازه را بردیم باغ بهشت دفن کردیم، من ناراحت بودم سر از پا نمی‌شناختم به رفقا گفتم: تا شما می‌روید ناهار بخورید من الان می‌آیم. رفتم سوهان‌فروشی پسرهای حاج حسین آقا سوهانی. به پسر حاج حسین آقا گفتم: شما این‌جا مسجد می‌سازید؟ گفت: «نه» گفتم: «این مسجد را چه کسی می‌سازند؟» گفت: «حاج یدالله رجبیان». تا گفت یدالله، قلبم به طپش افتاد.

گفت: «آقا چه شد؟» صندلی گذاشت، نشستم، خیس عرق شدم، با خود گفتم: «یدالله فوق‌ایدیهم». فهمیدم حاج یدالله است. ایشان را هم تا آن‌موقع ندیده بودم و نمی‌شناختم، برگشتم به تهران و به مرحوم شیخ جواد گفتم. فرمود: «برو سراغش، درست است.»

من بعد از آن که چهارصد جلد کتاب خریداری کردم رفتم قم، آدرس محل کار (پشمبافی) حاج یدالله را پیدا کردم و رفتم کارخانه و از نگهبان پرسیدم. حاج یدالله کجاست؟ گفت: «حاجی منزل رفت.»

گفتم: «استدعا می‌کنم تلفن کنید و بگویید یک نفر از تهران آمده با شما کار دارد.» تلفن کرد، حاجی گوشی را برداشت، من سلام کردم و گفتم: «از تهران آمده‌ام چهارصد جلد کتاب وقف این مسجد کرده‌ام کجا بیاورم؟»

فرمود: «شما از کجا این کار را کردید و چه آشنایی با ما دارید؟»
گفتم: «حاج آقا چهارصد جلد کتاب وقف کرده‌ام». گفتم: «باید بگویید مال چیست؟»

گفتم: «پشت تلفن نمی‌شود». گفتم: «شب جمعه آینده منتظر هستم، کتاب‌ها را بیاورید منزل. چهارراه شاه، کوچه سرگرد شکراللهی، دست چپ، در سوم»
اسامی مذکور مربوط به زمان طاغوت است و الان تغییر کرده است.
کتاب‌ها را در تهران بسته‌بندی کردم و روز پنجشنبه با ماشین یکی از دوستان به قم و به منزل حاج آقا بردم.

ایشان گفت: من این طور قبول نمی‌کنم، جریان را بگو!
بالاخره جریان را گفتم و کتاب‌ها را تقدیم کردم. رفتم در مسجد دو رکعت نماز خواندم و گریه کردم.
حاج یدالله مسجد و حسینیه را طبق نقشه‌ای که حضرت کشیده بودند به من نشان داده و گفت: خدا خیرت بدهد، تو به عهدت وفا کردی!
این بود حکایت مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام که تقریباً به طور اختصار و خلاصه نقل شد.

نویسنده گوید: حجة الاسلام «محمدعلی برهانی فریدنی» که از دوستان

۱- پاسخ ده پرسش پیرامون امامت و خصائص حضرت مهدی علیه السلام تألیف آیه الله لطف الله صافی. که اخیراً تحت عنوان «امامت و مهدویت» به همراه تعدادی جزوات دیگر در ۲ جلد توسط انتشارات جامعه مدرسین چاپ و منتشر شده است. این داستان در جلد دوم، ص ۴۵۲ است.

صمیمی مرحوم عسکری هستند، چند نکته را تذکر دادند که ذکر آن نکات جالب است.

۱- صاحب قصه فرمودند: «این سه نفر جوان مکانیک، در رابطه با وضع اقتصادی و ازدواجشان سراغ من آمدند، به من گفتند: با هم برویم، شاید آقا نظر لطف کنند.

۲- وقتی آقا را در بیابان دیدم ضمن مطالب بالا فرمودند: «به این جوانها بگو: کارشان اصلاح شد و من از خدا خواستم به حاجت برسند»، و بعد از یک هفته که برگشتم به تهران، این حقیقت ظاهر شد.

۳- بعد از این که فرمود: «این جا حسینیه می شود»، فرمود: «این طرف را هم آقای حاج ابوالقاسم خوئی مؤسسه می سازند». (شیفتگان مهدی ص ۱۵۶).

مؤلف گوید: امید این که با خواندن این چهل تشریف برای مؤلف و خواننده محترم نورانیت و معرفت بیشتری نسبت به حضرت بقية الله علیه السلام حاصل شده باشد.

حضرت مهدی علیه السلام و دعای ندبه

تردیدی نیست که دعای ندبه مشتمل بر اهم موضوعات متعلق به حضرت مهدی علیه السلام می باشد و اکثر فضائل آن حضرت با قالبهای زیبا و دلنشین در آن جمع شده و روح انتظار و شوق و محبت به آن حضرت با بهترین عبارت و مؤثرترین بیان از آن مشاهده می شود، زیبایی عبارت و متانت معنای آن حاکی از صدور از معصوم علیه السلام می باشد و از ناحیه معصومین علیهم السلام سفارش شده که مؤمنین این دعا را در روزهای جمعه و بعضی از اعیاد دیگر بخوانند البته تأثیر این دعا و لذت و شیرینی آن در روح دوستان اهل بیت علیهم السلام مشهود و غیر قابل انکار بوده و هست.

جز آنکه بعضی از دشمنان و یا دوستان بی اطلاع به آن خورده گرفته اند که لازم دیدم سئوالات آنان را با پاسخهای مناسب در پایان این کتاب ذکر کنم و از خداوند منان درخواست دارم که معرفت به مقام ولی خود را به ما عطا و ما را از وسوسه های شیاطین انس و جن محافظت فرماید.

حضرت آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی در کتاب «فروع ولایت» عده ای از این شبهات را پاسخ داده اند و ما عبارات معظم له را بامختصر اصلاح در اختیار خواننده قرار می دهیم.

امام صادق علیه السلام و ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام

پوشیده نماند که ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام و اظهار شوق به لقاء آن حضرت، و گریه و ابراز نگرانی از مفارقت و محروم بودن از فیض حضور، و دعا برای تعجیل فرج و ظهور، و ذکر فضایل و مناقب، و اقدامات و برنامه‌های انقلابی و اصلاحی آن وجود مبارک، و اظهار تأسف از اوضاع ناهنجار، و روی کار بودن حکومت‌های باطله و مستبد، و روش‌های بیدادگرانه، یک سنت حسنه‌ای است که همواره شیعه بر آن مداومت داشته، و آن را شعار خود قرار داده، و تا ظهور دولت حق، و تأسیس حکومت جهانی اسلام، و آزادی و نجات تمام انسان‌ها، این شعار برقرار، و روشنگر خواسته‌های ارزنده و با ارج، و هدف‌های مترقی و نجات بخش اسلام است.

و در ضمن هم یک نوع انکار منکر، و محکوم کردن باطل و نکوهش ظلم و بیداد و فساد و گناه، و پشتیبانی از حق و عدالت، و نشانه زنده بودن احساسات انسانی پیروان مکتب مبارز قرآن و تشیع است چنان که روایات ما تصریح دارد که:

«مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ»^۱

این ندبه را شیعه از امامان خود که کار و عملشان سرمشق، و پیروی از گفتار و رفتارشان - بر حسب حدیث متواتر ثقلین و احادیث صحیح دیگر - وظیفه هر مسلمان است، آموخته‌اند.

حضرت رسول اکرم و ائمه علیهم السلام بر حسب روایات، کراراً ضمن آنکه از اوضاع آخر الزمان، و فتنه‌هایی که ظاهر می‌شود، و فشارهایی که بر اهل حق وارد می‌گردد خبر می‌دادند، نگرانی و تأثر خود را هم اظهار می‌فرمودند.

۱- هرکس ترک کند انکار منکر را (نهی از منکر ننماید) به دل و دست و زبان، او مرده‌ای است میان زندگان (وافی، ج ۹، ب ۲۲، ص ۲۸).

شیخ صدوق و شیخ طوسی - رضوان الله علیهما - هریک به سند خود حدیث مفصلی را از «سُدیر صیرفی»^۱ روایت کرده‌اند که در آن، گریه و نُدبه امام ششم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر غیبت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه، بیان شده است که ما برای رعایت اختصار جمله‌ها و مضمون قسمتی از این حدیث شریف را که ارتباط با ندبه دارد در اینجا نقل می‌نمائیم.

سُدیر صیرفی می‌گوید: من و مُفضَّل بن عمر، و ابوبصیر، و أبان بن تغلب به محضر آقایمان حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته، و لباسی که از مو بافته شده، و طوقدار و بی‌گریبان بود، پوشیده است و مانند فرزند مرده جگر سوخته گریه می‌کرد. آثار حزن و اندوه از گونه و رخسارش آشکار، و اشک کاسه چشمهایش را پر کرده بود و می‌فرمود:

سَيِّدِي غَيْبَتِكَ نَفَتْ رُقَادِي، وَضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي، وَابْتَزَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فَوَادِي.
سَيِّدِي غَيْبَتِكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبْدِي، وَفَقَدْتُ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَ
الْعَدَدَ، فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرْقِيءٍ مِنْ عَيْنِي وَ أَنْيْنٍ يَفْتُرُ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَ
سَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مِثْلُ بَعِينِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا، وَ أَفْظَعِهَا وَ بَوَاقِي أَشَدِّهَا، وَ أَنْكَرِهَا، وَ
نَوَائِبِ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ، وَ نَوَازِلِ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ:

«آقای من، غیبت (دوری) تو خوابم را گرفته و خوابگاهم را بر من تنگ کرده و آرامش و راحت دلم را ربوده است. آقای من، غیبت تو مصیبتم را به مصیبت‌های دردناک ابدی پیوسته، و از دست دادن یکی پس از دیگری، جمع و عدد را فانی می‌سازد، پس احساس نمی‌کنم به اشکی که در چشمم خشک می‌گردد، و ناله‌ای که

۱- سُدیر صیرفی از اصحاب حضرت باقر، و حضرت صادق علیه السلام است. کتبی در رجال خود ص ۱۳۸ طبع بمبئی حدیث معتبری روایت کرده است که بر بلندی پایه او دلالت دارد.

در سینه‌ام آرام می‌گیرد، مگر آنکه مصائب بزرگتر و دلخراش‌تر و پیش آمده‌های سخت‌تر و ناشناخته‌تر در برابر دیده‌ام مجسم می‌شود.»

سدر گفت: عقل از سر ما پرید، و دل‌های ما از غم و اندوه این پیش آمد هولناک، و حادثه خطرناک پاره شد، و گمان کردیم آقای مان از اتفاق ناگوار کوبنده‌ای این چنین گریان و سوگوار است، یا از روزگار به او مصیبتی رسیده است.

عرض کردیم: خدا دیدگانت را نگریند ای پسر خیرالوری! از چه پیش آمدی اینگونه گریانی، و از دیده اشک می‌باری؟ چه حالی روی داده که اینگونه سوگواری؟

حضرت چنان آه عمیقی کشید که ناراحتیش از آن افزون شد، از روی تعجب فرمود:

وای بر شما، بامداد امروز نگاه کردم در کتاب «جفر» و آن کتابی است که علم مرگ‌ها و بلاها، و آنچه واقع شده و واقع می‌شود تا روز قیامت، در آن مندرج است. و خدای، محمد ﷺ و امامان بعد از او را به آن اختصاص داده است. و تأمل کردم در موضوع ولادت غائب ما و غیبت و طول عمر او^۱ و گرفتاری مومنان در آن زمان، و شک‌هایی که از جهت طول غیبت در دل‌هایشان پیدا می‌شود، و اینکه بیشتر آنها از دین برمی‌گردند، و رشته اسلام را از گردن برمی‌دارند (تا آخر حدیث که طولانی و مفصل است، و مشتمل است بر دلیل بر طول عمر آن حضرت، و اینکه خداوند متعال نسبت به حضرت قائم ﷺ سه برنامه را که در مورد سه پیغمبر مجری شده

۱-- در موضوع طول عمر، و فلسفه غیبت آن حضرت رجوع شود به دو کتاب از نگارنده «منتخب الاثر» باب ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ از فصل دوم، و «نوید امن و امان» بخش دوم ص ۱۴۵-۲۰۶، و بخش سوم ص ۲۰۷-۲۹۱.

اجرا فرموده است.^۱

فرمایش سیدابن طاووس

سید آجَلْ أَوْعِ ازهد، صاحب کرامات، سیدرضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسنی حسینی (ت ۶۶۴ هـ) در کتاب مستطاب اقبال ص ۲۶۰ پس از ذکر دعاهای وداع ماه رمضان بیاناتی فرموده که ترجمه‌اش به این مضمون، است:

«از وظایف شیعه امامیه، بلکه از وظایف امت محمدی این است که در این اوقات، و این فرصت‌ها متأسف و اندوهناک باشند برای محروم بودن از برکات فیض حضور، و سعادت ظهور حضرت مهدی علیه السلام تا خدا ببیند که بر قدم صفا، و وفا و اخلاص و ارادت به آن رهبران بزرگ ثابت و استوارند، و باید مضمون این شعر را از روی تأسف بگویند:

أَرَدُّدُ طَرْفِي فِي الدِّيَارِ فَلَا أَرَى وَجْوهَ أَحِبَّائِي الَّذِينَ أَرِيدُ

یعنی: «من چشم خود را به هر سو می‌افکنم دوستانی را که دوست دارم به بینم

نمی‌بینم»

زیرا مصیبت هجران و حرمان از لقاء امام، از مصیبت گذشتن ماه رمضان بزرگتر است.

اگر به فراق پدر مهربان یا برادر پشتیبان، و یا فرزند عزیز گرفتار شوند، وحشت زده و ناراحت و غمناک می‌شوند، در حالیکه بهره و انتفاع از پدر و برادر و

۱-- رجوع شود به کتابهای «کمال الدین» ص ۳۵۲ - ۳۵۷، و «غیبت» شیخ طوسی ص ۱۰۴

- ۱۰۸، و ترجمه ج ۱۳ بحار ص ۱۶۶ - ۱۷۰.

فرزند، در برابر برکات و انتفاعات مهمه ما از حضرت مهدی علیه السلام که خلیفه خاتم الأنبیاء، و امام عیسی در نماز و ولی امور، و برطرف کننده انواع گرفتاری ها و بلیات و مصلح تمام کارها است، ارزشی ندارد.»

پرسشهایی که می شود

نکته ای که در اینجا یادآوری آن مناسب است این است که: یکی از بیماریهای خطرناک و مسری، بیماری تردید و شک پذیری در مسائل دینی و مذهبی است. مانند آنکه یک آمادگی و گرایش به این پذیرش فراهم شده باشد، شبهه ها، و شک ها، و مغلطه کاری ها را بدون تحقیق، و بررسی کامل می پذیرند، و به عکس در مسائل عصر، و علمی، و اجتماعی، تربیتی و آنچه به دروغ تجدد و ترقی، و محصول دنیای مادی و ماشینی، و اجتماعات غربی و شکستن سدهای اخلاقی است، زودپذیری و زودباوری رایج شده، و حتی خرافات را به جای حقایق می پذیرند، و رفتارهای ننگین، و کردار زشت و ناپسند بیگانگان را به جای آداب حسنه بر می گزینند، و با افتخار، و بی چون و چرا از آنها تقلید می کنند.

در سنت های دینی، و دستورات اسلامی تا می توانند خورده گیری های ناهنجار، و بی معنی می نمایند، و از فلسفه و فائده آنها می پرسند ولی عادات و آداب اجانب را در لباس و خوراک، و مو و سبیل، و امور اجتماعی و خانوادگی، و فرهنگی، ندانسته و بدون اینکه فائده ای از آن در نظر بگیرند، سرمشق خود قرار داده، و بلکه غالباً با علم به ضرر، از بیگانگان پیروی می کنند.

در احادیثی که در کتابهای معتبر روایت شده، و مردان خبیر و اهل فن و اطلاع به آن اعتماد کرده اند شبه می کنند، و نمی پذیرند، در حالیکه خبرهای مؤسسات

خبرسازی و شایعه‌پردازی را، با وجود هزار علت و احتمال جعل و دروغ، قبول می‌کنند.

بدیهی است این حال ناشی از ضعف اخلاق و جهل و غفلت و خودباختگی، و تسلیم کورکورانه، افکار و عادات بیگانگان بودن است.

پاره‌ای هم پیدا شده‌اند که با القاء شبهه، و استهزا، و مسخره کردن آداب دینی یا خودداری از انجام وظایف اسلامی می‌خواهند خود را در جمع روشنفکران وارد، و اهل تحقیق و منطق معرفی نمایند.

این روش در سطحهای مختلف، و پیرامون موضوعات متنوع ظاهر می‌شود. از مسائل اصول دین، و الهیات، و محرمات، و مستحبات، و مکروهات، سخنی می‌گویند و به طور تحقیرآمیز و استفهام پرسش می‌نمایند.

ما آنچه دیده‌ایم بیشتر این افراد یا از صلاحیت علمی محروم، و عامی و بی‌سوادند و یا اینکه می‌خواهند با این روش خود را تواندیش معرفی کرده، و در جمع برخی جوانان و کسانی که با مسائل دینی آشنائی کامل ندارند، و باور کردن بسیاری از حقایق برایشان دشوار است جائی باز کنند، و صاحب مکتبی شوند.

اینها بیشتر برای فریفتن و اغفال افراد خام و نیپخته، حتی از الفاظ داغ، و اصطلاحات و لغات انگلیسی و فرانسوی و اسامی مکتبهای گوناگون نیز استفاده کرده، و کسانی را که غرب زده، و عاشق الفاظ فرنگی مآبانه هستند، فریفته و در اشتباه می‌اندازند. چون اگر ساده، و بی‌پیرایه سخن بگویند مقاصدی که دارند آشکار می‌شود، و بیشتر ملتفت می‌شوند و کالای آنها را نمی‌خرند. پس در لابلای الفاظ، و لغات بیگانه یا اصطلاحات جدید می‌گویند تا افراد غیر وارد گمان کنند سخن آنها مبتنی بر یک اساس مسلم علمی جدید، و فلسفه پذیرفته شده تازه است.

بهر حال در عین حال که معتقدیم باید باب بحث و نظر و پی جوئی و تعقل و بررسی آزاد، به روی همه باز باشد، و از این جهت از کسی گله نمی‌کنیم بلکه از آن استقبال کرده، و آنرا سبب تنویر افکار و روشن شدن حقایق، و تجلی هر چه بیشتر انوار معارف اسلام می‌دانیم، به این اشخاص نیز نصیحت می‌کنیم: که آقایان! اشتباه کاری و تدلیس، و اظهار شک و تردید، شبهه سازی و مسخره کردن حقائق، و سست کردن عقاید عامه از راه تمسخر و استهزا، و بیانات جسارت‌آمیز، و حمله به این و آن، و دشنام دادن، و مردم را به هم بدگمان کردن، و سرگردان نمودن، و اندیشه‌های سوء را رشد دادن کار آسانی است. آنچه مشکل و دشوار است، و کار همه کس نیست مردم را بر یک اصول صحیح استوار داشتن، و متحد کردن، و از شبهه و شک خارج گردانیدن، و بسوی یک مسیر معقول و مقرون به خیر و سعادت دنیا و آخرت راهنمایی کردن است که فقط انبیاء و اولیا و رجال الهی از عهده این خدمت برآمده‌اند. و حتی فلاسفه، و حکما نیز در جنبه ایجاد و مثبت این موضوع نتوانستند مقام سازنده و مؤسس داشته باشند.

آنانکه نقش مخرب را بازی کرده، و خواستند این کاخ با عظمت، و این یگانه پناهگاهی را که انبیا به امر خدا برای مردم ساختند، خراب و ویران سازند، سرانجام جز ایجاد نابسامانی و بی‌مأخذی و بی‌مقصدی و لامسلکی، چه دردی را درمان کردند؟ و بر کجای اینهمه زخمهائی که پیکر جامعه انسانیت از دست جهل و نادانی و فساد اخلاقی و تکبر و حسد و غرور و جاه‌پرستی برداشته، مرحمی گذاردند؟! اگر در بیان این نکته بیش از حد این کتاب سخن طولانی شد، برای این است که معلوم باشد حقیقت جوئی، و تلاش برای بالا بردن سطح معرفت و بصیرت و روشن شدن اذهان، و تحصیل یقین کامل‌تر، و همچنین مجاهده برای جستن حق،

یک مطلب است، و شبهه سازی و مسخره کردن حقائق و اتکاء به غرور، و دانستن یک سلسله الفاظ فریبنده و توخالی، مطلب دیگر است. آن کسانی که رجال قهرمان آن میدان مقدس هستند، با افرادی که در میدان دوم خودنمایی می کنند از زمین تا آسمان فرق دارند، و نباید آنها را به هم اشتباه کرد، و شبهه سازی را حقیقت جوئی شمرد.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست	پس بهر دستی نباید داد دست
ای بسا ابلیس آدم وار زشت	که برد انسان بدوزخ نه بهشت

چهارده پرسش راجع به دعای ندبه

۱- اعتبار دعا از جهت سند

۲- جمله: «لِیتِ شِعْرِیْ اَیْنِ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوْیُ بِلِ اَیُّ اَرْضِ تُقَلِّکَ اَوْثَرِیْ اَبْرَضَوِیْ اَوْغَیْرَهَا اَمْ ذِی طُوْیْ»: ای کاش دانستمی که در کدام زمین قرار داری، آیا به کوه رضوی یا به ذی طوی؟ یا نه اینجا و نه آنجا؟» چه ارتباط به امام زمان علیه السلام دارد، و چرا سراغ آن حضرت را در ذی طوی، و کوه رضوی می گیرند، و حال آنکه رضوی به عقیده فرقه کیسانیه جایگاه، و محل اختفاء و غیبت محمد حنفیه است که معتقد بودند در این کوه از انظار مخفی، و از آنجا ظهور خواهد کرد، و امام زمان علیه السلام نه در غیبت صغری و نه در غیبت کبری، و نه پس از ظهور هیچ رابطه ای با این کوه ندارد، و اساساً غیبت آن حضرت به این صورت نیست که در جای مخصوصی قرار گرفته باشند بلکه در همه جا و هر مکان بخواهند حاضر می شوند، و این ما هستیم که آن ولی خدا را نمی شناسیم، و تشخیص نمی دهیم.

بنابراین، سؤال از اینکه تو در کدام جایگاه مخفی بسر میبری، ظاهراً با نوع

غیبت حضرت مهدی موعود شیعه امامیه سازگار نیست؟

۳- از مطالعه دقیق متن دعا که از ائمه اثنی عشر: به تصریح، و ترتیب نام برده نشده، و پس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که به تفصیل از مناقب و فضایل آن حضرت سخن می‌گوید، ناگهان و بی‌واسطه به امام غائب خطاب می‌کند، باز این سؤال (سؤال دوم) بیشتر در ذهن طرح می‌شود.

۴- جمله «و عرجت بروحی إلی سماءک: و روح او را به آسمانت عروج دادی» نیز با إجماع و اتفاق، و آیات قرآن مجید، و اخبار و احادیث که دلالت بر جسمانی بودن معراج حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله دارند، مخالفت دارد.

۵- چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه با اینکه هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا باو خطاب کرده‌اند: لیت شعری این استقرت بک النوی، الخ؟

۶- دعای ندبه بعد از رسول خدا و ائمه هدی: پیدا شده، و به ایشان بسته شده و بدعت است؟

۷- این جمله دعا «و سألك إسان صدق في الآخِرین فأجبتهُ و جعلت ذلك عَلِيًّا: و از تو برای خویش نام نیک بین آیندگان خواست، پس او را اجابت کردی و آن را علی و بلندمرتبه قرار دادی.» با قرآن مخالف است؟

۸- جمله «و أوطائة مشارقك و مغاربك»: و وارد ساختن او را به مشارق و مغارب خود» نیز مخالف با قرآن مجید است؟

۹- این جمله «و أودعته علم ما كان و ما يكونُ إلی انقضاء خَلقك: و دانش گذشته و آینده، تا پایان آفرینش را به وی ودیعه دادی.» نیز با قرآن مخالفت دارد؟

۱۰- این جمله: «ثُمَّ جعلت أجر محمدٍ صلواتك علیه و آله مودتهم في كتابك الخ:

سپس اجر محمد - صلواتک علیه و آله - را در کتاب خویش مودت و دوستی و پیوند با ایشان قراردادی. الخ» نیز با قرآن سازگار نیست؟

۱۱ - پرسش دیگر این است که این دعا را در هزار مسجد و مکان می خوانند، آیا امام در همه جا حاضر و شنوا و لامکان و حاضر در هر مکان است، مانند خدا؟ البته خیر، پس اگر در همه جا حاضر نیست، چرا در دعا می خوانیم: «يَا بِنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ يَا بِنَ النَّجْبَاءِ الْأَكْرَمِينَ» پس این دعا خلاف عقل است؟

۱۲ - یکی از موارد دیگر که مخالف با عقل است، این جمله است «يَا بِنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ، يَا بِنَ يَسَ وَالذَّارِيَاتِ»؟

۱۳ - خواندن غیرخدا شرک است و چون در این دعا امام خوانده می شود، پس خواندن آن کفر و شرک است؟

۱۴ - خواندن این دعا، سبب رکود فعالیت‌های اسلامی، خمود نمودن و تخدیر افکار، و اقناع نفوس به ندبه و گریه، و مانع از اشتعال آتش ناراحتی‌ها و نارضایتی‌ها و انقلاب و قیام علیه اهل باطل می شود، و افراد را از امر به معروف و نهی از منکر و تلاش و کوشش برای برقراری نظم صحیح اسلامی و حرکت و اقدام، باز می دارد؟ شاید پرسش هائی که پیرامون این دعای شریف می شود بیش از این چهارده سؤال نباشد، که ما به حول و قوه الهی به هر یک جداگانه جواب می دهیم.

تذکر مهم

معتبر دانستن دعای شریف ندبه از اصول دین نیست، و معتبر نشناختن آن به صحت عقاید، و اصولیکه در نزد شیعه معتبر است، خللی وارد نمی آورد.

این موضوع یک مسأله فرعی است، و اظهار نظر در آن برای کسی که اهل

اجتهاد باشد آزاد است، و من دوست نمی‌دارم که اینهم یک عنوانی باشد که سبب تشکیل دو جبهه موافق و مخالف شود. بلی بعضی از شبهاتی که بر عدم اعتبار این دعا القاء شده، و حکایت از دارا بودن یک سلیقه و روش‌های خاص مذهبی، و گرایش به آراء فرقه‌ه و هابیه و نواصب و دشمنان عترت پیغمبر خدا ﷺ دارد، مخالف مذهب شیعه و طریقه اهل بیت رسالت ﷺ است. عَصَمْنَا اللَّهُ وَ جَمِيعَ إِخْوَانِنَا مِنَ الزَّلَّاتِ وَ هَدَانَا إِلَى صِرَاطِهِ الْمُسْتَقِيمِ.

۱- اعتبار سند دعای ندبه

در باب حجیت خبر واحد، بالاخره در علم اصول، اطمینان به صدور، میزان اعتبار شناخته شده، و روش عرف و عقلا نیز بر همین نحو قرار دارد، بلکه به اخبار تاریخی، و نقلهائی که بسا از نظر محدث مورد اعتماد نیست اعتماد می‌کنند، و همین قدر که تاریخ معتبر یا مشهوری واقعه‌ای را نقل کرده باشد، آنرا قبول می‌نمایند. ولی علمای اسلام در اخبار و احادیث، به خصوص راجع به احکام شرع، و تعیین هدفها، و تعالیم دین و تفسیر قرآن و فقه از این روش عرف پا را بالاتر گذارده، تحقیق و دقت و رسیدگی بیشتر می‌کنند؛ در رجال سند احادیث، و عدالت و ثقه بودن راوی و سوابق اخلاقی، و عقیده و مسلک سیاسی او، کاملاً کنجکاوی می‌نمایند، و تا اطمینان پیدا نکنند به حدیث عمل نمی‌نمایند، و اصولی که در این موضوع مراعات می‌شود حاکی از نهایت دقت و تثبیت، و اعتنای شیعه به واقع جوئی و حقیقت پژوهی است.

این جهت هم هست که این فحص و رسیدگی، و تحصیل اطمینان به صدور حدیث، در مورد احادیثی که راجع به حکم الزامی شرعی، مثل واجب و حرام یا

معاملات، و امور مالی و حقوقی و سیاسی باشد بیشتر انجام می‌شود، و معمولاً در احادیث دیگر، مانند اخبار راجعه به اصول عقائد^۱ و مستحبات به این مقدار رسیدگی و دقت نیاز پیدا نمی‌شود.

راجع به دعا هم، در صورتیکه مضامین آن مقبول و شرع پسند باشد، اگر سند آن معتبر نباشد، و ورود آن بالخصوص ثابت نشود، چون به نحو عموم، دعا وارد و راجح و از عبادات مؤکده است، خواندن آن بر حسب عمومات قرآن مجید و روایات دعا، راجح و مستحب است، و در مقام عمل حاجت زیادی به معرفت سند دعا نیست، و به همین قصد خوانده می‌شود، و برای درک فیض و ثواب مخصوص آن نیز بر حسب اخبار (من بلغ) رجاء هم که بخوانند به آن نایل می‌شوند.

قوت متن و الفاظ و مضامین هم، بر اعتبار دعا می‌افزاید و سخن شناسان و کسانی که با اخبار و سخنان اهل بیت علیهم السلام و دعاهائیکه از ایشان رسیده مأنوس هستند، آنرا می‌شناسند. چنانچه از جمله بندی‌های سست، و مضامین کوتاه بعضی دعاها می‌فهمند که از اهل بیت علیهم السلام نیست.

۱- این دعا را سید جلیل صاحب مناقب و مفاخر، سید رضی الدین علی بن طاوس - قدس سره - که از اعلام قرن هفتم هجری، و از رجال بزرگ شیعه، و در علم و ورع و زهد و عبادت معروف، و یا اطلاع از کتب و تصنیفات بوده، در کتاب مستطاب اقبال (ص ۲۹۵ - ۲۹۹) و در کتاب مصباح الزائر فصل هفتم، و شیخ جلیل محمد بن جعفر بن علی مشهدی حائری از اعلام قرن ششم، در کتاب مزار معروف به مزار محمد بن المشهدی که علامه مجلسی آنرا «مزار کبیر» نامیده (دعاء

۱- در قسمتهائی که عقل خالص باشد فقط متن حدیث ملاحظه می‌شود ولی در قسمت‌هائی که دلیل اثبات آن نقل باشد، سند حدیث را هم باید ملاحظه کرد.

صدوهفتم) نقل کرده‌اند و همچنین در مزار قدیم، که ظاهراً از مؤلفات قطب راوندی است نیز نقل شده، و نقل دعا در مثل هریک از این سه کتاب، دلیل اینست که این شخصیت‌های بزرگ، و متبحر و حدیث شناس، این دعا را معتبر شناخته‌اند.

اگر کسی بگوید: مدرکی برای این دعا جز کتاب سیدبن طاوس نیست و سیدهم این دعا را از بعضی شیعیان مجهول الحال نقل کرده است، زیرا عبارت او اینست: «ذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا: قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ قُرَّةَ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَفِيَانَ الْبَزْوَفَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دُعَاءَ النَّدْبَةِ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ»

جواب اینست که: اولاً، چنانچه گفته شد و پس از این هم خواهیم گفت، در کتاب‌هایی که پیش از عصر سید تألیف شده، این دعا ذکر شده است.

و ثانیاً، فردی چون سیدابن طاوس، از مجهول الحال، به این لفظ «بعض اصحابنا» که مُشعر بر تعظیم و احترام است، نقل نمی‌کند.

و ثالثاً، هر کس اهل فن باشد، ملتفت می‌شود که مراد ایشان از «بعض اصحابنا»: همان شیخ محمدبن المشهدی صاحب مزار کبیر است، و عبارت او در مزار کبیر که دعای صدوهفتم آن است اینست که: «الدعا الندبة، قال محمدبن ابی قرّة نقلت من کتاب ابی جعفر محمدبن الحسين بن سفیان البزوفری - رضی الله عنه - هذا الدعاء و ذکر فيه انه لصاحب الزمان - صلوات الله عليه و عجل فرجه و فرجنا به - و يستحب ان يدعى به في الاعياد الاربعة» این عبارت را با عبارت سیدابن طاوس پیش هم بگذارید، و خودتان داوری کنید.

۲ - پیش از این سه بزرگوار، شیخ جلیل ثقه، ابوالفرج محمدبن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قرّة قنّانی، معاصر نجّاشی از شیوخ و بزرگان قرن پنجم،

در کتاب دعائی که شیخ محمدبن المشهدی در کتاب مزار، و سیدابن طاوس در مصباح الزائر و اقبال، از آن بسیار نقل کرده و بر آن اعتماد فرموده‌اند، و هم‌چنین از مآخذ کتاب مزار قدیم می‌باشد، این دعا را روایت کرده است، و چنانچه گفته شد ایشان نیز از رجال شیعه می‌باشد و علاوه بر کتاب دعای مذکور، کتاب دیگری بنام «التهجد» دارد، و در کتبی مثل رجال نجاشی و علامه، توثیق شده است، و نقل ایشان نیز دلیل اینست که این دعا را معتبر شناخته، و بلکه استحباب خواندن آنرا در اعیاد اربعه تأیید کرده است، چنانچه ظاهر اینست که سیدبن طاوس، و شیخ محمدبن المشهدی - علیهما الرحمه - نیز آنرا بخصوص مستحب می‌دانسته‌اند.

۳- شیخ جلیل ثقه، ابوجعفر محمدبن الحسین بن سفیان بزوفری^۱ در کتاب دعای خود، دعای ندبه را روایت کرده است، و ایشان از مشایخ شیخ مفید رضوان الله علیهما است، که بر حسب اسانید روایات کتاب أمالی شیخ ابی علی طوسی، شیخ مفید از او بسیار روایت کرده و برای او طلب رحمت نموده است، و محدث نوری، در خاتمه مستدرک او را چهل و دومین شیخ از مشایخ شیخ مفید شمرده، و وثاقت و جلالت قدر او را گواهی فرموده است، و این شیخ جلیل نیز صریحاً به استحباب خواندن این دعا فتوی داده است.

اگر گفته شود: «محمدبن حسین بزوفری را صاحب کتب رجال مجهول الحال دانسته‌اند» جواب این است که چنانچه تحقیق آن شد، ایشان معلوم الحال و از مشایخ شید مفید بوده، و آن مرد بزرگ از او بسیار روایت کرده^۲ و برای او طلب

۱- بزوفر بفتحین و سکون واو، و فتح فاء، ده بزرگی است از توابع قوسان در نزدیکی واسط و بغداد، در کنار نهر موقی در غربی دجله (معجم البلدان ج ۲ ص ۱۶۶).

۲- مرحوم استاد اعظم، زعیم اکبر، آیت الله بروجردی - قدس سره - که در علم رجال و

رحمت نموده است. چنانچه محمد بن المشهدی و سید در حق او «رضی الله عنه» فرموده‌اند:

اگر کسی بگوید: «محمد بن الحسین بزوفری در عصر ائمه نبوده تا از امام این دعا را اخذ کرده باشد، و معلوم نیست از که و کجا این دعا را گرفته است.»
 جواب می‌دهیم؛ مگر کسی گفته است محمد بن الحسین بن سفیان بزوفری، بدون واسطه این دعا را از امام روایت کرده است، و مگر لازم است که هر کس روایتی را از امام روایت می‌کند معاصر با ائمه باشد. مگر نمی‌شود حدیثی را با سند در کتاب خود روایت کرده باشد، یا روایت معتبر و مسلمی را با حذف سند، بطور ارسال نقل نماید، بلکه چون در آن اعصار که نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام بوده، رسم بر این نبوده است که در کتاب‌ها روایتی بدون سند بیاورند، و اگر هم بدون سند می‌آوردند، عین متن را ذکر می‌کردند. اطمینان حاصل است که یا این دعا در کتاب بزوفری با سند بوده و پس از اینکه از کتاب او نقل شده، مسامحه نقل سند آن را نکرده‌اند، و یا اینکه آنقدر معروف و مشهور بوده که بزوفری هم خود را از ذکر سند آن بی‌نیاز می‌شمرده است.

بنابراین می‌توان حدس زد که خواندن این دعا، در اعصار نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام و غیبت صغری هم، مثل عصر ما، بین شیعه متداول و مرسوم بوده، و این شعاری است که دست به دست به ما رسیده و اخلاف از اسلاف، و بازماندگان از

حدیث، و معرفت طبقات، و تمیز مشترکات، مانند سائر علوم اسلامیة یگانه و بسی نظیر بود، می‌فرمود: یکی از طرق معروف رجال شخصیت تلامذه و شاگردان آنها است که وقتی شخصیتی مثل مفید از کسی کثیرالروایه باشد و قدحی هم در او نشده باشد، اماره است بر آنکه او مورد وثوق و اعتماد بوده است.

گذشتگان، آنرا گرفته، و در محضر و منظر محدثین و شیوخ آن اعصار که همه متبحر در علم حدیث، و استاد فن بوده، و از خواندن دعاهای بی مأخذ، و پیروی از روشهای بی مدرک، به شدت ممانعت می فرمودند خوانده می شده، و کسی را بر اعتبار آن ایرادی نبوده است.

۴ - علامه مجلسی؛ با دقت و تتبع و احاطه و اطلاع وسیع و فوق العاده‌ای که در اخبار و احادیث، و رجال روایات، و معرفت اسانید دارد، علاوه بر آنکه این دعا را در کتاب هایی مثل بحار، و تحفة الزائر - که در مقدمه به اعتبار سند ادعیه آن شهادت داده است - نقل فرموده، صریحاً و بالخصوص، اعتبار سند دعای ندبه را که منتهی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می شود، تصدیق فرموده است، و عبارت این افتخار عالم اسلام و نابغه جهان علم، در کتاب مستطاب زاد المعاد اینست:

«و اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقه، و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام به سند معتبر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است، که سنت است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانید یعنی جمعه، عید فطر، عید قربان، عید غدیر.»

محقق است چنین کلام صریح و شهادت محکمی را ایشان بدون مأخذ و مصدر معتبر، نفرموده است.

علاوه بر ایشان، سید جلیل علامه صدرالدین محمد طباطبائی یزدی متوفی ۱۱۵۴ هجری نیز در ابتداء شرحی که به دعای ندبه مرقوم فرموده، استناد به روایت مرویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نموده است.

با توجه به مجموع مطالبی که عرض شد، اعتبار این دعا، به خصوص با ملاحظه متن آن، محرز، و صدور آن از امام علیه السلام مورد اطمینان است، و استحباب

خواندن آن نیز بالخصوص، و حداقل از جهت ادله عامه مسلم و ثابت است، و محل هیچگونه اشکالی نمی باشد، و محتاج به تمسک به اخبار «من بلغ» نیست.

اخبار «من بلغ» و تسامح در ادله سنن

بعضی گمان کرده اند، مستند کسانی که این دعا را در کتاب های خود نقل کرده و فتوی به استحباب خواندن آن داده اند، اخبار «من بلغ» و تسامح در ادله سنن است. لذا اشکال کرده اند که تسامح در ادله سنن درجائی است که به سند ضعیفی به معصوم برسد، و برای دعای ندبه سندی که منتهی به معصوم بشود ذکر نکرده اند. جواب از این اشکال این است که:

اولاً، ورود و صدور این دعا از معصوم علیه السلام مورد اطمینان است، و آن چیزی که ملاک حجیت خبر واحد است، اطمینان به صدور است و لذا به اخبار موقوفه هم گاهی در فقه اعتماد می شود.

و ثانیاً، بنفس اطلاق ادله عامه دعا، استحباب این دعا هم ثابت است. و ثالثاً، در باب تسامح در ادله سنن و اخبار «من بلغ» ذکر نشده است که باید بلوغ با سند متصل به معصوم باشد، بلکه بلوغ و رسیدن به هر نحو باشد، مسنداً یا مرسلأ، کفایت می کند. شما چرا به قاعده و احادیث بی دلیل حاشیه می زنید، و اطلاق آنرا مقید می سازید. حتی فتوای فقیه به رجحان عمل، اگر استناد او به روایتی محتمل باشد نیز در بلوغ کافی است، چنانچه شیخ اعظم، شیخ مرتضی انصاری -رحمة الله- هم در تنبیه پنجم از تنبیهات رساله ای که در جواز تسامح در ادله سنن مرقوم فرموده، تصریح کرده است. و اولی به اعتبار، فتوای فقہائی است که در کتب فتوائیه نیز متون روایات را ذکر می کرده اند.

جائیکه قدما به رساله علی بن بابویه قمی در موارد فقدان نص یا به زبان علمی «عنداعواز النصوص» عمل می کردند، در مورد مستحباب با وجود اخبار «من بلغ» ورود مطلق خبر، و فتوای فقیه به طریق اولی کافی است.^۱

۲- ارتباط امام زمان علیه السلام با رضوی و ذی طوی

برای اینکه پرسش بهتر بررسی شود، لازم است نخست ذوطوی، و رضوی، این دو مکان مقدس را، بشناسیم، و سپس جواب را مطرح کنیم.

ذوطوی:

مجمع البحرین می گوید: ذوطوی بفتح طاء و ضمّ، و ضمّ مشهورتر است، موضعی است در داخل حرم، در یک فرسخی مکه که از آن خانه های مکه دیده می شود. قاموس گفته است، ذوطوی مثلثة الطاء و گاهی با تنوین تلفظ می شود، موضعی است نزدیک مکه.

معجم البلدان از جوهری نقل کرده است: ذی طوی به ضمّ موضعی است نزدیک مکه.

اخبار مکه المشرفة^۲، می نویسد: ذوطوی نمازگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. هر زمان

۱- راجع به مطالب این فصل رجوع شود به - رجال نجاشی ص ۲۸۳ - رجال علامه ص ۱۶۴ - هدیه الزائرین ص ۵۰۷ - الکنی و الالقاب ج ۱ ص ۴۰۳ - بحار الانوار ج ۱ ص ۱۸ - الذریعه ج ۸ ص ۱۸۴ و ۱۸۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ج ۴ ص ۵۰۳. مصباح الزائر فصل ۷ (نسخه خطی) مزار محمد بن المشهدی دعاء ۱۰۷ (نسخه خطی) هر دو نسخه از کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. اقبال ص ۲۵۵ - ۲۹۹ - مستدرک ج ۳ ص ۵۲۱ - زاد المعاد - و تحفة الزائر علامه مجلسی - رساله جواز تسامح در ادله سنن شیخ - معجم البلدان - شرح دعاء ندبه شریف صدرالدین محمد طباطبائی.

۲- ج ۱ ص ۴۳۶

آن حضرت به مکه تشریف می آوردند در ذی طوی فرود می آمدند، و شب را در آنجا توقف فرموده، نماز صبح را در آنجا می خواندند.

و نیز در أخبار مكة المشرفة^۱، روایت شده است که ذوطوی بطن مکه، یعنی زمین آن است.

بنابراین به هریک از این دو معنی که مراد باشد، ذوطوی مکانی است مقدس و محترم و مبارک و محل نزول رسول خدا ﷺ است.

رضوی:

رضوی به فتح مانند سکری، کوهی است از کوههای مدینه طیه مقدس و مبارک در نزدیکی یتبع، دارای دره‌ها و زمینها و مسیلهها و آبها و درختها و آن اول کوههای تهامه است، و تا مدینه چهار شب راه است، و در مدح و فضل آن روایاتی وارد شده است.^۲

اما پاسخ

اینکه فرمودید: غیبت امام علی^{علیه السلام} به اینصورت نیست که در مکان مخصوصی منزل گزیده باشد، و از آنجا بیرون نرود، سخنی حق و صحیح است. آن حضرت نه در رضوی، و ذی طوی، و نه در سرداب غیبت، چنانچه بعضی اهل سنت افترا به شیعه بسته‌اند، پنهان نمی‌باشند، و این سخن که آن حضرت در سرداب غایب شده، و از آنجا ظاهر می‌شود، و شیعه انتظار بیرون آمدن ایشان را از سرداب می‌کشند،

۱- ج ۱ ص ۱۹۷

۲- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، فصل ۷ از باب ۵ و فصل ۸ از باب هفتم ص ۹۲۶ و ۹۲۷

ج ۳ و ص ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ ج ۴.

یکی از افتراهای شاخ دار آشکار است^۱ و در موضوع رضوی و ذی طوی نیز مطلب به همین قرار است یعنی این دو محل نیز جایگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام در طول زمان غیبت نمی باشد. نه شیعه امامیه این را گفته و حتی اهل سنت هم به ایشان آنرا نسبت نداده اند.

بلی فقط در مورد محمد حنفیه نقل شده است که برخی از فرق کیسانیه^۲ که اکنون قرنهاست منقرض شده و از بین رفته اند، این عقیده را داشته اند که وی در کوه رضوی اقامت گزیده است.

این مطلب هم که آن حضرت در عصر غیبت در مکان معینی قرار ندارند، بلکه در هر جا و هر مکان بخواهند تشریف می برند، و وظایفی را که دارند انجام می دهند، و این ما هستیم که آن حضرت را نمی بینیم، صحیح است، و در همین دعای ندبه در این جمله «بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا: جانم بفدایت ای که از چشم ما نهانی ولی از اجتماع ما بدور نیستی.» به این معنی تصریح شده است، و از نهج البلاغه و اخبار و احادیث دیگر نیز استفاده می شود^۳ و در عبارت یکی از

۱- در دو کتاب نوید امن و امان ص ۲۰۴ - ۲۰۶، و منتخب الاثر ص ۳۷۱ - ۳۷۳ تألیف نگارنده این موضوع بطور مفصل بیان شده، و بطلان این افترا آشکار گردیده است.

۲- کیسانیه فرقی متعدد بوده اند: فرقه ای می گفتند محمد حنفیه نمرده و غیبت کرده و جایش معلوم نیست. فرقه ای گفتند در جبال رضوی مقیم شده، و فرقه دیگر گفتند او از جهان رفته، و فرزندش عبدالله ابوهاشم بعد از او قائم مقامش شد. بالجمله فرق و اختلافات زیاد داشتند، و آنها که می گفتند در کوه رضوی است یک فرقه از کیسانیه بوده اند (رجوع شود به فرق الشیعه نوبختی ص ۲۶ - ۳۶، و التبصیر ص ۳۴ - ۳۸).

۳- رجوع شود به - نهج البلاغه خطبه ۱۴۶ - که ابتداء آن اینست: واخذوا ایمنیاً و شمالاً، و غیبت شیخ طوسی ص ۱۰۲ - و منتخب الاثر از نگارنده، ص ۴۵۷ و ۲۶۲ ب ۲۷ ف ۲.

زیارات است:

السلام عَلَى الامامِ الغائبِ عَنِ الأَبْصَارِ الحَاضِرِ فِي الأَمْضَارِ: سلام بر امامی که از چشم‌ها پنهان و حاضر در شهرها است.

از آنچه گفته شد معلوم شد که امام علیه السلام نه در ذی طوی، و نه در رضوی قرار ندارند، و این جمله «لیت شعری این استقرت بک النوی بل ای ارض تقلک اوثری» هم، پرسش از قرارگاه دائمی آن حضرت نمی‌باشد، و پرسش از زمان حال، و همان هنگام خطاب و دعا است، و بلکه پرسش و استفهام حقیقی نیست،^۱ زیرا برحسب احادیث کسی بر قرارگاه آن حضرت مطلع نیست و عبارات و استفهامهایی که در این دعا است همین موضوع را تأیید می‌کند.

پس این جمله دلالت دارد که آن حضرت قرارگاه مشخص و معینی ندارند، و با عقیده کیسانیه که یک فرقه از بین رفته و منقرض شده است ارتباطی ندارند، بلکه این جمله و بسیاری از جمله‌های این دعا صریحاً عقیده کیسانیه را ابطال می‌کند، و این استبعادی را که شده است رد می‌نماید.

آقای من! شما ببینید، این جمله‌ها با عقاید کیسانیه و یا محمد حنفیه چه ارتباطی دارد و غیر از این است که صریحاً عقاید کیسانیه و امامت و مهدویت محمد حنفیه را رد می‌کند؟

«أَيْنَ الحَسَنِ، أَيْنَ الحُسَيْنِ، أَيْنَ أبناءِ الحُسَيْنِ صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ، وَ صَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ، أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ أَيْنَ الخَيْرَةُ بَعْدَ الخَيْرَةِ أَيْنَ الشُّوسُ الطَّالِعَةُ (تا به اینجا می‌رسد) أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ المِصْطَفَى، وَ ابْنُ عَلِيٍّ المَرْتَضَى، وَ ابْنُ خَدِيجَةَ الغُرَاءِ، وَ ابْنُ فَاطِمَةَ الكُبْرَى، وَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي لَكَ الوِقَاءُ وَ الحِمَى يَا بَنَ السَّادَةِ المَقْرَبِينَ يَا بَنَ

النُّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ:

چه شد امام حسن و چه شد امام حسین، و چه شدند فرزندان حسین (علیهم السلام)، که هر یک پس از دیگری خلف صالح از سلف صالح و جانشین راستین پس از پیشوای راستین بودند، کجا است راه (و راهنمای هدایت) پس از راه (و راهنمای هدایت)؟... کجا است فرزند پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی. کجا است فرزند خدیجه غراء و فاطمه کبری؟ جان من و پدر و مادرم در راهت نثار باد،...»

دهها از اینگونه جمله‌ها که همه موافق با مذهب شیعه اثنی عشریه است و کیسانیه و قائلین به امامت محمد حنفیه را رد می‌کند در این دعا موجود است.

اگر گفته شود:

با اینکه بطور یقین این جمله هیچ تأییدی از عقیده کیسانیه ندارد، و خود این جمله و سایر جملات مذکوره به صراحت بطلان عقیده آنها را اعلام می‌کند، پس ارتباط حضرت صاحب الزمان (عج) با این دو مکان از چه جهت است، و چرا این دو مکان بالخصوص در دعا ذکر شده است.

پاسخ اینست که:

ارتباط آن حضرت با این دو مکان مانند ارتباط ایشان با سایر اماکن مقدسه، و متبرکه دیگر است که پرستش و عبادت خدا در آن اماکن فضیلت دارد، مثل مسجد الحرام و مسجد مدینه طیبه و مشهد غروی و مشهد حسینی و مسجد کوفه و سهله، که معلوم شده است حضرت در این اماکن رفت و آمد دارند، و این دو مکان را نیز به واسطه همین دو خصوصیت در دعا نام می‌برند، زیرا چنانچه از بعض اخبار استفاده می‌شود، در غیبت صغری و کبری کوه رضوی نیز یکی از مقامات آن

حضرت، و از اماکنی است که گاهی آنجا تشریف می‌برند.^۱

و نکته این که این دو مکان در این دعا نام برده شده - علاوه بر اینکه ممکن است اشاره به اشتباه کیسانیه در تعیین مهدی باشد، و اینکه آن موعودی که همه در انتظار ظهور او با هم شریکند، از عترت پیغمبر و از اولاد علی و فاطمه و فرزند امامان و حجت‌های الهیه است - نکته‌ای ادبی است، زیرا در مقام ندبه و اظهار تأثر از بی‌اطلاعی از جا و مکان آن حضرت، ذکر این دو مکان مناسبتر و در قلوب نافذتر است تا اماکن دیگر مانند خانه آن حضرت در سر من راه یا مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ مثل اینکه محبوب سفر کرده‌ای را اگر بنخواهیم یاد کنیم، و از سوزش آتش هجران و فراق او ناله نمائیم، و از بی‌خبری از حال و جا و مکان و آسایشگاهش، اظهار نگرانی کنیم، سراغ آن مسافر عزیز را در کوه و دریا و بیابان و هوا می‌گیریم، نمی‌گوئیم:

«نمی‌دانیم اکنون در کجائی، به منزل رسیده‌ای، یا در بستر خواب آرمیده‌ای، یا در اطاق یا کنار جویبار و سبزه نشسته‌ای» زیرا این مضمون‌ها ندبه را تسکین نمی‌دهد، بلکه مناسب اینستکه بگوئیم: «نمی‌دانیم اکنون در کجائی، در حال حرکتی یا در بیابان، در کوه و دور از آبادی ناراحت و تنها هستی؟»

برحسب بلاغت و تکلم به مقتضای حال، باید اینگونه جمله‌ها در حال ندبه آورده شود، و ذوق سلیم و طبع مستقیم و مانوس با ادب، این نکات را درک می‌کند. و ممکن است که ذکر اماکنی مثل رضوی و ذی طوی برای اشاره به این باشد که همه مکان‌های مقدسه، حتی ذی طوی و رضوی هم که مورد نظر کیسانیه بوده، تحت تصرف امام و آمد و شد آن حضرت هستند.

۱- غیبت شیخ ص ۱۰۳- بحار الانوار ج ۲، ص ۲۶۷- مصابیح الانوار ج ۲ ص ۳۴۵.

و احتمال دیگر نیز بعد از این سه احتمال هست، و آن اینست که مراد از ذی طوی چنانچه از «اخبار مکه المشرفة» هم نقل شد، خود مکه معظمه، و مراد از رضوی مدینه طیبه باشد.^۱

به هر حال، ذکر این دو مکان در مثل این دعا به رعایت اینگونه نکات ادبی یا معنایی است، و به هیچ وجه متن آنرا سست نمی‌سازد و به خصوص با توجه به جمله‌هایی مثل «بنفسی انت...» و کلمه «أم غیرها» و کلمه «أم ذی طوی» که هم صراحت دارند بر اینکه سراغ آن حضرت را در مکان معینی نمی‌گیریم، و هم اینکه آن حضرت قرارگاه معلومی ندارند، معلوم می‌شود که بالمره با عقاید کیسانیه بی‌ارتباط است.

نکته قابل توجه

این جمله پرسش‌آمیز «لیت شعری...» در زیارت‌های دیگر نیز وارد شده، و علاوه بر علامه مجلسی در بحار^۲ علامه متبحر سید عبدالله شبر - قدس سرهما - نیز از جمعی از مشایخ خود در ضمن یکی از زیارت‌ها روایت فرموده است، به این لفظ: لیت شعری این استقرت بك النوی ام ایّ ارض تقلک اوثری ابرضوی انت اوذی طوی.^۳

بنابراین، صحت و اعتبار این جمله از این راه نیز تأیید می‌شود و به اصطلاح اهل فن، حدیث از غرابت متن هم خارج می‌شود.

۱- به قرینه مقابله. ۲- ج ۲۲ ص ۲۴۰.

۳- مصابیح الانوار، ج ۲ ص ۳۴۴، ح ۲۰۳.

۳- دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام

تصریح نداشتن دعا به نام و عدد ائمه اثنی عشر علیهم السلام از قوت متن آن چیزی نمی‌کاهد، و در اعتبار آن از این جهت خللی وارد نمی‌شود، و عدم تصریح در اینجا مفهوم ندارد خصوصاً که تصریح یا اشاره به مطلبی که خلاف مذهب شیعه اثنی عشریه می‌باشد، در دعا به هیچ وجه وجود ندارد.

در دعای ندبه، مطالب عمده و حساس و ارزنده‌ای در موضوع نبوت مطرح شده، و سپس مسأله خلافت و ولایت علی علیه السلام و بعضی از نصوص و ادله این موضوع، و مجاهدات و فداکاریها و فضایل و مناقب آن حضرت، عنوان شده، و هم‌چنین به مخالفت‌ها و دشمنی‌هایی که اهل کینه و نفاق و جاه‌پرستان، با آن خلیفه منصوب و تعیین شده از جانب خدا و رسول کردند، و مسیر واقعی اسلام را - که منتهی بسعادت و آزادی همه انسانها می‌شد - تغییر دادند، و شد آنچه شد، و رهبر واقعی اسلام را خانه‌نشین ساختند، اشاره گردیده است.

بدیهی است مسأله اساسی و مهم که بیشتر در احادیث و اخبار و ادعیه مورد تعرض قرار می‌گیرد، مسأله زمامداری است که ترک تمسک به امام منصوب و تعیین شده، و از آغاز کار و روز اول، سنت سیئه زمامداری نا اهلان را چون عصر جاهلیت جلو آورد، و اجرای برنامه‌های نجات دهنده و آزادی بخش اسلام را به طور یکپارچه و در بست و جهانی، تا ظهور حضرت بقیه الله صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - به تأخیر و تعویق انداخت.

این مصیبت از هر مصیبت بالاتر بود که با آنهمه سفارش‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعلام‌های متعدده، و با آن تعیین رسمی و تاریخی غدیر، و با آنهمه تأکیدات رسا، برای حبّ جاه و کینه‌هایی که از مولای متقیان علی علیه السلام از غزوة بدر و احد و خیبر و

حنین و احزاب و غیرها در دل داشتند، آن یگانه مرد حق و عدالت و پیشوای لایق و عالم و فاتح را کنار گذاشتند، و چون خویشاوندانِ مشرک و مستبد و استعمارگر آنها را که سد راه نجات جوامع محروم، و مانع از پیشرفت دین و توحید و برنامه‌های الهی و مترقی اسلام و مهاجم به حوزه دین و دعوت خدا بودند - از میان برداشته بود، با او به مخالفت برخاستند و با اشتباه‌کاری و نیرنگ و اغفال مردم، یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های اسلام را پایمال کرده، و جامعه را تا امروز گرفتار اینهمه مفاسد، و دردها و نابسامانی‌ها ساختند.

سائر مفاسد هم از اینجا ایجاد شد، و موضوعی که باید به آن توجه بیشتر شود، همین است. لذا در دعای انقلابی و سیاسی ندبه هم در مقدمه، همین مصیبت مطرح شده است.

مع ذلک، در جمله‌هایی از این دعا، سخن از امامان دیگر و مصائبی که در راه هدایت خلق متحمل شدند نیز گفته شده، و جمله «لَمْ يُمَثَلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ... فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَ سِيَّ مَنْ سِيَّ، وَ أَقْصَى مَنْ أَقْصَى: فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره هدایت کنندگان پی در پی اطاعت نشد... شخصیت‌هایی کشته شدند، عده‌ای اسیر گشتند و دسته‌ای از وطن آواره گردیدند». و جمله‌های بعد همه تذکر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) و مطابق مذهب شیعه است که امامت را در فرزندان حسین علیه السلام می‌دانند؛ مانند این جمله‌ها: **أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ أَيْنَ ابْنَاءِ الْحُسَيْنِ... أَيْنَ...**

و بالجمله فقرات دعا در مورد مصائب و فضائل ائمه (علیهم السلام)، و خصوصیات و نشانه‌های حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - همه متضمن مطالبی است که در روایات و احادیث کثیره، صحت آن مسلم و ثابت شده است، و یکی از جهاتی که

موجب قوت این دعا است، همین متن محکم و پر از نکات اعتقادی و مهیج عواطف است، و چنانچه علمای حدیث می‌فرمایند، گاهی متن سبب قوت اعتبار سند، و گاهی به عکس سبب ضعف می‌گردد اینجا از همان مواردی است که سبب قوت می‌شود.

توضیح دیگر:

این دعا برای ندبه است. و در چنین دعایی شرح تمام مناقب ائمه علیهم‌السلام موجب تطویل، و خلاف بلاغت است؛ غرض بیان عقاید حقه بطور تفصیل نیست، بلکه غرض دعا و ندبه با اشاره به بعضی مطالب است که خواننده هر چند بعضی جمله‌ها فشرده باشد به واسطه انس، و سابقه ذهنی می‌فهمد که مراد و مقصود از آن چیست. لذا مثلاً وقتی می‌گوید: «این الحسن این حسین - همه مصائب این دو امام را بخاطر می‌آورد و در ذهنش مجسم می‌شود.

۴- دعای ندبه و معراج جسمانی

چنانکه گفته شد، پرسش دیگر اینست که جمله «و عَرَجَتْ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» با اجماع، و اتفاق آیات و اخبار، که دلالت دارند بر جسمانی بودن معراج رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مخالفت دارد و به این جهت متن دعا ضعیف، و موجب عدم اطمینان به صدور آن از امام علیه‌السلام می‌شود.

پاسخ این است که:

این جمله نزد اهل فن علی‌التحقیق تحریف شده، و صحیح آن «و عَرَجَتْ بِهِ إِلَى

سَمَائِكَ» می باشد.

اینک تحقیقاتی را که در این موضوع شده در اختیار خوانندگان محترم می گذاریم:

۱ - محدث نوری - رحمة الله علیه - در تحفة الزائر (ص ۲۶۰) فرموده است: در مزار محمد بن المشهدی و مزار قدیم - که تألیف هر دو مدتها قبل از تألیف مصباح الزائر شده - عبارت دعا چنین است که نقل کردیم: «و عرجت به الی سمائك»، و در بعض نسخ مصباح الزائر که حقیر دیدم نیز چنین بود، ولیکن در جمله ای از نسخ مصباح، این فقره چنین است «و عرجت بروحه الی سمائك» و نسخه مصباح مجلسی نیز از این نسخ بوده. پس معلوم می شود در نسخ مصباح تحریفی شده از بعضی ناسخین که مبتلا بوده به بعضی امراض قلبیه و عقائد فاسده.

۲ - مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی نیز در هدیه الزائر (۵۰۶ و ۵۰۷) همین سخن استاد خود محدث نوری را شرح داده و تأیید کرده است.

۳ - در نسخه خطی قدیمی نفیسی از مزار کبیر محمد بن المشهدی که قبلاً به آن اشاره کردیم، این جمله «و عرجت به الی سمائك» ضبط شده است.

۴ - جمله «و او طاته مشارقک و مغاربک» نیز، شاهد و مؤید اینستکه نسخه «و عرجت به» صحیح است، زیرا «او طات» ظاهر در جسمانی بودن است چنانکه، «و سَخَّرَتْ لَهُ الْبُرَاقَ» نیز همین معنی را تأیید می کند، چون عروج روحی احتیاج به مرکب ندارد.

۵ - همین دو جمله دلالت دارند بر اینکه: فرضاً نسخه «و عرجت بروحه» صحیح باشد مراد عروج روحی فقط نیست.

۶ - علاوه بر وجه پنجم، بر فرض صحت نسخه «و عرجت بروحه» می گوئیم،

این فقره صراحت ندارد که معراج فقط با روح بوده است، زیرا در زبان عرب و عجم، استعمال لفظ موضوع برای جزء، در کل، بسیار متداول است، مانند رقبه در انسان. و شاید به همین معنی باشد «روحي لك الفداء» و «جتتك بروحي»، در فارسی نیز استعمال جان می‌شود، و از آن اعم از جان و بدن، بلکه گاهی خصوص بدن، اراده می‌شود.

مثل این شعر

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم

صانع خدائی کاین وجود آورد بیرون از عدم

کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، کلام علامه شهیر حاج میرزا

ابوالفضل تهرانی «ت ۱۳۱۶ هـ» را که در علوم عقلیه و نقلیه استاد و از مفاخر فن ادب

و شعر و لغت و بلاغت، و ممدوح شاعر بزرگ سید حیدر حلی، و سید محمد سعید

حبوبی - قدس سرهم - بوده است نقل می‌کنیم.

این مرد ادیب دانشمند می‌فرماید:

گاه روح را به معنی جسم با روح استعمال می‌کنند، به علاقه حال و محلّ یا

ملا بست، چنانچه عرب فعلاً می‌گویند: شال روحه - یا می‌گویند: جرح روحه - و در

عراق و حجاز این استعمالات متعارف است که می‌گویند: جانش را پوشید یا جانش

زخم شده، و این علاقه‌ای صحیح و استعمالیست فصیح، و منزل بر این است عبارت

دعای ندبه «و عرجت بروحه الی السماء» چه ضرورت قائم است بر معراج جسمانی و

برهان نیز مساعد او است، چنانچه در جای خود مقرر شده^۱! ایشان پس از تحقیقاتی در شرح این جمله از زیارت عاشورا «السلام عليك و علی الارواح التي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» در بیان اینکه مراد از ارواح همان اصحاب با وفای حضرت مولینا ابی عبدالله علیه السلام می باشد می فرماید:

نسبت حلول و اناخه به آنها به چند اعتبار جایز، و در نظر صحیح می آید: یکی اینکه مراد از ارواح همان اجسام مقدسه طاهره باشد. چنانچه اشاره شد که روح به این معنی استعمال می شود، و چون اصحاب آن جناب، البته حیات جاودانی دارند که قدر متیقن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل الله اند، و خدای تعالی می فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» لهذا اطلاق روح، و اراده این اجسام مکرمه، مانعی ندارد، و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که «الْمُنِيخَةُ بِقَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» گفته است، و بنابراین مراد از رحل و فنا همان قبر و حائر است که شیخ مفید رضی الله عنه - در ارشاد می فرماید که: ما شک نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند، اگرچه خصوصیات قبور آنها را ندانیم و قبر حضرت عباس علیه السلام اگرچه دور است، ولی داخل در فنا و رحل سیدالشهداء است، و تواند بود که مراد همان حلول جسمانی در ایام حیات باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و به ساحت او بار انداختند، و این معنی با ظاهر رحل و فنا آنسب و اقربست، و عبارت زیارت اقبال، شاهد این احتمال می شود.^۲

و حاصل و خلاصه جواب اینستکه این جمله طبق نسخه های صحیح خطی

۱- شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور ص ۱۰۸.

۲- شفاء الصدور ص ۱۰۹.

«و عرجت به» است، و نسخه «بروحه» هم غیر ثابت، و بلکه به فرمایش محدث نوری تحریف شده است، و هم با این بیانات دقیقه ادبیه صاحب شفاء الصدور، هیچ شبه‌ای باقی نمی‌ماند که مراد از روح در این جمله جسم با روح است، و با ادله معراج جسمانی کاملاً قابل جمع و سازگار است، و به هر حال از این راه خللی به صحت دعا وارد نمی‌شود.

و منحنی نماند که در بیان مراد از این جمله، وجه دقیق دیگری را علامه متبحر سید صدرالدین محمد حسنی طباطبائی، در شرح دعای ندبه فرموده است، که چون بیش از این اطالۀ کلام را در اینجا مناسب ندیدیم، از نقل آن صرف نظر شد، کسانی که بخواهند مراجعه به شرح دعای ندبه ایشان (ص ۱۱۶) نمایند.

۵- دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمه علیهم السلام

یکی از پرسشها یا ایراداتی که به دعای ندبه شده، اینست که: چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه با اینکه هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا به او می‌گویند: «لیت شعری این استقرت بك النوی بل ای ارض تقلک او ثری ابرضوی ام غیرها ام ذی طوی، بنفسی انت من مغیب لم یخل منّا؟ آیا معقول است که امام ششم یا دهم یا هر امام دیگری، به نواده‌اش که هنوز به دنیا نیامده و غایب نشده، بگوید: تو کجائی؟ و اگر بگویند امام زمان خودش برای خود این دعا را خوانده، و از فراق خود ناله کرده، آنها معقول نیست که آن حضرت جای خودش را نداند الخ.

جواب:

سبحان الله! مگر کسی گفته است که این دعا را امامان گذشته می‌خوانده‌اند و

امام ششم یا دهم به حضرت صاحب الزمان علیه السلام این خطابات را فرموده یا خود امام زمان علیه السلام به خودشان خطاب فرموده و از فراق خود ناله و ندبه کرده‌اند؟!

علامه مجلسی می‌فرماید این دعا به سند معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است، که سنت است در چهار عید بخوانند، از کجای فرمایش او، و هم چنین سید بن طاووس و شیخ محمد بن المشهدی و محمد بن علی بن ابی قره و بزوفری، استفاده می‌شود که ائمه آن را می‌خوانده‌اند، یا امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - خودشان برای خود آنرا خوانده‌اند؟!

از فرمایش این بزرگان، بیش از این استفاده نمی‌شود که دستورالعمل است برای مؤمنانی که در عصر غیبت زندگی می‌کنند، این دعا را در اعیاد اربعه بخوانند. این چه مربوط است به اینکه ائمه هدی علیهم السلام هم این دعا را می‌خوانده یا نمی‌خوانده‌اند؟!

و ثانیاً: مخاطب قرار دادن کسی که هنوز به دنیا نیامده و معلوم است که به دنیا می‌آید، و نور حقیقت وجود او آفریده شده، اگرچه هنوز به این بدن عنصری تعلق نیافته، از کسانی که با آن عوالم ارتباط دارند، چه مانعی دارد؟ مگر نه بر حسب قرآن مجید در سوره اعراف آیه ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۵ خداوند به بنی آدم در حالیکه هنوز وجود پیدا نکرده بودند خطاب فرموده است^۱ یا اگر بعضی وجود داشتند این خطابات که عام است مثل یا بنی آدم شامل همه معدومین و موجودین است.

و ثالثاً: این دعا، دعای ندبه است، و در مقام ندبه مجازاً اینگونه خطابات به جا و موافق با ذوق است. گوینده خود را مانند یکی از کسانی که در دوره غیبت روزگار

۱- رجوع شود به تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۹ و ۴۱۲ و ۴۱۵، و تفسیر تبیان، م - ۴ ص

می گذرانند، و در آتش فراق و هجران ولی عصر علیه السلام می سوزند و از ستمگران ستم و جفا می بینند فرض می کند و این خطابات را می نماید، و برای آن دوران و آن روزگار، و آن سختی ها و امتحانات که جلو می آید، ندبه می کند، نه اینکه واقعاً بخواهد جای امام زمان را پیدا کند. اینگونه خطابات در آثار ادبی بسیار است که غائب را حاضر و بعید را قریب، و موجود نشده را موجود می شمارند، بلکه به زمان و مکان و غیر ذوی العقول خطاب می کنند، و احساسات خود را اظهار، یا آتش درونی را خاموش و ناراحتی ها و آلام روحی را تخفیف می دهند.

غرض این جمله ها همه تعلیم ندبه، و ابراز علاقه به ولی عصر، و اظهار حالت انتظار است.

پس هیچ مانعی ندارد و خلاف ذوق و عقل نیست، اگر امامان گذشته هم این دعاء ندبه را خوانده باشند، و یا اینکه خود حضرت صاحب الزمان - ارواحنا فداه - آن را تعلیم فرموده باشد. با اینکه چنانکه گفتیم در هیچ یک از مدارک و مصادر این دعا دیده نشده که یکی از امامان یا خود ولی عصر علیه السلام آن را خوانده باشند.

بلی، در روایات دیگر از بعضی از ائمه علیهم السلام خطاب به آن حضرت و دعا برای ایشان، روایت شده است: مثل روایت سُدیر صیرفی که قبلاً نقل کردیم و مثل دعای امام زین العابدین علیه السلام برای آن حضرت در دعای عرفه، و مثل دعائی که در تعقیب نماز ظهر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است، از عباد بن محمد مدائنی که گفت: شرفیاب حضور حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شدم در مدینه، هنگامی که از نماز ظهر فراغت یافته، و دست های مبارک را به سوی آسمان بلند کرده و عرض می کرد: «أَيُّ سَامِعٍ كُلِّ صَوْتٍ. أَيُّ جَامِعٍ كُلِّ قَوْتٍ. أَيُّ بَارِيٍّ النَّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ. أَيُّ بَاعِثٍ، أَيُّ وَارِثٍ، أَيُّ سَيِّدِ السَّادَاتِ، أَيُّ إِلَهَةِ الْآلِهَةِ، أَيُّ جَبَّارِ الْجَبَابِرَةِ، أَيُّ مَالِكٍ (ملك

خ ل) الدنيا و الآخرة، أُنَى رَبِّ الأرباب أُنَى مَلِكِ الملوك، أُنَى بطَّاشُ، أُنَى ذالْبَطَشِ الشَّدِيدِ، أُنَى فَعَالاً لما يُرِيدُ، أُنَى مُحْصَى عَدَدِ الأَنْفَاسِ، وَ ثِقَلِ الأَقْدَامِ، أُنَى مَنْ السَّرُّ عِنْدَهُ عِلَانِيَةً، أُنَى مُبْدِءِ أُنَى مُعِيدُ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَى خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ بِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَى نَفْسِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تُقَنَّ عَلَيَّ السَّاعَةَ بِفِكَاكِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، وَ أَنْحِزْ لَوْلِيكَ الدَّاعِيَ إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ، وَ أَمِينِكَ فِي خَلْقِكَ وَ عَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ، وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ عَلَيْهِ صَلَوَاتُكَ وَ بَرَكَاتُكَ وَ وَعْدُهُ، اللَّهُمَّ أَيْدُهُ بِنَصْرِكَ، وَ انصُرْ عَبْدَكَ وَ قَوْمَ أَصْحَابِكَ بِهِ وَ صَبِّرْهُمْ وَ افْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ مَكِّنْهُ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءِ رَسُولِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ:

ای شنونده هر صدا، ای جمع کننده هر فوت، ای آفریننده نفوس بعد از موت، ای برانگیزنده، ای ارث برنده، ای آقای آقایان... سؤال می‌کنم تو را به حق تو بر برگزیدگان تو از خلق تو، و به حق ایشان که واجب کردی از برای ایشان بر خودت، که درود فرستی بر محمد و اهل بیت او و اینکه منت گذاری بر من در این ساعت، به آزادی من از آتش. و وفا کن از برای ولی خودت که دعوت کننده به سوی تو به اذن تو است و امین تو در خلق تو و عین و دیده تو در بندگان تو بر خلق تو است - بر او باد صلوات و برکات تو - وعده او را. خدایا تأیید کن و او را به نصرت خودت یاری کن و بندهات و اصحاب او را نیرو بده و شکیباً گردان ایشان را و برای ایشان از نزد خودت سلطنت و استیلاء قرار ده و نزدیک ساز فرج او را و مسلط ساز او را بر دشمنان خودت و دشمنان پیغمبرت، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.»

(عباد بن محمد که این دعاها را شنید) عرض کرد که آیا برای خود دعا کردی

فدایت شوم؟ فرمود:

«دَعَوْتُ لِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَابِقِهِمْ وَ الْمُنتَقِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ» یعنی برای

نورآل محمد و سابقه ایشان و انتقام گیرنده به امر خدا از دشمنانشان دعا کردم. سپس راویِ خیر، از علائم ظهور آن حضرت پرسید و جواب شنید، و این روایت را که از آن استفاده می‌شود مراد به ولی مطلق در لسان ائمه علیهم‌السلام حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام است، جمعی از علما - مانند شیخ در مصباح المتعجد - روایت کرده‌اند.^۱

۶- دعای ندبه و بدعت

اگر کسی بگوید: دعای ندبه بدعت است، و بعد از رسول خدا و ائمه هدی علیهم‌السلام پیدا شده، و به ایشان بسته شده، و کسانی که مهدیه می‌سازند و دعای ندبه برای عوام می‌خوانند، و مردم را سگ امام زمان کرده و عوعو می‌کنند، اهل بدعت و دشمن امامند. آیا زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مهدیه یا زینبیه و یا خاتمه و صومعه در اسلام بوده، و آیا شرافت مؤمن سگ شدن است، و یا آدم حقیقی شدن؟ جوابش اینستکه: بدعت، وارد کردن کار و روشی است از پیش خود در برنامه‌های شرعی، که نه بالخصوص از پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام در باره آن دستوری صادر شده باشد، و نه عموم یا اطلاق دستورات و اوامر آن بزرگواران شامل آن باشد، و دعای ندبه: اولاً؛ چنانکه گفته شد بالخصوص دستور برای خواندن آن وارد شده، و اطمینان به صدور آن هم حاصل است، و هیچ کس از پیش خود آن را نیاورده، و لااقل کسانی که می‌خوانند اطمینان به صدور آن دارند.

و ثانیاً؛ چون متضمن حمد و سپاس خدا بر قضا و قدر او، و ذکر فضایل و

۱- رجوع شود به باب سوم از فصل دهم کتاب منتخب الاثر تألیف نگارنده.

مناقب و مصائب اهل بیت است، عموماتِ دعا و حمد، و ذکر فضایل و مناقب و مصائب، شامل آن می‌شود.

و ثالثاً؛ این دعای ندبه را اگر شخص از پیش خود هم انشا کند و بخواند، بدعت نیست، مثل اینکه خطبه‌ای یا قصیده‌ای مشتمل بر این مطالب انشا کند و مانند دوازده امام خواجه آنرا برای مردم بخواند، یا مردم آنرا بخوانند. این نه خلاف سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و نه بدعت است، و نه وارد کردن چیزی است در دین. این همان اجرای تعالیم و برنامه‌های دین است که به حسب صور و مصادیق و مظاهر، مختلف می‌شود. (مانند دعایی که کسی از پیش خود انشاء کند و مضامین آن خارج از معارف اسلامی نه باشد).

و اما ساختن مهدیه و منتظریه و قائمیه نیز، بدعت نیست مانند حسینیه^۱. زیرا اگر ما برای ذکر فضایل و مناقب، خانه‌ای بسازیم و آنجا را دارالفضایل بنامیم، یا برای قرائت قرآن و تعلیم تجوید خانه‌ای به نام دارالقرائه یا دارالحفاظ بنا کنیم، یا برای تعلم و آموزش علوم اسلامی و فقه و تفسیر و حدیث، خانه دیگر، و اسم آنرا مدرسه بگذاریم، یا برای مطالعه و قرائت کتب، دارالکتب یا کتابخانه درست کنیم، یا برای رسیدگی به حال فقرا و مستمندان و جمع‌آوری اعانه، محلی بنام خانه نیکوکاری بسازیم، یا دارالایتام یا پرورشگاه یا بیمارستان یا زایشگاه - قربه^۲ الی الله تعالی - تأسیس کنیم، همه مشروع و اجرای دستورات اسلام و برنامه‌های دین و

۱- مؤید مشروع بودن این ابنیه برای ذکر فضایل و گریه در مصائب پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام است، اینکه حضرت امیرالمؤمنین برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در بقیع بیت‌الاحزان بنا فرمود و سیده نساء عالمیان وقتی صبح می‌کرد، با حسین علیه السلام به آنجا می‌آمد و تاشب در آنجا می‌گریست. هنگامیکه شب می‌شد، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آمد و آن مظلومه محزونه را به منزل می‌آورد (بیت‌الاحزان ص ۷۳).

اطاعت از اوامر «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»^۱ و «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ و «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۳ و اوامر دیگر است.

مجرد اینکه در عصر پیغمبر ﷺ این بناها نبوده، دلیل بدعت نمی شود. بلی، اگر غرض کسی از این بناها ایجاد تفرقه بین مسلمانان و تشعب و دو دستگی و اغراض شخصی و فردی و هم چشمی و رقابت و سوء استفاده و جاه طلبی باشد، البته مذموم است، و اگر به قصد منصرف ساختن مسلمانان از مساجد، و ایجاد مابه الامتیاز مذهبی و اجرای برنامه های غیرمشترک و غیر وارد، و خواندن اوراد و اذکاری که نرسیده - مثل ذکر جبرئیلیه یا یونسیه به عدد مخصوص و امثال آن - محلی مثل خانقاه بسازد، بدعت و ضلالت است.

غرض این دو جهت رانباید با هم اشتباه کرد، و باید متوجه بود که دارالحفاظ و دارالضیافه و دارالمعلمین، یا دارالوعاظ یا حسینیه و مهدیه، با خانقاه و صومعه خیلی فرق دارد. اینجا (خانقاه) مرکز یک فرقه خاص و دسته ای است که ملتزم به طریقه مخصوصه و شیخ و پیرو مرشد و سلسله ای شده اند، که از شرع نرسیده است، و آنجا یک مرکز آزاد برای همه و بدون قید و شرط است.

معذک چون مقام، مقام بیان حقیقت است، تذکر می دهم که حفظ مرکزیت مساجد - که خانه خدا و خانه عموم مسلمانان است - لازم است و همه باید با هم در

۱- سوره مائده، آیه ۲: همکاری و معاونت کنید بر نیکی و پرهیزکاری.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۰۴: و باید بوده باشد از شما گروهی که می خوانند به سوی خیر، و امر می کنند به معروف و نهی می کنند از منکر.

۳- سوره نحل، آیه ۹۰: بدرستی که خدا فرمان می دهد به عدل و احسان.

عمران مساجد به جماعات و مجالس دعا و وعظ و تبلیغ، و قرائت قرآن و غیرها همکاری کنند، تا با شکوهترین اجتماعات دینی در مساجد تشکیل شود، و قدر و منزلت مسجد محفوظ بماند، و اگر این مؤسسات را هم به نام آن حضرت در مسجد قرار دهند، یا رواقی از رواق‌های مسجد را به این عنوان بنامند، یا آنکه مدارس و مراکز تبلیغی تأسیس کنند و بنام جامع‌المهدی یا مسجد‌المهدی، یا رواق صاحب الامر، یا مدرسه‌المهدی و مکتبه‌المهدی علیه السلام بنامند، و در موقع خواندن دعای ندبه یا کمیل یا ادعیه دیگر از آنجا استفاده کنند، مناسب‌تر و با نظر مبارک خود آن حضرت موافق‌تر است، به علاوه در تأسیس این اماکن، وضع محیط‌ها و مساجد و مناسبت‌ها را هم باید در نظر گرفت.

اما اینکه نوشته شده بعضی خود یا دیگران را سگ امام می‌شمارند، و شرافت مؤمن به اینستکه آدم حقیقی باشد نه سگ.

جواب اینستکه هیچ کس نمی‌گوید مؤمن سگ است، و این عبارات که من سگ درگاه خدا، و یا سگ درخانه پیغمبر یا امام هستم، معنایش این نیست که من سگ هستم. این الفاظ معنای لطیف و دل‌پسندی دارد که خود به خود در ذهن شنوده وارد می‌شود و لذا کسی جز شما به گوینده آن اعتراض نمی‌کند که چرا خود را سگ خواندی و چرا دروغ گفتی. غرض اینست که همان گونه که سگ در خانه صاحبش را رها نمی‌کند و اگر او را براند و دور کند به جای دیگر روی نمی‌آورد و وفا و حقشناسی دارد و پاس احترام ولی نعمت خود را نگاه می‌دارد، و از صاحبش و خانه‌اش دفاع می‌کند و عنایت کم و لقمه نان صاحبش را بر سفره‌های چرب دیگران بر می‌گزیند، من هم بر سر کوی شما مقیم شده و در خانه شما را رها نمی‌کنم، و به پاسبانی منزل محبوب و مراد خود افتخار می‌کنم.

این تعبیر بسیار عرف پسند و شیرین و عاطفی و مهیج است و در اشعار شعرا و اهل ذوق عرب و عجم، بسیار است که در درگاه خدا یا پیغمبر یا امام، حقیرانه خود را سگ می‌شمارند؛ مانند این اشعار:

لقمة نانی بساین سگ کن عطا کم نگردد از عطایت ای خدا
 شاهها چو تو را سگی بسباید گر من بودم آن سگ تو شاید
 هستم سگکی ز حبس جسته بر شاخ گل هوات بسته
 از مدح تو با قلاده زر زنجیر وفا به حلقم اندر
 خود را به قبول رایگانت بستم به طویله سگانت
 افکن نظری براین سگ خویش سنگم مزن و مرانم از پیش
 من سگ اصحاب کهفم بر دریاکان مقیم نیم نانی میرسد تا نیم جانی در تن است
 و این ضعیف هم در منظومه مناجات علی علیه السلام خطاب به آن حضرت عرض کرده‌ام:

بسته سنبل گیسوی توام فخرم این بس که سگ کوی توام
 نابغه علم و ادب، و افتخار جامعه شیعه و اسلام، شیخ بهاءالدین عاملی -
 قدس سره - برای مثل شاه عباس کبیر از بین تمام القاب شاهانه این لقب را برگزیده
 و در آغاز کتاب «جامع عباسی» چنین می‌فرماید:
 چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس، کلب آستان علی بن ابیطالب علیه السلام
 شاه عباس الحسینی الموسوی النخ.

به نظر ما این جمله «کلب آستان علی بن ابیطالب علیه السلام» برای معرفی شاه عباس کبیر از تمام القاب نفرت‌انگیز و پر از مبالغه‌ای که برای شاهان صفوی و سلاطین دیگر گفته شده دل‌پذیرتر و ارزنده‌تر و جذاب‌تر است، و لطفی که در این جمله به

کاررفته در هیچ یک از عناوینی که در ابتدای کتاب‌ها برای پادشاهان نوشته شده، وجود ندارد.

هم‌اکنون از تاریخ وفات عضدالدوله دیلمی قریب یکهزار و بیست سال می‌گذرد، و این افتخار در ضمن مفاخر او در کتاب‌ها نوشته می‌شود که در روی سنگ قبر او در نجف اشرف، در جوار مرقد مطهر مولای متقیان علی علیه السلام این آیه نوشته شده «و کَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ».

معذک ما نمی‌گوئیم که گویندگان همه این گونه الفاظ را در هر مجلس و منبر، یا در هر شعر و قصیده تکرار کنند و از طریق بلاغت و تکلم به مقتضای حال بیرون روند.

۷- دعای ندبه و آیه «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»

ایراد دیگر که به متن دعای ندبه شده اینست که: این جمله که راجع به حضرت ابراهیم - علی نبینا و آله و علیه‌السلام - می‌گوید: «و سَأَلْكَ لِسَانَ صِدْقٍ لِي الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» با قرآن مخالف است. یعنی: حضرت ابراهیم از تو سؤال کرد که برای او زبان راستی قرار دهی در آیندگان، پس اجابت کردی او را و قراردادی آنرا علی و این افترا به قرآن و حضرت ابراهیم است، زیرا حضرت ابراهیم چنانکه در قرآن است، در سوره شعرا آیه ۴۸ «و اجعل لي لسان صدق في الآخِرِينَ» گفته، و مقصود او این بوده است که آیندگان از امم در باره او خوش گفتار باشند و دروغ به او نیندند، و تهمت‌هایی که به حضرت داوود و سلیمان و عیسی علیهم السلام زدند به او نزنند، و خدا او را اجابت کرده و تمام امتها، چه یهود و چه نصاری و چه مسلمین، به حضرت ابراهیم خوش بین و او را قبول دارند، و او را بت‌شکن می‌دانند، و این

تناسبی با جمله «و جعلت ذلك علیاً» ندارد. خدا در کجای قرآن حضرت ابراهیم یا مقصود او را علی قرار داد؟ اصلاً «او را علی قرار دادی» معنی ندارد. بلی مقصود از «علیاً» در سوره مریم ارتفاع و بلندی است برای گفتار تمام انبیا.

جواب:

این جمله دعای ندبه از قرآن اقتباس شده، و دلیل بر قوت متن آن است. شما در آیه ۴۹ و ۵۰ از سوره مریم و آیه ۸۳ و ۸۴ سوره شعرا دقت کنید، و ببینید دعای ندبه با این لطف تعبیر چگونه مضمون این آیات را بیان می‌کند و قرآن و دعای ندبه هر دو یک حقیقت را می‌پرورانند و هیچ‌گونه مخالفتی با هم ندارند.

در سوره شعرا، آیه ۸۳ و ۸۴ از حضرت ابراهیم نقل می‌فرماید که این گونه از خدا مسئلت کرد: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» یعنی: پروردگارم، مرا حکمی عطا کن و به شایستگان ملحق ساز، و برای من زبان راستی در آیندگان قرار ده.

و در سوره مریم آیات ۴۸ و ۴۹ می‌فرماید: «فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَاهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّمْنَا نَبِيًّا وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» یعنی چون (ابراهیم) کناره گرفت از آنها و آنچه می‌پرستیدند از غیرخدا، بخشیدیم مر او را اسحاق و یعقوب و همه را گردانیدیم نبی، و بخشیدیم آنها را از رحمت خودمان و قرار دادیم از برای ایشان (اسحاق و یعقوب و ابراهیم) لسان صدق علی

حال ملاحظه فرمائید جمله‌ای که در دعای ندبه است، مضمون همین آیات است و هیچ مخالفتی با قرآن در آن تصور نمی‌شود.

شما چطور این جمله را با قرآن مخالف می‌گیرید؟ برحسب این آیات، نه

سؤال حضرت ابراهیم از خدا قابل انکار است، و نه اجابت خدا، شما می‌گوئید مقصود از «علیاً» در سوره مریم ارتفاع و بلندی برای گفتار تمام انبیا است، تا این دو آیه را از هم جدا کنید. چرا ضمیر «لهم» را به مرجعی که باید طبق سیاق کلام به آن ارجاع داد ارجاع نمی‌دهید؟

چرا قرآن را مطابق میل خودتان تفسیر می‌کنید، و جمله دعا را به نحو دیگر معنی می‌نمائید، تا مخالفت درست شود و دلیل بر بی‌اعتباری دعای ندبه بتراشید، و جمله‌ای را که حقاً دلیل اعتبار دعا است دلیل بی‌اعتباری آن قرار می‌دهید؟
عجیب است؟

شما بفرمائید: مراد از این آیات قرآن اینست که ابراهیم از خدا خواست که ذکر نیک او در بین امم باقی و نام نیکش بر زبان‌ها جاری باشد، و خدا هم این دعا را مستجاب گردانید و نام نیک او را بلند، و اسم و آوازه او را علی قرار داد. و این جمله دعا را هم به همین دلیل حمل کنید، و «و جعلت ذلك علیاً» را چنانکه در آیه «لسان صدق علیاً» به معنی علی علیه السلام نگفتید، در جمله دعا هم نگوئید، مختارید. اما چرا قرآن را یک نحو معنی می‌کنید، دعای ندبه را نحو دیگر، و می‌گوئید دعا باقرآن مخالف است؟!؟

چرا می‌گوئید: «جعلنا لهم لسان صدق علیاً» که امتیازی برای حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب در بین انبیاء گذشته است، ارتفاع و بلندی گفتار تمام انبیا است، و آیه را بر خلاف ظاهرش تفسیر می‌کنید؟ به علاوه اگر هم مربوط به تمام انبیا باشد، چه اشکالی دارد که اعلام اجابت دعای حضرت ابراهیم نیز در اینجا مراد باشد؟ مگر دعای ابراهیم نباید مستجاب شود؟

به هر حال یا به این نحو بگوئید، یا به تفسیر مراجعه کنید و احادیث و

روایات اهل بیت علیهم السلام را در تفسیر قرآن پذیرید و روایت علی بن ابراهیم قمی، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را ملاحظه کنید که امام می فرماید: «و جعلنا لهم لسان صدق علیاً» یعنی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه.^۱

اگر این حدیث را در تفسیر آیه مستند قرار دهیم که طبق احادیث متواتره ثقلین و امان و سفینه و غیرها، البته باید همین حدیث را مستند تفسیر قرار بدهیم، باز هم آیه و جمله دعا با هم مطابق و موافقند، و باز هم این جمله چون موافق با قرآن و تفسیر آن می شود، بر اعتبار دعا می افزاید.

پس معلوم شد که به هر نحو در تفسیر آیه بگوئیم، این موضوع تأیید می شود که این جمله دعا از کتاب خدا اخذ شده، و با قرآن مجید موافق است.

۸- معنای جمله واوطاته مشارقک و مغاربک

اشکال دیگری که به متن دعای ندبه کرده اند اینست که: جمله «واوطاته مشارقک و مغاربک» که می گوید پیغمبر را داخل کردی به تمام مشرقها و مغربها، با آیه اول سوره اسری مخالف است؛ زیرا خدا در این آیه می فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» یعنی: منزله است خدائی که سیر داد بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی، نه تمام مشرقها و مغربها و ثانیاً زمین، مشرقها و مغربها دارد، اما برای خدا مشرقها و مغربها نیست، زیرا خدا همه جا هست و مکان ندارد. گوینده دعای ندبه خدا را در وسط مشرقها و مغربها قرار داده.

۱- تفسیر صافی، م ۲، ص ۴۷، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۳۹.

جواب از این اشکال اینست که:

اولاً، لفظ مشارق و مغارب در این مقامات، صریح در اینکه مراد تمام مشارق و مغارب است، نیست. مثل اینکه می‌گوئیم: فلانی سفر دریا کرده و حیوانات دریائی را دیده، یا به فلان شهر رفت و مردم آن شهر را دید، یا مناظر فلان قاره را تماشا کرد، یا مملکت شما را دید، که غرض اینست که از این نقاط دیدن کرده از وضع فلان شهر یا مناظره فلان قاره یا اوضاع فلان مملکت با اطلاع است. در این جمله نیز ممکن است مراد این باشد که خدا آن حضرت را در مشارق و مغارب وارد گردانید. بلی البته باید بقدری باشد که این اطلاق که معرض توهم تمام افراد است، حُسن استعمال داشته باشد.

و ثانیاً، این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب زمین نیست؛ زیرا مردم دیگر همه این مشارق و مغارب را بیش و کم دیده‌اند و امتیازی برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌شود، بلکه مراد از این مشارق و مغارب کرات و ستارگان و شمس و کهکشان‌ها و عوالمی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله را خدا به آنها سیر داد، و امکان دارد که مراد هم مشارق و مغارب تمام آنها باشد. زیرا با اعجاز همان طور که سیر دادن آن حضرت به اکثر مشارق و مغارب امکان‌پذیر است، به تمام آنها نیز امکان دارد.

بنابراین، اگر مراد از «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» در آیه شریفه بیت المقدس باشد، با این جمله منافات ندارد؛ زیرا این جمله به جریان معراج از بعد از مسجد اقصی اشاره می‌کند، و آیات و اخبار دیگر را شرح می‌دهد. و اگر مراد از مسجد اقصی در آسمان باشد^۱ که خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آنجا سیر داد، پس سیر به مشارق و مغارب کرات دیگر برای آن حضرت حاصل شد و این جمله موافق با مضمون همین آیه نیز

۱- به کتب تفاسیر مراجعه شود.

هست.

به هر حال، به هر نحو که آیه تفسیر شود، به هیچ وجه دلالت بر عدم ورود پیغمبر ﷺ به مشارق و مغارب ندارد و مخالفتی بین دعا و قرآن از این نظر فرض نمی‌شود.

و اما اشکال دوم، اگر کسی اندک ذوق و آشنائی به ادب و لسان عرب و عجم داشته باشد، می‌داند معنی این اضافه این نیست که خدا هم دارای مشرق‌ها و مغرب‌ها است، بلکه مقصود از این اضافه، اضافه شیئی است به مالک و صاحب و مربی و صانع و خالقش؛ مثل اینکه می‌گوئیم «سماک و ارضک و بحرک و برک» یعنی آسمان و زمین تو و برّ و بحر تو. این معنایش این نیست که ذات خدا آسمان و زمین، دریا و خشکی دارد، یا اینکه آسمان و زمین و برّ و بحر آنها است. مشارق و مغارب هم چون از آیات خداست، به خدا اضافه می‌شود، زیرا او جاعل و قرار دهنده نظام مشارق و مغارب و پدید آورنده همه است، و اگر کسی این معنی را که بر ذوق هیچکس حتی عوام هم پوشیده نیست، ملتفت نشود واقعاً جای تعجب است.

یک نکته راجع به قرآن

این جمله «وَ أَوْطَاتَهُ مَشَارِقَکَ وَ مَغَارِبَکَ» هم، جمله‌ای است از قرآن اقتباس شده، از آیه «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ»^۱ و آیه «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ»^۲ و این دو آیه، و آیه «وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا

۱- سوره صافات، آیه ۵: پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنها است و پروردگار مشرق‌ها.

۲- سوره معارج، آیه ۴۰: پس نه قسم به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها

يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا^۱ از معجزات علمی قرآن شمرده شده است؛ زیرا با اینکه در عصر نزول قرآن، کرویت زمین و سایر کرات کشف نشده بود و زمین را ساکن و مرکز می دانستند، و برای آن یک مشرق و مغرب حقیقی بیشتر تصور نمی کردند و از قاره جدید اطلاع نداشتند، این آیات از مشارق و مغارب حقیقی زمین، و کرات دیگر و منظومه های شمسی خبر می دهد، و آگاهانه که به طور دائم و متوالی و متعاقب به واسطه کرویت زمین و حرکت آن به دور خود، طلوع آفتاب بر هر نقطه ای از نقاط ارض، حقیقه مستلزم غروب آن از نقطه دیگر است تمام نقاط زمین، مشرق و مغرب حقیقی میشود. در ضمن این آیات از نظام واحدی که در تمام این کرات بر قرار است و مشارق و مغارب صدها میلیون کرات و منظومه ها و کهکشان ها خبر می دهد، و خبر می دهد که پروردگار به وجود آورنده این نظم محیرالعقول، خدای واحد یگانه است و این معانی در اخبار نیز مطرح شده و اهل بیت رسالت علیهم السلام هم که مفسر قرآن هستند، از آن خبر داده اند که اینجا محل بیان تفصیلات آن نیست.^۲

۹- دعای ندبه و علم پیغمبر و امام

ایراد دیگری که شده است اینست که در دعای ندبه می گوید: «وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَىٰ انْقِضَاءِ خَلْقِكَ» یعنی علم آنچه بوده و خواهد بود تا انقراض عالم به او سپردی، در حالی که چند جای قرآن ضد این جمله است؛ در یک جا قرآن

۱- سوره اعراف، آیه ۱۳۷: و به ارث دادیم قومی را که استضعاف می شدند (در مشرق های زمین و مغرب های آن).

۲- صحیفه سجادیه «دعائه عندالصباح و السماء» وسائل ج ۱، ص ۲۳۷، ب ۱۱۶.

فرموده: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي»^۱ یعنی من که پیغمبرم، علمی به وقت قیامت ندارم و در آخر سوره لقمان می فرماید: «وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ، وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» که علم این پنج چیز را خدا منحصر به خود قرار داده و حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸، فرموده این پنج چیز را نه پیغمبر می داند، و نه وصی او، و در سوره توبه^۲ فرموده: «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ» یعنی بعضی از مردم مدینه ثابت بر نفاقند تو نمی دانی، ما که خدائیم می دانیم، و در سوره مطفین فرموده: «مَا أَدْرِيكَ مَا عَلَيَّونَ وَمَا أَدْرِيكَ مَا سَجَّيْن» یعنی تو نمی دانی علیین و سَجَّيْن چیست، و در سوره احقاف آیه ۹ فرموده: «وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَى» یعنی بگو من نمی دانم با من و با شما چه خواهد شد، من پیروی نمی کنم مگر آنچه وحی شود، و در سوره اسری فرموده: «وَمَا أَوْتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» یعنی عطا نشد به شما مگر کمی از علم، در سوره کهف آیه ۲۴ وارد شده که از رسول خدا سؤالی کردند و گفت جواب می دهم، ولی انشاء الله نگفت، پس تا چهل روز وحی نیامد، و رسول خدا ندانست جواب گوید.

پس اگر علم ماکان و مایکون داشت، جواب می داد، پس این جمله ضد قرآن است.

جواب:

این جمله، در روایات بسیار، به همین لفظ یا مانند آن وارد شده و می توان

۱- آیه شریفه اینست: يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (اعراف / ۱۸۷) و این معنایی که از آیه شده معنای مفهومی است، نه منطوقی، و اعتبار معنی مفهومی مورد خلاف است.

نسبت به صدور آن دعوی تواتر اجمالی نمود، پس صدور این متن و دلالت آن بر اینکه پیغمبر و ائمه علیهم السلام دارای علم ما کان و ما یكون می باشند، قابل انکار نمی باشد و وجود آن در دعای ندبه، سبب ضعف آن نمی گردد.

در کتاب کافی و وافی بابی است به این عنوان: «بَابُ أَنَّ الْأُمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ، وَ أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ: بَابُ

اینکه امامان علیهم السلام می دانند علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود و اینکه پنهان نمی گردد از ایشان چیزی، درود خدا برایشان.» علاوه بر ابواب دیگر و علاوه بر روایات زیاد سایر کتب حدیث که همه عنوان این باب را تأیید می کنند.

و اگرچه مسأله علم پیغمبر و امام، از مباحث مهم و پیچیده است، ولی اهل فن و کسانی که آشنا به علوم اهل بیت، و حدیث شناس می باشند، اطراف و جوانب آنرا روشن ساخته و در کتب حدیث و هم چنین کتاب هائی که بالخصوص در علم امام و حدود آن تألیف شده^۱ توهم تنافی بین روایات و ظواهر بعضی از آیات قرآن رفع شده است، و چگونه می شود که این روایات که به صدورشان یقین داریم، اگر مخالف با قرآن باشند، از امام علیه السلام که اعلم مردم به علوم و مقاصد قرآن است صادر شده باشد.

مضافاً بر اینکه در همین پنج موردی که شما گمان کرده اید آیه دلالت بر عدم تعلق علم امام به آن دارد، بطور مسلم در موارد بسیار پیغمبر و ائمه - صلوات الله علیهم - خبر داده اند، و بلکه بر حسب قرآن از این موارد ملائکه و انبیاء

۱- مانند کتاب «معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی» که نسخه چاپی آن در کتابخانه جامع مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی - قدس سره - در قم موجود است، و کتاب «علم الامام» که ترجمه آن نیز با مقدمه ارزنده ای از علامه قاضی طباطبائی طبع شده است.

خبر داده، و انبیای گذشته از انبیای آینده خبر دادند و هم چنین علم آجال خلق در نزد ملک الموت است.

لذا باید گفت حتی این آیه «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بِأَجَالِ كُلِّ نَفْسٍ مِمَّنْ عَمِلَ إِنَّهَا فَاسِقَةٌ» با وجود این قرائن معلوم، اینگونه ظهوری را که شما گمان می کنید ندارد.

پس در طرح پرسش در این موضوع باید سؤال از مفاد و تفسیر این آیات کرد به این بیان:

سؤال:

با اینکه به طور قطع و یقین، و بر حسب تواریخ مسلمه و احادیث معتبره بین اهل اسلام و آیات قرآن مجید، پیغمبران و ملائکه و ائمه علیهم السلام از موارد مذکور در همین آیه مانند: ما فی الأرحام، آجال و آینده اشخاص، خبر داده اند، پس مراد از این آیه و سایر آیاتی که ظاهر آن، نفی علم غیب از غیر خدا و اختصاص آن به خداوند متعال است، چیست؟ و معنی اختصاص علم این امور به خدا با اینکه به قول ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه ج ۲، ص ۳۶۲ - در شرح همین خطبه ۱۲۸ که ایراد کننده به آن استشهاد کرده، خدا پیغمبرش را از حوادث آینده خبر داد، مانند اینکه فرمود: «ستفتح مكة: بزودی مکه را فتح خواهی کرد» یا پیغمبر وصی خود را از آینده و فردایش خبر داد مانند: «سَتُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ، الخبر: بزودی با پیمان شکنان جنگ خواهی کرد» - چه می باشد؟

جواب می دهیم:

این آیات بر دو دسته هستند؛ یک دسته آیاتی هستند که ظاهر آن به طور

اجمال اختصاص علم غیب به خداست، که اطلاق عمومشان منحصص و مقید شده است به آیه: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» و پس از این تخصیص که به حکم: «الْقُرْآنُ يُخَصِّصُ بَعْضُهُ بَعْضًا كَمَا يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا، مسلم و معتبر است، می‌گوییم:

تفسیر آیه به نحوی صحیح است که با آن علم ضروری بدیهی و اخبار متواتره از اخبار پیغمبر و ائمه علیهم السلام از این موارد پنجگانه سازگار باشد، و به عبارت دیگر علم ائمه علیهم السلام به ماکان و مایکون، حتی در این موارد پنجگانه، به موجب تاریخ و حوادث کثیره، ثابت و محرز است و قابل انکار نیست، و کتاب و سنت هم آنرا تأیید می‌کند. پس در تفسیر این آیات اگر نگوئیم از آیات متشابه است، تفسیر صحیح اینست که با آنچه خارجاً وقوع یافته موافق باشد، و از ظاهر لفظ و کلام نیز عرفاً خارج نباشد.

و ممکن است: مراد از علم غیب مختص به ذات الوهیت، علم غیب ذاتی است، که عین ذات و قدیم است و به افاضه و اعطای کسی نیست، و در عرض آن علمی و عالمی فرض نمی‌شود، و مراد از علم پیغمبر و امام - چه علم حضوری و چه علم حصولی اِشائی باشد - آن علمی است که به طریق اِلهام یا وسایل دیگر، از جانب خدا به آنها اعطا شده است که فرق حقیقی بین علم معصوم، و هرکس که به غیبی اطلاع دارد - حتی خود ما هم که به بسیاری از غیب‌ها به وسیله قرآن و اخبار پیغمبر و امام آگاهیم - با علم خداهمین است که علم ما ذاتی نیست و عین ذات نیست، و حادث است و قدیم نیست، و علم خدا ذاتی و عین ذات و قدیم است و عبارت آخری علم پیغمبر و امام، آخرین درجه علم ممکن است و علم خدا علم واجب الوجود است، و این وجه به طور کلی نسبت به تمام آیات - بدون آنکه حاجت باشد به تقیید اطلاق آنها به موارد پنجگانه - جاری است، و مؤید این معنی

است آیه شریفه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا.» (سوره جن آیه ۲۶ و ۲۷)

یعنی خدا عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطلع ننماید مگر رسول مرتضی و برگزیده را که از پیش رو، و از پشت سر او نگهبان قرار داده است. و هم چنین آیه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ»^۱ یعنی خدا شما را بر غیب مطلع نمی گرداند و لکن بر می گزیند بر اطلاع بر آن از پیغمبرانش هر کس را بخواهد. (سوره آل عمران آیه ۱۷۴)

۱۰- دعای ندبه و آیه مودت

در جمله «ثُمَّ جَعَلْتَهُ أَجْرًا لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ عَلَىٰ سُلْطَانٍ مُبِينٍ» چند ایراد شده است:

یکی اینکه ضد قرآن است؛ زیرا با آیه ۱۰۴ سوره یوسف: «وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» و آیه ۸۶ سوره ص: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» و آیات دیگر، منافات

۱- سوره آل عمران آیه ۱۷۴ - محتمل است غیبی که در این آیه مذکور است، همان غیب مختص بذات خدا باشد که جز انبیا و ائمه کسی بدون واسطه استعداد تعلم آنرا از ذی علم نداشته باشد و مقصود اینست که بدون واسطه انبیا خدا شما را به سرغیب نمی آگاهاند ولی از پیغمبرانش بر می گزیند هر که را بخواهد تا شما را از غیب بیا گاهانند و گرنه معلوم است که بسیاری از مردم حتی به وسیله خواب و نحو آن از بعضی غیبها آگاه می شوند و به واسطه انبیا هم بر بسیاری از غیبها اطلاع داریم. پس این دلیل بر اینست که علم غیب را باید از انبیا گرفت.

و ممکن است مراد این باشد که خدا غیر از انبیا کسی را به واسطه یا بدون واسطه از علم غیبی که مختص بذات او است آگاه نمی سازد و بنابر هر دو احتمال اگر دقت شود آیه «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...» تقیید می شود و بکلی اشکال مرتفع می گردد.

دارد، پس چگونه در آیه سوره شوری، که آیه مودت است، و در دعای ندبه آورده شده خدا فرموده بگو اجر رسالتم دوستی با اهل بیت من است؟
 چگونه یک جا می فرماید اجر از شما نمی خواهم، و در جای دیگر می فرماید می خواهم؟

۲- سوره شوری مکیه است، و آن وقت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نبودند، و اهل بیت و آیه تطهیری نازل نشده بود تا اینکه خدا بفرماید به مشرکین چنین بگو؟
 ۳- مشرکین، رسالت آن حضرت را قبول نداشتند، چگونه اولاد و عترت او را دوست بدارند و آن را اجر رسالت حساب کنند؟

بنابراین تفسیر آیه این نیست که بگو من اجری نمی خواهم مگر مودت خویشاوندانم را، بلکه این آیه خطاب به مشرکین است. خدا فرموده به مشرکین بگو مرا به خیر شما امید نیست، شر مرسانید. یعنی به ایشان بگو: از شما چیزی نمی خواهم تا خیال کنید ادعای من برای دنیا طلبی است، بلکه خویشی مرا با خودتان مراعات کنید، زیرا رسول خدا با مشرکین قریش فامیل بود، پس در این آیه می خواهد بفرماید مودت و خویشی مرا مراعات کنید، و مرا آزار و انکار نکنید. در اینجا مفسرینی که متوجه نزول آیه بوده اند: «الاً» را بمعنی «بَل» گفته اند، و اگر غیر این باشد آیه لغو می شود. و خدا که لغو نمی گوید. مفسرین شیعه و سنی اکثراً بر خلاف ظاهر آیه سخن گفته اند.

جواب:

إِذَا أَوْجَبَ الرَّحْمَانُ فِي الْوَحْيِ وَدَهُمْ فَسَائِنَ عَسَنِ الْوَحْيِ الْعَزِيزِ ذَهَابٌ

وَ آيِنَ عَنِ الذُّكْرِ الْعَزِيْزِ مَذَاهِبُ وَ آيِنَ اِلَى غَيْرِ الْاِلَهِ اِيَابٌ ۱

اگر این سخنان را یک نفر از نواصب و خوارج می‌گفت، خیلی تعجب نداشت «فَكُلُّ اِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَنْضَحُ» ولی از یک نفر که خود را در شمار محبان اهل بیت می‌شمارد، ردّ قول اهل بیت علیهم السلام و پیروی از رأی عکرمه خارجی و دشمنان اهل بیت - در عصری که بعضی از نواصب هم انصاف می‌دهند و این آیه را دلیل وجوب محبت و مودت عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گیرند - بسیار عجیب است.

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، پیرامون این آیه در چند مورد بحث می‌کنیم:

۱ - مکان نزول آیه.

۲ - تفسیر آیه و اینکه با قطع نظر از روایات متواتره، موافق‌تر با ذوق مستقیم چه تفسیری است؟

۳ - ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر.

۴ - روایاتی که از طریق اهل سنت در تفسیر این آیه و موافق با اجماع شیعه رسیده است.

اینک بررسی را شروع می‌کنیم:

۱ - مکان نزول آیه:

اولاً، من نمی‌دانم چرا این اشکال کننده، تمام آیات سوره شوری را مکی

۱ - زمانی که واجب کرده رحمان در وحی (قرآن) دوستی ایشان را پس به کجا (و که) از وحی عزیز رفتن است (می‌توان رفت)؟ و به کجا از قرآن عزیز مذهب‌ها (رفتن‌ها یا محل رفتن‌ها) و به کجا به سوی غیر خدا بازگشت است؟

دانسته، و از استثنائی که علمای بزرگ علم تفسیر، در کتابهای تفسیر و اسباب النزول و غیر آن کرده‌اند، غمض عین کرده است؛ یا فرصت مراجعه نداشته، یا اگر مراجعه کرده، اشاره‌ای به آن نکرده و به طور قاطع در موضوعی که رأی او برای دیگران حجت نیست، اظهار نظر نموده است.

از تفاسیر شیعه، مثل تفسیر بسیار معتبر مجمع‌البیان، صرف نظر می‌کنیم و تفاسیر اهل سنت را در اینجا تا حدی بررسی می‌نمائیم.

تفسیر قرطبی ج ۱۶ ص ۲۱- از قتاده و ابن عباس روایت کرده است که این سوره مکی است، مگر چهار آیه آن که در مدینه نازل شده، آیه «قُلْ لَا اسئَلُكُمْ» تا آخر چهار آیه.

زمخشری در کشاف ص ۲۰۷ ج ۴ می‌گوید: این سوره مکیه است، مگر آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ که مدنیه است.

التفسیر الواضح ص ۸ ج ۲۵ نیز به همین موضوع تصریح دارد.

تفسیر الخازن ص ۹۰ ج ۴۰ نیز از ابن عباس روایت کرده است که این چهار آیه که اول آنها «قُلْ لَا اسئَلُكُمْ...» است مدنیه است.

مراغی شیخ اسبق جامع ازهر در تفسیر خود می‌گوید سوره مکیه است غیر از آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ که مدنیه است (ص ۱۳- ج ۲۵).

شوکانی در فتح القدير ص ۵۲۵ ج ۴- از ابن عباس و قتاده روایت کرده است که سوره مکیه است، مگر این چهار آیه «قُلْ لَا اسئَلُكُمْ» که مدنیه است.

نیشابوری در تفسیر خود می‌گوید: سوره مکیه است مگر این چهار آیه.

علاوه بر این مستفاد از روایاتی که جمعی دیگر از اهل سنت روایت کرده‌اند

اینست که این آیات مدنی است، و مکی بودن این سوره مورد اتفاق نیست.

مانند واحدی در اسباب النزول ص ۲۸۰ و ابن سلامه در الناسخ و المنسوخ ص ۲۷۳ - و عبدالجلیل القاری در شرح الناسخ و المنسوخ ابن المتوج ص ۱۷۸ - و تفسیر بیضاوی ص ۱۲۳ ج ۴ - و تفسیر ابی السعود ۵ ص ۳۴ - و تفسیر نسفی ج ۴ ص ۱۰۵ - و طبری ج ۲۵ ص ۲۵ - و فخر رازی ص ۳۸۹ ج ۷ - و ابن کثیر ج ۴ ص ۱۱۲ - و ذخائر العقبی ص ۲۵ - و حلیة الاولیاء ج ۳ ص ۲۰۱ - و مستدرک الصحیحین ج ۳ ص ۱۷۲ - و الدر المنثور و اسد الغابه و کتابهای دیگر.

پس موضوع مدنی بودن این آیات، به حکم آنچه در این کتابهای معتبر نزد اهل سنت ضبط شده، قول مسلم و مورد اعتماد و بلا معارض است؛ زیرا در برابر این قول، قول خاص به اینکه این چهار آیه مکی باشد جز اینکه اصل سوره شوری را بعضی مکیه گفته‌اند، نداریم. پس این قول بلا معارض و مثل خاص در مقابل عام است، علاوه بر اینکه اجماع اهل بیت صحت این قول را اثبات و عموم مکی بودن سوره را مردود می‌سازند.

و ثانیاً امکان دارد که آیه یا سوره مکیه باشد، ولی بعد از هجرت مثلاً در حجة الوداع در مکه نازل شده باشد.^۱ چون مقصود از مکی بودن تعیین تاریخ نزول نیست، بلکه غرض تعیین مکان نزول است و این مطلب را در علم معرفت آیات مدنی و مکیه و کتاب‌هایی که در این موضوع تألیف شده، شرح داده‌اند.

و ثالثاً چنانکه علمای علوم قرآن تصریح کرده‌اند بعضی از آیات قرآن در مکه نازل شده است و حکم آن مدنی است، و به عبارت دیگر مورد و مصداق آن، پس از نزول موجود یا معلوم شده، مانند بعضی آیاتی که در مکه نازل شد، و در مدینه

۱- در مکی یا مدنی بودن سوره و آیه سه اصطلاح است که یکی از آن سه اینست که: مکی آن آیه و سوره‌ای است که در مکه نازل شده اگر چه بعد از هجرت باشد.

مصدق یافت. و می‌گویند این نحو تقدم و تأخر متعدداً واقع شده است (الاتقان ص ۳۷ ج ۱) بنابراین فرضاً این آیات مکيه باشد منافات ندارد که مراد مودت ذی القربی و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد.

۲- تفسیر آیه:

ما نخست تفاسیری را که بعضی از آیه کرده‌اند نقل می‌کنیم، سپس تفسیر صحیح آنرا از اهل بیت عصمت که اعدال قرآن مجید هستند بیان می‌نمائیم.

یکی از تفاسیری که از آیه شده است اینست که: بر تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت مزدی نمی‌خواهم، مگر آنکه با یکدیگر دوستی نمائید، در آنچه سبب تقرب به خداوند متعال می‌شود. این تفسیر خلاف ظاهر است زیرا ظاهر «فی القربی» نزدیکی رحمی است و آیه شریفه ظهور در این تفسیر ندارد. و به علاوه با آیه «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا: آیا می‌گویند بر خدا دروغ بسته است.» که بر حسب تفاسیر راجع به این موضوع است این تفسیر مناسبت ندارد.

قول دیگر آنکه باین معنی باشد: مگر آنکه مرا دوست دارید به واسطه قرابت و خویشی که مرا با شما هست، و آزار ندهید و انکار نکنید. این تفسیر نیز صحیح نیست زیرا هم آیه مخصوص به قریش می‌شود، بدون وجه اختصاص، و هم با صدر آیه که سخن از عموم عباد مؤمنین است، سازگار نیست. به علاوه این درخواست و پیشنهاد از کسی که مدعی رسالت است و علیه تمام عقائد و عادات و اوضاع یک جامعه‌ای قیام کرده، و می‌خواهد بزرگترین انقلابات فکری و اجتماعی را به وجود آورد، به کسانی که با دعوت او مخالفت دارند، و دعوت او را ضد تمام حیثیات خود می‌دانند، و در مقام منع و دفع او از آئین و مسلک اجتماعی خود

هستند، موافق عرف و منطق نیست؛ زیرا نزاع، نزاعی نیست که ملاحظه قرابت و خویشاوندی بتواند آنرا پایان دهد و التماس و خواهش در آن اثری داشته باشد، چنانچه آنها هم اگر به پیغمبر ﷺ پیشنهاد می‌دادند که قرابت و خویشاوندی را رعایت نماید و دعوت خود را ترک کند، منطقی نبود، و پذیرفته نمی‌شد. پس این تفسیر - که ایراد کننده آنرا پسندیده - به نظر بسیار سست و با منطق قرآن مناسبت ندارد و خود به خود مردود است.

سومین تفسیر اینست که مراد این باشد که من بر تبلیغ اجری نمی‌خواهم و مودت خویشاوندی باعث شده و مرا به تبلیغ برانگیخته است، و این وجه را سید قطب در تفسیر فی ظلال ج ۲۵ ص ۲۸۳ بیان کرده است، ولی این تفسیر از دو تفسیر قبل سست‌تر و نامقبول‌تر است زیرا تبلیغ احکام خدا و اداء رسالت، انگیزه‌اش علاقه و محبت خویشاوندی نیست که منحصرأ به این علت آنها را دعوت و تبلیغ کرده باشد، بلکه علتش امر و فرمان خدا و اداء مأموریت و رسالت الهی است.

تفسیر اهل بیت ﷺ

به نظر می‌رسد کسانی که سه تفسیری را که به آن اشاره شد، مطرح کرده و دنبال نموده‌اند، غرضشان دست و پا کردن، و انکار فضیلت اهل بیت ﷺ و تعصب باطل مذهبی باشد. اما تفسیر صحیح این آیه، و سائر آیات قرآن - که حجت و معتبر و تفسیر به رأی و هوا و تعصب نباشد - تفسیر اهل بیت ﷺ است، که اجماع دارند بر اینکه آیه در موضوع مودت و تعظیم ذی القربی و عترت پیغمبر ﷺ نازل شده است، و صحت انتساب این تفسیر به اهل بیت مثل امیرالمؤمنین و امام حسن و

زین العابدین علیه السلام از مسلمیات است، و علاوه بر شیعه، اهل سنت نیز در روایات متعدده آنرا روایت کرده‌اند و معلوم است که کسی از اهل بیت اعلم به علوم قرآن و شأن نزول و موارد آن نیست، و قول احدی بر قول آنها راجح نمی‌شود.

خطاب بنابراین تفسیر، عام و متوجه به همه امت است، و با تفسیر: «وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً» که از امام مجتبی علیه السلام وارد شده و با تفسیر آیه: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» و آیه «هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ...» موافق است و به هر حال تفسیر اهل بیت، بنا بر مذهب شیعه و بنا بر روایات متواتره از طرق اهل سنت، حجت و معتبر است و ترک آن جایز نیست؛ زیرا امن از ضلالت و گمراهی، بر حسب حدیث متواتر ثقلین، در تمسک به آنها است و ما در کتابی که در حجیت اقوال ائمه علیهم السلام و وجوب رجوع به آنها در تمام علوم اسلامیہ نگاشته‌ایم این موضوع را بطور کامل با ادله بسیار ثابت کرده‌ایم.

۳- ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر

در اینجا لازم بتذکر است که استثناء بر این چهار وجه، یا منقطع است یا متصل؛ اگر منقطع باشد معنی این می‌شود که مودت فی القربی اجر نیست، و «الآن» بمعنی «لکن» می‌شود.

و اگر متصل و حقیقی باشد که فقط بنابه تفسیر اول و دویم و چهارم صحیح است، معنایش اینست که مودت فی القربی برای من مانند اجر است، اجری که سود آن برای اجر دهنده است نه گیرنده.^۱

۱- حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای حاج سید محمد رضا گلپایگانی - متع الله المسلمین بطول بقائه - وقتی در این مورد به مناسبتی بیان لطیفی فرمودند که خلاصه آن اینست که:

چنانچه این آیه هم بر همین معنی دلالت دارد: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوْا لَكُمْ»^۱ یعنی بگو آنچه را از اجر از شما می خواهم آن برای خودتان است، چون ثواب مودتِ قریبی نیز به خودشان عائد می شود.

و این عیناً مثل همان توصیه طیب است به عمل به دستور و نسخه، زیرا مودتِ قریبی از ارکان بزرگ اسلام و مراجعه به آنها و پیروی و اطاعت از آنها، سبب استقامت بر امر دین و آشنائی به معارف و علوم اسلام، و مانع از انحراف از صراط مستقیم است، و این لطف بیانی است در این موارد، برای اینکه مخاطب اشتیاقش زیاد شود مانند: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»^۲

بنابراین این آیه به هر معنایی که تفسیر شود، و خصوص به تفسیر صحیح که همان مودتِ عترت پیغمبر ﷺ است، هیچ ناسازگاری با آیاتی مثل: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ندارد.

و مثل اینکه در خود دعا نیز به دفع توهم تنافی عنایت شده است، زیرا بلافاصله پس از جمله: «ثُمَّ جَعَلْتَهُ أَجْرًا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» می فرماید: «وَقُلْتَ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوْا لَكُمْ، وَ قُلْتَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»^۳، فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَ الْمَسْلَكَ إِلَىٰ رِضْوَانِكَ»

یعنی: پس قراردادی اجر محمد - صلواتک علیه و آله - را مودتِ اهل بیت او

مفهوم آیه، مثل اینست: طیب بسیار حاذق عارف به امراض و معالجات، به بیماران خود بگوید، من از شما مزد و حق الطبایه (ویزیت) نمی خواهم، مزد من و ویزیت من اینست که شما به نسخه و

دستوری که می دهم عمل کنید.

۱- سوره سبأ، آیه ۴۷

۳- سوره فرقان، آیه ۵۹

۲- سوره بقره، آیه ۲۴۵

در قرآن و گفتی: بگو نمی خواهم از شما اجری را، مگر مودت قریبی و عترتم را. و فرمودی: آنچه را از شما از مزد سؤال می کنم، آن از برای شما است. و فرمودی: سؤال نمی کنم بر تبلیغ رسالت از شما مزدی را مگر کسی را که بخواهد بگیرد به سوی خدا راهی را (راه ولایت و مودت اهل بیت) پس اهل بیت می باشند راه به سوی تو، و محل سلوک به سوی خوشنودی تو.

آیا اگر ایراد کننده در همین دعای ندبه دقت می کرد جانی برای ایرادی که کرده می دید؟ و آیا مع ذلک احتمال منافات می داد؟ انصافاً این حقیقت از دعا که استشهاد به قرآن است نکته علمی و جالبی را متضمن است و لطف تعبیرات آیات را نشان می دهد، و این معنی را می پروراند که اجر رسالت، مودتِ عترت است و سودش برای خود مردم است. و مانند اجرها و مزدهائی که سودش را مزد گیرنده می برد نیست. و دیگر آنکه مودت عترت راه خدا است، و از کسانی خواسته می شود که بخواهند سالک راه خدا شوند.

فخر رازی در تفسیر خود، درج ۷ ص ۳۸۹ و ۳۹۰، پس از مطالبی که در این زمینه دارد می گوید: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» از باب قول شاعر است:

وَأَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنْ سَيُوفَهُمْ بِهَا مِنْ قِرَاعِ الدَّارِ عَيْنَ فَلُولِ:

«و عیبی نیست در ایشان غیر این که شمشیرهایشان از بس به زره پوشان خورده، خورد شده است.»

پس معنی آیه این می شود که: من طلب نمی کنم از اجر مگر این را، و این در حقیقت اجر نیست.

روایات و احادیثی که موافق با عقیده شیعه در تفسیر این آیه از طرق اهل سنت وارد شده، در جوامع بزرگ حدیث و مسانید و معاجم، و تفاسیر و تواریخ، تخریج شده است، که از آن جمله چند حدیث برای مزید بصیرت و روشنی چشم دوستان اهل بیت در اینجا نقل می‌کنیم:

۱- در تفسیر ابی السعود ص ۳۴ ج ۵، و تفسیر نسفی ج ۴ ص ۱۰۵، و کشاف ص ۲۱۹ و ۲۲۰ ج ۴، و تفسیر الواضح ص ۱۹ ج ۲۵، و تفسیر قرطبی ص ۲۱ ج ۱۶، و تفسیر فخر رازی ص ۳۹۰ ج ۷، و تفسیر ابن کثیر ص ۱۱۲ ج ۴، و تفسیر بیضاوی ص ۱۲۳ ج ۴، و تفسیر نیشابوری و فتح القدير ص ۵۳۷ و ذخائر العقبی ص ۲۵، و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم و احمد به نقل صواعق ص ۱۶۸، و هیثمی در مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۸ و ج ۷ ص ۱۰۳، و احیاء المیت بفضایل اهل البیت ج ۲ از ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه در تفاسیرشان، و طبرانی در معجم کبیر و جماعت دیگر همه روایت کرده‌اند از پیغمبر اکرم ﷺ که چون آیه مودت نازل شد، از آن حضرت سؤال شد که نزدیکانت که بر ما مودت و دوستی آنها واجب شده کیستند؟ فرمود:

«عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةٌ وَ ابْنَاهُمَا»:

علی و فاطمه و دو پسر آنها

و این حدیث را معاصرین از اهل سنت مانند عبدالفتاح مکی در کتاب «ملتقى الاصفیاء فی مناقب الامام علی و السبطین و الزهراء» (ص ۱۱) و شیخ محمد سعید الکردی در «نشر الاعطار المحمدية فی الديار الاسلامية» (ص ۵۲ ج ۲) روایت کرده‌اند.

۲- ابن حجر در صواعق ص ۱۶۸ روایت کرده است از ابوالشیخ و دیگران از

امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «فینا آل حم آیه لا یحفظ مودتنا الا کل مؤمن ثم قرأ: قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی» و متقی در کنز العمال ج ۱ ص ۲۱۸، آن را روایت کرده است و خلاصه مضمون اینست که می فرماید: در شأن ما آل حم، آیه ای است، حفظ نمی کند مودت ما را مگر هر کس مؤمن باشد. سپس این آیه را «قل لا اسئلكم...» قرائت فرمود. صاحب مجمع البیان می فرماید: باین معنی کمیت در این شعر اشاره کرده است:

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَمِ آيَةً تَأْوِلُهَا مَنَاتِقِي وَ مَعْرَبِ

۳- تفسیر طبری ج ۵ ص ۱۶ و ۱۷ از سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب، والد المثنور از ابن عباس، و تفسیر قرطبی از علی بن الحسین علیه السلام و عمرو بن شعیب و سدی روایت کرده اند که مراد از قربی، قربای رسول خدا است، یعنی: «إِلَّا أَنْ تَوَدُّوا فِي قِرَابَتِي وَ أَهْلِ بَيْتِي» مگر اینکه نزدیکان و اهل بیت مرا دوست بدانید. و در احیاء المیت ج ۱- از سنن سعید بن منصور، از ابن جبیر نقل کرده است.

۴- ابن حجر در صواعق ص ۱۶۸- از بزار و طبرانی از حضرت امام حسین مجتبی علیه السلام در ضمن خطبه ای روایت کرده است که فرمود: «وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَفْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ وَ مُوَالَاتَهُمْ فَقَالَ: فِينَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ الْخ...» یعنی من از اهل بیتی هستم که مودت و موالاتشان را خدا واجب فرموده است پس فرمود در ما نازل شده است بر محمد صلی الله علیه و آله «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ...»

۵- حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۱۷۲ نیز از حضرت مجتبی علیه السلام «وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَفْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ عَلَيَّ كُلِّ مُسْلِمٍ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا، فَاقْتَرِفِ الْحَسَنَةَ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» یعنی من از اهل بیتی هستم که مودتشان را

حضرت واگذار کنند، برای آنچه خدا به آنها به سبب پیغمبر عطا فرمود و آنها را تفضیل و برتری داد و به سبب پیغمبر ﷺ گرامی داشت. خدا این آیه را نازل کرد «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...»، شیوخ انصار به حضرت زین العابدین عرض کردند: نَحْنُ نَدَلُّكُمْ عَلَى النَّاسِ. یعنی ما کمک برای شما هستیم در برابر مردم.

۱۰- ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده است که تفسیر این آیه «وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً» که اقرار حسنه، مودت آل محمد ﷺ است (احیاء المیت ح ۴)

۱۱- ابن حجر در ذیل آیه پنجم از آیات نازله در اهل بیت در صواعق ص ۱۵۰ در ضمن حدیثی از حضرت زین العابدین ﷺ روایت کرده است که در جمله اوصاف ائمه اهل بیت ﷺ فرمود: «الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ، وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَ بَرَّأَهُمْ مِنَ الْآفَاتِ وَ افْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ» یعنی آن کسانی که خدا رجس را از ایشان برده و پاک قرار داده پاک قرار دادنی، و از آفات بری ساخته و دوستی ایشان را در کتاب واجب کرده است.

اینها برخی از روایات است که از طرق اهل سنت روایت شده است، و هر کس طالب زیاده براین باشد می تواند به کتاب «خصایص الوحی المبین فی مناقب امیر المؤمنین ﷺ» و «عمده» ابن بطریق، و «الفصول المهمة» رجوع نماید.

آیا با این همه روایات از اهل سنت، عجیب نیست اگر کسی که خود را شیعه می داند، با عکرمه خارجی و اعداء اهل بیت موافقت نموده و تفسیر مأثور از آنها را ترک کند، و با دشمنان آنها که فاقد علم و دانش، یا معاند و متعصب بوده اند، هم آواز شود؟

آیا کسی از حضرت علی بن ابیطالب، و حضرت مجتبی و حضرت زین العابدین و سائر ائمه ﷺ اعلم به تفسیر قرآن و شأن نزول آن است؟

آیا این همه نقلهای ارباب تفاسیر و روایات، در اینکه این چهار آیه سوره شوری مدنی است، کافی نبود که اقلأ ایراد کننده به طور قطع این آیات رامکی شمارد، و قول اهل بیت را رد نکند؟

حال که علی رغم تمام روایات وارده می‌گویند: این آیات مکیه است، جا داشت که در چنین مقامی که می‌خواهد متن دعای ندبه را تضعیف کند به قول مخالف هم اشاره‌ای نماید و میان دعوی نرخ تعبیر نکند.

واقعاً من نمی‌دانم غرض از این شبهه تراشی‌ها و انکار فضایل اهل بیت چیست؟

باشد تا روز داوری برسد و در دادگاه عدل الهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خجالت بکشند و از این گفته‌ها و انکار فضایل اهل بیت آن حضرت پشیمان شوند. اگر افرادی در قلب تشیع این صداها را ناهنجار را بلند کرده‌اند، دیگران از خارج به ولای اهل بیت می‌پیوندند.

و حتی فردی مثل عبدالباقی عمری فاروقی شاعر و ادیب معروف که نسبش به عمر بن الخطاب منتهی می‌شود و دیوانش «التریاق الفاروقی» پر است از مدایح و فضائل ائمه اثنی عشر و خصوص مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در قصیده «الباقیات الصالحات» در این موضوع اینگونه داد سخن می‌دهد:

سَلِ الدَّعِيَّ بْنَ زِيَادِ الَّذِي	الی ابی ابی یزید نَسِبًا
المصطفى وَ ابْنَتَهُ وَ صَهْرَهُ	لمن غدوا جَدًّا وَ امًّا وَ اَبَا
وَ قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ لِمَا نَزَلَتْ	مَعَ النَّبِيِّ بِالْعَبَا مَنِ احْتَبَا

و عهد لا اسئلكم عليه من
أجر لمن به الولا قد وجبا^۱

و شافعی هم در این مورد می گوید:

يا أهل بيت رسول الله حبكم
فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر انكم
من لم يصل عليكم لا صلوة له^۲

و شمس الدين العربي هم در این معنی می گوید:

رأيت ولائى آل طه فريضة
على رغم اهل البعد يورثنى القربا

فما طلب المبعوث أجراً على الهدى
بستبليغهِ إلا المودة فى القربى^۳

دیگری می گوید:

هم العروة الوثقى لمعتصم بها
مناقبهم جاءت بوحى وإنزال

مناقب فى شورى و سورة هل اتى
و فى سورة الأحزاب يعرفها التالى

و هم آل بيت المصطفى و وداؤهم
على الناس مقروض بحكم و إسجال^۴

۱- الترياق الفاروقى، ص ۹۵: ۱ - پيرس از زنازاده ابن زياد كه به سوي پدر پدر يزيد نسبت داده شده است. ۲- مصطفى (صلى الله عليه و آله) و دختر و دامادش، جد و مادر و پدر كيست؟ ۳- و بگو آيه «تعالوا ندع» وقتى نازل شد، با پيغمبر (صلى الله عليه و آله) در عبا چه كسى بود؟ ۴- و عهد «لا اسئلكم عليه من اجر» از برای چه كسى ولايت را واجب قرار داد.

۲- الصواعق، ص ۱۴۶: ۱ - ای اهل بیت رسول خدا، دوستی شما واجب و فرضی است از خدا که در قرآن آنرا نازل کرده است. ۲ - کفایت می کند در بزرگی شما اینکه هر کس بر شما صلوات نفرستد، نماز او نماز نیست.

۳- الصواعق، ص ۱۶۸: ۱ - دیدم ولايت خود را نسبت به آل طه فريضة ای است، که بر رغم اهل دورى، موجب قرب به خدا می گردد. ۲ - پس طلب نکرد پيغمبر (صلى الله عليه و آله) بر تبليغ هدايت، مگب مودت قریبی (اهل بیت) را.

۴- الفصول المهمة ابن صباغ المالکی، ص ۱۱: ۱ - ایشان عروة الوثقى و دستگیره استوارند برای كسى كه به آن چنگ زنند. مناقب ایشان به وحى آمده است. ۲ - مناقبى در سورة شورى و

۱۱- دعای ندبه و عقل

ایراد دیگر اینست که: دعای ندبه با عقل مخالف است؛ زیرا این دعا را در هزار مکان و مسجد و خانه می خوانند. آیا امام زمان همه جا حاضر و شنوا، و لامکان است، و حاضر فی کل مکان است مانند خدا؟ البته خیر، زیرا امام صفات خدا را ندارد، و امام حسین علیه السلام فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَنِ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ» و اگر همه جا حاضر نیست پس چرا در این دعا او را صدا می زنند و می گویند: «يَا بَنَ السَّادَةِ الْاَكْرَمِينَ يَا بَنَ النَّجْبَاءِ الْاَكْرَمِينَ» یعنی ای پسر سادات مقربین، ای فرزند نجباء اکرمین. آیا ندا کردن و خطاب نمودن، مخاطب و منادی نمی خواهد؟

آیا مخاطبی که بشنود، همه جا هست یا خیر؟ خود این دعا که می گوید امام همه جا نیست، زیرا در او آخر می گوید: «فَبَلِّغُهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا» یعنی ای خدا سلام و تحیت ما را به امام برسان. اگر امام همه جا هست دیگر خدایا سلام ما را باو برسان نمی خواهد، خودش می شنود؟ اگر امام حسین همه جا حاضر است دیگر فطرس ملک سلام شیعیان را به او می رساند یعنی چه؟ اگر پیغمبر اسلام همه جا هست، پس چنانچه در کتاب کافی و وسائل الشیعه (باب زیارة النبی من بعید) رسول خدا فرمود: «من سلام امتم را از راه دور نمی شنوم، بلکه ملائکه الهی بمن می رسانند» پس جایی که پیغمبر خدا - که اشرف از تمام مخلوقات است - همه جا حاضر و شنوا نیست، چگونه جانشین او همه جا حاضر و شنوا است؟ اگر امام همه جا حاضر است، چرا علمای شیعه روایت کرده اند که ملائکه نامه اعمال را خدمت او می برند؟ اگر خود او حاضر است، دیگر نامه رسان نمی خواهد.

سوره هل اتی و سوره احزاب، که تلاوت کننده آنها را می شناسد. ۳- و ایشان اهل بیت مصطفایند و دوستی ایشان نیز بر مردم به حکم خدا واجب شده است.

پس بدان که محال است یک نفر، دو نفر یا هشت نفر بشود و در آن واحد، هشت مکان باشد. اگر هشت نفر شد یکنفر نیست، چه برسد به اینکه هزاران جا باشد؟ آیا عقل حجت نیست؟ عقل می‌گوید محال است شیئی واحد در یک آن در دو مکان باشد، چه برسد به صد مکان! ما از این مردم عوام می‌پرسیم، آیا اگر امیرالمؤمنین همه جا بود، چگونه او را در مسجد کوفه شهید کردند؟ آیا پیغمبر اسلام چون از مکه فرار نمود و رفت به مدینه، باز هم در مکه بود یا خیر؟ آیا امامی که همه جا هست، در حمام زنانه، در میخانه و در امکانه فساد، همه جا هست یا خیر؟ اگر هست پس به همه زنان مردم محرم است! اگر به هر زنی محرم بود، پس چرا با خواندن عقد زنی را به خود محرم می‌نمود؟ آیا امام مانند خدا بدون تکلیف است و حلال و حرامی برای او نیست؟ اگر مکلف است پس چرا او که در همه جا هست نهی از منکر نمی‌کند، و از امکانه فساد جلو نمی‌گیرد؟

جواب:

اولاً، هیچ یک از این اشکالات و پرسش‌ها با فرض صحت آن در موارد دیگر نسبت به دعای ندبه وارد نیست؛ زیرا این دعا برای ندبه است، و اظهار تأسف از غیبت امام، نگرانی از بدی اوضاع و ابزار علاقه به ظهور حکومت حقه، و... و در مثل این مورد گوینده بعید راقرب، و غائب را حاضر و بلکه گاهی مرده را زنده فرض می‌کند و اظهار تأثر می‌نماید؛ مخاطب هر که باشد، خواه بشنود یا نشنود. مانند نوحه و مرثیه بر میت که به او خطاب می‌شود، و در صد جا او را می‌خوانند، و در اشعار شعرا از این گونه خطاب‌ها بسیار است.

و ثانیاً، از کجا می‌گوئید که با خبر بودن امام و رسیدن ندا و سلام شیعیان به آن حضرت، ملازمه دارد با اینکه حضرت در همه جا حضور حقیقی جسمانی داشته

باشد؟! کسی که می‌گوید امام به اذن خدا در همه جا است، غرضش اینست که از همه جا اطلاع دارد، و فاصله زمان و مکان مانع از علم و رؤیت آن حضرت نمی‌شود، و سلام و خطاب مردم به او می‌رسد، خواه به توسط فطرس یا ملائکه دیگر، خواه بدون واسطه. در اینجا سخن از کیفیت و نحوه علم و اطلاع امام به سلام و خطاب ما، و فرق بین سلام بعید و قریب مطرح نیست، و واقع این موضوع هر نحو باشد، به دعای ندبه و مطالب حقه دیگر ضرر نمی‌زند که شما به (بَابُ اسْتِحْبَابِ زِيَارَةِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَلَوْ مِنْ بَعِيدٍ) از وسایل و غیره استشهاد کرده‌اید، و می‌گوئید پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - فرمود: «من سلام امتم را از دور نمی‌شنوم بلکه ملائکه الهی به من می‌رسانند» مگر حال که ملائکه سلام و خطاب را می‌رسانند، فرمودند سلام نکنید؟ مقصد از این احادیث همین است که سلام به پیغمبر را ترک نکنید و گمان ننمائید که آن حضرت از سلام شما مطلع نمی‌شود. این گونه روایات همه مؤید خطاب و ندا و سلام است، و انگهی حقیقت و نحوه این سماع و بلوغ بر ما معلوم نیست، اما لازم هر دو را که علم پیغمبر و امام به ندا و سلام است، از آن استفاده می‌کنیم. در این مطالب که به نقل ثابت می‌شود، همین قدر که عقل حکم به امتناع آن نکند، و حتی به طور اعجاز احتمال آنرا بدهد قبول می‌کنیم و تسلیم هستیم. چرا شما می‌گوئید این گونه روایات متن دعای ندبه را ضعیف یا خلاف عقل می‌سازد؟ این روایات این را می‌پروراند که در حال مَمَاتِ پیغمبر علیه السلام هم، نسبت به ایشان، مثل این وظایف را که در حال حیات انجام می‌دادید - از قبیل استغاثه و توسل به آن حضرت انجام بدهید، پیغمبر علیه السلام مطلع می‌شود.

بعلاوه می‌توان گفت که ظاهر این اخبار، بیان‌کننده فرق بین نحوه و کیفیت اطلاع از قریب و بعید و سماع و بلوغ نیست، تا کسی مفهوم بگیرد و بگوید از دور

نمی‌شنود، بلکه ظاهر اینست که برای دفع توهم کسانی که منادات و سلام از بعید را استبعاد می‌نمایند - چون سلام در مقابل قبر مطهر و در نفس روضه منوره متعارف بوده و آنرا مسموع می‌دانستند - می‌فرماید، سلام از قریب را که می‌شنود و سلام از بعید هم به آن حضرت می‌رسد. یا خودش می‌رسد. چنانکه مقتضی اکثر روایات این باب است، و یا به وسیله ملائکه، چنانکه روایت ضعیفی بر آن دلالت دارد. غرض اینستکه آنرا هم می‌شنود، نه اینکه مراد این باشد که از دور نمی‌شنود و از نزدیک می‌شنود. به هر حال شنیدن از دور موضوعی است که در دنیای ما عملی شده است. و نسبت به عالم برزخ که معلوم نیست این فاصله‌های زمان و مکان در آنجا مانع از شنیدن و رؤیت باشد، یا نسبت به روح مقدس پیغمبر و امام که به مراتب لطیف‌تر و کامل‌تر از فرشته است، خصوص به طور اعجاز، به هیچ وجه استبعاد ندارد.

و ثالثاً، اینکه گاهی به عبارت دعا «فَبَلِّغُهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَاماً»، و گاهی به اینکه چون ملائکه نامه اعمال را خدمت آن حضرت می‌بردند و به ایشان عرضه می‌دارند، استشهاد می‌کنید بر اینکه امام همه جا حاضر نیست، و گاهی می‌گویند چون فطرس سلام شیعه را به امام حسین می‌رساند، پس معلوم می‌شود امام همه جا حاضر نیستند.

جوابش اینست که: مگر ما می‌گوئیم امام در هر مجلس و مکان حضور دارند؟ آنچه در این مورد گفته می‌شود و صحیح است، اینست که امام به هر کجا و هر مکان اراده کند می‌تواند برود، باذن الله تعالی، و به احوال رعایا و شیعیان خود و آنچه تحت نظر ولایت او قرار گرفته، ناظر و آگاه است.

و جمله: «فَبَلِّغُهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَاماً» با این معنی هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا ممکن است

امام خودش از سلام و عرض ادب ما آگاه باشد، ولی ما برای قابل شدن سلام و رفع موانع قبول، از خداوند در خواست ابلاغ آنرا می‌کنیم، مثل آنان که در محضر پیغمبر یا در حرم پیغمبر از خدا می‌خواهند که تحیة آنها را به پیغمبر ابلاغ فرماید.

و در موضوع ملائکه‌ای که اعمال را به آن حضرت عرضه می‌دارند و فطرس که سلام شیعیان را می‌رساند، جواب اینست که این که دلیل بر عدم علم امام نیست، چنانچه ملائکه حفظه، دلیل بر عدم علم خدا به اعمال مردم نیست.

هر چه آنجا بگوئیم اینجا هم می‌گوئیم. این امور برنامه‌هائی است برای تربیت و تنبیه مردم، و در واقع الطافی است از جانب خدا و هیچ یک دلیل بر عدم علم خدا و پیغمبر و امام نمی‌شود.

و رابعاً اینکه می‌گوید اگر امام در همه جا حاضر باشد لازم می‌شود که یک نفر، چند نفر بلکه چند هزار نفر و بیشتر باشد، جوابش اینست که ما نمی‌گوئیم امام در همه جا به معنائی که شما می‌گوئید حاضر هستند، ولی می‌گوئیم امکان دارد که در اماکن متعدده به نحوی از حضور حاضر باشند و فاصله زمان و مکان نسبت به ایشان برداشته شود.

چطور می‌گوئید فطرس همه جا حاضر می‌شود، و سلام شیعیان را از هر شهر و مجلس به عرض آن حضرت می‌رساند؟ ولی برای امام این معنی را امکان‌پذیر نمی‌دانید؟

آقای عزیز! ملک الموت یک نفر بیشتر نیست، چطور در یک آن در دو مکان و صد مکان حاضر می‌شود؟ ما که وارد عالم ملائکه و عوالم ارواح جهان برزخ نیستیم، تا حقایق این امور را به طور قاطع بتوانیم تشریح کنیم، اما این قدر می‌دانیم که با یک مشت الفاظ و چون و چرا و استبعادات، نمی‌توان این امور را انکار کرد.

این قدر امکان دارد که بُعد و فاصله زمان و مکان برای پیغمبر - صلی الله علیه وآله و سلم - و امام و بسیاری از ارواح، و برای ملائکه، پرده نباشد و چنانچه قریب چهارده قرن پیش، با این فاصله زمانی طولانی، اوضاع کنونی را می دیدند، امکان دارد از مسافت بعیده هم افراد را اگر خواستند، ببینند.

چطور شما با تلویزیون امریکا را می بینید، اروپا را می بینید، و در یک آن از رادیو صداهای همه جا را می شنوید؟

آقای من! اینها چه اشکالاتی است می کنید، اول معنی حضور امام را در اماکن مختلفه بفهمید، بعد این فرمایش ها را بکنید، اگر نمی فهمید این اشکال های عامیانه چه معنی دارد.

اگر یک قرن پیش برای شما می گفتند، تا یک قرن دیگر انسانها همه از مسافت دور همدیگر را می بینند، و در همه جا حاضر می شوند و با هم سخن می گویند، می گفتید این خرافات چیست؟ اینها افسانه است با عقل سازگار نیست. اما حالا می فهمید آن قضاوت شما منشأش بی علمی و بی اطلاعی بوده است.

شما که می گوئید، نمی شود امام در یک زمان در همه جا حاضر شود، بفرمائید ببینم وقتی فلان شخص را که در صفحه تلویزیون شما می بینید، دیگران همه می بینند، در همه جا می بینند، یک نفر چند میلیون نفر شده است؟

جام جهان نما را شنیده اید، چه مانعی دارد که باطن ملکوتی امام مثل همان جام جهان نما باشد، در عین حال که در مسجد کوفه باشد، و آنجا شهید شود از اقصی نقاط جهان هم مطلع باشد.

شما گمان می کنید اینکه می گوئیم: امام در همه جا حاضر است یعنی باید توی حمام زنانه ها، و توی العیاذبالله کاباره ها، و مراکز فساد هم تشریف ببرند، مگر هر

کس هرکاری را بتواند انجام دهد انجام می دهد؟ یا می گوئیم از امام رفع تکلیف شده است؟

واقعاً انسان از این سخنان شما که نفهمیده و نسنجیده، پیرامون یک چنین حقایق بلند و عمیق گفته اید، بی اختیار خنده اش می گیرد، و از بلندپروازی های جاهلانه تعجب می کند؛

پشه چون داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش دردی است
تو که در علم خود زیون باشی عارف این علوم چون باشی؟

۱۲- معنای یابن یس و الذاریات و یابن الطور و العادیات

یکی دیگر از مواردی که در دعای ندبه بعضی خلاف عقل شمرده اند این جمله است: «یَابْنَ یَسَ وَ الذَّارِیَاتِ» و «یَابْنَ الطَّوْرِ وَ العَادِیَاتِ» یعنی ای پسر یس و سوره ذاریات، و ای پسر سوره طور، و سوره عادیات، سپس گفته: این توهین به امام عالیمقام، و به اضافه مخالف عقل است. زیرا امام فرزند کوه طور و اسبان دونده نیست. چگونه شیعیان حیا نمی کنند، و این جملات را می خوانند. اگر کسی می گوید چگونه حضرت سجاد فرموده: «أَنَّ ابْنَ مَكَّةَ وَ مِنِّیْ أَنَا ابْنُ زَمَزَمَ وَ صَفَا» جمله دعای ندبه نیز مانند گفتار حضرت سجاد علیه السلام است، جواب اینست که خیر مانند آن نیست، زیرا هر کس در هر شهری و یا در قصبه ای زندگی کرده و بزرگ شده می گویند بچه آنجا است؛ مثلاً به قمی می گویند بچه قم است و به کاشانی می گویند بچه کاشان است؛ و چون حضرت سجاد و یا پدر و جدش در مدینه و مکه و زمزم و صفا بزرگ شده اند، می فرماید: انا ابن مکة و صفا، اما امام زمان، نه خودش در کوه طور بزرگ شده و نه پدر و جدش. به اضافه با جمله «وَ العَادِیَاتِ وَ الذَّارِیَاتِ» چه می کنند؟ به

هر حال ما که جرأت نمی‌کنیم چنین توهینی به امام زمان بنمائیم برای خاطر یک دعای بی‌مدرک.

جواب:

اگر فحش و دشنام یاد گرفته بودم، پاسخ می‌دادم: آیا شما حیا نمی‌کنید که این جملات را می‌نویسید و شیعیان را بی‌حیا می‌شمارید فقط عرض می‌کنم: عجب اشتباه غریبی، یا عجب مغلظه کار بی‌ذوقی! سخن به این فصاحت و بلاغت را، که هر سخن شناس در برابر آن خاضع می‌شود، و هر اهل معنی آنرا درک می‌کند، چگونه معرفی می‌کنید؟!

آقا! «الطور»، «العادیات»، «یس»، «الذاریات»، و «طه»، هر یک اسم یکی از سوره‌های قرآن است، چنانچه ما می‌گوئیم یا ابناء القرآن، یا ابناء الاسلام، یا ابناء سورة التوحید، یا ابناء الصلوة، ای فرزندان قرآن، ای فرزندان اسلام، ای فرزندان سوره توحید، ای فرزندان نماز، و همه صحیح و موافق با ذوق است. یعنی ای تربیت شدگان مکتب قرآن و سوره توحید، و اسلام و نماز.

اینجا هم همینطور عرض می‌کنیم: «ای پسر سوره یس و سوره ذاریات، ای پسر سوره طور و سوره عادیات، ای پسر سوره طه و آیات محکمت». شما مثل کسی که اصلاً قرآن مجید را نخوانده باشد، و اسم سوره‌ها را نشنیده باشد این جمله‌های روان را اینطور به غلط معنی می‌کنید.

کیست که در معانی این جمله‌ها شک داشته باشد؟ و حتی معنایی را که شما از این جمله‌ها کرده‌اید، احتمال بدهد؟ معنی این جمله‌ها نه فقط با قرآن مخالف نیست، بلکه کمال موافقت را دارد و کیست سزاوارتر از ائمه علیهم‌السلام و فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این خطابات؟ من که باور نمی‌کنم یکنفر، هر چه هم کم ذوق باشد، این

قدر کج فکر باشد که این جمله‌ها را مثل شما معنی کند.
 به هر حال اگر شما معنی این جمله‌ها را نمی‌فهمید و جرأت نمی‌کنید آنرا
 بگوئید، ما و دیگران با صدای بلند می‌گوئیم، و امام را با این جمله‌های پرمعنی و
 فیاض، مدح و ستایش می‌نمائیم.

۱۳- دعای ندبه و کفر و شرک

اگر کسی بگوید دعای ندبه کفر و شرک است، چون خواندن غیر خدا شرک
 است، و در این دعا شما امام را می‌خوانید و برای حوائج خود او را ندا می‌کنید، الخ.
 جواب اینست که: اکنون از مرگ ابن تیمیّه (متوفای ۷۲۸ق) ششصد و شصت
 و چهار سال می‌گذرد، که صدها سال است شبهات او مطرح شده و پاسخ‌های
 مستدل و برهانی، به شبهات او و اتباعش، که فتنه‌ها برپا کرده و آن قتل همه نفوس
 مرتکب، و تفرقه درست کردند، و آلت دست استعمار شدند، داده شده است، و
 صدها کتاب از اهل سنت و شیعه بطلان این فرقه را آشکار ساخته‌اند. و اکنون که
 برخی از پیروان ابن تیمیّه و محمدبن عبدالوهاب رو به اعتدال کرده و متوجه
 می‌شوند گذشتگان آنها خسارت‌هایی جبران‌ناپذیر به اسلام وارد کردند، و
 می‌فهمند که تهمت‌هایی که به مسلمانان می‌زدند، و آنها را کافر و مشرک
 می‌شمردند، مبنی بر جمود و تعصب باطل فرقه‌ای یا تحریک و دسایس سیاسی
 بوده، نمی‌دانم چرا این زمزمه‌ها از نو آغاز شده، و از کجا و کدام منبع استعمار طلب،
 الهام می‌گیرند، و با التزام به عقاید تشیع این نغمه‌ها را برای چه آغاز کرده و
 مقصدشان چیست؟!

اگر بگوئیم تحفه نو ظهوری است، که همه می‌دانند و بچه‌های شیعیان حجاز

و قطیف نیز، جواب این شبهه‌ها را یاد گرفته‌اند.

علمائی مانند کاشف الغطاء و سید محسن امین که افتخار عالم اسلام می‌باشند، در عصر خودمان به این شبهات جواب داده‌اند.

مسأله شفاعت و توسل و دعا، همه حدود و ثغور و مرزهایش روشن شده است.

شما بگوئید این آیات: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»^۱ «قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي، وَ لَا أَشْرِكُ بِهِ أَحَدًا»^۲ «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ»^۳ «مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ»^۴ چه ارتباط با دعای ندبه و خطاب به امام عصر دارد، که اولاً گفتم مخاطب قرار دادن غائب و مقام اظهارِ علاقه و تألم از هجر و فراق، و این گونه امور، یک امر عرفی و ذوقی است که غرض خطاب حقیقی نیست بلکه به داعیِ عرفی و ذوقی است که غرض خطاب حقیقی نیست بلکه به داعیِ اظهار اندوه و تأسف این گونه خطابات می‌شود. بنابراین دعای ندبه به حساب ایراد کننده هم کفر و شرک نخواهد بود، زیرا خطاب به داعی دیگر، یا معنی دیگر، استعمال می‌شود.

و ثانیاً، مسلماً دعائی که در آیات شریفه مورد نهی واقع شده، دعای خاصی

۱- سوره جن، آیه ۱۸: پس نخوانید با خدای احدی را.

۲- سوره جن، آیه ۲۰: و بگو این است و غیر از این نیست که می‌خوانم پروردگارم را و شریک نمی‌گیرم برای او احدی را.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۹۴، بدرستی که آن کسانی که شما غیر از خدا می‌خوانید، بندگانمانندند.

۴- سوره احقاف، آیه ۵: و کیست گمراه‌تر از آنکه می‌خواند غیر از خدا، کسی را که پاسخ به او نمی‌دهد تا روز قیامت، و ایشان (خواننده شدگان) از خواندن آنها (خوانندگان) غافلند.

است؛ زیرا مطلق دعا و خواندن غیر، حتی به قول شما دعا‌های متعارفی و روزمره مراد نیست. بنابراین می‌گوئیم آنچه از این آیات استفاده می‌شود، و شواهد بسیار از آیات و اخبار و حکایات آنرا تأیید می‌کند، اینست که دعا و خواندن غیر که منهی عنه و شرک است، اینست که غیر خدا را به عنوان اینکه متصرف مستقل و نافذ الامر در اسباب و مسببات کاینات و مالک امور دنیا و آخرت است، در عرض خدا بخوانند، یا او را با خدا کارساز، و شریک خدا قرار دهند، و خالق و رازق و قاضی الحاجات شمارند.

بنابراین، اگر مثل انبیاء و اولیاء را، که تقرب خاص به درگاه الهیه دارند و می‌دانیم دعایشان مستجاب می‌شود، و به واسطه صدور معجزات و کرامات معلوم باشد که باذن الله تسلط بر نظام اسباب دارند، چنانچه در باره عیسی بن مریم می‌فرماید: «إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»^۱ کسی بخواند که باذن الله کار او را بگشاید، و مشکل او را حل کند، نه کفر است و نه حرام. تا چه رسد اینکه از او بخواهد که از خدا درخواست کند حاجت او را برآورد چنانچه حواریین از عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - مائده خواستند، و سؤال خود را به صورت این جمله «هل يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ...»^۲ عرض کردند، و عیسی دعا کرد و مائده نازل شد.

حال آیا شما می‌گوئید: مگر حواریین خودشان نمی‌توانستند از خدا مسئلت نمایند، و مگر درخواست از خدا واسطه و شفیع لازم دارد؟

حاصل اینکه استشفاع و توسل به انبیاء و اولیاء - که تقریبشان به درگاه الهی و تسلطشان به امر خدا بر نظام اسباب معلوم است - خواه در حال حیاتشان و خواه پس از ارتحالشان از این دنیا نه شرک است و نه کفر.

و آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسِهِمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^۱ بر رجحان آن صراحت دارد.

و حتی نسبت دادن بعضی کارها که از افعال خاصه الهیه است به آنها، مثل شفاء امراض - در حالی که نسبت دهنده فقط خدا را شافی و خالق و رازق می داند - کفر نیست؛ زیرا این اعتقاد معلوم او قرینه حالیه است بر اینکه این اطلاقات به نحو مجاز است، که نظایر آن در کلام عرب و عجم زیاد است؛ مثل: (انْبَتَّ الرَّبِيعُ الْبَقْلَ) که اگر یک فرد مادی آنرا بگوید، بر معنی مجازی حمل می شود و چنین کسی غیر خدا را فاعل این افعال نمی داند، یا فاعل را باذن الله فاعل می داند مثل: «إِنِّي أَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»

معلوم است این گونه اطلاقات صحیح است، و موحدین در عین حالی که این اطلاقات را جایز می دانند و به انبیا و اوصیا، چه در حال وجودشان در این دنیا و چه پس از رحلتشان به عالم دیگر، متوسل می شوند، انبیا و اولیا را مستقل در تصرف در عرض خدا، و شریک در کار خدا نمی دانند بلکه آنها را عامل ارادة الله، و عمال الله می شناسند.

خلاصه سخن اینکه خواندن انبیا و اولیا برای مقاصد، از شخص موحد، خواه در حیاتشان در این دنیا باشد یا پس از حیات این دنیا باشد، ارتباطی با کفر و شرک ندارد.

۱- سورة نساء آیه ۶۷: و اگر ایشان، وقتی ظلم به خودشان کردند، آمدند نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کردند، و طلب آمرزش کرد پیامبر برای آنها، هر آینه می یابند خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم.

درجائی که در قرآن مجید مثل این آیات باشد: «فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ»^۱ «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»^۲ «وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعَانَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»^۳ چگونه می توان دعا و بعضی تعبیرات متعارفه بین موحدین را نسبت به انبیا و اولیا کفر و شرک شمرد.

و اما خبر (الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ) دلالت ندارد بر اینکه مطلق افراد دعا و خواندن، عبادت و پرستش و کفر و شرک باشد، زیرا اگر مراد از دعا، مطلق افراد آن باشد یقیناً مراد از عبادت در اینجا پرستش خاص نمی باشد، زیرا بعضی افراد دعا، مثل دعا، و خواندن اشخاص (زید و عمرو و بکر) پرستش آنها نیست، و ناچار باید در اینجا دعا را به معنی لغوی آن که ذلت و خضوع است گرفت.

و اگر مراد از دعا مطلق افراد آن نباشد، قدر متیقن آن دعا و خواندن مدعو است، در نهایت تذلل و خضوع، و درخواست کفایت مهمات و قضاء حوائج از او، از این جهت که او فاعل مستقل و قادر مطلق و بالذات، و مالک و قاضی حقیقی حوائج است.

پس هر کس مخلوقی را به این نحو بخواند، عبادت او از کرده، و کافر و مشرک است.

اما به غیر این نحو که او را بخواند، تا واسطه یا شفیع شود، یا از این جهت او را بخواند که از جانب خدا بر کاری مسلط است، مثل عیسی که بر شفاء و ابراء آکمه و

۱- سوره نساء، آیه ۸: پس روزی دهید ایشان را از آن.

۲- سوره توبه، آیه ۵۹: و اگر ایشان می پسندیدند آنچه را خدا و رسول به ایشان داده اند و می گفتند، بس است خدا ما را، بزودی خدا از فضل خودش و رسول او به ما احسان خواهند نمود.

۳- سوره توبه، آیه ۷۴: و انکار نمی کنند مگر اینکه بی نیاز کرده ایشان را خدا و رسول خدا.

أبرص باذن الله مسلط بود، عبادت و کفر و شرک نیست.

و اما اینکه نوشته‌اید: بهتر اینست که دیگران را از گناه خود مطلع نکنید، و خدا ستار العیوب است، و هیچ رسول و امامی مانند او مهربان و رحیم نیست، و از جهالت و بدبختی است که خدا بگوید: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» و یا بگوید: «وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» و بنده اعتنا نکند و بگوید: خیر من باید بنده تو را بخوانم.

جوابش اینست که: گویا این آیه قرآن را نخوانده‌اید که همان خدائی که می‌فرماید: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً» یعنی و اگر ایشان هنگامی که خودشان ستم کردند، بیایند به حضرت تو، پس از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر برایشان آمرزش بخواهد، هر آینه خدا را تواب و مهربان می‌یابند.

این آیه ظهور دارد در این معنی که گناهکاران، خواه گناهشان آشکار شده باشد و خواه در پنهان گناهی مرتکب شده باشند، سزاوار است که هم خود استغفار کنند و هم به محضر پیغمبر شرفیاب شوند، تا آن حضرت برایشان استغفار کند.

این همان دعا و خواندن خدا و سؤال از فضل خدا است، نهایت این دعا گاهی بدون واسطه می‌شود، و گاهی با واسطه انجام می‌گیرد، و هر دو به جا و به موقع است.

اگر این سخن شما درست بود و این گونه دعا کفر و شرک بود، وقتی فرزندان یعقوب او را خواندند که برایشان استغفار کند و گفتند «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» در جواب آنها نمی‌فرمود «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۱ یعنی زود باشد که استغفار کنم برای شما از پروردگارم بدرستی که او است آمرزنده

مراجعه فرمائید.

۱۴ - دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی

پرسش چهاردهم اینست که: خواندن اینگونه دعاها، سبب رکود فعالیت‌های اسلامی و خمودی و تخدیر افکار و انصراف از مبارزه و تلاش برای پیشبرد مقاصد اصلاحی، و تبلیغ رسالت اسلام می‌شود و خواننده دعای ندبه خود را قانع ساخته و به جای حرکت و اقدام و مبارزه، گریه و ناله تحویل می‌دهد.

پاسخ اینست که:

دعا منبع رکود و خمودی و کناره‌گیری و رهبانیت نیست، و نباید از آن برای این هدف‌ها استفاده کرد، بلکه دعا قوت بخش روح و اعصاب، و سرچشمه نشاط و امید و تلاش و فعالیت است.

یکی از حالات خطرناک که در تعالیم دین و علم و اخلاق مورد نکوهش واقع شده، حال وقوف و ماندن در یک مرحله است.

بشر در این جهان، مانند مسافری است که به سوی یک مقصد معین رهسپار است، و منازل و مراحل را طی می‌کند. چنانکه در هر یک از این مراحل بماند و سیر و حرکت را متوقف سازد، به مقصد نمی‌رسد. در تمام شعبه‌های کمال، علم، اخلاق، ایمان، صنعت و غیرها، حدی که بشر در آن توقف کند، معین نشده و همواره می‌تواند قدم به پیش باشد.

تعلیمات و برنامه‌های اسلام، همه جلو رفتن و کمال بیشتر را پیشنهاد می‌نماید، و پرستش و عبادت خدا و کار نیک و عمل خیر در هیچ مرتبه‌ای انسان را متوقف نمی‌سازد.

تا بشر زنده است باید پیش برود، و باید تحصیل کمال کند، و باید ترقی داشته باشد.

وقوف و ماندن در یک مرحله از مراحل ترقی، بالاخره آغاز سیر قهقرائی و ارتجاع و بازگشت به عقب است.

مسلمان نمی تواند بنشیند، و در راه مقاصد اسلام کاری و اقدامی نکند، چون اسلام هنوز به هدفهایش نرسیده است.

هنوز انسانها آزاد نشده اند، هنوز عدالت اجتماعی برقرار نشده، هنوز اختلافات طبقاتی و عنصری و نژادی و کشوری و رژیم، بشر را فشار می دهد. هنوز اقویا و زورمندان، حاکم و صاحب اختیار ضعفا هستند. هنوز افق جهان از ظلم و بیداد تاریک است، هنوز فحشاء و منکرات رواج دارد. هنوز زن ها بازیچه امیال پست و هوسرانی مردها هستند و در اسارت های تازه و نوظهور افتاده اند هنوز شرک و بشر پرستی به صورتهای گوناگون رواج دارد. هنوز انسانهایی خود نیافته و آزاد نشده و خودباخته، در برابر افرادی چون خودشان یا بیسوادتر و نالایق تر تا حد رکوع، خضوع می نمایند، و آنها را به تکبر و ظلم و استبداد تشویق می کنند. هنوز احکام خدا در جوامع بشری حکومت نیافته است، بلکه این مفسد، و معایب روزافزون است. مسلمان نمی تواند در چنین اوضاع و احوالی، حال وقوف و سکوت بگیرد و به خواندن دعا و ندبه و گریه خود را قانع، و ترک امر به معروف و نهی از منکر نموده، خاموش و بی حرکت بنشیند.

هرگز دین برای این نیست و عبادت ها و پرستش ها و نماز و روزه و دعا و ذکر و مناجات، این نتیجه را ندارد که مسلمان از کارهای اجتماعی و سیاسی و آنچه در حفظ و نگاهبانی عظمت اسلام و افزایش مسلمین مؤثر است، دست بکشد.

اسلام دین دنیا و آخرت و سیاست و معنویت است، و جدا کردن اسلام از دنیا و از سیاست و از اجتماع و از اداره تمام امور و شؤون، امکان پذیر نیست. انجام وظایف اجتماعی و تطبیق احکام دین بر شؤون دنیا و برنامه اقتصاد و سیاست و تجارت و تعلیم و تربیت، جزء جوهر دین است و حبس اسلام در محیط عبادت و دعا خیانت به اسلام و تعلیمات قرآن مجید است.

پس مسلمان در هر پایه‌ای که باشد و هر برنامه‌ای را که انجام می‌دهد نمی‌تواند آنجا را نقطه وصول به مقصد و نیل به اهداف اسلامی بشناسد، و منتهی‌الیه مسیر خود بداند. باید سیر خود را ادامه دهد و مراحل و منازل بیشتر را طی کند و همواره در سیر و حرکت باشد و با همین تکرار فرائض دینی و دعا و پرستش خدا، از درجه‌ای به درجه بالاتر صعود کند.

برنامه: برنامه سیر و حرکت و ترقی و مجاهده است.

متأسفانه ما هم تصدیق می‌کنیم که امروز تحرک در مسلمانها کم شده و آنطور که اسلام از آنها تحرک خواسته، قرن‌ها است حرکت نشان نمی‌دهند لذا ما در میدان حیات و ترقی این همه عقب مانده و افتخارات اسلامی خود را از دست داده‌ایم، و بسیاری از برنامه‌های دینی مثل جسم بی روح گردیده است.

برنامه‌های اسلامی و مساجد و نماز جماعت‌ها و مجالس روضه و موعظه و سخنرانی و دعا، همه باید مراکز تحرک و نهضت و بسیج نیروهای انسانی باشند. این جنبه سلبی و منفی که در دعای ندبه فرض می‌کنید، در هر کار و برای هر کس ممکن است پیدا شود، و خطرناک است. یک دانشجوی مستعد و موفق که نمره‌های خوب می‌گیرد، ممکن است توجهش به وضع ترقی موجودش، مانع از پیشرفت و ترقی بیشتر او شود و او را متوقف سازد. یک جامعه‌ای که در مسیر رشد

و ترقی است، به همین حال خطرناک ممکن است گرفتار شود. این یک خطری است که به هر شخص و هر جامعه و مملکت ممکن است متوجه شود. اختصاص به دعا و عبادت ندارد و محال است اسلام که دین متحرک و جنبش‌های مترقی است، با این حال که در حقیقت سرآغاز انقراض و زوال است، مبارزه نکند.

دعای ندبه، دعای کمیل، دعای سیمات هم باید نیروهای انسانی ما را بسیج کنند و از تسلط ضعف و ناامیدی و اندیشه‌های مایوس‌کننده و مخرب مانع، و توان بخش ارواح شوند.

مجالس این دعاها مراکز حساس تربیت افراد مبارز و قوی و وسیله رشد افکار اسلامی مسلمانان خصوص جوانان می‌باشد.

دعای ندبه، علاوه بر ثمرات و آثار عمومی دعا، به مناسبت مطالبی که در جمله‌های بلندش مندرج است، خواننده را به یک قسمت می‌سازد و مقاسد اجتماع را بر می‌شمارد.

این دعا و ندبه است، ولی در ضمن ندبه بر وضع فاسد اجتماعی، بر روشهای ستمگرانه، بر کج رویها و کمبودها و نابسامانی‌ها و گمراهی‌ها، کسیکه بر این اوضاع فاسد ندبه می‌کند و غصه می‌خورد نمی‌تواند دست روی دست بگذارد و در برابر این مفاسد سکوت اختیار کند، و به سهم خود برای روی کار آوردن یک روش اجتماعی نسبتاً اسلامی‌تر، کار و اقدامی نکند.

جمله‌های دعای ندبه احساسات را به هیجان می‌آورد و خواننده را تکان می‌دهد و از کفر و شرک و تجاوز و ظلم و ستم متنفر می‌سازد؛ و اینها همه آثار ایجابی و مثبت است.

حال اگر بهره‌ما از این دعا و از برنامه‌هایی که داریم آثار سلبی و منفی باشد،

مربوط به دعا نیست، مربوط به جهل و غفلت است. هر نعمتی از نعمتهای خدا را می‌شود و سیله اتلاف وقت و گذراندن عمر کرد.

پس دعای ندبه، نه وسیله تخریر است و نه باعث وقف و رکود بلکه سبب رشد فکری و بسیج نیروها و حرکت و اقدام است.

این هم خیلی کم است که کسی بگوید این مجالس دعای ندبه فائده‌اش اینست که جوانها را از رفتن به مراکز فساد اخلاق و اشتغال به تفریحات به اصطلاح سالم، و در واقع بسیار ناسالم، باز می‌دارد.

نه؛ دعای ندبه برای اینست که جوانان درهای آن مؤسسات را هم ببندند و افراد مبارز و آمر به معروف و همفکر و متحد و متشکل و مدافع از اسلام تربیت شوند.

شما اگر گاهی ظواهر بعضی از افراد کم‌اطلاع و کم‌معرفت را می‌بینید همه را به آنها قیاس نکنید، و جهل و غفلت آنها را از وظایف مهمه‌ای که دارند، پای حساب دعای ندبه ننویسید. راهنمایی کنید که از این همه وسایل تجهیز نیروهای انسانی بهتر استفاده شود و افراد عالم و آگاه به اهداف اسلامی و اوضاع اجتماعی در این مجالس مردم را بیدار کنند، و دعا را به غرضهای شخصی و خصوصی و تجزیه و تفرقه آلوده ننمایند، و همه برای عملی شدن احکام اسلام و مبارزه با معاندین و هدایت منحرفین جداً و دلسوزانه بکوشند. بهترین خدمت و وسیله تقرب به درگاه حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - احیاء سنن اسلامی، و میراندن سنتهای کفر و مبارزه با روش‌های کفار است که نزدیک است اجتماعات مسلمانان را به کلی مسخ نماید.

۷۷- وظیفه و عاظ و مداحان اهل بیت علیهم السلام

مؤلف گوید: با توجه به قداست و اهمیتی که تبلیغ معارف اسلامی و ارشاد بندگان خدا دارد، باید دانست که خطر رعایت نکردن شرایط نقل و بیان تاریخ و سخنان معصومین علیهم السلام بسیار بزرگ است و مهم تر از همه مسأله امانت داری و صدق در گفتار می باشد. مرحوم علامه بزرگوار و محدث جلیل القدر نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان (آداب اهل منبر) بعد از بیان شرایط اهل منبر و اینکه صدق در نیت و گفتار دو شرط اساسی اهل منبر است مفسد دروغ را بر شمرده و می نویسد:

۱- دروغ فسق است؛ «لا رفت و لافسوق» «و دروغگو فاسق؛ «ان جاء کم فاسق نبأ».

۲- دروغ قول زور است و بابت پرستان در یکجا ذکر شده است؛ فاجتنبوا الرجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزور». حج/۳۰

۳- دروغگو ایمان ندارد؛ «انما یفتی الکذب الذین لا یؤمنون» نحل ۱۰۵

۴- دروغ را «اثم» نامیدند مانند خمر و قمار.

۵- دروغگو مبعوض خداوند است.

۶- روی دروغگو سیاه است.

۷- دروغ از شراب بدتر است.

۸- دروغگو بوی دهنش متعفن و گندیده است.

۹- ملك رحمت از دروغگو به اندازه یک میل دوری می کند.

۱۰- خدای تعالی دروغگو را لعنت می کند؛ «ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین».

نور/۸

۱۱- بوی گند دهان دروغگو به عرش می رسد.

- ۱۲ - حَمَلَةُ عرش دروغگو را لعنت می‌کنند.
- ۱۳ - دروغ مخرب ایمان است.
- ۱۴ - دروغ مانع چشیدن طعم ایمان است. (لا یجد عبداً طعم الايمان حتى یترك الكذب جدّه و هزله)
- ۱۵ - دروغگو تخم عداوت و کینه در سینه‌ها می‌کارد.
- ۱۶ - دروغگو مروّتش از همه خلاق کمتر است.
- ۱۷ - به جهت یک دروغ هفتاد هزار ملك دروغگو را لعن می‌کنند.
- ۱۸ - دروغ علامت نفاق است.
- ۱۹ - دروغ کلید خانه‌ای است که تمام خبائثت در اوست.
- ۲۰ - دروغ فجور و دروغگو فاجر است.
- ۲۱ - دروغگو رأیش در مقام مشورت پسندیده نیست.
- ۲۲ - دروغ زشت‌ترین مرض‌های نفسانیه است.
- ۲۳ - دروغ انگشت پیچ شیطان است.
- ۲۴ - دروغ بدترین ریهاست
- ۲۵ - دروغ مورث فقر است.
- ۲۶ - دروغ از خبائثت محسوب است.
- ۲۷ - دروغ فراموشی می‌آورد.
- ۲۸ - دروغ دری است از درهای نفاق.
- ۲۹ - دروغگو به عذاب خاصی در قبر معذب می‌شود.
- ۳۰ - دروغ دروغگو را از تمام شب محروم می‌کند و در نتیجه از روزی محروم

می شود.

۳۱- دروغ سبب خذلان الهی است.

۳۲- دروغ سبب می شود صورت انسانی از دروغگو گرفته شود.

۳۳- دروغ بزرگترین خباثت است.

۳۴- دروغ از کبائر است.

۳۵- دروغ از ایمان دور و بجانب از ایمان و از آن جدا خواهد بود.

۳۶- دروغگو از بزرگترین گناهکاران است.

۳۷- دروغ هلاک می کند صاحبش را.

۳۸- دروغ حسن و طراوت و بها را از صاحبش می برد.

۳۹- دروغگو قابل برادری و مصاحبت نیست و از برادری و مصاحبت با او نهی

شده است.

۴۰- خدای تعالی دروغگو را هدایت نمی کند و راه حق را به او نشان نمی دهد؛ ﴿انَّ

اللَّهِ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾.

۷۸- حرمت دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله در قرآن

سپس راجع به دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله گوید: بزرگی معصیت دروغ بستن بر خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام به قدری است که خدای تعالی در مواضع عدیده بیان حال این جماعت را فرموده که به بعضی از آنها تیمناً و تبرکاً اشاره می شود:

در سوره بقره آیه ۷۹ می فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمناً قليلاً فويلٌ لهم مما كَتَبت أَيْدِيهِمْ وويلٌ لهم مما

يكسبون».

و در سوره آل عمران می فرماید:

«فمن افترى على الله الكذب من بعد ذلك فاولئك هم الظالمون». آل عمران/ ۹۴

و در سوره انعام می فرماید: «و من اظلم ممّن افترى على الله كذباً او كذب باياته

انه لا يفلح الظالمون». انعام/ ۲۱

و در سوره نحل می فرماید: «انّ الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون»

و در سوره هود می فرماید: «و من اظلم ممّن افترى على الله كذباً اولئك يعرضون

على ربهم و يقول الأشهاد هولاء الذين كذبوا على ربهم ألا لعنة الله على الظالمين».

هود/ ۱۸

و در سوره طه می فرماید: «و يلکم لا تفتروا على الله كذباً فيسحتکم بعذاب و

قدخات من افترى». آیه ۶۱

و در سوره عنکبوت می فرماید: «و من اظلم ممّن افترى على الله كذباً او كذب

بالحقّ لما جاء اليس في جهنّم مثوى للمتکبرين». آیه ۶۸

و در سوره زمر می فرماید: «فمن اظلم ممّن كذب على الله و كذب بالصدق

إذ جاءه اليس في جهنّم مثوى للكافرين». آیه ۳۲

و در همان سوره می فرماید: «و يوم القيمة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم

مسودة اليس في جهنّم مثوى للمتکبرين». زمر/ ۶۰

و در سوره صف می فرماید: «و من اظلم ممّن افترى على الله الكذب و هو

يدعى الى الاسلام». صف/ ۷ سپس گوید: برای اثبات بزرگی این معصیت و زجر بی

باکان از ارتکاب آن و شمردن آن‌ها در زمره ظالم‌ترین بنی نوع انسان و سیاه

شدن رخسار آنها در روز حساب و شریک شدن با متکبرین در مقام عقاب به همین

چند آیه مبارکه قناعت می شود.

۷۹- حرمت دروغ بر خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم السلام در روایات

۱- شیخ کلینی در کافی و برقی در محاسن از حضرت صادق علیه السلام روایت نمودند که فرمود: «دروغ بستن بر خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره است.

و نیز این مضمون را با سند دیگر از آن حضرت روایت کرده با اضافه دروغ بستن بر اوصیاء علیهم السلام. و در تفسیر عیاشی نیز به همین قسم روایت شده است.

۲- و در کافی از حضرت امام محمدباقر علیه السلام مروی است که به ابونعمان فرمود: «ای ابونعمان! دروغ بر ما مبنده که مبادا ملت اسلام از تو برطرف و گرفته شود»؛ یعنی دروغ صاحبش را از حریم اسلام بیرون می برد.

و این خبر را شیخ مفید در کتاب ارشاد با جزئی اختلاف روایت کرده است.

۳- و نیز در کافی مروی است که خدمت حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که «حائک» یعنی جولای ملعون است. حضرت فرمود: «مراد از آن، کسی است که می بافد بر خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله و آله.»

۴- و نیز در کافی از آن جناب روایت کرده که به مردی از اهل شام فرمود: «ای برادر شامی! بشنو حدیث ما را و بر ما دروغ مبنده زیرا هر که بر ما دروغ بندد به تحقیق بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته است. و هر که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بندد به تحقیق بر خدای تعالی دروغ بسته است و کسی که بر خداوند دروغ بندد خدای عزوجل او را عذاب خواهد کرد.»

۵- شیخ صدوق در کتاب فقیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! هر کس عمداً بر من دروغ بندد، جایگاه خود را

در آتش جهنم قرار داده است.»

۶- ابوعلی طوسی در امالی و غیر او از ابن ابی الدنیا از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده‌اند که فرمود: «شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: هر کس عمداً بر من دروغ بزند تا آخر در آتش جهنم خواهد بود.

۷- سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب خود از آن جناب روایت کرده که فرمود: «به تحقیق بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در عهد آن حضرت دروغ بسته شد تا آن که آن حضرت برای خواندن خطبه برپا ایستاد و فرمود: ای مردم! دروغ گویان بر من زیاد شدند پس هر که بر من دروغ بزند... تا آخر آنچه گذشت. و اسانید این خبر شریف در کتب احادیث خاصه و عامه بسیار بلکه آن را از اخبار متواتره شمرده‌اند.

۸- و نیز از آن جا روایت کرده که چون عمرو بن العاص دروغ‌های بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بست و در منبر آن را ذکر نمود و خبر او به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید آن حضرت فرمود: «عجب است از اراذل اهل شام که قول عمرو را قبول و او را تصدیق می‌کنند و حال آن که کار سخن گفتن و دروغ بستن و کمی و رعش به آن جا رسیده که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندد و هر که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بزند خداوند او را هفتاد نوبت لعنت می‌کند.»

۹- شیخ شهید ثانی رحمته الله در کتاب درایه خود بعد از آن که خبر متواتر را بیان کرده در بسیاری از اخبار را و مانند جماع و ارتماس در آب و دروغ بستن بر خداوند و بر رسولش و بر ائمه صلوات الله علیهم ادعای تواتر نموده است.»

و در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی از آن جناب مروی است که فرمود: «هر که بر خداوند و رسولش دروغ بزند و روزه‌دار باشد پس روزه و وضویش

شکسته یا ناقص شده است، اگر در گفتن آن متعمد باشد» و بر این مضمون اخبار عدیده رسیده است.

۱۰ - و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود: «هر کس گمان کرده که خدای تعالی امر نموده به سوء و فحشا به تحقیق بر خدای تعالی دروغ بسته است» و بعد از کلماتی چند فرمود: «و هر که بر خداوند تبارک و تعالی دروغ بندد خداوند او را در آتش داخل خواهد نمود.»

۱۱ - و نیز در همان کتاب مروی است که شخصی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در باره قول خداوند عزوجل: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلُوبُنَا﴾ «واینها را که ما را با ما می گویند یافتیم بر آن خصلت پدران خود را و خدای ما را به آن امر فرموده. بگو به درستی که خدای امر نکند به خصلت بد آیا بر خدای تعالی چیزی را می گویند که نمی دانید؟!»

پس حضرت به آن سائل فرمود: «آیا دیدی احدی را که گمان کند که خدای تعالی به زنا کردن و خوردن شراب و چیزی از این محرمات امر کرده باشد؟» گفتم: نه! فرمود: «پس چیست این فاحشه‌ای که ادعا می کند خدای تعالی ما را امر نموده به انجام آن؟» گفتم: خداوند و ولیش به آن داناترند.

فرمود: «این سخن از پیشوایان جور است که ادعا کردند خدای تعالی خلاق را امر کرده که از ایشان پیروی و به آنها اقتدا کنند پس خداوند ما را خبر می دهد که ایشان بر خداوند دروغ بستند و این دروغ بستن را خداوند فاحشه نامیده است.

۱۲ - شیخ کشی در کتاب رجال خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ما اهل بیتی راستگو هستیم و خالی نیستیم از دروغ‌گوییانی که بر ما دروغ

می‌بندند و سخن راست ما را به جهت سخنان دروغی که بر ما بسته در نزد مردم بی اعتبار می‌کنند.» آن گاه آن حضرت جماعتی از دروغگویان در هر طبقه را برشمردند، و سپس فرمودند: «خداوند لعنت کند ایشان را. ما خالی نیستیم از کذابی که بر ما دروغ می‌بندد و یا آن که در رأی عاجز و بی دست و پا است. خداوند کفایت کند زحمت هر دروغگوی بر ما را و گرمی آهن را به ایشان بچشانند.»

۱۳- و نیز از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هر کس بر ما اهل بیت دروغ بندد خداوند او را در روز قیامت به حالت کور و در زمره یهودان محشور کند و اگر دجال را درک کند در قبر خود به او ایمان آورد.»

شیخ صدوق در اکمال الدین و علل الشرایع و طبرسی در احتجاج از محمدبن ابراهیم بن اسحق طالقانی روایت کرده‌اند که گفت: من با جماعتی نزد ابی القاسم حسین بن روح - قدس الله روحه - که نایب سؤم حضرت حجت علیه السلام است بودیم که مردی برخاست و از او سؤالی کرد و جوابی طولانی دادند. محمدبن ابراهیم گفت: فردای آن روز خدمت ابی القاسم برگشتم و با خودم می‌گفتم آیا می‌بینی او را که آنچه دیروز بیان کرد از پیش خودش بود. پس ابتدا بدون آن که چیزی اظهار کند فرمود: «ای محمد بن ابراهیم! لان اخر من السماء فتخطفنی الطیر او تهوی بی الريح فی مکان سحقیق احب الی ان اقول فی دین الله تعالی ذکره برأیی و من عند نفسی!»؛ هر آینه اگر از آسمان بیفتم پس پرنده‌ای مرا بریاید یا باد مرا در جایی دور فرود آرد نزد من محبوب‌تر است از آن که در دین خدای تعالی برای خود و از جانب نفس خود چیزی بگویم بلکه آنچه گفتم از اصل بود و از حضرت حجت صلوات الله و سلامه علیه شنیده شده بود.

۱۴ - و نیز در کتاب معانی الاخبار از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پرهیزید از تکذیب نمودن خدای تعالی شما را» کسی عرض کرد: این چگونه است یا رسول الله؟ فرمود: «یکی از شماها می گوید خداوند فرمود، پس خداوند عزوجل می فرماید: دروغ گفتی، من آن را نگفتم و یکی از شماها می گوید خداوند نفرمود، پس خدای تعالی می فرماید دروغ گفتی، به تحقیق که آن را گفتم.»

۱۵ - و شیخ کشی در رجال خود از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «والله هیچ کس نیست که بر ما دروغ بندد مگر آن که خداوند به او بچشانند گرمی آهن را.»

۱۶ - و در کافی مروی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که بگوید خدای می داند چیزی را که خداوند نمی داند، یعنی کاری کرده مثلاً به خلاف واقع آن را نقل می کند و خداوند را گواه می گیرد که حضرت مقدسش می داند و حال آن که چون بی اصل است خدای نمی داند، در این حال عرش خداوند محض تعظیم جلال حق سبحانه به لرزه می آید.»

۱۷ - و نیز در آن جا از آن جناب روایت کرده که: «چون بنده بگوید خداوند داناست و حال آن که دروغ گفته باشد خداوند عزوجل می فرماید: آیا احدی را غیر از من که بر او دروغ ببندی پیدا نکردی؟»

و این خبر را مرحوم سید نعمه الله جزایری در انوار چنین نقل نموده که: «خداوند به ملائکه می فرماید: ای ملائکه من! نظر کنید به سوی بنده من که احدی را عاجزتر از من نیافت که این دروغ خود را بر او حواله کند تا این که آن را بر علم من حواله کرد، پس من به او چنین خواهم کرد و چنان خواهم کرد.» (کتاب لؤلؤ و مرجان)

اشعار مربوط به حضرت بقية الله عليه السلام

ثواب گفتن شعر در فضائل اهل بیت عليهم السلام

مرحوم صدوق در کتاب عیون الأخبار از امام صادق عليه السلام روایت نموده که فرمود: هر که در باره ما یک بیت شعر بگوید، خداوند در بهشت خانه‌ای برای او بنا خواهد نمود.

و در همان کتاب از امام صادق عليه السلام نقل نموده که فرمود: کسی در باره ما شعری نمی‌گوید جز آن که خداوند او را به وسیله روح القدس (یعنی جبرائیل عليه السلام) تأیید می‌فرماید.

و در همان کتاب از حسن به جهنم نقل شده که گوید: از حضرت رضا عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: هیچ مؤمنی در ستایش (و بیان فضائل) ما شعری نمی‌گوید جز آنکه خداوند متعال برای او در بهشت شهری بنا می‌فرماید که هفت برابر دنیا خواهد بود و در آن شهر هر ملک مقرب و هر پیامبر مرسلی او را زیارت می‌نماید. (بحار

اشعار امام خمینی (ره) در انتظار حضرت مهدی علیه السلام

غم مخور ایام هجران رو به پایان می‌رود
 این خماری از سرما می‌گساران می‌رود
 پسرده را از روی ماه خویش بالا می‌زند
 غمزه را سر می‌دهد غم از دل و جان می‌رود
 بلبل اندر شاخسار گل هویدا می‌شود
 زاغ با صد شرمساری از گلستان می‌رود
 محفل از نور رخ او نورافشان می‌شود
 هر چه غیر از ذکر یار از یاد رندان می‌رود
 ابرها از نور خورشید رخس پنهان شوند
 پرده از رخسار آن سرو خرامان می‌رود
 وعده دیدار نزدیک است یاران مژده باد
 روز وصلش می‌رسد ایام هجران می‌رود

توتیای دیده

ای توتیای دیده ما خاک پای تو وی کسج خلوت دل‌ها سرای تو
 هر موبتن زبان شده تا از تو دم زند چون نی پر است هر رک ما از نوای تو
 گاهی بر آی از دل و در دیده جلوه کن ای صد هزار دیده و دل مبتلای تو
 این نیمه جانکه مانده ز تاراج غم بجای یکبار رو نما که بود رونمای تو

نغمه‌های پیروزی، سهی، ص ۲۰۳

رهبر گمگشتگان

مژده‌ای دل شام مشتاقان بسر خواهد رسید
 وز پس این تیره شب آخر سحر خواهد رسید
 ای زیان کم شکوه کن از تلخی ایام هجر
 دوره‌ای شیرین‌تر از شهد و شکر خواهد رسید
 دیگر ای چشم از اسف بر ما مکن طوفان نوح
 کآرزوی دل امید جان ز در خواهد رسید
 خویش را ای جان مسوزان در شرار اشتیاق
 کان همایون شاهد دور از نظر خواهد رسید
 دیگر ای یعقوب سیل اشک در دامن مریز
 یوسف گمگشته خندان از سفر خواهد رسید
 ناامید و خسته در صحرا مپوی ای کاروان
 رهبر گمگشتگان در بدر خواهد رسید
 بی‌یکس بیچاره را گو از تجاوزها منال
 دادخواه بی کسان خون جگر خواهد رسید
 گر ز ظغیان ستمها بر لب آمد جان چه باک
 مصلح کل منجی نوع بشر خواهد رسید
 گر بنا حق، حق ما بردند، بهر انتقام
 قائم بر حق ولی مستنظر خواهد رسید
 آفتاب ما چو سر بیرون کشد از کوه غیب
 پای ما از ناز بر فرق قمر خواهد رسید

آن زمان دست نوازش بر سر پاکان کشند
 آتش کیفر به جان بد گهر خواهد رسید
 آن زمان از برق آتشبار قهر و انتقام
 خرمن بیداد را سوزان شرر خواهد رسید
 آن زمان مظلوم خواهد شد عزیز و ارجمند
 تیغ خونین بر سر بیدادگر خواهد رسید
 نغمه‌های پیروزی، ص ۲۲۶ و ۲۲۷

سیمای مهدی علیه السلام

حافظ شیرازی

به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد
 تو رادر این سخن انکار کار ما نرسد
 اگر چه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند
 کسی به حُسن و ملاححت به یار ما نرسد
 بحق صحبت دیرین، که هیچ محرم راز
 به یار یک جهت حق گزار ما نرسد
 هزار نقد به بازار کائنات آرند
 یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد
 دریغ قافله عمر آن چنان رفتند
 که گردشان به هوای دیار ما نرسد

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی
 به دلپذیری نقش نگار ما نرسد
 دلا ز طعن حسودان مرنج و ایمن باش
 که بد به خاطر امیدوار ما نرسد
 چنان بزی که اگر خاک رو شوی کس را
 غبار خاطری از رهگذر به ما نرسد
 بسوخت «حافظ» و ترسم که شرح قصه او
 به سمع پادشه کامکار ما نرسد

امید وصال

حافظ شیرازی

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
 کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
 ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن
 وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
 گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
 چتر گل بر سرکشی ای مرغ خوشخوان غم مخور
 دور گردون گردو روزی بر مراد ما نرفت
 دائماً یکسان نماند حال دوران غم مخور
 هان مشو نومید چون واقف نی از سر غیب
 باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

ای دل ار سبیل فنا بنیاد هستی برکند
 چون تو را نوحست کشتیبان، ز طوفان غم مخور
 در بیابان گربشوق کعبه خواهی زد قدم
 سرزنشها گر کند خار مگیلان غم مخور
 گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد بس بعید
 هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان غم مخور
 حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب
 جمله میدانند خدای حال گردان غم مخور
 «حافظا» در کنج فقر و خلوت شبهای تار
 تابود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

داستان فراق

حافظ شیرازی

زبان خامه ندارد سر بیان فراق
 وگرنه شرح دهم با تو داستان فراق
 دریغ مدّت عمرم که بر امید وصال
 به سر رسید و نیامد به سر زمان فراق
 سری که بر سر گردون به فخر می سودم
 بر استان، که نهادم بر استان فراق
 چگونه باز کنم بال در هوای وصال
 که ریخت مرغ دلم پر در آشیان فراق

کنون چه چاره که در بحر غم به گردابی
 فتاد زورق صبرم ز باد بان فراق
 بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود
 ز موج شوق تو در بحر بیکران فراق
 اگر بدست من افتد فراق را بکشم
 که روز هجر سیه باد و خان و مان فراق
 رفیق خیل خیالیم و همنشین شکیب
 قرین آتش هجران و هم قران فراق
 چگونه دعوی وصلت کنم به جان که شده است
 تنم وکیل قضا و دلم ضمان فراق
 ز سوز شوق، دلم شد کباب دور از یار
 مدام خون جگر می خورم ز خوان فراق
 فلک چو دید سرم را اسیر چنبر عشق
 ببست گردن صبرم به ریسمان فراق
 به پای شوق گر این ره به سر شدی «حافظ»
 بدست هجر ندادی کسی عنان فراق

حافظ شیرازی

شکوه فراق

یارب آن آهوی مشکین به ختن باز رسان
 وان سهی سرو خرامان به چمن باز رسان

دل آزردۀ ما را به نسیمی بنواز
 یعنی آن جان ز تن رفته به ما باز رسان
 ماه و خورشید به منزل چو به امر تو رسند
 یار مه روی مرا نیز به من باز رسان
 دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد
 یارب آن کوکب رخشان به یمن باز رسان
 بروای طایر میمون همایون آثار
 پیش عنقا سخن زاغ و زغن باز رسان
 سخن اینست که ما بی تو نخواهیم حیات
 بشنو ای پیک خبر گیر و سخن بازرسان
 آنکه بودی وطنش دیده «حافظ» یا رب
 به مرادش ز غربی به وطن باز رسان

عشق به مهدی علیه السلام

ملا محسن فیض کاشانی
 امروز امیر در مسیخانه توئی تو
 فریاد رس این دل دیوانه توئی تو
 مرغ دل ما را که به کس رام نگرده
 آرام توئی دام توئی دانه توئی تو
 آن مهر درخشان که بهر صبح دهد تاب
 از روزن این خانه به کاشانه توئی تو

آن ورد که زاهد به همه شام و سحرگاه
 بشمارد با سبحة صد دانه توئی تو
 آن باده که شاهد به خرابیات مغان نیز
 پیمود به جام و خم و پیمانہ توئی تو
 آن غل که ز زنجیر سر زلف نهادند
 بر پای دل عاقل و دیوانہ توئی تو
 ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند
 گنجی که نهان است به ویرانه توئی تو
 در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما
 دیدیم که در کعبه و بتخانه توئی تو
 بسیار بگوئیم و چه بسیار بگفتیم
 کس نیست به غیر از تو در این خانه توئی تو
 یک همت مردانه در این کاخ ندیدیم
 آن را که بود همت مردانه توئی تو

فیض کاشانی

امید دیدار

اگر آن نایب رحمان ز درم باز آید
 عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید
 دارم امید خدایا که کنی تأخیری
 در اجل تا به سرم تاج سرم باز آید

گر نثار قدم مهدی هادی نکنم
 گوهر جان به چه کار دگرم باز آید
 آنکه فرق سر من خاک کف پای وی ست
 پادشاهی کنم ار او به سرم باز آید
 کوس نو دولتی از بام سعادت بزنم
 گر ببینم که شه دین زدرم باز آید
 می روم در طلبش کوی بکو دشت بدشت
 شخصم ار باز نیاید خبرم باز آید
 «فیض» نومید مشو در غم هجران و منال
 شاید ار بشنود آه سحرم، باز آید

امید و انتظار

حافظ شیرازی

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
 که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
 از غم هجر مکن ناله و فریاد که من
 زده ام فـسـالی و فریاد رسی می آید
 ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
 موسی اینجا به امید قبی می آید
 هیچکس نیست که در کوی تو اش کاری نیست
 هر کس آنجا به طریق هوسی می آید

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
 اینقدر هست که بانگ جرسی می آید
 جرعه‌ای ده که به میخانه ارباب کرم
 هر حریفی ز پی ملتسمی می آید
 دوست را گر سرِ پرسیدن بیمار غم است
 گو بیا خوش که هنوزش نفسی می آید
 خبر بلبل این باغ بپرسید که من
 ناله‌ای می شنوم کز قفسی می آید
 یار دارد سرِ صیدا دل «حافظ» یاران
 شاهبازی به شکار مگسی می آید

خوشا دردی که درمانش تو باشی

عراقی

خوشا دردی که درمانش تو باشی	خوشا راهی که پایانش تو باشی
خوشا چشمی که رخسار تو بیند	خوشا ملکی که سلطانش تو باشی
خوشا آن دل که دلدارش تو باشی	خوشا جانی که جانانش تو باشی
خوشی و خرمی و کامرانی	کسی دارد که خواهانش تو باشی
چه خوش باشد دل امیدواری	که امید دل و جانش تو باشی
همه شادیِ عشرت باشد، ای دوست	در آن خانه که مهمانش تو باشی
گل و گلزار خوش آید کسی را	که گلزار و گلستانش تو باشی
چه باک آید ز کس آن را که او را	نگهدار و نگهبانش تو باشی

مپرس از کفر و ایمان بیدلی را که هم کفر و هم ایمانش تو باشی
 برای آن به ترک جان بگوید دل بیچاره تا جانش تو باشی
 «عراقی» طالب درد است دایم به بوی آنکه درمانش تو باشی

مولودیه

رسا

سحر از دامن نرگس برآمد نوگلی زیبا
 گلی کز بوی دلجویش جهان پیر شد برنا
 چه صبح آمد ز دریای کرم برخاست امواجی
 که عالم غرق رحمت شد از آن امواج روح افزا
 خدا را ز آستین آمد برون دست درخشان
 که خط نسخ اعجازش کشیده بر کف موسی
 سحر در نیمه شعبان تجلی کرد خورشیدی
 که از نور جبینش شد منور دیده زهرا
 قدم در عرصه عالم نهاد آن پاک فرزندی
 که چشم آفرینش شد ز نورش روشن و بینا
 چه مولودی که همتایش ندیده دیده گردون
 چه فرزندی که مانندش نزاده مادر دنیا
 بصورت شبه پیغمبر بصولت تالی حیدر
 به سیرت حجت داور ولی والی والا

رخ او لاله رضوان خط او سبزه رحمت
 لب او چشمه کوثر قد او شاخه طویی
 شهنشاه قدر قدرت که فرمان همایونش
 چو منشور قضا گردد به هر کون و مکان اجرا
 به ختم انبیا ماند چو خواند خطبه در مبر
 به شاه اولیاء ماند چو تازد بر صف اعدا
 لب لعل روانبخشش چو آید در سخن روزی
 پی بسوسیدنش آید فرود از آسمان عیسی
 جهان پیر چون یعقوب شد سرگشته و حیران
 که شد آن یوسف ثانی به چاه غیب ناپیدا
 بیا ای خسرو خوبان حمایت کن تو از قرآن
 که شد پامال دین حق ز شر و فتنه اعدا
 شها چشم انتظاران را ز هجران جان به لب آمد
 بتاب ای کوکب رحمت چو خورشید جهان آرا
 ز حد بگذشت مهجوری ز متشاقان مکن دوری
 رخ ماه ای نکو منظر میوش از عاشق شیدا
 شبی در کلبه احزان قدم بگذار تا گردد
 شب تاریک ما روشن لب خاموش ما گویا
 تو گر لشکر برانگیزی سپاه کفر بگریزد
 تو گر از جای برخیزی نشیند فتنه و غوغا

بیا ای کشتی رحمت که دنیا گشته طوفانی
 چو کشتیان توئی ما را رهان از جنبش دریا
 توئی فرمانده مطلق امام و حجّت برحق
 توئی بر شیعیان سرور توئی بر بندگان مولا
 «رسا» درمقدمت امروز اشک شوق افشاند
 به امیدی کز آن خرمن به چیند خوشه‌ای فردا

در مدح حضرت مهدی علیه السلام کمپانی (مفتقر)
 دلبر، دست امید من و دامان شما
 سر ما و قدم سرو خرامان شما
 خاک راه تو و مژگان من اریگذارد
 ناوک غمزه و یا خنجر مژگان شما
 شمع آه من و رخساره چون لاله تو
 چشم گریان من و غنچه خندان شما
 لب لعل نمکین تو مکیدن حظی است
 که نه طالع شودم یار، نه احسان شما
 رویم از نرگس بیمار تو چون لیمو زرد
 به نگردد مگر از سیب زنخندان شما
 نه در این دایره سرگشته منم چون پرگار
 چرخ سرگشته چو گوئی است به چوگان شما

درد عشق تو نگارا نپذیرد درمان
 تا شوم از سر اخلاص به قربان شما
 خضر را چشمه حیوان رود از یاد اگر
 رسدش رشحه‌ای از چشمه حیوان شما
 عرش بلقیس نه شایسته فرش ره توست
 آصف اندر صف اطفال دبستان شما
 نبود ملک سلیمان همه با آن عظمت
 موری اندر نظر همت سلمان شما
 جلوه دید کلیم الله از آن دید جمال
 نغمه‌ای بود انالله زیبان شما
 طائر سدره نشین رانرسد مرغ خیال
 به حریم حرم شامخ الارکان شما
 قاب قوسین که آخر قدم معرفت است
 اولین مرحله رفرف جولان شما
 فیض روح القدس از مجلس انس تو و بس
 نفعه صور و صفیری است ز دربان شما
 گرچه خود قاسم الأرزاق بود میکائیل
 نیست در رتبه مگر ریزه خور خوان شما
 لوح نفس از قلم عقل نمی‌گردد نقش
 تا نباشد نفس منشی دیوان شما

هرچه در دفتر ملک است و کتاب ملکوت
 قلم صنع رقم کرده به عنوان شما
 شده تا شام ابد دامن آفاق چو روز
 زده تا صبح ازل سر ز گریبان شما
 چیست تورات ز فرقان شما رمزی و بس
 یک اشارت بود انجیل ز قرآن شما
 هست هر سوره به تحقیق ز قرآن حکیم
 آیه محکمه‌ای در صفت شأن شما
 آستان تو بود مرکز سلطان هما
 قاف عنقای قدم شرفه ایوان شما
 مهر با شاهد بزم تو برابر نشود
 مه فروزان بود از شمع شبستان شما
 خسروا گر به مدیح تو سخن شیرین است
 لیکن افسوس نه زینده و شایان شما
 ای که در مکن غیبی و حجاب ازلی
 آه از حسرت روی مه تابان شما
 بکن ای شاهد ما جلوه‌ای از بزم وصال
 چند چون شمع بسوزیم ز هجران شما
 مسند مصر حقیقت ز تو تا چند تهی
 ای دو صد یوسف صدیق به قربان شما

رخش همت بکن ای شاه جوانبخت تو زین
 تبا شود زال فلک چاکر میدان شما
 زهره شیر فلک آب شود گر شنود
 شیء زهره جبین تو سن غرآن شما
 «مفتقر» را نه عجب گر بنمائی تحسین
 منم امروز در این مرحله حسان شما

در مدح امام زمان علیه السلام و ولادت آن حضرت
 کمپانی (مفتقر)
 همره باد صبا نفاه مشک ختن است
 یانسیم چمن و بوی گل یاسمن است
 دیده دل شده روشن مگر ای باد صبا
 همرهت پیرهن یوسف گل پیرهن است؟
 شده شام دل آشفته غمگین خوشبوی
 مگر از طرف یمن بوی اویس قرن است؟
 یا مسیحا نفسی میرسد از عالم غیب
 که دل مُرده دلان تازه تر از نسترن است
 نَفخه‌ای میوزد از عالم لاهوت بلی
 نه نسیم چمن است و نه ز طرف یمن است
 مرکز دایره هستی و قطب الاقطاب
 آنکه با عالم امکان مثل روح و تن است

ممالک کن فیکون و ملک کون و مکان
 مظهر سلطنت قاهره ذی المنن است
 بجزر موج ازل چشمه سرشار ابد
 کاندر آن صبح و مسا روح قدس غوطه زن است
 طور سینای تجلی که لبی همچو کلیم
 «آریبی» گوسر کویش همگی را وطن است
 یوسف مصر حقیقت که دو صد یوسف حسن
 نستوان گفت که آن در ثمن را ثمن است
 منشی دفتر انشای قلم صنع خدا
 نساظم عالم امکان به نظام حسن است
 آنکه در کشور ابداع ملیک است و مطاع
 و اندر اقلیم بقا مقتدر و مؤتمن است
 کلک لطفش زده بر لوح عدم نقش وجود
 دست قهرش شرر خرمن دهر کهن است
 هم فلک را حرکت از حرکات نفسش
 هم زمین را ز طمانینه نفسش سکن است
 دل والا گهرش مخزن اسرار الله
 دیده حق نگرش ناظر سر و علن است
 حجت قاطعه و قاصع الحاد و ضلال
 رحمت واسعه و کاشف کرب و محن است

حاوی علم و یقین حامی دین و آیین
 ما حی زیغ و زلل، محیی فرض و سنن است
 ای صبا با خیر مقدم یار آمده‌ای
 خیر مقدم که نسیم تو روان بدن است
 گر از آن سرو چمن نیست تو را تازه بیان
 صفحه روی زمین بهر چه صحن چمن است؟
 ورنه تساریست از آن طره طرار تو را
 از چه دلها همه در دام تو صید رسن است؟
 عرصه دهر پر از نغمه یا بشری شد
 خبر ار هست از آن غبغب و چاه ذقن است
 وهم پنداشت که دارد نفس باد صبا
 شرح آن نقطه موهوم که نسامش دهن است
 گر ندارد خیری زان لب لعل شکرین
 طوطی طبع من، از چیست که شکرشکن است؟
 ورنه حرفی است از آن خسرو شیرین دهنان
 بلبل نطق من از چیست که شیرین سخن است؟
 ای نسیم سحری این شب روشن چه شبست
 مگر امشب مه من شمع دل انجمن است
 چه شب است این شب فیروز دل افروز و چه روز
 مگر امشب شب اشراق دلارام من است؟

مشرق شمس ابد مطلع انوار ازل
 صاحب العصر ابوالوقت امام زمن است
 مظهر قسائم بسالقسط حجاب ازلی
 معلن سرّ خفی مظهر ما قد بطن است
 جامع الشمّل پس از تفرقه اهل وفاق
 باسط العدل پس از آنکه زمین پُرفتن است
 ای سلیمان زمان، پادشه عرش مکان
 خاتم ملک تو تا کی به کف اهرمن است؟
 ای همای ملاً قدس و حمام جبروت
 تا به کی روضه دین، مسکن زاغ و زغن است؟
 ای رُخت قبله توحید و درت کوی امید
 تا به کی کعبه دلها همه بیت الوثن است؟
 پرده از سرّ انالله برانداز دمی
 تا بدانند، که شایسته این ما و من است؟
 عرش با قصر جلال تو چو ارض است و سماء
 عقل فعّال و کمال تو چو طفل و لبن است
 دل به دریا زده از شوق جمالت الیاس
 خضر از عشق تو سر گشته ربیع و دمن است
 کعبه درگه تو قبله ارواح عقول
 خاک پاک ره تو سجده گه مرد و زن است

ای ز روی تو عیان جنت اربابِ حنان
 بی تو فردوس برین بر همه بیت الحزن است
 ای شه ملکِ قدمِ یکقدم از مکنم غیب
 وی مسیحا ز تو همدم دم باز آمدن است
 ای که در ظلّ لوای تو کند گردون جای
 نسوبت رایت اسلام بر افراشتن است
 ای ز شمشیر تو از بیم، دل دهر دو نیم
 گاه خونخواهی شاهنشاه خونین کفن است

زمزمه دلباختگان

ناصر مکارم شیرازی

برو ای باد صبا کن گذری	ببر از ما سوی آن شه خبری
تو مهین پادشه خوبانی	تو در این پیکر عالم جانی
به خدا طاقت ماطاق شده	دیده از بهر تو مشتاق شده
جام دل از غم تو لبریز است	سینه پر اخگر و آتش خیز است
دیده گریان و جگر پر خون است	خوب دانی که درونم چون است!
مونس و منتظر جانهای	تسلیت بخش دل شیدائی
با همه فقر خریدار توام	عاشق خسته و افکار توام
فاش می گویم: دلباخته‌ام	به تو از غیر تو پرداخته‌ام
فاش می گویم: مجنون توام	طالب و واله و مفتون توام
من از آن روز که بشناختمت	یک نگه کردم و دل باختتم

کمر بندگیت را بستم
 تو همان عیسی زُوح الٰلهی
 آدم و نوح نبی الٰلهی
 تو محمد تو حسین و حسنی
 صدف کون و مکان را گهری
 بهر دیدار تو در تاب و تبم
 در رخت خیل شهیدان تا چند؟
 در سماوات هدایت قمری
 همه از یمن تو روزی خوارند
 گر نبود تو، افلاک نبود
 آدم بوالبشر از کتم عدم
 سوخته از آتش کین خرمن دین
 «همه از ظلم و ستم خسته شده»
 عدل افسانه شده چون عنقا
 رفته بر باد از آن صلح و قرار
 روح افسرده و دل پژمرده
 چهره خلق جهان مسخ شده
 دوستان همه سرگردانند
 حاش لیلَه که عنایت نکنی
 «ناصرم» از کرم آگام
 به صف چاکریت پیوستم!
 وارث صدق کلیم الٰلهی
 بهترین پور خلیل الٰلهی
 یادگار و خلف بوالحسنی
 از همه پاکدلان پاک تری
 سخت سودائی آن خال لبم
 دوستان بیسر و سامان تا چند؟
 تو ز خوبان جهان خوبتری
 آسمانها همه اندر کارند!
 آب و باد، آتش و هم خاک نبود
 ننهادی به جهان هیچ قدم
 ظلم و بیداد شده جایگزین
 جمله درهای فرج بسته شده
 قلب خونابه شده چون صهبا
 بر جهان سایه فکند استکبار!
 آسمان خفته، خلایق مرده
 سخن حق عملاً نسخ شده
 واله و غمزده و حیرانند
 مخلصان غرق کرامت نکنی
 کمترین خادم آن درگاهم

گفتم فراق تا کی

فیض کاشانی

گفتم که روی خوبت، از من چرا نهان است؟

گفتا تو خود حجابی، ورنه رُخِ عیان است

گفتم که از که پرسم، جانا نشان کویت؟

گفتا نشان چه پرسی؟ آن کوی بی نشان است!

گفتم مرا غم تسو، خوشتر ز شادمانی

گفتا که در ره ما، غم نیز شادمان است!

گفتم که سوخت جانم، از آتش نهانم

گفت آنکه سوخت او را، کی نادی فغان است

گفتم فراق تا کی؟ گفتا که تا تو هستی

گفتم نفس همین است؟ گفتا سخن همان است

گفتم که حاجتی هست، گفتا بخواه از ما

گفتم غم بیفزا گفتا که رایگان است

گفتم ز (فیض) بپذیر این نیم جان که دارد

گفتا: نگاه دارش، غمخانه تو جان است

جان بی لقای مهدی

«فیض کاشانی»

جان بی لقای مهدی، ذوقی چنان ندارد

وان کس که این ندارد حقاً که آن ندارد

ذوقی چنان ندارد حقاً که آن ندارد
 بی خدمتش عبادت ذوقی چنان ندارد
 با هیچکس نشانی از حضرتش ندیدم
 یا کس خبر نبخشد یا او نشان ندارد
 در سرّ غیبت او بس عقلها فرو ماند
 دردا که این معماً، شرح و بیان ندارد
 عمری که بی حضورش بگذشت اهل دل را
 مانند به جوی بی آب یا تن که جان ندارد
 مثل تو پادشاهی، معصوم لوحش، الله
 چشم جهان ندیده دور زمان ندارد
 گرچه بسی زو صلش ای (فیض) بی نصیبند
 کس مبتلای حرمان چون من گمان ندارد

دارم من از فراغت

«فیض کاشانی»

با خون دل نوشتم نزد امام نامه
 ائی رایت دهرأ من هجرک القیامة
 دارم من از فراغت در دیده‌ها علامت
 هذا دموع عینی کانت لنا العلامة
 گفتمی علامت آن، از کثرت حدیثش
 و الله ما رأینا حُباً بلا علامة

پرسیدم از خبیری حال امام گفتا
 فسی بَعْدَه عذاب فی قربه السّلامَة
 با دشمنان نگوئید سرّش من آزمودم
 من جرّب المعجرب حلّت به النّدامه
 گرچه امام فرض است بهر هدایت خلق
 و الله ما قبلنا من غیرک الإمامه
 ای (فیض) در وصالش می کش تا توانی
 حتی تَسْذوق مِنْه کأساً مِنْ الكرامة

تو قدم به چشم من نه
 رضوانی
 همه هست آرزویم که بینم از تو رویی
 چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی
 به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم
 همه جا به هر زبانی بود از تو گفتگویی
 غم و رنج و درد و محنت، همه مستعد قتلیم
 تو پُتر سراز تن من، ببر از میانه گویی
 به ره تو بس که نالم، ز غم تو بس که جویم
 شده‌ام ز ناله نالی، شده‌ام ز مویه مویی
 همه خوشدل این که مطرب، بزند به تارچنگی
 من از این خوشم که چنگی بزنم به تارمویی

چه شود که راه یابد، سوی آب تشنه کامی
 چه شود که کام جوید، ز لب تو کام جویی
 شود این که از ترخم، دمی از سحاب رحمت
 من خشک لب هم آخر، ز تو ترکم گلویی
 بشکست اگر دل من به فدای چشم مستت
 سرختم می سلامت، شکنند اگر سبویی
 همه موسم تفرج به چمن روند و صحرا
 تو قدم به چشم من نه، بنشین کنار جویی

مهدی علیه السلام کیست؟

حسان

مهدی است آنکه نهضت قرآن بپا کند
 مهدی است آنکه نیک و بد از هم جدا کند
 مهدی است آنکه پرتو توحید پاک را
 در قلبهای تیره و آلوده جا کند
 مهدی است آنکه در شب میلاد او خدا
 او را به (مرحباً لک عبیدی) ندا کند
 مهدی است آنکه حسن دلارای احمدی
 از چهره مبارک خود رونما کند
 مهدی است آنکه پرچم اسلام راستین
 بر قلعه‌های محکم دشمن بپا کند

مهدی است آنکه کاخ عظیم ستمگری
 با یک نهیب خویش دچار فنا کند
 مهدی است آنکه دادسرای نهائیش
 بر پایه‌های عدل خدایی بنا کند
 مهدی است آنکه کینه و بغض و نفاق را
 تبدیل بر محبت و صلح و صفا کند
 مهدی است آنکه چشمه فیاض علم را
 بر تشنگان دانش و عرفان عطا کند
 مهدی است آنکه از نظری بر جمال او
 هر دردمند غمزده کسب شفا کند
 مهدی است آنکه مژده فجر طلوع خویش
 از پایگاه کعبه بگوش آشنا کند
 مهدی است آنکه دولت عدل جهانش
 حق عظیم عترت و قرآن ادا کند
 مهدی است آنکه وقت نماز جماعتش
 عیسی به صد نیاز به او اقتدا کند
 مهدی است آنکه تابش خورشید طلعتش
 قبر نهان فاطمه را بر ملا کند
 برخیز و باز دامن لطفش (حسان) بگیر
 شاید که از کرم به تو هم اعتنا کند

نشانه دوستی

کمپانی (مفتقر)

گهی بکعبه جانان سفر توانی کرد
 که در منای وفا ترک سر توانی کرد
 براه عشق توانی که رهسپر گردی
 اگر که سینه خود را سپر توانی کرد
 بچار بالش خواب آنگهی توتکیه زنی
 که تن نشانه تیر سه پر توانی کرد
 نسیم صبح مراد آنگهی کند شادت
 که خدمت از سر شب تا سحر توانی کرد
 ز فیض گفت و شنودش چه بهره‌هایبری
 اگر بطور شهودش گذر توانی کرد
 ترا ببوی حقیقت دماغ‌تر گردد
 اگر که دیو طبیعت بدر توانی کرد
 اگر بلند شوی از حسیض وهم و خیال
 ز اوج عقل چه خورشید سر توانی کرد
 ره ارچه تیره و تاراست و طئی او مشکل
 ولی بهمت اهل نظر توانی کرد
 جدا مشو زدر دوست مفتقر هرگز
 که چاره دل ازین رهگذر توانی کرد

کمپانی (مفتقر)

به هوای کوی تو آمدم

به هوای کوی تو آمدم که رها ز بند هوا شوم
 به امید روی تو آمدم که مگر ز تو کامروا شوم
 نه رها ز بند هوا شدم نه زیار کامروا شدم
 نه چنان دچار بلا شدم که دگر بفکر دوا شوم
 همه روزه روزی من غمست همه شبم شب ماتمست
 نه چنان کمند تو محکم است که امید آنکه رها شوم
 نه مرا بخویش دهی رهی نه ز خویشتن دهی آگهی
 نه دلالتی و نه هم‌رهی متحیرم بکجا شوم
 نه ز سفره تو نواله‌ای نه ز غمزه تو حواله‌ای
 نه مرا بدرد پیاله‌ای کرمی که ز اهل صفا شوم
 نه تراست لطف و عنایتی نه تراست قوت و طاقتی
 بکدام شوری و حالتی من بینوا به نوا شوم
 نه بدلتوازیم آمدی نه بسر فرازیم آمدی
 نه بنغمه سازیم آمدی که ز شوق بیسر و پا شوم
 نه بحال مفتقرت نظر که زند بسوی تو بال و پر
 نه بسر پرستی او گذر که بزیر ظلّ هما شوم

علامه میرجهانی

خونم چکد از دیده

در دل کشدم آتش هجر تو زبانه
 آخر کشدم از غمت این آه شبانه
 خونم چکد از دیده زدوری تو تاکی
 تا چند روم در طلبت خانه بخانه

هر سو نگرم مهر دل آرای تو جویم هر جا گذرم می‌طلبم از تو نشانه
 دل بر سر آن شد که بیای تو دهد جان گر دست دهد وصل تو ای دُرّ یگانه
 آیا رسد آن طالع فیروز که روزی روزی شوم دولت دیدار تو یا نه
 سخت است بهر جمع پریشان تو بیند یاران همه مشغول و تو غایب ز میانه
 بر خیز بساط ستم و جور تو برچین برهان همه یاران خود از جور زمانه
 حیران به امید است که دیدار تو بیند روزیکه زنی تکیه به او رنگ شهانه

نواب الدهورج ۴۵۶/۲

در انتظار ولی منتظر عج از علامه میرجهانی نواب الدهورج ۴۵۵/۲

منتظر من می‌نشینم شه بیاید یا نیاید
 بلکه رخسارش ببینم شه بیاید یا نیاید
 هجر او آتش به دل زد گر بسوزم یا نسوزم
 روز و شب با غم قرینم شه بیاید یا نیاید
 رنج خار از چیدن گل گر ببینم تا نبینم
 می‌کنم صبر و تحمل شه بیاید یا نیاید
 اشک غم با یاد رویش من بریزم یا نریزم
 می‌کشم بار فراقش شه بیاید یا نیاید
 با جفا و جور دشمن گر بسازم یا نسازم
 دوست خواهد این چنینم شه بیاید یا نیاید
 غرقه در غرقاب هجرم او بخواد یا نخواد
 برگزیده از سرآیم شه بیاید یا نیاید

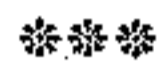
کاش می مردم بیادش او بخواند یا نخواند
می شدم قربان کویش شه بیاید یا نیاید
نه توانم صبر کردن گر بنالم یا ننالم
نه مراتب جدائی شه بیاید یا نیاید
خاطرش افسرده حیران کس بداند یا نداند
سوخت مغز استخوانش شه بیاید یا نیاید

رهبر اسلامیان کی خواهد آمد

جواد مولوی

بار الها رهبر اسلامیان کی خواهد آمد
جانشین خاتم پیغمبران کی خواهد آمد
دردمندان غمش را کشت داروهای مهلک
دردمندان را طیب جسم و جان کی خواهد آمد
درد ما درمان ندارد جسم عالم جان ندارد
این تن بی روح را روح روان کی خواهد آمد
غم فزون شد قلب خون شد صبر از دلها برون شد
شیعیانرا غمگسار مهربان کی خواهد آمد
قلب اگر از کار ماند روح اندر تن نماند
آنکه هم روح است هم قلب جهان کی خواهد آمد
موج طوفان بلای ظلم شد نزدیک یارب
ناخدای کشتی اسلامیان کی خواهد آمد

آتش نـمـرودیان سـرتاسـر عـالم گـرفته
 آنکه سازد این جهان را گلستان کی خواهد آمد
 رهنان دین باسـم خدمت از ما برده هستی
 هستی عالم پناه شیعیان کی خواهد آمد
 انتظار مصلحی دارد جهان لیکن نداند
 مصلح کل رهنمای انس و جان کی خواهد آمد
 شکوفه‌های ولایت ص ۲۴۸



خسته‌گان عشق را ایام درمان خواهد آمد
 غم مخور آخر طیب دردمندان خواهد آمد
 آنقدر از کردگار خویشتن امیدوارم
 که شفابخش دل امیدواران خواهد آمد
 باغبانا سختی دی ماه سی روز است و آخر
 نوبهار و نغمه مرغ خوش الحان خواهد آمد
 بلبل شسوریده دل را از خزان برگو بنالد
 باغ و صحرا سبز و این دنیا گلستان خواهد آمد
 بوی پیراهن رسید و زین بشارت گشت معلوم
 یوسف گمگشته سوی پیرکنعان خواهد آمد
 دردمندان مستمندان بی پناهان را بگوئید
 مصلح عالم پناه بی پناهان خواهد آمد
 از خدا روز فرج را ای فلج کاران بخواهید
 کاینجهان روزی کسی را تحت فرمان خواهد آمد

سخت آمد طول غیبت بر تو میدانم منخور غم
 موقع افشاء این اسرار پنهان خواهد آمد
 تلخی هجران شود شیرین بروز وصل جانان
 صبح صادق از پی شام غریبان خواهد آمد
 کاخهای ظلم ویران می شود بر فرق ظالم
 مهدی موعود غمخوار ضعیفان خواهد آمد
 این چراغ از صرصر بیداد خاموشی ندارد
 آنکه عالم را نماید نور باران خواهد آمد
 نیست شک از عمر این دنیا اگر یکروز ماند
 ذات قائم حجت خلاق سبحان خواهد آمد
 صبر کن یا فاطمه‌ای بانوی پهلو شکسته
 قائمت با شیشه دارو و درمان خواهد آمد
 اینقدر آخر منال از ضربت و بازو و پهلو
 مونس تو پادشاه دلنوازان خواهد آمد
 محسنا از ضربت مسمار گر مقتول گشتی
 عنقریب دادخواه بی گناهان خواهد آمد
 اصغرا از ضربت زخم گلو دل را مسوزان
 غم منخور مرهم گذار زخم پیکان خواهد آمد
 گفت با زینب رقیه یک شبی در شام ویران
 عمه بابم کی بسر وقت یتیمان خواهد آمد
 کودکان شام هر یک با پدرها سوی منزل
 باب من کی بهر دلداری طفلان خواهد آمد
 از سید عباس هاشمی (شکوفه‌های ولایت ص ۳۴۱)

الأشعار العربية في فضله عليه السلام و انتظاره و الشوق اليه

من قال فينا بيت شعر

روى الصدوق عليه الرحمة في العيون عن ابي عبد الله عليه السلام أنه قال: من قال فينا بيت شعر بنى الله له بيتاً في الجنة.

و فيه عنه عليه السلام: ما قال فينا قائل بيت شعر حتى يؤيد بروح القدس.

و فيه عن الحسن بن الجهم قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: ما قال فينا مؤمن شعراً يدحنا به إلا بنى الله تعالى له مدينة في الجنة اوسع من الدنيا سبع مرّات يزوره فيها كل ملك مقرب و كل نبي مرسل. (البحار ج ٢٦/٢٣١ عن العيون ص ٥)

مولد الامام الحجة عليه السلام و استنهاضه

اشرقت الدنيا و آفاق (الغرى)	بمولد الحجة (نجل العسكري)
فيا لها ليلة انس اذ بها	غيظ اخو النصب و سرّ الجعفري
بشرى لاهل الدين و التقوى فقد	جاء الذي ينهى عن المستنكر
امام حق تملأ الدنيا غدا	عدلاً به عن جائر و مفترى
قرت عيون (نرجس) إذ و لدت	خير امام طاهر مطهر
بدر هدى لكتنه محتجب	يشتاقه بدر السما (والمشترى)
ابوه حامل لوا الحمد غداً	وجده شافع يوم المحشر
مضى نراه ناشراً لواءه	وزاحفاً بجنده المقرّر
يأتى بها مثل «الصقور» شرباً	تعلو عليها فتية «كالانس»
و الرعب يمشى سائراً امامه	و خلفه مسير بضع اشهر

متى نرى ما بيننا جبينه
يا بن النبي المصطفى محمد
اغث رعاك الله دينكم فقد
يضيء تحت النقع ضوء القمر
و ابن امير النحل ساقى الكوثر
أودى الشقا بركنه المعمر

قال العلامة المير جهاني في نوائب الدهور ج ٢ ص ٤٥٤ في بيان فضائل اهل البيت و
الاستغاثة بهم عليهم السلام:

سادتى روحى فداكم	جعلت نفسى وقاكم	طال ما اشتقت لفاكم	طاش لى فى هواكم
منكمو جزئى و كلى	لا من الشح العتلى	فسبكم يدفع ذلى	وبقائى فى بقاكم
انكم عين حياتى	فى حياتى و مماتى	ويكم ارجو نجاتى	ونجاتى فى ولاكم
خير خلق الله انتم	كثر سر الله انتم	سر غيب الله انتم	قد اذاه من اذاكم
عندكم علم المنايا	و بكم تمحو الخطايا	انكم بحر العطايا	ربى الله اصطفاكم
كسبة الآمال انتم	معرض الاعمال انتم	معدن الافضال انتم	لا هدى الا هداكم
عتره الامجاد انتم	علة الابداد انتم	شافع الميعاد انتم	لم يخب من قاداتكم
محور الا مكان انتم	مصدر الايمان انتم	منيع الاحسان انتم	لطف ربى اجتباكم
محكم التنزيل انتم	عالم التأويل انتم	باطن التهليل انتم	مانجى من قد عصاكم
انتم اركان البلاد	أمناء للسعاد	شفعاء فى المعاد	و رضى الله رضاكم
حبكم راحة روحى	و ذكم عين فتوحى	لستم الا فلك نوح	من ينجىنى عداكم
حبكم زاد معادى	راحتى يوم التناد	ذركم روح فوادى	ليس فى قلبى سواكم
و انا العاصى الذليل	من خطاياى عليل	ان روحى لكليل	واجيبوا من دعاكم
انقلت ظهري ذنوبى	سودت وجهى عيوبى	فاكشفوا عنى كروبي	فاشفعوا لى فى دعاكم
شقتى قد غلبتني	و ذنوبى خذلتني	وعيوبى فضحتني	فبج اعمالى جفاكم
غشنى نفسى هواها	ضاع عمرى فى مناها	ويلها تببت بداها	كيف لا ارجو حماكم
انا حيران ضعيف	مذنب عاصى لهيف	مستعين مستضيف	مستجير بفناكم

الصلوات على محمد و آل محمد ﷺ

قال فى نوائب الدهور ج ٣ ص ٤٢٥:

صلّ يا ربّ على النور المبين
 و على المولود فى البيت الحرام
 و على فاطمة الطّهر البتول
 و على السبط الزّكى المجتبى
 و على خامس اصحاب الكساء
 و على رابع انوار الهدى
 و على بحر العلوم الزاخرة
 و على الصادق كشّاف العلوم
 و على العالم بالنصّ الجلىّ
 و على شمس الشموس الطالعة
 و على ذى الجود مصباح التقى
 و على الهادى النقى المقتدى
 و على الطهر الزكىّ العسكرىّ
 و على القائم بالحقّ المبين
 حجّة العصر الامام المنتظر
 عَجَّلَ اللّٰهَ تعالى فرجه
 سادق ائىّ موال لكو
 فناشفعوالى يوم لاينفعنى
 احمد المختار ختم المرسلين
 كعبة الصدق اميرالمومنين
 من هى خير نساء العالمين
 حسن الخلق امام المهتدين
 قبلة العشاق الفك الحصين
 سيّد السّجاد زين العابدين
 باقر العلم شفيع المذنبين
 معدن الأسرار و الحبل المتين
 كاظم الغيظ دليل السالكين
 الرضا المرضىّ كهف العارفين
 التقىّ الحبر برهان اليقين
 قمر الاقمار زين المتّقين
 والد الحجّة ذخر السابقين
 قاسم الشرك مبير الظالمين
 مظهر للغيب كنز الراغبين
 بجنود النصر قوم صالحين
 و معاد لجميع الملحدين
 عملى ائىّ لحيران حزين

يا صاحب الامر

تسبلج الامر و انجابت دياجيننا
باليلة النصف من شعبان، ما برحت
عودى علينا كما تهوى مفاخرنا
مولودك البكر ما انفكت خواطره
الطالب الثار ممّن بزّ موقفنا
و الناشر الراية الشهباء، تعرفها
و ابن الائمة من آل النبي، و من
و من به ينشر الاسلام رايته
و من يؤسس فيه الدين دولته
بقية الله من امست حقيقته

للسيد محمد جمال الهاشمي (ره)

و رفر ف النصر و اهتزت مواضينا
ذكراك تغرى بنجواها امانينا
و طالعيننا بما ترضى معالينا
تشيره، و معانيه تسلينا
من الزمان، و ممّن هدّ مواضينا
أيامنا، و تناغيا ليألينا
تمّ الكتاب به شرحاً و تبينا
فينطوى الكفر مخذولاً و موهونا
و يجعل الحق للتاريخ قاتونا
سراً، بمخزن علم الله مكنونا

عجل على ظهورك

تولّى شبابي في الفراق فاسرعا
حييت بشوق الوصل دهرأ و لم أكن
قد اشتدّ شوقي فيك يا غاية المنى
و يا خير مقصود و يا خير موئل
و قد طال صبري في النوى إذ تركتني
فيا مهجتي يا روح قلبي و راحتني
نظرت بأبواب الملوك فلم أجد
إذا نزل المعروف و العدل و السخا

لآية الله السيد محمد تقى الاصفهاني

و آذن عمري با لرحيل فودّعا
بشيءٍ سوى تذكاره متمتعا
و يا خير من صلّى و يا خير من دعا
و يا خير من لبّي و يا خير من سعى
كئيباً غريباً باكياً متوجّعا
أغثنى فقلبي كساد ان يتصدّعا
سوى بابك العالی ملاذاً و مفزعا
فما أختار الآ في فنائك موضعا

أغثنى بفيض من ندادك فإنّه
حبيبي حبيبي طال همّي و كرتي
لقد صار منه البرّ و البحر مترعا
اغثنى سريعاً قبل ان اتضيّعاً

يا ليلة النصف من شعبان

اليوم طير الهدى بالبشر قد صدحا
اليوم قد ختم الله العظيم به
اليوم قد عقب الاقطار قاطبة
يا ليلة النصف من شعبان قد نعمت
سعدت إذ لاح نور الله فيك فما
بطيب ذكرك تترتاح النفوس إذا
اضحت رياض الاماني فيك زاهرة
خصّصت بالبشر [سامراء] فابتهجت
لله فجرك إذ ابدى لنا قرأ
ماحن قلب الهدى إلا إليك هوى
لو وازنتك اللسيالي كلها شرفاً
أسفرت عن رحمة لله شاملة
و نعمة لا يسزال الدين يرقبها
أطلعت بدر هدى يزهو و بحر ندى
تباشر للبلأ الأعلى بمولده
خل النسيب ودع مارق من غزل
لا تسقني اليوم اقداح الطلا و ادر

لشيخ محمد علي اليعقوبي (ره)
إذ نال في مولد (المهدى) ما اقترحا
من فيهم بُدئ الأيجاد و افتتحا
شداً من العالم القدسيّ قد نفحا
عين العلي فيك و اختال الهدى مرحا
بدر السما مشرقاً ما الشمس زاد ضحى
مسا يوماً على الاسماع أوسنحا
لما سقاها سحاب اللطف مندحا
بفرحة عمّت الدنيا بها فرحا
يجلو دجا لهم مها جن او جنا
ولا لغيرك طرف الحق قد طمحا
لحزّت من بينها الفضل الذي رجحا
على العوالم طرّاً فيضها رشحا
ضنّ الزمان بها و اليوم قد سمحا
إن أحمل العام أو وجه الثرى كلحا
و الكون ماس ببدء الحسن متشحا
يا صاح و اتلّ بذكر (الصاحب) المدحا
من حبّ آل رسول الله لي قدحا

تخالني ان جرت ذكراهم بفي
لا أبتغي بدلاً فيهم ولا حولاً
يابن الألى بمواضيمهم وأوجههم
متى نرى الطلعة الغراء نيرة
متى تقرّ عيون فيك ساهرة
ساد الفساد وقد عمّ البلا فتى
أضحى الكتاب كتاب الله منتبذاً
متى يرّف لواء العدل منتشراً
متى تعود ظنون الشرك خائبة
نهضاً فقد بلغ السيل الزبي وذوى

نشوان مستبقاً راحاً و مصطبحا
عنهم ولم اتسع من لامنى و لحا
نهج الهداية للسايرين قد وضحا
لو قابلت بسناها البدر لافتضحا
شوقاً و يدمل قلب بالنوى جرحا
نرى بسيفك هذا الكون قد صلحا
خلف الظهور و دين الحق مطرّحا
و النصر ينحوه في الآفاق اين نحا
متى نرى أمل التوحيد قد نجحا
عود الرجا و إناء الظلم قد طفحا

قصيدة السيد اسماعيل بن محمد الحميرى رحمه الله

ولد رحمه الله في عمان سنة ١٠٥٠ و مات في سنة ١٧٣ هـ و كان موته قبل ولادة
الحجة عليه السلام بـ ٨٢ سنة و مع ذلك اشتهرت منه الأشعار الكثيرة في فضله عليه السلام و من قصائده
اللطيفة مخاطباً فيها الأمام الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قوله:

ايا راكباً نحو المدينة جسرًا عذا فرةً يطوى بها كل سببٍ

١- الجسر من الأتل: شتر بزرگ هيكل العذافرة شتر بزرگ شگرف استوار جته قوى
السبب.

يعنى: اى آنکه بر شتر بزرگ قوى هيكل سواری و در حرکت بسوى مدينه راه يبابان ها را
مى سپرى.

إِذَا مَا هَدَاكَ اللَّهُ وَ عَايَنْتَ جَعْفَرًا فَقُلْ لِوَلِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ الْمُهَدَّبِ ١
 أَلَا يَا أَمِينَ اللَّهِ وَ ابْنَ أَمِينِهِ أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ ثُمَّ تَأْوِبِي ٢
 إِلَيْكَ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي كُنْتُ مُطْنِبًا أَحَارِبُ فِيهِ جَاهِدًا كُلَّ مُعَرِبِ
 وَ مَا كَانَ قَوْلِي فِي ابْنِ خَوْلَةَ مُطْنِبًا مُعَانِدَةً مِنِّي لِسَنَلِ الْمُطَيَّبِ ٣
 وَ لَكِنِ زَوِينَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ وَ مَا كَانَ فِيهَا قَالَ بِالْمُتَكَذِّبِ ٤
 بِأَنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ يُفْقَدُ لَا يُسْرَى سَتِيرًا كَفِعَلَ الْخَائِفِ الْمُتَرْقِبِ ٥
 فَتَقْسِمُ أَمْوَالُ الْفَقِيدِ كَمَا نَمَّا تَغْيِيئُهُ بَيْنَ الصَّفِيحِ الْمُنْصَبِ

- ۱- هرگاه خدا هدایت کرد و جعفرین محمد را دیدی (یعنی هرگاه خداوند توفیق زیارت آن حضرت را به تو مرحمت فرمود). پس به ولی خدا و فرزند پاک (پیغمبر) یگو.
- ۲- أعرب کلامه: حسنه و أفصح و لم يلحن، سخن را آشکارا و نیکو و فصیح و بدون غلط ادا کرد. و أعرب الرجل: سخن زشت بر زبان آورد.
- یعنی: هان! ای امین خدا و فرزند امین خدا! من از کاری که در راه آن بسیار پیکار نموده‌ام و با انسانهای فصیح و سخنور به مبارزه برخاسته‌ام، به سوی خدای رحمان تائبم و به سوی شما نیز برمی‌گردم.
- ۳- و گفتار من در باره (غیبت) ابن خوله یعنی محمد حنفیه، از سردشمنی یا آن دودمان پاک نبوده است.
- ۴- لیکن از وصی راستگوی محمد - صلی الله علیه و آله - روایتی به ما رسیده است.
- یعنی: به این که امام، همچون خائف مترقب روزگاری را در غیبت و پنهانی می‌گذارند.
- ۵- الستیر: پنهان، مخفی. در کتاب الامام المهدي عليه السلام به جای «ستیراً»، «سنین» آمده است.

فَيَمُكُّتُ حِيناً ثُمَّ يَسْتَبِغُ نَبْعَةً كَنَبْعَةِ جَدْيٍ مِنَ الْأَفْقِ كَوَكْبٍ^۱
 يَسِيرُ يَنْصُرُ اللَّهَ مِنْ بَيْتِ رَبِّهِ عَلَى سُودَدٍ مِنْهُ وَ أَمْرٍ مُسَبِّبٍ
 يَسِيرُ إِلَى أَعْدَائِهِ بِلِوَاثِمَةٍ فَسَيَقْتُلُهُمْ قَتْلًا كَسَحْرَانَ مُغْضِبٍ^۲
 فَلَمَّا رَوَى أَنَّ ابْنَ خَوْلَةَ غَائِبٌ صَرَفْنَا إِلَيْهِ قَوْلَنَا لَمْ نَكْذِبِ^۳
 وَ قُلْنَا هُوَ الْمَهْدِيُّ وَ الْقَائِمُ الَّذِي يَعِيشُ بِهِ مِنْ عَدْلِهِ كُلُّ مُجْدَبٍ^۴
 فَإِنْ قُلْتَ لَا فَالْحَقُّ قَوْلُكَ وَ الَّذِي أَمَرْتَ فَحَتَمٌ غَيْرَ مَا مُتَّعَصِبٍ^۵
 وَ أَشْهَدُ رَبِّي أَنَّ قَوْلَكَ حُجَّةٌ عَلَى الْخَلْقِ طَرًّا مِنْ مُطِيعٍ وَ مُذْنِبٍ^۶

۱- تَبِغ: برآمد و جوشید. الْجَدْي: ستاره‌ای نزدیک قطب که قبله به وسیله آن دانسته می‌شود و به آن «جدی الفرقد» گویند.

یعنی: مدتی درنگ می‌کند (و چون مدت غیبت به سرآید)؛ چون ستاره جدی که از افق می‌درخشد، ظهور می‌کند.

۲- سَبَّبَ الْأَمْرَ: سبب آن کار شد.

یعنی: به یاری خدا از خانه پروردگارش با ریاستی الهی و اسبابی مهیّا به راه می‌افتد.

۳- چون روایت شده که ابن خوله غایب است، ما صادقانه به او گرویدیم.

۴- أَجْدَبَ الْقَوْمُ: آن قوم دچار فقر و گرسنگی و قحطی و خشکسالی شدند.

یعنی: و گفتیم که وی همان مهدی قائمی است که با عدل خویش به زندگی انسانهای قحطی زده، رونق و صفا می‌بخشد.

۵- (ای امام صادق) اگر بگویی چنین نیست؛ سخت، حق و فرمانت، قطعی و خالی از تعصب است.

۶- من پروردگارم را گواه می‌گیرم که قول تو بر همه خلق، اعم از فرمانبر و نافرمان،

بَانَ وَلِيَّ الْأَمْرِ وَالْقَائِمِ الَّذِي تَطَّلَعَ نَفْسِي نَحْوَهُ بِتَطَرُّبٍ^۱
 لَهُ غَيْبَةٌ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَغِيْبَهَا فَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ مُتَعَيِّبٍ^۲
 فَتَمَكَّتْ حِينًا ثُمَّ يَظْهَرُ حِينَهُ فَتَمَلَّأَ عَدْلًا كُلَّ شَرْقٍ وَمَغْرِبٍ^۳
 بِذَلِكَ أَدْرَسُ اللَّهَ سِرًّا وَجَهْرَةً وَأَسْتُ وَإِنْ عُوتِبْتُ فِيهِ بِمُعْتَبٍ^۴

(الغدیر ج ۲/ ۲۴۶)

قصیده الشیخ صالح بن عبدالوہاب بن العرفدیس الذی هو من اعلام
 الشیعة و من مولفی علمائنا فی الفقه و الأصول فی مدیحة و رثاء اهل البیت علیہم السلام قال

حجت است. یعنی: و اموالش چون شخص فقیدی که در زیر آسمان برافراشته، پنهان شده
 باشد، تقسیم می شود.

۱- تَطَّلَعَ: چشم دوخت و خیره شد.

یعنی: بدرستی آن ولی امر و قائمی که روح من با نشاط و اشتیاق بدو خیره شده.

۲- برای او غیبتی است که از آن گریزی نیست؛ پس برچنین غایبی درود مدام خدا
 باد.

۳- وی روزگاری را در غیبت می گذارند و چون ظهور کند؛ شرق و غرب را از عدل و
 داد پر می کند.

۴- دان بالاسلام او غیره: اسلام را، دین خود گرفت؛ به اسلام درآمد. عاتبه: او را
 سرزنش کرد. أَعْتَبَ عنه و منه: از آن بازگشت.

در نهان و آشکار بدان معتقدم هرچند بر این عقیده سرزنش شوم؛ ولی از آن باز
 نمی گردم.

العلامة الاميني رحمه الله:

و من شعر شيخنا الصالح رائيةً اشتهر بين الأصحاب أنّها لم تقرأ في مجلس إلا و
حضره الإمام الحجّة عجل الله تعالى فرجه، توجد برمتها في منتخب شيخنا الطريحي
ج ٢ / ٧٥ و هي:

طوايا نظامي في الزمان لها نشر	يعطرها من طيب ذكراكم نشر
قصائد ما خابت لمن مقاصد	بواطنها حمد ظواهرها شكر
انظّمها نظم اللئالي و أسهر الليا	لي ليحیی لي بها و بكم ذكر
فيا ساكنی أرض الطفوف عليكم	سلام محبّ ماله عنكم صبر
نشرت دواوين الثنا بعد طيها	و في كلّ طرس من مديحي لكم سطر
فطابق شعري فيكم دمع ناظري	فبيّض ذا نظم و محمّر ذا نثر
فلا تهّموني بالسؤال فأنما	مواعيد سلواني و حقكم الحشر
فذلّي بكم عزّ و فقري بكم غني	و عسري بكم يسرّ و كسري بكم جبر
ترق بروق السحب لي من دياركم	فينهل من دمعى لبارقها القطر
فعيناي كالخنساء تجرى دموعها	و قلبي شديد في محبتكم صخر
وقفت على الدار التي كنتم بها	فغناكم من بعد معناكم قفر
و قد درست منها الدروس و طالما	بها درّس العلم الآلهي و الذكّر
و سألت عليها من دموعي سحائب	إلى أن تروى البان بالدمع و السدر
فراق فراق الروح من بعد بُعدكم	و دار برسم الدار في خاطري الفكر
و قد أقلت عنها السحاب و لم يجبد	ولا درّ من بعد الحسين لها درّ
امام الهدى سبط النبوة والذالا	ثمّة ربّ النهي مولى له الأمر
امام أبوه المرتضى علّم الهدى	وصي رسول الله و الصنوّ و الصهر

امام بَكَثَهُ الانسَ وِ الجِنِّ وِ السَمَا
 له القَبَّةُ البِيضَاءُ بِالطَّفِّ لَمْ تَزَلْ
 وِ فِيهِ رَسولُ اللّٰهِ قَالِ وِ قَوْلُهُ
 حُبِّي بِثَلَاثٍ مَا احِاطَ بِمِثْلِهَا
 لَهُ تَرِبَةٌ فِيهَا الشِّفَاءُ وِ قَبَّةٌ
 وِ ذُرِّيَّةٌ دُرِّيَّةٌ مِنْهُ تِسْعَةٌ
 أُيْقِلُ ظِمَانًا حَسِينِ بِكَرْبَلَا
 وِ وَالِدُهُ السَّاقِي عَلَى الحَوْضِ فِي غَدِي
 فَوَاهِفِ نَفْسِي لِلْحَسِينِ وِ مَا جَنِي
 رَمَاهُ بِجَيْشِ كَالظَّلَامِ قَسِيَهُ الأُ
 لِرَايَاتِهِمْ نَصَبٌ وِ أَسِيافِهِمْ جَزْمٌ
 تَجَمَّعَ فِيهَا مِنْ طُغَاةِ أُمِّيَّةٍ
 وِ أَرْسَلَهَا الطَّاعِي يَزِيدُ لِيَمْلِكُ الأُ
 وِ شَدَّ لَهُمْ أَزْرًا سَلِيلِ زِيَادِهَا
 وِ أَمَرَ فِيهِمْ نَجْلَ سَعْدٍ لِنَحْسِهِ
 فَلَمَّا التَقَى الجَمْعَانِ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا
 فَحَاطُوا بِهِ فِي عَشْرِ شَهْرِ مُحَرَّمٍ
 فَقَامَ الفَتَى لَمَّا تَشَاجَرَتِ القَنَا
 وِ وَحَشَ الفَلَا وِ الطَّيْرُ وِ البِرُّ وِ البَحْرُ
 تَطُوفُ بِهَا طَوْعًا مَلَائِكَةٌ غُرٌّ
 صَحِيحٌ صَرِيحٌ لَيْسَ فِي ذَلِكَ نَكْرٌ
 وَلِيٌّ فَمَنْ زَيْدٌ هُنَاكَ وِ مَنْ عَمْرُو؟
 يُجَابُ بِهَا الدَّاعِي إِذَا مَسَّهُ الضَّرُّ
 ائِمَّةٌ حَقٌّ لَأَثْمَانٍ وِ لَأَعَشْرُ
 وِ فِي كَلِّ عَضُو مِنْ أَنَامِلِهِ بِحَرِّ؟
 وِ فَطَاطِمَةُ مَاءِ الفِرَاتِ لَهَا مَهْرٌ
 عَلَيْهِ غَدَاةُ الطَّفِّ فِي حَرْبِهِ الشَّمْرُ
 هَلَّةٌ وِ الخِرْصَانُ أَنجَمُهُ الزُّهْرُ
 وِ لِلنَّقْعِ رَفْعٌ وِ الرَّمَاحِ لَهَا جَرٌّ
 عَصَابَةُ غَدْرِ لَإِيْقُومَ لَهَا عُذْرُ
 عِرَاقٌ وِ مَا أَغْنَتْهُ شَامٌ وِ لَأَمْصَرُ
 فَحَلَّ بِهِ مِنْ شَدِّ أَزْرِهِمُ الوِزْرُ
 فَمَا طَالَ فِي الرِّئِ اللُّعِينِ لَهُ عَمْرُ
 تَبَاعَدَ فَعَلَ الخَيْرِ وِ اقْتَرَبَ الشَّرِّ
 وِ بِيضُ المَوَاضِي فِي الأَكْفِ لَهَا شَمْرُ
 وَصَالٌ وِ قَدْ أودَى بِمَهْجَتِهِ الحَرُّ

١- تلك القبّة المقدّسة كانت بيضاء فى تلكم القرون و أمّا اليوم فقد تغشتها صفائح

النضار، فهى صفراء لونها تسر الناظرين كما أن باطنها سرح ممرد من قوارير.

وجال بطرفٍ في المجال كأنه
 له اربعٌ للريح فيهن اربع
 ففرَّق جمع القوم حتى كأنهم
 فأذكرهم ليل الهريز فاجمع الكلا
 هناك فدته الصالحون بأنفس
 وحادوا عن الكفار طوعاً لنصره
 ومدوا اليه ذبلاً سمهريّة^٤
 فغادره في مارق الحزب مارق
 فال عن الطرف الجواذ أخوالندى
 سنان سنان خارق منه في الحشا
 دجى الليل في لآء غرته الفجر
 لقد زانه كز و ما شأنه الفر
 طيور بُغات^١ شت شملهم الصقر
 ب على الليث الهزبر وقد هروا^٢
 يضاعف في يوم الحساب لها الاجر
 وجادله بالنفس من سعديه الحز^٣
 لطول حياة السبط في مدها جزر
 بسهم لنحر السبط من وقعه نحر
 جواداً قتيلاً حوله يصهل المهر^٥
 وصارم شمر في الوريد له شمر^٦

١- البغات بتثنية الباء: طائرأبغث أصغر من الرخم بطيء الطيران ج بعثان.

٢- ليلة الهريز من ليالى صفين قتل فيها مايقرب من سبعين ألف قتيل و لمولانا اميرالمؤمنين ولا صحابه في تلك الليلة موقف شجاعة يذكر مع الابد، الهريز كأمير، هريز الكلب صوته دون نباحه من قلّة صبره على البرد.

٣- الحزبن يزيد الرياحى التميمي اليربوعى كان سلام الله عليه شريف قومه جاهليّة و اسلاماً كما قاله ابن الاثير.

٤- الذبّل بضم المعجمة ثمّ الموحدة المفتوحة جمع الذابل: الرفيق، السمهريّ: الرمح الصلب.

٥- الطرف كما مرّ من الخيل: الكريم الطرفين: الاب و الام. المهر: ولد الفرس.

٦- الشمر بفتح المعجمة من شمر تشميراً: مرّ مسرعاً، وأشمره بالسيف: أدرجه.

تَجْرَّ عَلَيْهِ العاصفات ذُيولُها
فَرُجَّتْ له السَّبْعُ الطباق و زلزلت
فِيالك مقتولا بكته السبا دما
مبلاسه فى الحرب حمز من الدما
ولهفى لزين العابدين و قد سرى
و آل رسول الله تسبى نساؤهم
سبايا بأكوار المطايا حواسرا
و رملة^٢ فى ظل القصور مصونة
فويل يزيدي من عذاب جهنم
ملاسا ثوب من السم أسود
تنادى و أبصار الانام شواخص
و تشكو الى الله العلى و صوثها
فلا ينطق الطاغى يزيدي بما جنى
فيؤخذ منه بالقصاص فيحرم النع
أيقرع جهلاً ثغر سبط محمد

و من نسج أيدى الصافنات له طمرا
رواسى جبال الأرض و التطم البحر
فغبر وجه الأرض بالدم محمرا
و هن غداة الحشر من سندس خضر
أسيراً قليلاً لايفك له أسر
و من حولهن الستريهتك و الخدر
يلاحظهن العبد فى الناس و الحر
يناط على أقراطها الدر و التبر
إذا اقبلت فى الحشر فاطمة الطهر
و آخر قان من دم السبط محمرا
و فى كل قلب من مهابتها دعر^٣
على و مولانا على لها ظهر
و أنى له عذر و من شأنه الغدر
سيم و يخلى فى الجحيم له قضر
و صاحب ذاك الثغر يحمى به الثغر

١- العاصفات: الارياح الشديدة. الطمر: الثوب البالى.

٢- رملة بنت معاوية بن أبى سفيان، شبيب بها عبدالرحمن بن حسان بأبيات أولها:

رمل هل تذكرين يوم غزال إذا قطعنا مسيرنا بالتمنى

ولهذا التشبيب قصة توجد فى معاجم التراجم.

٣- الشواخص من شخص البصر، أى: فتح عينيه فلم يظرف. الذعر: الفرع و الخوف.

و من هنا يخاطب السيد رحمه الله الامام الحجة صلوات الله عليه و يقول:

فليس لأخذ الثار إلا خليفة
تخف به الاملاك من كل جانب
عوامله في الدارعين شوارع
تظلمه حقاً عمامة جده
محيط على علم النبوة صدره
هو ابن الامام العسكري و محمداته
سليل علي الهادي و نجل محمد الج
علي الرضا وهو ابن موسى الذي قضى
و صادق و عدي أنه نجل صادق
و بهجة مولانا الامام محمد
سلالة زين العابدين الذي بكى
سليل حسين الفاطمي و حيدر ال
له الحسن المسموم عم فحبذا الا
سمى رسول الله وارث علمه
هم النور نور الله جل جلاله
مهابط وحي الله خزان علمه
و اسمائهم مكتوبة فوق عرشه
ولولا هم لم يخلق الله آدم
و لا سطحت ارض و لا رفعت سما
و نوح به في الفلك لما دعانجا

يكون لكسر الدين من عدله جبر
و يقدمه الاقبال و العز و النصر
و حاجبه عيسى و ناظره الخضر
إذا ما ملوك الصيد ظللها الجبر
فطوبى لعلم ضمّه ذلك الصدر
سقى النقى الطاهر العلم الجبر
واد و من في ارض طوس له قبر
ففاح على بغداد من نشره عطر
امام به في العلم يفتخر الفخر
امام لعلم الأنبياء له بقر
فن دمه يبس الأعشاب مخضر
وصى فمن طهر غنى ذلك الطهر
مام الذي عم الوري جوده الغمر
امام على آبائه نزل الذكر
هم التين و الزيتون و الشفع و الوتر
ميامين في آياتهم نزل الذكر
و مكنونته من قبل أن يخلق الذر
و لا كان زيد في الانام و لا عمرو
و لا طلعت شمس و لا اشرق البدر
و غيض به طوفانه و قضى الامر

و لولا هم يعقوب ما زال حزنه
 ولان لداود الحديد بسرهم
 ولما سليمان البساط به سرى
 و سُخِّرَتِ الرِّيحُ الرَّخَاءُ بِأَمْرِهِ
 وهم سر موسى والعصا عند ما عصى
 ولولا هم ما كان عيسى بن مريم
 سرى سرهم فى الكائنات و فضلهم
 علا بهم قدرى و فخرى بهم غلا
 مصابكم يا آل طه! مصيبة
 سأنديكم يا عدتى عند شدتى
 و أبكيكم مادمت حياً فإن أمت
 عرائس فكر الصالح بن عرندس
 و كيف يحيط الواصفون بمدحك
 و مولدكم بطحاء مكة و الصفا
 جعلتكم يوم المعاد و سيلتى
 سئبلى الجديدان الجديد و حببكم
 عليكم سلام الله ما لاح بارق

و لا كان عن أيوب ينكشف الضر
 فقدّر في سردٍ يُجيز به الفكر
 اسيلت له عين يُفيض له القطر
 فَعُدُّوْهَا شَهْرٌ وَ رُوْحَتْهَا شَهْرٌ
 أوامره فرعون و التقف السحر
 لعازر من طى اللحد له نشر
 و كل نبي فيه من سرهم سر
 ولولا هم ما كان فى الناس لى ذكر
 ورزة على الاسلام أحدثه الكفر
 و أبكيكم حزناً إذا أقبل العشر
 ستبكيكم بعدى المرائى و الشعر
 قسبولكم يا آل طه لها مهر
 وفى مدح آيات الكتاب لكم ذكر
 و زمزم و البيت المحرم و الحجر
 فطوبى لمن امسى و انتم له ذخر
 جديد بقلبي ليس يُخلقه الدهر
 و حلّت عقود المزن و أنتشر القطر

(الغدیرج ٧/١٤-١٩)

مدح شيعته ﷺ و توصيفهم

لله قوم إذا ما الليل جنهم قاموا من الفرش للرحمان عبّادا

و يركبون مطايا لاتملهم
 اذا هم بمنادى الصبح قد نادى
 هم اذا مايباض الصبح لاح لهم
 قالوا من الشوق: ليت الليل قد عادى
 هم المطيعون في الدنيا لسيدهم
 وفي القيامة سادوا كل من سادا
 الأرض تبكى عليهم حين تفقدهم
 لأنهم جعلوا للأرض اوتادا
 (لم نعرف قائلها)

من قصيدة للعلامة السيد رضا الهندي النجفي (ره) نادياً جده الحسين عليه السلام و شوقاً
 و انتظاراً للإمام الحجّة عجل الله فرجه الشريف قال رحمه الله

يا صاحب العصر ادركنا فليس لنا
 ورد هنيء و لا عيش لنا رغد
 طال علينا ليالى الإنتظار فهل
 يابن الزكى لليل الإنتظار غد؟
 فاكل بطلعتك الغرا لنا مقلأ
 يكاد يأتي على اسنانها الرمد
 كم ذا يولف شمل الظالمين لكم
 و شملكم في يدي اعدائكم يود
 فانهض فدتك بقايا انفس ظفرت
 بها النوائب حتى خانها الجلد
 هب ان جندك معدود فجدك قد
 لاقى بسبعين جيشاً ماله عدد
 غدا جاهد من اعدائه نفراً
 جدداً باطفاء نورالله و اجتهدوا
 و عصبة جحدوا حق الحسين كما
 من قبل حق ابيه المرتضى جحدوا
 و عاهدوه و خانوا عهده و على
 غير الخيانة للميثاق ما عهدوا
 و عاد ريحانة المختار منفرداً
 بين العدى ماله حام و لا عضد
 يا ثاويأ في هجير الشمس كفته
 سافى الرياح و وارته القنا القصد
 على النبي عزيز لو يراك و قد
 شفا بمصرعك الاعداء ما حقدوا
 ولوترى اعين الزهراء قررتها
 و النبيل في جسمه كالهذب ينعقد

من قصيدة آية الله العظمى السيد محمد هادى الميلانى يندب فيها الامام

الحجة

الى م انتظارك يا بن الحسن	و قد اظلم الكون داجى الفتن
الى م عسـير وحتى متى	يطول النوى و ندارى الشجن
فدينك من غائب يرتجى	و من حاضر في القلوب استكن
فلاسلو عنكم و فى قربكم	نرى السلو عن كل ما فى الزمن
و لايهنا العيش طول النوى	ولا تألف العين طيب الوسن
أما آن يا بن الاطائب ان	تقر العيون و تجلى المحن
اغثنا ايا غوثنا وارعنا	فانت رجا المبتلى الممتحن
ايا بن النبى و نفس الوصى	وصنو البتول و شبه الحسن
و يا صادقاً قوله كاظماً غيظه	اذا ما دنا الوعد و الخطب جن
و انت الرضا و التقى النقى	بخلق زكى و زى الحسن
الى م و حتى م ليل النوى	يطول و بالصبح لا يقترن
متى الصبح يبدو و جبريله	يوذن باسم امام الزمن

للشيخ البهاى (رضى) فى مدح الحجة «عج» من كتاب زهر الربيع ص ٣٤٤

خليفة رب العالمين و ظلّه	على ساكنى الغبراء من كل ديار
هو العروه الوثقى الذى من بذيله	تمسك لا يخشى عظام اوزار
امام هدى لاذ الزمان بظله	و القى اليه الدهر مقود خوار
علوم الورى فى جنب بحر علمه	كغرفة كف او كغمسة منقار
امام الورى طود النهى منبع الهدى	و صاحب سر الله فى هذه الدار

ايا حجّة الله الذي ليس جارياً
اغث حوزة الأيمان و اعمر ربوعه
وأنعش قلوباً في انتظارك اقرحت
و خلّص عباد الله من كلّ غاشمٍ
و عبّّل فداك العالمون باسرهـم
بغير الذي يرضاه سابق اقدار
فلم يبق منها غير دارس آثار
و اضجرها الاعداء ايّ اضجار
و طهّر بلاد الله من كلّ كقار
و بادر على اسم الله من غيرانظار

ايضاً للشيخ البهايي (عليه الرحمة) من كتاب زهر الربيع ص ٢٢٦

صاحب العصر الامام المنتظر
حجّة الله على كلّ البشر
من اليه الكون قد القى القياد
ان تزل عن طوعه السبع الشّداد
فاق اهل الارض في عزٍ و جاه
لو ملوك الارض حلّوا في ذراه
يا امين الله يا شمس الهدى
عجلن عجل فقد طال المدى
يا ولى الامر يا كهف الرجى
و الكريم المستجار الملتجا
من بمأيا باه لايجر القدر
خير اهل الارض في كلّ الخصال
مجرىاً احكامه فيما اراد
خرّ منها كلّ سامى السمك عال
و ارتقى في الجسد اعلى مرتقاه
كان اعلى صفهم صفّ النعال
يا امام الخلق يا بحر الندى
و اضمحلّ الدين و استولى الضلال
مسنى ضرّ و انت المرئى
غير محتاج الى بسط السؤال

من قصيدة للعلامة السيد حيدرالحلى يندب فيها صاحب الامر «عج»

اقام بيت الهدى الطاهر
كم الصبر فتّ حشى الصابر^١

١- شيخ بزرگوار و محدث جليل القدر علامه ميرزا حسين نوري استاد محدث بزرگوار قمى در كتاب جنة

و کسم يتظلم دين الاله
 الا ايسن انت يا طالباً
 و اين المسعد لمحو الضلال
 تدارك بسيفك وتر الهدى
 كفى أسفاً ان يمر الزمان
 و ان ليس أعيننا تستضيء
 على ان فينا اشتياقاً اليك
 و طول انتظارك فت القلوب
 فكم ينحت هم احشاءنا
 أصبراً على مثل حز المدي
 أصبراً و هذى تيوس الضلا
 أصبراً و سرب العدي واقع
 عجبنا اليك من الظالمين
 اليك من النفر الجائر
 بماضى الذحول و بالغابر
 و تجديد رسم الهدى الدائر
 فقد امكنتك طلي الواتر
 و لست بناه و لا أمر
 بمصباح طلعتك الزاهر
 كشوق الربا للحيا المناظر
 و اغضى الجفون على عائر
 و كم تستطيل يد الجائر
 و نفحة جمر الغضا الساغر
 لقد أمنت شفرة الجازر
 يروح و يغدو بلا ذاعر
 عجيب الجمال من النائر



الماوی گوید: اشعار سید صالح مرحوم سید حیدر حلّی امام شعراء عراق بلکه سید شعراء که در شدت تقوی و قوت ایمان او شکی نیست جامع بین فصاحت لسان و بلاغت بیان است و مورد نظر حضرت بقیة الله علیه السلام واقع شده و چون اشعار ذیل را سروده یکی از صلحا مجاور مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام در خواب حضرت بقیة الله علیه السلام را ملاقات نموده و آن حضرت به او فرموده اند: اشعار سید حیدر حلّی مرا گریان و پریشان نموده به سید حیدر حلّی بگو مرا اذیت نکند چرا که کار به دست من نیست.

و اشعار فوق بعضی از قصیده او است که به امر مرحوم آية الله سید مهدی قزوینی سروده است.

و للسيد حيدر الحلبي رحمة الله ايضاً قصيدة لطيفة جداً

و هي هذه:

مات التصبر في انتظا	رك ايها المحيي الشريعة
فانهض فما ابق التحمل	غير احشاء جزوعة
قد مزقت ثوب الأسى	و شكت لواصلها القطيعة
فالسيف انّ به شفاء	قلوب شيعتك الوجيعة
فسواه منهم ليس ينعش	هذه النفس الصريعة
طالت حبال عواتق	فتي تكون به قطيعة
كم ذا القعود و دينكم	هدمت قواعده الرفيعة
تنعى الفروع اصوله	و اصوله تنعى فروعه
فيه تحكّم من اباح	اليوم حوزته المنيعة
فاشخذ شبا عضبٍ له	الأرواح مذعنة مطيعة
ان يدعها خفت لدعو-	ته و ان ثقلت سريعة
و اطلب به بدم القتل	بكر بلا في خير شيعة
ماذا يهيجك ان صبرت	لوقسة الطف الفضيعة
أتري تجيء فجيحة	بامضّ من تلك الفجيعة
حيث الحسين على الثرى	خيل العدى طحنت ضلوعه
قتلته آل امية	ظام الى جنب الشريعة
و رضيعه بدم الوريد	مخضب فاطلب رضيعه
يا غيرة الله اهتفي	بجمية الدين المنيعة

و ضبا^١ انتقامك جرّدى
و دعى جنود الله تملأ
لطلا ذوى البغى التليعة
هذا الارض الوسيعة

(رياض المديح و الرثاء ص ٣٢)

اقول: و مَن اجاد فى شعره فى مديح المهدي و رثاء الحسين و اهل بيته صلوات الله عليهم اجمعين الشيخ رضى الدين رجب بن محمد البرسى الحلّى الشاعر المعروف بالبرسى و هو الشيخ رضى الدين رجب بن محمد بن رجب البرسى الحلّى قال الأمينى رحمه الله: هو من عرفاء علماء الامامية و فقهاؤها المشاركين فى العلوم على فضله الواضح فى فنّ الحديث و تقدّمه فى الادب و قرض الشعر و اجادته و من تأليفه القيمة

١- مشارق انوار اليقين فى حقايق اسرار امير المؤمنين عليه السلام

٢- رسالة فى الصلوات على النبيّ و آله المعصومين عليهم السلام و غيرها جزاء الله خير الجزاء و من شعره فى اهل البيت عليهم السلام و ذكر مصائبهم و انتظار الحجّة الثانى عشر عليه السلام هذه القصيدة:

لم أنسه وجيوش الكفر جائشة
تطوف بالطف فرسان الضلال به
و الجيش فى أمل و الدين فى ألم
و الحق يسمع و الاسماع فى صمم
و راح ثمّ جواد السبّط يسندبه
عالى الصهيل خليّاً طالب الخيم
فذرأته النساء الطاهرات بدا
يكادم^٢ الارض فى خدله و فم

١- الضبا: السيف و الطلا: جمع الطلى اى الأعناق

٢- كادم: يعضّ

بـ رزن نادبة حسرى و ثناكلة
فجئن و السبط ملق بالنصال أبت
و الشمر ينحرمه النحر من حنق
فتستر الوجه في كم عقيته
تدعو أخاها الغريب المستظام أخى
من إتكلت عليه في النساء و من
هذى سكينه قد عزت سكينتها
تهوى لتقبيله و الدمع منهمر
فسيمنع الدم و النصل الكسيريه
تضعه نحوها شوقاً و تلثمه
تقول من عظم شكواها و لوعتها
أخى لقد كنت نوراً يستضاء به
أخى لقد كنت غوثاً للأرامل يا
يا كافل هل ترى الايتام بعدك في
يا واحدى يابن امى يا حسين لقد
و برؤدوا غلل الأحقاد من ضغن
أين الشفيق و قدبان الشقيق وقد

عبرى و معلولة بالدمع و السجم
من كفف مستلم أوثغر ملتئم
و الأرض ترجف خوفاً من فعالهم
و تسحنى فوق قلب و اله كلم^١
يا ليت طرف المنايا عن علاك عم
اوصيت فينا ومن يحنو على الحرم
و هذه فاطم تبكى بفيض دم
و البسط عنها بكرب الموت في غمم^٢
عنها فتنصل لم تسرح و لم ترم
و يخضب النحر منه صدرها بدم
و حزنها غير منقض و منقصم
فالنور الهدى و الدين في ظلم
غوث اليتامى و بحر الجود و الكرم
اسر المسذلة و الاوصاب^٣ و الالم
نال العدى ما تمثوا من طلابهم
و أظهروا ما تخفى في صدورهم
جار الرفيق و لج الدهر في الازم^٤

١- الكلم من كلمه كلما: جرحه.

٢- غمم بضم المجمة ج الغمة: الحيرة و اللبس.

٣- الاوصاب ج الوصب اى المرض.

٤- الازم: من أزم الدهر القوم: استأصلهم. و أزم بصاحبه: لزم. و ازم الحبل: احكم فعله.

مات الكفيل و غاب الليث فابتدرت
 و تستغيث رسول الله صارخة
 يا جدّ لونظرت عيناك من حزن
 مشردين عن الاوطان قد قهروا
 يسرى بهنّ سبايا عن عزهم
 هذا بقية آل الله سيّد أهل
 نجل الحسين الفتى الباقي و وارثه
 يساق فى الاسر نحو الشام مهتظا
 أين التبيّ و تغرالسبط يقرعه
 أينكت الرجس تغراً كان قبله
 و يدعى بعدها الاسلام من سفه
 يا ويله حين تاقى الطهر فاطمة
 تأتى فيطرق أهل الجمع أجمعهم
 و تشتكى عن يمين العرش صارخة
 هناك يظهر حكم الله فى ملأ
 و فى يديها قيص للحسين غدا
 أيا بنى الوحي و الذكر الحكيم و من
 حزنى لكم أبداً لا ينتضى كمداً

عرج الضبّاع على الأشبال فى نهم
 يا جدّ اين الوصايا فى ذوى الرحم
 للعترة الغرّ بعد الصون و الحشم
 تكلّى أسارى حيارى ضرجوا بدم
 فوق المطايا كسبى الروم و الخدم
 الأرض زين عباد الله كلهم
 و السيّد العابد السجّاد فى الظلم
 بين الأعداى فمن باك و ميتسم
 يزيد بغضاً لخير الخلق كلهم
 من حبه الطهر خيرالعرب و العجم
 و كان أكفر من عادٍ و من ارم
 فى الحشر صارخة فى موقف الامم
 منها حياء و وجه الارض فى قتم
 و تستغيث الى الجبّار ذى النقم
 عضوا و خانوا فيا سحفاً لفلهم
 مضمخاً بدم قرناً الى قدم
 و لاهم أملى و البرء من المي
 حتّى المسات وردّ الروح فى رسم

(الغديرج ٦٣/٧)

الى قوله فى وصف المهدي عليه السلام و انتظاره

حتّى تعود اليكم دولة و وعدت مهديّة تملاً الأقطار بالنعم

فليس للدين من حام ومنتصر
بدر الغياهب تيار المواهب مند
يابن الامام الزكيّ العسكري فتى
يابن الجواد ويا نجل الرضاء ويا
خليفة الصادق المولى الذى ظهرت
خليفة الباقر المولى خليفة زين
نجل الحسين شهيد الطفّ سيّدنا
نجل الحسين سليل الطهر فاطمة
يابن النبيّ ويا بن الطهر حيدرة
انت الفخار و معناه و صورته
أيامك البيض خضر فهي خاتمة
مضى تراك فلا ظلم و لا ظلم
أقبل سبيل الهدى و الدين قد طمست
يا آل طاها و من حبيّ لهم شرف
إليكم مدحة جات منظّمة
بسيطة ان شدّت أو انشدت عطرت
بكرأ عروساً ثكولاً زفّها حزن
يرجوبها (رجب) رجب المقام غداً

الأ الإمام الفتى الكشاف و العلم
صور الكتاب حامى الحلّ و الحرام
الهادى التقيّ على الطاهر الشيم
سليل كاظم غيظ منبع الكرم
علومه فأنارت غياهب الظلم
العابدين على طيب الخيم
و حبّذا مفخر يعلو على الامم
و ابن الوصي على كاسر الصنم
يابن البتول و يابن الحلّ و الحرم
و نقطة الحكم لابل خطّة الحكم
الدنيا و ختم سعود الدين و الامم
و الدين في رغد و الكفر في رغم
و مسّها نصب و الحقّ في عدم
أعدّه في الورى من أعظم النعم
ميمونة صغتها من جوهر الكلم
بمدحكم كبساط الزهر منخرم
على المنابر غير الدمع لم تسم
بسعد العناء غناء غير منهدم

١- الغياهب جمع الغييب: الظلمة الشديدة، السواد من الليل. التيار: موج البحر الهائج

الكتاب جمع الكتيبة: القطعة من الجيش او الجماعة من الخيل.

يا سادة الحق مالي غيركم أمل
ما قدر مدحي و الرحمن مادحكم
حاشاكم تحرموا الراجي مكارمكم
أو يختشي الزلّة (البرسي) و هريري
اليكم تحفّ التسليم و اصله
صلّى الآله عليكم ما بدانسم^١
و حسبكم عدّتي و المدح معتصمي
في هل أتى قد أتى مع نون و القلم
و يرجع الجار عنكم غير محترم
و لاكم فوق ذى القربى و ذى الرحم
و منكم و بكم أنجسو من النقم
و ما أتت نسبات الصبح في الحرم^٢

و من القصيدة التابية للدعبل الخزاعي رحمه الله

يذكر فيها ما اصاب آل البيت من رزايا و حوادث و في آخرها ذكر قيام

المهدي عليه السلام قال عليه الرحمة:

الم تر للأيام ما جرّ جورها
و من دول المستهترين، و من غدا
فكيف و من أتى يطالب زلفه^٣
سوى حبّ ابناء النبيّ و رهطه
على الناس من نقص و طول شتات
بهم طالبا للنور في الظلمات^٣
الى الله بعد الصوم و الصلوات
و بُغض بني الزرقاء و العَبَلات^٤

١- نسمة: النسمة: الانسان أو كلّ دابة فيها روح.

٢- الغدير للعلامة الأميني ج ٦/٦٢.

٣- المستهتر: المتهتك الذي لا يبالي، و في رواية: المستهزئين.

٤- الزرقاء: أم مروان بن الحكم، و كان يقال لها أيضاً «أم حنبل الزرقاء» و كان مروان

يعتبرها باعتبار انها من ذوات الرايات!! (الفخرى ١١٩) و العبلة - بفتح العين - أم قبيلة من

قريش يقال لهم (العَبَلات) و هم: اميّة الصغرى.

و هندی، و ما ادت سمیة و ابنها
هم نقضوا عهد الكتاب و فرضه
و لم تک الأحمنة کشفهم
تراث بلا قری، و ملک بلاهدی
رزايا ارتنا خضرة الافق حمرة
و ما سهلت تلك المذاهب فيهم
و ما نال اصحاب السقيفة إمرة
أولوا الكفر في الاسلام، و الفجرات^١
و محكمه بالزور و الشبهات
بدعوى ضلال من هن و هنات
و حکم بلا شوری، بغير هداة
وردت اجاجاً طعم کل فرات
على الناس الأ «بيعة الفلتات»^٢
بدعوى تراث، بل بأمر تراث^٣

١- هند: امّ معاوية بن أبي سفيان تعرف بـ (آكلة الاكباد) فانّها عند استشهاد حمزة بن عبدالمطلب يوم أحد بقرت بطنه و لاكت كبده! كما مثلت بشهداء المسلمين... (تاريخ أبي الفدا ١/١٣٩).

و سمیة أمّ زياد بن أبيه. قيل إنّها من أهل (زند ورد) كانت بغياً في الطائف و كانت أمةً للحارث بن كلة فأولدها زياداً، أو وقع عليها أبو سفيان في حال السكر فجاءت بزياد، أو غير ذلك (الاخبار الطوال ٢١٩ و المعارف ١٢٥).

٢- ای ما سهلت الامور و وطدتها لمعاوية و أشباهه الأبيعة السقيفة، و قد روى عن عمر بن الخطاب أنّه قال: «كانت بيعة ابي بكر فلتة و قى الله شرّها فمن عاد الى مثلها فاقتلوه» (شرح ابن أبي الحديد ١/١٢٣).

و لمحمد بن على بن ابراهيم الحماحى المحدث الشاعر: (كتاب الورقة ١١٨).

ما كنت من شكلى و لا كنت من شكلك، يا طالقة البتة
غسلت فى أمرك اغلوطة فذكرتنى بيعة الفلته

٣- السقيفة: ظلّة أو صفة كانت لبني ساعدة من الانتصار، و اشتهرت فى التاريخ بما

جرى فيها من أحداث... بعد موت النبىِّ و قبل مواراته! و يعتبر حدث السقيفة هذا المصدر الاول للخلافات الاسلامية، فانه لما قبض الرسول اجتمعت الانصار فى هذه السقيفة على سعد بن عبادته لتنصيبه، و بلغ ذلك أبابكر و عمر و أباعبيدة فحفوا اليها، و بعد مشادة و مجاذبة و تهديد و وعيد تبادلته الانصار و المهاجرون، و بعد مناوات و مفاخرات فى خطب طويل و خطب طويلة، بسط عمر يده فبايع أبابكر بى ابي قحافة و ذلك سنة ١١هـ

و لم يبايع سعد و خرج مغاضباً إلى حوران بالشام الى أن مات شهيداً سنة ١٥هـ و أشيع أن الجن قتلته! ثم لفق على لسان الجن بيتان فى ذلك!

و رفض بيعة ابي بكر بنو هاشم كافة و الخزرج كافة و جماعات منهم الزبير و خالد بن سعيد بن العاص و المقداد بن عمرو و سلمان الفارسى و ابوذر القفارى و عمار بن ياسر و البراء بن عازب و ابي بن كعب و أبوسفیان و عتبه بن أبى لهب الذى قال:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف	عن هاشم ثم منهم عن أبى حسن
عن أول الناس أيماناً و سابقة	و أعلم الناس بالقرآن و السنن
و آخر الناس عهداً بالنبىِّ، و من	جبريل عون له فى الغسل و الكفن
من فيه ما فيهم لا يمترون به	و ليس فى القوم ما فيه من الحسن

و مما يذكر: لما قبض النبىِّ قال العباس لعلى و هما فى الدار: امدد يدك ابايعك فيقول الناس عم رسول الله بايع ابن عم رسول الله فلا يختلف عليك اثنان، فأبى (الامامة و السياسة ١/٤-١٢ و مروج الذهب ٢/٣٠٧ و شرح ابن ابى الحديد ١/٥٣ و معجم البلدان ٣/٢٢٨ و تاريخ ابى الفدا - المختصر ١/١٦٤ و الاكليل - الحاشية ١/١٥٢).

و مما يذكر أيضاً: أن حدث السقيفة هذا كان بداية خطرة جداً لاحداث مروعة منى بها

و لو قلدوا الموصى اليه زمامها لسزمت بأمس من العثرات^١
 اخاخاتم الرسل المصطفى من القدى و مفترس الأبطال في الغمرات^٢
 فان جحدوا كان الغدير شهيداً و بدرّ و أحد شاخ الهضبات^٣

الاسلام و المسلمون فيما بعدا

و لا بى العلاء المعرى (فى اللزوميات)

يا أبا السبطين لا تحفل بها أعتيق ساد فيها ام عمر

١- فى رواية: امورها، و زمت بتشديد الميم: شدت و الموصى اليه هو الامام على عليه السلام، و قد تحدث التاريخ كثيراً عن هذه الوصية، و ألفت فيها المؤلفات الواسعة... و انظر (المختصر فى اخبار البشر ٢٢-٣) فى نزول: «و انذر عشيرتك الاقربين...» و دعوة النبى لقومه و اعلانه و قد أخذ برقبة على قائلاً: ان هذا أخى و وصى و خليفتى فيكم فاسمعوا له و أطيعوا...

٢- يشير الى قول النبى فى مؤاخاة الامام على «انت أخى فى الدنيا و الآخرة» و ذلك بعد أن أخى بين المهاجرين و الأنصار.. (الاستيعاب ٣/٣٥ و تهذيب النووى ١/٣٤٨ و الاصابة ١/٥٠١)

٣- الغدير (غدير خم) و خم: واديين مكة و المدينة عند الجحفة فيه غدير، و قد خطب فيه رسول الله ﷺ على منبر من أقتاب الابل و هو عائد من مكة بعد حجة الوداع، فأعلن البيعة و الموالاتة للامام على فقال: «من كنت مولاه فهذا على مولاه اللهم و ال من و الاه و عاد من عاداه...» (الخصائص ٢١ و الاستيعاب ٣/٦٣ و ذخائر العقبى ٦٧، و الشفا ٢/٣٨ و معجم البلدان ٢/٣٨٩) و قد أخرج الحديث ابن حجر فى صواعقه، و الترمذى فى صحيحه، و الحاكم فى مستدركه، و الامام احمد فى مسنده و مسلم فى صحيحه. و غيرهم.

و آى من القرآن تتلى بفضله
و عُزْرٌ خِلال، ادركته بسبقها
مناقب لم تسدر كبكيد، و لم تنل
نجى لجبريل الأمين، و أنتم
بكيت لرسم الدار من عرفات
و فكَّ عَزَى صبرى و هاجت صَبَابَتِي
مدارس آياتٍ خلت من تلاوةٍ
لآل رسول الله بالخيف من منى
و ايثاره بالقوت فى اللزبات^١
مناقب كانت فيه مؤتفات^٢
بشئٍ سوى حدِّ القنا الذرِّبات^٣
عكوف على العزى معاً و مناة^٤
و اذريتُ دمع العين بالعبرات^٥
رسموم ديارٍ أقفرت و عِرات^٦
و منزل وحيِّ مقفر العرصات^٦
و بالركن و التعريف و الجمرات^٧

- ١- آى: مفردھا آية، و اللزبات جمع اللزبة - الشهدة و القحط، و الآيات التى نزلت فى فضل الامام على بن أبى طالب كثيرة نصّت عليها كتب التفسير و أسباب النزول.
- ٢- مؤتفات جمع مؤتفة، اى مستانفة أو مبتدأة.
- ٣- الذرية: الحادة، و الجمع الذرِّبات.
- ٤- العزى: صنم لقريش و بنى كنانة، و مناة - بفتح العيم و النون - صنم للأوس و الخزرج أو غيرها. و من أعظم أصنام العرب: هبل، و كان على ظهر الكعبة.
- ٥- هذا البيت هو مفتتح القصيدة فى بعض فى الكتب و منها مخطوطة توبنجن.
- ٦- مطلع القصيدة الثائية فى رأى ياقوت الرومى فى معجم الادباء.
- و قد ذكر ابن شهر آشوب فى المناقب ٣/ ٤٥٠ و ابن الفثال فى الروضة ١٩٤: ان دعبلًا انشد الامام من قوله «مدارس آيات خلت من تلاوة»!
- ٧- الخيف: خيف منى الذى ينسب اليه مسجد الخيف، و التعريف و الجمرات مواضع فى منى ترمى فيها الجمرات.

ديار عليّ والحسين و جعفر
ديار لعبد الله و الفضل صنوه
منازل، و حىّ الله ينزل بينها
منازل قوم يهتدى بهداهم
منازل كانت للصلاة و للتقى
منازل جبريل الأمين يحلّها
منازل و حىّ الله معدن علمه
ديار عفاها جورٌ كلّ منابذ
و حمزة و السجّاد ذى الثّقنات^١
نحىّ رسول الله فى الخلّوات^٢
على احمد المذكور فى السّورات
فَتُؤَمَّنُ مِنْهُمْ زَلَّةَ الْعَثَرَاتِ
و للصوم و التطهير و الحسنات
من الله بالتسليم و الرحمات
سبيل رشادٍ و اضح الطّرقات
و لم تعف للأيام و السّنوات^٣

١- لعلّه يريد الامام عليّ بن ابي طالب و ابنه الامام الحسين الشهيد سنة ٦١ هـ و جعفرأ
الطيّار أخا الامام عليّ و ابن عمّ الرسول و كان من عظماء المجاهدين استشهد بموتة من
ارض الشام مجاهداً للروم فى حياة النّبى ﷺ سنة ٨ هـ بعد أن قطعت يداه فعوضه الله عنهما
بجناحين يطير بهما فى الجنّة. (المعارف ٨٩ و الاصابة ١/٢٣٩).

و حمزة بن عبدالمطلب عمّ النّبى، أبو عمارة أسدالله و أسدرسوله، هاجر مع النّبى و شهد
بدرأ و أبلى فى ذلك و استشهد فى وقعة أحد سنة ٣ هـ فبقرت هند أمّ معاوية بطنه و لاكت كبده
تشفياً. (تاريخ ابي الفدا ١/١٣٩ و الاصابة ١/٣٥٣).

و السجّاد ذوالثّقنات هو الامام زين العابدين ابو محمد عليّ بن الحسين بن عليّ كانت بين
عينيه ثفنة كثفنة البعير من كثرة السجود، طيف به بعد قتل أبيه إلى الشام و الغل فى يديه و
عنقه! و توقى مسموماً سنة ٩٤ أو ٩٥ هـ

٢- يريد عبدالله بن العباس و الفضل أخاه.

٣- فى معجم الادباء: كل جون مبادر.

فيا وارثي علم النبي، و آله
 قفا نسال الدار التي خف اهلها
 و اين الألى شطت بهم غزبة النوى
 هم اهل ميراث النبي اذا اعتزوا
 مطاعيم في الاعسار، في كل مشهد
 و ما الناس الأ حاسد و مكذب
 اذا ذكروا قتلى بدر و خيبر
 عليكم سلام دائم النفحات^١
 متى عهدا بالصوم و الصلوات
 أفانين في الأفاق مفترقات^٢
 و هم خير سادات و خير حماة^٣
 لقد شرفوا بالفضل و البركات^٤
 و مضطغن ذو إحنة و ترات^٥
 و يوم حنين أشيلوا العبرات^٦

١- آله: بالنصب، و الكلمة معطوفة على المنادى المضاف.

٢- في رواية: في الاقطار مفترقات. و الألى بمعنى الذين، و شط: بعد و منه شط في

حكمه، جار، كأشط، و أفانين: مفردهم فن - الحال و الضرب من الشيء.

٣- في معجم الادباء: قادات. ٤- في رواية: ائمة عدل يقتدى بفعالهم.

٥- في رواية: الاغاصب، و مضطغن من الضغن - الحقد و الاحنة بالكسر: الحقد، و

ترات جمع ترة للموتور الذي قتل له قتيل، و ذو ترات: ذو دماء.

٦- بدر و خيبر و حنين: أمكنة دارت فيها معارك بين المسلمين و المشركين كانت وقعة

بدر في السنة الثانية للهجرة و كان النصر فيها حليف المسلمين، و كانت وقعة خيبر في السنة

السابعة، و قد أعطيت راية الرسول الى غير واحد من الصحابة، دون جدوى، إذ أخفقوا و لم

يوفقوا! فقال الرسول عند ذلك: «لاعطين الراية غداً رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله و

رسوله..» حتى اذا أصبح الصباح اشربت الاعناق و كل يرجو أن يعطاها و لكن الرسول دعا

الامام علياً فاعطاه الراية فقتل مرحباً قائد اليهود و اقتلع الباب و كان من الحجر و فتح الله

على يديه... مما هو مشهور، انظر الخصائص ص ٨ و جوامع السيرة ص ٢١٣ و تاريخ أبي

و كيف يجبون النبي و رهطه و هم تركوا احشاءهم و غرات^١
لقد لا ينوه في المقال و اضمروا قلوباً على الاحقاد منظويات^٢
فان لم تكن الأبقري محمد فهاشم اولى من هني و هنات^٣
سقى الله قبرا بالمدينة غيئه فقد حل فيه الأمن بالبركات
نبي الهدى، صلى عليه مليكه و بلغ عنا روحه التحفات^٤

الفدا ١٤٧/١ و الاصابة ٥٠٢/٢ و انظر الحديث في مسند أحمد و مستدرک الحاكم و تلخيص الذهبي و غيرها.

و كانت وقعة حنين - و حنين واد بين مكة و الطائف - في السنة الثامنة بعد فتح مكة، بين الرسول و بين هوازن و ثقيف، و انهزم الناس مع كثرتهم (الآية.. سورة التوبة) غير انه ثبت مع النبي ﷺ الامام علي و العباس بن عبدالمطلب و ابنه الفضل و أبوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب حتى انتصر المسلمون و هزم المشركون. (المعارف ٧١ و تاريخ ابي الفدا ١٥٣/١-٤).

١- الوغرة: شدة الحرارة، يقول: كيف يحب هولاء النبي و آله رهطه، و قد تركوا احشاءهم متوقدة مشتعلة من الغيظ على قتلاهم في هذه المواقع. و ظلت صدور ذويهم تغلي و اغرة حتى اليوم و إلى غدا...

٢- اي ان هولاء اظهروا للنبي الملاينة و الانقياد، و اضمروا له و لآله العدا و الاحقاد..

٣- قوله: من هن و هنات: كناية عملاً يمكن التصريح به من أمور. و في خطبة الامام علي (الششقية): «فصغارجل منهم لضغنه و قال الآخر لصهره، مع «هن و هن».

٤- التحفات مفردتها: التحفة، ما يتحف به.

و صَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مَا ذَرَّ شَارِقُ و لاحت نجوم الليل مبتدرات^١
 افاطم! لو خِلتِ الحسینَ مجذلاً و قد مات عطشاناً بشطّ قُراتِ^٢
 إذن للطمتِ الخدّ فاطم! عنده و أجريتِ دَمْعَ العينِ فى الوجناتِ
 افاطم! قومى يا بنتِ الخيرِ و اندبى نجومَ سِماواتِ بِأَرْضِ قَلاةِ
 قبورِ بكوفانٍ، و أخرى بِسُطِيبِةِ و أخرى بفتح نالها صلواتي^٣

١- ذرّ: طلع، و شارق: مشرق.

٢- فاطم: فاطمة الزهراء بنت النبي محمد ﷺ.

٣- فى معجم الادباء: كوفات بالتاء، و هو تصحيف، و كوفان أو الكوفة مصر (ت سنة ١٧
 أو ١٩ هـ) و استوطنتها قبائل عربية متعددة، و لها تاريخ حافل طويل، انظر عنها معجم البلدان
 ٤/٤٩٠ و تاريخ الكوفة ص ١١٤ و ما بعدها و خطط الكوفة ص ٩. و فى الكوفة فى
 مسجدِها الاعظم اغتيل الامام على بن ابي طالب سنة ٤٠ هـ و فيها طعن الامام الحس بن
 على، و فيها استشهد مسلم بن عقيل بن ابي طالب ابن عمّ الحسين بن على ﷺ و مبعوثه الى
 اهل الكوفة سنة ٦٠ هـ

و من الكوفة زحفت الجيوش الجرارة الغادرة لحرب الامام الحسين بن على فى كربلاء!
 سنة ٦١ هـ فاستشهد مع بنيه و ذويه و أصحابه فى مجزرة لم يعهد التاريخ لها نظيراً!!!
 و فى طيبة - المدينة المنورة: قبور الائمة من آل البيت: الحسن بن على ﷺ (- ٥٠ هـ و
 السجاد على بن الحسين ﷺ (- ٥٩ هـ) و الباقر ابي جعفر محمد بن على ﷺ (- ١١٤ هـ) و
 الصادق ابي عبدالله جعفر بن محمد ﷺ (- ١٤٨ هـ).
 و فى فتح - واد بمكة - قبر الحسين بن على بن الحسن المثلث ابن الحسن المثنى، و قبور
 آخرين، استشهدوا فى أيام بنى العباس سنة ١٦٩ هـ

وقبر بارض الجوزجان محله وقبر باخرأ، لدى الغربات^١
 وقبر ببغداد لسنفس زكيية نضمنا الرحمن في العرفات^٢
 فاما المصنات التي لست بالغأ مبالغها مني بكنه صفات^٣

١- وفي الجوزجان - اسم كورة واسعة من كور بلخ بين مرو الروذ و بلخ - قبر يحيى بن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام، قتل في أيام الامويين مع من معه، و صلب جسده على باب المدينة طويلا!

و في باخرأ - موضع بين الكوفة و واسط - قبر ابراهيم بن عبدالله ابن الحسن بن علي، خرج بالبصرة في أيام المنصور سنة ١٤٥ هـ واتجه الى الكوفة فوجه اليه المنصور عيسى بن موسى فالتقيا بباخرأ حيث استشهد و من معه في السنة المذكورة، وهذا البيت أورده ياقوت في معجم البلدان ٣١٦/١ ولم يورده في معجم الادباء ضمن ما اورده من قصيدة دعبل.

٢- وفي بغداد: قبر الامامين موسى الكاظم (-١٨٣هـ) و محمد الجواد ابن الامام الرضا علي بن موسى (-٢٢٠هـ).

جاء في عيون اخبار الرضا ٢٦٣/٢ ط قم و المناقب ٣/٤٥٠ و منتهى المقال و غيرها: ان دعبلأ لما بلغ هذا البيت قال له الامام الرضا: «أفلا الحق لك بهذا الموضع بيتين بهما تمام قصيدتك؟» فقال: بلى، يا بن رسول الله، فقال الامام:

وقبر بطوس يا لها من مصيبة ألحت على الاحشاء بالزفريات
 الى الحشر حتى يبعث الله قائماً يفرج عنا الهم و الكربات

فقال دعبل: هذا القبر الذي بطوس قبر من؟ قال الامام: هو قبري... وقد أورد ياقوت البيت

الثاني من جملة ما ذكره من قصيدة دعبل!

٣- في المعجم: المصنات.

نفوس لدى النهرين من ارض كربلا
تؤفوا عطاشا بالفرات، فليتنى
الى الله أشكو لوعة عند ذكرهم
اخاف بان أزارهم فيشوقنى
تقسّمهم ريبُ الزمان، فما ترى
سوى انّ منهم بالمدينة عصبه
قليلة زوار، سوى بعض زورٍ
لهم كلّ حين نومة بمضاجع
وقد كان منهم بالحجاز و أهلها
تنكّب لأواء السنين جوارهم
معرّسهم فيها بشطّ فرات^١
تؤفيتُ فيهم قبل حين وفاق
سقتنى بكأسِ الذلّ و الفظّات
معرّسهم بالجزع فالتخلّات^٢
لهم عقوةً مغشية الحُجرات^٣
مدى الدهر - انضاءً من الأزّات
من الضبع و العقيان و الرّمّات^٤
لهم فى نواحي الارض - مختلفات^٥
مغاوير، يختارون فى السّروّات^٦
فلا تصطليهم جمرة الجمرات^٧

١- وفى رواية: قبور يحنب، أويطن، و المعرس: من التعريس - النزول فى المكان، أما هذه النفوس فهى للشهيد الامام الحسين بن على و أصحابه الابرار الذين استشهدوا دفاعاً عن الاسلام و ذياداً عن المبادى، السامية سنة ٦١ هـ

٢- ازارهم: مضارع اى أزورهم.

٣- فى رواية: ريب العنون و لهم عفرة، و العقوة: الساحة أو ما حول الدار.

٤- فى رواية: سوى أن زورا، و الرخّات مفردا الرخمة، طائر معدود فى الخبائث

لا يوكل لحمه. ٥- فى رواية: ثوت فى نواحي الارض.

٦- فى رواية: نحارون فى السنوات.

٧- اللأواء: الشدة.

حمى لم تزره المذنبات، و اوجه
 اذا اوردوا خيلاً تسعّر بالقنا
 و ان فخرُوا يوماً اتوا بمحمّد
 و عدّوا عليّاً ذا المناقب و العلاء
 و حمزة و العباس ذا الهدى و التقى
 اولئك، لا اشياخ هندٍ و تزبيها
 ستسأل تيمّ عنهم و عدّيها
 هم منعوا الآباء عن اخذ حقّهم
 و هم عدلواها عن وصيّ محمّد
 ملامك في اهل النبيّ، فانّهم
 تخيرتهم رشداً لامرى، فانّهم
 تُضىّ لدى الاستار في الظلمات^١
 مساعِر جمر الموت و الغمرات^٢
 و جبريل و الفرقان ذى السورات
 و فاطمة الزهراء خير بنات
 و جعفرأ الطيّار في الحجّبات
 سمّية، من نوكنى و من قدرات^٣
 و بيعتهم من افجر الفجرات^٤
 و هم تركوا الابناء رهن شتات
 فبيعتهم جاءت على الغدرات
 أحبّائى، ما عاشوا و اهل ثقاقي
 على كلّ حال خيرة الخيرات^٥

١- فى رواية: المذنبات الاستار: جمع الستر، ما يستر به.

٢- فى المعجم: اذا وردوا خيلاً تشمّس بالقنا، و فى غيره بسمر على القنا، و مشاريع موت، و مساعير حرب اقحموا...

٣- فى رواية: لا منتوج! و يحتمل ان تكون و لا أبناء، و الترب بالكسر: اللدة و السنّ، و النوك بضمّ النون و فتحها: الحمق، و رجل أنوك و الجمع نوكنى.

٤- تيم قبيلة ينتسب اليها أبوبكر بن أبى قحافة، و عدّى بطن منها التى ينتسب اليها عمر بن الخطاب.

٥- فى رواية: لنفسى، و الخيرة بكسر الاول و فتح الثانى: اسم للمصدر أو مصدر (اختار) و يقال: قوم بورة و خيرة: جمع خير.

نبتت اليهم بالمودة صادقاً و سلّمت نفسي طائعا لولاتي
 فيارب زدني من يقيني بصيرةً وزد حبّهم يا ربّ! في حسناتي^١
 سأبكيهم ما حجّ لله راكب وما نوح قمرى على الشجرات^٢
 بنفسى أنتم من كهول و فتية لفكّ عُنّة، او لحمل ديات^٣
 وللخيل لما قيد الموت خطوها فاطلقتم منهنّ بالذريات
 احبّ قُصيّ الرّحم من أجل حبّكم و أهجرُ فيكم اسرتي و بناتي
 واكنتم حبيّكم مخافة كاشح عنيد لأهل الحقّ غير مُوات^٤
 فيا عين بكّهم، و جودي بعبرة فقد أن للتسكاب و الهملات
 لقد خفّت الأيام حولي بشرّها و أنّي لارجو الأمن بعد وفاتي^٥
 الم ترّ أنّي من ثلاثين حجّة اروح و اغسدو دائم الحسرات^٦
 ارى فيهم في غيرهم مُتقسّماً و ايديهم من فيهم صفرات^٧
 بنات زياد في القصور مصونة و آل رسول اللّسه في الفلوات

١- في رواية: زدني في هواي، أو زد قلبي هدى و بصيرة.

٢- الحج: القصد، و القمري بالياء المشدّدة: ضرب من الحمام.

٣- عناة جمع عانى - الاسير، و ديات جمع دية: التعويض الذي يعطى لذوى القتل.

٤- حبيكم لغة في حبّكم، و الكاشح الذي يضر العدو.

٥- في رواية: لقد خفت في الدنيا و أيام سعيها.

٦- في رواية: مذ ثلاثون، و الحجّة بالكسر: السنة.

٧- الفىء بفتح الفاء: الخراج أو الغنيمة، و يريد أن أيديهم صفر من حقهم المتقسم ظلماً،

قالوا: لما بلغ دعبل هذا البيت بكى الامام و قال صدقت يا خزاعي!

سأبكيهم ما ذرّ في الارض شارقُ
و ما طلعت شمس و حان غروبها
ديار رسول الله اصبحن بلقعا
و آل رسول الله تُدمى نُحورهم
و آل رسول الله تسبي حريمهم
و آل رسول الله نحفُ جُسومهم
اذا وُتروا مدّوا الى واترهم
فلولا الذي ارجوه في اليوم اوغدِ
و نادى مُنادى الخير بالصلواتِ
و بالليل أبكيهم، و بالغدواتِ
و آل زيادٍ تسكن الحُجراتِ
و آل زيادٍ آمنوا السّريباتِ^١
و آل زيادٍ ربّة الحُجّلاتِ^٢
و آل زيادٍ غلظ القصراتِ
اكفأً عن الاوتار منقبضاتِ^٣
تقطع قلبي إثرهم خسراتِ

الى قوله في وصف المهدي ﷺ

خروج امامٍ لا محالة خارج
يُميّز فينا كلّ حقٍ و باطل
فيا نفس طيبي، ثمّ يا نفس
و لا تجزعي من مدّة الجور، إنني
يقوم على اسم الله و البركاتِ^٤
و يجزي على النعماء و النقباتِ
أبشرى فغير بعيدٍ كلّ ما هو آتٍ
أرى قوّتي قد آذنت بشتاتِ

١- السّرب: بفتح السين و سكون الراء - الابل، و ما رعى من المال.

٢- الحُجّلة محرّكة، كالقبة، موضع يزّين بالثياب و الجمع الحُجّلات.

٣- قالوا: و لما بلغ دعبل الى هذا البيت جعل الأمام ﷺ يقلّب كفيّه و يقول: اجل و الله

منقبضات!

٤- عند ما انتهى دعبل الى هذا البيت و البيت الذي يليه قال له الامام: يا خزاعى

نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين!

فإن قَرَّبَ الرحمن من تلك مدّتي
شفيت، ولم أترك لنفسي رزيةً
فأني من الرحمن أرجو بحبهم
عسى الله أن يأوي لذا الخلق إنه
فان قلت عُرفاً انكروه بمنكر
و آخر من عمري بطول حياتي
و رويت منهم مُنصلي و قناتي
حياة لدى الفردوس غير بتات
إلى كل قوم دائم اللحظات
و غطّوا على التحقيق بالشبهات

(ديوان دعبيل ص ١٢٥ - ١٢٤)

المنايع و الماخذ

قرآن كريم، انزله الله سبحانه على رسوله خاتم النبيين ﷺ.
آيات الفضائل، للمؤلف.

ابراز الوهم المكنون، لاجمدين محمدبن محمدبن صدّيق.
اسد الغابة، لابن الاثير.

اسعاف الراغبين، لمحمد بن علي الصبّان.
اصالت مهدويت، للشيخ مهدي فقيه ايماني.

اعلام الوري، للطبرسي.
الاحتجاج، للطبرسي.

الارشاد، للمفيد.

الإصابة، لابن حجر العسقلاني.

الامام المهدي، لعلي محمد علي الدخيل.
الامامة و السياسة، للأسكافي.

البحار، للمجلسي محمدباقر.
البرهان، للمتقى الهندي.

البيان في اخبار صاحب الزمان ﷺ، للكنجي الشافعي.
التفسير المنسوب الى الامام العسكري ﷺ.

التوضيح في تواتر ما جاء في المهدي ﷺ، للقاضي محمدبن علي الشوكاني.
الجنة المأوى، للهمايوني.

الجنة الواقية، للكفعمي.

- الحجّ و الزيارة، للمؤلف.
- الخصال للصدوق محمد بن علي بن بابويه.
- الزام الناصب، للشيخ عليّ اليزدي الحائري.
- الغدِير، للأميني.
- الغيبة، للطوسي.
- الغيبة للنعماني.
- الغية الرضويّ، لعليّ بن بابويه الصدوق الاوّل.
- الكافي، للكليّني.
- الكلم الطيب، للطيب الاصفهاني عبدالحسين.
- المحاسن، للبرقي.
- المحجّة فيما نزل في القائم الحجة.
- المستدرك على الصحيحين، للنيسابوري.
- المهديّ المنتظر، للصدّيق المغربي.
- المهديّ، للسيد صادق الشيرازي و للسيد صدرالدين الصدر.
- بركات حضرت وليّ عصر (تلخيص عبقرى الحسان) للسيد جواد المعلم.
- بشارة الاسلام، للسيد مصطفى الكاظمي.
- بصائر الدرجات، لابن صفار القمي.
- تاريخ سنيّ ملوك الارض.
- تحف العقول، لابن شعبة الحراني.
- تفسير البرهان، للبحراني.
- تهذيب التهذيب، لابن حجر العسقلاني.

- جامع الاخبار، للسبزواري.
- حق اليقين، للسيد عبدالله الشبر.
- حقايق الايمان، للشيخ يوسف الفقيه.
- دلائل الامامة للطبري الامامي.
- ديوان دعبل الخزاعي.
- سفينة البحار، للشيخ عباس القمي.
- سنن ابن ماجه.
- سنن ابي داود.
- سنن الترمذي.
- شيفتگان حضرت مهدي عليه السلام.
- صحيح بخاري.
- عقد الدرر، لجمال الدين الدمشقي.
- علل الشرايع، للصدوق محمد بن علي بن بابويه.
- عيون اخبار الرضا، للصدوق محمد بن علي بن بابويه.
- فرائد السمطين، للحموي.
- فصول المهمة، لابن صباغ المالكي.
- كامل الزيارات، لابن قولويه.
- كتاب السقيفة، لمحمد رضا المظفر.
- كتاب الفتن، لنعيم بن حماد.
- كتاب الفتن و الملاحم، لابن طاووس.
- كتاب الفتوح، للبلاذري.

- كتاب سليم بن القيس الهلالي.
- كشف الأستار، للآية الحجّة الطالقاني.
- كشف الحقّ، للعلامة الحلّي.
- كشف الغمّة، للاربلي.
- كفاية الطالب للكنجى الشافعي.
- كمال الدين و تمام النعمة، للصدوق.
- كنز العمال، للمتقى الهندي.
- مجالس حضرت مهدي عليه السلام لمحمد رضا باقى.
- مسند احمد بن حنبل.
- مصباح الزجاجية، لجلال الدين السيوطى.
- معجم البلدان، للياقوت الحموى.
- المعجم الصغير، للطبرانى.
- مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمى.
- ملاقات با امام زمان عليه السلام، للسيد جعفر الرفيعى و للسيد حسن الابطحى.
- منتخب الأثر، للصافى الكلپايگانى.
- منتخب البصائر، لابن صفّار القمى.
- منتخب كنز العمال، للواقدى.
- منتهى الآمال، للشيخ عباس القمى.
- منتهى المقال، للمامقانى.
- ميزان الحقّ، للمؤلف.
- نهج البلاغة، للسيد الرضى.

نهج الفصاحة، للباينده.
 وسائل الشيعة، للحر العاملي.
 ولاية الاولياء، للمجلسي المعاصر.
 ينابيع المودة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي.
 يوم الخلاص، لكامل سليمان.

آثار مؤلف تاكنون

- ۱- الحج و الزيارة و آداب الحرمين الشريفين - عربي
- ۲- آداب حج و زيارت حرمين شريفين - فارسي
- ۳- ميزان الحق يا حقيقت مظلوم - فارسي عربي
- ۴- آيات الفضائل يا فضائل علي عليه السلام در قرآن - عربي فارسي
- ۵- دولة المهدي يا حكومت امام زمان عليه السلام - فارسي عربي (كتاب حاضر)
- ۶- فاطمه عليها السلام سيدة نساء العالمين - فارسي عربي (چاپ نشده)